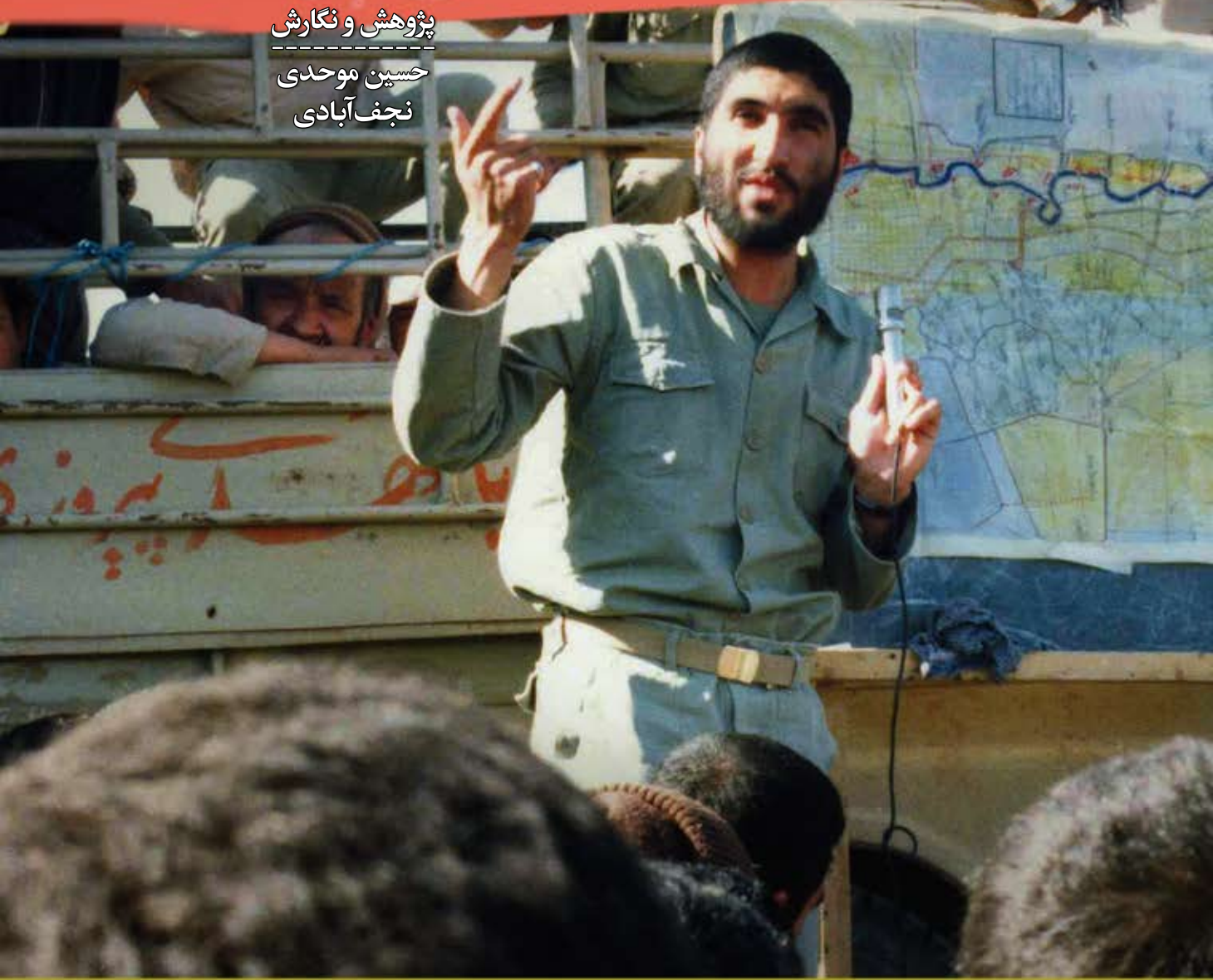


کارنامه عملیاتی  
لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات آبی خاکی بدر  
کتاب دهم:

# عبور از دجله

پژوهش و نگارش  
حسین موحدی  
نجف آبادی







کتاب دهم؛

## عبور از دجله

کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف  
در عملیات آبی خاکی بدر  
از فروردین تا پایان اسفند ۱۳۶۳

پژوهش و نگارش:

حسین موحدی نجف‌آبادی



انتشارات دارخوشین اصفهان

ستاد تدوین کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف

سرشناسه: موحدی نجف‌آبادی، حسین، ۱۳۶۲-

عنوان و نام پدیدآور: عبور از دجله: کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات آبی خاکی بدر، از فروردین تا پایان اسفند ۱۳۶۳ / پژوهش و نگارش حسین موحدی نجف‌آبادی؛ [به سفارش] ستاد تدوین کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف.

مشخصات نشر: اصفهان: نشر دارخوئین، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۴۴۰ ص، مصور.

فروست: کتاب دهم.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۰-۱۵۳-۳ ریال ۲۰۰۰۰۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه ص، ۴۳۹-۴۳۷.

عنوان دیگر: کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات آبی خاکی بدر، از فروردین تا پایان اسفند ۱۳۶۳.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- عملیات بدر

موضوع: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Operation Badr

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- نبردها

موضوع: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Campaigns

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- نبردها -- خاطرات

Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Operation Badr -- Diaries

شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (نجف‌آباد). لشکر ۸ نجف اشرف. ستاد تدوین کارنامه

رده بندی کنگره: DSR ۱۶۰۷

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳

شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۷۰۵۵۹

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ستاد تدوین کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف



کتاب دهم

عبور از دجله

کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف

در عملیات آبی خاکی بدر

پژوهش و نگارش: حسین موحدی نجف‌آبادی

صفحه بندی و طرح جلد: عبدالحمید امانی

ناشر: دارخوئین اصفهان

چاپ اول: دی ۱۴۰۱

تعداد: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۰-۱۵۳-۳

قیمت: ۲۰۰ هزار تومان



اجر معنوی این کتاب نثار روح پرشکوه:  
سردار رشید اسلام شهید حاج احمد کاظمی،  
شهیدان والا مقام،  
صبوری آزادگان، جانبازان و  
رزمندگان خستگی ناپذیر عملیات بدر

---

این کتاب در بزرگداشت هفدهمین سالگرد شهادت حاج احمد کاظمی فرمانده نیروی زمینی سپاه به چاپ رسید.

## همکاران این پژوهش

مدیر پروژه تدوین کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف: سردار سیف‌الله رشیدزاده

### نظارت و کنترل محتوا

سردار سیف‌الله رشیدزاده، سردار محمدتقی امینی، سرهنگ عباسعلی داوری

### مشاور نظامی

سرهنگ عباسعلی داوری

### سند، نقشه، عکس

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

ستاد تدوین کارنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف

کنگره سرداران و ۲۵۰۰ شهید شهرستان نجف‌آباد

کنگره سرداران و ۲۳۰۰ شهید شهرستان خمینی شهر

کنگره سرداران و ۱۳۰۰ شهید شهرستان فلاورجان

## فهرست

۱۱	یادداشت
۱۳	مقدمه
۱۷	فصل ۱؛ کلیات
۱۹	مهمترین مسائل سیاسی نظامی کشور در سال ۱۳۶۳
۳۰	وضعیت دشمن
۳۲	انتخاب منطقه عملیات
۳۴	اهداف عملیات
۳۷	فصل ۲؛ آماده شدن برای عملیات
۳۹	از اعزام تا آموزش
۴۳	تنظیم لشکر با «تپوک»
۴۶	بازگشت به مجنون
۵۶	«یاسر»؛ ابتکاری برای تقویت لشکر
۶۱	آموزش غواصی در زیباکنار
۶۵	تکمیل آموزش‌ها در نصرت
۷۱	شناسایی در خرمشهر
۷۴	شناسایی در آبادان
۷۹	حرکت ایزدایی در غرب
۸۴	تولد کوثر
۱۰۳	ارسال گربه به جزیره



۱۰۹	..... بهره‌گیری از زیستِ دوم خشایار
۱۱۶	..... بازگشت مسئول قدیمی به اطلاعات
۱۲۲	..... یک «رحمت» برای عملیات
۱۳۰	..... وضعیت واحدهای پشتیبانی
۱۳۵	..... گردان‌های رزمی
۱۳۹	..... فصل ۳؛ شناسایی منطقه
۱۴۱	..... آغاز شناسایی‌ها
۱۵۵	..... شرح وضعیت دشمن
۱۵۹	..... فصل ۴؛ طرح نبرد
۱۶۱	..... طرح‌ریزی عملیات
۱۶۳	..... مأموریت و اهداف
۱۷۰	..... نگرانی فرماندهان از آماده نشدن مقدمات
۱۷۳	..... فصل ۵؛ شرح عملیات
۱۷۵	..... مرخصی گسترده
۱۷۹	..... در آستانه عملیات
۱۸۳	..... آموزش در حصیرآباد
۱۸۷	..... چالشی از جنس نیرو
۱۹۶	..... سخنرانی اعتقادی فرمانده
۲۰۸	..... اتمام حجت
۲۱۸	..... حساس شدن دشمن
۲۲۳	..... چند قدم مانده به عملیات
۲۵۸	..... توصیه‌های دقیقه ۹۰ فرمانده
۲۶۴	..... آغاز عملیات

۲۹۸	روز اول عملیات؛ ۲۱ اسفند ۶۳
۳۱۷	عبور تجهیزات از هور
۳۲۱	روز دوم عملیات؛ ۲۲ اسفند ۶۳
۳۳۶	پاک سازی مقر پرماجرا
۳۴۷	حمله به الهاله؛ ۲۳ اسفند ۶۳
۳۵۶	روز سوم عملیات؛ ۲۳ اسفند ۶۳
۳۶۴	عبور از دجله
۳۷۰	روز چهارم عملیات؛ ۲۴ اسفند ۶۳
۳۸۰	روز پنجم عملیات؛ ۲۵ اسفند ۶۳؛ روز تلخ احمد
۳۸۹	روز ششم عملیات؛ ۲۶ اسفند ۶۳
۴۰۵	حرکت شهادت طلبانه
۴۱۹	فصل ۶؛ جمع بندی عملیات
۴۲۱	تجزیه و تحلیل عملیات بدر
۴۲۸	تحلیل فرمانده
۴۳۷	ضمائم (منابع و مآخذ، عکس، نقشه)



## یادداشت

با توجه به اهمیت تدوین خاطرات رزمندگان و شهدای لشکر ۸ نجف اشرف در دوران دفاع مقدس و تأکید ویژه رهبر معظم انقلاب بر این موضوع، مجموعه ستاد تدوین عملکرد رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف، از سال ۹۲ فعالیت خود را به طور رسمی شروع کرده و تاکنون چندین کتاب را تدوین و آماده سازی و چاپ نموده که یکی از آنها، کتاب پیش رو با موضوع عملکرد لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات بدر است.

عملیات بدر، دومین تلاش نظامی ایران در هورالهوریزه پس از عملیات خیبر محسوب می شود که طی آن، ایران تجربه و امکانات به نسبت بهتر و بیشتری برای یک حرکت آبی خاکی داشت و از طرف دیگر، عراق هم به منطقه حساس شده و ضمن مسلح کردن زمین و استقرار حجم قابل توجهی از امکانات و نیروها در شرق دجله، خود را آماده مقابله با حرکت ایران کرده بود.

مجموع این شرایط و محدودیت هایی چون عبور اقلام تدارکاتی و نیروها از هور و پشتیبانی از آنها، باعث شده بود که بیشتر فرماندهان ارشد جنگ، این عملیات را بسیار سخت و پیچیده پیش بینی کنند به طوری که شهید احمد کاظمی بارها از این عملیات به عنوان «یک عملیات استثنائی» نام می برد.

با وجود تمامی این مشکلات و محدودیت ها، لشکر ۸ نجف اشرف با فرماندهی سردار شهید احمد کاظمی و یگان مجاورش لشکر ۳۱ عاشورا به فرماندهی سردار شهید مهدی باکری، توانستند به سرعت منطقه خط ح دشان را تصرف و تثبیت کرده و با عبور بخشی از نیروهایشان از دجله، اتوبان استراتژیک العماره بصره را تهدید کنند. البته این موفقیت دوام چندانی نداشت و به دلیل بروز برخی مسائل در شمال منطقه، عراق توانست ورق را به نفع خود برگرداند و لشکرهای پیروز ۸ نجف و ۳۱ عاشورا را مجبور به یک عقب نشینی تلخ بنماید. در این کتاب، تلاش شده ضمن تشریح خلاصه ای از فعالیت های لشکر ۸

نجف در سال ۶۳، عملکرد واحدهای مختلف این یگان در عملیات بدر به همراه چرایی و چگونگی بروز شرایط منتهی به این عقب نشینی مورد توجه قرار بگیرد.

در پایان، به عنوان خدمت‌گزار رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف، بر خود وظیفه می‌دانم ضمن گرامیداشت یاد و خاطره سردار شهید احمدکاظمی بنیان‌گذار و اولین فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف از همکاری و همراهی بسیار خوب تمامی رزمندگان و ایثارگران لشکر به ویژه سردار سرتیپ دوم پاسدار سیف‌الله رشیدزاده، سردار سرتیپ دوم پاسدار محمدتقی امینی، سردار سرتیپ دوم پاسدار محمدعلی مشتاقیان، سردار سرتیپ دوم پاسدار اصغر عربپور و سرهنگ پاسدار عباسعلی داوری که بازبینی و بررسی محتوایی کتاب را برعهده داشتند، تقدیر و تشکر نمایم.

از مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس نیز بابت در اختیار گذاشتن منابع صوتی، تصویری و مکتوب مورد نیاز کمال قدردانی را دارم و امیدوارم با تداوم همکاری و تعامل شکل‌گرفته، در آینده نیز شاهد انتشار سایر آثار مجموعه عملکرد یگان در دوران دفاع مقدس باشیم.

فرمانده لشکرزهی ۸ نجف اشرف  
سرتیپ دوم پاسدار مصطفی محمدی

## مقدمه

مجموع شرایط حاکم بر کشور و جبهه‌ها در سال ۶۳، فرماندهان جنگ را به این سمت سوق داد که برای دومین سال پیاپی، قطع ارتباط جبهه جنوب و شمال عراق را با یک عملیات آبی خاکی در دستور کار قرار دهند. در این میان، لشکر ۸ نجف که در عملیات خیبر توانسته بود با همراهی لشکر ۳۱ عاشورا جزایر مجنون را طی نبردی حماسی، به عنوان مهم‌ترین دستاورد عملیات تثبیت کنند، وظیفه داشتند همراه با یگان‌های هم‌جوار ضمن عبور از هور و پاک‌سازی مواضع دشمن در شرق دجله، از این رودخانه عبور کرده و اتوبان العماره بصره را در بخش جنوبی عملیات قطع کنند.

عملیات بدر، اولین تجربه مستقل و جامع لشکر ۸ نجف در شناسایی هور محسوب می‌شد و همین موضوع در کنار اهمیت شکستن سریع خط اول دشمن، باعث شد فرماندهی لشکر اجرای دوره‌های آموزشی خاص مرتبط با محیط هور را طی سال ۶۳ در دستور کار قرار دهد که این موضوع زمینه‌ساز رقم خوردن شرایطی متفاوت برای این یگان شد. در این اثر، تلاش کرده‌ایم بر پایه خاطرات شفاهی رزمندگان لشکر و اسناد و مدارک موجود، گوشه‌ای از عملکرد یگان در سال ۶۳، به ویژه مقطع اجرای عملیات را به تصویر بکشیم.

در مسیر تدوین این کتاب که حدود دو سال طول کشید، از بیست و پنج نوار صوتی مرکز اسناد که شامل مکالمات بی‌سیم و جلسات قبل از عملیات بود، به همراه گزارش‌های مرکز و ده‌ها ساعت مصاحبه و جلسات هم‌روایی مربوط به حدود شصت نفر از رزمندگان لشکر در قالب نسخه صوتی، متن و فیلم استفاده شده است. علاوه بر این موارد، مصاحبه‌هایی که راویان مرکز اسناد در مقطع عملیات انجام داده بودند، دست‌نوشته‌های روزانه تعدادی از رزمندگان و شهدا، مقالات درج شده در فصل‌نامه‌های نگین، مستندهای تلویزیونی و شناسنامه لشکر ۸ نجف اشرف نیز به عنوان دیگر منابع در دسترس، در طول مراحل تدوین

کتاب مورد توجه قرار گرفته اند.

از دیگر ویژگی های این اثر، می توان به انعکاس مطالب مطرح شده در چند سخنرانی و جلسه مهم شهید احمد کاظمی در آستانه عملیات اشاره کرد که شرایط کلی حاکم بر جنگ و لشکر ۸ نجف را تا حدود زیادی به تصویر می کشد. استفاده از منابع مذکور، با همکاری خوب و مداوم مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس ممکن شد و جا دارد از این تعامل سازنده، قدردانی ویژه ای داشته باشم. تقدیر ویژه ای هم باید از جناب آقای حسین حاجی بزرگی راوی مرکز اسناد در لشکر ۸ طی عملیات بدر داشته باشم که گزارش و دیگر مطالب ایشان، کمک زیادی به تدوین دقیق تر مطالب نمود.

هم چنین ضمن تقدیر و تشکر از فرماندهان لشکر ۸ نجف اشرف در سال های اخیر به خصوص سرداران محمد تقی امینی، سیف الله رشیدزاده و مصطفی محمدی بابت تلاش و اهتمام شان در موضوع تدوین و چاپ خاطرات این یگان همیشه پیروز، بر خود لازم می دانم از تمامی رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف و دیگر یگان ها که از خاطرات و مطالب شان، به شکلی در کتاب استفاده شده، با ذکر نام شان به ترتیب حروف الفبا تقدیر نمایم، آقایان:

محمد رضا ابراهیم زاده، محسن ابراهیمی، حسین ابوالحسنی، رضا افندی زاده، سید مهدی امامی نژاد، محمد تقی امینی، غلامرضا پور اسماعیلی، امیر توحیدی، حجت الله جعفری، رجبعلی جمالی، سید ناصر حسینی، احمد رضا خانی، حمید خدا بنده، حیدر علی داوری، مهدی رحیمی، محمد (بهزاد) رستگاری، سیف الله رشیدزاده، مهدی رشیدزاده، محسن رضایی (نیروی اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف اشرف)، محمد تقی رضوانپور (وهابی)، سیف الله رهنما، اکبر سرمدی، محمد سلطانی، قاسمعلی سلیمان پور، احمد سلیمانی، یوسف سلیمانی، فضل الله شیروانی، قاسم شیروی، مهدی صادقی، اصغر صرامی، رضاقلی طاهری، سید ابولقاسم طباطبایی، فضل الله عابدنیا، اصغر عربپور، حمید عرفان منش (روحیه)، محمد رضا عسکری، ناصر فخار، حسن قطبی، احمد قیصریها، مرتضی کاظمی (نیروی پدافند)، مرتضی کاظمی (نیروی پشتیبانی)، قاسمعلی کرمی، نعمت الله گردانی، علی محلوجی، قاسم محمدی، محمدعلی مرادی، نصرالله مرادی، محمدعلی مشتاقیان، حسینعلی مصطفایی، علیرضا ملکوتی نژاد، اسدالله موحدی، غلامرضا نادعلی، سیدعلی نقادی، محمدعلی هاشمیان، امیر وفاپی نژاد،

عباس وفایی نژاد و مجید یزدانی.

در این کتاب از خاطرات روزنوشت سردار شهید رضا نورمحمدی، مقاله سردار شهید غلامرضا یزدانی با عنوان «گزارش عملکرد توپخانه قرارگاه نجف اشرف در عملیات بدر» و مصاحبه شهیدان محمدعلی رضایی و مهدی شریفیان با راوی مرکز اسناد نیز استفاده شده که یاد و خاطره تمامی آن‌ها را در کنار دیگر شهدای لشکر ۸ نجف و عملیات بدر گرامی می‌داریم.

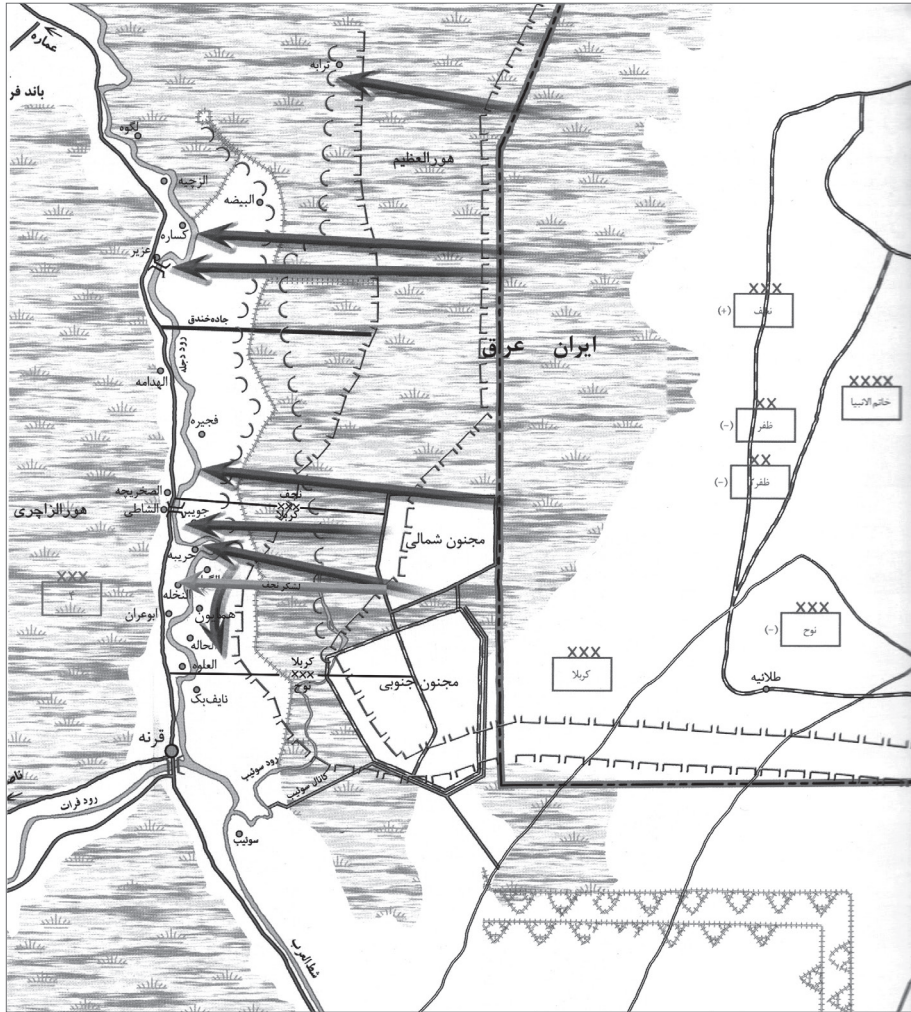
تقدیر و تشکر دیگرم را متوجه جناب آقای سیدعلی طباطبایی مدیریت ستاد تدوین لشکر ۸ نجف و دیگر عوامل اجرایی این مجموعه به ویژه جناب آقای عبدالحمید امانی می‌دانم که طی مراحل آماده‌سازی و تدوین کتاب، بنده را از راهنمایی‌ها و حمایت‌هایشان بهره‌مند ساختند.

در پایان، اجر معنوی کتاب را تقدیم می‌کنم به روح ملکوتی مادرم، پدر مهربان و رزمنده‌ام، همسر فداکار و صبورم، فرزندان مان و پدر و مادر همسرم.

حسین موحدی، پاییز ۱۴۰۱

@njf\_sakha ایتا و تلگرام





برای انجام عملیات بدر، منطقه مورد نظر به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد. محور شمالی به قراگاه عملیاتی مشترک سپاه و ارتش با نام «نجف» و محور جنوبی به قراگاه عملیاتی مشترک سپاه و ارتش با نام «کر بلا» واگذار شد.

لشکر نجف اشرف و لشکر ۳ عاشورا توانستند به سرعت منطقه خط حدشان را تصرف و تثبیت کرده و با عبور بخشی از نیروهایشان از دجله، اتوبان استراتژیک العماره بصره را تهدید کنند. از راست: شهید مهدی باکری، شهید احمد کاظمی، عزیز جعفری (فرمانده قراگاه نجف)، غلامحسین بشردوست (فرمانده قراگاه کر بلا)

# فصل ۱

## کلیات



## مهم‌ترین مسائل سیاسی نظامی کشور در سال ۶۳

عراق در سال ۶۳ با هدف تقویت روحیه نیروهایش و تشدید فشار بر ایران و رزمندگان، مجموعه‌ای از اقدامات مانند حمله به تاسیسات نفتی خارک، اجرای تک‌های محدود و توسعه و تشدید حملات هوایی و موشکی به شهرهای ایران را در دستور کار قرار داده بود. در این موج از حملات به شهرها که حدود چهل و پنج روز در فاصله سوم اسفند ۶۳ تا هفدهم فروردین ۶۴ طول کشید، بیست و نه شهر و چندین روستای ایران با یکصد و هجده بمب و موشک هدف قرار گرفت و علاوه بر ایراد خسارات قابل توجه، بیش از هزار و دویست نفر به شهادت رسیده و بالغ بر چهار هزار و ششصد نفر مجروح شدند.

این موج از حملات، پس از راهپیمایی بزرگ روز قدس در اوایل سال ۶۴ که طی آن اعلام شده بود موافقان ادامه جنگ در مراسم شهرهای مختلف حضور داشته باشند، به نوعی پایان یافت. حضرت امام در آن مقطع زمانی، پیامی با این مضمون دادند که «امروز، روز واقعاً جنگ بین اسلام و کفر است. با تمام توان بایستید و به هیچ عنوان، سستی به خود راه ندهید.»<sup>۱</sup> ایشان هم‌چنین، شعار سال ۶۴ را «سال استقامت» عنوان کرده و شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه» را مطرح نمودند.

در صحنه بین‌المللی نیز آمریکا در راستای افزایش فشارها به ایران، علاوه بر حرکت دادن دو واحد از ناوگان خود از سمت اسپانیا به طرف شرق، برای انجام عملیات بر ضد منافع ایران در دره بقاع لبنان، اعلام آمادگی کرد.

غلامعلی رشید، در جلسه‌ای که حوالی ساعت سه عصر یازدهم اسفند ۶۳ با حضور غلامحسین بشردوست، امین شریعتی و تعدادی از فرماندهان لشکر ۸ نجف به منظور بررسی آخرین وضعیت گردان‌های لشکر و طرح مانورشان تشکیل شده، در خصوص

۱. در ۲۳ اسفند ۶۳ و در خلال عملیات بدر نیز پیامی با مضمون مشابه، به نقل از امام خمینی (ره) منتشر می‌شود.

شرایط کلی جنگ می‌گوید:

«بعد از عملیات خیبر، به ظاهر عملیاتی نداشتیم؛ یعنی از دید مردم خارج از جبهه، ما بنا نداشتیم عملیات نداشته باشیم. قرار بود بعد از عملیات خیبر در منطقه زید و شلمچه آماده عملیات شویم که دشمن بین خودش و ما آب انداخت و چون ما فکری نکرده بودیم، عملیات متوقف شد. بعد، سه ماه پیش قرار شد در اروند عملیات داشته باشیم که دیدیم توان آن را نداریم. در منطقه سردشت [قصد انجام] عملیات داشتیم که به دلیل شرایط جوی نشد و عملیات دیگری داشتیم که به دلیل مسائل امنیتی، صلاح گفتن آن نیست. این انجام ندادن عملیات‌ها به نفع ما نبود. در شهریور ماه، محسن و صیاد از امام مهلت بیشتری خواستند و امام گفت حرفی ندارم ولی رزمنده‌هایی که هدف‌شان سرنگونی دشمن است، اگر در سنگر بمانند خسته می‌شوند و روحیه‌هایشان از بین می‌رود. نظر امام این است که ما نمی‌توانیم صبر کنیم و دشمن به ما مجال نمی‌دهد. باید به هر ترتیب پیش برویم. تأخیر در عملیات به نفع ما نیست.»

محمد درودیان، یکی از محققان دفاع مقدس معتقد است:

«مدت‌ها بود ایرانی‌ها هیچ پیروزی مقتدرانه‌ای نداشتند. شرایط خاص ایران و فشار جهانی به گونه‌ای بود که مسئولان، یک پیروزی در جنوب را مهم و حیاتی می‌دانستند. آقای هاشمی برای توجیه فرماندهان دربارهٔ اوضاع سیاسی گفت: هر روز که از جنگ می‌گذرد، مسائل از کانال سیاسی نظامی برای ما مشکل‌تر می‌شود و دشمن خود را آماده‌تر می‌کند. قدرت‌های سیاسی دنیا، دست‌اندرکارند تا ما را از پیروزی مطلق باز دارند و کشورهایمانند ترکیه و پاکستان مایل نیستند ما به پیروزی برسیم. سوریه و لیبی، که با ما خیلی صمیمی هستند، می‌خواهند ما به گونه‌ای پیروز شویم که دست‌مان در عراق باز نباشد. در هر کنگره و کنفرانس که شرکت می‌کنیم، به ما می‌گویند، صلح بکنید. از نظر سیاسی، چه قدر می‌توان برای صلح نکردن مقاومت نمود؟ خریدهایی در آلمان و انگلیس داریم که در داخل به آن نیازمندیم ولی نمی‌دهند تا صلح کنیم و همهٔ کارها برای این است که از پیروزی مطلق چشم‌پوشی کنیم. اگر همهٔ دنیا گفتند صلح و ما نکردیم، دشمن بمب‌اتم

هم بیندازند، برای دنیا توجیه شده می باشد.»

احمد سیاف زاده نیز در این خصوص بیان می دارد:

«فرمانده عالی جنگ، از فرماندهان جنگ یک عملیات پیروز می خواست و می گفت شرایطی فراهم شده که دنیا حاضر است کنار رفتن صدام را بپذیرد. شما تنها یک عملیات بزرگ و پیروز بیاورید، من جنگ را ختم می کنم. البته فرمانده جنگ معتقد بود عملیات باید بسیار موفق تر از خیبر باشد.»

مجموع این شرایط، زمینه ساز اجرای عملیاتی در غرب کشور با حضور یگان هایی از سپاه و ارتش شد. از سپاه تیپ مستقل ۲۹ نبی اکرم، تیپ انصارالحسین، تیپ مستقل ۲۱ امام رضا، تیپ زرهی ۲۸ صفر و لشکر ۵ نصر و از ارتش تیپ یک لشکر ۸۱ زرهی و گردان ۲۱۱ تانک از لشکر ۸۴ پیاده در این عملیات حضور داشتند.

سعید قاسمی یکی از اعضای کادر فرماندهی لشکر ۲۷ حضرت رسول در توصیف شرایط عملیات عاشورا می گوید:

«ایرانی ها، برای رهایی از تبلیغات عراق پس از خیبر، راهی جز عملیات نمی شناختند. آن ها معتقد بودند استراتژی عراق، جلوگیری از کوچک ترین پیروزی آن ها است. فرماندهان جنگ تصمیم گرفتند در ارتفاعات میمک در استان ایلام، عملیاتی تهاجمی انجام دهند. میمک مهم ترین نقطه مرزی شهرستان ایلام با عراق بود، اما ایرانی ها اطراف آن مرز آن قدر ارتفاع در اختیار داشتند که میمک را خیلی استراتژیک نمی دیدند. در حالی که برای عراق که همه مرزش در آن منطقه دشت است، در اختیار داشتن ارتفاعات میمک بسیار مهم بود.»

هاشمی رفسنجانی، هجدهم مهر ۶۳ خطاب به فرماندهان جنگ در خصوص اهمیت میمک می گوید:

«میمک، منطقه بسیار حساسی است و اگر یک خط مستقیم از طرف میمک به طرف غرب بکشید، صاف از کاخ صدام سر در می آورید. مسیر مستقیم است. دیروز در گزارش های تلکس بین المللی بود که یکی از فرماندهان عراقی گفته هر کس ارتفاعات میمک را در دست داشته باشد، می تواند بر عراق حاکم شود. منطقه آن طرف، این قدر حساس است.»

دائرةالمعارف مصور جنگ، اهداف و اجرای این عملیات را چنین شرح داده: «ایرانی‌ها، طرح عملیات را نهایی کردند تا ارتفاعات استراتژیک منطقه را آزاد کنند. دید و تیر دشمن را از جادهٔ سومار صالح آباد و روستاهای مرزی کوتاه کنند و بر جادهٔ بدره مندلی در خاک عراق، دید و تیر داشته باشند و از دشمن تلفات بگیرند. هم چنین تنور جنگ را گرم نگه دارند. در نهایت، بیست و پنجم مهر ۶۳ ایرانی‌ها عملیات عاشورا را در منطقهٔ عمومی میمک آغاز کردند. عملیات، دو محور شمالی و جنوبی داشت. در محور شمالی، عملیات موفق بود اما در محور جنوبی کار گره خورد.»

در بخش دیگری از این اثر، در خصوص تحلیل فرماندهان عراقی از این عملیات، آمده: «عراقی‌ها هم دست‌شان آمده بود که جبههٔ غرب برای ایرانی‌ها، جبههٔ اصلی نیست. وقتی ایران به میمک حمله کرد، عراقی‌ها نیروهایشان را در جنوب افزایش دادند و آماده‌باش اعلام کردند. خبرگزاری فرانسه به نقل از ماهر عبدالرشید اعلام کرد که ایران بیش از بیست لشکر در شرق بصره بر روی کرانهٔ غربی شط العرب بسیج کرده است. عملیات ایران در منطقهٔ میمک، یک عملیات محدود و انحرافی است.»

افرایم کارش هم می‌نویسد:

«ایرانی‌ها از ابتدای سال ۶۳ تبلیغ می‌کردند که به زودی عملیات نهایی‌شان را انجام می‌دهند اما عملیات عاشورا، هیچ شباهتی به عملیات نهایی یک جنگ نداشت.»

یکی دیگر از مسائل مهم مربوط به این مقطع، بروز و تشدید برخی اختلافات مابین برخی فرماندهان سپاه است. کتاب دائرةالمعارف مصور جنگ، به روایت حمید داودآبادی، یک صفحه را با عنوان «دورتر از خط مقدم» به این موضوع اختصاص داده که عیناً در کتاب منعکس می‌شود:

تعدادی از فرماندهانی که به جنگیدن در جبههٔ غرب، برای تهدید بغداد معتقد بودند، از این‌که فرماندهان رده بالای سپاه به جبههٔ غرب به چشم یک جبههٔ فرعی نگاه می‌کنند، اعتراض داشتند. آن‌ها معتقد بودند سپاه باید به زرهی و سلاح‌های سنگین مجهز شود و بعد در جبههٔ غرب برای تهدید بغداد عملیات کند تا جنگ با پیروزی به پایان برسد. اوج این اعتراض‌ها، در جلسهٔ پرسش و پاسخی بود که آذر ۶۳ در پادگان ولی عصر تهران با

حضور محسن رضایی انجام شد.<sup>۱</sup> تعدادی از فرماندهان از جمله نجفی رستگار و بهمنی، بحث‌های تخصصی را مطرح می‌کردند اما وقتی میکروفون به اکبر گنجی و عماد باقی، از اعضای دفتر سیاسی سپاه رسید، سؤال‌ها سیاسی و جو جلسه متشنج شد. بحث‌ها تا پیش امام ادامه پیدا کرد.

وقتی اختلاف محسن رضایی و فرماندهان در حضور امام مطرح شد، امام به فرماندهان معترض گفته بود، شما به آقایان بگویید که شماها می‌دانید که مملکت ما بعد از انقلاب است و ما مبتلا هستیم به مخالفت‌های همه‌جانبه از تمام ممالک دنیا. دو، سه تا هستند که با ما سرجنگ ندارند و همیشه ابرقدرت‌ها در فکر آن هستند که به یک راهی عمل کنند که تا می‌توانند ما را آرام کنند. راه‌هایی که انتخاب کرده‌اند، زیاد بوده است تا رسانند به جنگ و در جنگ هم موفق نشدند.

این‌ها در فکر این هستند که اختلاف ایجاد کنند و آن جمعیتی که بیشتر از همه مورد خوف آن‌هاست سپاه و آن‌چه مربوط به آن است و بسیج. از این باب، آن‌ها دنبال این هستند که در خود سپاه رخنه کنند. خیال نکنید اگر کسی آمد و هیاهو کرد که سران سپاه چه هستند، از حلقوم خودشان است؛ از حلقوم خودشان نیست، از حلقوم دشمنان اسلام است. اگر مردم خوبی هستند، بازی خورده‌اند. اگر چنان‌چه اشخاصی باشند که نفوذ کرده‌اند و عمداً این کارها را انجام می‌دهند که سپاه را فشل کنند، باید بدانند که اگر چنان‌چه اختلاف در سپاه بیفتد، جمهوری اسلامی از بین خواهد رفت. اگر به خدا معتقد هستند، پیش خدا مسئول‌اند و این‌طور نیست که خداوند از آن‌ها گذشت نماید.

اگر مردمی هستند که برای ایران عمل می‌کنند و این کارها را انجام می‌دهند، باید بدانند که این وضعیت به نفع ایران نیست. از این کارها دست بردارید. البته من می‌توانم با وضع دیگری عمل کنم ولی بنا دارم با دوستی و برادری برخورد شود. علی‌ای حال، از این‌طور کارها که موجب تضعیف فرماندهی می‌شود که آن‌ها از حشمتی که دارند بیفتند، دست

۱. این جلسه، پنجم آذر ۶۳ تشکیل شده و بی‌بی‌سی فارسی سی‌ویکم شهریور ۹۹ مستندی با عنوان «کودتای خزنده» براساس فایل صوتی این جلسه منتشر کرد. این رسانه انگلیسی ادعا دارد که جلسه مذکور، محرمانه بوده ولی بسیاری از محققان تاریخ دفاع مقدس و فرماندهان ارشد نظامی، این جلسه را نشستی عادی در رده‌های نظامی می‌دانند که تمامی مطالب مربوط به آن، پیش از پخش مستند بی‌بی‌سی، منتشر شده بود.



بردارید. ما امروز، هیچ یک از افرادی را که در رأس امور هستند، امکان ندارد برداریم و آن‌ها همین‌طور خواهند ماند. با هیاهو، آقامحسن و آقای رفیق دوست برداشته نمی‌شوند. اگر ما یک مقام را برداریم، ما را تضعیف می‌کنند و این به نفع مملکت ما نیست؛ چه از نظر اسلام و چه از نظر برداشت سیاسی ما از دنیا. چون ما می‌بینیم، کارهایی که در این جا انجام می‌شود، قبل از آن‌که از رادیوی خودمان بشنویم، از رادیوی بیگانه می‌شنویم.

شما درست توجه کنید که با این مسائلی که خیال می‌کنید با سرو صدا و هیاهو افراد کنار می‌روند، امکان ندارد سران کنار بروند. کنار بگذارید این کارها را. این کارها، مخالف جمهوری اسلامی است. این کار با برداشت ما از جمهوری اسلامی مخالف است و وضع سیاسی ما در دنیا به هم می‌خورد. من سفارش شما را به آقایان کرده‌ام که با شما مدارا کنند. اگر افرادی بعد از این پیام، دست برنداشتنند، باز بخواهند به اختلافات دامن بزنند، به من اطلاع دهید. آن‌ها تکلیف دیگری دارند. این را باید اطلاع بدهید. در بین آقایان هم صحبت کنید. به آن‌ها محبت کنید و اگر من بدانم بعد از این پیام، کاری کنند، من به عنوان مخالف اسلام تلقی و معرفی می‌کنم.

عماد باقی و گنجی و تعدادی دیگر از سپاه بیرون آمدند اما کاظم نجفی رستگار و بهمنی، به عنوان نیروی عادی در عملیات بدر شرکت کردند و شهید شدند.

در همین مقطع، محسن رضایی پس از مشورت با برخی فرماندهان سپاه، نامه‌ای به مسئولان کشور نوشته و از کمبود نیرو و امکانات ناله می‌کند. رضایی می‌گوید:

«نوشتیم اگر نیرو و امکانات کافی فراهم شود، تضمین می‌کنیم که دو سال دیگر صدام نباشد. تازه آن زمان می‌گفتیم دو ساله می‌شود کار را تمام کرد. بعد هم پنج یا شش عملیات بزرگ را پیشنهاد کرده بودیم. امکانات و نیروی مورد نیاز بسیج دولت و غیره، همه این‌ها را آن زمان نوشته بودیم. بعد گفته بودیم که عملیات بدر، آغاز کننده این حرکت است. برادران عزیز جمهوری اسلامی (مسئولان کشور) به شدت از سپاه ناراحت بودند و فکر می‌کردند که سپاه نمی‌تواند بجنگد و نمی‌رود بگوید که من نمی‌توانم بجنگم. بیشتر ناراحتی آن‌ها از این بود که سپاه چرا نمی‌رود به امام بگوید نمی‌تواند بجنگد. لذا به جای این‌که سپاه از پشتوانه سیاسی برخوردار باشد، کل جنگ دچار یک ضعف سیاسی شد.»

وی اضافه می‌کند:

«قبل از بدر، یک عده از نمایندگان مجلس آمدند فرماندهان ما را به جلساتی دعوت کردند. در آن جا می‌گفتند همه مشکلات از فرماندهی سپاه است. چند نفرشان در کمیسیون دفاع بودند. این افراد احساس می‌کردند فقط کسانی که در این میان می‌گویند بجنگیم و برویم جلو، برادران سپاه هستند. به نظرشان می‌رسد چون سپاه نمی‌تواند، پس باید به طریقی زمین بخورد تا بفهمد چه کاره است. بازتاب این تحرکات این بود که در پادگان سرپل ذهاب، از طرف بهترین برادران سپاه از داخل تشکیلات سپاه، علیه مدیریت جنگ هم مشکلات ایجاد شد و ضعف‌های سیاسی و ضعف پشتیبانی مادی و انسانی، کم‌کم تبدیل به ضعف از داخل سپاه شد. یعنی توان موجود سپاه ضعیف‌تر شد.»<sup>۱</sup>

مشکل کمبود نیرو طی این مقطع در شرایطی بروز پیدا کرده که آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت، خرداد ۶۳ در خطبه‌های نماز جمعه تهران نسبت به این موضوع تذکر داده بود؛ «من الآن به همه جوان‌هایی که در سرتاسر مملکت دوره‌های رزمی را دیدند و به همه نیروهای سراسری سپاه ابلاغ می‌کنم و اطلاع می‌دهم به وجود شماها نیاز هست، باید همه‌تان حاضر باشید. این امکان را به سازمان دهندگان نیروهای نظامی ما باید بدهید که بتوانند ضربات قاطع خودشان را به این زورگویان و قلدران وارد کنند. به خدا قسم اگر بنای حرف حق باشد، اگر بنای مواضع حق باشد، موضع ما و سخن ما حق‌ترین و منطقی‌ترین و قابل قبول‌ترین موضع‌هاست. منتها دنیای زورمدار حاضر نیست که این زبان حق را قبول کند. لذا ما خودمان را آماده خواهیم کرد.

من الآن به شما برادران و خواهران عرض می‌کنم همه ما باید آماده باشیم. هر کس در هر جایی که هست، باید آمادگی خودش را حفظ کند و به‌طور مشخص آن نیروهای دوره دیده، نیروهایی که رزم را آموختند، آمادگی حضور در میدان‌های جنگ دارند، خودشان را در معرض بسیج سپاه قرار بدهند که اگر سپاه پاسداران به آن‌ها احتیاجی دارد، آن‌ها را بسیج کند و سازمان‌دهی کند و به جبهه‌های نبرد بفرستد. بروید یکسره کار را تمام کنید

۱. محسن رضایی، بررسی عملیات والفجر ۸ در گفت‌وگو با رویان دفاع مقدس، مرداد ۶۵، ص ۳۶. کتاب دائرةالمعارف مصور جنگ، ص ۲۵۵.

و این شجره خبیثه را قلع کنند.»<sup>۱</sup>

مشکل کمبود نیرو، مسئولان برخی یگان‌های سپاه مانند لشکر ۸ نجف اشرف را به اتخاذ تدابیری ویژه سوق داده. محمدتقی رضوانپور مسئول وقت نیروی انسانی لشکر ۸ نجف، تیر ۹۹ در مصاحبه با مهدی همایونفر از مرکز اسناد، یکی از این تدابیر را چنین شرح می‌دهد:

«این موضوع را می‌گویم تا مسئولین فعلی بدانند که آن زمان چه مشکلاتی داشتیم. این‌که هیچ فرقی بین پاسداری که استخدام لشکر در جنوب و غرب شده با پاسداری که در نجف‌آباد و خمینی‌شهر و شهر خودش هست، نبود. این‌ها انگیزه‌ها را پایین می‌آورد. جذابیت برای ماندن طولانی‌مدت پاسدارها کم بود و نیروهای ماهمه قرضی بودند. یک عملیات که تمام می‌شد یک لشکر تقریباً منحل می‌شد و دوباره تشکیل می‌شد. کسی نمی‌دانست، دشمن هم نمی‌دانست. که اگر می‌دانست برایمان مشکل درست می‌کرد. در یک عملیات با تمام قوا شرکت می‌کردیم، بعد بچه‌ها به مرخصی می‌رفتند که حالا چه کسی برگردد و چه کسی برنگردد و دوباره بسیجی‌ها باید اعزام می‌شدند. ما آمدیم و گفتیم به این صورت نمی‌شود؛ باید پیکره لشکر محکم شود. اولین کاری که کردیم سربازها را در گردان پشتیبان رزم جای دادیم و گفتیم که وقتی گردان زرهی و ادوات داریم و پاسدارها مرخصی می‌روند، سرباز که دوساله هست، لااقل بدنه اصلی واحدها حفظ شوند. به قول سردار کاظمی پرچم را شما نگه دارید تا بقیه بیانند.»

احمد کاظمی، چهاردهم اسفند ۶۳، چند روز مانده به عملیات در جمع کادر فرماندهی لشکر، مسئولان واحدهای مختلف و فرماندهان گردان‌های پیاده، تحلیلی کلی از شرایط جنگ، منطقه عملیاتی بدر و اوضاع روحی و اعتقادی نیروها دارد. کاظمی می‌گوید:

«با توکل به خدا باید پذیرش لحظات سختی را داشته باشیم. اگر در عملیات‌های گذشته، می‌توانستیم چند نقطه قوت از منطقه را برای فرماندهان گردان‌ها بگوییم

۲. حقیقت درخشان، تبیین نقش سپاه و بسیج در دفاع مقدس. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس. گردآوری و تدوین محمد فردی، محمد محمدپور و امیرمحمد حکمتیان. ص ۳۴۳.

ولی الآن زبان‌های ما بسته است.<sup>۱</sup> این راه ایمان است و در راه ایمان، افسردگی و خستگی نیست. ما آماده می‌شویم برای عملیاتی سخت و باید برای فداکاری خیلی زیاد، خودمان را آماده کنیم. این واقعیتی است که در این عملیات مشخص است. در منطقه‌ای می‌خواهیم وارد عملیات شویم که از همه نظر با مناطق دیگر فرق دارد. امروز کسی می‌تواند مشکلاتش را حل کند که ایمان داشته باشد. هیچ وقت هیچ کس نمی‌تواند در این عملیات ادعایی بکند. همه چیز این عملیات را خدا دارد پیش می‌برد.<sup>۲</sup> ما به سمت راحتی نمی‌رویم. ما باید در جهنم دنیا بسوزیم. این مأموریت افرادی است که برای امام حسین گریه می‌کنند. در زمانی وارد جنگ می‌شویم که به تمام مشکلات واقفیم. ما به خاطر پیروزی نمی‌رویم. ما به خاطر اسلام می‌رویم. ما باید سرحال و خوشحال، دست بسیجی‌ها را بگیریم و سراغ دشمن برویم و انهدام کنیم و جایش را آتش بگیریم.»

او ادامه می‌دهد:

«اگر امروز در امر جنگ کوتاهی کنیم، گناهی دارد و اگر خودمان را با مشکلات نسازیم، گناهی بزرگ‌تر دارد. سختی‌ها در این عملیات بسیار زیاد است. امروز روی کمیت حساب نکنید، بروید کیفیت معنویت‌تان را بالا ببرید. امروز دشمن از خیبر آماده‌تر است. افرادی که در این عملیات شرکت می‌کنند، افراد استثنائی و شهدا هم استثنائی هستند. انقلاب، مالِ چهل میلیون نیست. انقلاب، مالِ شما مستضعفین است. انقلاب، انقلابِ آخرتی است. انسان در راحتی سراغ شیطان

---

۱. احمد کاظمی، پانزدهم اسفند ۶۳ در جلسه دیگری، همین منظور را با بیانی متفاوت مطرح می‌کند: «گفتیم که ما هیچ نقطه‌ای که به نام قوت که بخواهیم مطرح بکنیم، بگوییم که در این عملیات، ما شناسایی‌مان به فلان جا رسیده است، در این عملیات، فلان کار را کرده‌ایم، هیچ کدام از این‌ها، از نظر مادی، برای ما تا به حالا این نبوده است که در حد بیان باشد. این عملیات، به نام عملیات ایمان برای برادر را تفسیر کردیم و گفتیم که برای همه مومن مشخص است.»

۲. احمد کاظمی پانزدهم اسفند ۶۳ نیز می‌گوید: «وضعیت عملیات هم به جوری است که هیچ نقطه‌اش نمی‌تونه به نام کسی تموم بشه. یعنی دست همه فردا از این بریده شده که فردا بگویند ما هستیم، ما بودیم. واقعاً عملیاتی است که همه چیزش در دست خدا بوده. کارهایی که به هر شکلی باید انجام بشه، تا به الآن، همه‌اش از دست انسان‌ها به دور بوده.»

می‌رود ولی در سختی سراغ خدا می‌رود. این مطالبی [است] که ما در جنگ به آن‌ها رسیدیم. در کتاب نخوانده‌ایم. امکانات باید باشد، [ولی] نه امکاناتی که ما را از خدا دور کند. امروز، فقط شهامت و شجاعت مانده. در عملیات‌هایی که اعتماد به امکانات داشتیم و نقطه قوت‌مان [بود]، نتوانستیم موفق باشیم. امروز همه ساکت شدند و غرورهایی که از عملیات‌های پیروز به دست آمده بود، شکسته شده. ما چوب غرور را خوردیم. اگر پیروز شویم، فقط می‌دانیم که خدا پیروزمان کرد. این عملیات استثنائی است. همه چیزش استثنائی است. عظمت و لذت کار این عملیات به این استثنائی بودن آن است. ما باید در مقابل خدا به ذلت خودمان اقرار کنیم.»

فرمانده لشکر، صحبت‌هایش خطاب به فرماندهان را این‌گونه به پایان می‌رساند: «خوشا به حال شما که مستقیماً در کنار بسیجی‌ها هستید. شما پرچم‌دار این بسیجی‌ها هستید. این چندروزه دو حالت دیدم؛ اول حالت امام که پیشش رفته بودیم و خیلی شاداب و خوشحال بود و دوم حالت نیروهای بسیجی که با این آب و سختی‌ها و با این‌که در عملیات خیبر این مصیبت‌ها را کشیدند، با این حال شاداب و خوشحال هستند. این رمزی است که خدا می‌داند. نیروهای شما با کیفیت و در حد فرمانده گروهان هستند و نیروهای دل‌سوخته و آبدیده و برادران‌شان شهید شده هستند.»

مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا، چندروز قبل از شروع عملیات، در جمع نیروهایش از سفر بیست و چهار ساعته تعدادی از فرماندهان ارشد یگان‌های سپاه به مشهد و دیدار با حضرت امام<sup>۱</sup> پس از این سفر خبر می‌دهد. باکری، مشروح صحبت‌های حضرت امام که در حضور محسن رضایی، علی صیادشیرازی و دیگر فرماندهان ایراد شده را چنین بازگو می‌کند:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. اول این مطلب را بگویم، وقتی شما را می‌بینم خوشحال می‌شوم. شما چهره‌هایی هستید که آبرو به اسلام و کشور دادید. با اطمینان قلب حرکت کنید و مطمئن باشید که مرکز قدرت که خدای تعالی است، نصرت به شما

۱. مطابق روزشمار دفاع مقدس، این دیدار در ششم اسفند ۶۳ برگزار شده است.

عنایت کرده است. قدرت‌های دیگرپوشالی هستند. این قدرت خداست که باقی است و خداست که وعده کرده است اگر نصرت دهید او را، شما را پیروز می‌کند. شکی نیست که اکنون شما حق تعالی، کشور اسلامی و اسلام را نصرت می‌کنید و آن‌روزی که انقلاب شروع شد، ما هیچ نداشتیم. پیروزی ما با دست خالی به دست آمد و بحمدالله تا به این جا رسیده‌ایم که امروز مورد توجه تمام قدرت‌های بزرگ هستیم و تمام قدرت‌ها در این فکرند که با این انقلاب چگونه برخورد کنند. مطمئن باشید از قدرت‌ها کاری ساخته نیست. شما جنود خدا هستید و پیروزید؛ آن‌هایی که در ابتدا حرکت خودشان را شروع کردند با طمانینه قلبی شروع کردند و از هیچ نترسیدند. قدرت‌های بزرگ از آن جهتی که در شما هست، که آن ایمان به خداست، خبر ندارند. لذا دائم می‌گویند ما دارای موشک هستیم. آن‌ها دارای موشک هستند ولی ایمان ندارند. شما ایمان دارید. قلب‌هایتان با مبداء نور و قدرت پیوند خورده است؛ پیوندی ناگسستنی. اما آن‌ها این را نمی‌فهمند. شما مورد نظر امام‌زمان (عج) هستید و از آن جا که ایمان و قدرت و امام‌زمان (عج) را دارید، همه چیز دارید. پشتوانه شما الهی است. باید این پشتوانه را حفظ کنید و وقتی ما چنین تکیه‌گاهی داریم، از هیچ چیز نمی‌ترسیم. الان جمهوری اسلامی یعنی اسلام و این امانتی است بزرگ که باید از آن حفاظت کنیم. مطمئن باشید که پیروزید و مورد توجه حق تعالی. پیروزی آن است که مورد توجه حق تعالی باشید نه این‌که کشوری را بگیرید. اسلام دست ما امانت است و ما موظفیم تا این امانت را حفظ کنیم. امروز شما در عبادت هستید. مراکز شما، مراکز عبادت است و همان‌طور که اشخاص حول کعبه می‌گردند و عبادت می‌کنند، شما هم در سنگرهایتان عبادت می‌کنید. ما دفاع از حق تعالی و اسلام می‌کنیم و حق تعالی و اسلام شکست خوردنی نیست. من هر شب به شما دعا می‌کنم. ان شاء الله موفق باشید. خداوند شما را در کنف حمایت خویش حفظ کند و توفیق دهد تا به مردم خدمت کنید. سرفراز باشید. ان شاء الله. والسلام علیکم ورحمة الله.»<sup>۱</sup>

۱. فصلنامه نگین، سال ششم، شماره ۲۰، بهار ۸۶، ص ۱۳۶. مقاله «تشریح عملکرد لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر» به قلم مجید نداف

## وضعیت دشمن

واحد اطلاعات عملیات قرارگاه خاتم، در اولین ماه‌های نیمه دوم سال ۶۳، طی گزارشی به تحلیل آخرین وضعیت عراق از جنبه‌های مختلف پرداخته که خلاصه آن در قالب یک مقاله، طی شماره ۷ فصلنامه نگین منتشر شده است. بخش‌هایی از این گزارش را می‌توانید در ادامه مطالعه کنید:

پس از عملیات خیبر، دشمن طبق معمول به بررسی نقاط قوت و ضعف خود پرداخته و ضمن رفع نقاط ضعف، نقاط قوت را تقویت کرده است.

نخستین و مهم‌ترین مساله‌ای که دشمن به شدت آن را تقویت کرده و در این راه موفق نیز بوده، اجرای جنگ اطلاعاتی فعال، بر علیه ما بوده است. اگر به روند اطلاعاتی که دشمن از ما به دست آورده و واکنش‌هایی که متناسب با آن انجام داده توجه کنیم، می‌بینیم که در شش ماه اخیر، فاصله زمانی کسب اطلاعات و واکنش بسیار کم شده است. برای نمونه در همین چهار ماه اخیر که طرح‌های عملیاتی منطقه بصره، در دو محور شرق بصره و غرب اروندرود در نوسان بود، دشمن نیز تقویت و جابه‌جایی نیروها را درست بعد از تصمیم ما به فاصله زمانی اندکی انجام داده و این نشان دهنده وجود افراد نفوذی به شکل وسیع، در بین نیروهای خودی است.

سرعت عمل دشمن در آموزش و سازمان‌دهی نیروهای آسیب‌دیده، دومین مساله است. در دو ماه اخیر، دشمن توانسته تمامی یگان‌های آسیب‌دیده در عملیات خیبر را ترمیم کند. عراق، مشکل تجهیزات منهدم شده را هم با توجه به کمک‌های فراوان ابرقدرت‌ها و کشورهای مرتجع منطقه که روزانه انجام می‌شود، برطرف کرده است.

مساله سوم این‌که دشمن با تغییر شکل زمین منطقه عملیات، مطابق با خواسته خود، منطقه ویژه و محدودی را برای انجام عملیات بر ما تحمیل خواهد کرد. برای نمونه، پس از عملیات خیبر که ما در فکر اجرای عملیات از محور طلایه بودیم، با انداختن آب در آن محور، عملاً ما را از انجام عملیات در آن جا محروم و به مناطق جنوبی تر هدایت کرد. سپس هنگامی که در صدد اجرای عملیات در منطقه روبه‌روی زید برآمدیم، با انداختن آب در آن جا نیز ما را محکوم به اجرای عملیات در دو محور کوشک و اروندرود کرد و با احداث سیم خاردار و مین‌گذاری در کرانه آب و احداث موانع سدکننده در پشت خط و حفظ

هوشیاری و حضور در تمامی محورها، ما را از محور منطقهٔ اروندرود که مدت‌ها، از آرام‌ترین جبهه‌های ما بود، محروم کرد.

در این موارد، دشمن از عامل زمان بیشترین استفاده را کرده و اگر ما راه حلی نداشته باشیم، دشمن خواه یا ناخواه، ابتکار عمل در عملیات‌ها را به دست خواهد گرفت. کیفیت ارتباط، چهارمین مساله است. تمامی واحدهای حاضر در منطقه، از خط تلفن «اف ایکس»<sup>۱</sup> استفاده می‌کنند و متأسفانه هیچ‌گونه کنترلی بر چگونگی استفاده از این تلفن‌ها وجود ندارد و تمامی مسائل، کاملاً واضح و شفاف در طول تماس‌ها بیان می‌شوند. هم‌اکنون، دشمن با وضعیت زمین و موانع فراوانی که روبه‌روی بصره ایجاد کرده، موفق شده نیروی بیشتری را از خط آزاد و به صورت احتیاطی نزدیک و دور، در پشت موانع نگه دارد. دشمن در حال حاضر، از البیضه تا فاو، دویست و چهل و شش گردان پیاده، زرهی، مکانیزه و تکاور دریایی به همراه پنجاه گردان توپخانه دارد که حدود هفتاد گردان آن درگیر و بقیه به صورت احتیاطی نزدیک و دور هستند.

در کل منطقهٔ سپاه سوم، دشمن هشت لشکر سازمانی کامل، شش لشکر سازمانی ناقص، چهل تیپ متفرقه پیاده و زرهی و بیست گردان پیاده و کماندو مستقل دارد. مجموع نیروهای دشمن در سپاه سوم، تحت دو فرماندهی نیروهای قیصر در هور و شط العرب در غرب اروند و چهار لشکر سازمانی در شرق بصره هدایت می‌شود.

برخی شاخصه‌های ارتش عراق در این مقطع، ناشی از تحولات و تغییراتی است که بعد از عملیات بیت‌المقدس شروع شده‌اند. ارتش بعث پس از آزادسازی خرمشهر، نقاط ضعف خود را شناسایی کرده و تا حدود زیادی آن‌ها را رفع نموده که همین موضوع در کنار برخی دیگر از عوامل، زمینه‌ساز عدم الفتح بیشتر عملیات‌های ایران از مقطع مذکور به بعد شد.

صدام حسین رئیس‌جمهور وقت عراق، نوزدهم آذر ۶۳ طی سخنانی در جمع تعدادی از نیروهای ارتش بعث، اشاره‌ای به این تغییرات دارد که متن کامل آن نیمهٔ دی‌ماه ۶۳ توسط قرارگاه کربلا با طبقه‌بندی خیلی محرمانه در اختیار یگان‌های سپاه قرار می‌گیرد.

۱. نوعی دستگاه مخابراتی که می‌تواند بر اساس یک فرستنده و گیرنده و در بستر امواج رادیویی، خط تلفن ثابت را تا حداکثر ۱۲۸ کیلومتر، بدون نیاز به سیم، منتقل کند.



صدام حسین در بخشی از صحبت‌های خود می‌گوید: «کسی که آماده نمی‌شود تا از تجربیات روزانه که در آن خون می‌دهیم استفاده کند، دارای دو مورد است؛ یا بی تفاوت می‌باشد و یا تجربه ندارد. بعد از نبردهای محمره (خرمشهر)، همه را از لحاظ تجربیات تخلیه کردیم و این برای اولین بار صورت گرفت. من خودم شخصاً با سربازان وظیفه و احتیاط و افسران با درجهٔ ستوان دومی ملاقات کردم و با فرماندهان تماس گرفتم و هر چه تجربه داشتند را تخلیه کردیم و دیدیم در کجا خطا کردیم و نقاط ضعف ما و نقاط قوت دشمن کجاست.»

### انتخاب منطقهٔ عملیات

احمد کاظمی، هجدهم اسفند ۶۳ خطاب به مجموعه فرماندهی لشکر، در خصوص چرایی انتخاب شرق هورالهویزه برای انجام عملیات می‌گوید:

«حساسیتش هم از نظری که حالا وضعیت دشمن هست، روی همین حساسیتش هم باید سختی‌ها را تحمل کنیم. یعنی آگه تو مثلاً بایست دو ماه بجنگی تا بررسی مثلاً به سلیمانیه یا بررسی به کرکوک، این جا مثلاً دو ساعت بایست بجنگی [تا] بررسی به یک نقطه. ولی تلفاتی که آن جا می‌داده‌ای، این جا باید توی یه ساعت بدی. یعنی سختی‌اش به این جاست. انبوه آتش، انبوه دشمن و انبوه آب. خُب می‌خواد دفاع کنه از مملکتش. این نیست که راحت بدهد مملکتش را؛ بفرما خوش آمدید. سفره هم پهن باشد، بگوید بیایید این جا بنشینید! خستگی در کنید! وایمیسند می‌جنگند. سربازش می‌جنگد، خودش می‌جنگد، گروه‌بانش می‌جنگد.»

حسین اردستانی در خصوص چرایی انتخاب دوبارهٔ هور برای انجام عملیات می‌گوید:

«نیروهای زرهی آن چنانی نداشتیم تا در دشت‌های باز عملیات کنیم. تجهیزات زرهی دشمن هم به قدری قوی بود که امکان عملیات در زمین عادی و باز را غیرممکن کرده بود. اما هور، نیروی کمتری لازم داشت. زرهی دشمن هم قدرت مانور زیاد نداشت. بچه‌های شناسایی، هور را مثل کف دست می‌شناختند. یک مشکل بود و آن این‌که عراق حواسش به هور جمع شده و منطقه را با موانع مسلح

کرده بود. هور، ضعف‌ها و قوت‌هایی برای ما داشت ولی نسبت به سایر منطقه‌ها، بهتر بود.»

محسن رضایی فرمانده وقت سپاه نیز در این خصوص اعتقاد دارد:

«یکی از عوامل اصلی تعیین جنگ در هور این بود که باید می‌جنگیدیم. ما نباید توقف می‌کردیم و اگر ترمز می‌کردیم، این کلاف سردرگم، هر روز پیچیده‌تر می‌شد. وضع طوری بود که بعداً از ما خواسته می‌شد اگر توانایی جنگ را نداریم، برویم به امام بگوییم که ما نمی‌توانیم بجنگیم. این ایده‌آل و آرزوی کسانی بود که احساس می‌کردند واقعاً نمی‌شود جنگید و توان جنگ نیست. اعتقاد داشتند که سپاه و ارتش رویشان نمی‌شود به امام بگویند. این تفکر از کجا حاصل شده بود؟ از این که احساس ناتوانی در جنگ می‌شد. پس یکی از عوامل اصلی این بود که ما می‌بایست به هر قیمتی که شده، می‌جنگیدیم. ترمز در جنگ، فرو رفتن در یک منجلاب را به دنبال داشت. این نجنبیدن و عملیات نکردن، مانند باتلاقی بود که هر چه بیشتر ادامه می‌یافت، ما هم بیشتر فرو رفته و نهایتاً از بین می‌رفتیم. (باتلاق نه جنگ و نه صلح) ما باید تلاش می‌کردیم تا از این باتلاق عبور کرده و خودمان را از این منجلاب بیرون بکشیم و این کار تنها با انجام عملیات امکان‌پذیر بود.»<sup>۱</sup>

عزیز جعفری دیگر فرمانده ارشد سپاه، طی یکی از جلسات قرارگاه در هفدهم اسفند ۶۳، در تشریح ارزش‌های سیاسی و نظامی منطقه هور اظهار می‌دارد:

«در حال حاضر دو منطقه بصره و بغداد برای اجرای عملیات وجود دارد. عملیات در مناطق دیگر همچون چنگوله اثر لازم را ندارد و در منطقه بغداد هم ما توان کافی برای اجرای عملیات و پیشروی به سوی این شهر را نداریم. بنابراین هدف قابل دسترسی ما بصره است. البته دشمن راهکارهای منتهی به این شهر را با جاری کردن آب بسته است و فقط چند کیلومتر در اطراف کوشک خشک است و در حال حاضر تنها راه باقی مانده برای ما ارون‌دود و هور است. برای عبور از ارون‌دود مشکلاتی وجود دارد، از جمله جزر و مد آب و احداث پل روی آن که از توان ما خارج است. علاوه بر آن، پس از عبور از ارون‌دود یک دشت وسیع در مقابل ما قرار دارد که نیروی

۱. دائرةالمعارف مصور جنگ، ص ۲۵۵.

زیادی را باید صرف آن کنیم ولی در هور، احتیاج به قایق هست که در اختیار داریم. اگر خط اول دشمن را تصرف کنیم، خشکی محدودی پیش روی ماست و نیروی کمتری نیاز دارد، پس امکان دسترسی به هدف در این منطقه آسان تر است.»  
جعفری ادامه می دهد:

«در ضمن در این منطقه تحرک دشمن به علت وجود شبکه بندی های آبیاری کشاورزی با مشکلاتی روبه رو است و همانند مناطق دیگر نمی تواند از همه توانش استفاده کند. البته گویا دشمن چند روزی است که به اجرای عملیات ما پی برده ولی به لحاظ مزیت این منطقه، نمی توان از آن چشم پوشید. عملیات ما در این منطقه و در این مقطع، سرنوشت ساز است؛ نه به دلیل هدف و زمین، بلکه به علت موقعیت سیاسی و اقتصادی که انقلاب در آن به سر می برد.»<sup>۱</sup>

## اهداف عملیات

عملیات بدر را می توان دومین تلاش آبی خاکی ایران پس از خیبر در اسفند ۶۲ دانست که با توجه به تجربیات به دست آمده و جای پایی که ایران در جزایر پیدا کرده بود، به نوعی می خواست اهداف ناتمام خیبر را تمام کند. از ساحل مجنون شمالی تا خشکی عراق در منطقه حد لشکر ۸ تنها شش کیلومتر فاصله بود و در این محدوده پس از پاک سازی پاسگاه روطه و شهرک همایون،<sup>۲</sup> رودخانه دجله و بعد از آن نیز اتوبان العماره بصره در دسترس قرار می گرفت.

---

۱. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب سی و پنجم، بازگشت به هور، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس. ص ۵۳۴.  
۲. برخی نیروها، از عبارت «روستا» نیز برای همایون استفاده کرده اند. در یکی از جلسات فرماندهان لشکر، مساحت همایون، پانصد در پانصد متر بیان شده و پیش بینی می شود حدود هزار و دویست نفر در آن حضور داشته باشند. احمد کاظمی در جلسه دیگری نیز که چهاردهم اسفند ۶۳ برگزار شده، این گونه وضعیت همایون را تحلیل می کند: «روستا، خودش محاصره است ولی خب ممکنه توی این، یه مقرر گردان باشه. مقرر گردان هم، سه چهارتا تفنگچی داره، تدارکات چی داره. تا همه محاصره شدند، تفنگش را برمی داره می بوه روی این پشت بام ها. باید شما یه مطلبی برای این مشخص کنید. قبضه خمپاره به دست افتاد، هر چی افتاد، یه هفت هشت تا خمپاره بگذاری توی این آبادی، بتوانید پاک سازی کنید. خود عراقی ها اصلاً توی شهرها نمیانند ولی شما احتمال بدید ممکنه از جیش الشعبی و اینا آورده باشه، گذاشته باشه این جا. (با اشاره به نقشه) نگاه کنید! الان این ثابت کننده همین است که دشمن نمیاد توی شهر، این است که آمده یه مقرر، پایین تر زده.»

این جاده استراتژیک در تنگه‌ای پنجاه کیلومتری با عرض متغیر دو تا دوازده کیلومتر از میان هور عبور داده می‌شود. در صورت تسلط ایران به منطقه، علاوه بر قطع ارتباط این دو شهر مهم، امکان نفوذ به استان‌های بصره و العماره نیز فراهم می‌شد. حضرت‌آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت ایران، حدود یک‌سال قبل و هم‌زمان با اجرای عملیات خیبر، اهمیت جاده العماره بصره را طی خطبه‌های نماز جمعه تهران این‌گونه توصیف می‌کنند:

«از اول جنگ، عراق به ارتباط جاده‌ای اهمیت زیادی می‌داد و لذا خطرات زیادی را هم متحمل شد. جنگی را که در هویزه عراقی‌ها انجام دادند در سال ۵۹، برای این بود که بتوانند به غیر از این جاده‌ای که حالا داریم روی آن بحث می‌کنیم، یک جاده نزدیک‌تری را از شمال به جنوب پیدا کنند تا بتوانند خودشان را به اعماق خاک ایران برسانند؛ که عملیات طریق‌القدس توانست آن جاده را مسدود کند. عراقی‌ها، منحصراً ارتباط شمال و جنوب‌شان از طریق جاده اتوبان آسفالته بصره عماره تامین می‌شد که رابط این سپاه سوم در جنوب و سپاه‌های چهارم و دوم بود که می‌توانستند از این جا عبور کنند، نیروهای لازم را نقل و انتقال دهند و جبهه‌های ضعیف را توسط نقاط دیگر تقویت کنند. امروز این شریان حیاتی که می‌توانست وسیله انتقال نیرو باشد، در قبضه قدرت کامل رزمندگان اسلام است. آن چه برای ما مهم است این است که ما از این جزایر به عنوان یک جای پای محکم و مطمئن برای ضربه آوردن بر پیکر نیروهای منهزم و ضعیف و بی‌روحیه عراقی می‌توانیم استفاده کنیم و تاکنون هم استفاده کرده‌ایم.»



اسفند ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی. از راست شهید رضا نورمحمدی، حسن رجایی، شهید اکبر انتشاری، شهید احمد کاظمی، حمیدرضا رادی، شهید رضا موحدی، رضا نبی.



اسفند ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی. شهید محمد رضا پوراسماعیلی فرمانده توپخانه لشکر نجف (نفر اول از راست) و عبدالحمود حجتی (نفر دوم از چپ)، در حال همراهی افسران توپخانهٔ تیپ ۲۱ حمزه ارتش جهت توجیه منطقه عملیاتی بدر.

# فصل ۲

## آماده‌شدن برای عمیات



## از اعزام تا آموزش

در مقطع عملیات بدر، ترکیب کادر فرماندهی لشکر ۸ نجف در مقایسه با سال‌های قبل، تقریباً ثابت مانده است. احمد کاظمی فرمانده لشکر، شعبانعلی زینلی را به عنوان جانشین اول و سیف‌الله رهنما را به عنوان جانشین دوم معرفی کرده و قاسم محمدی نیز به عنوان جانشین عملیاتی یگان شناخته می‌شود. مدیریت ستاد لشکر نیز به مهدی ملکی واگذار شده.

بیست و ششم اسفند ۶۲، دستور خروج بخشی از نیروها از جزیره و استقرار در منطقه جفیر صادر می‌شود. نیروها استحمام کرده و در آخرین روزهای سال، بخشی از خستگی عملیات طاقت فرسای خیبر را از تن، بیرون می‌کنند. رزمندگان کنار سفره هفت‌سین، یاد شهدای خیبر را با قرائت قرآن و دعا گرامی داشته و سال نورا تحویل می‌کنند.

در این مقطع با توجه به شهادت حسن سرباز مسئول اطلاعات عملیات لشکر در خیبر، حسین ستوده با ابلاغ فرماندهی لشکر، عهده‌دار مسئولیت واحد اطلاعات عملیات شده است. او حوالی ساعت سه عصر اولین روز نوروز، پنج‌شش نفر از نیروهای اطلاعات عملیات را برای سرکشی به خط پدافندی و بررسی شرایط، همراه خود به جزیره می‌برد. مهدی فتاح‌المنان، محمدعلی سلیمانی و احمد سلیمانی از جمله این افراد هستند که سوار بر توپوتایی با رانندگی سلیمان پور حرکت می‌کنند. عرض کم پُل‌های

---

۱. مدیریت لشکر ۸ نجف در زمان شهید کاظمی به این شکل بود که جایگاهی با عنوان قائم مقام که اختیاراتی در حد فرماندهی لشکر داشته باشد، وجود نداشت و احمد کاظمی عمده کارهای مهم را شخصاً مدیریت می‌کرد و فقط، چند نفر را به عنوان جانشین معرفی می‌کرد تا اگر اتفاقی برای او افتاد، نیروها از جانشین دستور بگیرند.

۲. رسول فتاح‌المنان برادر آزاده این شهید می‌گوید: «نام شناسنامه‌اش بهرام بود ولی از مقطعی به بعد گفت که دیگه به من بهرام نگوئید. بگوئید مهدی.»



خیبری به عنوان تنها مسیر تردد وسایل نقلیه به جزایر، محدودیت‌های خاصی از نظر جهت تردد نیروها در ساعات مختلف به وجود آورده بود. هم‌زمان با اولین ساعات تاریک شدن هوا از شش عصر، نیروها مجاز بودند روی پل به سمت جزیره حرکت کنند و از دوازده شب تا طلوع آفتاب نیز، مسیر در جهت خروج از جزیره باز بود. ادامه این ماجرا را احمد سلیمانی، یکی از نیروهای با سابقه اطلاعات، این‌گونه روایت می‌کند:

رفتیم پد ابوالفضل، جایی که معمولاً نیروها برای توزیع در جزیره به آن جا می‌رفتند. به سنگرفرماندهی که رسیدیم، متوجه استراحت کردن افرادی چون مجید کبیرزاده و تعداد دیگری از بچه‌ها در سنگر شدیم. گفتیم مزاحم نشیم و همان بیرون، پتویی پهن کردیم و خوابیدیم. ساعتی بعد، نم‌نم باران بیدارمان کرد. رفتیم داخل و بقیه را هم بیدار کردیم.

فردا پیش از ظهر، راهی پد علی اکبر نزدیک‌ترین نقطه نسبت به محل استقرار عراقی‌ها شدیم. پیشنهاد دادیم مقداری الوار و تجهیزات همراه ببریم تا سنگر بسازیم ولی گفتند: «طول روز همیشه با تویوتا تا انتهای مسیر رفت. دید دارند، خودمون شب می‌آریم.» قسمتی را با ماشین و از محدوده‌ای به بعد، پیاده رفتیم. موقع شروع پیاده روی، قرار شد تا انتهای مسیر را «قدم شمار» کنیم. همه فکر کردیم بقیه این کار را می‌کنند و هیچ‌کدام قدم شماری نکردیم. موقع رسیدن وقتی فهمیدیم، داوطلب شدم که دوباره برگردم و این کار را انجام دهم. تخمین تقریبی این مسافت برای انجام وظایف مربوط به اطلاعات عملیات، لازم بود.

موقع برگشتن، نزدیک پد علی اکبر به خاکریزی رسیدم که قبلاً استفاده می‌شد. گویا دشمن، من را در این محدوده بهتر از هر جایی می‌دید. این را وقتی فهمیدم که با خمپاره ۱۲۰ زد کنارم. به موقع دراز کشیدیم و همه ترکش‌ها رد شدند. همین‌طور که به زمین چسبیده بودم، صدای «فارفار» شنیدم. چیزی از بالای من رد شد و افتاد داخل سنگر متروکه‌ای که پُر از آب شده بود. تکه‌ای بزرگ از ترکش خمپاره، آرام گرفت.

به خاکریز اصلی که رسیدم، با دوربین خرگوشی نگاهی به مواضع دشمن انداختم.

برای دیده بانی، سنگرهای خاصی هم سطح خاکریز درست می‌کردیم که در بدنه آن فضایی شبیه دریچه تعبیه می‌شد. دوربین در همین جا کار گذاشته شده و با توجه به پوشیده شدن بالا و پایین آن از خاک، امکان دیده شدن وجود نداشت.

ایفای عراقی بدون کوچک‌ترین دغدغه و ترسی در فاصله‌ای نزدیک به ما مشغول تخلیه مهمات بود. به قدری فاصله کم بود که بچه‌ها گاهی از روی خاکریز، «الموت لصدام» می‌گفتند و آن‌ها هم البته جواب می‌دادند. این‌که ما به اندازه تردد یک توپوتا امنیت نداشته باشیم و دشمن این جوری جولان بده، برایم خیلی سخت بود. گفتم: «اگه قراره خط ناامن باشه، برای اونا هم باید ناامن باشه.»

قبضه آرپی جی با چند موشک جور کردم. مرتب توصیه می‌کردند: «فقط سرت را بالا نیار، راحت می‌زنند!» با دوربین، محل تقریبی کامیون را تخمین زدم و قبضه را «سردست» از خاکریز آوردم بالا. اولین شلیک، از بالای هدف رد شد. تسلط نداشتیم و همین اتفاق برای دو، سه شلیک بعدی هم افتاد. چهارمین گلوله، ایفا را آتش زد و داد و فریاد عراقی‌ها را بالا برد. خوشحال شدم ولی نمی‌دانستم چه سرنوشتی در انتظارم است. بقیه توجه بودند و رفتند داخل سنگرها.

همین‌طور که در ورودی سنگری کوچک ایستاده بودم، خمپاره ۶۰مباریدن گرفت. یکی نشست کنار پام و یک طرف بدن از پایین تا بالا ترکش خورد. موج انفجار، پرتم کرد روی بچه‌ها. گفتند: «بلند شو» ولی هر قدر تلاش کردم، فایده‌ای نداشت. در تماس با اورژانس، تقاضای اعزام آمبولانس کردند. سه بار گفتند که «آمبولانس اعزام کردیم» ولی خبری نشد. شش عصر به این نتیجه رسیدیم که پیاده فاصله چهار کیلومتری خط تا اورژانس را طی کنیم. با فتاح‌المنان، محمدعلی سلیمانی و محمد صالحی زیر بارش باران در جاده‌ای لغزنده، راه افتادیم. می‌خواستند، کولم کنند ولی ترجیح دادم دست بگیرم به شانه بچه‌ها و با پای خودم بیام.

به اورژانس که رسیدیم، تشنگی امانم را بریده بود. از نظر امدادگرها، خوردن آب صلاح نبود چون خونریزی را تشدید می‌کرد. حالم خیلی بد بود و بچه‌ها گفتند: «این داره شهید می‌شه! نگذارید تشنه بیره.» کمپوت گیلاسی را طوری سوراخ کردند که فقط آبش خارج بشه. به محض رسیدن کمپوت به لب‌هام، از حال رفتم. هنوز

سرو صدای اطراف را می‌شنیدم. بچه‌ها به حساب شهید شدن، من را بوسیدند و رفتند.

مجروحان را هر شب، «هاورکرافت» از اورژانس به عقبه منتقل می‌کرد. آن شب، از شانس من هاورکرافت خورد به نبشی کناره آب و سوراخ شد. از این نبشی‌ها، کنار اسکله یا بعضاً در مسیر پیدا می‌شد. ماندگار شدم و قرار شد پیش از ظهر با قایق برگردم. من را وسط قایق خواباندند و اطرافم مجروحان سرپایی نشستند. تا موقعی که بین نیزارها حرکت می‌کردیم، مشکلی نبود ولی به محض رسیدن به فضای باز هور، در تیررس جنگنده‌های عراقی قرار گرفتیم. جنگنده‌ها، از بمباران نقاطی در ایران باز می‌گشتند. پدافند به کار افتاده بود و تیرهایش از روی سرمان رد می‌شد. آخرین هواپیما، متوجه قایق شد و تیربارش را از دور، روشن کرد.

کسی آسیب ندید ولی کف قایق سوراخ شد. سکان‌دار، هول کرد و گاز قایق را گرفت. سرعت که بالا رفت، هم از کف آب می‌آمد و هم از انتهای قایق. تنها وسیله در دسترس برای خارج کردن آب، کیفی بود که برای ریختن بنزین در موتور استفاده می‌شد. یک سَرش را با دست گرفته بودند و آب را بیرون می‌ریختند. فاصله یک کیلومتری که از بیرون نیزار تا اسکله داشتیم را با ترس و لرز به سلامت طی کردیم.

در اسکله، مجروحانی که توان راه رفتن داشتند، مسافر اتوبوسی بدون صندلی شدند و من هم سهم آمبولانس. شخصی ظاهراً سالم کنار دستم نشست که به نظرم امدادگر می‌آمد. پشت سر اتوبوس راه افتادیم ولی کمی جلوتر بر اثر لغزندگی مسیر، از جاده رفتیم پایین. همان لحظه، بنده خدا دندان‌هاش رو به هم فشرد و مشتش را گره کرد؛ ایشون مجروح موجی بودند. سریع زدم به شیشه و گفتم: «این آخوی را دریا بید!»

راننده به آرامی و خیلی حساب شده بُردش جلو، درها را قفل کرد و رفت لودر بیاره. برگشتیم روی جاده و رسیدیم بیمارستان صحرایی منطقه. از آن جا هم بعد از پانسمان اولیه اعزام شدم بیمارستان شهید صدوقی اصفهان. تا حدود سه ماه بعد، امکان حضور در جبهه را پیدا نکردم.

## تنظیم لشکر با «تبوک»

با اتفاقاتی که برای لشکر ۸ نجف در عملیات خیبرروی داد، احمد کاظمی به این نتیجه می‌رسد که مجموعه‌اش برای موفقیت بیشتر، به نظم و نظام بسیار زیادتری نیاز دارد. به همین دلیل، از اوایل سال ۶۳ مقدمات اجرای طرحی مشهور به «تبوک» کلید می‌خورد تا بخشی از نقاط ضعف لشکر در این بخش‌ها، برطرف شود. احمد کاظمی، در همان مقطع در خصوص چرایی انتخاب عنوان «تبوک» می‌گوید:

«در غزوه تبوک، مسلمانان مشکلات زیادی را تحمل کردند ولی بعد از آن، موفقیت‌های زیادی نصیب مسلمانان شد.»

در شناسنامه تهیه شده برای لشکر ۸ نجف در عملیات بدر، در خصوص چرایی تشکیل این دوره، آمده: «در بیشتر عملیات‌های برون‌مرزی که تا آن مقطع انجام شده بود، موفقیت‌های قابل توجهی به دست نیامده بود. به همین دلیل، یگان‌ها تلاش داشتند آمادگی جسمی نیروهایشان را افزایش دهند تا در عملیات‌های بعدی، موفقیت بیشتری کسب کنند. نکته دیگر این بود که با برپایی چنین اردوهای، حواس و تمرکز نیروها از عملیات بعدی دور شده و اصول حفاظت، به‌تر رعایت می‌شد.»

برای این کار، محلی در نزدیکی جفیر انتخاب شده و واحد مهندسی لشکر، از ششم اردیبهشت ۶۳ اجرای چندین سنگرزیرزمینی را شروع می‌کند. محمد سلطانی از نیروهای واحد اطلاعات عملیات، زمان آماده‌سازی اردوگاه را هم‌زمان با ماه رمضان دانسته و می‌گوید:

«با قصد ده روزی که می‌کردیم، روزه هم می‌گرفتیم. در آن گرمای شدید، روزه‌داری تقریباً غیرممکن بود و شب‌ها مشغول سنگرسازی می‌شدیم و روزها استراحت می‌کردیم. سنگرها بسیار منظم کنار یکدیگر جانمایی شده و بعد از تکمیل با الوار و گونی‌های خاک، با بوته‌های بیابان استتار می‌شدند.»

هم‌زمان، ایجاد دیگر زیرساخت‌های مورد نیاز، با سرعت آغاز می‌شود. رضا نورمحمدی از فرماندهان شاخص لشکر ۸ نجف در خاطرات دست‌نویس خود، پیرامون این موضوع نوشته: «در تاریخ یازدهم خرداد ۶۳ بازاعزام [به] اهواز شدم که البته لشکر با تمام نیروها از مرخصی و مشهد برگشته بودند و باز سازماندهی‌ها تشکیل شده بود. چندروزی در پایگاه

شهید مدنی بودم و در آن موقع نیروها و تمام لشکر از اهواز حرکت کرده و مقر جدیدی در بین راه اهوازآبادان، جاده قدیم، کیلومتره ۳ اهواز، در کنار رود کارون زدیم. در این زمان، لشکر نجف اشرف، نیروهای خود را تماماً از شمال تحویل گرفته بود و تماماً شمالی (رشت، گرگان و مازندران) بودند و حدود شش گردان تهیه شد؛ با پرسنل واحدها. حدود دو یا سه روز مانده به ماه رمضان مبارک بود.»

یکی از اولین نیروهایی که در اردوگاه مستقر می‌شود، نعمت‌الله گردانی است. آن قدر زود چادرش را برپا کرده که هنوز حمام و دستشویی روبه‌راه نشده و نیروهای حاضر در این محدوده که تعدادشان زیاد هم نیست، مشکلاتی دارند. البته زیاد طول نمی‌کشد و مهندسی لشکر ظرف چند روز اوضاع را سامان می‌دهد تا کم‌کم اردوگاه شلوغ و شلوغ‌تر شود.

نبود حمام، مشکلات خاصی را برای نیروها ایجاد می‌کند. محسن رضایی<sup>۱</sup> از نیروهای واحد اطلاعات عملیات لشکر ۸ می‌گوید:

«یک روز صبح که تازه اذان گفته بودند، حاج‌یدالله اسماعیلی<sup>۲</sup> یکی از اسطوره‌های اطلاعات، گفت که اوضاعش به هم ریخته! تا آخر خط را رفتیم. کلید موتور را دادم تا برود حمام ولی چند ساعت بعد، برگشت. قضیه را که سوال کردم، گفت وقتی سوار موتور شدم، نور چند چراغ را از دور دیدم و پیش خودم حساب کردم که آن جا، حمام دارد. هر قدر رفتم، به محل چراغ‌ها نرسیدم و مجبور شدم از آن مسیر برگردم و جای دیگری غسل کنم.»

با آماده شدن اردوگاه، هر کدام از واحدهای تخصصی در گوشه‌ای از این مجموعه مستقر شده و امور آموزش‌ها و تمرین‌های خود را دنبال می‌کنند. البته در این میان، برخی

---

۱. محسن رضایی از نیروهای با سابقه واحد اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف و جزء رزمندگان شناخته شده شهرستان خمینی شهر محسوب می‌شود که تقریباً بیشتر عملیات‌های دوران دفاع مقدس را در همین واحد حضور داشته است. به دلیل تشابه اسمی او با محسن رضایی فرمانده وقت سپاه، هر جای کتاب که امکان اشتباه گرفتن این دو شخصیت وجود داشته باشد، عنوان مسئولیت‌شان را ذکر خواهیم کرد.

۲. یدالله اسماعیلی فرزند قنبرعلی بیست و دوم بهمن ۶۴ در بیست و دو سالگی طی مراحل تکمیلی عملیات والفجر در شبه جزیره فاو به شهادت رسید و در قطعه سه گلزار شهدای نجف‌آباد خاک‌سپاری شد. چون این شهید در روز عید قربان به دنیا آمده بود، برخی به او لقب «حاجی» داده بودند.

واحدها شرایط خاصی دارند و بایستی در محدوده‌ای دورتر مستقر شوند؛ همانند واحد اطلاعات عملیات. محسن رضایی یکی از نیروهای با سابقه این واحد، دلیل چنین وضعیتی را این‌گونه شرح می‌دهد:

«بسیجی‌ها از تنها چیزی که خوش‌شان نمی‌آمد، نظم بود. واقعاً از نظم نفرت داشتند. سردسته این بی‌نظم‌ها هم کسی نبود جز مجید کبیرزاده. چون اصلی‌ترین پاتوق کبیرزاده، چادر اطلاعات عملیات بود و احمد می‌دانست که با حضور نیروهای این واحد، بقیه نیروها نظم و نسق پیدا نخواهند کرد، دستور داد که اطلاعات چندین کیلومتر دورتر از بقیه، چادر بزنند.»

البته مجید کبیرزاده که یکی از مهره‌های اصلی لشکر ۸ در عملیات‌ها و امید احمد کاظمی برای روزهای سخت محسوب می‌شد، با وجود بیرون رفتن از محدوده طرح تبوک، هم‌چنان حاضر به پذیرش نظم نبود. کبیرزاده، هر روز صبح، نیروهای اطلاعات عملیات را به خط کرده و در قالب دویدن و ورزش صبحگاهی، به سمت مقر اصلی تبوک حرکت می‌داد. این گروه، در بیشتر روزها از مقابل چادر احمد کاظمی رد می‌شدند که البته در ظاهر نباید مشکلی داشته باشد ولی نکته‌اش این نبود که کبیرزاده، اکثر اوقات فقط یک سمت شلوارش را گِتر<sup>۱</sup> می‌کرد. احمد کاظمی، بهتر از همه، پیام این کار هم شهری‌اش را دریافت می‌کند.

در تمام اردوگاه که زمینی به ابعاد تقریبی هشت در پنج کیلومتر را در بر می‌گرفت، یک مجموعه سرویس بهداشتی و یک مجموعه حمام ایجاد می‌شود به طوری که نیروها برای استفاده از دستشویی، مجبورند حداقل یک کیلومتر پیاده‌روی کنند. برخی نیروها، چنین وضعیتی را حاصل برنامه انضباطی سختگیرانه لشکر دانسته و معتقدند این محدودیت‌ها، در مورد زمان و مکان استراحت، برنامه‌های تفریحی و امکانات سنگرهای اجتماعی نیز اعمال می‌شد تا نیروها بهتر و سریع‌تر ساخته و آماده حضور در عملیات شوند. در این میان، برخی علت اصلی فاصله زیاد سرویس‌های بهداشتی که بعضاً به «۷۵ کیلومتری»<sup>۲</sup> نیز

۱. منظم کردن پاچه شلوار نظامی با استفاده از کیش، در این حالت شلوار بالاتر از پوتین ثابت می‌شود.

۲. مقر اصلی مهمات لشکر در جنوب جایی موسوم به «۷۵ کیلومتری» یا «محرّم» مستقر بود. فروردین ۶۱ که عملیات فتح‌المبین در شمال خوزستان با موفقیت به پایان رسید، حجم مهمات و تسلیحات غنیمت گرفته شده توسط

شناخته می‌شد، لزوم رعایت مسائل بهداشتی می‌دانند. آن‌ها اعتقاد دارند که این فاصله، اجازه رسیدن بوی نامطبوع و حشرات موذی به محل استراحت نیروها را نمی‌داد. مشابه این محدودیت‌ها، برای نیروها نیز اعمال می‌شود به طوری که صدور مرخصی یا تسویه حساب برای نیروهای شرکت‌کننده که بیشترشان را سربازان وظیفه تشکیل می‌دادند، به شدت محدود و کنترل شده است.

با وجود جدا بودن واحدهای مختلف و برگزاری مستقل بخش قابل توجهی از برنامه‌ها، ویژه برنامه‌های عقیدتی و فرهنگی مانند نمازهای جماعت و مراسم دعا، به شکل متمرکز در مکانی با موقعیت مرکزی برگزار می‌شد. نیروهای هرواحد برای شرکت در چنین مراسمی، موظف بودند به صورت گروهی، منظم و سازمان‌یافته حرکت کنند و این موضوع، یکی دیگر از مصادیق اجرای نظم و نظام در اردوگاه محسوب می‌شد.

در کنار نظم خاص مراحل مختلف توزیع غذا در بین نیروها، دیگر نکته قابل توجه این دوره، الزام نیروها به استفاده از لباس‌های متحدالشکل و به نسبت شیکی بود که به همین دلیل، این لباس‌های ساخت کره جنوبی به «لباس تبوکی» معروف شدند.

تنها برخی از رده‌های لشکر در این منطقه مستقر بودند و حفاظت اطلاعات نیز به خوبی رعایت می‌شد به طوری که تردد نیروها تنها با مجوز خاص صورت می‌گرفت. پس از پایان این دوره آموزشی، تمامی نیروها به پایگاه شهید مدنی اهواز انتقال داده می‌شوند.

### بازگشت به مجنون

با تصمیم و برنامه ریزی فرماندهی ارشد جنگ، قرار می‌شود بخشی از خط پدافندی جزیره شمالی که تا پیش از این، در اختیار لشکر ۳۱ عاشورا بود، به لشکر ۸ نجف واگذار شود. بعد از انجام هماهنگی‌های لازم و فراهم شدن مقدمات مورد نیاز، از نیمه خرداد ۶۳، تحویل و تحول در منطقه شروع می‌شود. تا پیش از این، صرفاً تعدادی از نیروهای واحدهای مختلف به صورت موردی در برخی پدها مستقر بودند که از جمله آن‌ها، می‌توان به نیروهایی اشاره کرد که عهده‌دار مدیریت و نگهداری چند زاغه مهمات لشکر در جزایر بودند. حضور

---

تیپ نجف اشرف به قدری زیاد بود که انتقال آن‌ها به عقب بسیار سخت به نظر می‌رسید. با تدبیر و دستور احمد کاظمی، قرار می‌شود در همان نزدیکی و در زمینی بایر، جایی به عنوان مقر مهمات لشکر ساخته شود که این نقطه بعدها به ۷۵ کیلومتری معروف می‌شود؛ چون در نیمه راه یکصد و پنجاه کیلومتری اهواز به اندیشک قرار گرفته بود.

طولانی مدت بخشی از این نیروها در جزایر، فشار روحی و جسمی فوق‌العاده‌ای به آن‌ها وارد کرده به طوری که برخی به جدی و شوخی می‌گویند: «می‌رم داخل یک سنگروپایم را می‌گذارم بیرون تا ترکش بخوره و بتونم برگردم عقب.»

یکی دیگر از نیروهایی که از اوایل بهار ۶۳ وارد جزایر شده، محمدعلی مشتاقیان است. مشتاقیان که طی شناسایی‌های مهران در دوم بهمن ۶۲، روی مین رفته و یکی از پاهایش از قوزک قطع شده، در این مقطع به تازگی بهبود یافته و هنوز عصا به دست دارد و همین موضوع، فعالیتش در جزایر را بسیار سخت کرده است.

مشتاقیان که مدتی پیش به عضویت رسمی سپاه درآمده تا بتواند به صورت طولانی مدت در منطقه حضور داشته باشد، در خصوص شرایط خطوط پدافندی جزایر، در نیمه اول بهار ۶۳ می‌گوید:

«جاده سیدالشهدا هنوز تکمیل نشده بود و با توجه به محدودیت‌های خاص پل خیبری، بیشتر با قایق پشتیبانی می‌شدیم. با این روش، امکان رساندن غذای گرم خیلی سخت بود و بیشتر اوقات مواد غذایی را به صورت خام منتقل می‌کردند به جزایر تا خود رزمندگان، پخت و پز کنند. مقداری نان خشک و کنسرو ماهی هم می‌آوردند تا اگر شرایطی پیش آمد که قایق‌ها امکان تردد نداشتند، نیروها گرسنه نمانند. یک بار بیش از بیست و چهار ساعت، قایق‌ها نتوانستند بیایند و آذوقه خشک مان هم ته کشیده بود و مجبور شدیم کناره‌های خمیری نان‌ها که به عنوان غذای ماهی‌ها، داخل گونی جمع کرده بودیم را دوباره آب بزنیم و با کنسرو بخوریم.»

برگردیم به موضوع بازگشت گسترده نیروهای لشکر ۸ نجف به خطوط پدافندی جزایر. با توجه به این‌که نیروهای واحدهای تخصصی، به نسبت پیاده‌ها، حضور بیشتر و مستمرتری در جبهه دارند، بیشتر نیروهایی که به تدریج وارد جزایر شده و خطوط پدافندی را تحویل می‌گیرند، از واحدهای لشکر هستند ولی گاهی هم از نیروهای پیاده استفاده می‌شود. مانند وقتی که تعدادی از نیروهای پیاده لشکر ۸ به فرماندهی مرتضی کاظمی خط علی‌اکبر را از لشکر ۳۱ تحویل گرفته و مشغول پدافند در این محدوده می‌شوند.

۱. این نام را نیروهای لشکر ۳۱ بر روی خط گذاشته بودند و با پد هم نامی که در جزیره مجنون شمالی در اختیار لشکر ۸ بود، تفاوت داشت.



پیش از ورود این نیروها، احمد کاظمی به محسن ابراهیمی یکی از نیروهای فرماندهی لشکر مأموریت می‌دهد که خط را تحویل بگیرد. ابراهیمی ماجرا را این‌گونه روایت می‌کند: «تازه از دوهفته مرخصی برگشته بودم که دستور آمد، خط را از کبیری<sup>۱</sup> تحویل بگیریم. روزها به دلیل دید و تیر بسیار خوب دشمن، فقط می‌شد با قایق و آن هم با سرعت بالا و در مسیرهایی محدود در سطح جزایر تردد کرد. به همین خاطر، انتقال نیروها و تحویل خط، به شب موکول شد و فقط حوالی عصر مرتضی کاظمی را به خط بردند تا نسبت به وضعیت کلی منطقه و سنگرها توجیه شود. شب که شد، با قایق تا چهارراه بین جزایر شمالی و جنوبی رفتیم و ادامه مسیر تا سنگرها را پیاده طی کردیم. سنگر به سنگر، خط را از نیروهای لشکر ۳۱ تحویل گرفتیم و آن‌ها را از منطقه آزاد کردیم.»

در همین مقطع، تعدادی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر نیز راهی یکی از خطوط پدافندی جزایر می‌شوند. این نیروها که ابراهیم فیروزی، محمدرضا زینالی و محمود بکرانی جزء آن‌ها هستند، چند سنگر کمین در فاصله صد متری خط عراق را تحویل می‌گیرند. برخی نیروها، اعتقاد دارند خط تحویلی، استحکامات چندانی ندارد و عراق می‌تواند با توان و نیروی نه چندان زیاد، این محدوده را تصرف کند. محسن ابراهیمی، در این موضوع اعتقاد دارد:

«تا حدود دو ماه مانده به شروع عملیات، جزایر به طور کامل شکل عملیاتی به خودشان نگرفته بودند و هر واحدی که در محدوده‌ای از جزایر مستقر می‌شد، شروع می‌کرد به ایجاد و توسعه زیرساخت‌های مورد نیاز.»

به دلیل بارش باران و لغزندگی زمین و تسلط دید و تیر عراقی‌ها بر جاده‌های سطح منطقه، روزها امکان تردد خودرویی در پدهای جزایر، تقریباً وجود ندارد و عمده تردد‌ها به کمک قایق انجام می‌شود. سنگرها هم با یک ورودی کوچک و ارتفاع کم ساخته شده‌اند به طوری که برای داخل شدن باید روی زمین نشست و نماز را داخل سنگر به شکل نشسته خواند. مرتضی کاظمی یکی از فرماندهان نیروهای حاضر در خط پدافندی، یک بار که «دولادولا» از کناره‌های پد به سمت سنگر کمین حرکت می‌کرد، بر اثر اصابت گلوله‌ای به

۱. یکی از نیروهای لشکر ۳۱ که بعدها به شهادت می‌رسد.

شدت زخمی می‌شود. گلوله، از گمر این رزمی کار جسور وارد شده و از قسمت باسن خارج می‌شود. با این جراحت، کاظمی برای چندین ماه از جبهه دور می‌ماند.

شرایط خاص جزایر، برای نیروهایی مانند قاسم علی کرمی که در عملیات‌های قبلی جانباز شده‌اند، سخت و متفاوت است. کرمی در مورد این شرایط می‌گوید: «در فتح‌المبین یک پایم را از دست داده بودم و به همین دلیل مسئولان لشکر همیشه تلاش داشتند کارهایی مثل واحد نیروی انسانی را به من واگذار کنند تا اذیت نشوم. در سال ۶۳ هم من را به عنوان منشی گردان محرم به فرماندهی نعمت‌الله ربیعی<sup>۱</sup> انتخاب کردند. حدود دو ماه در پایگاه شماره ۲ شهید مدنی اهواز مشغول رتق و فتق امور گردان بودم ولی در نهایت طاقت نیاوردم و به زور، خودم را بین نیروهای اعزامی به جزایر، جا کردم. با وضعیتی که داشتم، راه رفتن و فعالیت در زمین گل‌آلود پدها و فضای محدود سنگرها، خیلی طاقت فرسا بود ولی از ترس این‌که برم گردان عقب، همه را تحمل می‌کردم. البته فقط ۱۰ روز توانستم این اوضاع را تحمل کنم و در نهایت، طاقتم طاق شد و گفتم از جزیره بیرون نمی‌روم ولی مسئولیت و محل کارم را عوض کنید. مدتی بعد، با درخواستم موافقت شد و مدیریت امور اداری نیروهای حاضر در جزیره را دادند به من که به نسبت، کار سبک‌تری بود و از عهده‌ام برمی‌آمد.»

از اطلاعات، ادوات، زرهی و برخی دیگر از رده‌ها افرادی در جزیره بودند و محمد علی مشتاقیان به عنوان مسئول محور بر کار آن‌ها نظارت داشت. احمد کاظمی با وجود تعیین مشتاقیان به عنوان مسئول نیروهای مستقر در جزیره، هر از چند گاهی، خودش نیز از جزایر سرکشی می‌کرد. کاظمی در این بازدیدها، چند ساعتی کنار نیروها مانده و به درد و دل‌شان

۱. از جوانان انقلابی و پرشور مبارکه بود که نقش مهمی در گسترش مبارزات انقلابی داشت و جزء بنیان‌گذاران سپاه و کمیته انقلاب این شهر محسوب می‌شد. بعد از پیروزی انقلاب، همراه با دیگر نیروهای انقلابی برای مهار بحران‌های مختلف به نقاطی مانند سمیرم، خوزستان، کردستان و سیستان و بلوچستان سفر کرد. با شروع دفاع مقدس، به نیروهای شهید چمران پیوست و در ادامه به رزمندگان تحت فرماندهی شهید حسین علم‌الهدی اضافه شد. بعد از شهادت علم‌الهدی، مسئولیت نیروهای باقیمانده را بر عهده گرفت و با شناسایی‌های خوبی که در حمیدیه، سوسنگرد و هویزه انجام دادند، نقش مهمی در موفقیت عملیات طریق‌القدس داشتند. این موفقیت در حدی بود که او را در همان مقطع به عنوان فرمانده سپاه بستان معرفی کردند. طی سال‌های بعد، در جایگاه‌های مختلف فرماندهی در تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم، لشکر ۱۴ امام حسین و لشکر ۸ نجف اشرف حضور داشت و در نهایت ۱۳ اسفند ۶۳ طی عملیات بدر به شهادت رسید و پیکرش، یازده سال بعد تحمص و خاک سپاری شد. از این شهید، یک فرزند پسر به یادگار مانده است.

گوش می داد. شعبانعلی زینلی جانشین لشکر، دیگر مسئولی است که به مدافعین جزیره سرکشی می کند. او در قنوت نمازهایی که «پیش نماز» می شد، یک دعای ثابت داشت: «اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک.»؛ دعایی که حدود یک سال بعد طی عملیات والفجر ۸، در شبه جزیره فاو محقق می شود.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از واحدهایی که مأمور به پدافند در پدهای جزیره شمالی می شود، واحد توپخانه است که در آن مقطع، محمدرضا پوراسماعیلی به عنوان مسئول و مهدی صادقی در جایگاه جانشین، اداره اش می کردند. مهدی صادقی در خصوص ورودشان به موضع پدافندی می گوید:

«ما باید پد ابوالفضل را از نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا تحویل می گرفتیم. وضعیت سنگرها، خیلی خراب بود. کف سنگرها را تا چندین سانتیمتر آب گرفته بود و نیروهای عاشورا، مجبور شده بودند صندوق مهمات بچینند کف سنگر و روی آن ها بخوابند. غیر از این، موش از سرتا پای سنگر بالا می رفت و آسایش را از همه گرفته بود. وقتی سنگرها را تحویل گرفتیم، اول از همه اوضاع شان را سامان دادیم و هم زمان یک قبضه توپ ۱۲۲ میلی متری و تمام نیروهایش را جلوی پد ابوالفضل مستقر کردیم. یک قبضه ۱۳۰ میلی متری و خدمه اش را هم گذاشتم انتهای همین پد. کار دیگری که کردیم، این بود که در پد امام حسین که نیروهای خمپاره لشکر مستقر بودند، سنگر کمین را در نزدیک ترین نقطه به مواضع دشمن تحویل گرفتیم. این سنگر، چهار نیرو داشت که هر ۲۴ ساعت یک بار، عوض می شدند.»<sup>۲</sup>

۱. قاسم علی کرمی که در عملیات بدر، وظیفه سازماندهی رانندگان آمبولانس را بر عهده داشت، چند روز پس از عملیات، مواجهه ای متفاوت با شعبانعلی زینلی دارد. او ماجرا را چنین شرح می دهد: «وسایلم را جمع و جور کرده و با ساکی در دست، کنار جاده منتظر وسیله ای برای بازگشت بودم. زینلی که تازه سرش را ماشین کرده بود، با یک تویوتا رسید و سوال کرد کجا می روم. گفتم می خواهم برای شرکت در امتحانات شبانه خرداد، برگردم خانه. بعد هم گفتم، امتحان ها که تمام شود بر می گردم. نگاه خاصی به من کرد، مقداری سرش را تکان داد و بدون این که حرف خاصی بزند، حرکت کرد و رفت. هر موقع این صحنه را به یاد می آورم، پیش خودم می گویم ما به چه فکر می کردیم و امثال زینلی کجا سیر می کردند! سفره ای پهن بود ولی امثال من با فکر کوتاهی که داشتیم، از آن استفاده نکردیم. توجه نکردیم و از قافله عقب ماندیم.»

۲. مهدی صادقی: «مدتی بعد، به احمد کاظمی گفتیم ما حدود شصت نیرو داریم. نمی توانیم هم کمین باشیم و هم در پد نیرو بگذاریم. گفت ادامه دهید تا خودم کمبود نیرویتان را تأمین کنم.»

وضعیت عمومی جزایر در این مقطع، برای نیروهای لشکر که چند ماه قبل، شدیدترین پاتک‌ها و حملات توپخانه‌ای و هوایی عراق را همین جا تجربه کرده‌اند، تعجب‌آور است. آن‌ها می‌بینند که نیروهای پدافندی مستقر در جزیره به یک صلح نانوشته با عراقی‌ها رسیده‌اند. به این معنی که دو طرف به راحتی در هور شنا و تفریح کرده، ماهی و پرنده شکار می‌کنند و هیچ‌کاری با طرف مقابل ندارند. نیروهایی که بعضاً حضور در جزایر را تجربه نکرده‌اند و از فرماندهان‌شان شنیده‌اند جزایر جایی است که از زمین و آسمانش آتش می‌بارد و کافی است سرت را از خاکریز بالا بیاوری تا تیر و ترکش بخوری، از دیدن این اوضاع متعجب شده و گاهی فرماندهان را بابت این شرایط به چالش می‌کشند.

مهدی صادقی در این خصوص می‌گوید:

«از دکل دیده‌بانی انتهای پد امام حسین رفته بالا و شرایط منطقه را بررسی کردم. دیدم انگار جدی جدی خبری نیست و به این جا نمی‌شود گفت منطقه جنگی. طبق دستور ابلاغی، باید زیر نظر توپخانه ارتش کار می‌کردیم ولی این بار بدون مشورت با آن‌ها شروع کردیم به زدن مواضع عراق و مجبورشان کردیم جواب بدهند. برخی اعتراض آوردند که چرا منطقه را ناامن کرده‌اید؟! گفتیم قرار نیست منطقه جنگی امن باشد! از آن روز به بعد، بساط تفریح در پدها، برای مدت‌ها جمع شد.»

در مجموع و طی ماه‌های منتهی به عملیات بدر، واحد توپخانه لشکر ۸ نجف از حداقل هفت قبضه توپ برای تحت فشار گذاشتن نیروهای دشمن در مواضع پدافندی استفاده می‌کنند. از این قبضه‌ها، یک ۱۳۰ میلی‌متری و یک ۲۰۳ میلی‌متری متعلق به ارتش است و نیروهای لشکر علاوه بر انجام دیده‌بانی برای آن‌ها، تمامی نیازهای تدارکاتی خدمه قبضه را هم تامین می‌کند. چهار قبضه ۱۲۲ میلی‌متری و یک ۱۳۰ میلی‌متری نیز به عنوان قبضه‌های متعلق به لشکر، با گرای دیده‌بان‌های واحد توپخانه، روی خطوط دشمن آتش می‌ریزند.

در قبضه ۱۳۰ میلی‌متری که زمان زیادی از واگذاری‌اش به لشکر نگذشته بود، رضا ابراهیمی مسئولیت آتش بار را بر عهده داشت و هوشیار امینی به عنوان معاون کار می‌کرد. در ۱۲۲ میلی‌متری‌ها هم مهدی صادقی مسئولیت دارد و نیرویی به نام جعفرزاده را به عنوان جانشین معرفی کرده است.

در این میان و به روایت برخی دیگر از رزمندگان حاضر در منطقه، آرامش ایجاد شده بین

نیروهای دو طرف، دلایل دیگری نیز داشته است. قاسم علی سلیمان پور از نیروهای واحد اطلاعات عملیات لشکر معتقد است که در مقطع ورودش به خط پدافندی، بعضاً به نیروها اجازه شلیک داده نمی‌شود که بخشی از این دستور، برای لورفتن موقعیت استقرار نیروها است و دلیل دیگرش نبود مهمات کافی. سلیمان پور با اشاره به نبود خمپاره شصت برای پاسخ به تحرکات عراقی‌ها می‌گوید:

«ما را مستقیماً در پد مستقر کردند. سنگر کمینی در فاصله حدوداً شصت متری دشمن داشتیم و کمی عقب‌تر در سنگری استراحت می‌کردیم. به دلیل تسلط دید و تیر دشمن، روزها امکان تردد به کمین را نداشتیم. شب‌ها، جایگزین نیروهای قبلی می‌شدیم و تمام طول روز را تا شب بعد، در کمین مشغول شناسایی خط عراق و بررسی تحرکات آن‌ها می‌شدیم.»

از دیگر مشکلات مدافعان جزیره، بالا آمدن تدریجی سطح آب است به طوری که مجبورند هر چند روز یک‌بار، ارتفاع جاده‌ها را افزایش دهند. محمدعلی هاشمیان از نیروهای اطلاعات عملیات، دلیل چنین پدیده‌ای را دخالت عمدی عراقی‌ها در قالب کنترل حجم آب رودخانه‌های منتهی به هور دانسته و می‌گوید:

«کامیون‌ها از شب تا صبح خاک می‌آوردند تا بولدوزرها جاده‌ها را از لحاظ عرض و ارتفاع تقویت کنند. وقتی دستگاہ‌ها به انتهای مسیر می‌رسیدند، آب در ابتدای مسیر دوباره به سطح جاده نزدیک شده بود.»

احمد سلیمانی که از اوایل تابستان به جزایر می‌آید، در خصوص بالا آمدن سطح آب می‌گوید:

«ما با چنین موضوعی مواجه نشدیم، احتمالاً این تغییرات به مقطع قبل از حضور ما مربوط می‌شود.»

محمدعلی مشتاقیان نیز می‌گوید:

«ارتش عراق علاوه بر دستکاری دبی رودخانه‌های ورودی، گاهی آب را از نقاط دیگر به هور پمپاژ می‌کرد. البته با دژهای مستحکم و مرتفعی که در ساحل هورالهوریزه و هورالحمار ایجاد کرده بودند، خودشان آسیبی بابت بالا رفتن آب نمی‌دیدند.»  
جاده‌ها یا پدهای موجود در جزایر مجنون را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد.

دسته اول، پدهایی بودند که قبل از عملیات خیبر در محدوده جزایر وجود داشتند و به نوعی چهارچوب کلی جزایر را مشخص کرده یا به عنوان مسیرهای دسترسی داخلی جزایر، استفاده می‌شدند. دسته دوم، پدهایی هستند که در مقطع پدافندی جزایر، از پدهای غربی جزایر به سمت مواضع عراق توسعه پیدا کردند. ایرانی‌ها با حضور بر روی این پدها، تسلط و دید بیشتری بر روی مواضع عراق پیدا کرده بودند. هر کدام از این پدها که حداقل به اندازه عبور هم‌زمان دو خودرو عریض بودند، به نام یکی از بزرگان دین نام‌گذاری شده بودند. طول پدها نیز با یکدیگر فرق داشت و برخی بلندتر و برخی کوتاه‌تر بودند ولی در مجموع پدهایی که در نیمه بالایی جزیره شمالی قرار داشتند، به نسبت از دیگر پدها طولانی‌تر بودند. از مجموع شش پدی که در جزیره شمالی قرار گرفته بودند، چهار پد که بالاتر و بلندتر بودند، در اختیار لشکر ۸ نجف قرار گرفته<sup>۱</sup> و دو پد پایینی به لشکر ۳۱ واگذار شده بودند. پدهای در اختیار لشکر ۸ نجف از شمال به جنوب به ترتیب ابوالفضل، سیدالشهداء، امام حسین و علی اکبر یا پدهای یک تا چهار نام‌گذاری شده بودند. محمدعلی مشتاقیان در خصوص استفاده از این پدها می‌گوید:

«بر روی اولین پد از سمت جنوب، دکلی جهت دیده‌بانی نصب شده بود و جلوتر از آن نیروها از داخل سنگر کمین، تحرکات دشمن در آبراه‌ها و منطقه را به دقت زیر نظر می‌گرفتند.»

در موضوع توزیع تدارکات مورد نیاز نیروهای خط پدافندی جزایر هم، حسین رضایی به کمک رزمنده‌ای از کاشان، این مسئولیت را بر عهده گرفته است. رضایی که در یکی از سنگرهای پد امام حسین مستقر شده، اقلام ارسال قرارگاه را تحویل گرفته و به تدریج و بر اساس اولویت، آن‌ها را بین نیروها توزیع می‌کند.

در هر عملیات، گردان یا واحد عمل‌کننده تا جایی که شرایط و امکانات اجازه دهد، مجروحان و پیکر شهیدانش را از صحنه نبرد تخلیه می‌کند و اگر به هر دلیلی این امکان فراهم نشد، واحد بهداری مجروحان را بعد از ارائه کمک‌های اولیه به نزدیک‌ترین اورژانس رسانده و تعاون‌رزمی پیکر شهید را به ستاد تخلیه شهدا انتقال می‌دهد. احمد کاظمی

۱. حضور پدافندی نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف در جزایر، تا قبل از عملیات کربلای ۵ در زمستان ۶۵ ادامه پیدا می‌کند.

بر اساس تجربیات عملیات‌های گذشته و تجزیه و تحلیل برخی کم و کاستی‌ها، قصد دارد فعالیت‌های این بخش را به واحدی جدید و مستقل واگذار کند تا این وظیفه مهم و حیاتی، به بهترین شکل ممکن انجام شود. کاظمی بر همین اساس، نیمه اول سال ۶۳ به حسینعلی مصطفایی<sup>۱</sup> جانشین تعاون رزمی لشکر در عملیات خیبر، مأموریت می‌دهد واحد «ناصر» را راه‌اندازی کند. مصطفایی می‌گوید:

«طبق صحبتی که فرمانده لشکر با من داشت، باید نیروهایی انتخاب می‌کردم که در عین داشتن کیفیت رزمی قابل قبول، از توان جسمی و شجاعت کافی برای فعالیت در خط مقدم و تخلیه شهدا و مجروحان هم برخوردار باشند. به این معنی که وظیفه اصلی ناصر، ارائه کمک‌های اولیه به مجروحان و انتقال‌شان به نزدیک‌ترین اورژانس و تخلیه سریع پیکر شهدا از معرکه نبرد بود ولی اگر شرایط اقتضاء می‌کرد، باید به عنوان یک نیروی رزمی هم وارد عمل می‌شدند. به همین خاطر نیروها با دقت و وسواس زیاد انتخاب شده و در طول ماه‌ها و هفته‌های باقی‌مانده به عملیات، مثل بقیه در تمرین‌ها و رزمایش‌های مختلف شرکت کردند. گاهی هم تمرینات ویژه‌ای برایشان در نظر می‌گرفتیم؛ مثل عبور از میدان مین همراه با انفجارهای متعدد و شبیه‌سازی قطع عضو نیروها. حتی چون بخشی از تمرین‌ها و آموزش‌ها، حول و حوش غواصی، سکان‌داری و شنا می‌گذشت، ما هم نیروهایمان را تا حدودی با این مهارت‌ها آشنا کردیم.»

وی ادامه می‌دهد:

«برای این واحد، سه گروهان در نظر گرفتیم. گروهان اول شامل امدادگراها، پزشک‌یاران، راننده و کمک‌راننده‌های آمبولانس و توپوتاهای ویژه انتقال پیکر شهدا بود و گروهان دوم مربوط به نیروهایی می‌شد که پیکر شهدا و مجروحان را با دست از جایی به جای دیگر انتقال می‌دادند. در سومین گروهان هم ترکیبی از گروهان‌های اول و دوم

---

۱. سال ۳۹ در نجف‌آباد به دنیا آمد و اواخر بهار ۶۱ طی مراحل پایانی عملیات بیت‌المقدس، برای اولین بار حضور در جبهه را تجربه کرد. او که مسئولیت‌ها و واحدهای مختلفی را در لشکر ۸ نجف تجربه کرده، تا سال ۶۵ عضویت بسیجی داشت و از این مقطع به بعد، به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمد و در نهایت مرداد ۸۵ از لشکر ۸ نجف اشرف بازنشسته شد.

گنجانده شده بودند تا اگر اتفاقی برای نیروهای اصلی افتاد، بتوانیم از آن‌ها جایگزین کنیم. در آن مقطع در مجموع حدود سی آمبولانس و دوازده تویوتا به واحد اختصاص پیدا کرد.»

یکی از نیروهایی که آذر و دی ۶۳ در جزیرهٔ مجنون مسئولیت داشته، رضا نورمحمدی فرماندهٔ شاخص لشکر ۸ نجف اشرف است. نورمحمدی، روند ورودش به جزایر و شرایط منطقه را در خاطرات دست‌نویس‌اش، چنین آورده: «از اواخر مهر ۶۳ تا اواسط آذر ۶۳، مدتی در مقرهای جدید لشکر به آموزش نیروهایمان پرداختیم؛ در مقرهایی نظیر مقر شوشتر و پادگان طرح لیبیک به نام پادگان نهران.<sup>۱</sup> مدتی آن‌جا بودیم و نیروهایمان را آموزش دادیم. مدت یک‌ماه هم، یک خط عملیاتی را به نام محور علی‌اکبر تحویل من دادند که مسئولیت آن محور که در واقع یک خط پدافندی بود، مشکلات زیادی داشت که می‌بایست من از پس مسائل برمی‌آمدم. مسائل اصلی، سختی کار و شرایط ویژه محل محور بود. محور ما، در جزایر مجنون بود که در عملیات خیبرآزاد شده بود و همان خط و جاده‌ای [بود] که یکی از [فرمانده] گردان‌های ما به نام کریمی<sup>۲</sup>، در عملیات خیبر، [در آن] شهید شد. جلوترین خط تماس با دشمن بود و کمترین فاصله، پانزده متر بین دو نیروی ایرانی و عراقی بود که یک بریدگی، هر دو را از هم جدا می‌کرد. دشمن، اخیراً اقدام به آب انداختن کامل جزیره را نموده بود و این شیوه‌ای بود که فرانسه و اروپایی‌های مخالف اسلام، به بعضی‌ها یاد داده بودند که آب دجله و شط‌العرب را بر روی جزیره، با موتورهای قوی بریزد [تا] آب، همه را فرا گیرد که البته بعضی جاها را هم گرفت و برای ما مشکلات زیادی به بار آورد.»

نورمحمدی ادامه داده: «ما مبارزهٔ سختی را در جهت کنترل و مهار کردن آب به عمل آوردیم و نزدیک به دو ماه در جزایر مجنون، با سختی‌های زیادی دست و پنجه نرم کردیم و نیروهایمان در روز، پانزده ساعت کار می‌کردند و علی‌رغم آتش دشمن، تلاش می‌کردند که دشمن بر آن‌ها پیروز نشود. البته دو محور دیگر به نام امام حسین و ابوالفضل را هم داشتیم

۱. یکی از مقرهای آموزشی لشکر ۸ نجف در حوالی روستای نثاره، از توابع شادگان، در صدکیلومتری جادهٔ اهواز به آبادان

۲. نجفعلی کریمی فرمانده گردان خط‌شکن ثامن‌الائمه لشکر ۸ نجف که چهارم اسفند ۶۲ به شهادت رسید. کمتر از بیست و چهار ساعت بعد نیز، دو برادر دیگر کریمی به شهادت رسیدند و پیکر این سه برادر اهل روستای هویه شهرستان فلاورجان، سال‌ها بعد طی عملیات تفحص به کشور بازگردانده شد.



که وضع آن‌ها خوب بود. پس از دو ماه در جزیره بودن، عاقبت محور حدود ۱۰ کیلومتری ما را تحویل دیگر برادران دادند. زیرا در توان لشکر نبود که سه نقطه را در یک زمان کار کند و در تاریخ هفدهم دی ۶۳، محور علی‌اکبر را که خط مقدم منطقه عملیاتی بود، تحویل دیگر لشکرها دادیم و نیروهایمان را به مرخصی فرستادیم.<sup>۱</sup>

### «یاسر»: ابتکاری برای تقویت لشکر

تجربیات محمدعلی مشتاقیان مسئول واحد اطلاعات عملیات که در تابستان ۶۳ هم‌زمان فرماندهی خط پدافندی جزیره معجون را هم عهده‌دار شده، او را به این نتیجه می‌رساند که ساختار سنتی گردان‌های پیاده نیازمند تحولاتی است. کادر گردان بایستی آموزش‌هایی تخصصی ببینند تا در شرایط عملیاتی مختلف، امکان مدیریت نیروها را داشته باشند. احمد کاظمی از پیشنهاد مشتاقیان استقبال کرده و مسئولیت آن را بر عهده خودش می‌گذارد.<sup>۲</sup>

به همین منظور، تمامی نیروهای شاخص و با سابقه لشکر که تا پیش از این مسئولیت‌هایی در سطح گردان‌های پیاده یا دیگر واحدها داشتند، شناسایی و با تقسیم‌بندی آن‌ها در پنج سطح، واحدی به عنوان «یاسر» در نیمه دوم تابستان ۶۳ در محدوده جفیر تشکیل می‌شود. در بین افراد منتخب، از فرمانده گردان تا معاون گروهان و فرمانده دسته گرفته تا مسئول و جانشین رده‌های مختلف دیده می‌شوند. بر همین اساس فرمانده گردان‌ها به عنوان یاسر ۱، جانشین گردان‌ها در قالب یاسر ۲، فرمانده گروهان‌ها به عنوان یاسر ۳، معاون گروهان در یاسر ۴ و افرادی که در سطح فرمانده دسته بودند نیز به عنوان یاسر ۵ تقسیم‌بندی شدند. مسئولین دیگر رده‌ها نیز بر اساس جایگاهی که داشتند در این طبقه‌بندی معادل‌سازی و تقسیم می‌شوند.

در ادامه آموزش‌هایی مانند نقشه‌خوانی، کار با قطب‌نما، جهت‌یابی، چگونگی ساماندهی نیروها، آشنایی با تاکتیک‌های عملیاتی در شرایط دشت، کوهستان، هور،

---

۱. این، آخرین خاطره روزنوشت موجود از شهید رضا نورمحمدی است و نورمحمدی پس از این تاریخ، به دلیل مشغله‌های عملیات، دیگر فرصت نوشتن پیدا نمی‌کند.

۲. برخی نیروهای لشکر نجف، اعتقاد دارند اگر کسی طرح خاصی را به احمد کاظمی پیشنهاد می‌داد و فرمانده آن طرح را قبول می‌کرد، اجرایش به خود آن شخص واگذار می‌شد.

آب‌های آزاد و عبور از رودخانه در کنار نحوه فرماندهی نیروها در هر کدام از این موقعیت‌ها برای حاضرین ارائه می‌شود. برخی حاضرین نیز در قالب بیان خاطرات از عملیات‌های گذشته، تجربیات خود را در اختیار دیگران قرار داده و نیروهای شاخص لشکر ۸ همانند قاسم محمدی، شعبانعلی زینلی و مجید کبیرزاده نیز به میزان قابل توجهی در امر آموزش درگیر می‌شوند.

محمدعلی مشتاقیان در خصوص همین روند می‌گوید:

«کار خوبی بود که برای اولین بار تجربه شد. هدف این بود که انسجامی به نیروها داده و به نوعی تجربیات‌شان را در اختیار یکدیگر قرار دهند. در همین راستا، گاهی بازدیدهایی از مناطق عملیاتی سال‌های قبل داشتیم و در برخی شناسایی‌های جدید از مواضع عراق در منطقه هور، این نیروها را همراهمان می‌بردیم. در نهایت، برای عملیات بدر افرادی از همین جمع به عنوان فرمانده گردان به احمد کاظمی معرفی شدند که پس از تأیید، شروع به انتخاب کادر خود از بین اعضای گردان یاسر کردند. از آن مقطع به بعد، گردان‌های لشکر ساختاری تقریباً ثابت پیدا کرده و آن‌را حتی تا پس از جنگ نیز حفظ کردند.»

محمدتقی رضوانپور مسئول وقت نیروی انسانی لشکر نیز در این خصوص می‌گوید:

«یک آموزشگاه یا دانشگاه در لشکر درست کردیم. از یک طرف نیروهای بسیجی در رده‌های مختلف آموزش می‌دیدند و از طرف دیگر پاسدارها آموزش فرماندهی می‌دیدند.»

تا پیش از این، در هر عملیات فرمانده گردان‌ها کادر و نیروهایی برای خود داشتند که ممکن بود در عملیات بعدی کامل عوض شوند. حتی نام گردان‌ها نیز در مقاطع مختلف عوض می‌شد و نیروها در نوعی سردرگمی به سر می‌بردند ولی با این طرح، گردان شکل گرفته با عنوان «انبیاء» می‌دانست که فرماندهی‌اش بر عهده «مصطفی نصر اصفهانی» است و این روند تا مجروحیت، شهادت و یا تغییر مسئولیت فرمانده ادامه داشت. همین موضوع در خصوص عوامل کادر فرماندهی نیز صدق می‌کرد و نیروها از آن به بعد در هر اعزام می‌دانستند که باید سراغ کدام گردان بروند.

در شناسنامه عملیاتی لشکر ۸ نجف در عملیات بدر، اهداف تشکیل یاسر، به این شرح

برشمرده شده:

۱. شناسایی فرماندهان لشکر از فرمانده دسته تا فرمانده گردان و واحدها از بین نیروهای عملیاتی با توجه به سوابق و تجربیات قبلی آن‌ها
۲. رسته‌بندی فرماندهان طبق ظرفیت و توان آن‌ها برای مسئولیت‌های مختلف
۳. برگزاری دوره‌های آموزشی شامل آموزش‌های تخصصی متناسب با توان مدیریتی و تخصصی فرماندهان
۴. پیشنهاد نیروها به فرماندهی لشکر و گردان‌ها جهت به‌کارگیری در سازمان رزم و پشتیبانی رزم

احمد قیصری‌ها، هدف تشکیل گردان یاسرا چنین توضیح می‌دهد:

«این واحد، ارتباط نزدیکی با واحد آموزش داشت و در خلال تمرین‌ها و آموزش‌ها، نیروهای با تجربه‌تر، شجاع‌تر و توانمندتر را که قابلیت رشد و ارتقاء داشتند را شناسایی کرده و به فرمانده گردان‌ها معرفی می‌کرد. به عنوان مثال، اعلام می‌کرد که این اشخاص استعداد فرماندهی یا جانشینی گردان را دارند و می‌توانند از رده‌های پایین‌تر بیایند بالا یا گاهی راهی گردان دیگری شوند تا کادر فرماندهی آن گردان، تقویت شود.»

هم‌زمان با ادامه آموزش کادر فرماندهی گردان‌ها در قالب گردان یاسر، احمد کاظمی به‌طور منظم از محل آموزش‌ها بازدید کرده و در جریان امور قرار می‌گیرد. کاظمی، در خلال یکی از این بازدیدها، نیرویی را برای حضور در کنار خودش انتخاب می‌کند. کاظمی که با محسن شهپری فرد در کانکس نیروهای واحد مهمات مشغول صحبت است، محسن ابراهیمی را صدا زده و می‌خواهد وسایلش را جمع کند و به مخابرات برود. ابراهیمی، تا آن موقع بیشتر حضورش در جبهه را به عنوان نیروی گردان پیاده گذرانده؛ از اوایل جنگ در جبهه ذوالفقاریه آبادان گرفته تا عملیات‌های فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان، محرم، والفجرمقدماتی، والفجر ۴ و خیبر. او در این مدت، گاهی نیز به عنوان بی‌سیم چی گردان یا محور فعالیت کرده ولی علاقه‌ای به حضور در واحد مخابرات ندارد. به همین دلیل، پیگیر کارهای انتقال نشده و فعالیت‌های روزمره‌اش را دنبال می‌کند.

عصر آن روز، احمد کاظمی یک بار دیگر نیرویی را دنبال ابراهیمی می‌فرستد. ابراهیمی،

تلاش دارد به شکلی فرمانده را قانع کند که به مخابرات نرود که موفق می‌شود ولی پیشنهاد دوم را نمی‌تواند رد کند. احمد، که پیک‌هایش شهید شده یا به واحدهای دیگر رفته‌اند، از ابراهیمی می‌خواهد که به عنوان پیک فرماندهی،<sup>۱</sup> مشغول کار شود. با این وجود، محسن ابراهیمی راضی به رفتن نیست و تلاش دارد این دستور را مضموم گذر زمان کند تا شاید بتواند به شکلی در گردان پیاده ماندگار شود. محسن ابراهیمی، ادامه ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«چند شب بعد، انتقال نیروهای پیاده به «نثاره»<sup>۲</sup> شروع شد. اتوبوس‌ها از حوالی ده شب کار انتقال را شروع می‌کردند و این جریان تا سه صبح و نزدیکی طلوع آفتاب ادامه پیدا می‌کرد. اتوبوس‌ها با اتمام کار، در نثاره می‌ماندند و شب بعد دوباره بر می‌گشتند منطقه جفیر. شعبانعلی زینلی جانشین لشکر و احمد نجات‌بخش<sup>۳</sup> کنار اتوبوس می‌ایستادند و قیافه تمام نیروها را موقع سوار شدن بررسی می‌کردند. به نظرم دنبال بودند و این حدس را نعمت‌الله ربیعی و مجید کبیرزاده تأیید کردند. در آخرین شب این انتقال یک هفته‌ای، از شیشه اتوبوس رفته داخل و حوالی اذان صبح رسیدیم نثاره. همین که پیاده شدم، زینلی مُچم را گرفت و برد چادر

۱. نفراتی که پیام‌های خاص و محرمانه فرمانده لشکر را که به دلایل حفاظتی یا فنی نمی‌شد در شبکه بی‌سیم مطرح کرد، به صورت دستی در قالب نامه یا پیام شفاهی به مسئولان بخش‌های مختلف لشکر، دیگر یگان‌ها و گاهی قرارگاه ابلاغ می‌کردند. این افراد، بین تمامی نیروها شناخته شده بودند و حرف‌شان، حرف فرمانده بود.

۲. در شناسنامه لشکر ۸ نجف، پیرامون اعزام نیروها به نثاره آمده: «در فاصله عملیات خیبر تا بدر، لشکر در هیچ عملیات کوچک یا ایدایی شرکت نداشت و به همین دلیل لازم بود با برگزاری دوره‌های آموزشی متنوع، توان رزمی و عملیاتی نیروهای پیاده و واحدهای تخصصی، حفظ شده و ارتقاء پیدا کند. به همین دلیل، در این مدت چند مقر تاکتیکی در نقاط مختلف خوزستان تشکیل و نیروها در آن، ضمن تکمیل آموزش‌های داده شده، به شکل عملی نیز تمرین کردند. یکی از این نقاط، مقری بود که در حوالی روستای نثاره، از توابع شادگان، در صدکیلومتری جاده اهواز به آبادان احداث شد.»

۳. احمد نجات‌بخش، مهرماه ۱۳۴۰ در اصفهان به دنیا آمد. در هنرستان درس خواند و در تراشکاری به یک استادکار ماهر تبدیل شد. در آغاز جنگ، به نیروهای شهید چمران پیوست و پس از شهادت چمران، وارد تیپ ۸ نجف شد. نجات‌بخش، خرداد ۶۱ طی آزادسازی خرمشهر در عملیات بیت المقدس، به شدت مجروح شد و برادرش غلامرضا نیز به شهادت رسید. نجات‌بخش، پس از این مجروحیت و به دلیل مشکلات جسمی، مدتی را در مرکز آموزش غدیر اصفهان فعالیت کرد و اوایل سال ۶۳ به لشکر ۸ نجف بازگشت. او در نهایت، بیست و دوم اسفند ۶۳ طی عملیات بدر و در حالی که تنها حدود یک ماه از ازدواجش می‌گذشت، به شهادت رسید.

فرماندهی. احمد همین که دیدم، گفت پس تو کجایی پسر؟! ما یک هفته است دنبال می‌گردیم! بعد هم کلید یک تویوتا را تحویل داد و از آن لحظه به بعد، شدم نیرویی که مستقیم در اختیار فرماندهی بود.»

احمد قیصری‌ها، در خصوص علاقه نیروها به شرکت در عملیات می‌گوید:  
«من، بسیاری از ایام جنگ را پشت جبهه مشغول آموزش نیروها بودم ولی موقع عملیات که می‌شد، دوست داشتم وارد صحنه عملیات بشوم و یک مقدار تجربیاتم را اضافه کنم برای استفاده در آموزش نیروها. اعتقادم این بود که هر قدر عرق در آموزش ریخته شود، خون کمتری در جبهه ریخته می‌شود. بیشتر رزمنده‌ها، همین شکلی بودند و اگر خلاف میل‌شان حضور در واحد یا مسئولیتی را قبول می‌کردند، به این شرط بود که شب عملیات آزاد باشند و هرگردانی که خواستند، بروند.»

در اواخر دوره چند هفته‌ای آموزش گردان یاسر، برخی فرماندهان نسبت به ماهیت، روند اجرای دوره و برخی محدودیت‌ها و مشکلات معترض می‌شوند. این گروه که نقطه نظرات‌شان را به واسطه احمد نجات‌بخش مسئول وقت آموزش لشکر، به گوش احمد کاظمی نیز رسانده‌اند، احساس می‌کنند حضورشان حالت تنبیهی داشته، مطلب تازه‌ای یاد نگرفته‌اند و با وجود تحمل برخی مشکلات، فقط وقت‌شان تلف شده. با طرح این موضوع، احمد کاظمی همه معترضین را به پایگاه شهید مدنی اهواز دعوت می‌کند تا توجیه‌شان کند. سیدناصر حسینی معتقد است جزء این گروه نبوده ولی همراه‌شان به اهواز رفته. او می‌گوید:

«وقتی رسیدیم به دفتر فرماندهی، بچه‌ها یکی یکی می‌رفتند داخل و احمد باهاشون چند دقیقه‌ای حرف می‌زد. نوبت من که شد، گفت که فلانی پس این کارها چیه دیگه؟! اعتصاب کردید؟! کسی که میاد جنگ دیگه اعتصاب نمی‌کنه! بعد هم مقداری راجع به وضعیت لشکر و نیاز به برگزاری این دوره توضیح داد که به نظرم قانع‌کننده بود.»

البته احمد کاظمی به این دیدار بسنده نکرده و چند روز بعد برای بررسی بیشتر و بهتر مشکلات مطرح شده، به محل اردو آمده و پس از بازدید برخی بخش‌ها و امکانات، صبح

روز بعد با یک تویوتا کالسکه‌ای که خودش رانندگی می‌کند، با شش نفر از فرماندهان راهی پادگان انبیاء شوشتر می‌شود. به نظر می‌رسد فرمانده قصد دارد از این فرصت برای شنیدن بیشتر درد و دل نیروها و تجدید روحیه‌ها استفاده کند. او در طول مسیر، علاوه بر گوش دادن بی‌واسطه به نقطه‌نظرات نیروهایش، توصیه‌هایی اخلاقی و معنوی نیز مطرح می‌کند که اصلی‌ترین‌شان استمرار در خواندن آیت الکرسی است. این سفر کوتاه، صبح روز بعد با بازگشت نیروها به اردوی یاسرو حل عمده سوءتفاهم‌ها به پایان می‌رسد.

مطابق گفته‌های نیروهای لشکر ۸ نجف، واحد یاسر در عملیات‌های بعدی به دلایلی کارکرد مورد انتظار را ندارد. احمد قیصری‌ها، در تحلیلی از این موضوع می‌گوید:

«به نظر من، زیاد پشتش گرفته نشد. اگر ادامه دار می‌شد، خیلی برای جنگ مفید بود. اگر کادرها و نیروهایمان را بهتر مدیریت می‌کردیم، از دل یک لشکر می‌توانستیم دو تا لشکر دیگر کادر جمع‌آوری کنیم و همیشه در دسترس داشته باشیم. متأسفانه همه‌مان انگار همین فکر را می‌کردیم و می‌گفتیم این عملیات آخر است و سفره جنگ را جمع می‌کنیم. فکر نمی‌کردیم هشت سال باید بجنگیم و این کادرها به دردمان می‌خورند. در عملیات‌ها، هر چه داشتیم را می‌بردیم جلوی دشمن که البته چاره‌ای نداشتیم چون از لحاظ لجستیکی و دیگر امکانات به شدت محدود بودیم ولی در موضوع نیروی انسانی، کم‌لطفی کردیم و می‌توانستیم بهتر از کادرها استفاده کنیم.»

### آموزش غواصی در زیباکنار

اواسط بهار و با اعلام قرارگاه، تیمی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر راهی دوره آموزش غواصی در رشت می‌شوند. شعبانعلی زینلی شش نفر شامل قاسم علی سلیمان‌پور، محمد سلطانی، فضل‌الله شیروانی، بهرام باروتی، حسین رضایی و هوشنگ اقبالی را برای این دوره انتخاب می‌کند.

محمد سلطانی در خصوص نحوه انتخابش می‌گوید:

«روی پد امام حسین که مقداری عقب می‌آمدیم، با محوطه بازی مواجه می‌شدیم که سمت راستش، سنگر اطلاعات بود و در مقابلش ما تمرین شنا و بلم‌رانی

می‌کردیم. شنا کردن من در این محوطه را زینلی دید و انتخابم کرد.»  
افراد منتخب، هنوز هیچ اطلاعی از مقصد نهایی ندارند و در پوشش رفتن به مرخصی، عازم پایگاه شهید مدنی شماره ۲ اهواز می‌شوند. رعایت اصول حفاظتی به قدری خوب صورت می‌گیرد که برخی از نیروها حتی بابت بازگشت قریب الوقوع به خانه، خوشحال نیز هستند. محسن ابراهیمی نیروی فرماندهی، نیروها را پس از یک شب خوابیدن در پایگاه، به فرارگاه کربلا تحویل می‌دهد. همه چیز از قبل هماهنگ شده و برای نیروها بلیط اتوبوس به مقصدی نامشخص تهیه شده است.  
سلطانی در این خصوص اضافه می‌کند:

«تنها مسافران نظامی اتوبوس، ما بودیم. وقتی شاگرد راننده گفت که مسافران رشت سوار شوند، تازه فهمیدیم که مقصدمان کجاست. موقع سوار شدن، یک پاکت مهر و موم شده هم بهمان دادند ولی تاکید کردند که زودتر از رسیدن به مقصد، اجازه بازکردنش را نداریم. صبح روز بعد که به رشت رسیدیم، پاکت را باز کردیم؛ مقداری پول بود برای گرفتن تاکسی و نشانی مکانی در نزدیکی ایستگاه رادیویی انزلی که بعدها فهمیدیم قبل از انقلاب، ویلای اشرف پهلوی بوده و بعد از انقلاب، در اختیار نیروی دریایی ارتش قرار گرفته.»

در مقصد، رزمنده‌ای اصفهانی به نام «حسین کیشانی» که ظاهراً از چند روز زودتر منتظر ورود نیروها بوده، آن‌ها را تحویل گرفته و برای انجام مراحل بعدی راهنمایی‌شان می‌کند. هیچ‌کدام از نیروهای لشکر، راجع به برنامه‌های پیش‌رو، اطلاعی ندارد و فقط از ظواهر می‌توان حدس زد که یک دوره آموزش‌های آبی و دریایی، برای شرکت‌کنندگان در نظر گرفته شده. این حدس را یک نوشته در یکی از راهروهای ساختمان، تأیید می‌کند؛ «کفش‌داری مخصوص برادران غواص». از دیگر لشکرهای سپاه نیز، نیروهایی در این مرکز مشغول آموزش دیدن هستند؛ برخی زودتر از نیروهای لشکر ۸ نجف و تعدادی هم‌زمان با آن‌ها. چند گروه هم طی روزهای بعد به این دوره اضافه می‌شوند.

اولین مرحله برای نیروهای تازه وارد، انجام آزمایش‌های جسمی و پزشکی است. غواصی و استفاده از اکسیژن خالص، به شرایط خاصی از لحاظ قدرت تنفس و قلب نیاز دارد که حاضرین بایستی حائز آن باشند. از نیروهای لشکر ۸ نجف، آزمایش قلب و تنفس

گرفته می‌شود ولی به دلیل تاخیر در ورودشان به پایگاه آموزشی و کمبود وقت، از آزمایش اتاق فشار که داخل خودروی مخصوصی انجام می‌شد، معاف می‌شوند. برخلاف برخی لشکرها که نیروهای اعزامی‌شان، در برخی آزمایشات مردود شده و از دوره غواصی کنار گذاشته شده بودند، هر شش نیروی اعزامی لشکر ۸ نجف، از «خان اول» به سلامت عبور می‌کنند. البته نیروهایی که موفق به قبولی در این مرحله نمی‌شوند، در پایگاه باقی مانده و دیگر آموزش‌های مرتبط را فرا می‌گیرند؛ مثل آموزش ویژه تخریب در داخل آب.

سرهنگ بهرامی از ارتش به عنوان یکی از زبده‌ترین غواصان ایرانی آموزش دیده در ارتش آمریکا، آموزش نیروها را با کمک تعداد دیگری از افسران بر عهده دارد. بهرامی که نیروها بعدها متوجه آوازه‌اش در خارج از کشور نیز می‌شوند، پیش از انقلاب هم دوره‌های مشابه دیگری را در آلمان، ایتالیا و انگلستان گذرانده است.

در اولین مرحله، نیروها بایستی مهارت شنای خود را تکمیل کنند که بدین منظور، یکی از استخرهای رشت در نظر گرفته شده است. شرکت‌کنندگان به مدت دو هفته هر روز با اتوبوس مسیریست و پنج کیلومتری زیباکنار به رشت را رفته و برگشته و در این استخر، به تمرین شنا می‌پردازند.

طی این دوره، دو نوع آموزش غواصی با عنوان «اسکین دایوینگ»<sup>۱</sup> و «اسکوبا» برای نیروها تدارک دیده شده است. بیشتر تمرین‌های عملی اسکین دایوینگ در مردابی نزدیک به زیباکنار برگزار می‌شود. این مرداب، عمقی شبیه به هور داشت و کف آن به راحتی قابل مشاهده بود. تمرینات اسکوبا نیز عمدتاً در دریا انجام می‌شود.

نیروها، از هشت صبح که لباس می‌پوشند، تا حوالی دو عصر تمرین کرده و پس از نماز، ناهار و استراحتی مختصر، تمرینات‌شان را ادامه می‌دهند. آموزش‌ها، در عمق پنج متری انجام می‌شود و افسران ارتشی معتقدند که فعلاً کار در عمق‌های بیشتر نیاز نیست. به تدریج، مهارت‌های غواصی نیروها تکمیل شده و در آخرین هفته‌های این دوره دو ماهه، تمرینات شبانگهی نیز به برنامه اضافه می‌شود. تا چند هفته ابتدایی، شارژ اکسیژن

---

۱. اسکین دایوینگ به عملیات غواصی که در سطح آب با وسایل غواصی و بدون کپسول هوا انجام می‌دهند، اطلاق می‌شود که در بیشتر عملیات‌ها از همین روش استفاده می‌شد. در روش اسکوبا نیز غواص با تمامی تجهیزات در عمق آب حرکت می‌کند که از این شیوه در مأموریت‌های خاص بهره می‌گرفتند.



کپسول‌ها را مریبان بر عهده دارند ولی پس از این مقطع، خود نیروها عهده‌دار این وظیفه می‌شوند.

در این تمرین‌ها، برای احتیاط بیشتر، غواص‌ها به صورت دو نفری زیر آب حرکت کرده و بالنی نارنجی‌رنگ به آن‌ها متصل می‌شد که بر روی سطح آب، شناور بود. حرکت این بالن، محل حرکت غواص‌ها را مشخص کرده و مریبان با اطمینان بیشتری، روند تمرین‌ها را دنبال می‌کردند.

محمد سلطانی در خصوص روند این دوره آموزشی می‌گوید:

«در روزهای آخر، یک بار مسافت پنج‌کیلومتری را روی سطح دریا شنا کردیم. گاهی هم فواصل مشخصی را در طول شب به شکل اسکین‌دایوینگ شنا کرده و بر می‌گشتیم. طی یکی از تمرین‌ها نیز سوار قایق مان کرده و حدود ده دقیقه از ساحل دور شدیم و بعد پریدیم داخل آب و با غواصی برگشتیم به ساحل.»  
برخی نیروهای اطلاعات عملیات لشکر اعتقاد دارند که هم‌زمان با برگزاری این دوره، برای نیروهای خط‌شکن گردان چهارده‌معصوم لشکر نیز دوره‌ای مشابه برگزار شده است. محمدعلی مشتاقیان در این خصوص می‌گوید:

«این نیروها، در تهران دوره تکمیلی شنا را گذراندند تا بتوانند مدتی بعد، زیر نظر نیروهای اطلاعات عملیات که در زیباکنار آموزش دیده بودند، با غواصی آشنا شوند.»

نصراالله مرادی یکی از نیروهای اعزامی به دوره تهران، در خاطراتش آورده:

«ما را مستقر کردند در یکی از سالن‌های سرپوشیده ورزشگاه آزادی و از آن‌جا، هر روز با اتوبوس انتقال مان می‌دادند به استخری در ورزشگاه شهید شیروودی. از همان روز اول تا پایان دوره که حدود دوازده روز طول کشید، طوری برنامه‌ریزی کردیم که کادر فرماندهی گردان و بقیه نیروها جدای از هم آموزش ببینند تا روی‌شان به هم باز نشود و به قولی حرمت فرمانده و نیرو حفظ شود.»

در نهایت و پس از حدود دو ماه، دوره آموزشی زیباکنار به پایان رسیده و تمامی نیروهای شرکت‌کننده، سوار بر اتوبوس‌های سپاه، راهی جنوب می‌شوند تا به یگان‌هایشان ملحق گردند. در این بین، تعدادی از نیروهای اعزامی لشکر ۸ نجف، به نوعی زرنگی کرده و در

قم، از جمع جدا شده و بدون گرفتن مرخصی، راهی شهر و دیارشان می‌شوند تا بعد از حدود چهار ماه حضور مستمر در جزایر و دوره آموزش زیباکنار، چند روزی استراحت کرده باشند. این گروه، چند روز بعد بدون این‌که کسی متوجه شود، دوباره به جزایر برمی‌گردند. به محض بازگشت نیروهای آموزش دیده به جزایر، احمد کاظمی از فضل‌الله شیروانی گزارش دوره را می‌خواهد. شیروانی در خلال ارائه این توضیحات متوجه می‌شود که کاظمی قصد دارد برای گردان‌های پیاده لشکر آموزش‌های خاص عملیات آبی‌خاکی را در «حصیرآباد» برگزار کند. به همین منظور، حدود صد سری تجهیزات کامل غواصی، از قرارگاه تحویل گرفته شده است.

### تکمیل آموزش‌ها در نصرت

حدود دو هفته پس از بازگشت نیروهای شرکت‌کننده در دوره غواصی، یک سری آموزش‌های تکمیلی زیر نظر قرارگاه نصرت، برای نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف تدارک دیده می‌شود. البته نیروهای واحد اطلاعات، چه آن‌هایی که در دوره شرکت کرده‌اند و چه آن‌هایی که در جزیره باقی مانده‌اند، کار شناسایی منطقه و آبراه‌ها را هم‌زمان با اجرای این آموزش‌ها، ادامه می‌دهند.

حدود پانزده نفر از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر هم‌چون محمدرضا عسکری، عبدالعلی پریشانی، مهدی محمدرحیمی، محمد مهدی صالحی، یدالله اسماعیلی، بهرام باروتی، هوشنگ اقبالی، مصطفی اناری، ابراهیم مظاهری،<sup>۲</sup> حسین رضایی، رضا افندی‌زاده، قاسم علی سلیمان‌پور و علیرضا محمودی قُهساری جزء نیروهایی هستند که طی چند مرحله، به محل برگزاری این دوره اعزام می‌شوند.

---

۱. حصیرآباد، در ساحل ایرانی هورالهوریزه در فاصله سی و پنج کیلومتری از خشکی عراق واقع شده و جهادسازندگی مدت‌ها قبل، با هدف استقرار جنگ‌زده‌ها، در بخشی از آن فضا سازی کرده بود. این فضا سازی، شامل ایجاد حدود سیصد فضای موقت اتاق مانند، به قولی آلونک، به کمک تیرهای چوبی بود که سقف و بدنه آن‌ها را قطعاتی از حصیر تشکیل می‌داد. عراق، مدتی قبل، به تصور این‌که نیروهای نظامی در این آلونک‌ها مستقرند و قصد عملیات دارند، آن‌جا را بمباران کرده بود. ایران در این محدوده، دو پاسگاه مشهور به سرهنگی ۱ و ۲ داشت و در نقطه مقابل هم پاسگاه «بیاضه» عراق واقع شده بود. لشکرهای ۱۴ امام حسین و ۱۸ الغدیر یزد، طی عملیات بدر از همین محدوده وارد عمل شدند.

۲. شهید ابراهیم مظاهری فرزند محمدحسین، ۴ دی ۶۵ در ۲۰ سالگی طی عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید.

رضا افندی زاده رزمنده اردبیلی واحد اطلاعات عملیات لشکر که از سال ۶۲ برای گذراندن خدمت سربازی وارد این یگان شده، در تشریح جزئیات اعزامش به این دوره می‌گوید:

«در اتاق واحد نشسته بودیم که یک دفعه احمد کاظمی وارد شد. آن زمان، امور واحد را محسن رضایی سرپرستی می‌کرد ولی در آن لحظه، رفته بود بیرون. کاظمی، چند دقیقه‌ای نشست و بعد از مقداری احوال‌پرسی، به پنج نفر از نیروها از جمله من، مصطفی اناری، ابراهیم فیروزی و دو نفر دیگر، دستور داد که به سرعت آماده رفتن شویم. بیرون از سنگر، سوار یک تویوتا کالسکه‌ای شدیم که پرده‌هایش را کشیده و لامپ داخلش را خاموش کرده بودند. خود فرمانده لشکر هم نشست کنار دست راننده. مقداری که حرکت کردیم، متوجه شدیم از محدوده پایگاه شهید مدنی و دانشگاه خارج شده‌ایم. البته از در اصلی نرفته بودیم بیرون و از جایی پرت که دیوار دانشگاه ریخته بود، خارج شده بودیم.»

چند ده دقیقه بعد، خودرو کنار جاده‌ای متوقف شده و احمد کاظمی پس از ورود به کابین عقب، می‌گوید:

«می‌دونید دارید کجا می‌رید؟! اون جایی که از امروز بهش مأمور شده‌اید، نه اسلحه نیاز دارید و نه امکانات شخصی؛ همه را بهتون می‌دند. فقط یادتون باشه که تا من دستور ندادم، حق ندارید برگردید به پایگاه. اگه توی اهواز یا منطقه بینم‌تون، می‌فرستم تون دادگاه نظامی!»

این نیروها شبانه از بیراهه راهی نقطه‌ای می‌شوند که هیچ شناختی از آن ندارند. تنها متوجه عبور از کنار تعدادی خانه گلی می‌شوند. در مقصد، شخصی به نام نعیم را برای اولین بار می‌بینند که مسئول تحویل آن‌ها و دادن تجهیزات است. از دیگر یگان‌های سپاه هم چون لشکر ۳۱ عاشورا و تیپ ۴۴ قمرینی هاشم نیز نیروهایی حضور دارند و آموزش‌ها بلافاصله شروع می‌شود.

شنا، بلم‌رانی، استفاده از کانو، نقشه‌خوانی، آشنایی با نحوه ورود به منطقه، کشیدن و خواندن کالک، شرایط خاص کار اطلاعاتی در هور در مقایسه با دشت و کوهستان و شیوه زندگی در هور به همراه تامین مایحتاج مورد نیاز از جمله مباحث مطرح در این دوره هستند. محمد رضا عسکری در خصوص نحوه شروع دوره، می‌گوید:

«کار را با آموزش‌های نظری شروع کردیم. وقتی از مهارت‌شنا سوال کردند، همه مدعی بودیم. قرار شد کنار اسکله‌ای، این ادعا را در عمق پنج متری، اثبات کنیم. همه به شکلی شنا می‌کردند؛ یکی کرال‌سینه، دیگری قورباغه و چندتایی هم کله‌جنگی! در مجموع، کسی نیازمند غریق‌نجات نشد و همین موضوع، مربی‌مان را تا حدود زیادی امیدوار کرد.»

طی این دوره، قوت غالب نیروها نان، پنیر و خرما است و شرکت‌کنندگان به چندین گروه دو تا سه نفره تقسیم شده و برای هر کدام، اتاق‌های جداگانه‌ای در داخل مقر پیش‌بینی شده است. این آموزش‌ها مانند دیگر فعالیت‌های قرارگاه نصرت، به صورت مخفی و همراه با رعایت اصول حفاظتی برگزار می‌شود به طوری که هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند آموزش‌ها تا چه زمانی طول می‌کشد و خیلی از شرکت‌کنندگان، تا مدت‌ها نمی‌دانستند که مسئولیت قرارگاه را علی‌هاشمی بر عهده دارد. بیشتر نیروهای قرارگاه را رزمندگان عرب خوزستان، تعدادی از مجاهدین عراقی و تعدادی از دیگر شهرهای خوزستان مانند دزفول تشکیل می‌دهند و در مجموع، بیشتر مربیان تسلط زیادی به فارسی ندارند.

یکی از آموزش‌های ارائه شده در این دوره، استفاده از کاناوست که مباحث نظری (تئوری) و عملی آن‌را، چند افسر ارتشی ارائه می‌دهند. کانو، آقایی‌های تک‌نفره یا دونفره هستند با ابعادی کوچک‌تر از بلم که هدایت‌شان بسیار سخت است و کانوسوار، اگر کمترین زاویه اشتباه را به بدنش می‌داد، قایق به سرعت داخل آب غرق می‌شد. شرکت‌کنندگان برای تسلط به کانونها، سختی زیادی را در طول دوره متحمل می‌شوند.

محمد رضا عسکری، اولین تجربه‌اش در کانوسواری را این‌گونه شرح می‌دهد:

«با اتمام مطالب نظری، موقع تمرین عملی رسید. برای هر دونفر، کانویی را لب

---

۱. اصطلاحی ویژه شهرستان خمینی‌شهر که گویا شکلی ناشیانه و آموزش ندیده از شنا را توصیف می‌کند.

۲. در نوارهای صوتی به جا مانده از عملیات بدر، برخی نیروها از اصطلاح «بلم بصری» نیز استفاده کرده‌اند که به نظر می‌رسد باید نوع خاصی از بلم باشد. اکبر سرمدی مسئول گروهان تعمیرات یگان دریایی لشکر نجف در عملیات بدر هم از وجود یکی، دو کانوی ویژه در لشکر سخن گفته که دارای موتور برقی بوده و به کمک باتری خودرو کار می‌کردند. به گفته سرمدی، این بلم‌ها که سرو صدای بسیار کمی در زمان حرکت داشتند، بیشتر در اختیار نیروهای اطلاعات عملیات و شناسایی منطقه بودند. حسن قطبی یکی دیگر از نیروهای یگان دریایی کوثر معتقد است کانوهای برقی را برخی نیروهای سپاه در سفر زیارتی به مکه، خریداری کرده بودند.

اسکله آماده کرده بودند. من و عبدالعلی پریشانی همین که پا را داخل کانو گذاشتیم، جلوی قایق بلند شد و دوتایی افتادیم داخل آب. صدای خنده همه به هوار رفت؛ به خصوص افرادی مثل محمد مهدی صالحی که همیشه شوخ طبع بود و با دیدن چنین سوژه‌هایی، روده‌بری می‌شد.»

با بروز این اتفاق، عسکری و پریشانی حسابی ناراحت شده و با مربی قرارگاه درگیری لفظی پیدا می‌کنند.

- چرا می‌خندی؟! آگه راست می‌گی، خودت هم بیا توی آب!

- طوری نیست! اصلاً آموزش واسه همینه که این جور چیزها رو یاد بگیریم!

در اولین روز از تمرین‌های عملی کانوسواری، نیروها مسیری یک کیلومتری و به نسبت مستقیم را می‌روند و بر می‌گردند. به تدریج و طی چند روز تمرین، نیروها کم و بیش به استفاده از کانو مسلط شده و آموزش‌ها وارد مرحله استفاده از بلم می‌شود. برای حرکت دادن بلم، از چوب‌های بلندی مشهور به «بردی» استفاده می‌شد که از همان محیط هور به دست می‌آمد. بردی را به کف هور تکیه داده و با فشار بر روی آن، بلم را رو به جلو حرکت می‌دادند. البته این کار، یک قلیق خاص هم داشت و باید هماهنگ با حرکت بلم، بردی را از کف هور آزاد می‌کردند. بدون رعایت این نکته، بلم سوار همین‌طور که بردی را در دست داشت، به تدریج به سطح آب نزدیک شده و در نهایت داخل آب می‌افتاد. خیلی از نیروها مانند محمدرضا عسکری و محمد مهدی صالحی در اولین تجربه بلم سواری، به همین دلیل داخل آب افتادند و سوژه خوبی برای تفریح و شادی نیروها، در آن شرایط سخت و طاقت فرسا فراهم کردند.

طی این دوره، چگونگی زندگی در هور نیز برای شرکت‌کنندگان به صورت نظری و عملی آموزش داده می‌شود تا نیروها بتوانند در مواقع خاص، از پس شرایط ویژه منطقه عملیات برآیند. نیروها یاد می‌گیرند که برای خوابیدن در وسط نیزار، نی‌ها را از چهار سمت به شکلی خم کنند که از روی هم قرار گرفتن آن‌ها، فضایی مسطح و اتاقک مانند ایجاد شود. در ادامه هم، به کمک تعدادی نی، کف این اتاقک به نوعی فرش می‌شد تا نیرو هیچ مشکلی از لحاظ نفوذ رطوبت نداشته باشد. محمدرضا عسکری در توصیف شرایط چنین اتاقک‌هایی می‌گوید:

«قرار شد برای تمرین بیشتر، به شکل گروه‌های دو نفره در گوشه و کنار هور، مشغول ساخت این سازه‌ها شویم. من و عبدالعلی پریشانی، به سرعت یکی از این فضاها را درست کردیم و چون جای خیلی راحت و امنی بود، پریشانی پیشنهاد داد همان‌جا بمانیم و چند ساعتی استراحت کنیم که ماندیم و خستگی مان حسابی در رفت.»

پخت نان در بلم یکی دیگر از آموزش‌های ارائه شده به نیروها است که رزمندگان بومی قرارگاه نصرت، مهارت بالایی در آن دارند. برای این‌کار، نیروها مقدای آرد همراه‌شان برده و در همان بلم خمیر می‌کردند. در ادامه، تعدادی بردی خیس را کف بلم گذاشته و رویش، مقداری بردی‌های خشک آتش زده و به کمک «ساج»<sup>۱</sup> نان می‌پزند. این نان‌ها، گاهی کیفیت قابل توجهی نداشت و بعضاً می‌سوخت ولی از نظر بسیاری نیروها، از نان‌های سفت و دندان‌شکنی که گاهی در منطقه توزیع می‌شد، خوش‌خوراک‌تر بود.

گاهی نیز آموزش‌ها، با محوریت افزایش تاب‌آوری نیروها در شرایط خاص، انجام می‌شود. قاسم علی سلیمان‌پور می‌گوید:

«یک بار برای آمادگی بیشتر، تعدادی کنسرو دادند و گفتند باید یک هفته وسط هور زندگی کنید. قلاب هم برای ماهی‌گیری دادند که با آن فقط توانستیم چند ماهی کوچک بگیریم.»

پیدا کردن یک گرای مشخص با استفاده از قطب‌نما، دیگر آموزش ارائه شده برای نیروها است. تقریباً بیشتر شرکت‌کنندگان در دوره، طی عملیات‌های قبلی چنین کاری را در خشکی تجربه کرده‌اند ولی انجام آن در شرایط هور و سوار بر کانونیا بلم، حکایت دیگری دارد. برای این‌کار، مربیان نشانه‌های خاصی هم‌چون چفیه یا سربند را چند کیلومتر دورتر به دسته‌ای از نی‌ها بسته و به گروه‌های دو نفره مأموریت می‌دهند طبق گرای مشخص، نشانه را پیدا کرده و تحویل دهند. مربیان قرارگاه، تاکید دارند که هیچ گروهی نباید دست خالی برگردد و اتمام حجت کرده‌اند که هیچ بهانه‌ای را قبول نخواهند کرد.

بعد از حدود یک ماه، این دوره آموزشی به اتمام رسیده و شرکت‌کنندگان، به یگان‌هایشان برمی‌گردند تا امور مربوط به شناسایی‌ها و آماده‌سازی عملیات را دنبال کنند. در لشکر ۸ نجف نیز، نیروهای واحد اطلاعات عملیات ضمن حضور در اردوگاه تبوک، با بهره‌گیری از

۱. که چدن یا آهن نازک و پهن که روی آتش می‌گذارند و بالای آن نان می‌پزند؛ تابه (لغت نامه دهخدا)

آموزش‌ها و تجربیات دورهٔ اخیر، ارائهٔ آموزش‌های بلم سواری به دیگر نیروهای واحد و برخی نیروهای پیاده را شروع می‌کنند. فرماندهی لشکر در مسیر آماده‌سازی یگان برای عملیات پیش‌رو، به این نکته رسیده بود که به احتمال زیاد، نیروهای خط‌شکن مجبور به استفاده از بلم خواهند بود و به همین دلیل، ارائهٔ چنین آموزش‌هایی برای شرایط خاص نیاز بود. یکی از این آموزش‌ها، مربوط به مقطعی است که شعبانعلی زینلی حدود پانزده نفر از نیروهای لشکر را برای آشنایی بیشتر با قایق‌رانی، غواصی، شنا و اصول شناسایی، به جزیرهٔ شمالی می‌آورد تا در دوره‌ای بیست روزه، این آموزش‌ها را بگذرانند. حدود پانزده نفر از نیروهای مستقر در مقر داود<sup>۱</sup> توسط شعبانعلی زینلی انتخاب شده و پس از حدود بیست‌روز آموزش‌های مختلف، تابستان ۶۳ عازم خط پدافندی مجنون می‌گردند. برخی از این نیروها مانند احمدرضا خانی، سیداحمد هدایتی، سیدجلال موسوی‌نیا و محمدرضا صالحی، کم سن و سال بوده و جثه‌های ریزی دارند و به همین دلیل، بسیاری به آن‌ها لقب «مهدکودکی‌ها» داده‌اند. احمدرضا خانی با اشاره به آرامش نسبی جزایر، آواز صبحگاهی پرندگان و حال و هوای

---

۱. حسن قطبی: «این مقر در محدودهٔ روستایی مشهور به شمیره قرار گرفته بود ولی حسین صنعتکار این نام را نپسندید و به آن‌جا لقب داود داد.» شمیره، روستایی است از توابع دهستان اسماعیلیه اهواز که در کیلومتره ۴ جادهٔ اهواز به خرمشهر قرار گرفته. احمد کاظمی، در طول جنگ و بعد از آن، تلاش داشت از پتانسیل‌های در اختیار لشکر، بهترین استفاده را کرده و در حد امکان، این یگان را در تامین مایحتاج مختلف، خودکفا کند. نمونهٔ بارز این شیوهٔ مدیریتی، گله گوسفند لشکر بود که بخش قابل توجهی از گوشت مورد نیاز نیروها را تامین می‌کرد یا مقرر کشاورزی موسوم به «داود» که تولیداتش، به مصرف داخلی یگان می‌رسید. رازی مرکز اسناد، او را سفند ۶۳ راجع به نیروهای حاضر در این مقر که سمت چپ جادهٔ اهواز به خرمشهر و در ساحل کارون برپا شده بود، نوشته: «گردان داود، یک گردان کشاورزی است که بعد از عملیات خیبر با ابتکار برادر احمد تشکیل شده. نیروهای این گردان بیشتر از افراد مسن و کسانی که قبلاً مجروح شده و توان کافی و لازم را برای عملیات ندارند، تشکیل شده. این گردان تاکنون پنجاه هکتار گندم در منطقه کاشته و مقداری سبزیجات، سیب‌زمینی و پیاز، قرار است ان‌شاءالله صیفی‌جات و هندوانه نیز کشت کند. این گردان در نظر دارد در آینده میزان سطح زیر کشت خود را افزایش دهد. فرمانده این گردان یک طلبه (محمدتقی امینی) است. تعداد نیروی آن قبل از عملیات دویست نفر و اکنون که نزدیک عملیات است، تعداد آن به پانزده نفر تقلیل یافته و بقیه به گردان‌های پیاده لشکر رفته‌اند.» مقر داود، در واقع محدوده‌ای بود متشکل از چندین هکتار اراضی زراعی و مختصری باغات که قبل از جنگ، کشاورزان محلی در آن مشغول فعالیت بودند. در این محدوده، همانند دیگر مناطق مشابه استان خوزستان، کنار هر مزرعه چند اتاق و انباری بلوکی، حصیری یا گلی ساخته شده بود. در نزدیکی این مقر که بخشی از آن در سال ۶۳ به استقرار، آموزش و تمرین یگان دریایی لشکر اختصاص داده شده بود، دیگر یگان‌های سپاه مانند لشکر ۳۱ و لشکر ۲۵ نیز پایگاه‌های آموزشی مشابه دایر کرده بودند.

خاص منطقه، در خصوص نحوه آموزش ها می گوید:

«شنا کردن عصرگاهی یکی از بخش های نسبتاً مفرح آموزش بود. سواری با قایق های تک نفره موسوم به کانو هم جزء کارهای روزانه مان بود و یدالله اسماعیلی که جزء مربی ها بود، اعلام کرده بود هرکسی بتواند مسافت مشخصی را با کانو حرکت کند، روز بعد از آموزش معاف می شود. وقتی کار با کانو را شروع کردیم، بیشترمان با اولین پاروهایی که می زدیم، در آب می افتادیم ولی به تدریج آن قدر مسلط شدیم که علاوه بر خودمان، دو نفر دیگر را هم جلو و عقب کانو سوار می کردیم.»

در روزهای بعد نیز افرادی مانند یدالله اسماعیلی، احمد صالحی و مرتضی آقایی، شرکت کنندگان را به تدریج با اصول شناسایی آشنا کرده و نیروها ضمن تمرین تردد امن در محیط هور، با دوربین و از فاصله به نسبت دور، مواضع پدافندی عراق را رصد می کنند. برگزاری آموزش ها و تمرین ها در جزیره شمالی، به برنامه های یگان ها محدود نمی ماند و این بار، قرارگاه یک دوره یک هفته ای را با حضور بهرام محسنی از اساتید دانشگاه برگزار می کند که طی آن نیروهای اطلاعات عملیات لشکرهای مختلف، با مطالب جدیدی از نقشه خوانی و کار با قطب نما آشنا می شوند. مطالب محسنی که تحصیلات آکادمیک نقشه کشی داشت، برای بیشتر شرکت کنندگان، جذاب و کاربردی بود.<sup>۱</sup>

### شناسایی در خرمشهر؛ نیمه خرداد ۶۳ تا نیمه تیر ۶۳

تعدادی از نیروهای اطلاعات عملیات پس از حضور در اردوگاه تبوک، راهی خرمشهر می شوند. جایی که قرار بود هم زمان با انجام برخی شناسایی ها، مسائل آموزشی را نیز پیگیری کنند. این مقطع چندان طولانی نبود و نیروها در ساختمان سه طبقه ای نزدیک «پُل نو» و گمرک، زیر نظر افرادی مانند حسنعلی کریمی آموزش های تکمیلی همچون نقشه خوانی می بینند. در این مقطع، تعدادی نیروی جدید به واحد اضافه شده بودند و باید برخی مهارت های مورد نیاز را آموزش می دیدند.

رضا نورمحمدی در خاطرات روزنوشت خود، درباره این مقطع نوشته: «از طرف فرماندهی لشکر دستور داده شد که ما شناسایی خود را در منطقه جنوب، خرمشهر و مرز آبی آغاز

۱. محمدعلی مشتاقیان اعتقاد دارد این دوره آموزشی در مقطع دیگری برگزار شده است.



کنیم. واحد اطلاعات عملیات عازم منطقه شد و تیم‌های گشتی به طرف مقری در داخل شهر خرمشهر حرکت کردند و در یکی از ساختمان‌های آن جا مستقر شدند.»

نورمحمدی ادامه می‌دهد: «به یاری خدای بزرگ، کار شناسایی در منطقه جنوب، در محور شرق بصره تا دهانه بندر فاو عراق، مورد شناسایی تمام لشکرها قرار گرفت که لشکر ما می‌بایست از محور پُل نو خرمشهر تا نزدیکی شلمچه را [شناسایی می‌کرد]. قسمتی از محورها در طرف اروندرود (شط العرب) و قسمتی در مرز خشکی شلمچه بود. ما کلاً چهار محور را مورد شناسایی قرار دادیم که بدین ترتیب بودند؛ یک محور که از پل نو در کنار اروندرود، در انتهای گمرک در محلی به نام قصر شیخ خزعل معروف بود. روبه روی جزایر ام‌الرصاص، بوارین و ام‌الطویل که از جزیره مینوامتداد داشت تا بصره که آن طرف اروندرود بودند. محور بعدی، در ادامه اروندرود [بود] که از دو زاویه تمام این جزایر مورد شناسایی قرار می‌گرفت و تاسیسات بزرگ عراق و پتروشیمی آن نیز در این محور بود. دو محور نیز در ادامه مرز خشکی، در ادامه همان دو دیدگاه و خط دشمن را در منطقه خشکی مورد شناسایی قرار دادیم. از منطقه‌ای به نام نهر خین که از شط العرب انشعاب می‌گرفت و مرز ایران و عراق نیز تا این نهر، از وسط اروند حساب می‌شود. آرایش دو نیرو، در دو طرف نهر است که این نهر، ادامه آن، به کانال ماهیگیری در منطقه عملیاتی رمضان و خاکریزهای مثلثی شکل می‌رسد.»

فضل الله عابدنیا در خصوص فعالیت‌های این مقطع می‌گوید:

«در تقاطع نهر عریض<sup>۱</sup> و اروند، ساختمانی موسوم به کاخ شیخ خزعل<sup>۲</sup> وجود داشت که از بالای آن مناطق روبه‌رو شامل جزایر ام‌الرصاص و ام‌الطویل بزرگ و کوچک را دیده‌بانی می‌کردیم. شناسایی چندان خاصی نداشتیم و کار ما بیشتر حالت دیده‌بانی داشت. گمرک خرمشهر، سمت چپ ما قرار گرفته بود. سمت غرب عریض و نرسیده به مرز، شهرک یا دهکده ولیعصر قرار داشت.»

۱. نهر عریض شاخه‌ای از رود اروند و تدبیری برای آبیاری منطقه در غرب خرمشهر است. بر روی این نهر در گذشته پلی چوبی بود که پس از ترمیم «پل نو» نام گرفت و منطقه شلمچه را به خرمشهر متصل می‌کند.

۲. شیخ خزعل در سال ۱۲۸۰ ه.ش حاکم خرمشهر و اطرافش شد. سال ۱۳۰۴ رضاخان طی یک لشکرکشی او و فرزندانش را دستگیر و روانه تهران کرد. این فرد که برخی از وابستگی‌اش به انگلیس سخن گفته‌اند، سال ۱۳۱۵ به دستور رضاخان به قتل رسید.

با حرکت از این نقطه به سمت شمال (خلاف جریان اروند) سه تا پنج گروه، فعالیت دیده‌بانی انجام می‌دادند که از نظر برخی نیروها مهم‌ترین کار را تیم ابراهیم فیروزی و امینی در نزدیک‌ترین نقطه نسبت به خط عراق انجام می‌دادند. حوالی جزیره ام‌الطویل بزرگ، فاصله دوطرف به نهری مشهور به «یوسف» محدود می‌شد. جایی که اگر نیروها قصد ضربه به یکدیگر داشتند، از نارنجک تفنگی استفاده می‌کردند.

علاوه بر ساختمان شیخ خزعل که در بالای سه‌گنج آن دیدگاهی ایجاد شده بود، دکل بلندی که بالای آن تانکر آب نصب بود به عنوان دیگر محل مناسب دیده‌بانی مورد توجه نیروها بود. ارتفاع دکل به حدی زیاد بود که به راحتی از فراز آن می‌شد تمامی جزئیات فعالیت‌های نیروهای عراقی در طرف مقابل را دید ولی تسلط دشمن استفاده از دکل را به موارد معدودی محدود کرده بود و بیشتر دیده‌بانی‌ها از ساختمان شیخ خزعل انجام می‌گرفت.

یک‌بار فضل‌الله عابدینیا و مهدی فتاح‌المنان، صبح زود از پله‌های دکل خود را به زیر تانکر رسانده و در ادامه با پرشی کوتاه نردبانی را می‌گیرند که آن‌ها را به بالای تانکر می‌رساند. تا حوالی ظهر به دلیل جهت تابش خورشید، دیده‌بان‌ها دیده نشدند ولی با چرخش خورشید، عراق متوجه این نفرات شده و با انواع سلاح‌ها، شروع به زدن می‌کند که البته کسی آسیب جدی نمی‌بیند.

محسن رضایی از دیگر تفریحات نیروهای اطلاعات عملیات می‌گوید:

«بعد از نهار، مشغول شیطونی و کشتی می‌شدیم. مرتضی آقایی تکواندوکار و خیلی ورزیده بود. یک‌بار که قصد سرشاخ شدن با او را داشتیم، کنار کشید و گفت به محسنم<sup>۱</sup> می‌گم باهات کشتی بگیره.»

نیروهای اطلاعات عملیات، پس از حدود یک‌ماه فعالیت شناسایی در این منطقه، مأموریت جدیدی پیدا می‌کنند؛ آن‌ها باید راهی آبادان بشوند. رضا نورمحمدی، این موضوع را در خاطرات دست‌نویسش، چنین آورده: «ما مدت یک‌ماه در خرمشهر، کار شناسایی را انجام دادیم و کار شناسایی به پایان رسید که البته طرح کلی، آن بود که از اروندرود نیز عبور کرده و به طرف بندر ام‌القصر و بصره حرکت کرده و منطقه جنوب عراق را

۱. مرتضی آقایی در زمان شهادت، دو فرزند داشت که اسم یکی‌شان محسن است.

به تصرف خود درآوریم تا ان شاء الله با گرفتن جنوب آن، مسأله جنگ و حکومت عراق را حل کرده باشیم. من از خرمشهر به اهواز آمدم و چندروز هم در اهواز بودم. ماه مبارک رمضان به پایان رسیده بود. من یک مرخصی پنج روزه گرفتم، آمدم نجف آباد و [به] یک سری کارهای شخصی ام پرداختم و مجدداً در تاریخ شانزدهم تیر ۶۳ باز به اهواز برگشتم. گردان‌ها در همان محل قبل، یعنی شرق کارون در سی و پنج کیلومتری اهواز، مستقر بودند. منطقه عملیاتی و شناسایی، از خرمشهر تغییر کرده بود و به آبادان منتقل گردیده بود.»

### شناسایی در آبادان؛ نیمه تیر ۶۳ تا نیمه مرداد ۶۳

مقصد بعدی نیروهای اطلاعات پس از خرمشهر، آبادان است. تعداد زیادی از نیروهای اطلاعات عملیات در مدرسه شهید دستغیب آبادان مستقر می‌شوند تا شناسایی جزیره مینو را شروع کنند. مدرسه نزدیک منازل سازمانی کارکنان پالایشگاه و فرهنگیان قرار داشت و اطراف آن هم چنان مسکونی بود.

رضا نورمحمدی، آغاز شناسایی‌ها در آبادان را این‌گونه توصیف کرده: «در یکی از مدارس آبادان (ایستگاه ۱۲) [مستقر شدیم]. تیم‌های گشت شناسایی، از مجموعه واحد ۱۰۱ خود را برای آغاز کارها آماده کردیم تا اطلاعات لازم را به دست آوریم. منطقه مورد نظر، در محدوده شناسایی و عملیاتی ما، منطقه السبیه<sup>۱</sup> عراق [بود] که روبه روی جزیره مینو واقع می‌شود و منطقه خسروآباد و سه جزیره خودی. ما دو دیدگاه [داشتیم]. یکی در پالایشگاه آبادان [که] دوربین بسیار مهم دیده‌بانی در عمق خاک عراق را روی طبقه بالایی دستگاه "کت کراکر"<sup>۲</sup> پالایشگاه مستقر کردیم و دکل دیده‌بانی دیگر بر روی آنتن رادیو و تلویزیون خسروآباد که اول جاده چوئبده بود، مستقر بود. خلاصه منطقه را برای عملیات آماده کرده و شناسایی‌ها کامل می‌شد. این منطقه، سمت چپ منطقه قبلی [در] خرمشهر واقع می‌شد.»

نورمحمدی، در خصوص یگان‌های نظامی فعال در منطقه نیز نوشته: «تمام لشکرهای سپاه اعم [از] لشکر نجف اشرف، لشکر امام حسین، حضرت رسول، عاشورا، فجر و غیره

۱. یکی از بخش‌های شهر فاو عراق که به عنوان گذرگاهی مرزی بین ایران و عراق شناخته می‌شود.

۲. مجموعه‌ای از تأسیسات پالایشگاهی که دارای برج‌های مرتفع تقطیر بوده و مشتقات سنگین نفت را به محصولات سبک و قابل استفاده مانند بنزین تبدیل می‌کند.

آمده بودند و از ارتش، ۹۲ زرهی، ۲۸ کردستان، ۸۱ باختران و ۷۷ خراسان در منطقه شلمچه، مقر تاکتیکی زدند.»

این فرمانده شاخص لشکر ۸ نجف، هدف از این شناسایی‌ها را چنین شرح می‌دهد: «یک تصمیم کلی و بزرگ برای شکست عراق گرفته شده بود. تصمیم بر آن بود که یک حمله بسیار بزرگ، از پاسگاه زید در سی‌کیلومتری خرمشهر و منطقه آب‌گرفتگی رمضان، یعنی پاسگاه بوبیان، کوت سواری عراق، منطقه شلمچه، منطقه نهر خین، منطقه جزیره مینو و منطقه خسروآباد تا دهانه فو صورت گیرد.»

محمد سلطانی در خصوص روند مدیریت مدرسه محل استقرار نیروهای اطلاعات عملیات در آبادان، می‌گوید:

«کار به حدی سنگین و تعداد نیروها زیاد بود که هر وعده، سفره‌ای طولانی انداخته و روزانه سه شهردار انتخاب می‌کردیم تا پیگیر توزیع غذا و امور مربوطه باشند.» در همین مکان، استخری نیز وجود داشت که نیروها از آن به عنوان محلی جهت شنا استفاده می‌کردند. این کار در عین تفریح، نوعی تمرین هم محسوب می‌شد.

البته محسن رضایی دیگر نیروی اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، معتقد است که استخر پالایشگاه آبادان با پیگیری‌های رضا نورمحمدی، برای این کار آماده شده بود و شنا و تفریح نیروها، در این محل انجام می‌شده است. در این استخر که معمولاً صبح‌ها و عصرها میزبان نیروها می‌شد، برخی نیروها هم چون فضل‌الله شیروانی و محسن رضایی به عنوان محور اصلی شیطنت‌ها و بازیگوشی‌ها شناخته می‌شدند و با کشیدن پای نفرات از داخل آب یا هل دادن شان از بالای سکوی پرش، بقیه را اذیت می‌کردند. یدالله اسماعیلی و ابوالقاسم زمانی هم جزء نیروهای مظلوم و بی سرو صدای واحد بودند که خیلی اوقات، هدف چنین شوخی‌هایی قرار می‌گرفتند. البته شوخی‌ها و اذیت‌ها، فقط به نیروهای مظلوم یا ناآشنا به فنون شنا محدود نمی‌ماند و حتی یک روحانی که با مهارت خاصی طول استخر را دوبار زیرآبی شنا می‌کرد هم، بارها قربانی این حملات شد.

هم‌زمان با ادامه شناسایی‌ها، احمد کاظمی فرمانده لشکر طبق روال همیشگی‌اش، به طور مرتب از نیروهای حاضر در آبادان و فعالیت‌هایشان بازدید می‌کند. طی یکی از همین سرکشی‌ها که با حضور رحیم صفوی و صیاد شیرازی همراه است، فرماندهان ناهار

را مهمان نیروهای اطلاعات عملیات هستند. در میانه نهار، فضل الله شیروانی، در گوش احمد یزدانی از نیروهای فوق العاده بازیگوش واحد می گوید: «بگو برای سلامتی رحیم صفتری صلوات!» با گفته شدن این صلوات، بیشتر حاضران به خنده افتاده و سفره به هم می ریزد. البته رحیم صفوی، متوجه نکته این صلوات نشده و با تعجب، خنده نیروها را نگاه می کند.

محسن ابراهیمی یکی دیگر از موارد سرکشی احمد کاظمی به نیروهای مستقر در آبادان را به یاد دارد. او می گوید:

«یک بار احمد خواست موتورسیکلتی را عقب توپوتا سوار کنیم و ببریم آبادان. خودش هم همراه مان آمد و حدود دو هفته کنار بچه ها بودیم و بعد برگشتیم اهواز.» در این میان، توپخانه عراق برخی اوقات نقاطی از آبادان و اطراف مدرسه را می زند که این موضوع احتمال حضور ستون پنجم دشمن در شهر را تقویت می کند. به همین خاطر محسن رضایی، محمد سلطانی، عبدالعلی پریشانی، مهدی فتاح المنان و چند نیروی دیگر تصمیم می گیرند با گشت زنی در سطح شهر، ته و توی قضیه را در بیاورند. در حین گشت زنی، یکی از خودروهای گشت شهربانی آبادان به این گروه مشکوک شده و ضمن متوقف کردن آن ها، شروع به پرسیدن سوال های مختلف در مورد مشخصات و مأموریت نیروها می کند ولی آن ها به دلیل مسائل امنیتی، نمی توانند و نباید دلیل واقعی حضورشان را شرح دهند و همین موضوع، شک شهربانی را تشدید می کند.

با بروز این شرایط، مأموران شهربانی رزمندگان لشکر ۸ نجف را بازداشت کرده و برای بازجویی، به ساختمان شهربانی آبادان در نزدیکی سینما رکس منتقل می کنند. نیروهای اطلاعات عملیات، هماهنگ می کنند که حرف های یکسانی در بازجویی بزنند تا ماهیت حضورشان لو نرود. در این میان، وقتی بازجو دوبار از فتاح المنان سوالات کاملاً مشابهی را می پرسد، او با همان روحیه و لهجه خاص نجف آبادی می گوید: «توانگار چیزی حالی ات نیست!»

بازجویی ها به همین شکل در جریان است که محمد سلطانی، برگ برنده جمع را رو می کند. او کارت «طرح لبیک»<sup>۱</sup> را که اطلاعات چندان مهمی روی آن درج نشده بود را ارائه

۱. پایگاه اطلاع رسانی تبیان در خصوص جزئیات این طرح آورده: «بر اساس این طرح کلیه نیروهای داوطلب بسیجی

کرده و افسر شهربانی با گرو نگه داشتن همین کارت، تمام نیروهای اطلاعات عملیات را آزاد می‌کند. البته این پایان ماجرا نیست و چند روز بعد، همان افسر شهربانی، پیگیری کرده و مدرسه محل استقرار نیروهای اطلاعات عملیات را پیدا می‌کند تا تحقیقاتش در این موضوع را تکمیل کند. محسن رضایی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، در خصوص سرنوشت این ماجرا می‌گوید:

«وقتی متوجه شدیم که آن بنده خدا آمده جلوی مدرسه و سراغ ما را می‌گیرد، یکی از بچه‌ها را فرستادیم جلوی در و خواستیم هر طوری که بلد است، افسر شهربانی را رد کند. او هم قیافه‌ای خشن و عبوس به خودش گرفته و همین‌طور که اسلحه‌اش را مسلح کرده و رو به افسر گرفته بود، چند جواب سربالا و مبهم به سوالاتش داده و اجازه ورود به مدرسه نداده بود. با این برخورد، افسر شهربانی دیگر سرو کله‌اش آن اطراف پیدا نشد و قضیه، جمع و جور شد.»

هم‌زمان با انجام شناسایی‌ها و با توجه به برنامه‌ریزی‌ها برای اجرای یک عملیات در جزیره مینو، جهادسازندگی هم فعالیت گسترده‌ای را برای فراهم کردن زیرساخت‌های لازم در این جزیره شروع کرده است. چندین جاده شنی آماده شده و حتی باند فرودگاه و پد بالگرد احداث می‌شود. نکته جالب در طراحی این عملیات، پیش‌بینی انفجار لوله‌های گاز برای شکستن اولین خط دفاعی عراق بود که در همین راستا، مسیر کار گذاشتن لوله‌ها نیز طراحی و آماده‌سازی می‌شود.

در همین راستا، قرارگاه مشترک ارتش و سپاه در دستورالعملی که به تاریخ بیست و یکم تیر ۶۳ و در بیست و دو نسخه به امضای سرهنگ توپخانه ستاد منوچهر دژکام از ارتش و محمدعلی جعفری از سپاه رسیده، مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها و توصیه‌ها را برای انجام عملیات در جزیره مینو، مورد توجه قرار داده است. از جمله موارد شاخص درج شده در این دستورالعمل می‌توان به جزئیات عبور از اروند، نحوه فعالیت نیروی هوایی و توپخانه در کنار چگونگی مانور نیروهای پیاده اشاره کرد. طی این برنامه‌ریزی برای لشکر ۸، شش‌گردان مانوری در نظر گرفته شده و لشکرهای ۲۷ محمدرسول الله و ۵ نصر نیز وظایف مشخصی را

---

بر طبق نوع تخصص و تجربه کد بندی می‌شدند تا هنگام اعزام به جبهه ضمن ارائه آن کد در جایگاه مناسب خود به‌کارگیری گردند.»

بر عهده گرفته بودند.

البته با وجود تمامی این اقدامات و برنامه‌ریزی‌ها، اجرای این عملیات، در نهایت لغو می‌شود. محسن رضایی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، با اشاره به انتقال نیروهای این واحد به خط پدافندی مجنون، پس از این اتفاق، می‌گوید: «گفته شد که عراق به منطقه حساس شده و تعداد زیادی تجهیزات نظامی از جمله تانک، در منطقه مورد نظر ایران مستقر کرده و به همین دلیل، امکان انجام عملیات وجود ندارد.»

محمدعلی مشتاقیان عملیات در جزیره مینورا در حد یک طراحی و به نوعی حرکت فریب دانسته و می‌گوید:

«در استان خوزستان معابر زیادی برای تردد سریع و راحت قاچاقچیان و منافقین وجود داشت و دارد. از جمله این نقاط می‌توان به جزیره ام‌الرصاص در اروندرود و جزیره مینو در کارون اشاره کرد که در آن‌ها عرض و سرعت رودخانه کاهش پیدا می‌کند و امکان بهتری برای تردد به وجود می‌آید. احتمال عبور منافقین از چنین نقاطی زیاد بود و گاهی نیروهایی به این‌گونه جزایر مأمور می‌شدند.»

برخی نیروهای لشکر و محققان تاریخ دفاع مقدس نیز اعتقاد دارند که عملیات لغو شده، همان عملیات والفجر ۸ بوده که بهمن ۶۴ انجام گرفت. ناصر فخاری یکی از فرمانده گردان‌های لشکر می‌گوید:

«اعلام شد که نیروها را برای عبور از آب تمرین دهیم و آماده کنیم. دقیق به یادم نمانده لب کارون بود یا جای دیگری که به نیروها جلیقه‌های مخصوص دادیم و خواستیم بپرند داخل آب و با شنا و دست و پا زدن، از آن طرف بیایند بالا.»

رضا نورمحمدی، در خاطرات روزنوشت خود، پیرامون چرایی لغوشناسایی‌ها و عملیات در این محدوده، نوشته: «حدود یک‌ماه در منطقه شناسایی کردیم. دشمن بعثی، توسط عوامل گوناگون خود، از حمله ما آگاه شده بود و وضعیت دشواری را برای ما به وجود آورده بود. دشمن توسط عوامل نفوذی، آواکس‌ها و دیگرکانال‌های نفوذی حمله را کشف کرده بود و سپاه سوم خود را که از لشکرهای قیصر، ۱۹ پیاده، ۸ مکانیزه و [لشکرهای] ۵ و ۴ بود، تقویت کرده بود و تانک‌ها و وسایل را در حد زیادی افزایش داده بود. تیپ‌های بسیاری را جهت تقویت منطقه فرستاد. خصوصاً در زمینه احداث موانع بیشتر، عمق میادین مین و

سیم‌های خاردار. و در منطقه پاسگاه زید، به منطقه آب‌گرفتنی افزوده بود و محور عملیاتی لشکرهای ارتش را کاملاً آب انداخته بود. این مسائل باعث شد که حمله لو برود و فاش شود و نتیجه این‌که، این بار هم موفق به حمله نشدیم.»

نورمحمدی، ادامه می‌دهد: «مشکلات، یکی پس از دیگری افزوده می‌شد. مدت مأموریت نیروهایمان نیز به سر می‌رسید و این مهم‌ترین درد بود و عاقبت مدت مأموریت آن‌ها تمام شد و در تاریخ پانزدهم مرداد ۶۳، تمام لشکر را مرخصی دادند و مسأله عملیات که چهار طرح کلی بود [که] به علت مسائل امنیتی، امکان تشریح بیشتر نیست، همه فاش [شده] و لورفته بود. دیگر عملیاتی در کار نبود. ما نیروهایمان را مرخصی دادیم و تیم‌های گشتی را هم از آبادان جمع کرده و به اهواز منتقل کردیم. خود من هم در تاریخ بیست و دوم مرداد ۶۳، برای یک سری کارها به اصفهان آمدم و الآن چندروزی است که در نجف‌آباد هستم.»

با وجود لغو عملیات و خارج شدن نیروها از منطقه، مدتی بعد تعدادی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، برای مأموریتی جدید، دوباره به جزیره مینو مأمور می‌شوند. قاسم علی سلیمان‌پور در این خصوص می‌گوید:

«برخی گزارشات از احتمال هلی‌برن نیروهای منافقین خلق در جزیره مینو حکایت داشت و به همین دلیل حدود سه هفته به حالت آماده‌باش در این منطقه باقی ماندیم و چون اتفاق خاصی نیفتاد، برگشتیم به جزیرهٔ مجنون شمالی. در این مدت، کار خاصی نداشتیم و برای سرگرمی، هواپیماهای کوچک گوشه و کنار فرودگاه را جابه‌جا می‌کردیم.»

### حرکت ایدایی در غرب؛ شهریور و مهر ۶۳

اوایل شهریور ۶۳، احمد کاظمی فرماندهٔ لشکر، منتخبی از نیروهای رده‌های مختلف را به غرب کشور و دشت شیلر می‌فرستد. محسن رضایی از نیروهای باسابقهٔ واحد اطلاعات عملیات، اعتقاد دارد که این‌کار صرفاً با هدف آماده نگه داشتن نیروها انجام شده ولی در نقطهٔ مقابل محسن ابراهیمی که مدتی پیک مخصوص فرماندهٔ لشکر بوده، این اقدام را نوعی حرکت فریب می‌داند. در مجموع با توجه به اجرای عملیات عاشورا در



منطقه میمک، در اواخر مهر ۶۳، به نظر می‌رسد این حرکت که با مشارکت تعداد دیگری از یگان‌های شناخته شده سپاه همراه می‌شود، نوعی حرکت ایزدایی با هدف دور کردن توجه دشمن و ستون پنجم از منطقه میمک بوده است.

محسن ابراهیمی در مورد نحوه اعزام نیروها می‌گوید:

«حدود دو هفته از بازگشت مان از مدرسه آبادان گذشته بود که احمد کاظمی دستور داد از هر رده‌ای یک تا دو نفر آماده حرکت شوند. مجموع نیروهای منتخب مهندسی، زرهی، تخریب، بهداری، فرماندهی، اطلاعات و دیگر رده‌ها حدود چهل نفر شدند. سیف‌الله رهنما و شعبانعلی زینلی جانشینان فرمانده لشکر هم بودند. همه ما و شاید هم زینلی و رهنما از مقصد نهایی، اطلاع نداشتیم.»

نیروهایی که از پایگاه شهید مدنی شماره ۲ حرکت می‌کنند، وقتی می‌بینند که خلاصه تدارکات آماده شده برای آن‌ها در چند دستگاه تویوتا، شامل مواردی مانند چندین راس گوسفند و مقادیر زیادی آرد، برنج، حبوبات و دیگر مواد غذایی است، حدس می‌زنند که کارچندان جدی نیست و به احتمال زیاد، مدتی را مشغول تفریح خواهند بود.

به منظور رعایت کامل اصول حفاظتی، مسیر حرکت به صورت شهر به شهر برای نیروها مشخص می‌شود. اولین مقصد، مقر مهمات لشکر در ۷۵ کیلومتری جاده اهواز به اندیمشک موسوم به «پایگاه محرم» است. کاروان نیروها، شب دوم را در مسیر استراحت کرده و روز بعد با عبور از شهرهایی مانند کرمانشاه و سقز، چند ساعت مانده به اذان مغرب، به بانه می‌رسند. البته این جابه‌جایی، با حادثه‌ای همراه می‌شود و تویوتای حامل گوسفندان به رانندگی قاسم علی سلیمان‌پور در نزدیکی بانه با گله‌ای از گوسفندان تصادف کرده و یک راس از آن‌ها را تلف می‌کند. نیروهای لشکر هم بلافاصله آماده می‌شوند تا یکی از گوسفندان همراه‌شان را به عنوان خسارت به چوپان کرد بدهند ولی او با وجود اصرار زیاد نیروها، قبول نکرده و به صراحت اعلام می‌کند که به احترام رزمندگان سپاهی، از حقش گذشته است.

به دلیل سابقه استقرار نیروهای لشکر ۸ در سپاه بانه طی عملیات والفجر ۴ در مهر ۶۲ و آشنایی با نیروهای بومی منطقه، مسئولان لشکر، یکی از اتاق‌های ساختمان جهادسازندگی این شهر را برای اسکان نیروهایشان در آن شب پیش‌بینی کرده‌اند تا حضور نیروهای لشکر

در سپاه، کسی را حساس نکند. ساعتی پس از استقرار نیروها در یکی از اتاق‌ها و بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء، احمد کاظمی خطاب به نیروهایش تأکید می‌کند: «با کسی ارتباط برقرار نکنید و فرض کنید کسی را نمی‌شناسید. زبان‌تان لال باشد و کلامی با کسی حرف نمی‌زنید. من هم برای این‌که در خواب حرفی از مقصد نهایی نزنم، تنهایی در ماشین می‌خوابم.»

صبح روز بعد، نیروها راهی روستای عباس‌آباد شده و در نهایت به دستور احمد کاظمی، در نزدیکی دشت شیلر مستقر می‌شوند. هم‌زمان با فعال شدن نیروهای لشکر ۸ نجف در این منطقه، نیروهای لشکر ۱۴ نیز با حضور و فرماندهی حسین خرازی در کنار ارتفاعات موسوم به «هزارقله» مستقر می‌شوند تا بخشی از این منطقه را شناسایی کنند. تعدادی از نیروهای لشکر ۴۱ ثارالله هم با نظارت مستقیم قاسم سلیمانی فرمانده این یگان، در قسمت دیگری از منطقه حضور دارند و مشغول شناسایی هستند. در مقطعی هم، مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا در منطقه دیده می‌شود. هم‌زمان با آغاز شناسایی‌ها در عمق مواضع دشمن، گاهی نیز جلساتی به میزبانی یکی از قرارگاه‌های سپاه در کمربندی کرمانشاه با حضور تعدادی از فرماندهان ارشد سپاه تشکیل می‌شود.

نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف در این مدت چندین شناسایی انجام می‌دهند که برخی با مشارکت رزمندگانی از دیگر یگان‌های سپاه، چندین روز طول کشیده و بعضاً با خطرات جدی روبه‌رو می‌شود.

محسن رضایی، یکی از این موارد را چنین روایت می‌کند:

«با مرتضی آقایی، حسین محبی و دو نفر از بچه‌های لشکر ۴ ثارالله از پایین شیلر، رودخانه قزل‌چه را گرفتیم و رفتیم تا پشت ارتفاعات پنج‌انگشتان و سورکوه. فرمانده لشکر قصد داشت تا پادگان بسن<sup>۱</sup> جاده‌ای احداث کند. طبق نقشه، تا پادگان حدود یکصد و بیست کیلومتر راه بود که تمام این مسیر را پیاده رفتیم و برگشتیم. در برگشت، حواس‌مان نبود و حوالی هشت صبح رفتیم داخل یکی از مقرهای کومله. خدا رحم کرد و کسی متوجه‌مان نشد و خیلی سریع به کمک پوششی که درختان ایجاد کرده بودند، از منطقه خطر دور شدیم. یک بار دیگر هم با یکی از گشتی‌های

۱. روستایی در انتهای ارتفاعات سورکوه واقع در غرب کشور

عراق مواجه شدیم که این بار نیز به خیر گذشت و بدون این که دیده شویم، از آن محدوده دور شدیم.»

طی یکی دیگر از شناسایی‌ها، مرتضی آقایی به همراه ابراهیم فیروزی، حسین محبی و دو نیروی دیگر برای شناسایی به سمت هزارقله و شهر سلیمانیه عراق می‌روند. آن‌ها در بخشی از مسیر این شناسایی، همین‌طور که در ارتفاعات مسلط به شهر «چوارته» نشسته و مشغول دیدن چراغ‌های شهر هستند، برنامه‌ریزی می‌کنند داخل شهر رفته و چند ساندویچ برای شام تهیه کنند. در همین حال و هوا، ناگهان سرو کله یک نظامی عراقی در آن حوالی پیدا شده و دو طرف با هم درگیر می‌شوند. این درگیری، چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد و نیروهای اطلاعات عملیات، صحیح و سالم، به سرعت از مهلکه دور می‌شوند؛ بدون این که کسی آن‌ها را تعقیب کند.

یک بار هم مرتضی آقایی و یکی دیگر از نیروها، در اطراف سورکوه با دو نظامی پناهنده عراقی مواجه می‌شوند که یکی شان از افسران نیروهای هوایی ارتش عراق است. آن‌ها، نظامی‌های عراقی را عقب تویوتا سوار کرده و از جاده پایین ارتفاع «آسمان بین» به سمت محل استقرار نیروها در دشت شیلر می‌آیند. آقایی، این مسیر را به قدری تُند و بد رانندگی می‌کند که پناهنده‌های عراقی موقع تحویل شدن به نیروهای قرارگاه، به شدت از نحوه انتقال شان انتقاد می‌کنند.

همانند دیگر مأموریت‌های مشابه، فعالیت نیروها به امور نظامی محدود نمی‌ماند و گاهی سراغ تفریحاتی مانند ماهیگیری نیز می‌روند. نیروهای لشکر در بخش دیگری از اوقات فراغت شان، سراغ رزمندگان جهاد سمنان، یکی از فعال‌ترین واحدها در منطقه، می‌روند که بین ارتفاعات لری و کانی مانگا مشغول جاده‌سازی و ایجاد برخی استحکامات هستند. از آن‌ها می‌خواهند تا کنار رودخانه شیلر، گودالی مکعب شکل حفر کنند تا بتوانند از آن به عنوان استخر شنا استفاده کنند. با آبگیری این استخر، ساعات قابل توجهی از وقت رزمندگان، به شنا در این استخر اختصاص پیدا می‌کند. برنامه شنا، خیلی اوقات با چاشنی شوخی همراه می‌شود. مثل یک بار که محسن رضایی، دست‌های عبدالعلی پریشانی که علاقه‌ای به شنا نداشت را از پشت گرفته و داخل آب می‌اندازد. پریشانی هم بدون عکس‌العمل خاصی و خیلی آرام از آب خارج شده و لباس بقیه نیروها که در آن

نزدیکی تلمبار شده را، با هر آن چه داخلش بود، می‌ریزد داخل آب. به تدریج، تمامی گوسفندهایی که برای تغذیه نیروها آورده شده‌اند، ذبح شده و به مصرف می‌رسند. با اتمام گوسفندها، تصمیم گرفته می‌شود که یک بز خریداری شود تا از شیر آن استفاده شود. مسئولیت این حیوان زبان بسته را رضا کرمی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر بر عهده می‌گیرد و برای محکم‌کاری، یک طناب ویژه بوکسل خودرو را به شاخ حیوان می‌بندد. این طناب، به قدری کلفت و سنگین است که سر بز، کج می‌شود ولی کرمی حاضر نیست آن را باز کند. البته با وجود نظارت‌ها و مواظبت‌های دقیق کرمی، نیروها از هر فرصتی استفاده کرده و شیر بز را تا آخرین قطره می‌دوشند.

یکی از نکات مهم این مقطع، هم‌زمانی مأموریت با ایام محرم است. به همین مناسبت، مراسم‌های متعدد عزاداری و سینه‌زنی برگزار شده و بیشتر نیروها، شال‌های مشکی رنگی تهیه و به گردن آویزان می‌کنند که در تصاویر ثبت شده از این مقطع توسط دوربین حسین سعیدی پور از نیروهای واحد اطلاعات عملیات، جلب توجه می‌کند.

در نهایت و پس از حدود دو ماه حضور نیروها در منطقه و انجام کار شناسایی، احمد کاظمی به شعبانعلی زینلی، از اعضای کادر فرماندهی لشکر، دستور می‌دهد که تمامی نیروها را به تدریج به اهواز برگرداند. خود احمد کاظمی، جزء آخرین نفراتی است که از این منطقه خارج می‌شود.

رضا نورمحمدی، خلاصه‌ای از عملکرد لشکر ۸ نجف در این منطقه را بدین شکل در خطرات روزنوشت خود منعکس کرده: «پس از چند روزی دوباره عازم جبهه شدم. به محض ورودم به اهواز، فوراً من را فرستادند به مأموریت. این بار، مأموریت ما منطقه عملیاتی والفجر ۴ بود. [با] تیم‌های گشت‌شناسایی که زودتر آمده بودند، کارمان را شروع کردیم و بخشی از استان سلیمانیه عراق را مورد شناسایی قرار دادیم. ما، راست منطقه عملیاتی والفجر ۴ که محل اصلی تردد استان سلیمانیه عراق را به پنجوین و به طرف پایین وصل می‌کرد، شناسایی و آماده عملیات کردیم. نیروهایمان را نیز به آنجا کشاندیم و یک ماه روی منطقه کار کردیم ولی عاقبت، تلاش‌ها ثمری نداد و بعد از مدتی تمام نیروها را باز مرخصی دادند و ما نیز منطقه را ترک کردیم، بدون این‌که بدانیم عمق این تغییر تصمیم چه چیزی بوده. این جریان، از اوایل شهریور ۶۳ تا اواخر مهر ۶۳ صورت گرفت.»

## تولد کوثر؛ نیمه تابستان ۶۳

طی عملیات خیبر به عنوان اولین عملیات آبی خاکی تاریخ دفاع مقدس، به دلیل مسائل مختلف به ویژه اهمیت رعایت اصل غافلگیری و عیان نبودن روند آماده‌سازی‌ها، نیاز یگان‌های سپاه به مواردی مانند قایق و سکان‌دار به شکل متمرکز و در قالب قرارگاه نوح تامین شد ولی براساس تجربیات همین عملیات، سپاه به این نتیجه می‌رسد که برای یگان‌های عمل‌کننده در عملیات بدر، یگان دریایی مستقل ایجاد کند. اواسط تابستان ۶۳ در همین راستا یک دوره آموزشی ویژه تربیت نیروهای سکانی و تعمیرکاران قایق در زیباکنار رشت برگزار می‌شود. طی این دوره که حدود چهارماه طول می‌کشد، تعداد محدودی از نیروهای منتخب یگان‌های مختلف سپاه، با سرفصل‌های مختلف مربوط به فعالیت یگان دریایی، به صورت نظری و عملی آشنا می‌شوند.

یکی از نیروهایی که از لشکر ۸ نجف اشرف در این دوره شرکت می‌کند، اکبر سرمدی<sup>۱</sup> است. سرمدی، ماجرای شرکت در این دوره را چنین تشریح می‌کند:

«در لشکر اعلام شد هر کس دیپلم دارد و به کارهای فنی آشناست، ثبت نام کند تا بفرستیمش دوره آموزش دریایی. راجع به جزئیات و چرایی تشکیل دوره هم زیاد توضیح ندادند. از بین تمام نیروهای لشکر، فقط من و یکی از بچه‌های کاشان به نام حمید روح‌حله<sup>۲</sup> این شرایط را داشتیم و ظرف چندروز آماده شدیم و رفتیم به

۱. سال ۴۱ در نجف آباد به دنیا آمد. تا دیپلم، هم در نانوایی پدرش کار می‌کرد و هم در مغازه مکانیکی سبک، فعالیت داشت. اوایل جنگ، به عنوان سرباز وارد تیپ نجف اشرف شد و کارش را تا نیمه سال ۶۳ به عنوان نیروی تعمیرات سبک ادامه داد. پس از این مقطع به یگان دریایی کوثر رفت و حدود یک سال بعد، به تعمیرات بازگشت. سرمدی که تا پایان دفاع مقدس، شرکت در عملیات‌های مختلف را تجربه کرده، در حال حاضر بازنشسته لشکر ۸ نجف اشرف است.

۲. متولد سال ۴۱ در کاشان است و از ماه‌های ابتدایی جنگ با دیپلم اتومکانیک به صورت بسیجی وارد جبهه چزابه شد و شهریور ۶۰ به عضویت رسمی سپاه درآمد. طی عملیات رمضان، به عنوان نیروی پیاده و عملیات‌های محرم و والفجرمقدماتی در جایگاه نیروی زرهی در ترکیب نیروهای لشکر ۸ نجف حضور داشت و پس از آن به لشکر ۱۴ امام حسین رفت و در جایگاه مسئول تعمیرگاه زرهی در عملیات‌های والفجر تا ۴ در این یگان حضور داشت. بهار ۶۳ به لشکر ۸ نجف بازگشت و در عملیات بدر حضور داشت و پس از این مقطع در سپاه کاشان فعال بود و در اواخر جنگ هم‌زمان با عملیات مرصاد، یک بار دیگر در جبهه حضور پیدا کرد. پس از پایان دفاع مقدس، مدت‌ها به عنوان مربی آموزش تخریب فعالیت داشت و هم‌زمان تحصیلاتش در رشته عمران را تا مقطع کارشناسی ادامه داد. چندین سال در دانشگاه امام حسین سپاه مسئولیت‌های مختلفی را بر عهده گرفت و بعد از مقطعی که در پادگان

پادگان بلال در جاده کرج به تهران. آنجا، محمود احمدپور از مسئول پشتیبانی سپاه، تحویل مان گرفت و پس از دو شب انتظار برای فراهم شدن مقدمات لازم، راهی مان کرد به سمت رشت. یک شب در سپاه رشت خوابیدیم و بعد رفتیم به ویلایی مجلل در ساحل زیباکنار که سابقاً متعلق به یکی از عوامل رژیم پهلوی بود و آن زمان تجهیز و آماده سازی شده بود برای برپایی دوره آموزشی. اطراف ویلا، به نسبت خلوت بود و به نظر مناسب می آمد برای برگزاری دوره های آموزشی نظامی.»

ورود این دو نیروی لشکر به دوره آموزشی، در اولین روز با یک چالش جدی مواجه می شود. حمید عرفان منش، که تا چند روز پیش از حضور در دوره، به عنوان مسئول تعمیرگاه سبک لشکر در دیدگاه سنندج کار می کرده، ماجرا را این گونه شرح می دهد:

«وقتی احمد کاظمی موضوع را توضیح داد، احتمال دادیم بعد از پایان دوره بخواهند نگه مان دارند و بشویم عضونیروی دریایی که به هیچ وجه با روحیات مان سازگار نبود. به همین دلیل، همان جا با فرمانده لشکر شرط کردیم به شرطی می رویم که برگردیم لشکر و احمد هم با خنده تاکید کرد که نترسید، دوباره میاید لشکر ولی آن جا برخی نیروها گفتند که ماه ها پیش برای آموزش و تمرین آمده اند ولی گرفتار شده اند عضونیروی دریایی و کارشان شده کار روی ناوچه و دریا. این را که شنیدیم، تصمیم گرفتیم به بهانه ای از مرکز خارج شده و همان روز برگردیم اهواز که برگشتیم ولی هنوز چند ساعتی از ورود مان به پایگاه مدنی نگذشته بود که حسین عابدینی مسئول وقت ترابری لشکر، تلفن زد و گفت احمد گفته باید سریع برگردند زیباکنار. پیغام داده بود کاری به این حرف ها نداشته باشیم و آگه کسی در این بابت حرفی زد، فقط بگوییم چشم؛ حواس مان را بدیم به آموزش ها و بعد هم بلافاصله برگردیم لشکر.»

بلافاصله پس از بازگشت نیروهای لشکر ۸ نجف به زیباکنار، دوره شروع می شود. هم زمان

---

درجه داری نیروی هوایی سپاه در کاشان به عنوان معاونت آموزشی فعالیت داشت، اسفند ۸۴ بازنشسته شد. او که سال ها است نام خانوادگی اش را به «عرفان منش» تغییر داده، در حال حاضر در کنار فعالیت های مختلف، مشغول دفاع از پایان نامه اش در مقطع کارشناسی ارشد رشته سازه است. در کتاب از این رزمنده کاشانی با نام خانوادگی عرفان منش یاد خواهیم کرد.

از دیگر یگان‌های سپاه هم تعدادی به این دوره آمده و در مجموع یک کلاس حدوداً بیست نفری تشکیل می‌شود. اولین روز، به بیان کلیات و معرفی مربیان و تشریح امکانات مجموعه اختصاص پیدا کرده و از روز بعد، کار با آموزش قایقرانی و ناوبری دریایی ادامه می‌یابد. بیشتر مربیان، غیرنظامیانی هستند با لهجه شمالی یا جنوبی که سال‌ها در مشاغل دریایی مثل ماهیگیری و حمل و نقل کالا کار کرده‌اند و سپاه طی قراردادی استخدام‌شان کرده تا آموخته‌ها و تجربیات‌شان را در اختیار شرکت‌کنندگان قرار دهند. پس از تسلط نسبی نیروها به سکان‌داری قایق که حدود یک‌ماه طول می‌کشد، نوبت آموزش تعمیرات موتور، جعبه‌دنده، بخش انتقال قدرت و بدنه قایق می‌رسد. نزدیک به هشت هفته پس از شروع آموزش‌ها، نیروها به یک مرخصی پانزده‌روزه رفته و در بازگشت، باقیمانده مسائل و سرفصل‌ها طی یک بازه دو ماهه ارائه و تمرین می‌شود. این دوره، اواسط زمستان ۶۳ به اتمام می‌رسد و نیروهای شرکت‌کننده که بیشترشان در حد یک مربی توانمند شده‌اند، بلافاصله خودشان را به یگان‌ها معرفی می‌کنند تا در فرصت محدود باقیمانده تا عملیات، یگان‌های دریایی به سرعت سازماندهی و عملیاتی شوند.

در لشکر ۸ نجف اشرف، احمد کاظمی برای فرماندهی یگان تازه تاسیس دریایی که به «کوثر» مشهور شده، حسین صنعتکار<sup>۱</sup> مسئول واحد تخریب لشکر را در نظر گرفته. به نظر

---

۱. حسین صنعتکار فرزند ابراهیم متولد کاشان، بیست‌وهشتم مرداد ۶۵ در بیست‌وهشتم سالگی در کرمانشاه طی عملیات شناسایی با مین برخورد کرد و به شهادت رسید. در لشکر ۸ نجف، این شهید را با نام خانوادگی «صنعتکار» می‌شناسند و در کتاب نیز با همین عنوان از او نام برده خواهد شد. شهید صنعتکار از مهره ۶ تحصیل در حوزه علمیه را شروع کرده بود ولی بسیاری از نیروهایش، این موضوع را نمی‌دانستند. حسین ابوالحسنی هم شهری و نیروی این شهید در یگان کوثر معتقد است: «بیشتر طلبی که به جبهه می‌آمدند، برای این‌که جلوی فعالیت‌شان به عنوان نیروی رزمی گرفته نشود، بروز نمی‌دادند طلبه‌اند. صنعتکار هم همین جور بود و وقتی روحانیون شاخص می‌آمدند برای سرکشی از نیروها، به شکلی از دسترس خارج می‌شد تا به واسطه سوابق آشنایی با آن چهره‌ها، شناخته نشود. حتی یک‌بار که در عروسی یکی از نیروها، نعلین و پیراهن خاص طلبه‌ها را پوشیده بود و شک کردم طلبه باشد، هر قدر پرس و سوال کردم تا ته و توی قضیه را در بیاورم، طفره رفت و خودش را لو نداد. این رویه ادامه داشت تا بعد از شهادتش که خیلی‌ها مثل من، از تصویرش با عمامه تازه فهمیدیم طلبه بوده. صنعتکار در همان دوران جنگ هم به دلیل علاقه و اشتیاقی که برای یاد گرفتن مطالب جدید داشت، بدون این‌که قصدی برای گرفتن مدرک تحصیلی داشته باشد، درس و مطالعه‌اش را در اوقات فراغت ادامه داده و پیش برخی نیروها که دیپلم داشتند یا دانشگاه رفته بودند، دروس دبیرستان مثل ریاضی و زبان انگلیسی را یاد می‌گرفت.» امیروفایی نژاد پیرامون رویه حضور طلبه‌ها در واحدهای رزمی می‌گوید: «در مقطعی واحد تبلیغات لشکر ۸ نجف، طلبه نیاز داشت و در واحد ما تخریب، چند

می‌رسد کاظمی برای انتخابش مواردی چون موفقیت در مسئولیت‌های قبلی، شجاعت، انعطاف‌پذیری در ورود به عرصه‌های جدید و داشتن ابتکار را مد نظر قرار داده و در مجموع به بهترین گزینه رسیده.

کاظمی حدود دو سال بعد، در مراسم چهلم شهادت صنعتکار صحبت‌هایی دارد که تا حدودی دلایل این انتخابش را مشخص می‌کند. او می‌گوید:

«جداً در لشکر جای صنعتکار خالی است و مطمئنم به این زودی پرشدنی نیست. کسی بود که همه به او افتخار می‌کردیم. پشتوانه‌ای محکم بود برای رزمندگان و هر جا بود، قوت قلب بود. اگر همه خسته، ناراحت و ناتوان بودند، اگر مهمات و اسلحه نبود، اگر افراد شهید می‌شدند و اگر همه در ضعف و سستی به سر می‌بردند، وقتی چهره صنعتکار را می‌دیدند همه مشکلات را فراموش می‌کردند. مقاومی بود که هیچ‌گاه خود را نباخت و خسته نشد. از نظر مدیریت، فرمانده‌ای بود کم‌نظیر و هر جای یک نظمی می‌دیدیم، پیش‌خودمان می‌گفتیم این برنامه‌ریزی کار اوست. اگر در برنامه‌ای ناتوان بودیم، به صنعتکار رجوع می‌کردیم؛ انگار بیست سال تجربه کاری داشت. از نظر حفظ بیت‌المال، اگر از من سوال می‌شد چه کسی از همه دلسوزتر است، می‌گفتم صنعتکار. هر وقت مشکلی داشتم یا برای واگذاری مسئولیت به افراد، با او مشورت می‌کردم و کارهایی که با او مشورت کرده بودم، همیشه خاتمه خوبی داشت. در عملیات‌های مختلف، هر موقع پیشروی یا دفاع لشکر به مشکل بر می‌خورد، اگر صنعتکار به آن منطقه می‌رفت، خیال همه راحت می‌شد. حتی یک بار نشد که کاری را حتی در سخت‌ترین شرایط بهش واگذار کنم و نتواند به خوبی از عهده‌اش بریاید.»

حسن قطبی که از دوران طلبگی با صنعتکار آشنا بوده، در مورد ویژگی‌های او می‌گوید: «آدم فوق‌العاده منظم و دقیقی بود و مسئولان رده‌های بالاتر از لشکر هم به این ویژگی اذعان داشتند. زمانی که خط‌فاو در والفجره تثبیت شده بود، مسئول وقت

---

ده طلبه حضور داشتند. قرار شد تعدادی از این روحانی‌ها با دستور مستقیم فرماندهی لشکر، بروند به تبلیغات ولی گفتم اگر این اتفاق بیفتد، بیشترشان قید جبهه را به کل می‌زنند. قرار شد با تبلیغات هماهنگ کنیم و هر موقع نیاز داشتند، تعدادی از روحانی‌ها را موقتاً و به شکل مأموریتی بفرستیم آن‌جا.»



تحقیقات و بازرسی قرارگاه خاتم بعد از بازدید یگان دریایی گفته بود صنعتکار از نظر نظم و انضباط، سطح توجه به تعمیر و نگهداری و رعایت اصول استتار و جابه جایی در بین یگان‌های سپاه بی نظیر یا کم نظیر است. واقعیت هم همین بود. صنعتکار توانایی‌های زیادی داشت و کمتر کسی داشتیم که بتواند یگانی جدید که هیچ تجربه‌ای از آن نداشتیم را طوری مدیریت و آماده‌سازی کند که حدود یکصد و پنجاه قایق بتوانند ظرف چند ساعت حجم زیادی نیرو و امکانات را زیر آتش شدید دشمن جابه جا کنند. دیگر ویژگی صنعتکار، حافظه فوق‌العاده او بود. اگر یک گروهان به خط شده و برای اولین بار خودشان را معرفی می‌کردند، صنعتکار بلافاصله نام و نام خانوادگی‌شان را حفظ می‌شد.»

قطبی ادامه می‌دهد:

«یکی دیگر از وجوه تمایز صنعتکار، توانایی فوق‌العاده و کم‌نظیرش در ارزیابی، شناخت توانایی‌ها و انتخاب افراد برای مسئولیت‌های مختلف بود. اگر شخصی را برای کاری انتخاب می‌کرد، می‌دید انگار خدا آن بنده خدا را دقیقاً برای همین مسئولیت خلق کرده و به ندرت پیش می‌آمد کسی را برای مسئولیتی خاص انتخاب کند و بعد مشخص شود اشتباه کرده. البته بیشتر انتخاب‌هایش براساس اعتماد به مشورت‌خواهی از بقیه بود و اگر ما درست مشورت نمی‌دادیم، امکان داشت انتخابش درست در نیایید. مثل چند ماه قبل از شروع عملیات بدر که از من راجع به مأمور کردن یکی از نیروهای یگان دریایی به واحد اطلاعات عملیات برای کمک در شناسایی‌ها مشورت خواست و من با وجود اطلاع از برخی خفیات ناپسند آن بنده خدا، سربسته گفتم نیروی بدی نیست و موضوع را زیاد باز نکردم تا آبروی شخص پیش صنعتکار نرود. وقتی چند هفته بعد این نیرو با بچه‌های اطلاعات عملیات دعواش شد و صنعتکار برگرداندش، به من گفت که پدریامرز، چرا هیچی به من نگفتی؟! گفتم به ارزیابی خودت اطمینان داشتیم و حدس زدم قضیه را می‌دونی.»

از دید برخی نیروها دیگر ویژگی شاخص صنعتکار، عدم تاثیرپذیری‌اش در انتخاب نیروها براساس قومیت و محل زندگی آن‌هاست به طوری که بسیاری اعتقاد دارند او آخرین

انتخاب هایش را از بین هم‌شهری‌هایش در کاشان انجام می‌داده. حسین ابوالحسنی می‌گوید:

«اواخر بهار ۶۵ که صنعتکار قرار شد برود واحد اطلاعات عملیات، بهش گفتم آگه شما بری، ما هم از کوثر می‌ریم؛ شما نباشی، کسی بهمون محل نمی‌ده و کارها زمین می‌مونه. گفت نه این‌طور نیست، بمونید و کارتون رو ادامه بدید. بعد هم گفت آگه توی لشکر مسئولیتی گرفتی، موقع انتخاب نیروهایت، اول برو توی نجف آباد و خوب بگرد. آگه آدم مناسبی پیدا نکردی، برو تیران و کرون. بعد برو خمینی‌شهر و بعدش فلاورجان و اصفهان. آگه هیچ‌جا آدم مورد نظرت رو پیدا نکردی، دست آخر برو توی کاشان و شهرهای اطرافش چرخی بزن. یه وقت دور و برت را پُر نکنی از هم‌شهری‌ها که این‌جوری مشکل پیدا می‌کنی.»

تمامی مراحل تجهیز و آموزش نیروهای کوثر با هدف پیشگیری از حساس شدن دشمن و ستون پنجم، به میزبانی مقر داود در نزدیکی خرمشهر تدارک دیده شده. یکی از اولین گروه‌هایی که در این مقطع به مقر داود وارد می‌شوند، هشت رزمنده کاشانی هستند که با یک مینی‌بوس خودشان را به منطقه رسانده‌اند. حسن قطبی یکی از اعضای این گروه می‌گوید:

«آن زمان به دلایلی از لشکر ۱۴ امام حسین جدا شده و برگشته بودم کاشان که شنیدم صنعتکار دنبال نیرو می‌گرده برای یگان دریایی. با هشت نفر از هم‌شهری‌هایم مثل امیر توحیدی، علی محلوچی، اکبر کریم و حسین قطبی که بیشترشان از تخریب بودند، خودمان را معرفی کردیم به پایگاه ۲ شهید مدنی و از آن‌جا آمدیم به داود.»

تقریباً هم‌زمان با برنامه زیباکنار، سپاه یک دوره آموزشی فشرده و سخت در ساحل دریاچه سد دز با حضور منتخبی از نیروهای یگان‌های مختلف تدارک دید که هدفش آموزش نیروهایی بود که پس از گذراندن دوره، بتوانند کادر اصلی یگان‌های دریایی را تشکیل دهند.

حسین ابوالحسنی پیرامون شرایط منتهی به برپایی این دوره، بیان می‌دارد:

«من به همراه تعداد دیگری از پاسداران سپاه کاشان، اواسط آبان ۶۳ در قالب یکی از طرح‌های اعزام گسترده نیرو آمده بودیم به پادگان انبیاء شوشتر. از همان‌جا

۱. سدی در بیست و سه کیلومتری شمال شرق اندیمشک که سال ۱۳۴۱ به بهره‌برداری رسیده است.

تقسیم شدیم و تعدادی رفتند به لشکر ۱۴ امام حسین و برخی آمدیم به لشکر ۸ نجف و مقرر داد. در سه چادر بیست نفری نزدیک به کارون مستقر شدیم و منتظر ماندیم تا اوایل آذر که یک روز علی محمد اربابی مسئول آموزش، محمد تقی رضوانپور مسئول نیروی انسانی لشکر و حسین صنعتکار آمدند به مقرر داد. صنعتکار توضیح داد می‌خواهند تعدادی را برای کاری انتخاب کنند که جزئیاتش محرمانه است ولی در مجموع شرایط بسیار سخت و پیش‌بینی نشده‌ای دارد و باید افرادی باشند نترس و شجاع. رضوانپور شروع کرد به خواندن اسامی و هر کس داوطلب بود، با تأیید صنعتکار از جمع مان جدا می‌شد. آن روز که اولین مرحله انتخاب نیروها برای سد دز بود، پانزده نفر از بقیه جدا شدیم و با مینی‌بوسی که خود صنعتکار رانندگی‌اش می‌کرد و تاکید داشت کسی نباید از مقصدمان خبردار شود، رفتیم به پایگاه شهید مدنی شماره ۲. آن جا شام مختصری خوردیم و بلافاصله دوباره حرکت کردیم و قبل از طلوع آفتاب رسیدیم به جایی که بعدها فهمیدیم ساحل دریاچه سد دز است.»

محلی که برای برگزاری اردو در نظر گرفته شده، بخشی از محدودهٔ پادگان در اختیار یکی از تیپ‌های نیروی مخصوص ارتش (به احتمال زیاد تیپ ۲۳ نوه‌د) است که خیلی‌ها آن‌ها را با نام «کلاه‌کج‌ها» می‌شناسند. این پادگان که در آن مقطع حدود یکصد و چهل نیرو دارد، به نوعی زیرساخت‌های اولیه و حداقلی را برای استقرار نیروهای اعزامی پانزده یگان مختلف سپاه فراهم کرده. یگان‌هایی که همگی در ساحل دریاچه، با فاصله و موازی با هم، چادر زده‌اند و به تدریج تعداد نیروهایشان افزایش پیدا می‌کند. از جمله امتیازات این مجموعه برای برگزاری یک دورهٔ آموزشی آبی‌خاکی، می‌توان به ساحل مناسب جهت تمرین سوار و پیاده شدن به انواع قایق‌ها، وجود قسمت‌های عمیق و نیمه عمیق در دریاچه با کاربرد شبیه‌سازی قایقرانی در هور و دریا به همراه شیب مناسب دریاچه به منظور انجام تمرین ورود از نهرهای کم عمق به بخش‌های عمیق‌تر اشاره کرد.

امور تغذیه، آموزش‌های نظری و عملی و مدیریت کلی دوره، مستقل از برنامه‌های ارتش اجرا می‌شود و تنها در دوی صبحگاهی است که نیروهای سپاه همراه با افسران ارتشی تمرین می‌کنند. طی این تمرین که هر روز به جز جمعه‌ها و بلافاصله پس از اقامه نماز صبح شروع می‌شود، فرماندهٔ میان سال، ورزیده و با جذب پادگان جلوتر از بقیه چندین کیلومتر در

مسیرهای مسطح یا ارتفاعات دویده و پس از آن، نرمش و برخی تمرین‌های خاص شروع می‌شوند.

فشار این تمرین صبحگاهی، برای نیروهای ارتشی مضاعف است به طوری که آن‌ها بایستی با وجود سردی نسبی هوا، تمامی لباس‌های بالاتنه‌شان را به تدریج در بیاورند و تنها با یک شلوار به تمرین ادامه دهند. در بخش پایانی نیز که با طلوع آفتاب هم‌زمان می‌شود، نیروها با همان وضعیت مسافت قابل توجهی را روی زمین سرد منطقه، به حالت سینه‌خیز، پشت‌خیز یا غلتیدن طی می‌کنند. البته نیروهای سپاه از انجام تمرین‌های ویژه معاف‌اند و تا هر حدی که تاب و توانش را داشته باشند، ارتشی‌ها را همراهی می‌کنند.

عباس وفایی نژاد<sup>۱</sup> چرایی برگزاری چنین دوره‌ای را این‌گونه شرح می‌دهد:

«از بین نیروهایی که تجربه حضور در چند عملیات را داشتند، تعدادی انتخاب شده بودیم تا به عنوان سکان‌دار در عملیات شرکت کنیم. به همین خاطر نیاز بود هم به هدایت قایق مسلط شویم و هم برای کار در محیط هور، مهارت‌های کافی مثل شنا داشته باشیم.»

آموزش‌ها، فشرده و سنگین‌اند و از مربیان باتجربه و شناخته شده برخی مراکز آموزشی سطح کشور، برای تمرین دادن نیروها استفاده شده که یکی از آن‌ها اکبر پاکزاد<sup>۲</sup> مربی سخت‌گیر و قاطع مرکز آموزش غدیر اصفهان است. پاکزاد با همراهی یک مربی اصفهانی دیگر با نام خانوادگی «نقشینه»، مباحثی مانند انواع شنا، تاکتیک، جنگ در آب، نجات رزمنده زخمی از داخل آب و حمله به ساحل را به نیروها آموزش می‌دهد و چند صیاد بوشهری نیز سال‌ها تجربه در موضوع سکان‌داری و هدایت قایق را به صورت فشرده برای شرکت‌کنندگان ارائه می‌کنند.

۱. متولد ۱۳۴۰ در کاشان است و بهار ۶۲ طی عملیات والفجر برای اولین بار حضور در جمع نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف را تجربه کرد. وفایی نژاد که در مقطعی به لشکر ۱۴ امام حسین نیز رفته، حضور در عملیات‌های والفجر ۴، خیبر، بدر و والفجره را به عنوان داوطلب بسیجی در گردان پیاده یا یگان دریایی تجربه کرده.

۲. پاکزاد که چهره‌ای شناخته شده در اصفهان محسوب می‌شود، علاوه بر پذیرفتن برخی مسئولیت‌های آموزشی و عملیاتی در دوران دفاع مقدس، پس از جنگ نیز در جایگاه‌هایی مانند مسئول بسیج دانش‌آموزی و مشاور شهردار و سپاه صاحب‌الزمان اصفهان انجام وظیفه کرده. در دولت سیزدهم نیز پاکزاد به عنوان مشاور استاندار اصفهان در امور هیات‌های مذهبی حکم گرفته است.

یکی از مسئولینی که مرتب از نیروهای لشکر در سد دز بازدید می‌کند، حسین صنعتکار مسئول یگان دریایی کوثر است. صنعتکار، هر هفته یا ده روز یک بار به اردوگاه آمده و علاوه بر بررسی آخرین وضعیت آموزش‌ها و شرایط جسمی و روحی نیروها، تعدادی نیروی جدید با خود می‌آورد. این روند، تا آخرین هفته‌های این دوره تقریباً یک ماهه و نیمه نیز ادامه پیدا می‌کند و کل نیروهای لشکر در این دوره به حدود بیست و پنج نفر بالغ می‌شوند؛ تعدادی که در بین یگان‌های شرکت‌کننده با متوسط بیست نفر، یکی از رده‌های بالا را به خود اختصاص داده. صنعتکار در خلال بازدیدهایش، گاهی مطالبی مطرح می‌کند که می‌تواند زمینه‌ساز تقویت انگیزه نیروها در افزایش یادگیری و تحمل بیشتر سختی‌ها باشد. حسین ابوالحسنی یکی از این موارد را چنین تعریف می‌کند:

«حدود دوازده روز که از شروع دوره گذشت، صنعتکار اومد و به دفعه گفت

وصیت‌نامه هاتون رو بنویسید که قراره هلی‌برن تون کنیم توی عراق و معلوم نیست

بتونید برگردید!»

یکی از تمرین‌های طراحی شده برای نیروها، ورود نیروها به آب با لباس معمولی یا جلیقه‌های مشهور به «لایوژاکت» است که طی آن شرکت‌کنندگان، بایستی مسیر مشخصی را در آب شنا کنند. برای این کار گاهی نیروها، پیاده از ساحل حرکت کرده و به تدریج وارد قسمت‌های عمیق‌تر می‌شوند و برخی اوقات سوار بر قایق به وسط دریاچه رفته و داخل آب می‌پرند. برخی مواقع هم سکان‌دارهای با تجربه، قایق پراز نیرو را به عمد داخل دریاچه واژگون می‌کنند تا نیروها مراحل مختلف نجات از چنین شرایطی را به شکل واقعی تمرین کنند.

البته پریدن داخل آب، در شرایط دیگری نیز تمرین می‌شود و نیروها چندین بار از بالای صخره‌هایی با ارتفاع کم تا پنج متر با تجهیزات کامل نظامی و جلیقه نجات به داخل آب می‌پرند یا پرتاب می‌شوند تا ضمن ریختن ترس‌شان، به نوعی پرش از بالگرد را هم تمرین کرده باشند. در چنین مواقعی، اگر مربیان احساس می‌کردند مجموع شرایط به گونه‌ای است که احتمال دارد شرکت‌کنندگان با خطر غرق‌شدگی مواجه شوند، یک تا دو غریق نجات جوان و ماهر را زیر صخره، جایی که کمتر به چشم بیایند، می‌گذاشتند تا در حوادث احتمالی به نیروها کمک کنند. یک شب نیز قرار می‌شود نیروها سوار کامیون شده

و همین‌طور که کامیون از روی جاده‌ای مشرف به دریاچه حرکت می‌کند، به داخل آب بپرند ولی در آخرین دقایق به دلیل خراب شدن کامیون، این تمرین لغومی شود. علاوه بر این تمرین، مربیان موارد دیگری را هم برای ریختن ترس نیروها از آب پیش‌بینی کرده‌اند. آن‌ها وقتی همراه با ستون نیروها وارد آب شده و در حال حرکت‌اند، در چند مرحله عمق آب را اعلام می‌کنند تا تصویر ذهنی نیرو از شرایط تمرین، کامل‌تر شده و بر ترسش غلبه کند. به عنوان نمونه، بعد از طی مسافتی می‌گویند «این جایی که دارید شنا می‌کنید، صدوپنجاه متر عمق داره!» و جلوتر؛ «رسیدیم به دویست و پنجاه متری!» این مطلب تا مدت‌ها ذهن اکثر نیروها را درگیر کرده و دیگر کارهایشان را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. سیدعلی نقادی که در مقطع برگزاری این دوره، حدود نوزده سال سن داشته، در خصوص همین مورد بیان می‌کند:

«یک‌روز قبل از اذان صبح متوجه شدم که باید غسل کنم. چون حمام در اختیارمان نگذاشته بودند، باید توی دریاچه سد، غسل می‌کردیم. در آن ساعت بیشتر بچه‌ها خواب بودند و اردوگاه سوت و کور و رفتن به دریاچه، دل و جرات زیادی می‌خواست. هر طوری بود خودم را جمع‌وجور کردم و رفتم به ساحل. اولش قصد کردم شیرجه بزنم در قسمت عمیق و ارتماسی غسل کنم ولی بلافاصله همان صدوپنجاه و دویست و پنجاه متر آمد توی ذهنم و ترسیدم. با ترس و لرز و نذر و نیاز، در همان عمق کم غسل ترتیبی کردم و برگشتم چادرمان.»

با نزدیک شدن پاییز، هوا به تدریج رو به سردی رفته و دریاچه سد دز، آب و هوایی سرد و گاهی همراه با سوز دارد و این موضوع، تمرین‌های آبی که گاهی از صبح زود تا چندین ساعت به صورت متوالی ادامه پیدا می‌کند را به شرایطی سخت و طاقت‌فرسا تبدیل کرده. این وضعیت، زمینه‌ساز بروز یا تشدید برخی مشکلات جسمی مانند بدن درد و سرماخوردگی در بسیاری از نیروها شده و توانایی جسمی‌شان را به چالش کشیده.

حسین ابوالحسنی در توصیف این شرایط بیان می‌دارد:

«تا وقتی داخل آب بودیم، شرایط به نسبت بد نبود و می‌شد تحمل کرد ولی همین‌که از آب می‌آمدیم بیرون، سرما به شدت اذیت‌مان می‌کرد. وقتی تمرین‌های داخل آب طولانی می‌شد، چند لاستیک آتش می‌زدیم و رها می‌کردیم در سطح

آب تا مقداری گرم شویم. گاهی برخی بچه‌ها طوری از شدت سرما می‌لرزیدند که باید چند نفر بغل‌شان می‌کردند تا مقداری گرم شوند یا بعضی‌ها از شدت سرما دندان‌هایشان آن‌قدر به هم می‌خورد که حتی زبان چند نفرشان به همین دلیل زخم شد. مشکل دیگرمان، محل استقرارمان بود؛ ما اولین چادر از سمت جاده و به نوعی پیشانی اردوگاه بودیم و بیشتر از بقیه سوز و سرما را احساس می‌کردیم. به همین دلیل، موقع استراحت که بقیه تا حدودی جای گرمی داشتند، ما محکوم به تحمل سرما بودیم.»

هم‌زمان با این فشارها و تمرین‌های سخت جسمی، تاب و توان روحی شرکت‌کنندگان نیز محک زده شده و بارها خواسته می‌شود هر کس طاقت و تحمل این شرایط را ندارد، بلافاصله دوره را ترک کند که هیچ‌کس کم نیاورده و همه با روحیه‌ای قوی و جنگنده، تا آخرین روز تمرین‌ها را ادامه می‌دهند.

نمونه‌ای از روحیه قوی و بانشاط نیروها را سیدعلی نقادی، چنین تعریف می‌کند: «گاهی که داخل آب به یک یا دو ستون حرکت می‌کردیم، بچه‌ها چون می‌دانستند آدم شوخ و خوش‌صدایی هستم، می‌خواستند چیزی برایشان بخوانم. من هم خیلی اوقات، یکی از آوازهای شناخته شده لُری با موضوع جنگ که آن زمان از رادیو زیاد پخش می‌شد را برایشان می‌خواندم؛ من به میدان می‌روم، بگذشته از جان می‌روم، یادم کنید مسلمانان، شادم کنید، هرو... هرو (هر لحظه و هر آن)، آثار دین و میهنم، بر قلب دشمن می‌زنم، یادم کنید مسلمانان، شادم کنید، هرو... هرو...»

در طول این دوره تمامی وعده‌های غذایی نیروهای اعزامی لشکر نجف به جز چند مورد خاص که از ارتش قرض گرفته می‌شود، توسط پشتیبانی لشکر تامین می‌گردد. در همین راستا یکی از نیروهای لشکر به طور مستقیم از طرف صنعتکار مأمور شده ضمن رعایت اصول حفاظتی، غذای یک هفته نیروها را هر پنج‌شنبه یا جمعه به صورت جیره خشک، کمپوت، نان برشته و دیگر غذاهای نیمه‌آماده به اردوگاه بیاورد. گاهی نیز با هدف تقویت بنیه جسمی نیروها، تنقلاتی مثل کشمش و خرما توزیع می‌شود که البته مقدارش در حدی نیست که بتواند پاسخگوی نیاز تمامی نیروها باشد. تعدادی از نیروها اعتقاد دارند در طول

دوره آموزشی، با هدف تمرین شرایط سخت و حفظ چالاکی نیروها، محدودیت‌هایی در موضوع تغذیه اعمال شده که در مورد برخی افراد منجر به بروز یا تشدید بعضی مشکلات جسمانی مانند اسهال خونی شده است.

در نهایت دوره آموزشی سد دز پس از حدود چهل و پنج روز با موفقیت نسبی و بدون بروز مشکل خاصی به پایان رسیده و شرکت‌کنندگان بلافاصله به یگان‌های خودشان بر می‌گردند. نیروهای لشکر ۸ نجف هم به مقر داود مراجعه می‌کنند. نیروهایی که به این مقر می‌آیند، جهت رعایت اصول حفاظتی در بین نخل‌ها به شکل پراکنده چادر زده و بخشی از تجهیزات تحویلی‌شان را داخل کپره‌های موجود جای می‌دهند.

هم‌زمان با آخرین روزهای برگزاری اردوی سد دز، دوره آموزشی زیباکنار هم به پایان می‌رسد و به نیروهایی که در زیباکنار تعمیر و نگهداری قایق آموزش دیده‌اند، ابلاغ می‌شود. بلافاصله خودشان را به مقر داود معرفی کنند؛ حسین صنعتکار مسئول یگان دریایی لشکر، برای استفاده از آموخته‌های آن‌ها، برنامه‌ای در نظر گرفته. حمید عرفان منش، می‌گوید:

«یک ایفای کانکس دار را با انواع آچارها، تجهیزات تعمیراتی و همه وسایلی که یک تعمیرگاه سیار نیاز داشت، تجهیز کرده و آورده بودند مقر داود. صنعتکار، حدود پنجاه قایق که در ساحل کارون ردیف شده بودند را نشان داد و گفت تمام‌شان را باید تعمیر و راه‌اندازی کنید. این قایق‌ها، بعد از عملیات خیر به شکل غنیمت، کمک‌های مردمی یا از طرف قرارگاه به دست لشکر رسیده بود و طی چند ماه اخیر در پدافندی جزایر استفاده شده بودند. راه‌اندازی قایق‌ها، کار سختی بود چون موتور بیشترشان، احتیاج به تعمیرات اساسی داشت. غیر از این، امکانات داود هنوز تکمیل نبود و تعمیرگاه سیار هم آن‌طوری که انتظار داشتیم، جواب نمی‌داد. قرار شد تعدادی نیروی کمکی هم در اختیارمان بگذارند تا کار سریع‌تر پیش رود.»

عرفان منش تاکید دارد تعمیر قایق‌ها را حداکثر ظرف سه هفته<sup>۱</sup> انجام دهند ولی برخی

۱. حمید عرفان منش: «همان روزهای اولی که به داود وارد شدیم، خبر رسید سفری مان که پسر بود، به دنیا آمده. واقعیتش خجالت می‌کشیدم مرخصی بگیرم و بروم خانه. پیش خودم می‌گفتم این همه مدت آموزش دیدم برای الآن و حالا که عملیات نزدیکه، درست نیست وظیفه تخصصی‌ام حتی برای یک روز زمین بومنه. خلاصه ماندم تا حدود سه هفته بعد که قایق‌ها را تحویل دادیم و چند روزی مرخصی گرفتم و با قطار برگشتم به سمت کاشان. مثل بیشتر اوقات قطار برای رزمنده‌ها جا نداشت و کف راهروی آخرین واگن که تردد به نسبت کمتری داشت، روزنامه پهن کردیم و مستقر شدیم.»



نیروها معتقدند با توجه به امکانات و نیروی انسانی موجود، چنین کاری بعید است. در هر صورت کار تعمیرات بدون معطلی شروع شده و نیروها تمام وقت شان را به این موضوع اختصاص می دهند. به دلیل اهمیت کار، برخی نیروهای یگان دریایی که هم زمان مشغول تمرین و آموزش در مقر داود هستند نیز به شکل پاره وقت در انجام تعمیرات مشارکت دارند که شاخص ترین شان را باید حسین صباغ زاده<sup>۱</sup> دانست. صباغ زاده که همراه با تعداد دیگری از نیروها، به تازگی از دوره آموزشی سد دز برگشته، به عنوان مسئول آموزش یگان تعیین شده ولی این جایگاه، مانعی نیست برای فعالیت به عنوان یک نیروی ساده تعمیرات. صباغ زاده همان روزها در گفت و گویی با یکی از نیروها، دلیل کارش را چنین بیان می کند:

«هر کاری صنعتکار بهم بگه، انجام می دم؛ حتی تمیز کردن دستشویی ها. نه فقط واسه این که صنعتکار رو دوست دارم که عاشقش ام. دستور او، دستور احمد و دستور احمد، فرمان ولی فقیه. من، تابع ولایت فقیه ام.»

البته صباغ زاده تنها نیرویی نیست که به جمع تعمیرکاران اضافه می شود و گروهی از جمله عیوضی، محمد قطبی، حسین ابوالحسنی و امیر توحیدی که چند هفته قبل دوره ای فشرده و ویژه را در لشکر ۳۱ عاشورا گذرانده اند، در زمره دیگر افرادی هستند که به آماده سازی قایق ها کمک می کنند. داستان این گروه از این قرار است که احمد کاظمی مدتی قبل از اتمام دوره آموزشی زیباکنار به این نتیجه می رسد که به تعداد بیشتری نیروی آموزش دیده برای راه اندازی قایق ها نیاز دارد. کاظمی می داند که دوست قدیمی اش مهدی باکری، به دلایل مختلف در راه اندازی یگان دریایی از او جلو افتاده و نیروهایی دارد که می توانند آموخته ها و تجربیات شان در حوزه های مرتبط با دریایی به ویژه تعمیرات موتور و بدنه قایق را در اختیار بقیه قرار دهند. به همین دلیل، یک روز پس از هماهنگی های اولیه، همراه با حسین صنعتکار و تعداد دیگری از نیروها سوار قایق شده و چند کیلومتری به طرف

---

۱. فروردین ۳۸ در خانواده ای متوسط در کاشان به دنیا آمد. دانشجوی شیمی دانشکده عالی علوم کاشان بود که انقلاب پیروز شد. در اوایل تشکیل سپاه، وارد این مجموعه شد و هم زمان با شروع دفاع مقدس به جبهه جنوب رفت. بعد از عملیات فتح المبین به کاشان برگشت و مدتی بعد مسئولیت اطلاعات سپاه این شهر را بر عهده گرفت. هم زمان با فعالیت در سپاه، در عملیات های مختلف مانند والفجر ۴، خیبر، بدر و والفجر ۸ حضور داشت و در نهایت دی ۶۵ در جایگاه فرمانده گردان قمرینی هاشم لشکر ۸ نجف اشرف در ۲۷ سالگی طی عملیات کربلا ۵ در شلمچه به شهادت رسید و در گلزار شهدای دارالسلام کاشان به خاک سپرده شد.

شمال کارون می‌روند تا برسند به مقر آموزشی لشکر ۳۱ عاشورا که کارکردی مشابه با مقر داود لشکر ۸ نجف دارد. در جلسه‌ای که با حضور فرماندهان و مسئولان یگان‌های دریایی دو لشکر تشکیل می‌شود، قرار می‌شود به منظور رفع مشکل لشکر ۸ نجف در موضوع کمبود نیروی تعمیراتی، حدود شش نفر به لشکر ۳۱ عاشورا معرفی شوند تا به صورت فشرده آموزش ببینند.

حسین ابوالحسنی مدت این دوره را حدود یک هفته دانسته و اضافه می‌کند: «در کنار سکان داری که علیرضا تندرو آموزش مان می‌داد و کلاس تعمیرات موتور قایق که شخص مهدی باکری برگزار می‌کرد، تعداد دیگری از نیروهای واحد دریایی لشکر ۳۱، مباحثی مثل نگهداری قایق، ترمیم بدنه، تعمیر جزئی و کلی و سوار و پیاده کردن موتور قایق را آموزش دادند. در مجموع، دوره خوب و پُرباری بود و بیشتر بچه‌ها که تا قبل از آن تقریباً هیچ اطلاعات تخصصی از این مباحث نداشتند، بعد از اتمام دوره به سطح مطلوبی از لحاظ توانمندی‌های مورد نیاز رسیدند.»

با ورود افراد آموزش دیده در لشکر ۳۱، معضل کمبود نیرو در تعمیرگاه یگان دریایی تا حدود زیادی برطرف می‌شود ولی محدودیت کمبود یا نبود قطعات یدکی همچنان پابرجاست و تا رسیدن امکانات مورد نیاز از قرارگاه، تعمیرکاران مجبور به استفاده از راه‌حل‌های جایگزین هستند. آن‌ها تا جایی که امکانات اجازه می‌دهد، قطعات معیوب را تعمیر می‌کنند و جایی که این امکان فراهم نباشد، موتورها را به اصطلاح «دو تا یکی» می‌کنند. به عنوان نمونه، وقتی یک جعبه دنده‌ای سالم و موتوری سوخته دارند و جایی دیگر برعکس، جعبه دنده و موتور سالم را کنار هم قرار داده و از دلِ دو موتور معیوب، یک نمونه سالم در می‌آورند.

حسن قطبی تعمیر و نگهداری قایق‌ها را کاری بسیار سخت و مهم دانسته و اضافه می‌کند:

«برخی نیروها به تعمیرگاه، تنبل‌گاه می‌گفتند ولی حرف‌شان منصفانه نبود و ندیده بودند و نمی‌دانستند وقتی قایقی یک خمپاره می‌خورد و بیست، سی ترکش سوراخ سوراخ می‌کنند، چقدر باید کار کرد و زحمت کشید تا بدنه‌اش ترمیم شود.»

در این میان، گاهی نیز توان بالای جسمی برخی نیروها، کمبود امکانات تخصصی

را جبران می‌کند. در شرایط عادی، باز کردن موتور از بدنه قایق یا سوار کردن مجدد آن، به جرثقیل نیاز دارد ولی در این مقطع زمانی به دلیل نبود جرثقیل، برخی نیروها از قوت و قدرت جسمی‌شان استفاده کرده و با کمک یک یا چند نفر دیگر، قطعات سنگین را جابه‌جا می‌کنند.

در مجموع شاخص‌ترین و پراستفاده‌ترین قایق‌ها و شناورهای مورد استفاده در عملیات‌های آبی‌خاکی ایران مانند بدر را می‌توان شامل کانو، بلم، لاور، لگنی، چینکو،<sup>۱</sup> رجیندر، عساکره، ذوالجناح، عاشورا، مینی روتورک، روتورک و انواع سطحه دانست. لاور، قایقی است مقداری بزرگ‌تر از بلم با سطح زیرین صاف و بدون انحناء که در مقایسه با انواع لگنی، راحت‌تر و سریع‌تر روی سطح نیزار سُرمی خورد. لگنی را باید پُراستفاده‌ترین قایق در عملیات بدر دانست که بزرگ‌تر از لاور بوده و در سه اندازه ۱۷، ۲۳ و ۲۷ فوت<sup>۲</sup> طراحی و ساخته شده و نسبت به نمونه لاور سرعت و کیفیت عملیاتی بهتری دارد. رجیندر نیز قایقی است به نسبت پهن و کم‌ارتفاع از جنس فوم با سه موج‌شکن در زیر بدنه که به کمک آن‌ها قابلیت شناوری بالایی داشته و به سختی داخل آب غرق می‌شود.<sup>۳</sup> اگر هم بخواهیم نمونه‌هایی از قایق‌های تولید داخل در آستانه عملیات بدر نام ببریم، باید به عساکره و ذوالجناح اشاره کرد که بدنه‌ای داشتند فلزی و به نسبت محکم که امکان سوار شدن انواع خمپاره‌انداز، مینی‌کاتیوشا و دوشیکا بر روی آن‌ها فراهم شده بود. این قایق‌ها که بعضاً دارای موتورهای شش سیلندر مرکوری، جانسون یا مارینر بودند، به صورت آزمایشی و در تعداد محدود بین یگان‌های عمل‌کننده در بدر توزیع شده بودند

---

۱. نوعی قایق که به احتمال زیاد، در شرکتی ایتالیایی با این عنوان تجاری ساخته می‌شد. احمد کاظمی، طی یکی از جلسات هماهنگی با اشاره به احتمال استفاده از چینکو برای انتقال نیروهای خط‌شکن به ساحل دشمن، در مورد این قایق می‌گوید: «هم می‌تونه با پارو بره و هم با موتور. البته حالا اشکالاتی داره که نمی‌تونیم زیاد ازش استفاده کنیم؛ براتر وزن بزرگی که داره.»

۲. واحد اندازه‌گیری انگلیسی معادل حدود سی سانتیمتر

۳. یکی از رزمندگان دوران دفاع مقدس، طی خاطراتش در توصیف قایق رجیندر، نوشته: «قایقی است بادی که چهار، پنج نفر ظرفیت دارد و اگر تیر و ترکش به قسمتی از بدنه‌اش خورد، چون یک تکه نیست، همه‌اش سوراخ نشده و یک دفعه غرق نمی‌شود.» برخی هم اعتقاد دارند رجیندر با سرعت اولیه‌ای که روی آب دارد، می‌تواند تا چند متر در ساحل کشیده شده و نیروهایش را در خشکی پیاده کند.

تا کارایی شان مورد ارزیابی قرار گیرد. در این قایق‌ها، ضربه‌گیرهای فنری در کف قایق پیش‌بینی شده بود که به کمک استحکام بدنه فلزی قایق، تکانه<sup>۱</sup> شلیک خمپاره‌انداز را تا حدود زیادی مهار می‌کرد ولی در مجموع به دلیل جابه‌جایی قایق و به هم خوردن گرای شلیک، بازدهی عملیاتی زیادی نداشتند.

برای انتقال خودروها و تجهیزات نیمه‌سنگین و سنگین نیز با استفاده از سطوح شناور، وسایلی مانند مینی‌روتورک و روتورک طراحی و ساخته شده بود که به ترتیب در حد انتقال توپوتا و کامیون ۹۱۱ ظرفیت داشتند. گفته شده از همین خانواده، وسایل دیگری موسوم به طارق نیز برای جابه‌جایی تجهیزات بزرگ‌تر از کامیون در دسترس بوده است.

در این مقطع زمانی، غلامعلی شریف‌دوست به عنوان رابط یگان دریایی لشکر و قرارگاه مشخص شده و جزئیات اقلام و امکانات مورد نیاز به او اعلام می‌شود تا تامین گردد. شریف‌دوست، بخشی از وسایل تخصصی را از بخش دریایی قرارگاه تامین کرده و قسمتی را هم از دیگر مراکز پشتیبانی تهیه می‌نماید.

علاوه بر قایق‌های تعمیراتی و بازسازی شده، تعداد خیلی بیشتری قایق نو و کارنکرده برای لشکر ۸ نجف اشرف پیش‌بینی شده. در یگان دریایی، یک گروهان تعمیرات<sup>۲</sup> و سه گروهان رزمی پیش‌بینی شده که مسئولیت گروهان تعمیرات را اکبر سرمدی بر عهده گرفته. سرمدی در خصوص تحویل قایق‌های جدید بیان می‌دارد:

«یکی از کارهایمان در آن زمان، تحویل قایق از یکی از انبارهای قرارگاه در جاده اهواز به اندیمشک، بعد از پلیس‌راه، و انتقال شبانه و با استتار آن‌ها به مقر داود بود. از قرارگاه حواله می‌گرفتیم و اوایل شب با تریلی‌های در اختیار لشکر یا قرارگاه،

۱. تکانه یا در اصطلاح لگد برخی سلاح‌های نیمه‌سنگین، می‌تواند بدنه قایق‌هایی که از جنس فایبرگلاس ساخته شده‌اند را تخریب کند.

۲. در مقطع عملیات بدر، به دلیل نو و کارنکرده بودن بخش قابل توجهی از قایق‌های تحویلی، عمده فعالیت گروهان تعمیرات، بر سوار کردن قطعات و عملیاتی کردن قایق‌ها متمرکز شده ولی پس از این عملیات با توجه به آسیب‌دیدگی جزئی و کلی بسیاری از تجهیزات دریایی، گروه‌های تخصصی تعمیرات بدنه، موتور و جعبه‌دنده به عنوان زیرمجموعه این گروهان شروع به فعالیت می‌کنند. گروه تعمیر موتورسنگین نیز در همین مقطع راه‌اندازی می‌شود ولی در عمل بیشتر تعمیرات موتورهای سنگین به قرارگاه ارجاع می‌شود تا به شکل متمرکز برای تمامی یگان‌ها انجام گیرد.

قایق‌ها را بار زده، استتار کرده و از مسیرهای فرعی و خلوت می‌رفتیم به خرمشهر. در مورد موتور و بقیه تجهیزات قایق‌ها، کارمان به نسبت ساده‌تر بود. روزها وسایل را داخل ایفا یا کامیون ۹۱۱ بار می‌زدیم و چون وسیله اتاق داشت و داخلش پیدا نبود، نیازی به استتار نداشتیم ولی برای احتیاط بیشتر و جلب توجه نکردن، از مسیرهای فرعی حرکت می‌کردیم.»

هم‌زمان از برخی دیگر از انبارهای قرارگاه در منطقه اهواز هم تعدادی قایق به مقر داود انتقال داده می‌شوند. یکی از این انبارها، پادگانی است در نزدیکی کوت عبدالله در جاده اهواز به آبادان که به نام پادگان شهید اشرفی اصفهانی یا سایت شناخته می‌شود. حسن قطبی یکی از نیروهایی است که از این انبار، قایق تحویل می‌گرفته. او می‌گوید:

«صنعتکار به دلایل مختلف از جمله حضور ستون پنجم دشمن در عقبه‌های عملیاتی، تاکید ویژه‌ای روی رعایت اصول استتار و اختفاء داشت و به همین دلیل برای انتقال قایق‌ها، از تریلی‌هایی استفاده می‌کردیم که دیواره داشتند و بعد هم روی شان چادر می‌کشیدیم تا چیزی مشخص نباشد. علاوه بر این، همیشه شب‌ها و از مسیرهای فرعی تردد می‌کردیم و موقعی که حوالی نیمه شب می‌رسیدیم، قایق‌ها را به سرعت تخلیه کرده و روی شان را با شاخه‌های نخل می‌پوشاندیم.»

قطبی پیرامون دیگر جزئیات مربوط به روند انتقال نیز بیان می‌دارد:

«قایق‌هایی مثل لگنی و لاور که سکان‌شان در انتها جدا می‌شد، داخل هم می‌نشست و به‌طور معمول دو ردیف سه‌تایی‌شان را عقب تریلی بار می‌زدیم ولی در قایق‌های فرمان‌دار که البته تعدادشان زیاد نبود، فضای کابین چنین اجازه‌ای نمی‌داد و تعداد کمتری را می‌شد در هر سری انتقال داد.»

سرمدی در خصوص نتایج کلی انتقال قایق‌ها می‌گوید:

«حدود یکصد و ده قایق از انواع لگنی و رجیندر که همگی نو و کارنکرده بودند را منتقل کردیم به داود؛ به جز چند فروند که احمد کاظمی دستور داد ببریم پایگاه شهید مدنی اهواز. هشت تا ذوالجناح هم بهمان دادند که توسط واحد ادوات تجهیز و آماده‌سازی شدند. آن زمان چیز قابل توجهی از قایق‌های غنیمتی نداشتیم و تازه بعد از بدر بود که تعدادی قایق از عراق غنیمت گرفتیم یا تعدادی از قایق‌های مردم

محلی که در گوشه و کنار هورها شده بود را به کارگیری کردیم. البته قایق بومی‌ها بدنه محکمی نداشت و نمی‌شد در عملیات ازشان استفاده کرد ولی گاهی موتور یا قطعاتی از موتورشان، به دردمان می‌خورد.»

البته در مجموع بیشتر موتورهای قایق‌ها، نو و کار نکرده هستند و به همین دلیل، یکی از کارهای برنامه‌ریزی شده در مقر داود، آب‌بندی کردن موتورهاست. موتور نو مثل موتوری که به تازگی تعمیر اساسی شده، بایستی چندین ساعت درجا کار کند تا هم عیب و ایراد احتمالی‌اش مشخص شده و هم قطعات مختلفش به نوعی آماده یا به اصطلاح آب‌بندی شوند جهت شرایط عملیاتی و استفاده از حداکثر توان تولیدی موتور. به همین منظور، تعدادی از موتورهای روی خراب‌های ویژه‌ای که خاص همین کار طراحی و ساخته شده‌اند، سوار شده و ساعت‌ها کار می‌کنند و تعدادی هم روی قایق سوار شده و سکان‌داران‌ها را چندین کیلومتر با سرعت پایین در مسیری مشخص جابه‌جا می‌کند.

حمید عرفان‌منش در این خصوص بیان می‌دارد:

«خرپا، عبارت بود از سازه‌ای آهنی که شبیه به بدنه قایق درست شده بود و به نوعی سوار شدن موتور قایق را شبیه‌سازی می‌کرد. یکی از کاربردهای آن، زمانی بود که می‌خواستیم بخشی از موتور قایق را تعمیر کنیم. وقتی موتور روی خرپا سوار می‌شد، تمامی قسمت‌هایش در دسترس قرار می‌گرفت و امکان تعمیرات جزئی یا کلی فراهم می‌شد. در مورد آب‌بندی هم این نکته وجود داشت که شاید کارخانه سازنده، موتور را آب‌بندی کرده بود ولی این موتور باید طی مرحله آب‌بندی با جعبه‌دنده، دیفرانسیل، پروانه و دیگر قسمت‌ها جفت‌وجور می‌شد. در غیر این صورت ممکن بود در سرعت بالا قطعه‌ای یک‌دفعه مشکل پیدا کرده و بقیه قطعات را هم آسیب بزند. قایق را می‌دادیم سکانی تا حداقل به اندازه یک باک سوخت، حدود دو ساعت، با سرعت ده تا پانزده کیلومتر در ساعت حرکت کند و بعدش اگر مشکل خاصی در ظاهر پیدا نمی‌شد، موتور را یک سرویس کلی از نظر روغن و بقیه موارد می‌کردیم و می‌گذاشتیمش در ردیف قایق‌های آماده برای عملیات.»

هم‌زمان با ورود و آماده‌سازی قایق‌ها در مقر داود، نیروهای منتخب برای تشکیل یگان دریایی نیز در چند مرحله به این مجموعه وارد شده و زیر نظر کسانی که دوره اخیر در سد دز

را گذرانده‌اند، با موضوع سکان‌داری و چگونگی هدایت قایق آشنا می‌شوند. در این بین با توجه به تشکیل سه گروهان رزمی در یگان دریایی، چندین نفر از نیروها انتخاب شده و در سطحی بالاتر آموزش می‌بینند تا بتوانند در هر گروهان به عنوان مربی ایفای نقش کنند. اکبر سرمدی، از افرادی مانند حسین محزونیه<sup>۱</sup> و اردشیر قریب به عنوان تعدادی از نفرات برگزیده در همین موضوع یاد کرده و می‌گوید:

«این گروه را کامل‌تر از بقیه آموزش می‌دادیم. به عنوان نمونه یادشان می‌دادیم شمع موتور قایق را باز و تعمیر کنند، مشکلات مجموعه سوخت‌رسانی را رفع نمایند یا اگر پروانه لابه‌لای نی‌ها گیر کرد، رفع عیب کنند.»

در این بین، برخی آموزش‌ها به نوعی تکمیل‌کننده دوره سد دز محسوب می‌شوند. حسین صنعتکار اعتقاد دارد کسانی که هدایت قایق را در محیط به نسبت آرام و ساکن دریاچه یاد گرفته‌اند، باید مهارت‌شان را در کارون روان و گاهی چموش هم تکمیل کنند. به همین دلیل از برخی نیروهای یگان دریایی که در ماه‌های اخیر بیشتر وقت‌شان را در مقر داود گذرانده و ساعت‌ها در کارون قایقرانی کرده‌اند، می‌خواهد تا تجربیات و مهارت‌هایشان در سرفصل «پارک و کنترل» را در اختیار بقیه قرار دهند.

تمرین و آموزش یگان دریایی در داود، گاهی به دلیل بی‌تجربگی برخی نیروها، با مشکلاتی نیز مواجه می‌شود. در یکی از این موارد، نیرویی که به تازگی مسئولیت مهمی در گروهان تعمیرات یگان بر عهده گرفته، زمینه‌ساز از دست رفتن یک موتور قایق می‌شود. اکبر سرمدی ماجرا را چنین روایت می‌کند:

«موقع نصب موتور به قایق، چند بست وجود دارد که همه باید محکم شوند. علاوه بر این بست‌ها، سه تا پیچ هم هست که باید کامل و با دقت سفت‌شان کرد. این بنده خدا، یه بار که قصد داشت به هم شهری‌اش سکان‌داری یاد بده، یه موتور یاماها ۴۸ که تازه از کارتن دَرش آورده بودیم را بست عقب قایق لگنی ۱۷ فوت و رفت وسط رودخانه کارون. همین که خواست گاز بده و سرعت بگیره، موتور از جاش دراومد و افتاد داخل آب. خب در اون شرایط که بودجه جنگ خیلی محدود

۱. شهید حسین محزونیه از رزمندگان اصفهانی عضو لشکر ۸ نجف اشرف، چهارم دی ۶۵ در ۲۲ سالگی طی عملیات کربلای ۴ در جزیره ام‌الرصاص در جایگاه فرمانده یگان دریایی لشکر ۸ نجف اشرف به شهادت رسید.

بود و برای تهیه کوچک‌ترین قطعه، هزار جور مصیبت می‌کشیدند، نمی‌شد به این راحتی بی‌خیال یه موتور قایق بشیم. می‌دونستم که به احتمال خیلی زیاد فشار آب موتور را چند ده متر جابه‌جا کرده ولی چاره‌ای نبود و باید شانس مان را امتحان می‌کردیم.»

سرمدی ادامه می‌دهد:

«رزمنده‌ای داشتیم از کاشان با نام خانوادگی عیوضی که قد به نسبت بلندی داشت. او و دو نفر دیگه رو مأمور کردم جلیقه بپوشند و کف رودخانه راه بروند و دنبال موتور بگردند. رودخانه در آن محدوده، بین یک‌ونیم تا دو متر عمق داشت و یه جاهایی اش، قد این بندگان خدا می‌رسید که زیر آب نروند و یه جاهایی که عمیق‌تر می‌شد، به کمک جلیقه روی آب می‌ماندند. اون جاهایی که پایشان کف رودخانه می‌رسید، با پا کاوش می‌کردند و جاهایی که شناور می‌شدند، چند لحظه یک‌بار، سرشان را می‌بردند زیر آب تا شاید نشانی از موتور پیدا کنند. به همین روال، چندساعتی جست‌وجو کردند ولی هیچ نتیجه‌ای نگرفتند. همان روز به کسی که مقصر این اتفاق بود، خیلی جدی تذکر دادم که دیگه کاری به آموزش نیروها نداشته باشه و فقط کارهای تعمیراتی انجام بده. بعد از این ماجرا به دلیل بی‌تجربگی دیگر نیروها، چند موتور قایق دیگه هم افتاد توی رودخانه ولی خب چاره‌ای نبود و این دست اشتباه‌ها، برای ما که اولین تجارب مان در یگان دریایی را پشت سر می‌گذاشتیم، اجتناب‌ناپذیر بود.»

### ارسال گربه به جزیره

یکی از حیوانات موزی فعال در جزایر، «مار» است. قاسم‌علی کرمی در این خصوص می‌گوید:

«یک‌بار متوجه سرو صدایی غیرطبیعی از زیر پلیتی شدیم که روی آن نشسته بودیم. با بررسی بیشتر، متوجه گیرافتادن ماری زیر پلیت شدیم. در جریان تلاش برای نجات این خزنده، مار دست یکی از بچه‌ها را نیش زد. قایق خاصی برای شرایط اورژانسی در اختیار نداشتیم و تا تاریک شدن هوا و آمدن قایق حسن رجایی



مسئول تدارکات پد، چند ساعتی طول کشید و این رزمنده، موقعی به اورژانس رسید که دستش حسابی باد کرده بود.»

البته مزاحمت مارها، در برابر مشکلاتی که موش‌ها ایجاد می‌کنند، عددی نیست. می‌شود گفت یکی از مهم‌ترین مشکلات نیروهای پدافندکننده در جزایر مجنون، موش‌های ریز و درشتی هستند که به هر نوع مواد غذایی و در هر نقطه‌ای دستبرد می‌زدند. این موش‌ها که از مدل شهری تا اندازه یک گربه تنوع داشتند و مارها هم زورشان به آن‌ها نمی‌رسید،<sup>۱</sup> گاهی نیز گونی‌های استفاده شده در دیوار سنگرها را سوراخ کرده و باعث می‌شدند خاک روی نیروها یا وسایل‌شان ریخته و برخی اوقات آب از همان سوراخ‌ها به داخل سنگر نفوذ کند.

محمدعلی مشتاقیان مسئول نیروهای مستقر در جزیره، یک بار از نزدیک‌ترین فاصله ممکن با یکی از این موش‌های بزرگ برخوردی جالب دارد. او ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«عصری بود که در سنگر فرماندهی پای مصنوعی‌ام را درآورده و خوابیده بودم. یک لحظه احساس کردم سینه‌ام سنگین شده و نفسم بالا نیامد. همین که چشم باز کردم، دو تا چشم درشت را دیدم که زُل زده بودند به من. داشت با پوزه‌اش من را بومی‌کرد. چنان دادی زدم که هر دو ترسیدیم. موش از یک طرف فرار کرد و من هم چهار دست و پا بدون برداشتن پایم رفتم سمت در.»

مشتاقیان با اشاره به زندگی موش‌ها در حفره‌های کناره جاده‌ها می‌گوید:

«فکر می‌کردیم اگر مواد غذایی را به سقف سنگر آویزان کنیم، در امان می‌مانند ولی یک بار به چشم خود دیدم که موش‌های کوچک با زنجیره‌ای که تشکیل داده بودند، تخم مرغ‌ها را از داخل کیسه آویزان به سقف خارج می‌کردند. به این شکل که هر موش، دُم بعدی را به دهن گرفته و از سقف تا روی زمین مسیری را برای تردد تخم‌دزد ساخته بودند. این سرنوشت برای کیسه‌چی بچه‌های نجف‌آباد هم تکرار می‌شد. کیسه‌هایی پُر از انواع آجیل و خشکبار که بچه‌ها از خانه می‌آوردند یا تدارکات تهیه کرده و به نیروها می‌داد.»

---

۱. البته ممکن است نیروها، «خَدَنگ» که در زبان محلی «موش خرما» نامیده می‌شود را به عنوان موش حساب کنند. این حیوان همه چیز خوار، جثه‌ای در حدود گربه دارد و در مناطقی از جنوب ایران و عراق زندگی می‌کند.

اسدالله موحدی یکی از نیروهای پشتیبانی لشکر ۸ در خصوص داستان «کیسه چی‌ها» می‌گوید:

«هر بار در نماز جمعه یا دیگر مراسم، کمک‌های نقدی مردم نجف‌آباد به جبهه جمع‌آوری و تحویل ما می‌شد. بسته به درخواست‌های مطرح شده و شرایط منطقه، اقلام مختلفی خریده و ارسال می‌کردیم. گاهی این قدر پول جمع می‌شد که بتوانیم از آجیل‌هایی مانند پسته، فندق، مغز بادام، نخودچی و کشمش چند تُن بخریم. همه را تحویل خانه شهیدان منوچهری<sup>۱</sup> می‌دادیم تا حاجیه خانم محترم لطفی به کمک چندین نفر دیگر که در حاشیه مراسم مذهبی و روضه در این خانه گردهم می‌آمدند، برایمان در پاکت‌هایی با وزن مشخص، بسته‌بندی کنند.»

مزا حمت موش‌ها در جزایر، به قدری بالا می‌گیرد که موضوع در یکی از جلسات کادر فرماندهی لشکر نیز مطرح می‌شود و احمد کاظمی در نشست با مسئولان واحدها و فرمانده گردان‌ها در کنار دیگر مشکلات مدافعین جزیره، از موش‌ها نیز می‌شنود. رضاقلی طاهری مسئول تدارکات جزیره می‌گوید:

«این‌ها هر قدر بزرگ و چالاک باشند، پسِ گربه‌های نجف‌آباد بر نمی‌آند! آنگاه تعدادی از گربه‌های نجف‌آباد را بیاوریم به جزیره، مشکل موش‌ها برطرف می‌شه!»

حاضرین، این حرف طاهری را مزاح دانسته و جدی‌اش نمی‌گیرند و راهکارهایی مثل نگهداری مواد غذایی در جعبه‌های مهمات یا مصرف سریع‌تر خوراکی‌ها را پیشنهاد می‌کنند ولی کمتر از دو هفته بعد، برای اولین بار پای «گربه‌ها» نیز به مجنون شمالی باز می‌شود. جزئیات این انتقال تاریخی را از زبان اسدالله موحدی مسئول وقت پشتیبانی لشکر ۸ در نجف‌آباد بخوانید:

---

۱. خانواده منوچهری از سرشناس‌ترین خانواده‌های ایثارگر نجف‌آباد، در فاصله تیر تا مهر سال ۶۲، سه فرزندشان را تقدیم کشور و نظام کرده و یکی دیگر از پسران‌شان نیز به اسارت در می‌آید. سعید، اولین شهید خانواده است که سی‌ویکم تیر ۶۲ در هجده سالگی و طی عملیات والفجر ۲ به شهادت می‌رسد. در اواخر مهر ۶۲ و طی عملیات والفجر ۴ نیز محمدرضا و حمید دیگر پسران خانواده در هفده و بیست‌ویک سالگی به شهادت می‌رسند. در همین مقطع یکی دیگر از پسران این خانواده به اسارت در می‌آید و تا مدت‌ها همه تصور می‌کنند که او هم به شهادت رسیده.

۲. دلیل این موضوع را باید ورزیدگی فوق‌العاده گربه‌های نجف‌آباد دانست که به دلیل برخی خصلت‌های خاص ساکنان شهر که نسل به نسل هم انتقال داده می‌شود، بیشتر اوقات در حال دویدن و فرار هستند.

یک شب از اهواز تلفن زدند و توضیح دادند که برای حل مشکلی در جزایر، چند ده گربه می‌خواهند. بلافاصله رفتم سراغ دوست قدیمی‌ام غلامرضا خسروی از نجارهای خوش‌نام و ماهر شهر و چون نمی‌خواستم اصل موضوع خیلی در شهر و بین مردم پخش بشود، خواستم یک قفس بزرگ و دو طبقه برایم بسازد که به اندازه چند ده مرغ و خروس جا داشته باشد. خسروی باورش نشد که قفس را برای چنین کاری بخواهم و خواست واقعیت را بگویم تا او هم بداند قفس را با چه ویژگی‌هایی بسازد. اولش نگفتم ولی وقتی اصرار کرد، فقط گفتم می‌خواهیم تعدادی گربه را ببریم منطقه و از اصل ماجرا چیزی نگفتم. خسروی هم حدس زد که گربه‌ها را برای خنثی کردن میدان مین می‌خواهند. خسروی، همان شب و به هزینه خودش تمام امکانات مورد نیاز را خرید و چند ساعت بیشتر از هر شب در مغازه ماند و قفس بزرگ، محکم و دو طبقه‌ای ساخت که هر طبقه‌اش، ورودی جداگانه‌ای داشت. من هم همان شب و با کمک چند نفر از بچه‌های سپاه، قفس را منتقل کردیم به پارکینگ موتوری سپاه در محل فعلی مجموعه شهید محلاتی<sup>۱</sup> نجف‌آباد.

بدون این‌که از تربیون‌های عمومی و رسمی مثل مساجد یا نماز جمعه، اعلامی صورت گیرد، فقط بین آشنایان فراخوان دادیم و ظرف ده روز حدود پنجاه گربه به سپاه تحویل دادند که از این تعداد، شهر قلعه سفید با سی گربه بیشترین سهم را داشت و بقیه را ساکنان دیگر شهرها گرفتند. کاری که مردم قلعه سفید انجام می‌دادند، این بود که می‌انداختند دنبال گربه تا برود داخل پل و بعد یک سمت

---

۱. پیش از انقلاب، بهایی‌های نجف‌آباد، از این ساختمان به عنوان «حضیره‌القدس» استفاده کرده و در آن عبادت می‌کردند. حضیره‌القدس، عبادتگاه مخصوص فرقه ضالّه بهائیان در تهران بود که سقفی گنبدی داشت و محمدرضا شاه در سال ۱۳۳۴ با فشار علماء، مجبور به تخریب نمایشی بخشی از آن شد. حضیره‌القدس نجف‌آباد، شامل باغ وسیعی بود که در بخشی از آن یک ساختمان ساده و یک طبقه ساخته و داخلش صندوقی به اصطلاح مقدس گذاشته بودند. ورودی این باغ هم یک در هلالی شکل و خاص داشت. بعد از انقلاب که با حکم دادگاه عمومی انقلاب تمامی مجموعه‌های عمومی بهائیان در نجف‌آباد خلع‌ید شد، ساختمان قبلی را تخریب و به جای آن فضایی به عنوان پارکینگ خودروها و انبار قطعات و تجهیزات سپاه ساختند. در بخش جلویی آن نیز دبستانی ساخته شد که این روزها به نام «دبستان فردوسی» شناخته می‌شود. دانش‌آموزانی که پیش از انقلاب و در دهه ۶۰، از «شلنگ‌زدن»‌های مدیر مدرسه فراری می‌شدند، گاهی از روی دیوار عبور کرده و به ساختمان سپاه پناه می‌بردند. درختان این باغ نیز که طی ساخت و سازهای جدید سالم مانده بودند، به تدریج خشک شدند و در حال حاضر به جز چند کاج مرتفع، چیز زیادی از آن فضای سبز باقی نمانده است.

پل را گونی گرفته و از طرف مقابل گربه را با چوب می ترساندند تا حیوان مجبور به خروج از سمت دیگر شده و داخل گونی گیربافتند. چند نفر هم بودند که خودجوش با خودرویشان در سطح شهر چرخ می زدند و از گوشه و کنار، گربه می گرفتند.

گربه هایی را که تحویل می گرفتیم، بلافاصله به قفس بزرگی که آماده کرده و گوشه ای از پارکینگ موتوری سپاه قرار داده بودیم، منتقل می کردیم. البته این انتقال، همیشه به راحتی انجام نمی شد و گاهی در سرفه های هم پیدا می کردیم. یک بار گربه ای خوش هیکل و «کُل باقالی» از دست مون فرار کرد و رفت داخل حلقه ای از تیرها که روی هم چیده بودیم. گفتیم این گربه مخصوص سنکر فرماندهی است و حیفه فرار کند! تعدادی از تیرها را برداشتیم ولی تجهیزاتی که اطراف آن ها گذاشته بودیم، اجازه نداد همه را کنار بگذاریم. پاسداری قذبلند اهل گلدشت به نام «جمشیدیان» داشتیم که پیشنهاد کرد پاهایش را بگیریم تا با سربرود داخل تیرها و گربه را بگیرد. همین که با کمک فتح الله احمدی این کار را کردیم و جمشیدیان را فرستادیم پایین، صدای داد و بی دادش رفت بالا. وقتی کشیدیمش بالا، سرو صورت جمشیدیان حسابی خونی شده بود ولی گردن و کمر گربه را به قدری محکم فشار داده بود که گربه دیگر توانی برای پنجه کشیدن نداشت. اگر فشار به گربه را مختصری کم می کرد، شروع می کرد به پنجه کشیدن و اذیت کردن ولی جمشیدیان هر طور بود تحمل کرد تا گربه راهی قفس شود.

وقتی تعداد گربه ها، به حد نصاب رسید، یکی از تریلی های اسکانیا لشکر که غنیمتی بود را آماده کردیم تا قفس را بار بزند. قفس به حدی سنگین شده بود که با دست نمی شد بلندش کرد. علاوه بر این، اگر هم می خواستیم آن را با دست بلند کرده و عقب تریلی بگذاریم، گربه ها به دست و صورت بچه ها پنجه می کشیدند. به همین خاطر، با جرثقیل سه تُنی، قفس را روی تریلی گذاشتیم و بعد از بستن مهارها، تریلی راه افتاد به سمت پایگاه شهید مدنی اهواز.

گربه ها پس از انتقال به مقر اصلی لشکر ۸ نجف در اهواز، به تدریج و طی چند نوبت، به صورت گروه های چندتایی داخل گونی شده و با تویوتا، به جزیره شمالی و خط پدافندی لشکر انتقال داده می شوند. محمد علی مشتاقیان صحنه ورود اولین گروه از این گربه ها به

جزیره را چنین توصیف می‌کند:

«هنوز دو هفته از وعده انتقال گربه‌ها نگذشته بود که دیدم رضاقلی طاهری سوار بر توپوتا، وارد خط شد. مثل همیشه مقداری اقلام تدارکاتی داشت که همه را پایین گذاشت و تحویل داد. همین‌طور که بارها را تخلیه می‌کرد، چشمم افتاد به چند گونی که کف توپوتا افتاده و چیزهایی با سرو صدای زیاد، داخل‌شان جابه‌جا می‌شدند. وقتی اولین گونی را گذاشت پایین و درش را باز کرد، چند گربه با سرعت از گونی خارج شده و در گوشه و کنار خط پخش شدند.»

احمد سلیمانی نیز اولین لحظه مواجهه یکی از این گربه‌ها با موش‌های جزیره را این‌گونه توصیف می‌کند:

«همین‌که گربه آمد بیرون و چرخی در آن محدوده زد، سرو کله یکی از آن موش‌های بزرگ هم پیدا شد. هر کسی آن اطراف بود، ایستاد به تماشا تا ببیند چه اتفاقی می‌افتد. موش و گربه، آرام‌آرام به هم نزدیک شدند و شروع کردند به ارزیابی طرف مقابل. چند لحظه‌ای که گذشت، موش صدای بلندی شبیه به فیش فیش کردن از خودش درآورد و گربه از ترس، فرار کرد.»

گربه‌های اعزامی به منطقه، تا مدتی فعالیت به نسبت خوبی در خطوط پدافندی دارند و با شکار تعداد قابل توجهی از موش‌ها، این معضل را تا حدودی کاهش می‌دهند ولی به تدریج از کارایی آن‌ها کاسته می‌شود. یکی از دلایل این موضوع، زخمی یا قطع عضو شدن یا کشته شدن تعدادی از این گربه‌ها بر اثر اصابت ترکش توپ و خمپاره بود. دیگر دلیل بروز این شرایط، آسیب دیدن گربه‌ها بر اثر مواجهه با موج انفجار بود. طوری که برخی از آن‌ها درگیر مشکلات عصبی و مغزی شده و حتی نقل شده برخی گربه‌ها، اول «می» را و چند لحظه بعد آگریادشان نمی‌رفت، «یو» را ادا می‌کردند. برخی رزمندگان نیز نقل کرده‌اند که تعدادی از گربه‌ها به دلیل ناتوانی در شکار موش‌ها یا سیر شدن از خوردن آن‌ها، سراغ مرغابی‌های جزیره رفته‌اند.

در برخی موارد هم مزاحمت گربه‌ها متوجه خود نیروهای لشکر می‌شود. حمید عرفان منش می‌گوید:

«به زمان عملیات نزدیک شده بودیم و هر شب تعدادی قایق می‌آوردند جزیره.

آن زمان من و تعداد دیگری از نیروها، از صبح زود تا کمی پس از غروب آفتاب مشغول تعمیر و آماده‌سازی موتور قایق‌ها بودیم و بلافاصله بعد از شام، از شدت خستگی خواب‌مان می‌برد و توانی نداشتیم برای کمک به تخلیه قایق‌ها. یک بار حوالی نیمه‌شب بود که تریلی‌ها رسیدند و چون نیرو کم بود، آمدند سراغ ما که بهشان کمک کنیم ولی قبول نکردم و گفتم خسته‌ام. چند دقیقه بعد، خود حسین صنعتکار آمد بالای سرم و خواست دو نفری چند بلم را پایین بگذاریم که پذیرفتم و از چادر آمدم بیرون. آن شب، خدایی از سکانی‌های بسیار ماهرو شجاع کوثرهم با من داخل چادر بود و چند ساعتی می‌شد که داشت تعدادی ماهی بزرگ را با آداب و مخلفات فراوان می‌پخت. او هم آمد کمک‌مان. چند ساعت بعد که کارمان تمام شد و برگشتیم به سمت چادر، از دور دیدیم چند گربه از داخل چادر فرار کردند. حدس زدم رفته باشند سراغ ماهی‌ها که حدسم درست بود و چیز زیادی برایمان نگذاشته بودند.»

در مجموع و با توجه به مشکلات به وجود آمده در موضوع انتقال گربه‌ها به جزیره، این تجربه طی سال‌های بعد دیگر تکرار نمی‌شود و رزمندگان، دنبال راهکارهای دیگری برای مقابله با مزاحمت موش‌ها می‌روند.

### بهره‌گیری از زیست‌دوم خشایار

یکی از اصلی‌ترین مشکلات رزمندگان در عملیات خیبر، مواجهه با آب و مدیریت محدودیت‌های خاص آن بود. بیشتر نیروها، شنا بلد نبودند و تا آن زمان، هدایت قایق را تجربه نکرده بودند. مجموع این محدودیت‌ها باعث شده بود مشکلات زیادی در پشتیبانی عملیات ظهور و بروز پیدا کرده و به دغدغه‌ای برای نیروها در ادامه جنگ تبدیل شود. اصغر عرب‌پور مسئول وقت زرهی لشکر و برخی نیروهایش، طی نیمه اول سال ۶۳ در تعمیرگاه زرهی لشکر در پایگاه شهدا در جاده اهواز به خرمشهر، مشغول بررسی امکان‌سنجی استفاده از خشایار<sup>۱</sup> به عنوان یک خودروی آبی‌خاکی می‌شوند. این نیروها

۱. نفربر ساخت شوروی با نام BTR ۵۰ و موتور ۲۴۰ اسب بخار که ایران پیش از انقلاب، ده‌ها عراده از آن را خریداری کرده بود ولی به دلایل مختلف، کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

که مهارت و تجربه زیادی در موضوعات فنی دارند، پس از مدتی بررسی متوجه وجود برخی امکانات خاص در خشایارها می‌شوند که ظاهراً برای استفاده در آب، پیش‌بینی شده است.

اصغر عربپور، اولین تجربه به آب انداختن یک خشایار را این‌گونه شرح می‌دهد: «تعداد زیادی خشایار داشتیم که استفاده خاصی از آن‌ها نمی‌کردیم و فقط شب‌ها که از شدت گرما مجبور بودیم خارج از ساختمان بخوابیم، می‌رفتیم روی خشایارها تا از عقب‌ها در امان باشیم. آن زمان در حوالی پادگان حمید اهواز و نزدیک به کارون، پایگاهی داشتیم که در آن، تمام درزها و سوراخ‌های یکی از خشایارها را که احتمال می‌دادیم آب از آن‌ها وارد شود، بستیم و کامل آب‌بندی‌اش کردیم تا در کارون، به آب بیندازیم. اول، به کمک صفحات دو لایه فلزی که وسطش پشم و شیشه فشرده بود و از گمرک خرمشهر آورده بودیم، سطحی شیب‌دار با زاویه سی درجه در ساحل کارون درست کردیم. بعد، یک بولدوزر D9 آوردیم و با ده‌ها متر سیم‌بوکسل متصلش کردیم به خشایار تا اگر خواست غرق شود، نجاتش دهیم. با خداداد نادری نژاد، از این جلیقه نجات‌های عراقی پوشیدیم و با احتیاط رفتیم وسط کارون. بولدوزر، روشن بود و در دنده تا اگر اتفاقی افتاد، خیلی سریع اقدام کنیم ولی متوجه شدیم خشایار به راحتی روی آب حرکت می‌کند. برای اطمینان بیشتر، مقداری هم خلاف جریان آب رفتیم و باز دیدیم مشکلی پیش نیامد. وقتی خواستیم از آب خارج شویم، به دلیل فشار آب چندمتری از ساحلی که درست کرده بودیم، دور شدیم و خوردیم به باتلاق. دل را زدیم به دریا و از باتلاق هم عبور کردیم. تازه فهمیدیم، به آن همه دم و دست‌گاہ و بولدوزر و سیم‌بوکسل نیاز نداشته‌ایم. برای اطمینان بیشتر، سیم‌بوکسل را باز کردیم و دوباره وارد کارون شدیم و اشکال مختلف حرکت در آب، مستقیم و چرخشی، را امتحان کردیم. حالا دیگر مطمئن شده بودیم که خشایار، دوزیست است و کاربرد آبی خاکی دارد.»

اصغر عربپور بلافاصله به پایگاه شهید مدنی اهواز رفته و موضوع را به اطلاع احمد کاظمی می‌رساند. فرمانده لشکر نیز همان روز با عربپور به محل آزمایش می‌آید تا شنیده‌ها را ببیند. کاظمی همراه با عربپور و نادری نژاد، بدون هیچ اتصال حمایتی، روی یک خشایار نشسته

و وارد کارون می‌شوند. احمد کاظمی، راجع به قابلیت شناوری خشایار قانع می‌شود ولی چالش او این است که اگر موتور خشایار خاموش شود، غرق خواهد شد. در نقطه مقابل، عربپور اعتقاد دارد موتور خشایار فقط نقش پیش‌برنده دارد و این نفربر، به خاطر حالت کاسه‌ای شکلش، شناور خواهد ماند. برای اثبات این ادعا، عربپور از نادری نژاد می‌خواهد تا موتور را خاموش کند. شرایط خطرناکی است و اگر نفربر غرق شود، جان فرمانده لشکر که جلیقه ندارد، به خطر می‌افتد ولی خوشبختانه همه چیز به خیر گذشته و خشایار شناور می‌ماند.

با اثبات این توانمندی برای احمد کاظمی، او به سرعت موضوع را با فرماندهان ارشد قرارگاه مرکزی سپاه مطرح کرده و چندروز بعد، همراه نه نفر از فرماندهان قرارگاه، از جمله احمدی مسئول پدافند، به محل آزمایش باز می‌گردند تا خشایار یک بار دیگر امتحان پس بدهد. وقتی فرماندهان از قدرت تحرک خشایار در آب اطمینان پیدا می‌کنند، امکان نصب قبضه‌های ضد هوایی ۲۳ میلی‌متری بر روی خشایار را مطرح می‌کنند. فرماندهان قصد دارند، از این ترکیب جدید برای شکستن خط اول عراق و مقابله با حملات هوایی در عملیات آبی خاکی بدر استفاده کنند. بلافاصله، عربپور حدود دوازده نیرو را سوار خشایار کرده و حرکات قبل را در کارون تکرار می‌کند تا ثابت شود امکان اضافه شدن یک قبضه ۲۳ میلی‌متری بر روی این نفربر وجود دارد. با این وجود، مسئولان قرارگاه روز بعد به کمک جرثقیل، قبضه ضد هوایی را روی خشایار سوار کرده و حرکت نفربر را با شرایط جدید محک می‌زنند. این بار نیز همه چیز خوب و مرتب پیش می‌رود.

به دنبال این موضوع، سپاه حساب ویژه‌ای روی عملکرد خشایارها باز کرده و در بازه زمانی کوتاهی، تلاش می‌کند ده‌ها خشایار مجهز به ضد هوایی را برای عملیات بدر آماده کند. در همین راستا، سپاه طی توافقی تعدادی از خشایارهای بدون استفاده ارتش را در اختیار گرفته و بهسازی آن‌ها را در شهر بابک کرمان، شروع می‌کند. مهم‌ترین تغییر اعمال شده در این نفربرها، تعویض موتورهای روسی آن‌ها با نمونه ماک آمریکایی بود چون بیشتر موتورهای روسیه، متناسب با آب و هوای سرد این کشور طراحی و ساخته شده بودند و در آب و هوای گرم خوزستان، دچار مشکل می‌شدند.

هم‌زمان با این مجموعه اقدامات، احمد کاظمی مأموریت جدیدی را برای اصغر عربپور



در نظر می‌گیرد. عربپور می‌گوید:

«به من گفت که هم‌زمان باید سه واحد را اداره کنی؛ زرهی لشکر، واحدی جدید به نام یونس ویژه رانندگان خشایار و واحد نوبنیان پدافند متحرک که به پدافند میم معروف شد. قرار بود تعدادی از خشایارهای نوسازی شده را در اختیار پدافند میم بگذارند. آن زمان، طرحی موسوم به دوپنجم اجرا شده بود که طبق آن، دوپنجم کادر سپاه‌های شهرها را به جبهه می‌فرستادند. تعدادی از همین پاسدارهای اعزامی را در ترکیب با نیروهای داوطلب فرستادیم به مرکز آموزش زرهی شیراز تا کار با خشایار را یاد بگیرند و تعداد دیگری را راهی پادگان خاتم‌الانبیاء تهران کردیم تا آموزش ۲۳ میلی‌متری ببینند.»

فرمانده وقت زرهی لشکر ۸ نجف اشرف، در مورد سرنوشت این آموزش‌ها و واحدهای تاسیس شده اظهار می‌دارد:

«یک هفته به عملیات، خبر رسید که خشایارها به عملیات نمی‌رسند و چون نیروهای آموزش‌دیده بلا تکلیف بودند، به کمک مهندسی لشکر که آن زمان مسئول سیدابولقاسم طباطبایی بود، چاره‌ای پیدا کردیم. آمدم و ضددهویی‌ها را سوار کردیم روی قطعاتی از پل‌های خیبری. یک موتور قایق هم بستیم به انتهای پل‌ها تا بشود جابه‌جایشان کرد. برای شکستن خط، نشد از این سازه‌ها استفاده کنیم ولی در طول عملیات، برای پدافند و پشتیبانی از نیروها کاربرد زیادی داشتند.»

حسینعلی حاجی‌بزرگی راوی مرکز اسناد که حوالی ساعت چهار عصر دوازدهم اسفند ۶۳ همراه با احمد کاظمی، از واحدهای مختلف لشکر، از جمله مهندسی بازدید داشته، در گزارش خود نوشته: «در مهندسی، مشغول ساختن سنگرهای شناور بودند. سنگرهای شناور، از دو پل خیبری به هم چسبیده که اطراف و روی آن نبشی آهنی جوش داده و اطراف نبشی‌ها را کیسه شن چیده‌اند. هدف از ساختن این سنگرها، این است که اگر در شب عملیات، خط توسط قایق‌ها شکسته نشد، نیروها داخل این سنگرها قرار

۱. حسن قطبی: «در قالب این طرح و در همان مقطع زمانی، تعدادی از نیروهای حفاظت جماران و برخی مراجع شاخص به مقر داود آمدند و به عنوان نیروی یگان دریایی لشکر آموزش دیدند.»

بگیرند و با رزم و عملیات، خود را به دشمن برسانند و خط را بشکنند.»

ساعاتی قبل از این بازدید، جلسه‌ای در قرارگاه تشکیل می‌شود که یکی از مصوبات آن، ساخت همین سنگرها است؛ به نظر می‌رسد قرارگاه بر اساس ابتکار نیروهای لشکر ۸ نجف، این ایده را به دیگر یگان‌ها نیز ابلاغ کرده. در روز شمار جنگ ایران و عراق، مصوبه مذکور به این مضمون شرح داده شده: «در این جلسه هم چنین حاضران در مورد ساخت و به‌کارگیری سنگرهای متحرک هجومی تصمیم‌گیری کردند و قرار شد با واگذاری موتورهای مورد نیاز به همه یگان‌ها، به آن‌ها توصیه شود که این وسیله را آماده کنند. بدین ترتیب که با قرار دادن کیسه‌های شنی و صفحه فلزی به ضخامت ده میلی‌متر بر روی پل‌های خیبی، آن‌ها را از نظر آسیب‌پذیری ایمن کرده، سپس با نصب تیربارهای سنگین و حتی کاتیوشا و کار گذاشتن موتور مناسب بر روی آن، این وسیله را به صورت یک دژ کوچک تهاجمی و متحرک درآورند. البته به‌کارگیری این وسیله به علت صدای موتور آن، در ساعات اولیه عملیات و در زمان غافلگیری دشمن امکان‌پذیر نیست و استفاده از آن زمانی ممکن است که نیروهای موج اول، در سکوت و با رعایت اصل غافلگیری خط را شکسته باشند یا نیروهای این موج نتوانند در مأموریت خود موفق شوند و به ناچار نیروهای موج دوم با به‌کارگیری این وسیله به خط دشمن هجوم برده و خط اول دشمن را تصرف کنند.»

حسن قطبی در این خصوص می‌گوید:

«نمونه‌هایی از این وسیله که موتور نداشتند، به سطح‌ها متصل شده و همراه‌شان حرکت می‌کردند تا جلوی حمله هواپیماهای ملخی را بگیرند. بعد از عملیات بدر، قایق‌های عاشورا به ناوگان یگان دریایی اضافه شدند که قابلیت‌های بیشتری از جمله سوار کردن ضد‌هوایی ۲۳ میلی‌متری داشتند.»

در مسیر آماده‌سازی یگان‌های مختلف برای عملیات بدر، قرار می‌شود هر لشکری بخشی از پل خیبر را، که با احداث جاده سیدالشهداء تقریباً بدون استفاده مانده، جمع‌آوری و برای احداث پل در عملیات بدر، آماده‌سازی کند. این مأموریت در لشکر ۸ نجف اشرف، به واحد زرهی و خشایارها داده می‌شود. خشایارها قطعات پل را از کیلومتر نه تا سیزده باز کرده و به ساحل جفیر می‌آورند تا آن‌جا به کمک جرثقیل، روی تریلی بارگیری شده و از طریق جاده سیدالشهداء، به جایی در حوالی پدهای جزیره شمالی انتقال پیدا کند.

طبق برنامه ریزی صورت گرفته، بخش پل واحد مهندسی لشکر وظیفه داشت مقدمات و امکانات مورد نیاز برای احداث پل نفررو، بر روی هور، در مسیر رسیدن نیروها به ساحل غربی هور را فراهم کند. دیگر وظیفه این نیروها، آماده سازی تعدادی پل نفررو برای عبور احتمالی نیروهای لشکر از روی رودخانه دجله بود.

عملیات انتقال قطعات پل، تا چند روز نیز بدون مشکل خاصی پیش می رود ولی یک روز که نیروها با دو خشایار، برای بردن قطعات پل مراجعه می کنند، با سربازی از قرارگاه مهندسی سپاه مواجه می شوند که مدعی است دستور آمده که دیگر کسی اجازه جابه جایی قطعات پل را ندارد. نیروهای لشکر، خشایارها را همان جا به پل بسته و با قایق به جزیره شمالی بر می گردند تا از اصغر عربپور کسب تکلیف کنند. آن روز، عربپور در دسترس نبود و تا پیدا کردن او، کار به صبح روز بعد موکول می شود. وقتی نیروها بعد از حدود دوازده ساعت به کنار پل بر می گردند، با صحنه ای ناراحت کننده مواجه می شوند. هر دو خشایار، به طور کامل غرق شده و فقط نوک بی سیم شان دیده می شود.

وقتی نیروهای زرهی لشکر برای نجات خشایارها وارد عمل می شوند، نگهبان مانع از نزدیک شدن شان به محل حادثه شده و حتی به نشانه تهدید، چندین گلوله در اطراف قایق اصغر عربپور شلیک می کند. عربپور هم که به شدت تحت فشار روحی و عصبی است، با سرباز درگیر شده و بعد از مختصری کتک کاری، او را خلع سلاح کرده و طوری با نیروهایش صحبت می کند که ظاهراً قرار است او را در یکی از جزایر کوچک و کم تردد هور رها کنند و بروند. سرباز که به شدت ترسیده، می افتد به عزو التماس و حتی پوتین نیروها را می بوسد تا نجات پیدا کند. در نهایت، او را بعد از بیست و چهار ساعت بازداشت در جزیره شمالی، بدون اسلحه رها می کنند.<sup>۱</sup>

عربپور، شرایط را این گونه توصیف می کند:

«وقتی خشایار روشن است، آب وارد شده به طور خودکار به بیرون پمپاژ می شود ولی چون ساعت ها از خاموش شدن خشایارها گذشته بود، به تدریج غرق شده

---

۱. اصغر عربپور: «چند سال بعد، یک روز رمضان رضایی از نیروهای مهندسی لشکر آمد پیشم و گفت مسئول مهندسی قرارگاه، التماس می کند که اسلحه نیرویشان را پس بدیم. گفتم بگو خودش بیاید تا دلیل کار آن روزشان را ببرم ولی گفت خجالت می کشد.»

بودند. همه عصبی و ناراحت بودیم و بیشتر در این فکر بودیم که چقدر سرکوفت بهمان می‌زنند و شرمنده خواهیم شد. اولین فکری که به ذهن مان رسید، این بود که از روی جاده سیدالشهداء که تقریباً موازی با پل و با متوسط فاصله یک کیلومتر احداث شده بود، خشایارها را به کمک بولدوزر بکشیم بیرون ولی این کار نشدنی بود. چون هم فاصله زیاد بود و هم جهت جاده به شکلی نبود که بشود این کار را کرد. به این معنی که موقعیت خشایار در کف هور، موازی با جاده بود و هر قدر آن را می‌کشیدیم، به جاده نزدیک نمی‌شد.»

عربپور ادامه می‌دهد:

«آمدیم و تعداد زیادی گونی آماده کردیم. گونی‌ها را در ساحل، پُر از گلِ سفت و متراکم کرده و با قایق می‌آوردیم به محدوده‌ای که خشایارها غرق شده بودند. گونی‌ها را با غواصی می‌بردیم کف هور و از پایین شروع کردیم به چیدن یک دیوار دورتادور خشایار و رگ به رگ آمدیم بالا تا رسیدیم به بالای سطح آب. هم‌زمان درز و سوراخ‌های بین گونی‌ها را با گل پوشاندیم تا محیط داخل این چهاردیواری، به نوعی از هور جدا شود. در مرحله بعد، پمپ آوردیم و آب داخل خشایارها را کامل تخلیه کردیم. با این کار، فشار از روی نفربرها برداشته شد و شناور شدند روی آب. کاری که بعد از این باید انجام می‌دادیم، تخلیه آب از قسمت‌های مختلف موتور بود. منیفولدهای سوخت و دود را تخلیه کردیم و با دست، موتور را چرخاندیم تا کاملاً از آب خالی شود. باتری بردیم و همان‌جا روشن‌شان کردیم و نجات‌شان دادیم. این کار، حدود چهارده ساعت طول کشید و برای این‌که خودمان را در آن آب و هوای سرد گرم کنیم، گازوئیل و پارچه داخل حلب‌های روغن نباتی می‌ریختیم و آتش می‌زدیم تا همین‌طور که روی آب شناور بودند، ما را گرم کنند. از شدت دود این حلب‌ها، وقتی کارمان تمام شد، فقط دندان‌ها و چشم‌هایمان سفید بود و تمام بدن و لباس‌هایمان سیاه شده بود.»

عربپور، با تجربه موفق‌تری که از خشایارها به دست می‌آورد، سراغ بی‌ام‌پی<sup>۱</sup> دیگر نفربر

۱. شوروی در سال ۱۹۶۷ از خودرویی زرهی رونمایی کرد که در آن مقطع، تحولی قابل توجه در این عرصه محسوب می‌شد. این نفربر که از آن به عنوان اولین «خودروی جنگی نیروهای پیاده» نیز نام برده می‌شود، علاوه بر قابلیت

موجود در لشکر می‌رود تا امکان استفاده از آن در آب را بررسی کند. او با ویژگی‌های فنی که در بی‌ام‌پی دیده، مطمئن است که این نفربر نیز قابلیت حرکت در آب را دارد ولی احمد کاظمی نظر دیگری دارد. عربپور، ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد: «به احمد گفتم اجازه بده این‌ها را هم مثل خشایار امتحان کنیم ولی سفت و محکم می‌گفت نمی‌شود و در بازدیدی که از کارخانه سازنده‌اش داشته، گفته‌اند بی‌ام‌پی روی آب نمی‌رود. باز اصرار کردم این‌کار را با مسئولیت خودم انجام دهم ولی هم‌چنان مخالفت کرد و تاکید داشت شرعاً اجازه این‌کار را ندارم. طوری که فرمانده لشکر متوجه نشود، در کانالی در پایگاه شهدا، حرکت بی‌ام‌پی در آب را امتحان کردیم که موفق بود. دوباره رفتم سراغ احمد و نتیجه را گزارش دادم و او در ظاهر موافقت کرد که بی‌ام‌پی‌ها را برای استفاده در آب، آب‌بندی کنند ولی چون هنوز بر عقیده قبلی‌اش بود، موضوع را پیگیری نکرد. آن زمان، خداداد نادری نژاد، مسئول تعمیرگاه زرهی بود و تا قبل از شروع عملیات بدر، چندین بار از او سراغ گرفتم که کاری برای بی‌ام‌پی‌ها شده یا نه که هر دفعه، جوابش منفی بود.»<sup>۱</sup>

### بازگشت مسئول قدیمی به اطلاعات

اواخر تابستان ۶۳، احمد نجات‌بخش که برخی او را با توجه به هدایت واحد اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف در عملیات‌های فتح‌المبین، بیت‌المقدس و رمضان طی زمستان سال ۶۰ تا تابستان ۶۱، به نوعی بنیان‌گذار این واحد می‌دانند، به لشکر ۸ برگشته و در ابتدا مسئولیت آموزش لشکر را برعهده می‌گیرد. مدتی بعد و با ادامه هم‌زمان مسئولیت محمدعلی مشتاقیان در گردان یاسر، محور پدافندی جزیره‌مجنون و اطلاعات عملیات،

---

جابه‌جایی نیرو، برای اولین بار از توپ نیمه‌سنگین نیز برخوردار بود و طی سال‌های بعد، نمونه‌های مختلفی از آن به بازار ارائه شد.

۱. اصغر عربپور: «وقتی در عملیات بدر، در شرایطی قرار گرفتیم که به شدت، نیازمند وسایلی بودیم که بتواند از هور عبور کند و در ادامه چندین کیلومتر خشکی منتهی به ساحل دجله را طی نماید، به احمد کاظمی گفتم آگه بی‌ام‌پی‌ها را آماده کرده بودی، الآن به دردمان می‌خورد. گفت خب بیارشون جلو که گفتم حالا دیگه دیر شده!» در یکی از جلسات تشکیل شده در آستانه عملیات بدر، یکی از نیروها از احمد کاظمی، راجع به امکان حضور خشایارها در عملیات سوال می‌کند. کاظمی، می‌گوید که دو تا از آن‌ها غرق شده‌اند و یکی‌شان هم مشکل فنی پیدا کرده. از لحن فرمانده لشکر چنین استنباط می‌شود که این ادوات زرهی، در عملیات شرکت نمی‌کنند.

احمد کاظمی به این نتیجه می‌رسد که برای واحد اطلاعات عملیات مسئول دیگری تعیین کند. در نهایت، حدود یک ماه قبل از عملیات، نجات بخش با حکم احمد کاظمی به عنوان مسئول جدید واحد اطلاعات عملیات، معرفی می‌شود.

بسیاری از نیروهای واحد، شناختی از او ندارند و به همین دلیل، فرماندهی نجات بخش با بروز برخی اصطکاک‌ها بین او، نیروها و بالطبع فرماندهی لشکر همراه می‌شود. البته برخی نیروهای با سابقه دیگر نیز در واحد حضور دارند ولی احمد کاظمی چندان نمی‌تواند روی حضور منظم و مستمر آن‌ها جهت واگذاری یک مسئولیت مهم، حساب باز کند. محمدعلی مشتاقیان، دلیل معارفه نجات بخش به جای او را، مشغله کاری خودش در گردان یاسرو فرماندهی محور دانسته<sup>۱</sup> و می‌گوید:

«وقتی ایشان این مسئولیت را پذیرفتند، همه فعالیت‌ها را به ایشان واگذار کردیم ولی کمک می‌کردیم در هر کاری که لازم بود و حتی در جلسات داخل اطلاعات هم، خودم حضور داشتم. بعضاً هم دوستانی که داخل اطلاعات، مسئول گروه‌ها و مسئول محورها بودند، با بنده بیشتر تعامل و ارتباط داشتند و شناختی نسبت به احمد نجات بخش نداشتند یا کمتر داشتند. مثلاً می‌گفتند ایشان یک نیروی آموزشی از پادگان غدیر آمده این‌جا و یک دفعه گذاشتندش مسئول اطلاعات لشکر.»

محسن رضایی از نیروهای با سابقه واحد در همین خصوص می‌گوید:

«با تفکرات خاص نجات بخش آشنایی نداشتیم و پیش خودمان می‌گفتیم او تفکر شهری دارد و ما دهاتی فکر می‌کنیم. او دنبال نظم بود و ما بی‌نظم‌ها زیر بار دستورات نمی‌رفتیم. هر کاری می‌گفت، ما برعکسش را عمل می‌کردیم.»

فضل‌الله شیروانی در همین خصوص می‌گوید:

«هیچ‌کس معصوم نیست و به دلیل کم‌تجربگی احتمال اشتباه همه نیروها از فرمانده لشکر گرفته تا یک نیروی ساده وجود داشت. این‌ها واقعیاتی است که باید بپذیریم. شرایط مراکز آموزشی با صحنه نبرد تفاوت‌های زیادی داشت. نیروهایی

---

۱. البته مشتاقیان در مصاحبه‌ای، دلیل این تغییر را بروز برخی اختلاف نظرها بین او و احمد کاظمی در جریان شناسایی‌های عملیات بدر می‌داند.

مانند نجات بخش بیشتر فعالیت خود را در مراکز آموزشی گذرانده بودند و بیشتر بر امور نظری تاکید داشتند.»

شیروانی از کنار نیامدن تاریخی بچه‌های اصفهان با ساکنین خمینی‌شهر و رهنان به عنوان دیگر عامل مؤثر در بروز چنین شرایطی نام برده و می‌گوید:

«نجات بخش بسیار منظم و کم حرف بود و دستورات احمد کاظمی را بدون چون و چرا و بسیار دقیق اجرا می‌کرد. این رویه چندان مورد استقبال نیروهای قدیمی واحد قرار نمی‌گرفت.»

یکی از اولین نمونه‌های بروز اختلاف بین نجات بخش و نیروهای اطلاعات عملیات، بر می‌گردد به اولین روزهای حضور این مسئول جدید. نجات بخش، به این نتیجه رسیده که آمادگی بدنی نیروهایش کافی نیست و باید بیشتر و بهتر تمرین کنند و با همین استدلال، یک روز صبح نیروها را آماده دوی صبحگاهی کرده و خودش نیز همراه‌شان می‌شود. این نتیجه‌گیری مسئول جدید واحد، نیروهای قدیمی و با سابقه را ناراحت کرده و برخی از آن‌ها تصمیم می‌گیرند با نمایش آمادگی بدنی بالایشان، نجات بخش را متوجه اشتباهش بکنند.

محسن رضایی، ماجرای آن روز را این‌گونه شرح می‌دهد:

«آن روز مرتضی آقایی، افتاد جلوی ستون و حدود شانزده کیلومتر، چند برابر روزهای معمولی، دویدیم. بین راه، نجات بخش که حسابی نفس کم آورده بود، گفت شما هر روز این قدر می‌دوید؟ داریم می‌رسیم اهواز! گفتم تازه امروز کمتر از بقیه روزها دویده‌ایم! وقتی برگشتیم، رضا کرمی که هنوز نفس داشت، صلواتی چاق کرد ولی آقایی جواب داد که درد پدرت مرتیکه! ما که دیگه نفس نداریم!»

نیروهای اطلاعات عملیات، پس از بازگشت به محل استقرارشان، شروع به نرمش صبحگاهی می‌کنند ولی از این‌جا به بعد را نجات بخش ادامه نداده و به چادرش بر می‌گردد. بعد از نرمش نیز، نیروها شروع می‌کنند به پرش از روی کانال‌های موجود در اردوگاه تا آمادگی کامل بدنی‌شان را به نوعی به رخ بکشند.

با وجود این مشکلات، به تدریج احمد نجات بخش و نیروهای واحد شناخت بیشتری نسبت به هم پیدا کرده و روابط به سرعت حسنه و سازنده می‌شود.

مشتاقیان در خصوص روند هماهنگ شدن نجات بخش با بدنه لشکر می‌گوید: «با پیگیری‌هایی که انجام دادیم، دیدیم ایشان قبلاً هم در عملیات بیت المقدس مسئول اطلاعات لشکر بوده و مجروح شده بودند. همه دوستان، وقتی این صحبت را باهاشون کردیم، دیدند که ایشان یک فرد با تجربه و با صلاحیتی هستند. نیرویی هستند که سابقه این کار را دارند، تجربه این کار را دارند و شاید حضورشان مؤثر و مفید باشد که همین جور هم بود و تجربیات خوبی ایشان داشتند. به خصوص با اخلاص و تواضعی که در ایشان وجود داشت، خیلی زود نیروها باهاشون اخت و هماهنگ شدند و توانستیم کار شناسایی‌ها را با موفقیت بیشتر و بهتری پیش ببریم.»

فضل‌الله شیروانی در خصوص ویژگی‌های برخی دیگر از نیروهایی که همراه با نجات بخش، به لشکر آمده‌اند، می‌گوید:

«یکی بود با نام خانوادگی اطمینانی که او هم مدت زیادی در پادگان آموزشی غدیر کار کرده بود ولی آمادگی جسمی و رزمی بسیار بالایی داشت و موقع تمرین‌ها، خیلی قوی و سریع حرکت‌های مختلف را انجام می‌داد.»

البته حسنه شدن روابط با مسئول جدید واحد اطلاعات عملیات، شامل تمامی نیروهای لشکر نمی‌شود و احمد کاظمی برای مدیریت این نیروها در بدنه لشکر، تصمیمی متفاوت می‌گیرد. فرمانده لشکر، حدود ده نفر از نیروهای لشکر مثل محسن رضایی و مجید کبیرزاده که بیشترشان سابقه فرماندهی و معاونت در واحدهای مختلف را دارند، مأمور می‌کند در منطقه‌ای نزدیک به هویزه، روی پروژه خاصی کار کنند که خروجی آن باید بلم‌هایی باشد که نیرو موقع استفاده از آن، بتوانند ضمن پیشروی، از اسلحه نیز استفاده کند. کاظمی گفته بود اگر چنین طرحی موفق باشد، تعدادی از این بلم‌های ویژه، برای شرکت در عملیات ساخته خواهند شد. البته تمام نیروهایی که به این مأموریت اعزام می‌شوند، با نجات بخش مشکل ندارند و برخی برای مدیریت جمع و دیگر دلایل، از سوی فرمانده لشکر انتخاب شده‌اند.

قرار است این نیروها به نوعی به حصارآباد تبعید شوند که می‌شوند و بلافاصله کارشان را شروع می‌کنند. محسن رضایی می‌گوید:



«با رضا نورمحمدی<sup>۱</sup> و مجید کبیرزاده رفتیم به روستاهای کم‌سکنه اطراف بستان و چیزهایی مثل زنجیر، پدال دوچرخه و پل خیبری تهیه کردیم و پس از چند روز کار فشرده، نوع خاصی از بلم را طراحی کرده و ساختیم که می‌توانست با چرخش یک پدال توسط بلم‌سوار و حرکت چند پره در داخل آب، حرکت کند. البته در یک مسافت مشخص از هور امتحانش نکردیم و فقط همین‌طور که در نزدیکی ساحل شناور بود، پدال‌هایش را با دست چرخاندیم و مطمئن شدیم که پره‌ها حرکت می‌کنند. قصد کردیم منتظر بمانیم تا احمد کاظمی بیاید و در حضور او، این ساخته جدید را امتحان کنیم.»

رضایی ادامه می‌دهد:

«یک‌روز پنج‌شنبه، احمد کاظمی و مهدی باکری با یک آمبولانس آمدند برای بازدید. احمد، بالحنی خاص گفت که چه کرده‌اید؟! آمده‌ایم این صنعت شما را بازدید و افتتاح کنیم! مجید کبیرزاده پیشنهاد داد من بلم را امتحان کنم ولی احمد که به نظرم اتفاقاتی را پیش‌بینی کرده و خرده حساب‌هایی هم با کبیرزاده داشت، اصرار کرد که مجید این کار را بکند. همین‌که مجید داشت سوار می‌شد، احمد به باکری گفت وایسا ببین چی اختراع کرده‌اند فرماندهان ما!»

کبیرزاده، سوار بلم شده و چند متری جلو می‌رود ولی یک‌دفعه، بلم ۱۸۰ درجه چرخیده و در همان حالت متوقف می‌ماند. با این اتفاق، کاظمی و باکری و بیشتر حاضرین شروع به خندیدن کرده و لحظاتی بعد کبیرزاده که چند ثانیه‌ای در زیر آب گیر افتاده و دست و پا زده بود، از این وضعیت نجات داده می‌شود. کبیرزاده، موقع بیرون آمدن از آب، خیلی یواش و در گوشه می‌گوید: «این احمد، قصد کرده منو بکُشه!»

پس از این آزمایش ناموفق، همه آماده خوردن ناهار می‌شوند. نیروها، در مدتی که این جا مستقر شده‌اند، در کنار جیره خشک و مختصر مواد غذایی که همراه آورده بودند، از ماهی و شیر و دیگر فرآورده‌های لبنی نیز استفاده می‌کردند. آن‌ها، ماهی را به کمک تورها و امکانات

---

۱. غلامرضا نورمحمدی، بیست و دوم اسفند ۶۳ در بیست و شش سالگی طی عملیات بدر به شهادت رسید. بیشتر نیروهای لشکر ۸ نجف، او را به نام «رضا» می‌شناسند و ما هم در کتاب، با همین نام از او یاد می‌کنیم.

بومیان منطقه به دست آورده و شیر را از ده‌ها گاومیش رها شده در منطقه، می‌دوشیدند.<sup>۱</sup> البته دوشیدن گاومیش‌ها که بیشتر اوقات داخل آب بودند و به دلیل نوع تغذیه‌شان، شیر بسیار خوشمزه و مقوی داشتند، یک کار کاملاً تخصصی است و تنها از عهدهٔ نعمت‌الله صفری<sup>۲</sup> از نیروهای خمینی‌شهری برمی‌آید. بخشی از این شیر، به همان صورت در وعدهٔ صبحانه یا به شکل میان‌وعده مصرف شده، مقداری به محصولاتی ماست و پنیر تبدیل شده و با بخش دیگری از آن هم غذاهایی مانند شیربرنج درست می‌شد.

محسن رضایی، ماجرای ناهار آن روز را چنین تعریف می‌کند:

«شیربرنج داشتیم. احمد، همین که نشست سر سفره، سراغ نان را گرفت. من هم گفتم این‌جا نانوائی هم داریم! الان براتون می‌خرم! رفتم پشت اتاق، سراغ گونی‌های نانی که بیشترشان کپک زده بود و پُر بود از چلغوز<sup>۳</sup> انواع و اقسام پرنده‌ها. چند تکهٔ بزرگ و به نسبت سالم از بین نان‌ها پیدا کردم، آب زدم و آوردم سر سفره. ناهار را که خوردیم، احمد گفت برویم و نانوائی‌تان را هم ببینیم. رفتیم پشت اتاق و احمد کاظمی وقتی گونی‌ها را دید، سری تکان داد و با حالتی خاص گفت حُب باشه! همین دو کلمه، برای ما که چندین سال بود با او کار کرده بودیم، خیلی معنی داشت و مطمئن بودیم، دیر یا زود، جواب این کارمان را خواهیم دید.»

آن شب، کاظمی و باکری تصمیم می‌گیرند همان‌جا خوابیده و صبح بگردند. مقداری از باقیماندهٔ غذای ظهر را به عنوان شام خورده و بعد از خواندن دعای کمیل، می‌خوانند. کاظمی، باکری، کبیرزاده، رضا نورمحمدی و محسن رضایی در یک اتاق و بقیه در اتاق دیگری می‌خوابند. نیمه‌شب، کبیرزاده از حرکات و کلافگی احمد کاظمی می‌فهمد که فرمانده، به غسل نیاز پیدا کرده. همان‌طور که خوابیده، می‌گوید: «برادر احمد! بالای سرم، داخل بقچه، شورت و زیرپوش هست. حمام هم بیرون داریم.» فرمانده هم خیلی آرام بیرون رفته و پیگیر کارهایش می‌شود.

۱. محسن رضایی در یکی دیگر از جلسات همروایی می‌گوید که گاومیش‌ها را نیروهای جهادسازندگی که در همان حوالی مشغول اقدامات عمرانی بوده‌اند، دوشیده و مقداری از آن را به نیروهای لشکر می‌فروخته‌اند.

۲. صفری، حدود یک سال بعد طی عملیات قادر به شهادت می‌رسد.

۳. البته چلغوز به آجیلی شبیه تخمهٔ آفتابگردان نیز اطلاق می‌شود که اتفاقاً قیمت بسیار بالایی دارد.

صبح روز بعد، احمد کاظمی و باکری، در حالی صبح خیلی زود به مقصد جزایر مجنون حرکت می‌کنند که محسن رضایی و رضا نورمحمدی را هم همراه خودشان می‌برند. رضایی و نورمحمدی، یک مرغابی را که روز قبل زنده گرفته‌اند، همراه می‌برند تا در اولین فرصت، کباب کنند. در اولین دقایق شروع حرکت، باران شروع به باریدن کرده و خیلی سریع، شدت می‌گیرد. این گروه هنوز چند کیلومتری دور نشده‌اند که آمبولانس، سُرخورده و از جاده پایین می‌رود. خوشبختانه اتفاق خاصی برای کسی نمی‌افتد ولی هر کار می‌کنند، آمبولانس به روی جاده بر نمی‌گردد.

محسن رضایی، سرنوشت این ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«تا این وضع پیش آمد، باکری خواست مرغابی را آزاد کنیم تا شاید خودمان هم خلاص شویم که آزادش کردیم ولی فرجی نشد. کسی هم در آن ساعت از جاده تردد نمی‌کرد که کمک مان دهد. احمد وقتی دید فایده ندارد، از من و نورمحمدی خواست برگردیم مقر و کمک بیاوریم. خواستیم صبر کنیم تا مقداری باران سبک شود ولی احمد قبول نکرد و مجبور شدیم تمام مسیر را پای پیاده، زیر آن باران شدید برگردیم عقب. خیس و خسته، رسیدیم و با یک تویوتا برگشتیم و آمبولانس را کشیدیم روی جاده. با شرایطی که پیش آمد، رفتن مان منتفی شد و ما برگشتیم حصیرآباد و احمد و باکری رفتند جزایر.»

حضور این نیروهای محدود در حصیرآباد، تا چند هفته بعد و زمانی که این مقر، شاهد انتقال گسترده گردان‌های پیاده لشکر است، ادامه پیدا می‌کند. در این مدت، آن‌ها تلاش دارند وسایلی جدید و به درد بخور برای عملیات بسازند ولی تلاش‌هایشان ثمر خاصی ندارد.

### یک «رحمت» برای عملیات

واحد مهندسی لشکر با سه زیرمجموعه گروه پل، مهندسی رزمی و استحکامات، در ماه‌ها و هفته‌های منتهی به عملیات، وظایف متعددی را بر عهده گرفته است. استحکامات، مسئولیت ایجاد سنگرهای اجتماعی، اورژانس، حمام صحرائی و سرویس بهداشتی در جزیره شمالی را بر عهده دارد و مهندسی رزمی در کنار ایجاد مواضع توپخانه و احداث خاکریز در اطراف بُنه‌های مهمات که در سطح منطقه پراکنده بودند، وظیفه داشت یک

گروهان از نیروهایش شامل راننده بولدوزر و لودر را آماده کند تا همراه با گردان‌های پیاده وارد منطقه شده و از دستگاه‌های غنیمتی برای ایجاد سنگر و خاکریز استفاده کنند. انتقال ادوات مهندسی به ساحل غربی هور به محض فراهم شدن شرایط، دیگر وظیفه مهندسی رزمی است.

یکی از نیروهای شاخص مهندسی لشکر، حاج‌جعفر یزدانی<sup>۱</sup> است که ششمین دهه زندگی‌اش را پشت سر می‌گذارد و احمد کاظمی از او به عنوان «حیب ابن مظاهر» لشکر و یکی از ستون‌های یگان یاد می‌کند. سیدابولقاسم طباطبایی در مورد فعالیت‌های یزدانی در ماه‌ها و هفته‌های منتهی به آغاز عملیات بدر می‌گوید:

«به دلیل مسائل حفاظتی و شرایط خاص عملیات، حاج‌جعفر مجبور شد برای مدتی طولانی به شکل نیمه مخفیانه در جزیرهٔ مجنون شمالی بماند و سنگرهای پیش‌بینی شده برای واحدهای مختلف را بسازد یا تکمیل و تحکیم کند. این کار را با حداقل ارتباط و پشتیبانی از خارج جزیره و با حدود بیست نیروی مشمول<sup>۲</sup> انجام می‌داد که هر کسی نمی‌توانست با آن‌ها کنار بیاید. این نیروها هنوز پذیرش نشده بودند و انگیزهٔ زیادی برای کار و پذیرش دستورات نداشتند. دیگر سختی خاص

---

۱. جعفر یزدانی که قبل از انقلاب در امور ساختمانی فعالیت داشت، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، به عضویت کمیته انقلاب نجف‌آباد درآمد. یزدانی که شجاعت کم‌نظیرش شهره بود، در شرایط حساس و ویژهٔ ابتدای انقلاب، مایهٔ برکات و خدمات زیادی شد و با بسیاری از عوامل رژیم پهلوی و مجرمان در منطقه، برخوردی قاطع داشت. با شروع جنگ، در جبهه‌های مختلف حضور پیدا کرد و سال‌های تجربه و تخصصش را در واحد مهندسی لشکر به کار گرفت. او که در اموری مانند تامین تدارکات و اعزام نیروهای داوطلب لشکر هم نقشی فعال بر عهده داشت، اخلاص و مردم‌داری‌اش بین تمامی رزمندگان زبانزد بود و پشت جبهه نیز به کمک ارتباط خوبی که با دستگاه‌های مختلف داشت، برای رتق و فتق امور اداری و مشکلات رزمندگان، تلاش می‌کرد. حاج‌جعفر یزدانی، در نهایت بیست‌وهشتم بهمن ۶۴ در پنجاه‌وهفت سالگی طی عملیات والفجر ۸ در شبه جزیره فاو به شهادت رسید و در قطعه اول گلزار شهدای نجف‌آباد، به خاک سپرده شد.

۲. اسدالله موحدی اصطلاح «مشمول پذیرش نشده» را این‌گونه توضیح می‌دهد: «برخی نیروها که به صورت بسیجی در جبهه بودند، با فرارسیدن موعد سربازی درخواست می‌کردند در لشکر به عنوان سرباز پذیرش شوند. برای قبول کردن یا نکردن آن‌ها، بین یک تا چهار ماه به صورت آزمایشی در رده‌های مختلف به کارگیری می‌شدند تا اگر به درد بخور بودند، تکمیل پرونده کرده و کارکردشان به عنوان سرباز لشکر ثبت شود. اگر پذیرفته می‌شدند، مدتی را که آزمایشی مانده بودند نیز به سنوات خدمت اضافه می‌شد.»

بزدانی در این مقطع، انتقال خاک از خارج جزایر به پدها برای ساخت سنگرها بود. چون بیشتر زمین‌های آن محدوده حالت باتلاقی یا پودری داشتند و برای ساخت سنگر مناسب نبودند. حاج جعفر به قدری وظیفه‌شناس بود که حتی موقعی که در همین مقطع مجروح شد، از جزیره نرفت تا صدمه‌ای به روند کارها وارد نشود و همان‌جا خودش را دوا و درمان کرد.»

احمد کاظمی، چندروز قبل از عملیات، در خصوص یکی از وظایف مهندسی می‌گوید: «شب عملیات که می‌شود، یعنی دو ساعت اول عملیات؛ تلفات هم بدیم، اون وقت طوری نیست، [مهندسی باید] همه کمپرسی‌ها و لودرها را روی خط کند. هر چی می‌توانند خاک بریزند پای این سنگرها. یعنی همه این‌ها را سه، چهار برابر خاک شون بریزند. [از] حمام گرفته [تا] بقیه سنگرها. همه این‌ها [را] سه، چهار متر خاک حسابی بریزند روش که توی این سنگرها هیچ آسیب‌پذیری نداشته باشد.» نیروهای بخش پل واحد مهندسی، کارهای زیادی برای انجام داشتند که یکی از آن‌ها، احداث یک اسکله بود. حدود بیست‌روز مانده به شروع عملیات، ترکیبی از نیروهای فرماندهی، یگان دریایی و تخریب ساخت اسکله‌ای در دل هور را به دستور احمد کاظمی شروع می‌کنند. مجید کبیرزاده از طرف فرماندهی لشکر، برروند احداث پل نظارت کرده و بخش‌های مختلف را در این راستا هماهنگ می‌کند. اسکله «رحمت» در محدوده شمال غربی جزیره مجنون شمالی و نزدیک پد ابوالفضل به صورت مربعی با اضلاع صدمتر طراحی شده تا در جریان عملیات به عنوان نقطه‌ای جهت پشتیبانی نیروها و ارائه خدمات اورژانسی مورد استفاده قرار بگیرد.

یکی از اهداف احمد کاظمی برای طراحی این پل، کاهش تلفات و خسارات احتمالی به نیروهایش در زمان اجرای عملیات است. او در نظر دارد با نزدیک کردن امکاناتش به دشمن، امکان هدف قرار گرفتن آن‌ها توسط عراق را به دلیل امکان تلاقی آتش دشمن با نیروهای خودش را کاهش دهد.

فرمانده لشکر، چندروز قبل از شروع عملیات، طی جلسه‌ای که به منظور توجیه مسئولان واحدهای پشتیبانی رزم نسبت به کلیات عملیات تشکیل شده، خطاب به آن‌ها می‌گوید: «بایست خودمان را بکشیم به نزدیکی دشمن. هم امکانات تدارکاتی مان و هم

امکانات نیرویی مان را. همه را بکشیم به طرف دشمن که آسیب پذیری مان از یه سلاح دشمن باشه. فقط توپخانه اش باشه. این نباشه که ما را، هم بمباران کنه و هم توپخانه بزنده؛ همه چیزش ما را تهدیدمان بکنه. طوری باشیم که آگه خواستند کاری بکنند، برای خودش هم تهدید باشه. در همین رابطه، همین اسکله که الآن زده ایم و به حول و قوه الهی، یکی از عنایات خداوند بوده که تا حالا، دشمن هیچ آسیبی نرسانده و تا حالا حفظ شده، این را ان شاء الله تعالی باید برادران بیابند و رویش طرح داشته باشند. تدارکات، باید مرکزی داشته باشه، جوری که از همین فاصله، خط و نیروها را تامین بکنند. تسلیحات هم همین جور. باید بتواند مهمات، وضعیت و اوضاع و همه را از همین نقطه برساند. بایست ان شاء الله جوری باشه که این نقطه باشه به اصطلاح در پشتیبانی. ولی خب، این نقطه نمی تونه یه نقطه خیلی بزرگ و مجهزی باشه ولی بایست از امکانات کم، بهترین کارایی را داشته باشیم و این جا باید سختی ها را تحمل بکنیم.»

حسینعلی حاجی بزرگی راوی مرکز اسناد، پانزدهم اسفند ۶۳، مجموعه مشاهدات و اطلاعات خود از این اسکله و پل متصل به آن را چنین شرح داده: «از پد ابوالفضل که محل استقرار نیروهای خودی است، یک پل نفرو یونولیتی به طرف خط دشمن زده شده که حدود چهار کیلومتر است. طول هر قطعه پل دو متر و عرض آن نزدیک یک متر می باشد. حدود سه کیلومتر از این پل به عرض زده شد و یک کیلومتر به علت کمبود پل، به طول البته بعداً مقداری پل از قرارگاه رسید و قرار شد که همه پل به عرض زده شود. در انتهای پل، یک اسکله به طول حدود دویست متر جهت استقرار نیروها و واحدها در طول عملیات زده شده. قرار است ان شاء الله بعد از شکستن خط، بقیه پل نیز زده شود.»

این راوی در ادامه، فاصله خط دشمن تا پد ابوالفضل را هفت کیلومتر عنوان داشته و ادامه می دهد: «قرار بر این است که گردان های عمل کننده در شب عملیات، از پد ابوالفضل به روی پل آمده، تا اسکله را پیاده راه بروند و از اسکله تا خط دشمن را با قایق و بلم بروند. خط تدارکاتی نیروهای خودی نیز روی اسکله است. ضمناً بچه های لشکر برای زدن این پل، حتی شب ها را تا صبح به کار مشغولند.»

احمد سلیمانی در خصوص نقش اسکله رحمت در انتقال نیروها می گوید:

«اسکله طوری در مسیر حرکت نیروها ساخته شده بود که نقش کنترل‌کننده تردها را نیز داشت. نیروها از یک سمت روی آن پیاده شده و دوباره از طرف دیگر آن سوار قایق می‌شدند.»

محمدعلی مشتاقیان در این خصوص می‌گوید:

«ما اصلاً توی عملیات بدر، مثل خیبر، هلی‌برن<sup>۱</sup> و این‌ها نداشتیم. استفاده از بالگرد، هاورکرافت و این‌ها هم نبود. قبل از عملیات، یک طرح ابتکاری بسیار خوبی توسط احمد کاظمی داده شد که همین اسکله رحمت بود. ما بخشی از بنه تدارکاتی مان را بدون سرو صدا و قبل از عملیات منتقل کردیم به این اسکله تا بتوانیم بخشی از نیازمان را از فاصله‌ای نزدیک تر نسبت به جزایر تامین کنیم.»

در طراحی صورت گرفته برای عملیات بدر، قرار می‌شود مجروحان از پاسگاه روطه به اسکله رحمت انتقال داده شده و پس از مداوای اولیه، با قایق‌های تندرو به پد ابوالفضل منتقل شوند تا در ادامه نیز با آمبولانس‌های اتوبوسی به پد بالگرد در انتهای همین مسیر انتقال پیدا کنند. انبار یا به اصطلاح «بنه سوخت» قایق‌ها دیگر قسمت در نظر گرفته شده در اسکله رحمت محسوب می‌شود.

محسن ابراهیمی یکی از نیروهای فرماندهی است که در ساخت اسکله رحمت مشارکت داشته. او در این خصوص می‌گوید:

«حسین رفاهی، حمید قماشلوئیان، رسول رحیمی و مجید کبیرزاده از دیگر

---

۱. در یکی از جلسات فرماندهان لشکر ۸ نجف در چهاردهم اسفند ۶۳، احمد کاظمی از آماده‌سازی سه تا چهار تیپ برای هلی‌برن در یکی از مناطق مجاور خط حد لشکر و تمرین‌های آن‌ها به مدت بیش از پنج ماه سخن می‌گوید. حسین اردستانی در کتاب «تنبیه متجاوز» در این خصوص نوشته: «اگر عملیات پیروز می‌شد، چهار تیپ تازه نفس، شبانه با بالگرد شینوک به حاشیه اتوبان منتقل می‌شدند و با توجه به پیشرفت عملیات نیروها، یا به سمت جنوب (بصره) یا شمال (العماره) پیشروی می‌کردند. بالگردها، پرواز در شب را در خیبر تجربه کرده بودند و برای این عملیات، با تمرین‌های شبانه روزی آماده‌تر بودند. طبق مطالب روزشمار جنگ ایران و عراق، در ۲۱ اسفند ۶۳ به دلیل اسارت یکی از خلبانان بالگرد بر روی پد خندق، محل تجمع بالگردها به دارخوین انتقال داده می‌شود و ۲۲ اسفند ۶۳ محل جدید مورد اصابت یک موشک قرار گرفته و با توجه به انهدام یک بالگرد و صدمه دیدن ده فروند دیگر، طرح انتقال نیرو با بالگرد (در برخی محورهای عملیات) منتهی می‌شود. البته طبق مطالب همین کتاب، طی روزهای بعد چندین مورد هلی‌برن موفق نیروها (در محورهای مختلف) توسط هوانیروز ارتش به ثبت رسیده.

نیروهای فرماندهی طی این مأموریت بودند. احمد کاظمی بر مخفی بودن کار تاکید زیادی داشت. کار را بلافاصله بعد از نماز مغرب و عشاء با سه تا چهار قایق شروع کرده و تا حوالی طلوع آفتاب ادامه می دادیم.»

برای این کار، پل های خیبری با عرض پنج متر از عقب کفی تریلی توسط جرثقیل برداشته شده و در آب قرار داده می شدند. در ادامه نیز نیروها هر بار دو تا سه پل را با استفاده از پین به هم متصل کرده و دنبال قایق تا نقطه مورد نظر می کشیدند. فاصله قایق ها در حدود پنجاه متر تنظیم می شد تا یکدیگر را در فضای هور گم نکنند. محیط چندان امن و امان نبود و نیروها باید حسابی حواس شان را جمع می کردند تا به گشتی های عراقی برخورد نکنند. هم زمان با نصب این قطعات در کنار یکدیگر، نیروهای مهندسی نیز صدها گونی پُراز خاک را آماده کردند تا در اسکله، سنگرهایی ساخته شود. هم زمان نیز تعدادی از نیروها مأمور شدند تا با قطع و انتقال نی، اسکله را به نوعی استتار کنند.

انتقال و تخلیه قطعات پل، چندان راحت و بی حادثه نیست. در یکی از این موارد، جرثقیلی که برای تخلیه پل ها آمده، بعد از تمام شدن کارش، مسیر را اشتباه رفته و در انتهای پد امام حسین، وارد آب می شود. مهدی صادقی از نزدیک شاهد این ماجرا بوده. صادقی می گوید:

«راننده، از مجاهدین افغانستانی بود که گاهی داوطلبانه می آمدند جبهه. این بنده خدا چراغ های آن طرف هور را با اهواز اشتباه گرفته بود و بعد از اتمام کارش، با سرعت از دژبانی پد که ایست داده و حتی تیراندازی کرده بود، رد شده و با چرخ های جلوفتاده بود داخل آب. رضا موحدی<sup>۱</sup> از بچه های مهندسی لشکر، یک لودر آورد و جرثقیل را کشیدیم بیرون. در مسیر برگشت، جرثقیل را گذاشتیم جلو و من و موحدی با لودر، از پشت سرش راه افتادیم. سرعت مان خیلی کم بود ولی دیدم جرثقیل خیلی به چپ و راست می رود و هر لحظه ممکن است بیفتد داخل آب. مشخص بود خیلی بلد نیست چراغ خاموش رانندگی کند. باید می رفتم کنار دستش و کمک می دادم ولی نمی شد بوق یا چراغ زد چون

۱. رضا موحدی فرزند حسینعلی، پانزدهم بهمن ۶۵ در بیست و یک سالگی طی عملیات کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسید و در قطعه سه گلزار شهدای نجف آباد به خاک سپرده شد.

فصل ۲. آماده شدن برای عملیات



احتمال داشت عراقی‌ها حساس شده و ما را بزنند. پیاده شدم و آرام و بی سرو صدا، از رکابِ جرثقیل رفتم بالا و نشستم کنار دست راننده. اولش خیلی ترسید و فکر کرد عراقی‌ام ولی بعد آرام شد و اجازه داد گاهی فرمان را به چپ و راست بچرخانم تا در آب نیفتیم.»  
صادقی ادامه می‌دهد:

«با این همه اوضاع خیلی جور نبود و باز هم گاهی طوری توی سر فرمان می‌زد که می‌رفتیم تا لب آب و دوباره بر می‌گشتیم. برای احتیاط، شیشه را دادم پایین<sup>۱</sup> و حواسم را بیشتر جمع کردم ولی یک لحظه، جرثقیل از جاده رفت پایین و چپ شد. آب به سرعت وارد جرثقیل می‌شد و لحظه به لحظه، پایین‌تر می‌رفتیم. اول خودم از شیشه رفتم بیرون و بعد راننده را نجات دادم و شناکنان، از هور آمدیم بیرون. جرثقیل، طوری غرق شده بود که بالودر و وسایلی که داشتیم، نمی‌شد کاری برایش کرد. منتظر ماندیم تا حدود یک هفته بعد که تانکی از قرارگاه آوردند و به زجر و زور، جرثقیل را کشیدند بیرون.»

عراق، بیشتر اوقات به صورت کاروانی متشکل از دو تا سه قایق با حدود بیست نیرو و تجهیزات نیمه‌سنگین مانند دوشکا اقدام به گشت‌زنی در سطح هور می‌کرد و همین موضوع گاهی قایق‌ها و سکان‌دارهای لشکر را درگیر خطرات مختلف می‌کند. یک بار و در اولین ساعات تاریک شدن هوا و شروع کار، یکی از قایق‌ها با سکان‌داری محمد آلوری نیروی یگان دریایی، وقتی نزدیک شدن گشتی‌های دشمن را می‌بیند، به سرعت وارد پوشش متراکم نیزار شده و دقایقی بعد که خطر گشتی دشمن برطرف می‌شود، دوباره به آبراه برگشته و راه برگشت به خط لشکر را پیش می‌گیرد. الوری که هنوز به آبراه مسلط نشده و تک و تنها است، پس از دقایقی مسیر اصلی را گم کرده و در تاریکی هور، سردرگم می‌شود. بقیه نیروها هم وقتی متوجه غیبت یکی از قایق‌ها می‌شوند، روند عادی کارشان را کنار گذاشته و دنبال او می‌گردند. این احتمال و خطر وجود دارد که سکان‌دار به اسارت عراقی‌ها درآمده باشد و باید هر چه سریع‌تر تکلیف این موضوع مشخص شود. آن شب،

۱. گویا مدتی قبل، یکی از کامیون‌های جهادسازندگی نجف‌آباد، در همان حوالی می‌افتد داخل هور و چون شیشه‌هایش بالا بوده، هر دو نیرویش گیر افتاده و زیر آب به شهادت می‌رسند.

چندین قایق از اولین ساعات تاریک شدن هوا تا حوالی طلوع آفتاب، مشغول جست و جو هستند و در نهایت، دقایقی قبل از روشن شدن هوا، قایق را پیدا کرده و به محل استقرار نیروها برمی گردانند.

با توجه به مجموع شرایط حاکم بر هور و حساسیت به وجود آمده، نیروهای درگیر در روند ساخت اسکله، نکات خاصی را در زمان فعالیت لحاظ می کنند. به عنوان مثال، وقتی به محل اسکله رحمت نزدیک می شوند، موتور قایق هایشان را خاموش می کنند تا هم دشمن متوجه نزدیک شدن شان نشود و هم منطقه آرام شود و بهتر بتوانند اوضاع را از لحاظ حضور گشتی های دشمن بررسی کنند. این قایق ها، تا وقتی از امنیت مسیر و محدوده اسکله اطمینان پیدا نمی کردند، به این منطقه نزدیک نمی شدند. گاهی نیز چند نفر از رزمندگان، نقاط مختلف اسکله در حال ساخت را به طور دقیق بررسی می نمودند تا مطمئن شوند دشمن، به این محدوده نفوذ ننموده، احتمالاً کمینی نرده باشد یا جایی را مین گذاری نکرده باشد.

در مجموع، با توجه به حساسیت عراق روی این منطقه پس از عملیات خیبر و شناسایی های متعدد دشمن به صورت هوایی، به نظر می رسد پنهان ماندن ساخت این اسکله باید دلایل دیگری نیز داشته باشد. در همین خصوص، برخی نیروهای لشکر در مصاحبه هایی که با مرکز حفظ و نشر آثار و ارزش های دفاع مقدس در فاصله زمانی کم نسبت به زمان عملیات داشته اند، از ابری شدن هوای منطقه از یک ماه مانده به شروع عملیات سخن گفته اند. اصغر صرامی که چندین ماه مشغول کار شناسایی در این محدوده بوده، می گوید:

«جالب بود که هوا حالت بارانی و ابری گرفته بود ولی خبری از بارش نبود. باران فقط بیرون از جزیره می بارید. این پوشش ابری باعث شده بود تا هواپیماهای شناسایی دشمن امکان تصویربرداری هوایی نداشته باشند.»

این موضوع را یکی از نیروهای زرهی لشکر نیز تأیید کرده ولی مدت زمان آن را حدود سه روز اعلام می کند. حسینعلی حاجی بزرگی راوی مرکز اسناد هم در گزارش خود نوشته: «از صبح روز عملیات تاکنون (بیستم تا بیست و سوم اسفند ۶۳) هوا ابر بوده و دشمن به صورت گسترده نتوانسته از هواپیماهایش استفاده نماید.» مجید یزدانی نیروی بهداری

لشکر ۸ نجف که در زمان عملیات، در پایگاه شهید مدنی حضور داشته، در خاطرات روزنوشت خود، به تاریخ بیست و دوم اسفند ۶۳ نوشته: «دو روز است که امدادهای غیبی شامل حال ما شده است و در جزیره مجنون و در اهواز، هوا ابری و شرجی است و اصلاً هواپیماهای عراقی نتوانسته‌اند بمباران و یا شناسایی کنند.»

البته در این میان، محمدعلی مشتاقیان از نیروهای شاخص اطلاعات عملیات با تأیید ابری بودن هوای منطقه در برخی مقاطع خاص می‌گوید:

«این ابری بودن در حدی نبود که جلوی شناسایی و تصویربرداری هوایی عراق را بگیرد. ادامه این شرایط به صورت یک ماه متوالی را هم بعید می‌دانم.»

احمد کاظمی، چهاردهم اسفند ۶۳ طی یکی از جلسات می‌گوید:

«تا حالش را خداوند کمک کرده. واقعاً خودمان هم انتظارش را نداشتیم. این همه امکاناتی که دشمن داره، تا حالا هیچ کدوم شون [کمکی به کشف موضوع نکرده‌اند]. دشمن این همه میاد عکس می‌گیره، می‌ره و میاد. این نیست که دشمن، بفهمه یه چیزی را و هیچی نگه.»

در همین رابطه، فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف، شانزدهم اسفند ۶۳ نیز طی جلسه دیگری اضافه می‌کند:

«من در تعجبم چطور دشمن این چهار کیلومتر پل را نمی‌بیند یا این که می‌بیند ولی سکوت نموده و می‌خواهد جنایت نماید. ولی بعید است، این کار یک قلب مطمئن و آرام می‌خواهد که این در دشمن نیست.»

### وضعیت واحدهای پشتیبانی

در مقطع عملیات بدر مسئولیت واحد طرح و عملیات لشکر ۸ نجف اشرف، در اختیار سیف‌الله رهنما بود و اطلاعات عملیات را احمد نجات بخش به عنوان مسئول و محمدعلی مشتاقیان در جایگاه جانشین، اداره می‌کردند. در توپخانه، محمدرضا پوراسماعیلی و مهدی صادقی مسئول و جانشین بودند و واحد زرهی را اصغر عربپور به عنوان مسئول و عباسعلی داوری به عنوان جانشین اداره می‌کردند.

واحد‌های بهداری و ادوات، به ترتیب به غلامرضا پوراسماعیلی و اکبر انتشاری واگذار شده بود و حمیدرضا رادی و جواد بوسعیدی به عنوان مسئول و جانشین واحد ادوات منحنی شناخته می‌شدند. در مهندسی و مخابرات، به ترتیب سیدابولقاسم طباطبایی و محسن شهپری فرد مسئول اصلی بودند و مهدی رحیمی و مهدی قماشلوئیان به عنوان جانشین کار می‌کردند. در واحد مهندسی، سه بخش مجزا نیز تحت نظر مسئول واحد، ایجاد شده بودند. بخش اول، نیروهایی بودند که با مسئولیت رضا موحدی، احداث و نگهداری پل را انجام می‌دادند. بخش دوم، استحکامات که جعفر یزدانی<sup>۱</sup> و محمود کمالی<sup>۲</sup> به عنوان مسئول و جانشین، آن را مدیریت می‌کردند و سومین قسمت مهندسی رزمی که محمد شریفی وظایف مربوط به آن را مدیریت می‌کرد.

در واحد نیروی انسانی، محمدتقی رضوان پور<sup>۳</sup> مسئولیت داشت و گنجی جانشین بود و تدارکات را غلامرضا رحیمی به عنوان مسئول و مرتضی کاظمی در جایگاه جانشین، مدیریت می‌کردند. یگان دریایی با همت حسین صنعتکار اداره می‌شد و برای پدافند هوایی، رمضانعلی محمدی و ابراهیم کاویانی به عنوان مسئول و جانشین تعیین شده بودند. یدالله کاظم‌زاده و عباس حسناتی مسئول و جانشین واحد تعاون بودند و امیروفایی نژاد در کنار حسن وقفی، هم‌مین جایگاه‌ها را در تخریب داشتند.

احمد نجات‌بخش هم‌زمان با مسئولیت واحد اطلاعات عملیات، آموزش لشکر را هم اداره می‌کرد و از علی محمد اربابی<sup>۴</sup> به عنوان جانشین بهره می‌برد. واحد تبلیغات را هم حبیب ذوالفقاری اداره می‌کرد و حسینعلی مصطفایی و اصغر فتاح‌المنان به عنوان

۱. جعفر یزدانی فرزند حسین، بیست و هشتم بهمن ۶۴ در پنجاه و هفت سالگی طی عملیات والفجر ۸ در شبه جزیره فاو به شهادت رسید و در قطعه یک گلزار شهدای نجف‌آباد، خاکسپاری شد.

۲. محمود کمالی فرزند علی اکبر، بیست و چهارم دی ۶۵ در چهل و شش سالگی طی عملیات کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسید و در قطعه یک گلزار شهدای نجف‌آباد، خاکسپاری شد.

۳. ابن نیروی لشکر، بعد از جنگ نام خانوادگی اش را از «وهابی» به «رضوان پور» تغییر داد.

۴. رزمنده اهل آران و بیدگل که تا قبل از پنجم دی ۶۵ که در بیست و یک سالگی طی عملیات کربلای ۴ در ام‌الرصاص به شهادت برسد، جایگاه‌های متعددی مانند فرماندهی واحدهای آموزش و قرارگاه به همراه مسئولیت ستاد لشکر ۸ نجف را تجربه کرده بود. «علی اصغر» و «علی آقا» دو برادر دیگر او نیز به ترتیب در عملیات‌های والفجر ۱ در سال ۶۶ و بیت المقدس ۷ در سال ۶۷ به شهادت می‌رسند.

مسئول و جانشین، در واحد ناصر حضور داشتند.

واحد پشتیبانی، که پس از اتمام عملیات خیبر، با حفظ چند بنه تدارکات و مهمات در جزیره شمالی، حضور پدافندی اش در منطقه را به صورت حداقلی ادامه داده بود، با بازگشت مجدد نیروهای لشکر به پدهای جزیره شمالی، شروع به تقویت بنه های خود کرد تا بتواند جوابگوی نیازهای مختلف نیروهای تازه وارد باشد. پشتیبانی، در همین مقطع با دستور مستقیم احمد کاظمی و بدون ایجاد حساسیت، شروع به ذخیره سازی مهمات بیشتر در پدهای جزیره می کند. از طرف دیگر، مسئولان پشتیبانی شروع به آماده سازی و ذخیره سازی تدارکات مختلف در نقاطی مانند پایگاه شهید مدنی اهواز می کنند تا به محض نزدیک شدن زمان عملیات، این اقلام را به نزدیک ترین نقطه نسبت به خط مقدم، انتقال دهند.

برای این واحد وظایف دیگری هم در نظر گرفته شده که تجهیز گردان های پیاده قبل از حرکت به سمت منطقه از جمله آن ها است. البته این تجهیز، فقط در حد تحویل سلاح است و مهمات، چند روز قبل از عملیات و داخل جزیره به نیروها داده می شود تا در طول جابه جایی نیروها، خطری از نظر شلیک ناخواسته سلاح ها، رزمندگان و اطرافیان شان را تهدید نکند. پیش بینی مقدمات مورد نیاز برای تامین تمامی نیازهای نیروها در حین انجام عملیات و بعد از آن شامل آب، گازوئیل و بنزین، آب شرب و مهمات از دیگر وظایف در نظر گرفته شده برای واحد پشتیبانی است. در موضوع غذای نیروها هم واحد پشتیبانی بایستی آشپزخانه اش در پایگاه شهید مدنی اهواز را آماده می کرد تا در صورت نیاز، غذای گرم مورد نیاز رزمندگان، از این محل به خط مقدم انتقال داده شود. در کنار این، باید به اندازه چهار و هشت ساعت جیره خشک تدارک دیده شده و در اختیار نیروهای عمل کننده به ویژه گردان های خط شکن قرار می گرفت تا در صورت فراهم نبودن امکان رساندن تدارکات، تغذیه حداقلی رزمندگان با مشکلی مواجه نشود. هم چنین بایستی زیرساخت های مورد نیاز برای ارسال غذاهای گرم بسته بندی شده به خط مقدم، طی روزهای ابتدایی عملیات که امکان توزیع غذا در ظرف وجود نداشت، فراهم می شد. از دیگر وظایف واحد پشتیبانی، می توان به پیش بینی اکیپ تعمیرات و انتقال آن به جزایر هم زمان با شروع عملیات، پیش بینی تعدادی نیروی راننده به منظور استفاده از

غنائم احتمالی و هماهنگی با قرارگاه جهت تامین خودروهای مورد نیاز برای انتقال نیرو و ادوات زرهی و مهندسی اشاره کرد.

در واحد بهداری نیز وظایفی در نظر گرفته شده که مجموع آن‌ها را می‌توان در دو بخش کلی قبل از عملیات و حین اجرای عملیات تقسیم بندی کرد. در مدتی که نیروها مشغول تمرین و آماده سازی در نقاط مختلف بودند، بهداری بایستی پست‌های امدادی خود را در این نقاط دایر می‌کرد و ضمن رسیدگی به مجروحان احتمالی در خلال تمرین‌ها و آموزش‌ها، اگر رزمنده‌ای بیمار می‌شد، در حد امکانات به او کمک می‌کرد. در کنار این، باید آموزش‌های امدادی مورد نیاز به ویژه موارد مربوط به مقابله با حملات شیمیایی، به تمامی نیروها ارائه می‌شد. این واحد، با نزدیک شدن زمان عملیات، علاوه بر هماهنگی با واحد بهداری رزمی قرارگاه جهت تامین نیازمندی‌های امدادی، با همکاری پشتیبانی لشکر، آمبولانس‌های مورد نیاز برای انتقال مجروحان را تامین و آماده سازی کرده و برای حضور گروه پزشکی دکتر محمدعلی ابوترابی<sup>۱</sup> در منطقه و اعزام پزشک یاران از نقاط مختلف استان اصفهان، هماهنگی و پیگیری‌های لازم را انجام می‌داد.

ایجاد و تجهیز پست امدادی در یکی از پدهای پدافندی، انتقال تدریجی امکانات به منطقه، فراهم کردن آمادگی‌های لازم برای ایجاد حمام صحرایی با توجه به بالا بودن احتمال وقوع حملات شیمیایی، تجهیز امدادگران گردان‌ها به اقلامی مانند کوله‌پشتی امداد، برانکارد و تجهیزات پانسمان، آماده شدن برای رفع آلودگی‌های شیمیایی احتمالی در منطقه، توزیع ماسک و دیگر تجهیزات مقابله با حملات شیمیایی در بین نیروهای

---

۱. سال ۱۳۱۳ در نجف‌آباد به دنیا آمد. مقطع پزشکی عمومی را در دانشگاه تهران و تخصص جراحی عمومی را در دانشگاه اصفهان گذراند. فعالیت‌های گسترده و مؤثری در مسیر پیروزی انقلاب داشت و در اوج خفقان رژیم پهلوی، تعداد زیادی از مبارزان مجروح را درمان کرد. بارها از سوی ساواک و شهربانی مورد تهدید و فشار قرار گرفت و طی کشتار محرم ۵۷ در نجف‌آباد، خانه‌اش به عنوان یکی از مراکز مهم شهر به آتش کشیده شد. در طول دفاع مقدس همراه با گروهی از پزشکان و اعضای کادر درمان، در مناطق عملیاتی گوناگون حضوری مستمر و بسیار مؤثر داشت به طوری که برخی فرماندهان ارشد دفاع مقدس، او را اولین پزشک بنیان‌گذار اورژانس در جبهه‌ها می‌دانند. تنها پسرش مجید، هفتم مرداد ۶۱ در هجده سالگی طی عملیات رمضان به شهادت رسید و به عنوان یکی از اولین شهدای بی‌سر نجف‌آباد، در گلزار شهدای این شهر خاکسپاری شد. این پزشک همیشه انقلابی و مردم‌دار، پس از دفاع مقدس نیز به فعالیت‌های عام‌المنفعه مانند ساخت یک مدرسه به نام پسرش ادامه داد و در نهایت یازدهم آذر ۹۶ درگذشت و در یادمان شهدای نجف‌آباد و در نزدیکی مزار شهید مدافع حرم محسن حججی به خاک سپرده شد.

گردان‌های پیاده و واحدهای تخصصی به همراه هماهنگی با گردان ناصر برای انتقال مجروحان از خط مقدم، دیگر وظایف واگذار شده به واحد بهداشتی بودند.

یکی دیگر از واحدهای فعال لشکر در عملیات‌های مختلف، مخابرات است. این واحد، پیش از قرار گرفتن لشکر در آستانه عملیات، چندین خط تلفن ثابت موسوم به اف ایکس در جزیره شمالی راه اندازی کرد تا در کنار شبکه بی سیم موجود، امکان برقراری ارتباط نیروها در سطح لشکر و بین لشکر با دیگر یگان‌ها و قرارگاه‌های بالادستی فراهم باشد. علاوه بر این، نیروهای با سابقه مخابرات، وظیفه داشتند بی سیم‌چی‌های گردان‌های پیاده و واحدها را برای شرکت در عملیات، آموزش دهند.

بخشی از اقدامات محوله و وظایف این واحد هم، به هفته‌های منتهی به شروع عملیات مربوط می‌شد. آماده کردن زیرساخت‌ها برای برقراری ارتباط مخابراتی در سطح لشکر، بین لشکر با یگان‌های مجاور و قرارگاه‌های بالادستی، توزیع دفترچه کد و رمز، مشخص کردن فرکانس‌های مخابراتی برای بخش‌های مختلف و تجهیز ویژه سنگر فرماندهی لشکر در پد ابوالفضل از جمله این کارها هستند.

یکی از مجموعه‌هایی که در طول عملیات بدر به لشکر ۸ نجف اشرف مأمور شده، جهادسازندگی نجف‌آباد است. این مجموعه که از اولین روزهای شروع عملیات خیردر اسفند ۶۲، وارد این منطقه شده و در کنار انجام اقدامات مختلف در راستای پشتیبانی از یگان‌های رزم، نقش بسیار مهم و محوری در احداث جاده سیدالشهداء داشته، از همان مقطع و جهت آماده‌سازی شرایط جهت انجام عملیات بدر، شروع به احداث یا تقویت زیرساخت‌های مختلف در جزایر می‌کند. جهادسازندگی نجف‌آباد به دلیل بهره‌گیری از نیروهای فوق‌العاده شجاع و با تجربه، به اذعان بسیاری از چهره‌های شاخص دفاع مقدس، یکی از موفق‌ترین و مؤثرترین مجموعه‌های تاریخ دفاع مقدس محسوب می‌شود ولی به دلایل مختلف از جمله ثبت و ضبط نشدن به موقع و کامل خاطرات نیروها، عملکرد درخشان آن کمتر انعکاس<sup>۱</sup> پیدا کرده است. در مقطع عملیات بدر، مسئولیت جهاد

۱. طی تدوین کتاب حاضر نیز تلاش‌ها و پیگیری‌های زیادی برای مصاحبه با نیروهای شاخص این مجموعه در عملیات بدر انجام گرفت، ولی متأسفانه مجموعه این اقدامات تا لحظه تنظیم متن نهایی، به نقطه مشخص و قابل قبولی نرسید.

نجف آباد بر عهده محمود حجتی است و محمد موحدخواه نیز در جایگاه جانشین انجام وظیفه می‌کند.

## گردان‌های رزمی

مطابق شناسنامه یگان، لشکر ۸ نجف با شش گردان پیاده در عملیات بدر شرکت کرده؛ گردان‌های ثامن‌الائمه، فتح، چهارده معصوم، محرم، انبیاء و قمر بنی‌هاشم. در گردان ثامن‌الائمه، محمد حسن زاده به عنوان فرمانده و مهدی قلی غلامی و رجبعلی جمالی در جایگاه جانشین اول و دوم حضور داشتند و سه گروهان گردان را قائدی، صفرعلی مرادی و یک رزمنده رهنانی هدایت می‌کردند. نیروهای گردان، از شهرهای مختلف مانند فلاورجان، خمینی شهر و نجف آباد بودند.

در گردان فتح که سیدناصر حسینی فرماندهی‌اش را بر عهده داشت، احمد قیصری‌ها جانشین اول بود و سیدمهدی اسماعیلیان جانشین دوم. در این گردان، محسن خداپنده،<sup>۱</sup> حسین خزائیلی<sup>۲</sup> و عباسعلی عموقنبری<sup>۳</sup> فرماندهی گروهان‌ها را بر عهده داشتند. نیروهای گردان، از شهرهای مختلف استان اصفهان مانند نجف‌آباد، مبارکه، کاشان و فلاورجان بودند.

در گردان انبیاء نیز مصطفی نصر به عنوان فرمانده و مهدی عشوریون در جایگاه جانشین

---

۱. شهید محسن خداپنده فرزند عبدالله، ۲۷ بهمن ۶۴ در ۲۱ سالگی طی عملیات والفجر ۸ در شبه جزیره فاو به شهادت رسید و در قطعه ۳ گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپرده شد.

۲. شهید حسین خزائیلی فرزند غلامرضا، ۲۱ اسفند ۶۳ در ۲۰ سالگی طی عملیات بدر در شرق دجله به شهادت رسید و در قطعه ۲ گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپرده شد.

۳. شهید عباسعلی عموقنبری فرزند قربانعلی، بیستم شهریور ۶۴ در بیست و هشت سالگی طی عملیات قادر در اشنویه به شهادت رسید و در قطعه سه گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپرده شد. سیدناصر حسینی در مورد انتخاب عموقنبری می‌گوید: «این شهید را از اوایل جنگ و جبهه سرپل‌ذهاب که پایش رفت روی مین و شصتس قطع شد، می‌شناختم. مدتی زرهی بود و آن مقطع به دلایلی آمده بود پیاده. احمد کاظمی به دلیل مشکل پا و مقداری اضافه وزن، با انتخابش به عنوان فرمانده گروهان مخالف بود و اعتقاد داشت محدودیت‌های جسمی، می‌تواند بازدهی‌اش را کاهش دهد. ولی من به دلیل شجاعت، اعتقادات بسیار قوی و احساس مسئولیتش، نمی‌خواستم کنارش بگذارم. احمد، چندین بار این موضوع را تذکر داد و هر بار به شکلی مقاومت کردم. می‌گفتم من می‌خوام با او بجنگم، شما می‌گید نمی‌تونه ولی من می‌گم ان‌شالله خدا کمکش می‌کنه و از پس کار برمیاد. دست آخر، فرمانده لشکر نظرم را قبول کرد و شهید عموقنبری هم بهترین کیفیت را در عملیات بدر از خودش نشان داد.»



کار می‌کردند و گردان قمربنی هاشم را ناصر فخار فرماندهی کرده و ابوالقاسم شیروی به عنوان جانشین مسئولیت داشت. گردان چهارده معصوم با فرماندهی سیداکبر اعصابی و گردان محرم با فرماندهی نعمت‌الله ربیعی<sup>۱</sup> و جانشینی اصغر توکلی، دیگر گردان‌های لشکر بودند. گردان محرم، اولین گردانی بود که برای این عملیات تشکیل شد و تمامی نیروهای آن را سربازان وظیفه تشکیل می‌دادند.<sup>۲</sup>

بیشتر گردان‌های پیاده لشکر، به استعداد نه دسته و دویست و بیست نیرو در عملیات شرکت دارند.

یکی از واحدهایی که در عملیات خیبر، به دلایل مختلف، امکان فعالیت چندانی پیدا نکرد ولی پیش‌بینی می‌شد در عملیات بدر، نقش مؤثری داشته باشد، واحد زرهی<sup>۳</sup> بود. پس از عملیات خیبر، عمده تجهیزات واحد زرهی لشکر، به پایگاه شهدای اهواز منتقل شد و نیروهای فنی و حتی سازمانی این واحد، مشغول رفع عیوب دستگاه‌ها و آماده کردن شان برای عملیات بعدی شدند. به دنبال استقرار نیروهای لشکر ۸ در پدهای جزیره شمالی نیز، یک دسته از گروهان تانک این واحد به جزایر فرستاده شدند تا نیروهای پیاده را با اجرای آتش، پشتیبانی کنند. این واحد، با همان ترکیبی که در عملیات خیبر شرکت کرده بود، خود را برای عملیات بدر آماده می‌کرد. گردان زرهی لشکر با حدود ۱۵۰ نیرو به فرماندهی اصغر عرب‌پور در عملیات شرکت داشت. عباسعلی داوری و مصطفی سمندری به ترتیب جانشین اول و دوم بودند.

---

۱. محمدعلی مشتاقیان: «نعمت‌الله ربیعی اهل مبارکه بود. او قبل از والفجر مقدماتی به لشکر ۸ آمد و به عنوان معاون رمضانعلی شجاعی در تیپ ۱ فعالیتش را شروع کرد. بعد از این مقطع به تیپ ۴۴ رفت و پس از عملیات خیبر، دوباره به لشکر ۸ بازگشت که در این زمان، اصغر توکلی دیگر نیروی تیپ ۴۴، معاونش بود. هر دو نفر، در عملیات بدر به شهادت رسیدند.»

۲. در یکی دیگر از جلسات هم‌روایی، وقتی محمدعلی مشتاقیان و سیدناصر حسینی، مشخصات گردان‌ها را مرور می‌کنند، تمامی موارد مشابه مطلب شناسنامه است به جز دو مورد؛ آن‌ها نام گردان حسن‌زاده را امام حسین بیان کرده و معتقدند گردانی به نام علی‌اکبر و با فرماندهی محمد طاهری نیز در عملیات شرکت داشته.

۳. البته در این میان، بخشی از نیروهای واحد زرهی لشکر اصرار دارند واحد تخصصی‌شان را تغییر داده و به قسمت‌هایی بروند که از نظر آن‌ها، عملیاتی‌تر بوده و قطعاً در عملیات پیش‌رو، با تمام توان درگیر خواهند شد. با ادامه این درخواست‌ها و فشارها، احمد کاظمی در جلسه‌ای خطاب به نیروهای زرهی، شوخی و جدی می‌گوید: «بابا! آگه خیلی دل‌تون می‌خواد شهید بشید، بیایید تا خودم همه‌تون رو ببندم به تبرا!»



سال ۱۳۶۳، شوشتر، پادگان انبیاء، محل استقرار گردان چهارده معصوم، شهید سید اکبر اعتصامی در جمع نیروها



فروردین ۱۳۶۳، منطقه عملیاتی جفیر، جمعی از نیروهای زرهی لشکر ۸ نجف اشرف  
نفرات شناسایی شده از راست: بدیعی، اصغر طالب، خداداد نادری نژاد، اصغر عربپور (فرمانده زرهی) محمد سلمان زاده.



اسفند ۱۳۶۳، جزیره مجنون شمالی، پد حضرت ابوالفضل، موقعیت فرماندهی  
 نفرات شناسایی شده از راست ایستاده: ۱. شهید محمدرضا عیدی ۳. قاسم محمدی ۴. ناصر فخار (فرمانده گردان قمرینی هاشم)  
 ۵. شهید مجید کبیرزاده ۶. شهید سیدرضا موسوی، نشسته: ۱. حسن خانیان ۳. حسین رفاهی ۴. شهید محمد حسن زاده (فرمانده  
 گردان ثامن الائمه)



اسفند ۱۳۶۳، منطقه حصیرآباد، جمعی از نیروهای گردان ذوالفقار (ادوات)

# فصل ۳

## شناسایی منطقه



## آغاز شناسایی‌ها

اواخر تابستان ۱۳۶۳<sup>۱</sup> شناسایی‌ها در منطقهٔ حد لشکر شروع می‌شود. این مقطع هم‌زمان است با آغاز به کار دوباره احمد نجات‌بخش در واحد اطلاعات عملیات. محمدعلی مشتاقیان که به تازگی از همین مسئولیت تودیع شده، تاروی غلطک افتادن کارها، هوای نجات‌بخش را دارد؛ در جلسات شرکت کرده و در حد توانش به مدیریت بهتر واحد کمک می‌کند.

عملیات بدر، دومین تجربهٔ آبی خاکی لشکر ۸ نجف و دیگر یگان‌ها پس از عملیات خیبر است ولی با توجه به انجام عمدهٔ شناسایی‌های خیبر توسط قرارگاه نصرت، بدر را می‌توان اولین و گسترده‌ترین تجربهٔ نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ در موضوع شناسایی هور دانست. نیروهای شناسایی، در مجموع و نسبت به عملیات خیبر، مشکلات کمتری در هور دارند و به عنوان نمونه کمتر نیرویی را می‌توان پیدا کرد که به دلیل فعالیت در هور، دچار تهوع شده یا در استفاده از بلم با مشکلاتی مواجه شود.

قاسم علی سلیمان‌پور در مورد شرایط خاص شناسایی در هور می‌گوید:  
«شرایط مان با فتح‌المبین و بیت‌المقدس خیلی فرق داشت و اگر داخل بلم اتفاق می‌افتاد، نمی‌شد مثل خشکی، چندین ساعت در گوشه‌ای منتظر بمانیم تا کمک برسد. سرنوشت نیروها، گاهی در لحظه رقم می‌خورد و تصمیم‌گیری بسیار حساس بود.»

---

۱. محمد الهیاری راوی مرکز اسناد در لشکر ۳۱ عاشورا، در خصوص زمان شروع شناسایی‌های این یگان نوشته: «کار عمومی شناسایی از منطقه، به عهدهٔ قرارگاه نصرت بود. این شیوه‌آشنایی با منطقه، از شهریور ماه آغاز و به مدت دو ماه ادامه یافت اما با توجه به شناخت و تجربهٔ تلخی که فرماندهان و مسئولان قرارگاه، از شناسایی به صورت متمرکز کسب کرده بودند، از آبان ماه، کار شناسایی از منطقه را مجدداً به یگان‌ها سپردند.»

نیروهای اطلاعات عملیات برای همه شناخته شده‌اند و ورودشان به هر منطقه‌ای، حکایت از نزدیک بودن عملیات دارد. به همین دلیل بازگشت اطلاعاتی‌ها به جزیره با تمهیدات ویژه‌ای همراه می‌شود. طی یکی از اعزام‌ها، حدود بیست نیروی این واحد از پایگاه شهید مدنی شماره ۲ اهواز به مقصد نقطه‌ای نامشخص حرکت داده می‌شوند. نیروها در نزدیکی جزیره مجنون شمالی متوجه محل مأموریت خود شده و طبق دستور فرمانده لشکر توجیه می‌شوند که «موقع ورود به پد ابوالفضل، صورت خود را با چفیه ببندید تا شما را نشانند.»

محمدرضا عسکری، سیدرضا موسوی، محمدمهدی رحیمی، احمد سلیمانی و عبدالعلی پریشانی از جمله افرادی هستند که باید پد را از نیروهای ادوات تحویل بگیرند. در این میان، یکی از رزمندگان خمینی شهری حاضر در پد، هم‌شهریانش در جمع نیروهای تازه‌وارد را با وجود چهره‌های پوشانده شده و سکوت‌شان، می‌شناسد.

به تعداد تیم‌هایی که هر کدام شناسایی آبراه یا آبراه‌های مشخصی را در منطقه بر عهده گرفته‌اند، سنگرهایی برای استراحت نیروها تدارک دیده شده است. جدا و اختصاصی بودن این سنگرها، علاوه بر نکته‌ای که از لحاظ پخش شدن نیروها و کاهش احتمال آسیب دیدن‌شان در زمان اجرای آتش دشمن دارد، به اصول حفاظت اطلاعات نیز مربوط می‌شود. طبق این اصول، نیروها نبایستی اطلاعات خود را در اختیار دیگر تیم‌های شناسایی قرار دهند زیرا احتمال اسارت بخشی از نیروها وجود دارد و در این صورت اگر نیروی فعال در یک محور، اطلاعات خاصی از دیگر محورها داشته باشد، موقعیت آن محورها هم می‌تواند به خطر بیفتد. با این وجود، برخی نیروهای واحد مانند قاسمعلی سلیمان‌پور اعتقاد دارند که تعدادی از رزمندگان واحد، این اصول را رعایت نکرده و گاهی اطلاعات‌شان را با دیگر گروه‌های شناسایی، به اشتراک می‌گذاشتند.

به دنبال مشخص شدن منطقه حد لشکر ۸ نجف، شناسایی چهار آبراه انعام، عدل، ابوذر و اخلاص با طول هفده تا بیست و پنج کیلومتر، به نیروهای اطلاعات عملیات لشکر واگذار می‌شود. یک آبراه نیز به صورت شمالی جنوبی و عمود بر این چهار آبراه وجود داشت که به نام تقوا شناخته می‌شد. احمد سلیمانی در مورد نام‌گذاری آبراه‌ها می‌گوید: «جالب بود که نام‌ها را بر اساس مراحل تقوا، انتخاب کرده بودند؛ مثل ایمان، اخلاص، توحید و

انعام. البته محمدعلی مشتاقیان چنین نام‌گذاری را براساس نام سوره‌های قرآن می‌داند. مسئول اطلاعات عملیات لشکر، تیم‌های هشت، نه نفره را مأمور شناسایی هر کدام از این آبراه‌ها کرده و برای هر محور، یک مسئول، یک معاون و دو گروه شناسایی تعیین می‌کند که در هر گروه نیز دو نفر به عنوان مسئول و معاون در کنار دو تاسه نیروی شناسایی حضور دارند.

در آبراه ایثار یا همان انعام، مرتضی آقایی و میثم قاسمی به عنوان مسئول و معاون حضور دارند و علی کاظم‌زاده و احمدرضا خانی در جایگاه مسئولان گروه‌های شناسایی و حسن کریمی در کنار ماشا الله رحیمی نیز به عنوان معاون گروه فعالیت داشتند. یزدانی و عبدالوند هم عناصر شناسایی فعال در این آبراه هستند.

در آبراه عدل که مسئولیت و معاونت آن را به ترتیب حسین محبی و احمد صالحی بر عهده دارند، مرتضی حاجیان و سیداحمد هدایتی کار هدایت گروه‌های شناسایی را بر عهده گرفته‌اند. حسن حیدری و جعفری نیز به عنوان معاونان گروه‌های شناسایی در کنار محمد سلطانی و درویشی در این آبراه کار می‌کردند.

یدالله اسماعیلی و محمد صالحی هم در آبراه ابوذر مسئولیت و معاونت نیروهای شناسایی را بر عهده گرفته‌اند و مسئولان گروه‌های شناسایی این آبراه ناصر قاسمی و حسینعلی رجایی هستند که محمدرضا امینی و محمود خلیل‌زاده در جایگاه معاون، آن‌ها را همراهی می‌کردند. سیدمجتبی حسینی و علیرضا زینلی بیدگلی هم دیگر نیروهای شناسایی فعال در این آبراه هستند.

برطبق تصمیم گرفته شده، فرماندهی و معاونت محور آبراه اخلاص به حسین سعیدی‌پور و مهدی فتاح‌المنان داده شده و قاسم سلیمان‌پور و حمید مشتاقیان نیز به عنوان مسئولان گروه‌های شناسایی تعیین شده‌اند. در این محور که ماشا‌الله عرب‌زاده و محمدرضا صالحی معاونت گروه‌ها را بر عهده دارند، رجبعلی امینی، حسنعلی جلالی و محمدرضا زینالی در قالب عنصر شناسایی انجام وظیفه می‌کنند.<sup>۱</sup>

۱. این تقسیم‌بندی، براساس اسناد مکتوب لشکر ۸ نجف از عملیات بدر تنظیم شده و در مواردی با گفته‌های برخی نیروهای اطلاعات عملیات در جلسات همروایی، تفاوت دارد. به عنوان نمونه محمدرضا عسکری می‌گوید: «در آبراه‌های انعام و اخلاص، به ترتیب یدالله اسماعیلی و حسین محبی مسئولیت داشتند و نام مسئول آبراه ایثار را



عراق در مسیر آبراه‌ها، موانع خاصی اجرا نکرده بود ولی از حدود هفتاد متری پد اصلی اش، نی‌ها را در سطح وسیعی بریده و به شکل گسترده از انواع مین، سیم خاردار، نبشی و خورشیدی استفاده کرده بود. البته در بخش‌هایی از هور نیز به صورت طبیعی، پوشش قابل توجهی وجود نداشت که در اصطلاح به چنین محدوده‌هایی «مهوار» می‌گفتند.

شرایط هور، به گونه‌ای است که کوچک‌ترین سرو صدا، به ویژه در شب، به سرعت پخش شده و شنیده می‌شد. حتی به نیروها آموزش داده شده بود که صدای چکیدن یک قطره آب، از ده‌ها متری قابل شنیدن است. به همین دلیل، نیروها بایستی به شکلی پارو می‌زدند که کمترین تولید صدا را به همراه داشته و پارو با زاویه‌ای از آب خارج می‌شد که چکیدن آب از آن، صدایی ایجاد نمی‌کرد. هم چنین نیروها موقع شناسایی بایستی درگوشی یا بسیار آرام صحبت می‌کردند.



اسفند ۱۳۶۳، جزیره مجنون شمالی، نقرات از راست: ۱، ۲ و ۳ (پشت به دوربین) ۴. شهید محمد مهدی صالحی ۵. محمد علی مشتاقیان ۶. فضل‌الله شیروانی ۷. شهید سید رضا موسوی ۸. نصرالله مرادی

به یاد ندارم. در گروه ما عبدالعلی پریشانی، محمد مهدی رحیمی و نیرویی به نام محمودی اهل خوراسگان هم بودند که همراه احمد نجات بخش از لشکر ۱۴ آمده بود.»

نیروهای شناسایی، هم‌چنین به این تجربه رسیده‌اند که عبور از قسمت‌های خشکیده هور، با سرو صدای بسیار بیشتری نسبت به محدوده‌های سبز همراه است و در حد امکان، باید مسیرهای سرسبز را انتخاب کنند. در بسیاری از موارد نیز، نیروهای شناسایی مجبورند برای پنهان ماندن از دید نیروهای دشمن، کف بلم دراز کشیده و پارو بزنند. از این حالت، بیشتر در نزدیکی کمین‌های دشمن و نقاطی که پوشش هور ضعیف بود، استفاده می‌شد. در گروه‌هایی که با یک بلم به شناسایی می‌روند، یک نفر مسئولیت گروه را بر عهده گرفته، یکی قطب‌نما و دوربین به دست دارد و یک تا دو نفر دیگر، بسته به طول بلم، نقش نیروی محافظ را دارند. در کنار این وظایف که به نوعی کار تخصصی اعضای تیم محسوب می‌شود، تمامی سرنشینان، در پارو زدن مشارکت داشته و این کار را به نوبت و در فاصله‌های زمانی مشخص، انجام می‌دهند. چینه‌ش نیروها در طول بلم نیز به این شکل است که یک نفر که معمولاً دوزانو می‌نشست، جلوی بلم قرار گرفته و علاوه بر پارو زدن، موقع ورود به نزارها، پارو را کنار گذاشته و نی‌ها را گرفته و کشیده و بلم را رو به جلو حرکت می‌داد. البته ورود به نزار باید با اعمال کمترین تغییرات ظاهری انجام شود به طوری که نباید نی‌ها شکسته یا خم می‌شدند.

بیشتر شناسایی‌ها در طول روز انجام می‌گرفت ولی گاهی هم به دلایلی، شناسایی در طول شب انجام شده و حتی در صورت نیاز شب را در نزدیکی خط دشمن خوابیده و طول روز بعد را به شناسایی مواضع و استحکامات دشمن، از فاصله نزدیک، اختصاص می‌دادند. این نوع از شناسایی، کمک بسیار خوبی بود برای مشخص کردن جزئیات تردد نیروهای دشمن در منطقه و آخرین وضعیت کمین‌ها. نیروهایی که می‌خواستند در وسط نزارها و در نزدیکی دشمن، شب را به صبح برسانند، باید مراقبت ویژه‌ای نسبت به ایجاد سرو صدا می‌داشتند و موقع خواب، بلم‌شان را به نی‌ها محکم می‌کردند تا در طول شب، جابه‌جا نشود.

نیروهای شناسایی به تدریج به این شناخت رسیده‌اند که عراقی‌ها معمولاً تا حوالی نیمه‌شب مشغول رقص و آواز هستند و صبح‌ها زودتر از ساعت ده بیدار نمی‌شوند. به

۱. یکی از اصول کلی شناسایی این بود که بلم، تا حد امکان سبک باشد تا در عین داشتن قابلیت تحرک بالا و انجام سریع‌تر شناسایی‌ها، در صورت بروز شرایط حساس و خطرناک، نیروها امکان فرار سریع را داشته باشند.

همین دلیل ساعت یک بامداد تا طلوع آفتاب، بهترین زمان برای شناسایی است و منطقه، آرام‌ترین ساعات خود را پشت سر می‌گذارد.

ابراهیم مظاهری از نیروهای واحد اطلاعات عملیات، دهم اسفند ۶۳ در مصاحبه با راوی مرکز اسناد، در همین خصوص می‌گوید:

«ما سعی می‌کردیم ساعت‌هایی را انتخاب کنیم که دید دشمن به منطقه کم باشد. فرض کنید شب باشد یا صبح باشد یا موقعی که باد بیاد. یا موقعی که دشمن به اصطلاح، هوشیار نیست در منطقه. اگر خصوصاً اون آبراه، اون محور، توی دید بود. اکثراً اوایل صبح بود و ابتدای عصر یا اوایل شب.»

در طول شناسایی‌ها، اقامه نماز چندان سخت نبود و نیروها بلم را رو به جهت تقریبی قبله چرخانده و نمازشان را نشسته می‌خواندند ولی قضای حاجت یکی از موضوعات نسبتاً چالشی بود که اگر نیرو تجربه کافی در این خصوص نداشت، برای انجامش با مشکلات جدی مواجه می‌شد. اگر دو بلم در شناسایی شرکت داشتند، انجام قضای حاجت چندان سخت نبود و می‌شد بلم‌ها را از یک سمت به هم نزدیک کرد تا شخص از هر کدام به عنوان یک جای پا استفاده کند. بقیه حاضرین نیز طبق قانونی نانوشته، موظف بودند سمت دیگری را نگاه کنند ولی شنیدن برخی سروصداها، برایشان اجتناب‌ناپذیر بود. مشکل اصلی مربوط به زمانی بود که فقط یک بلم در شناسایی حضور داشت و در این حالت، نیرو بایستی از تجربه و مهارتش به بهترین شکل استفاده می‌کرد تا بتواند به موفقیت برسد.

هم‌زمان با شروع شناسایی آبراه‌ها، نیروهای اطلاعات عملیات از بالای دکلی در انتهای پد امام حسین، تردد و تحرکات نیروهای عراقی در منطقه حد لشکر را زیر نظر می‌گیرند. این سازه با ارتفاع تقریبی هجده متر، برای حدود هشت نفر در بالاترین نقطه ممکن، محلی ویژه استقرار دارد. گزارشات ثبت شده توسط نیروها که شامل مواردی مانند نوع سلاح‌ها،

---

۱. راوی مرکز اسناد در لشکر ۳۱ عاشورا، معتقد است که شناسایی‌های این یگان، تا بیست و پنجم بهمن ۶۳، روی جنوب پاسگاه روطه متمرکز بوده و از آن مقطع به بعد، به دلیل تغییر منطقه حد لشکر، به شمال روطه انتقال پیدا کرده است. با توجه قرار گرفتن لشکر ۸ نجف در جناح چپ (جنوب) لشکر ۳۱، می‌توان احتمال تغییر منطقه حد لشکر ۸ را هم در این مقطع زمانی متصور بود.

تعداد نیرو و تانک‌ها است، به صورت روزانه تنظیم و تحویل سنگر فرماندهی لشکر در پد ابوالفضل می‌شود. نیروهای واحد علاوه بر سنگرهایی که در نزدیکی سنگر فرماندهی لشکر داشتند، در پایِ دکل نیز سنگری ویژه استراحت نیروهای شیفت دیده‌بانی آماده کرده‌اند و نیروها طبق لوحهٔ تنظیم شده، در دکل مستقر شده و هر نفر با اتمام شیفتش، نفر بعدی را صدا می‌زند.

مرتضی آقایی یکی از مربیانی است که نیروها را جهت نگهبانی در دکل دیده‌بانی آموزش می‌دهد. از نظر او که علاقهٔ خاصی به کشتی گرفتن و اجرای تعزیه دارد، وقتی نیرویی ساعت چهار صبح روی دکل می‌رود، تا هشت شب نباید پایین بیاید. آقایی، نیروها را دربارهٔ بزرگی تصاویر دریافتی دوربین‌های شناسایی هم توجیه می‌کند.

احمد رضا خانی در این مورد می‌گوید:

«برای اولین بار وقتی با دوربین بزرگ ویژه کاتیوشا مواضع دشمن را نگاه کردم، از فاصله بسیار کمی عراقی‌ها با دکل متعجب شدم؛ البته دیدن تصویر بعد از کلی‌ور رفتن به دوربین برایم فراهم شده بود.»

قاسم علی سلیمان‌پور هم از اولین تجربه‌اش در استفاده از دوربین‌های دید در شب، چنین می‌گوید:

«ما هر روز با دوربین‌های بزرگ دیده‌بانی موسوم به ۴۲\*۷ شناسایی می‌کردیم و از مقطعی دوربین دید در شب هم به تجهیزات مان اضافه شد که استفاده از آن برای کسانی مثل من که تا آن روز تجربه‌اش را نداشتیم، خیلی جالب بود؛ جالب از این نظر که فعالیت‌ها و تردهای شبانهٔ نیروهای عراقی را به این وضوح می‌دیدم.»

محمد سلطانی از وجود دکل دیده‌بانی ویژه نیروهای توپخانه، در نزدیکی دکل بچه‌های اطلاعات خبر داده و می‌گوید:

«حمیدرضا زمانیان مسئول این دیده‌بان‌ها بود. نیرویی به نام محسن فنایی و یکی از دهنو نیز بودند که نیروی دومی، وقتی دکل مورد هدف قرار گرفت، زخمی شد.»

احمد سلیمانی، خاطره‌ای جالب از حضور در دکل دارد:

«علاقهٔ زیادی به حضور در دکل داشتم ولی هر بار بچه‌ها اسمم را به عنوان نفر آخر نوشته و بیدارم نمی‌کردند. مجموع نیروهایی که در طول شب، به نوبت بالای دکل

می‌رفتند، شامل یک نفر از قرارگاه، دو دیده‌بان توپخانه و یکی دو نفر از نیروهای اطلاعات عملیات بودند و در سنگری پایین دکل استراحت می‌کردند. یک بار که اتفاقاً بی‌خوابی شدیدی هم کشیده بودم، به زور نامم را ابتدای لیست گنجاندم و توانستم به عنوان نیروی دیده‌بانی به بالای دکل بروم ولی به محض استقرار در اتاقک، خوابم برد و تا طلوع آفتاب بیدار نشدم. وقتی رفتم پایین، همه شرمنده و ناراحت بودند که چرا من تمام شب را به تنهایی نگهبانی داده‌ام و من هم معذور از بیان واقعیت!»

قاسم علی سلیمان‌پور یکی دیگر از نیروهایی است که از مقطع حضورش روی دکل، خاطره دارد. او که پس از سه روز شناسایی با بلم، دیده‌بانی از بالای دکل را شروع کرده، می‌گوید:

«عراق، تانکی روبه‌روی دکل مستقر کرده بود که هر روز از حوالی نه صبح شروع به هدف‌گیری دکل می‌کرد. گلوله‌ها، مرتب از این طرف و آن طرف رد می‌شد و تفریح ما این بود که با دوربین، شلیک‌ها را زیر نظر گرفته و روی خوردن یا نخوردن گلوله‌ها به هدف، شرط‌بندی کنیم.»

البته گاهی پیش می‌آمد که چند تانک، به‌طور هم‌زمان دکل را هدف بگیرند. احمد سلیمانی که این حالت را تجربه کرده، می‌گوید:

«در دوربین دیدم بعد از این که چندین بار شلیک کردند و اصابت نکرد، شروع کردند به زدن گلوله‌های دو‌زمانه. این نوع گلوله، طوری تنظیم می‌شد که حوالی دکل، در آسمان منفجر شود ولی هر دفعه، نرسیده به دکل یا بعد از آن منفجر می‌شد. چاره‌ای جز انتظار در اتاقک بالای دکل نداشتم. چون اگر می‌خواستیم پایین بیایم، احتمال داشت ترکش خورده و سقوط کنم پایین. مقداری که گذشت، در دوربین دیدم که خدمه تانک می‌خواهند عوض بشوند. سریع آمدم پایین و سوار بر قایق، با آخرین سرعت رو به عقب راه افتادم ولی خیلی دور نشده بودم که موتور قایق سوخت. چون پارو نداشتم، جریان آب، داشت قایق را می‌برد به محدوده‌ای که

۱. گاهی ترکش، مسیر گردش آب در موتور قایق را مسدود یا تخریب می‌کرد و همین موضوع، باعث داغ کردن و به اصطلاح سوختن موتور می‌شد.

در دید دیده بان دشمن بود. اگر در قایق می ماندم، چند دقیقه بعد می رفتم زیر دید و تیر دشمن و بعید بود زنده بمانم. پریدم داخل هور و بعد از حدود هزار متر شنا، خودم را رساندم به یکی از پدها و برگشتم به مقر. مدتی بعد، بچه ها قایق را که زیر آتش دشمن سوراخ سوراخ شده بود، پیدا کرده و برگرداندند.»

خطراتِ دکل، تنها به نیروهای مستقر بر روی آن محدود نمی شد و بسیاری اوقات، تردد به این محدوده نیز به علت تسلط دید و تیر دشمن، با خطرات مختلفی مواجه می شد. دیده بان های دشمن، به دقت مسیر حرکت قایق ها را زیر نظر داشته و تلاش می کردند گرای حرکت شان را گرفته و با گلوله توپ یا خمپاره، آن ها را هدف بگیرند. برای همین، قایق ها سرعت شان را به شکل غیرطبیعی کم و زیاد می کردند تا دیده بان دشمن، نتواند گرای دقیقی از این حرکت داشته باشد.

استفاده از دکل، گاهی نیز بهانه ای می شود برای شوخی نیروها با یکدیگر. یک بار رضا افندی زاده از نیروهای اطلاعات عملیات، در حالی که صورتش را با چفیه پوشانده، آماده می شود تا از دکل بالا رفته و مشغول شناسایی شود ولی حسن پورمحمدی در پایین دکل، این اجازه را نداده و اصرار دارد که افندی زاده، صورتش را باز کند. از پورمحمدی اصرار و از افندی زاده انکار و در نهایت، موقعی که بقیه حاضران در صحنه، پورمحمدی را به بهانه ای و برای لحظاتی از نردبان دکل دور می کنند، افندی زاده به سرعت از دکل بالا می رود. البته دمپایی های افندی زاده، کنار نردبان دکل جا مانده و پورمحمدی آن ها را گرو بر می دارد تا به نوعی شیطنت و شوخی افندی زاده را جبران کرده باشد.

در خط علی اکبر نیز، دکلی با ارتفاع تقریبی سی متر نزدیک جاده شهید همت وجود دارد که نیروها از بالای آن مواضع دشمن را شناسایی می کنند. نوبت های نگهبانی، بیست و چهار ساعته است و از اطلاعات عملیات لشکر، رزمنده هایی مثل حجت الله عسگری و سیدرضا موسوی، در کنار دیگر نیروها از روی دکل مشغول شناسایی می شوند. البته موسوی یک پایش را در عملیات های قبلی از دست داده و از پای مصنوعی استفاده می کند و بالطبع بالا و پایین رفتن از دکل برایش بسیار سخت و طاقت فرساست ولی او هم پای بقیه، کار شناسایی را انجام می دهد.

طی تابستان ۶۳ تعدادی از مسئولان رده بالای کشور هم چون نمایندگان مجلس و وزیران

برای سرکشی به رزمندگان عازم جزایر مجنون می‌شوند. برخی شجاعت بیشتری دارند و تا نزدیکی نیروهای عراقی می‌آیند و تعدادی هم داخل سنگراز کیلومترها دورتر نسبت به موقعیت ایران و عراق توجیه می‌شوند.

حجت‌الاسلام محمدصادق صادقی‌گیوی، معروف به «خلخالی» اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب از جمله افرادی است که شخصاً در جزیره حضور پیدا می‌کند. محمدعلی مشتاقیان در این خصوص می‌گوید:

«با توجه به کهولت سن و وزن نسبتاً زیاد آیت‌الله خلخالی پیشنهاد کردم که داخل سنگر فرماندهی، او و همراهان را از روی نقشه نسبت به منطقه توجیه کنم ولی ایشان اصرار داشت که از بالای دکل دیده‌بانی این کار را انجام دهیم. با وزن سنگینی که ایشان داشت، به هر سختی که بود خودمان را به بالای دکل رساندیم و وضعیت دوطرف را توضیح دادم. وقتی برگشتیم پایین، سؤال کرد از این جلوتر، هم نیرو دارید؟ سنگر کمین را که نشان دادم، خواست آن جا را هم از نزدیک دیده و با نیروها دیداری داشته باشد. با سختی و ترس و لرز زیاد، این خواسته را هم اجابت کردیم.»

شناسایی‌ها مثل همیشه چندان هم بی‌خطر نیست و با توجه به فعالیت گشتی‌های عراق در منطقه، گاهی تیم‌های دوطرف با هم مواجه و درگیر شده و برخی اوقات، شرایط متفاوتی را رقم می‌زنند. احمد سلیمانی از نزدیک شاهد یکی از این اتفاقات بوده. او می‌گوید:

«من جلوی بلم زانورده بودم، یکی وسط بود و یدالله اسماعیلی آخرنشسته بود. خیلی آرام حرکت می‌کردیم و بیشتر حواسم به لانه مرغابی‌هایی بود که در آن فصل، جوجه درآورده بودند. به محض ورود به آبراه، یکی از گشتی‌های عراقی هم که موتور خاموش حرکت می‌کرد، رسید به ما. همین که برگشتم از بچه‌ها اسلحه بگیرم، قایق دشمن سرتو ته کرد و فرار کرد. چون درگیری به صلاح هیچ کدام مان نبود، ما هم از این طرف فرار کردیم.»

یکی دیگر از حوادث مشابه را احمدرضا خانی، این‌گونه شرح می‌دهد:

«گرگ و میش صبح بود که سوار بردو بلم و همراه با یدالله اسماعیلی، ناصر قاسمی

و یک نفر دیگر راه افتادیم به سمت مواضع دشمن. به محض بیرون آمدن از بین نی‌ها، در یکی از آبراه‌ها با سه قایق موتوری عراقی‌ها مواجه شدیم که در هر قایق چندین نظامی جزء، یک افسر ارشد و یکی از نیروهای بومی با لباس محلی، نشسته بودند. از حالات‌شان پیدا بود که قصد درگیری با ما را دارند. اسماعیلی بلافاصله شروع کرد به تماس با بی‌سیم تا به شکلی، بقیه را مطلع کند. بعد هم دو طرف شروع کردیم به تیراندازی و ما خودمان را کشان‌دیم وسط نزار تا از تیررس عراقی‌ها دور شویم که شدید و قایق‌های دشمن بعد از لحظاتی، آن محدوده را ترک کردند. خدا رحم کرد و هیچ‌کدام مان تیر نخوردیم و فقط یکی از قایق‌ها مقداری آسیب دید که چندان جدی نبود.»

البته این پایان ماجراهای آن روز برای نیروهای شناسایی نیست و این گروه در برگشت، به اشتباه راهی مواضع نیروهای لشکر ۳ عاشورا می‌شوند و نیروهای باکری نیز، لحظاتی به سمت‌شان شلیک می‌کنند ولی در نهایت با هماهنگی کادر فرماندهی لشکر ۸ نجف، متوجه موضوع شده و به قایق‌ها، اجازه پهلویی می‌دهند. در ادامه هم، این گروه چهار نفره و بلم‌هایشان، در تویوتا سوار شده و به محل استقرار نیروهای لشکر انتقال داده می‌شوند. خانی، پایان این شناسایی را این‌گونه ترسیم می‌کند:

«به یدالله اسماعیلی گفتم آگه قراره این جوری بریم شناسایی، من دیگه نیام! اسماعیلی هم اول با تعجب تکیه کلام دادا خَرِه‌اش را تکرار کرد و بعد ادامه داد نه خانی جون! خوب بود که! قشنگ نبود؟!»

طبق آموزش‌های ارائه شده و به منظور پرهیز از درگیر شدن نیروها و حساس شدن دشمن نسبت به منطقه، نیروهای شناسایی در مواجهه با گشت‌های موتوری عراق باید چندین متر وارد نزار شده و کف بلم دراز می‌کشیدند تا خطر رفع شود. برای این کار، ساقه‌نی‌ها را گرفته و با کشیدن آن‌ها رو به جلو حرکت می‌کردند.

شناسایی‌ها هر دو تا سه روز یک بار انجام می‌شد و در هر اعزام، نیروها قبل از حرکت کف بلم‌ها را تا حد امکان خشک کرده، تعدادی بردی در کف گذاشته و روی آن پتومی کشیدند. البته در این میان، ترکش خمپاره و توپ‌هایی که گاهی در گوشه و کنار هور فرود می‌آمد، برای نیروهای شناسایی دردسرساز می‌شد. طی یکی از این موارد، رضا افندی‌زاده همراه



با ابراهیم فیروزی و مصطفی اناری در بین راه متوجه سوراخ شدن بلم بر اثر اصابت یکی از همین ترکش‌ها می‌شوند. افندی زاده که وسط نشست، کار شناسایی و گرا گرفتن را کنار گذاشته و تمامی طول مسیر رفت و برگشت را مشغول خارج کردن آب از بلم می‌شود. یک از ویژگی‌های شناسایی در محیط هور، نیاز نیروها به یک رژیم غذایی خاص است. قاسم علی سلیمان پور می‌گوید:

«رطوبت بالا و تماس زیاد با آب، خوردن سیر را به بخش اجتناب‌ناپذیر برنامه غذایی نیروها تبدیل کرده بود تا بتوانیم این شرایط خاص را تحمل کنیم. سیر را گاهی خام و خیلی اوقات به عنوان یک افزودنی به غذاهای روزانه مان، استفاده می‌کردیم. برخی از نیروها هم سیر دوست نداشتند و نمی‌خوردند ولی بقیه در اولین فرصت و به زور، خوردشان می‌دادند.»

محمد علی هاشمیان، استقامت بالای نیروهای اطلاعات عملیات، در چنین شرایطی را ستوده و اضافه می‌کند:

«همه جا نم و رطوبت بود. بچه‌ها می‌افتادند داخل آب و بدون این‌که فرصت کافی یا امکانات خاصی برای خشک شدن داشته باشند، با همان لباس خیس دوباره مشغول تمرین و شناسایی می‌شدند. سنگرها هم بیشتر اوقات نم داشت و نمی‌توانست کمکی به خشک شدن نیروها بکند. زندگی در این شرایط با امکاناتی که چندان قوی نبود، کار فوق‌العاده سختی بود که بعید می‌دانم امروز کسی بتواند آن را تحمل کند.»

برخی نیروهای پشتیبانی لشکر ۸ نیز از درخواست تهیه گوشت شتر برای خط مقدم لشکر ۸ نجف خاطراتی دارند که با توجه به «گرم بودن» گوشت شتر، احتمال دارد مربوط به مقطع عملیات بدر باشد. اسدالله موحدی می‌گوید:

«از پول هدایی مردم، هفت شتر خریدیم. تسمه‌های پهن و محکم ویژه بلند کردن خودرو را گذاشتیم روی کفی تریلی و شترها را رویش خواباندیم تا موقع تخلیه، جرقه‌تیل بتواند از روی تریلی، بلندشان کند. دست و پاهایشان را هم بستیم تا تکان نخورند. شترها نباید می‌ایستادند که اگر می‌ایستادند، در مسیر مشکل‌ساز می‌شدند. به همین روش، منتقل‌شان کردیم به پایگاه اهواز تا آن‌جا به تدریج و بر

حسب نیاز نیروها، کشتار شده و در پخت غذا استفاده شوند.»  
در خلال شناسایی‌ها، گاهی اتفاقاتی می‌افتد که مدیریتش از توان نیروها خارج شده و روند کار را با خطرات جدی مواجه می‌کند. طی یکی از شناسایی‌ها، تیمی سه نفره از نیروهای اطلاعات عملیات، به یک سه‌راهی رسیده و بر سر انتخاب مسیر درست، دچار اختلاف می‌شوند. محمدرضا عسکری، ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد:

«سیدعلی نظری از رزمنده‌های خمینی‌شهر، می‌گفت باید به راست برویم و محمودی از بچه‌های خوراسگان اعتقاد داشت که مسیر دست چپ درست است. چند لحظه‌ای که بحث کردند، کار بالا گرفت و شروع کردند به داد و بی‌داد و من هر چه تلاش کردم و گفتم این جا سرو صدا نکنید و خطرناک است، کاری از پیش نبردم. با ادامه بحث‌ها، محمودی که مسلط‌تر بود و راه را درست انتخاب کرده بود، عصبانی شد و پارو را محکم کوبید کف بلم. به این جا که رسیدیم، به هر زجر و زوری بود آرام‌شان کردم و توافق کردیم دیگر شناسایی را ادامه ندهیم و برگردیم عقب.»

بخشی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر، شناسایی آبراه‌ها را با همکاری نیروهایی از قرارگاه نصرت و مستقل از دیگر اعضاء واحد انجام می‌دهند. یوسفی و شاکری<sup>۱</sup> رزمندگان از شوشتر و عضو قرارگاه نصرت هستند که با تسلط بسیار خوبی که به هور دارند، در تسریع و تکمیل شناسایی‌ها، نقش موثری ایفا کرده و همراه با نیروهای لشکر به شناسایی می‌آیند. برخی از نیروهای عرب‌زبان قرارگاه نصرت نیز، تخصص قابل توجهی در امور تخصصی اطلاعات عملیات ندارند ولی مهارت فوق‌العاده‌ای در شناخت هور دارند و همین موضوع، بهترین دلیل است برای استفاده از آن‌ها در ترکیب تیم‌های شناسایی. رضا افندی‌زاده، یکی از این نمونه‌ها را چنین تعریف می‌کند:

«یک بار که سه نفری و با بلم تا اواسط یکی از آبراه‌ها پارو زده و جلورفته بودیم، یکی از نیروهای نصرت، بی‌مقدمه و ناگهان خواست برویم داخل نیزار که رفتیم ولی متعجب که چرا این حرف را زد. چون در ظاهر، هیچ خبری در آن محدوده نبود. حدود نیم‌ساعت که گذشت و خبری نشد، پیش خودم گفتم این بنده خدا، حتماً

۱. هر دو بعدها شهید می‌شوند.

خسته شده و می‌خواستہ نفسی چاق کند که ما را کشانده داخل نیزار! در همین فکر و خیال بودم که دیدم یکی از بلم‌های گشتی عراق، از آبراه نزدیک مان رد شد. تازه آن موقع بود که فهمیدم چه خطر بزرگی از بیخ گوش مان رد شده و شگفت زده از این‌که نیروی همراه مان، با چه مهارتی، حرکت آرام و بی‌سرو صدای یک بلم را از آن فاصله تشخیص داده.»

با این‌که در آغاز شناسایی‌ها، شبیه بودن بیشتر قسمت‌های هور، کار را برای نیروهای اطلاعات عملیات سخت کرده بود، به تدریج و با تکرار شناسایی‌ها، نیروها شناخت بسیار خوبی از منطقه پیدا کرده و برای نشان کردن یک آبراه مشخص، دیگر نیازی به علامت‌گذاری در ابتدای آن‌ها ندارند. آن‌ها بر اساس فاصله زمانی جابه‌جایی بین دو نقطه، مسیر را تشخیص می‌دهند. تسلط نیروها بر امور شناسایی و فعالیت در هور به حدی می‌رسد که برخی نیروها از نصب موتور بر روی برخی بلم‌ها و فعال کردن شان در منطقه سخن گفته‌اند. این در حالی است که همین نیروها تا چند ماه پیش، برای استفاده از بلم با مشکلات مختلفی مواجه بودند.

هم‌زمان با نیروهای لشکر ۸ نجف، نیروهای قرارگاه و دیگر یگان‌ها نیز در منطقه مشغول شناسایی‌اند و این هم‌جواری، گاهی زمینه‌ساز بروز مشکلاتی می‌شود. مهدی صادقی، نمونه‌ای از این موارد را چنین روایت می‌کند:

«نیروهای کمین پد امام حسین، خبر دادند یکی را گرفته‌اند که فارسی حرف می‌زند ولی مشکوک است و احتمال دارد از منافقان باشد. سریع با موتور خودم را رساندم آن‌جا و فهمیدم نیرویی است از قرارگاه که برای شناسایی رفته ولی در برگشت، از مسیر منحرف شده و به نیروهای ما رسیده. اطلاعات خاصی در مورد هویت و یگان‌ش به ما نمی‌داد و اصرار داشت ببریمش پیش فرمانده لشکر که بردیم و احمد کاظمی بعد از دقایقی پرس و سؤال که بدون حضور ما انجام شد، دستور داد آزادش کنیم.»

مثل همیشه، نیروها تلاش دارند شرایط بسیار سخت و گاهی غیرقابل تحمل خطوط پدافندی و فعالیت‌های شناسایی را با شوخی و خنده، قابل تحمل‌تر کنند. در یکی از این موارد، حسن سلطانی از نیروهای اطلاعات عملیات که دچار سردرد شدید شده، با احمد

سلیمانی مواجه می‌شود. سلیمانی، با طنز و شیطنتی که خیلی اوقات از او دیده می‌شد، کاری می‌کند که سلطانی مجبور می‌شود اذعان کند که بهبود پیدا کرده.

سلیمانی، ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«چند جای سرش را دست گذاشتم و بعد از مقداری معاینه، گفتم گوش‌هایت قولنج کرده‌اند! بنده خدا هم از بس درد کشیده بود، گفت هر کار می‌تونی انجام بده تا دردم کم بشه. با آدابی خاص، یکی از دستانم را گذاشتم روی صورتش و با دست دیگرم، گوشش را آن قدر کشیدم که صدای ترق و تروقش درآمد. بلافاصله، رفتم سراغ گوش دوم و همین کار را تکرار کردم. وقتی کارم تمام شد، سلطانی از ترس و شدت دردی که در گوش‌هایش ایجاد شده بود، گفت خوب شدم و به سرعت از آن جا دور شد.»

### شرح وضعیت دشمن

رژیم بعث عراق، پس از اجرای عملیات خیبر در اسفند ۶۲، نسبت به منطقه هور هوشیار شد و اجرای مجموعه‌ای از اقدامات بازدارنده و دفاعی را در دستور کار قرار داد. آن‌ها ضمن تشکیل نیرویی موسوم به «فرماندهی شرق دجله»، موانع و زیرساخت‌های زیادی را در این منطقه اجرا کردند که سنگرهای کمین متعدد، دکل‌های دیده‌بانی، باند فرود هواپیما، پد بالگرد و محوطه‌های ویژه فرود چترباز از جمله آن‌ها بودند. کمیت و کیفیت این موانع، در حدی بود که برخی کارشناسان، خط دفاعی عراق در این محدوده را با برخی خطوط دفاعی مشهور تاریخ جنگ‌های جهان، مقایسه می‌کردند.

اگر بخواهیم تصویری کلی از کمین‌های عراق در منطقه حد لشکر ۸ نجف داشته باشیم، می‌توانیم خلاصه‌ای از اظهارات نیروهای اطلاعات عملیات در روزها و هفته‌های منتهی به عملیات را مرور کنیم که توسط حسینعلی حاجی‌بزرگی راوی قرارگاه، نوشته شده. حاجی‌بزرگی شرایط کلی کمین‌ها را چنین توصیف کرده: «کمین‌ها، حالت لندی‌گراف<sup>۱</sup>

۱. لندی‌گراف (Landing craft) که در فارسی گاهی لندینگ کرفت یا لندی کرافت نیز خوانده می‌شود، نوعی سطح شناور با قدرت پیشران مستقل است که برای اولین بار طی جنگ جهانی اول، برای جابه‌جایی نیروهای پیاده در طول ساحل مورد استفاده قرار گرفت. برخی از این وسیله با نام «ناوچه آبی خاکی» هم یاد کرده‌اند. در حال حاضر از این

دارند و گاهی عرض‌شان به بیش از پانزده متر هم می‌رسد. بیشترشان، دارای چند بلم بوده، در برخی سیم‌تلفن دیده شده و تمام‌شان توسط پد روطه پشتیبانی می‌شوند. روی این سطوح شناور، سنگ‌های مستحکمی با کمترین پنجره یا منفذ برای نفوذ موشک آرپی جی یا کالیبر سبک و سنگین ساخته شده و تعداد نیروهای آن، گاهی از هشت نفر در طول روز به پانزده نفر در طول شب افزایش پیدا می‌کند.<sup>۱</sup> از بیست تا سی متر مانده به کمین‌ها، یک و گاهی چند ردیف سیم خاردار حلقوی اجرا شده است.»

عراق، بر روی سیل‌بند، در کنار کمین‌ها و سنگ‌های تیربار متعدد و موانع مختلفی که ایجاد کرده، از تانک نیز بهره برده. احمد کاظمی دوازدهم اسفند ۶۳ در جلسه‌ای که در آستانه عملیات با نیروهای شناسایی تشکیل داده، وقتی گزارش استقرار تانک در این محدوده را می‌شنود، می‌گوید:

«خیلی خوبه آگه جلو این‌جا، نیروی زرهی باشه. نهایتِ ضعفِ نیروهاست که تو خط‌اند. تانک آورده [تا] این‌ها نگاه این تانک‌ها بکنند و قوت بگیرند. یکی از ضعفی [ضعف‌هایی] است که خداوند در وجود این کافر به وجود آورده. خودش خیلی مطلبه!»

در منطقه حد لشکر ۸ نجف، تعدادی کانال آب وجود دارد که از نظر فرماندهان، یک امتیاز برای نیروها محسوب می‌شود. احمد نجات‌بخش مسئول وقت اطلاعات عملیات لشکر، یازدهم اسفند ۶۳ طی یکی از جلساتی که با حضور فرماندهان گردان‌های پیاده و کادر فرماندهی لشکر به منظور انجام آخرین هماهنگی‌ها تشکیل شده، در این خصوص می‌گوید:

«این کانال‌ها، با عمق دو متر تا دو و نیم متر هست که بعضی‌ها داخلش آب هست، بعضی‌ها هم آب ندارد. این‌ها تقریباً از پایینش رفتن و آمدن بالا، پُرش کردن و پل

---

روش برای جابه‌جایی مواردی مانند بارهای فله‌ای، خودروهای سنگین و گاهی مسافر نیز استفاده می‌شود. البته به نظر می‌رسد، کمین‌های عراق در عملیات بدر، صرفاً بر سطوح شناور نسبتاً وسیع ساخته شده بودند و به همین دلیل، بین نیروها با عنوان لندی‌گراف شناخته می‌شدند.

۱. ابراهیم مظاهری نیروی واحد اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، در مصاحبه‌ای با راوی مرکز اسناد، علت تفاوت تعداد نیروهای کمین در روز و شب را چنین شرح می‌دهد: «دشمن در روز، نیروهای واقع در کمین رو، حُب کم می‌کنه. برای تلفات کمتر. مخصوصاً زمان عملیات که پوشش خوابیده بود. کمین‌ها مشخص بود، توی دید بود. برای همین، در روز نفرت رو کم می‌کرد و در شب اضافه می‌کرد.»

گذاشتن و این مسائل ندارد. فقط تنها مساله‌ای که هست، دشمن نمی‌تواند این جا میدان مانور زرهی داشته باشد و ما چون پیاده می‌خواهیم حرکت بکنیم، در واقع به پشتوانه‌ای است که بتوانیم سنگر به سنگر و کانال به کانال، دشمن را تعقیب کنیم. همان طور که برادر احمد گفت، اگه ده روز دیگه فرصت بدیم، این کانال‌ها را صاف می‌کنه و این جا به منطقه مانور زرهی می‌شه که صد متر به صد متر، تانکش و پی‌ام‌پی‌اش می‌تواند بجنگد و نگذارد که ما بیاییم جلو.»

در شناسنامه لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر، در خصوص وضعیت خط دشمن در این محدوده آمده: «دشمن، پس از عملیات خیبر، استحکامات پدافندی خود را در منطقه، در چند لایه تقویت کرده بود. لایه اول را سنگرهای کمین بتنی تشکیل می‌داد. پس از کمین‌ها و پیش از رسیدن به سیل بند اول، بشکه‌های فوگاز قرار داشت. سپس سیل بندی به عرض دوازده متر و ارتفاع دو متر، مشرف بر هور احداث و روی آن سنگرهای دفاعی متعددی ساخته شده بود. هم چنین دشمن آن جا تیربار، دوشکا و توپ ضد هوایی دولول ۱۴/۵ میلی متر مستقر کرده بود که به سه جهت چپ، راست و روبه‌رو، دید و تیر داشتند.»



زمستان ۶۳، جزیره مجنون شمالی. از راست به چپ: ناشناس، شهید یدالله اسماعیلی، غلامرضا نادعلیان، مصطفی اناری، شهید حسین رضایی، شهید عباسعلی پورمحمدی، محمدرضا امینی، شهید سیدرضا موسوی و محمد سلطانی.

۱. با انفجار این بشکه‌ها، مواد قابل اشتعال و شعله‌ور شده، تا شعاع چندین متری پخش شده، به اجسام و بدن افراد چسبیده و آن‌ها را به طور کامل می‌سوزاند.



اسفند ۱۳۶۳، جزیره مجنون شمالی، ایستاده از راست: ۱. شهید مهدی محمد رحیمی ۲. رضا افندی زاده ۳. شناسای نشده ۴. محمدرضا عسکری ۵. شهید حمیدرضا امیرخانی ۶. عبدالحسین حاجیان ۷. شناسایی نشده ۸. محسن رضایی ۹. شهید مهدی فتاح‌المنان ۱۰. محمدعلی مشتاقیان. نشسته: ۱. بهرام محمدی فر (باروتی) ۲. شهید محمدرضا جاوید ۳. حسین محبی ۴. قاسمعلی سلیمانپور ۵. محمدعلی امینی.



اسفند ۱۳۶۳، حصیرآباد، جمعی از نیروهای واحد تخریب لشکر ۸ نجف اشرف  
ردیف بالا، نفروسط امیروفایی نژاد (فرمانده واحد تخریب)

# فصل ۴

## طرح نبرد





## طرح ریزی عملیات

قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء به عنوان ارشدترین تشکیلات نظامی ایران در دوران دفاع مقدس، برای اجرای عملیات بدر، سه قرارگاه نجف، کربلا و نوح را پیش بینی کرده بود. حسین اردستانی در کتاب «تنبیه متجاوزا»، خلاصه طراحی صورت گرفته برای عملیات بدر را این گونه شرح می دهد: «منطقه عملیات بدر، غرب هورالهویزه بود. از شمال به ترابه محدود می شد و از جنوب به القرنه، فرات و کانال سوئیب. یک قسمت منطقه، خشکی بود، با طول دو و عرض نه کیلومتر و باقی آن هور بود. هورالهویزه در شرق و هورالحمار در غرب منطقه خشکی بود. رودخانه دجله و جاده العماره بصره هم از این منطقه می گذشت. زمین عملیات، به دو منطقه شمالی و جنوبی تقسیم می شد. قرارگاه نجف از شمال البیضه تا آبراه جمل حمله می کرد. قرارگاه کربلا از آبراه جمل و روستای نجیره در شرق دجله و در جنوب در القرنه عملیات می کرد. قرارگاه نوح هم باید در ادامه عملیات، کانال سوئیب را منفجر و آب را به سمت بصره رها می کرد.»

اردستانی ادامه داده: «در این عملیات، به قرارگاه های [فرعی و مستقل] ظفر و نجف ۲ مأموریت های جداگانه فریب و احتیاط واگذار شد. قرارگاه ظفر باید آماده می شد تا در صورت امکان، با هلی برن از العزیر به طرف شمال در غرب دجله حرکت کند. قرارگاه نجف ۲ نیز مأمور شد بر جاده بصره العماره و قسمت های شمالی پل العزیر آتش بریزد. هدف نهایی عملیات، قطع جاده بصره العماره بود. رزمندگان در دو نقطه ضربتی از هور می گذشتند، چند پاسگاه مرزی و خطوط دفاعی عراق را در هور نابود می کردند و در جایی که عرض رودخانه دجله کم بود، از رود می گذشتند و به جاده العماره بصره می رسیدند و بعد در امتداد جاده پخش می شدند تا هم بر هور و رودخانه و هم بر جاده مسلط باشند.»

در قرارگاه کربلا که فرماندهی اش به طور مشترک با غلامحسین بشردوست از سپاه و

سرهنگ حسنی سعدی از ارتش بود، لشکر ۲۷ حضرت رسول، لشکر ۸ نجف اشرف، لشکر ۳۱ عاشورا، لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب و تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم از سپاه و لشکر ۲۱ حمزه و لشکر ۲۸ پیاده از ارتش حضور داشتند. در قرارگاه نجف نیز به فرماندهی مشترک عزیزجعفری و سرهنگ منوچهر دژگام، یگان‌های لشکر ۱۴ امام حسین، تیپ ۲۱ امام رضا، لشکر ۵ نصر، لشکر ۷ ولی عصر، تیپ ۱۸ الغدیر و تیپ ۱۵ امام حسن حاضر بودند.

در عملیات بدر، لشکر ۳۱ عاشورا به فرماندهی مهدی باکری در بالادست (شمال) لشکر ۸ نجف اشرف، عمل می‌کرد و در پایین دست (جنوب) لشکر نجف نیز قرار بود لشکر ۲۷ حضرت رسول وارد نبرد شود. بالاتر از لشکر ۳۱ نیز، تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم به فرماندهی علی زاهدی مأموریت داشت.

آب راکد هور در این محدوده بین سه تا پنج متر عمق داشت و پوشش گیاهی متراکمی از نوع نی بیشتر قسمت‌های آن را پوشانده بود. منطقه هور بر اساس عمق آب دارای سه نوع پوشش گیاهی است. در نقاط کم عمق «چولان» با ارتفاع حدود یک متر روئیده و در جاهایی که عمق آب به نیم الی یک و نیم متر می‌رسد، پوشش «بردی» با ارتفاع یک تا سه متر دیده می‌شود.

نیزار هم به عنوان دارنده بیشترین سهم از پوشش هور در عمق یک و نیم تا دو و نیم متر روئیده و تا ارتفاع یک و نیم الی شش متر رشد می‌کند. بخشی از نی‌ها نیز به دلیل سستی خاک، آزادانه در سطح آب جابه‌جا شده و ظاهر منطقه را تغییر می‌دهند. این پوشش که اصطلاحاً «تَهَل» خوانده می‌شود، از یک تا صد متر مربع مساحت داشته و بیشتر در مجنون شمالی دیده می‌شود. حرکت این قطعات که گاهی بین یک تا دو کیلومتر طول داشتند، برخی آبراه‌ها را مسدود یا باز می‌کرد. پدیده‌ای که کار شناسایی را برای نیروهای اطلاعات عملیات بسیار سخت و گاهی گیج‌کننده می‌کرد.

آبراه‌های هور که در واقع نقش کوچه و خیابان مناطق خشکی را ایفا می‌کردند، در سه

۱. برخی نیروهای لشکر ۸ نجف، از اصطلاح «پیژر» برای نی‌های کم ارتفاع و نازک موجود در هور استفاده می‌کنند که به نظر می‌رسد، منظورشان همان چولان است. از پیژر که به نام پوشال نیز شناخته می‌شود، برای پُر کردن پالان اسب و الاغ، در محل نشستن سوار، استفاده می‌شود. به آدم سست و بی دوام نیز پیژری (پیژوری) گفته می‌شود.

دسته طبقه‌بندی می‌شدند. برخی طبیعی بوده، تعدادی را کشور عراق با استفاده از دستگاه‌هایی معروف به «برمائی» ایجاد کرده و بخشی نیز ساخته دست بومیان منطقه بود. ایرانی‌ها و عراقی‌هایی که پیش از جنگ در دوطرف هور ساکن بودند، با یکدیگر روابط خویشاوندی داشتند و همین موضوع زمینه‌ساز تردد زیاد آن‌ها از میان این عارضه طبیعی می‌شد.

### مأموریت و اهداف

طبق برنامه‌ریزی قرارگاه، منطقه حد لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات بدر، از جنوب نهر روطه تا جاده شرقی غربی شهرک همایون به طول تقریبی سه کیلومتر ادامه داشت. در عمق نیز، طی اولین مرحله عملیات، لشکر باید حدفاصل ساحل غربی هور تا دجله را به طول نزدیک به شش کیلومتر تصرف و پاک‌سازی کرده و در مرحله دوم، از دجله عبور کرده و تا اتوبان العماره بصره پیشروی کند و منتظر دستورات بعدی باشد.

طبق طرح مانور در مورد بیشترین گان‌های مجاور لشکر ۸ نجف، عبور از دجله دیده شده بود ولی اگر یگان یا یگان‌هایی موفق به این کار نمی‌شدند، باید تغییر مسیر می‌دادند. احمد کاظمی در جلسه‌ای با کادر فرماندهی لشکر که چهاردهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، در این خصوص می‌گوید:

«برادر! [ممکن است] هیچ‌کدام این‌ها نشود و خداوند فقط صلاح بداند که شما بروید، فقط شما موفق شوید، دیگر وظیفه همه است که از این‌جا [منطقه حد لشکر ۸] بیایند. تدبیر اینه، هر لشکری که موفق شد، لشکرهای دیگه از پشت سرش برونند.»

لشکر ۸ نجف برای اجرای مأموریت واگذار شده، دو محور اصلی را در نظر گرفته بود. محور اول از نهر روطه تا کانال سیمانی موجود در وسط منطقه حد لشکر در نظر گرفته شده بود که توسط محمدعلی مشتاقیان هدایت می‌شد و محور دوم از کانال سیمانی تا جاده شهرک همایون که مسئولیت آن، بر عهده رضا نورمحمدی گذاشته شده بود. طبق طراحی صورت گرفته، هر کدام از گردان‌های لشکر، دارای مأموریت و وظیفه‌ای مشخص در عملیات بدر بودند. گردان چهاردهم معصوم، وظیفه داشت به همراه تعدادی

از نیروهای اطلاعات عملیات، از آبراه روبه‌روی پد ابوالفضل، عبور کرده و پس از انهدام کمین‌های بین آبراه‌ها و شکستن خط دفاعی دشمن، در پشت دژ یا سیل‌بند پدافند کند. در طراحی صورت گرفته، گردان قمربنی هاشم، دومین گردان عمل‌کننده بود. یک‌گروهان از این گردان، مأموریت داشت در صورت شکسته نشدن خط توسط گردان چهارده‌معصوم، به کمک آن‌ها رفته و در ادامه، سنگرهای اجتماعی پشت خط اول را که حدود یک کیلومتر عمق داشت، پاک‌سازی کند. دو گروهان دیگر این گردان هم بایستی پس از عبور از خط شکسته شده دشمن، با لشکر ۳۱ عاشورا در سمت راست الحاق کرده و به سمت شهرک همایون پیشروی کنند.

گردان ثامن‌الائمه هم پشت سر قمربنی هاشم، چسبیده به نهرروطه در سمت راست حد لشکر، حرکت کرده و ورودی پل‌های نهرروطه به منطقه حد لشکر را تامین می‌کرد. این گردان، با حرکت رو به غرب، از پهلو به خط دوم عراق در دو کیلومتری ساحل زده و پس از پاک‌سازی خط، پیشروی به سمت دجله را ادامه می‌داد. این نیروها در نهایت وظیفه داشتند ضمن الحاق با گردان قمربنی هاشم، پشت خط غربی شرقی شهرک همایون، به سمت جنوب پدافند کنند.

گردان انبیاء نیز وظیفه داشت از همان مسیر گردان ثامن‌الائمه، حرکت کرده و مثل آن‌ها از پهلو با دشمن درگیر شود. این گردان که نسبت به ثامن‌الائمه، تازه‌نفس و به نسبت دست‌نخورده بود، باید ادوات زرهی و مکانیزه دشمن در این محدوده را منهدم کرده و با یک‌گروهان، به قرارگاه دشمن در این محدوده حمله کند. این نیروها در پایان، در کنار ثامن‌الائمه مشغول پدافند در خط شهرک همایون، رو به جنوب می‌شدند.

مأموریت گردان فتح، تا حدودی به عملکرد لشکر ۳۱ بستگی داشت. وظیفه اصلی این گردان، حرکت از کنار نهرروطه و رسیدن به سیل‌بند شمالی جنوبی رودخانه دجله بود ولی در این مسیر، اگر لشکر ۳۱ موفق به پاک‌سازی کامل سمت راست لشکر ۸ نشده بود، باید به آن‌ها نیز کمک می‌کرد. این گردان در نهایت و پس از رسیدن به سیل‌بند، باید رو به جنوب و شهرک همایون حرکت کرده و با دور زدن این شهرک، با گردان انبیاء در خط همایون الحاق می‌نمود. این رزمندگان در ادامه، بایستی نیروهای دشمن در همایون و اطراف آن را محاصره و منهدم می‌کردند.

در طراحی عملیات، گردان محرم نیز به عنوان احتیاط یگان پیش‌بینی شده و بسته به شرایط عملیات و بنا بر دستور، وارد معرکه می‌شد.

طی یکی از جلساتی که در آستانه عملیات تشکیل شده، احمد کاظمی، ضمن تأکید بر آمادگی ورود یک گردان احتیاط به منطقه، از پیش‌بینی تزریق حداقل چهار گردان نیروی جدید به منطقه خبر می‌دهد. کاظمی خطاب به علی محمد اربابی مسئول وقت آموزش لشکر می‌گوید: «در مقر نهران که قرار است تخلیه شود [واسه یه گردان هم، آموزش جا فضا] بگذارید. یعنی آموزش همین نیرویی که می‌آید، با امکاناتی که آن‌جا توی دست دارد. بیازدش که توی دستش باشد و بتواند سازماندهی‌اش بکند. تا شما آمادگی‌اش را داشته باشید که یه گردان از اینا تشکیل بدید که هر وقت بهتون گفتیم، مسلحش کنید. [در مورد نیروهای] بسیج هم گفتیم که در حد چهار گردان بیایند در حمزه چادر بزنند. در حد چهار گردان که همیشه پذیرش چهار گردان نیرو را داشته باشیم. بروند آماده باشند که حین عملیات، نیرو هر چه اومد، بتونند ان‌شاالله پشتیبانی کنید و برسد به دست گردان‌ها.»

در موضوع پاک‌سازی، احمد کاظمی بر اساس تجربیات عملیات‌های گذشته، توصیه‌هایی خاص برای گردان‌های پیاده دارد. کاظمی، چهاردهم اسفند ۶۳، در یکی از جلساتی که با فرماندهان گردان‌های پیاده تشکیل داده، در این خصوص می‌گوید: «پاک‌سازی کردن این نیست که آدم بزنه توی عمق دشمن. باید بره روی سر سنگرها مستقر بشه و پاک‌سازی کنه. فرمانده گردان، یک‌جا را که بخواد پاک‌سازی بکنه، باید نسبت به موانعی که توی منطقه هست، از عوارض خود زمین استفاده کنه. مثلاً میاد [می‌بینه] در پانصد متر آرایش سنگرها و امکانات دشمنه، توی این پانصد متر باز نشه. دویست و پنجاه متر باز بشه. بعد همین‌طور که می‌ره جلو، دسته مأمور کنه به چپ و راست. بگه، برو پاک‌سازی کن و در جهت جلویا بیرون. با فاصله دویست و پنجاه متری. کل تشکیلات گردان، بیشتر باز نشه.»

کاظمی در جلسه مشابه دیگری نیز تأکید دارد: «این نیست که شما دشت بان بشید، بخواهید این هزار و دویست متر که ما گفتیم [را] این رقم بخواهید پاک‌سازی کنید. شما باید بنشینید دشمن را پیدا کنید تو محدوده هزار و دویست مترتون [و] مانور بچینید.

بگوییید خب، این هزار و دویست متر که به ما دادند، دشمن این جا مرکزیت داره. این نیرو پیاده، این جاست ولی این جا ممکنه یه قبضه خمپاره داشته باشه. این نیرو که این جا منهدم می‌کنه، پنج نفر هم بفرست بره سراغ این. دیگه این نیست که تو بخواهی بیفتی توی این عمق. اصلاً نیروهات دیگه دستت رو نمی‌گیره. باید یکی یه بلندگو برداره، یه عصایی هم برداره که عرض این عصاره سه کیلومتر؛ بگذاره پشت سر همه، هر چی نیروست [را] هل بده فردا صبح بیاره این جا. شما باید همین در خط که دارید توی مرکز تجمع دشمن که می‌جنگید، پنج نفر، ده نفر را برای پاک‌سازی پشت سرتان مأمور کنید.»

دقایقی پس از این صحبت‌ها، رضا نورمحمدی مسئول یکی از دومحور لشکر در عملیات، بیان می‌کند: «خیلی در رابطه با زدن خط صحبت کردیم. توی پاک‌سازی به این ترتیب که داره صحبت می‌شه، من شخصاً فکر می‌کنم کافی نیست. گردان‌ها به این ترتیب بخواهند حرکت کنند، گم می‌کنند مسیر را. این میاد توی مسیر این، این می‌ره توی مسیر اون. ممکنه اصلاً موضعی باشه که فردا صبح [عملیات] مساله به وجود بیاورد. ما باید دو، سه نقطه داشته باشیم که به اتکای آن‌ها جلو بریم. مثلاً این جاده یک نقطه اتکا است، با اتکا به این جاده می‌توانیم بریم جلو. شاخص‌هایی که می‌توانیم بهش اتکا بدیم، جاده باشه، خط باشه، خاکریز باشه. این اتکاها را پیدا کنیم. دویست نفر آدم را نندازیم توی دشت، بره این طرف بره آن طرف و آن چیزی که می‌تواند استفاده به دست بیاد، آن به دست نیاد.»

در کنار گردان‌های پیاده، برای واحد زرهی لشکر نیز وظایفی مشخص شده بود. در اولین مرحله، تعدادی از نیروهای این واحد شامل راننده، توپچی و فرمانده تانک و نفربر به استعداد یک گروهان، مأموریت داشتند همراه با گردان‌های پیاده وارد منطقه شده و با استفاده از ادوات زرهی غنیمتی دشمن، نیروهای پیاده را در تصرف اهداف و پاسخ به پاتک‌های دشمن، پشتیبانی کنند. وظیفه دیگر، برای خشایارهایی در نظر گرفته شده بود که برای حرکت در آب آماده‌سازی شده و مجهز به توپ‌های ۲۳ میلی‌متری بودند. آن‌ها در صورت شکسته نشدن خط اول عراق، باید به کمک نیروهای خط شکن آمده و در صورت نیاز با حملات بالگردهای تهاجمی عراق مقابله می‌کردند.

در ادامه عملیات و در صورت فراهم بودن شرایط، واحد زرهی بایستی گروهان‌های تانک

و نفربر خود را از هور عبور داده و از آن‌ها برای پشتیبانی نیروهای پیاده و تصرف اهدافی که در طول شب امکان پاک‌سازی آن‌ها وجود نداشت، استفاده می‌کرد. این واحد، هم‌چنین مأموریت داشت تعدادی از نفربرهای خود را به تخلیهٔ مجروحان و پیکر شهدا از خطوط درگیری و رساندن مهمات و تدارکات اختصاص داده و در صورت عبور نیروها از دجله و تثبیت منطقه، با عبور ادوات از رودخانه، به تصرف جادهٔ بصره به العماره کمک کند.

در طراحی عملیات، برای واحد ادوات لشکر هم وظیفه‌ای مشخص شده بود. این واحد، باید پس از استقرار نیروهای پیاده در خطوط پدافندی، با ادوات مختلفی که در اختیار داشت، وارد منطقه شده و به دفع پاتک‌های عراق کمک کند.

احمد کاظمی، یازدهم اسفند ۶۳ طی یکی از آخرین جلسات هماهنگی قبل از عملیات که با حضور فرماندهان گردان‌های پیاده تشکیل می‌شود، در تشریح مأموریت واحد ادوات می‌گوید: «عرضم به حضور شما برادر! ان‌شاءالله تعالی، شما این خط را که بشکنید و این وضع را درست کنید و این پل را بگذارید این‌جا [ساحل غربی هور]، ما ظهرگردان ذوالفقار (ادوات) را، چهارصدپانصد تا نیرو دارند. متوجه هستید؟ خمپاره ۶۰ دارد، دوشکا دارد، آرپی‌جی ۱۱ دارد، ۱۰۶ دارد. سریع می‌اندازیمش این‌جا، می‌اریمش یژه از خط رو آزادش می‌کنیم. شما هم می‌آیید عقب‌تر که بازسازی بشید، قیراق بشید، درست بشید تا شب بتونید ادامهٔ عملیات رو انجام بدید. تدبیرمان این است.»

موضوع انتقال گردان ادوات به خط پدافندی، در جاهای دیگری هم مورد تأکید قرار می‌گیرد. در جلسه‌ای که شعبانعلی زینلی جانشین لشکر ۸، دغدغه‌اش در موضوع کمبود نیرو را چنین مطرح می‌کند: «برادر احمد! این نیرو کمه. از همه چیز که بگذریم، تجربهٔ گذشته نشون می‌ده که نیرو کمه برای پاک‌سازی و دارم فکر می‌کنم که تمام مقرها پراز نیرو باشه. که اگر نبود هم [مقرها را] نمی‌زدند. توی این یک سال این‌ها را زدند و نیرو دارد. یه فکری برای نیروی پدافندی باید بکنیم.»

فرماندهٔ لشکر، پاسخ می‌دهد: «ذوالفقار ان‌شاءالله میاد این‌جا. جنگ افزایش زیاده، می‌تواند ان‌شاءالله دفاع کنه.»

در آستانهٔ عملیات و به دنبال توجیه فرماندهان گردان‌های پیاده لشکر نسبت به طرح



کلی عملیات، این فرماندهان در جلساتی با حضور کادر فرماندهی لشکر، به تجزیه و تحلیل مأموریت واگذار شده می‌پردازند. در یکی از این جلسات که یازدهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، احمد کاظمی در یک جمع‌بندی کلی نسبت به ریزه‌کاری‌های مطرح شده از سوی فرماندهان، تعیین جزئیات را بر عهده خود آنان می‌داند. او می‌گوید: «این مأموریت کلی، ان‌شاءالله وضعیت، تدبیر، این جایه سنگره، قرارگاه، این دیگه تدبیر گردانه. این مأموریت است که بهتون می‌گم. هزار و دویست متر از شرقِ دجله به طرف شرق را پاک‌سازی کن. هزار و دویست متر بعدی‌اش را شما، هزار و دویست متر بعدی‌اش را شما. دیگه حالا مین داره، نمی‌دانم چی داره، فلان داره، بیسار داره، این طرح‌ریزی گردانه. بنشینید طرح‌ریزی بکنید، ببینید چی کار کنید. برادرها بایست بنشینند روی عکس هوایی نگاه کنند، روی دکل‌ها بنا کنند نگاه کنند، ببینند توی منطقه شون تپه است، چهارلول است، نمی‌دونم دشمن سنگر زیکزاک‌ی داره، برایش برنامه‌ریزی کنند. تانک داره، برنامه بگذارند.»

احمد کاظمی در قسمت دیگری از این جلسه، اضافه می‌کند: «بروید بنشینید سوال کنید از آقای زینلی، آقای احمد نجات بخش. با بچه‌های اطلاعات، روی عکس هوایی کار کنید. توجیه شید. ببینید چی چیه؟ روستاها چی چیه؟ چی کار باید بکنید. روی جزئیات، سوال مطرح کنید. این چیزها کلیات است. الان باید بنشینید، ریزه‌کاری‌ها را پیدا بکنید و رویش فکر بکنید. بعدش هم برادرها الان می‌نشینند برای فرمانده گروهان‌هایشان برنامه می‌ریزند. فرمانده گروهان‌ها باید بیانند توی این آبراه‌ها. هر گردانی خودش، فرمانده گروهان‌هاش رو برداره، با راهنما از اطلاعات، تاب بده [در آبراه‌ها]. بیاریدشون روی کالک توجیه شون بکنید ولی مانور گردان رو نمی‌خواد حالا توجیه کنید.»

یکی از موضوعات مهم مرتبط با عملیات بدر، موضوع فرماندهی کلی عملیات بود. طبق برنامه‌ریزی صورت گرفته، قرار بود فرماندهی عملیات بر عهده سپاه باشد و ارتش، زیر نظر سپاه کار کند ولی به نظر می‌رسد، هنوز مشکلاتی در این میان وجود دارد.

محسن رضایی فرمانده وقت سپاه در این خصوص می‌گوید:

«تقریباً یک هفته پیش از عملیات بود که برادرمان صیاد به من گفت من رفتم پیش آقای هاشمی و احساس می‌کنم که آقایان از شما پشتیبانی نمی‌کنند. ما گفتیم چرا این حرف را می‌زنید؟ ما هر تصمیمی بگیریم، باید عمل بشود و قرار بر این است.»

در این عملیات نمی‌توانیم متزلزل راه برویم. البته این سیستم [فرماندهی جدید] اصلاً خواست ما نبود. دوبار برادرمان صیاد گفتند بیایید قبل از شروع عملیات بدر، فرماندهی را تعیین کنیم. من گفتم این حرف صحیحی نیست. اصلاً این کار درستی نیست و ما باید مثل قبل [با فرماندهی مشترک] بجنگیم. از این صحبت‌ها نکنید. بار سوم ایشان گفت که من استعفا می‌دهم و می‌روم. من گفتم بسیار خوب، من مخالفت نمی‌کنم. شما بروید و به مسئولان بگویید. بعد رفتیم خدمت آقای هاشمی و همین وقایع را گفتیم. من گفتم ما تمایل به این کار نداریم ولی اگر به ما حکم بشود، ما قبول می‌کنیم که طرح هرارگانی پذیرفته شد، فرماندهی هم در اختیار همان تشکیلات باشد.»

رضایی ادامه می‌دهد:

«هر چند اطمینان داشتم که این‌ها در استدلال و بیان بسیار ضعیف هستند و نمی‌توانند کاری بکنند و طرح سپاه هم نهایتاً موفق می‌شود، اما با این حال ما دو، سه بار این طرح را رد کردیم و گفتیم زیر بار این کار نمی‌رویم. چون می‌دیدیم در این، کلاف سردرگمی که وجود دارد، این شیوه‌ها کار را بدتر و پیچیده‌تر می‌کند. ولی بعد از این‌که تصویب شد و امام هم تأکید کردند، ما دیگر عمل کردیم. به هر حال، یک هفته پس از تصویب این موضوع، آقای صیاد شیرازی این موضوع را که گویا آقای هاشمی از شما پشتیبانی نمی‌کند [را] با ما در میان گذاشت. من گفتم چرا این حرف را می‌زنید؟ گفت ما پریروز پیش آقای هاشمی رفتیم و ایشان گفت سپاه مثل این‌که می‌خواهد به تعهداتش عمل نکند. چون قرار بوده برای مثال در پنج‌جین عمل بکنند ولی عمل نکرده‌اند. شاید هم آقای هاشمی به ایشان گفته بود که من خوف دارم این عملیات بدر را هم انجام ندهند. بعد آقای صیاد شیرازی دیده بود عجب، پس مثل این‌که از آن پشتیبانی قاطعی که می‌بایست از این فرماندهی صورت بگیرد، خبری نیست. به همین دلیل می‌آمد به من توصیه می‌کرد شما بروید مساله‌تان را با مسئولان حل کنید که آن‌ها پشتیبانی کنند. از همان به بعد اختلافات بیشتر شد. چون متوجه شد که مسئولان آن‌طور که باید پشت سر این فرماندهی باشند، نیستند.»

## نگرانی فرماندهان از آماده نشدن مقدمات

بیستم مهر ۶۳، غلامعلی رشید در نامه‌ای به احمد غلامپور، نگرانی‌اش بابت آماده نشدن بخش قابل توجهی از زیرساخت‌های مورد نیاز عملیات را ابراز می‌کند. غلامپور هم سه روز بعد، پایین نامه را امضاء کرده و می‌نویسد: «نوشته‌های مزبور را به شدت تأیید می‌کنم و از ترس آینده جنگ، به خدا پناه می‌برم.»

نامه رشید، به این شرح است:

به نظر می‌رسد که دستور خواهد رسید تا عملیات حیدر را بدون فراهم شدن عواملی که ما در برآوردهایمان یادآور شده‌ایم، آغاز کنیم. در واقع، کارهای اصلاح مهندسی در زمین عملیات، آن طوری که ما فکر می‌کنیم، صورت نمی‌گیرد و درصد ضعیفی از موارد ۱۸ گانه که جزء شروط عملیات به حساب می‌آید، انجام شده که آن هم برای ما مفید نخواهد بود. مشکلات اصلی ما بدین قرار است:

۱. جاده جزیره شمالی به طرف خشکی بالایی (موقعیت حاج‌همت)، احداث نمی‌شود.
۲. جاده جزیره شمالی به جنوبی کشیده نمی‌شود.
۳. جزیره جنوبی نیز خشک نمی‌شود و حتی بعید می‌دانم خاک مورد نیاز را در جزیره شمالی دیپو کنند.

با توجه به این مطالب، ملاحظه می‌کنید که وضعیت به گونه‌ای است که پس از گذشت یک ماه، به اصطلاح از زمان آغاز کارِ فعال، هیچ‌گونه پیشرفت درخور توجهی صورت نگرفته و فرماندهی بیش از این بر مهندسی وزارت جهادسازندگی فشار نخواهد آورد. به نظرم از آن‌ها ناامید شده و این خیلی خطرناک است. بدین ترتیب، زمینی که به منزله سکوی پرش برای حمله است، آماده نشده و رزمندگان باید عملیات را از عقبه بسیار بدی آغاز کنند.

وسایل برادر عالی [یگان دریایی سپاه] نیز بسیار کمتر از آن چیزی است که درخواست کرده‌ایم و به نظر می‌رسد، افزایش هم نخواهد یافت. وضعیت پل‌ها، پدافند هوایی و بقیه

---

۱. به نظر می‌رسد در آن مقطع، نام «حیدر» را برای عملیات انتخاب کرده بودند. مجید یزدانی از نیروهای بهداری لشکر نجف، در خاطرات روزنوشت خود به تاریخ بیست و یکم اسفند ۶۳ نوشته: «دیشب عملیات ویژه حیدر با رمزی‌ها زهرا آغاز شده و لشکر ما هم شرکت کرده است و از آب گذشته‌اند.» یزدانی برخلاف بیشتر عملیات‌ها، در این مقطع، به دلایلی در عملیات شرکت نکرده و در پایگاه شهید مدنی اهواز، حضور داشته است.

نیز به همین شکل است. یگان‌های عمل‌کننده (کازمی، باکری، قالیباف و...) این میزان اندک پیشرفت کار را نمی‌دانند. فراموش نکنید که ما در مقابل خداوند بزرگ مسئولیم و همه باید سعی کنیم به این واقعیت پی ببریم که موفقیت عملیات به اقدامات مهندسی و فراهم شدن برآوردهایمان بستگی دارد وگرنه، با همان مشکلی روبه‌رو می‌شویم که در عملیات خیبر، مرتضی [قربانی] با آن روبه‌رو شد.

آخرین درست نیست که نخست بگویند برآورد کنید و پس از تهیه برآورد و تأیید آن‌ها که حداقلی هم می‌باشند، به مرور یکی یکی فراموش شوند. من از این‌که مجبور شویم عملیات را با ده‌ها نقص، عیب، اشکال و کمبود آغاز کنیم، می‌ترسم. باید فکری کرد. پیگیری و خواست از واحد مهندسی و یادآوری و اظهار نگرانی از انجام نگرفتن و فراهم نشدن برآوردها را باید صد چندان کرد و فریاد زد که کار، عقب است.



اسفند ۱۳۶۳، حصیرآباد، شهید محمد حسن زاده فرمانده گردان ثامن الائمه در حال توجیه نیروها



اسفند ۱۳۶۳، حصیرآباد، سیدناصر حسینی (نفر ششم، ایستاده از چپ) فرمانده گردان فتح در جمع تعدادی از نیروهای گردان.



اسفند ۱۳۶۳، حصیرآباد، مصطفی نصر فرمانده گردان انبیاء (نفر هفتم، ایستاده از راست) در جمع تعدادی از نیروهای گردان.

# فصل

شرح عملیات



## مرخصی گسترده

با نزدیک شدن به زمان عملیات، احمد کاظمی در جمع نیروها سخنرانی کرده و ضمن ارائه توضیحاتی کلی در خصوص عملیات پیش‌رو، بر این نکته تأکید دارد که این عملیات، با نبردهای قبلی متفاوت است و همه باید خودشان را برای شرایطی پیچیده آماده کنند. به فاصله کمی از این صحبت‌ها، فرماندهان گردان‌ها و واحدها با هماهنگی کادر فرماندهی لشکر، عمده نیروهایشان را به مرخصی می‌فرستند تا در فرصتی محدود، تجدید قوا کرده و خیلی سریع به منطقه برگردند. هدف، تجدید قوا برای نیروهایی بود که امکان داشت چندین هفته پیش‌رو را در شرایطی سخت تجربه کنند. نیروهای با تجربه از این‌گونه دستورات، متوجه نزدیک بودن زمان عملیات می‌شدند.

خروج گسترده نیروها از منطقه، برای بیشتر رزمندگان لشکر موضوعی طبیعی و عادی محسوب می‌شود ولی برخی به دلایل مختلف، حس خوبی ندارند و نگران کیفیت آموزش نیروها شده‌اند. یکی از این نیروها، احمد قیصری‌ها نیروی شناخته شده واحد آموزش و گردان یاسراست. او در جلسه‌ای نیم‌ساعته با احمد کاظمی، دغدغه‌هایش را مطرح می‌کند ولی نتیجه، چیزی نیست که منتظرش بود.

قیصری‌ها، می‌گوید:

«فقط کادر فرماندهی گردان‌ها باقی مانده بودند و این نگرانم می‌کرد. به احمد گفتم عملیات نزدیک است ولی شما خطر کردید که نیروها را فرستادید مرخصی. اگر دیر برگردند، آموزش‌شان عقب می‌افتد و صدمه می‌خوریم. احمد، چیز خاصی جواب نداد و اول تا آخر فقط گوش داد. من هم برگشتم به چادرم ولی خیلی نگذشته بود که پیک فرمانده آمد و نامه‌ای داد دستم با این مضمون که باید خودم را به یکی از مقرهای لشکر در نزدیکی خرمشهر موسوم به داود معرفی کنم که در آن، تعدادی از



نیروها مشغول کار کشاورزی بودند.»

او ادامه می‌دهد:

«نمی‌دانم دلیل تصمیم احمد چه بود؛ شاید نوعی تنبیه برای من که ممکن بود با این طرز تفکر، نظم لشکر را به هم بریزم و شاید دلیلی دیگر که من اطلاع نداشتم. هر چه بود، خیلی راحت باهاش کنار آمدم و حدود یک هفته مشغول کشاورزی شدم و بعد مرخصی گرفتم تا سری به خانه بزنم و دوباره برگردم به منطقه.»<sup>۱</sup>

در روز و شب‌هایی که نیروهای به تدریج در حال بازگشت به شهر و دیارشان هستند، ورود و خروج به جزایر، سخت‌تر از قبل شده و چندین دژبانی، مدارک خودروهای عبوری را به دقت و وسواس بررسی کرده و برای خروج هر وسیله نقلیه‌ای، اجازه‌نامه مکتوب می‌خواهند. در این میان، فرمانده لشکر از محسن ابراهیمی می‌خواهد که موقع خروج از جزایر، یک موتورسیکلت را هم همراهش به اهواز ببرد. احمد، مثل همیشه روی اموال لشکر بسیار حساس است و اعتقاد دارد چون در خط به این موتورسیکلت نیازی نیست، بهتر است منتقل شود تا زیر آتش دشمن، آسیب نبیند.

ابراهیمی که حدود هفتاد روز است به مرخصی نرفته، ماجرای خروجش از جزیره را این‌گونه شرح می‌دهد:

محمد حسین شریف که کارهایی برای انجام در پایگاه شهید مدنی اهواز داشت، نشست کنار دستم و سوار بر توپوتا در هوای نسبتاً سرد منطقه راه افتادیم. حدود دویست کیلومتر راه بود و نمی‌شد با موتور رفت. بخشی از جاده که در دید و تیر عراقی‌ها بود را چراغ خاموش رفتیم. این مسیر را بارها برای ابلاغ دستورات احمد کاظمی به واحدهای مستقر در عقبه رفته بودم و تمام چاله چوله‌هایش را حفظ بودم. به اولین دژبانی که رسیدیم، به برگه خروج گیر داد. ما فقط برای توپوتا برگه داشتیم و از نظر دژبان، موتور مجوز جداگانه می‌خواست. برگشتیم و حدود دویست متر قبل از دژبانی موتور را پیاده کردیم. من با موتور، چراغ خاموش زدم به بیابان و بعد از دژبانی برگشتم روی جاده. این جوری شریف برای رد کردن توپوتا مشکلی نداشت. در دژبانی‌های بعدی هم همین کار را تکرار کردیم. البته اگر فاصله دو دژبانی کم بود،

۱. قیصری‌ها در بازگشت به منطقه، به عنوان جانشین سید ناصر حسینی در گردان فتح، مشغول کار می‌شود.

موتور را بار نمی‌زدیم و آن مسافت را من با موتور می‌آدم ولی اگر فاصله طولانی بود، مجبور می‌شدیم موتور را بار بزنیم و دوباره پایین بگذاریم که این کار، وقت زیادی از ما تلف می‌کرد.

آخرین دژبانی که بزرگترین آن‌ها هم محسوب می‌شد، در سی کیلومتری اهواز مستقر بود و پیش از طلوع آفتاب، رسیدیم به آن. همان شیوه قبل را تکرار کردیم ولی این بار من در بین راه گم شدم. این را وقتی فهمیدم که به ساحل کارون رسیدم. تا برگردم به جاده اصلی، شریف رفته بود پایگاه مدنی و مجبور شدم بقیه مسیر را پایگاه را با موتور برگردم.

به پایگاه که رسیدم، اول موتور را تحویل دادم و بعد رفتم سراغ بچه‌ها تا استراحتی کرده باشم. حسن رجایی را پیدا کردم و شروع کردیم به گپ و گفت. وسط صحبت‌ها، یک دفعه و بی مقدمه پیشنهاد داد مقداری سر به سر برادر بزرگترم کریم بگذاریم که آن موقع در امور مالی لشکر کار می‌کرد. نقشه رجایی این بود که به دوستان کریم خبر بدهد من در مسیر برگشت به اهواز، ترکش خورده و شهید شده‌ام. بعد هم از آن‌ها می‌خواست که برادرم را آرام آرام آماده شنیدن این خبر کنند و بیاورندش اتاقی که من و رجایی بودیم تا پیکر شهید را ببینند!

وقتی رجایی، این خبر را به محمد رحیم‌زاده و حمید قماشلوئیان داد، با موتور خودشان را رساندند به ما تا اول اوضاع را بررسی کنند و بعد به برادرم خبر دهند. وارد که شدند، اول مقداری گریه و زاری کردند و بعد پرده‌ای که انتهای اتاق بود را کنار زدند تا پیکرم را ببینند. من که تا آن لحظه، صدایم در نیامده بود، به محض کنار زدن پرده، شروع کردم با صدای بلند خندیدن. خیلی جا خوردند ولی آن لحظه واکنش خاصی نشان ندادند تا این که بعد از نماز مغرب و عشاء، در فرصتی غافلگیریم کردند و در قالب مراسم «شیرپتو»، کتک مفصلی به من زدند.

پس از مرخص شدن عمده بدنه گردان‌های پیاده، احمد کاظمی کادر فرماندهی گردان‌های پیاده را به مقر داود در جاده اهواز به خرمشهر فرا می‌خواند تا بسیاری از آن‌ها را برای اولین بار با سوار شدن در بلم و حرکت در تاریکی شب آشنا کند. سیدناصر حسینی فرمانده وقت گردان فتح می‌گوید:

«وقتی رسیدیم به آن منطقه، شروع کردیم به بلم سواری، پاروزنی و حرکت در شب ولی چون دفعه اول مان بود، به سرعت تعادل مان می خورد به هم و سروه می شدیم داخل آب. هوا هم سرد بود و چون لباسی برای عوض کردن نداشتیم، خیلی اذیت می شدیم. احمد کاظمی هم در گوشه ای مستقر شده بود و اگر می دید نیرویی خیس نشده، آب می پاشید تا کسی از آن آب و سرما بی نصیب نماند.»

حسینی در مورد جزئیات این آموزش ها که حدود ده روز طول می کشد، اظهار می دارد: «یک نوبت صبح و یک نوبت عصر می رفتیم برای تمرین و آموزش. با قایق می رفتیم تا وسط رودخانه کارون و بعد نیروها را با تمام لباس هایشان و جلیقه ای که پوشیده بودند، می انداختیم داخل آب تا شناکنان برگردند به ساحل یا چند متر آن طرف تر دوباره می کشیدیم شان داخل قایق. گاهی هم برنامه این بود که عرض رودخانه را شنا کنند. چون آب سرعت و حجم قابل توجهی داشت، هم ترس شان می ریخت، هم آماده تر می شدند و هم به نوعی تفریح می کردند.»

یکی از دغدغه های مسئولان لشکر در آستانه عملیات، کیفیت پایین بخشی از نیروها است. مهدی قماشلوئیان<sup>۱</sup> که در آن مقطع، مسئولیت دژبانی جزایر را بر عهده دارد، معتقد است:

«پاسداران مشمول که قبل از این در ارتش خدمت می کردند و الآن سپاه آن ها را جذب کرده، تا می توانند از کارشانه خالی کرده و مقررات را اجرا نمی کنند. می گویند ما می خواهیم در ارتش خدمت کنیم.»

احمد کاظمی، دوازدهم اسفند ۶۳ طی جلسه ای با برخی مسئولان سپاه شهر نجف آباد که در جزایر حضور پیدا کرده اند، در ابتدا تحلیلی از حضور روحانیون در جبهه ارائه داده و در ادامه به سراغ پاسداران مشمول می رود. کاظمی می گوید:

«آن معنویتی که قبلاً بر جنگ حاکم بود، الآن حاکم نیست. حضور روحانیون در جبهه قبلاً بسیار بود. در عملیات حصر آبادان، در هر سنگریک روحانی داشتیم. در بیت المقدس در هر گروهان سه روحانی داشتیم. حضور روحانی ها به قدری زیاد

---

۱. مهدی قماشلوئیان فرزند حیدرعلی چهارم بهمن ۶۵ در بیست و سه سالگی طی عملیات کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسید و در قطعه سه گلزار شهدای نجف آباد، به خاک سپرده شد.

بود که ما می‌گفتیم این‌ها این قدر جلو نروند که شهید شوند ولی در حال حاضر همه لشکرها [فقط] یک روحانی دارند، آن هم در حد یک پیش‌نماز. قبلاً روحانیونی که در جبهه بودند، مسائل بچه‌ها را حل می‌کردند. الآن نیروهای ما بسیار کم است. نیروهای عمل‌کننده ما در این عملیات، به اندازه دو گردان نیرو در عملیات بیت‌المقدس است.»

فرمانده لشکر ادامه می‌دهد:

«ما امروز نیروی جنگنده در گردان‌ها نیاز داریم، نه نیرو در واحدهای لشکر. در حال حاضر به ازای هر نیروی رزمنده، پانزده نفر پشتیبانی داریم. نیروهای مشمول ما زیاد مساله دارند. این‌ها فقط می‌خواهند در موتوری و تدارکات باشند و در گردان‌های پیاده اصلاً نمی‌روند. نیروهای مشمولی که ژاندارمری می‌گیرد، اصلاً به درد نمی‌خورند<sup>۱</sup> ولی نیروهایی که خود سپاه گزینش می‌کند، بهتر هستند.»

### در آستانه عملیات

چند هفته مانده به موعد عملیات، نیروها و امکانات واحدهای مختلف لشکر در نقاطی دور از منطقه عملیات مستقر شده‌اند تا عراق به منطقه حساس نشود. به عنوان نمونه، واحد تدارکات به جفیر رفته و نیروهای زرهی و ادوات، در ۷۵ کیلومتری جاده اهواز به خرمشهر، در سنگرهای قرارگاه نجف مستقر شده و آموزش‌های نظری و عملی را در کنار تمرین تیراندازی با تانک، دنبال می‌کنند. در دیگر یگان‌ها نیز مجموعه‌ای از اقدامات در دستور کار قرار گرفته به طوری که برخی لشکرها، شروع به ستون‌کشی از خوزستان به سمت جبهه‌های میانی و غربی کرده‌اند تا از تمرکز عراق بر روی جنوب، بکاهند.

در راستای آماده شدن لشکر برای عملیات، انتقال قایق‌ها از مقر داود به پدابوالفضل جزیره شمالی نیز با مسئولیت یگان دریایی لشکر شروع می‌شود. در این مقطع مجموع نیروهای این یگان با اضافه شدن نیروهای بسیجی، سرباز و پاسدار از نقاط مختلف کشور به حدود یکصد و شصت نفر رسیده. پیش از هر کاری، حسین صنعتکار مسئول یگان،

۱. شعبانعلی زینلی در همین جلسه می‌گوید: «از نیروهای مشمول، فقط ده نفرشان به درد نخور بودند که بقیه را هم این‌ها تحریک می‌کردند.»

یک شب چند نفر از نیروها را به محل پیش‌بینی شده جهت استقرار قایق‌ها می‌برد تا نسبت به مسیر به خوبی توجیه شده و بتوانند روند انتقال را با کمترین مشکل به سرانجام برسانند. امیرتوحیدی در تشریح جزئیات این اقدام می‌گوید:

«چون قرار بود تمام این نقل و انتقال‌ها در تاریکی شب انجام شود تا احتمال دیده شدن توسط دشمن کاهش پیدا کند، صنعتکار ما را شبانه با یک توپوتا از داود تا جزیره برد و تأکید داشت باید در همان دفعه اول، تمام تقاطع‌ها و جزئیات مسیر را به ذهن مان بسپاریم تا موقع انتقال قایق‌ها، مسیر را دقیق طی کنیم.»

نیروهای کوثر بایستی روزها قایق‌ها را در پوشش نخل‌های داود، روی تریلی بارگیری کرده و شب به جزیره انتقال دهند. به همین منظور، یک جرثقیل از قرارگاه و یکی از لشکر در تاریکی شب و بدون جلب توجه به داود می‌آیند تا در بارگیری قایق‌ها کمک کنند. در این میان حسن قطبی اعتقاد دارد جرثقیل‌ها، دیر هنگام رسیده و کارکرد مختصری داشته‌اند. این رزمنده کاشانی می‌گوید:

«جرثقیلی که برای ما آورده بودند، از نوع تراکتوری و خیلی گند و سنگین بود. راحت‌تر بودیم با دست قایق‌ها را بالا و پایین بگذاریم چون کار سریع‌تر انجام می‌شد و سرو صدای کمتری هم داشت. غیر از این، جرثقیل مشکلات دیگری هم داشت؛ یادمه یک شب صنعتکار داشت تقلا می‌کرد قلاب جرثقیل را بیاندازه به قایق و بلندش کنه که راننده تراکتور که آدم میان‌سالی بود، هول کرد و قلاب را برعکس حرکت داد و کوباند به سرو صورت صنعتکار و پرتابش کرد توی قایق.»

اکبر سرمدی بخشی از فعالیت صورت گرفته در این مقطع را چنین شرح می‌دهد:

«بیشترین قایقی که به جزیره بردیم، نوع لگنی بود؛ سرجمع کمتر از ده تا لاور آوردیم و بقیه لگنی و رجیندر بودند. روی هر کفی تریلی، حدود نه تا لگنی ۱۷ فوت می‌گذاشتیم و می‌آوردیم به پدابوالفضل و بین نیزارها مخفی می‌کردیم. هر شب چندین تریلی را هم‌زمان حرکت می‌دادیم و چون بیشتر راننده‌ها به منطقه مسلط نبودند و رانندگی تریلی در آن تاریکی و مسیرهای باریک بسیار سخت و بعضاً حادثه‌ساز بود، یکی از نیروها با موتور جلوتر از تریلی‌ها حرکت می‌کرد و مسیر را نشان می‌داد. موتور قایق‌ها را هم برای این‌که قایق‌ها داخل هم نشسته و جای کمتری

بگیرند، باز کرده و جداگانه به سنگری بزرگ در پد امام حسین انتقال می‌دادیم. داخل این سنگر که بچه‌های مهندسی ویژه همین کار ساخته و محکم‌ش کرده بودند، تعدادی پایه فلزی مخصوص هم تعبیه شده بود تا موتورها را روی شان سوار کنیم. این طوری هم موتورها جای کمتری می‌گرفتند و هم خیال‌مان بابت نگهداری اصولی آن‌ها راحت بود.»

انتقال قایق‌ها، گاهی با مشکلات خاصی مواجه می‌شود. حسن قطبی یکی از این موارد را چنین تعریف می‌کند:

«بیشتر تریلی‌هایی که قایق می‌بردند، کرایه‌ای و از نوع ماک بودند و هدایت و تعویض دنده‌هایشان قلیق‌های خاص خودش را داشت که راننده‌ها به خوبی ولی با سختی از عهده‌اش برمی‌آمدند. چالش اصلی مربوط به رانندگی با چراغ خاموش در کل مسیر به ویژه پدهای جزیره بود که با یک اشتباه ممکن بود تریلی بیفتد داخل آب یا مسیر را گم کند. یکی از نقاط حساس مسیر، تقاطعی بود که یک طرفش می‌رسید به محل تخلیه قایق‌ها و سمت دیگرش می‌رفت به انتهای پد. جایی که زیردرد و تیرعراق بود و جایی برای دور زدن نداشت. مجبور بودی دنده عقب برگردی که برای تریلی با آن طول و وزن و چراغ‌های خاموش و عرض محدود پد، کاری بود فوق‌العاده سخت و طاقت‌فرسا.»

قطبی اضافه می‌کند:

«به‌طور معمول هر شب چهار، پنج و گاهی ده تریلی راه می‌انداختیم به سمت جزیره و به لطف خدا و با تلاش و فداکاری نیروها معمولاً مشکل خاصی پیش نمی‌آمد ولی یک شب که حدود بیست تریلی بارزده بودیم، به دردسرافتادیم. آن شب که مثل همیشه کنار دست راننده اولین تریلی نشسته بودم، کل جزیره را مه گرفته بود و به زور اطراف‌مان را می‌دیدیم. این شد که تقاطع را رد کردم و وقتی قضیه را فهمیدم که سه، چهار تریلی دیگر هم به دنبال‌مان از آن نقطه عبور کرده بودند. وقتی جریان را به راننده گفتم و به تریلی‌های قبل از تقاطع خبر دادم همان‌جا بایستند، راننده حسابی جوش آورد و کم مانده بود کتکم بزند. چند دقیقه که گذشت، یک تویوتا رسید که اول راننده‌اش را نشناختم ولی بعد فهمیدم احمد کاظمی است. گفتم

برگرداندن تریلی‌هایی که باید دنده عقب بیاند، با شما و رساندن بقیه با من.»

هم‌زمان با انتقال قایق‌ها به جزیره، تعدادی از نیروهای باتجربه یگان دریایی، شروع به انجام آخرین سرویس‌ها و بررسی‌ها در مورد موتور قایق‌ها می‌کنند تا از هر نظر برای شرکت در عملیات آماده باشند. در خصوص برخی موتورها نیز که به تازگی خریداری شده و مستقیم از قرارگاه آمده‌اند، مراحل مختلف آب‌بندی انجام می‌گیرد.

فرمانده لشکر طبق روال همیشگی‌اش، از زیرمجموعه‌های مختلف بازدید دارد که یکی از آن‌ها مقر داود و فعالیت‌های یگان دریایی کوثر است. البته این سرکشی‌ها به دو دلیل بیشتر شب‌ها انجام می‌شود؛ مشغله‌های زیاد فرمانده در طول روز و اهمیت رعایت اصول حفاظت اطلاعات. تردد زیاد فرماندهان ارشد به یک منطقه، می‌تواند ستون پنجم را حساس و اصل غافلگیری را تا حدودی خدشه‌دار کند.

هم‌زمان با این نقل و انتقال‌ها، تعدادی از نیروهای گردان خط‌شکن چهارده معصوم از بقیه جدا شده و راهی یک دوره فشرده آموزش غواصی می‌شوند. نصرالله مرادی، جزئیات این اعزام را این‌گونه روایت می‌کند:

«به دستور فرمانده لشکر، حدود سی نفر از بچه‌های شجاع و با تجربه گردان را انتخاب و با اتوبوسی که در اختیارمان گذاشته بودند، رفتیم اردوگاه سد دز ولی آن‌جا گفتند ظرفیت خالی برای آموزش ندارند و بلافاصله رفتیم اردوگاه زیباکنار. به اردوگاه که رسیدیم، همراه با حدود سی نفر از نیروهای لشکر امام‌رضا، شروع کردیم به دیدن آموزش غواصی در هوای ابری و برفی منطقه. دفعه اول، رفتیم به یک تالاب در همان اطراف ولی چون آب و هوا خیلی سرد بود و بیشتر نیروها نتوانستند تمرین را کامل کنند، از سری‌های بعد رفتیم به یک استخر سرپوشیده و آموزش‌ها و تمرین‌ها را ادامه دادیم. این دوره حدود دو هفته طول کشید و بعدش دوباره برگشتیم اهواز.»

تقریباً در همین مقطع زمانی، احمد کاظمی چند نیروی اطلاعات عملیات را به دیدگاه سنجید می‌فرستد. محسن رضایی یکی از این سه نفر است که دلیل چنین مأموریتی را نوعی تنبیه انضباطی دانسته و بدون ذکر دلیل آن می‌گوید:

«با عبدالعلی پریشانی و ابراهیم فیروزی با ماشین‌های خط رفتیم سنجید. از نزدیک بودن عملیات مطمئن بودیم ولی چاره‌ای جز اطاعت از دستور فرمانده نداشتیم.

نیروی خاصی در دیدگاه نبود و فقط عشایری از شیراز را در آن اطراف می دیدیم. در مدتی که در دیدگاه بودیم، چند شناسایی در نقاطی مانند دشت شیلر، سورکوه، هزارقله و پنجوین انجام دادیم.»

این مأموریت، چندان هم بدون دردسر نیست و یک بار که نیروها با خودروی ویژه دیدگاه، در سطح شهر سنندج مشغول خرید هستند، با پیرزنی کرد تصادف می کنند. مصدوم را به یکی از بیمارستان های سنندج منتقل کرده و در آن جا، یکی از پزشکان هندی باقیمانده از قبل انقلاب، او را درمان کرده و پس از چند روز مرخص می کند. رزمندگان لشکر، در روزهای بعد نیز هم چنان پیگیر شرایط جسمی و روحی پیرزن هستند و چندین بار با کمپوت و حتی یک بار با کنسرو، به دیدنش می روند. طی تمامی این عیادت ها، خانواده این زن سالخورده حساسی خوشحال شده و رزمندگان را گرم و صمیمانه تحویل می گیرند.

### آموزش در حصیرآباد

اواخر بهمن ۶۳ و پس از بازگشت بخش عمده نیروها از مرخصی، احمد کاظمی تصمیم می گیرد نیروهای لشکر را برای گذراندن آخرین تمرین ها و آموزش های قبل از عملیات، به حصیرآباد در ساحل هورالهویزه بیاورد. چون در این دوره، نیروها تمرین های ویژه یک عملیات آبی خاکی را انجام داده و در نزدیک ترین نقطه ممکن به محل عملیات هستند، طوری برنامه ریزی می شود که کمترین اطلاعات از این دوره، به بیرون درز نکند و اصول حفاظت اطلاعات، در بالاترین سطح ممکن رعایت شود.

به همین دلیل، احمد کاظمی بر خلاف رویه معمول که معمولاً مسئول پشتیبانی را نسبت به نیازهای منطقه توجیه می کرد تا زیرساخت های مورد نیاز شکل بگیرد، موضوع را فقط با رضاقلی طاهری یکی از نیروهای فعال پشتیبانی مطرح می کند؛<sup>۱</sup> آن هم به صورت کلی و همراه با قیدهای امنیتی زیاد. طاهری می گوید:

«با هم رفتیم و منطقه را نشانم داد که فلان تعداد گردان می خواهد بیاید این جا.

۱. در والفجره نیز مشابه این اتفاق افتاده، وقتی احمد کاظمی نیرویی می خواهد که تا چند ماه مرخصی نخواهد، دهانش چفت و بست محکمی داشته باشد و خیلی سؤال نپرسد. مسئول وقت پشتیبانی لشکر، محمدحسن عباسی نوجوان فعال و ریزنقش آن سال ها را معرفی می کند.



کلیت اردوگاه و جای هربخشی را شرح داد و گفت تا فلان موقع باید آماده اش کنی. غیر از این که کلامی از عملیات بعدی حرف نزد، یک قیدی هم آورد که ریختم به هم؛ گفت که برای آوردن امکانات، حق ندارم از امکانات لشکر استفاده کنم یا به کس دیگری خبر بدهم. کار طوری پیش رفت که بیشترین تردد از بچه های پشتیبانی به اردوگاه، به نام من ثبت شد و حتی مسئول وقت واحد را فقط یک بار به اضطرار بردم به منطقه و آن دفعه هم چون شب بود و خودم پشت فرمان بودم، درست نفهمید که کجا رفتیم و برگشتیم. آن شب قرار بود یک تریلی اقلام تدارکاتی برده شود منطقه که به خاطر مسائل امنیتی، راننده اش را گذاشتند کنار و خواستند خودم بنشینم پشت فرمان و چون می خواستم شب را تنهایی نروم، مسئول واحد را همراهم بردم.»

رفت و آمدهای چندین باره رضاقلی طاهری به اردوگاه، کنجکاو ی بقیه نیروهای پشتیبانی به خصوص محمدحسن عباسی را برمی انگیزد. عباسی کم سن و سال که شیطنت های خاص خودش را دارد، هر دفعه که طاهری از مأموریت بر می گردد، کیلومتر خودرو را می خواند تا با مقایسه اش با عددی که سری بعد ثبت می کرد، فاصله تقریبی مقصد را حدس بزند. البته بچه های اطلاعات عملیات، بر اساس تجربه های قبلی، پیش بینی این موضوع را کرده و طاهری را توجیه کرده اند که هر دفعه، در رفت یا برگشت، چند کیلومتری در یک مسیر فرعی اضافه ترانندگی کند تا محل تقریبی اردوگاه مشخص نشود.<sup>۱</sup>

رضاقلی طاهری در مورد برپایی حمام های این اردوگاه می گوید:

«چون به دستور و خواست احمد کاظمی، نمی توانستم از موتوری لشکر جرثقیل یا تجهیزات دیگر بگیرم و همراهم ببرم، یک تریلی شخصی کرایه کردم و حمام ها که حالت کانکس داشت را از پایگاه شهید مدنی اهواز بار زدم. در آفتاب غروب راه افتادیم و چند ساعت بعد رسیدیم به اردوگاه. روی کفی تریلی، تعدادی الوار هم بار زدم. وقتی رسیدیم، تریلی ها را بردم به محدوده ای که برای حمام مشخص

۱. نکته ای که این وسط وجود دارد، این است که طاهری دقیق به یاد ندارد چه موقعی این اتفاق افتاده و ممکن است چنین حربه ای مربوط به شناسایی های مهران باشد که در آن مقطع نیز طاهری مسئول رساندن تدارکات به نیروها بوده. امکان دیگری هم هست و آن این که چنین اتفاقی در هر دو مقطع افتاده باشد.

کرده بودیم. هر کدام از کانکس‌ها را بستم به تویوتا و خودم تویوتا و تریلی را با علامت دست هماهنگ کردم تا از دو سمت مخالف و خیلی آرام حرکت کنند. به این شکل، کانکس به آرامی روی زمین نشست. مرحله بعد، گذاشتن الوار در زیر کانکس‌ها بود تا هم از سطح زمین ارتفاع گرفته و هم فاضلاب‌شان، بهتر دفع شود. برای این کار، یک گوشه کانکس را جک زده و می‌آوردم بالا و یک سمت الوار را می‌گذاشتم زیر کانکس. بعد می‌رفتم سراغ سمت دیگر و همین کار را تکرار می‌کردم. به همین شکل و بعد از چندین ساعت کار فشرده، کانکس‌ها را مستقر کرده و بعد رفتم سراغ نصب مخزن‌های آب بر روی سقف کانکس‌ها و راه‌اندازی مشعل‌ها و نصب مخزن‌های سوخت.»<sup>۱</sup>

با فراهم شدن نسبی امکانات در حصیرآباد، انتقال گردان‌های پیاده به منطقه، مطابق برنامه‌ای زمان‌بندی شده و به تدریج شروع می‌شود. به محض ورود اولین نیروها، فرماندهی لشکر فرصت را از دست نداده و آموزش‌ها را شروع می‌کند. آموزش‌ها به شکل نظری و عملی بوده و مواردی مانند قایق‌سواری، بلم‌سواری، پیاده‌روی در کف هور همراه با تجهیزات کامل انفرادی، شنا در شرایط ویژه هور، مقابله با کمین و شکستن خط در آب را شامل می‌شود. در مجموع تمرین‌ها به شکلی طراحی و اجرا می‌شوند که ترس نیروها از آب ریخته و آماده شوند برای مواجهه با شرایط ویژه یک عملیات آبی خاکی. طی این دوره که حدود بیست روز طول می‌کشد، بیشتر آموزش‌ها توسط کادر فرماندهی گردان‌ها ارائه شده و نیروها نیز که مطمئن شده‌اند عملیات نزدیک است، با جدیت آموزش‌ها را دنبال می‌کنند.

سیدناصر حسینی در خصوص روند آموزش‌ها می‌گوید:

«اول بار، تقریباً هیچ امکاناتی در منطقه نبود و فقط غذای گرم را به موقع می‌رساندند.

---

۱. حسینعلی حاجی‌بزرگی، راوی مرکز اسناد، در توصیف روحیه و عملکرد نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات بدر، نوشته: «از وقتی که در لشکر حضور پیدا نمودم شاهد فعالیت و تلاش همه جانبه مسئولین واحدها و گردان‌ها و بقیه نیروهای تحت امر هستم. تراکم کار به حدی است که انسان فکر می‌کند کسی از عهده آن بر نیاید و زمان بسیار کم، لکن برادران با روح بزرگشان انبوه کارها را با عشق و شوق انجام داده و ترسی به دل راه نمی‌دهند. در این جا فتور و سستی که در پشت جبهه‌ها در کارها دیده می‌شود جایش را به تحرک و پشتکار داده است. از همه بالاتر توکل بخدا در کارها و یقین به کاری که انجام می‌دهند خود علتی است بر سرعت کارها. بالاخره آن چه این جا دیده می‌شود اینست که هرکس در حد توان و از صمیم قلب مشغول کار است.»

همان چند روز اول، هر کدام از گردان‌ها برای خودشان سرویس بهداشتی درست کردند و بعد هم یک حمام عمومی برپا شد. پیاده‌روی و ورزش جزء تمرین‌ها بود و خیلی از شب‌ها نیز با بلم و قایق وارد آب می‌شدیم و تمرین می‌کردیم. گاهی نیز وارد آب شده و مسافتی را کف هور راه می‌رفتیم. خیلی از نیروها، وقتی لباس‌شان خیس می‌شد، لباسی برای تعویض نداشتند یا فرصت و گرمای کافی برای خشک شدن لباس‌ها نبود و بالاجبار در آن آب‌وهوای به نسبت سرد، لباس‌ها به تن‌شان خشک می‌شد. گاهی هم با شورت و زیرپوش و یک بادگیر، تمرین‌ها را ادامه می‌دادند. برای پیشگیری از ضعیف یا بیمار شدن بچه‌ها، از سیرخام و پخته به مقدار زیاد در تغذیه بچه‌ها استفاده می‌شد که بویش برای امثال من که به دلیل ذائقه یا حساسیت، سیر نمی‌خوردند، آزاردهنده بود.»

به گفته حسین طبق زمان بندی صورت گرفته، هر گردان یک روز استراحت دارد و روز بعد چهار نوبت تمرین می‌کند تا شرایط مختلف را از لحاظ نور و دمای آب و هوا تجربه کرده باشد؛ یک بار قبل از ظهر، یک بار عصر، یک نوبت قبل از نیمه شب و سری آخر پس از نیمه شب.

سردی هوا به حدی است که حتی برخی از یخ زدن آب‌های راکد در برخی شب‌ها سخن گفته‌اند. مشکل سوز و سرما، شب‌ها به دلیل کاهش چند درجه‌ای دما، وزش بادهای سرد فصلی و عایق نبودن فضاهای حصیری اردوگاه، نمود بیشتری دارد به طوری که برخی نیروها از شدت سرما خواب‌شان نمی‌برد و تعداد قابل توجهی با مشکلاتی مثل سرماخوردگی و تب درگیر می‌شوند. قاسم علی کرمی می‌گوید:

«به حصیرآباد که وارد شدم، هم‌زمان با مسئولیت نیروی انسانی، مقداری دارو نیز تحویل گرفتم تا نیازهای اولیه نیروها در این خصوص را برطرف کنم. درست یادم نیست که منطقه قرنطینه بود یا کسی تمایل به عقب‌رفتن نداشت ولی بیشتر رزمنده‌هایی که سرما می‌خوردند، ترجیح می‌دادند همان‌جا مانده و با قرص و کپسول مختصری که داشتیم، مداوا شوند.»

در کنار آموزش‌های عمومی، با توجه به شرایط خاص عملیات، یک دوره تخصصی نیز برای تعداد محدودی از نیروها در نظر گرفته شده است. چون برای شکستن خط،

به نیروهای غواص نیاز است، تعدادی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف که چندی پیش، دوره غواصی را در شمال کشور گذرانده‌اند، مشغول آموزش و تمرین چند نیروی داوطلب غواصی می‌شوند.

فضل‌الله شیروانی نیروی واحد اطلاعات عملیات، یکی از مربیان این دوره کوتاه و فشرده است. شیروانی می‌گوید:

«به تعداد نیروها لباس کامل غواصی داشتیم و حدود شصت نیرو را در حدی آموزش دادیم که بتوانند خود را روی آب نگه دارند. در حالی که من از شدت سرما اورگت پوشیده بودم، بچه‌ها به سختی در آن آب و هوای بسیار سرد تمرین می‌کردند. در نهایت و بعد از ارزیابی عملکرد نیروهای آموزش دیده، مربیان حدود بیست نفر را انتخاب کردند برای شکستن خط.»

در همین مقطع، گروهی از طرف بنیاد شهید خمینی شهر به منطقه می‌آیند تا با رزمندگان حاضر در منطقه مصاحبه کنند. برای این مصاحبه‌های کوتاه که تنها در حد بیان نام، نام خانوادگی، زادگاه و سابقه جبهه انجام می‌شد، فضل‌الله شیروانی و ابراهیم رضوانی نیز به عنوان مصاحبه کننده، گروه سازنده را کمک می‌کردند. بیشتر نیروهایی که در این مقطع جلوی دوربین می‌روند، رزمندگان اهل خمینی شهر هستند.

### چالشی از جنس نیرو

به دلایل مختلف، بیشتر یگان‌های سپاه در مقاطع مختلف دوران دفاع مقدس با مشکل کمبود نیرو مواجهند ولی تنها چند روز قبل از شروع عملیات بدر، در لشکر ۸ نجف اشرف اتفاقاتی می‌افتد که این معضل را تشدید می‌کند.

محمدتقی رضوانپور مسئول وقت نیروی انسانی لشکر، ماجرا را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«در حصیرآباد، یک روز دیدیم بسیجی‌هایی که از کهکیلویه و شیراز بودند، جلوی چادرمان صف کشیدند و گفتند سه ماه مان تمام شده و می‌خواهیم برویم. هرچه گفتیم دو، سه شب دیگه عملیاته و این جا نقطه رهایی است، گفتند که نه، شما دروغ می‌گید و توی این سه ماهی که منطقه‌ایم، هیچ خبری نشده. وقتی دیدم حرف‌هایم فایده نداره، به احمد کاظمی گزارش دادم که خواست دوباره باهاشون

حرف بزنم و از خدا و پیغمبر بگم ولی گفتم خودت هم بیایی دیگه فایده نداره. پیشنهاد دادم بسیجی‌ها را مرخص کنیم و از حدود ششصد سربازی که در پادگان انبیاء شوشتر داشتیم، تعدادی داوطلب انتخاب و جایگزین کنیم. احمد هم قبول کرد و فقط تأکید داشت بسیجی‌ها را شبانه و دور از چشم بقیه از منطقه خارج کنیم تا روحیه نیروها خراب نشود.»

او ادامه می‌دهد:

«بعد از خروج بسیجی‌ها از اردوگاه، راه افتادم و نصف شب رسیدم شوشتر. سربازها را به حالت خشم شب بیدار کردم و بعد از مقداری نظم و نظام دادن، در فضایی آزاد که چشم، چشم را نمی‌دید، شروع کردم به صحبت. گفتم می‌دونم سربازید ولی سه شب دیگه عملیاته و جبهه به شما نیاز داره. اجبار هم نیست و داوطلب می‌خواهیم. هر کی داوطلب بشه، فقط ۲۵ درصد احتمال داره سالم برگرده؛ بقیه یا شهیدند یا مجروح یا اسیر. شور و ولوله عجیبی افتاد بین سربازها و بیشتر از اونی که انتظار داشتیم و نیاز داشتیم داوطلب شدند تا همراه بیانند. بلافاصله راه افتادیم به سمت حصیرآباد و حوالی اذان صبح رسیدیم. به هرگردانی که نیرو کم داشت، از سی تا صد سرباز دادم.»

در اولین دقایق و ساعات اضافه شدن این نیروها به ترکیب گردان‌های پیاده لشکر، برخی فرمانده گردان‌ها به این موضوع واکنش نشان داده و به دلایل مختلف نیروهای جدید را نمی‌پذیرند. همین موضوع، به همراه برخی دیگر از مسائل مربوط به گردان‌های پیاده، تبدیل می‌شوند به دستورکار اصلی جلسه مشترک احمد کاظمی با کادر فرماندهی لشکر، فرماندهان گردان‌های پیاده و تعدادی از مسئولان واحدها؛ جلسه‌ای که چهاردهم اسفند ۶۳ تشکیل می‌شود.

در ابتدای جلسه، احمد کاظمی پس از قرائت آیاتی از قرآن و بیان ترجمه، سخنانش را با نام خدا شروع کرده می‌گوید: «برادرا، به مختصری از آموزش شون و مقدار نیروی جدیدی که بهشون داده‌اند و به تعداد نیرو برگرداندند، مختصراً [توضیح دهند] و به سری آمادگی شون رو برای عملیات، ان‌شاءالله مطرح بکنند.»

سیداکبر اعتصامی فرمانده گردان چهارده معصوم، به عنوان اولین فرمانده می‌گوید: «در

رابطه با نیرو، نیرویی به‌مون ندادند اصلاً. به هیچ وجه. کمبود هم زیاد داریم. تیپ گردان (عموم نیروها) هم الآن از نظر آمادگی، خیلی در سطح پایینیه. چون به علت این‌که نیروها، دسته‌ها تکمیل نیست و سازمانش مشخص نیست. یه دسته هفت نفر، یه دسته دوازده نفر، یه دسته ده نفر و اکثر دسته‌ها، روی همین مبنا دور می‌زند. این است که تیراندازی شون هم نبرده‌ایم و می‌خواستیم آموزش شون رو شروع کنیم در رابطه با رزم و طرح‌های آبی و خاکی که وقت نبوده است که بدان صورت کار کنیم؛ مثلاً یا توی راه بوده [و] می‌رفتیم یا توی راه بوده [و] می‌اومدیم و به اون صورت، وقتی نداشتیم. آموزش بلم سواری مون هم تموم شده، با موفقیت، خوب بود. آگه بناست نیرو به ما بدید، صبر کنیم که [ترکیب گردان] تکمیل بشه تا فرمانده دسته‌ها و فرمانده گروهان‌ها، آشنایی بیشتری پیدا کنند. [نیروهای گردان] تیراندازی اش خوب بود روی بلم. [شلیک نیروهای] تیربار هم خوبه.»

مصطفی نصر، فرمانده گردان انبیاء نیز می‌گوید: «ما نیروهامون، نسبتاً در رابطه با مأموریتی که برامون مشخص کرده‌اید، خوب کار کرده‌ایم؛ که بیشتر هم پاک‌سازی بود. می‌شه بگی حدود شصت درصد مثلاً آمادگی دارند. بیست نفر هم نیرو کم داشتیم که اینا حدود هفت نفر شون آرپی جی زن بودند و بقیه شون کمک آرپی جی و تک‌تیرانداز. بیست تا سرباز به ما داده بودند که ما هیچ شناختی روشن نداشتیم. هیچی پاسدار نداریم. حدود بیست و پنج و شش نفر شون برادرای منطقه ۹ اند و بقیه متفرقه. ده، پانزده تا مشمول‌اند و [به مسئول نیروی انسانی لشکر] گفتیم لاقلاً از همون نیروها که روشن شناخت داری، بهمون بده. ده تاشون که کمک آرپی جی بودند و تک‌تیرانداز، برداشتیم و بعد ده تاشون رو فرستادیم رفتند که دوباره با صحبت‌هایی که با برادر زینلی شد، برشون گردوندیم و گذاشتیم شون [در ترکیب گردان]. توی آب، همچی کیفیتی نداشتند اینا. یکم دیگه روشن می‌خواستیم سنگرگنی کار کنیم و بیشتر روی پاک‌سازی و اینا کار کنیم که هنوز وقت نشده. رفتیم از این بیل نظامی‌ها بگیریم که گفتند به تعداد همه شون نداریم.»

فرمانده بعدی، نعمت‌الله گردانی فرمانده پیش‌بینی شده برای یکی از گردان‌های احتیاط لشکر است. گردانی بیان می‌دارد: «تعداد نفرات گردان، صد و پنجاه و پنج تا بود. سرباز هم دیروز سی‌وسه تا به ما داده بودند. خیلی واسه شون صحبت کردیم. گفتیم قبل از این‌که

۱. احمد کاظمی، بلافاصله جواب می‌دهد: «ما هیچی دیگه نیرو به شما نمی‌دیم.»

فکر کنید سربازید، فکر کنید که خدا انتخاب تون کرده برای مجاهدت و جبههٔ اسلام و خیلی واسه شون گفتم. در حدود هفت، هشت تا شون ایستادند و بقیه شون رفتند. گفتند که به ما از اون اول دروغ گفتند و می‌خواهیم ببریم تان هوابرد و نمی‌دونم نیروی هوایی. [می‌گویند] چرا دروغ گفتند به ما!»<sup>۱</sup>

احمد کاظمی، حرف گردانی را قطع کرده و بیان می‌دارد: «[سربازها] گفتند شما بهشون گفتید از هواپیما می‌اندازیم تون پایین! گفتند کارامون معلوم نیست و ما ویژه کار می‌کنیم. از هواپیما می‌اندازیم، پا می‌شکنیم، می‌کشیم. از این کارها می‌کنیم! همچین چیزی نبوده؟!» جواب گردانی، این است: «نه والا! به ما گفتند که به ما دروغ گفته‌اند. گفتند شما رو می‌خواهیم ببریم هوانیروز که اصلاً جزء کادر هوانیروز بشید. ما خط شکن نبوده‌ایم و یه دفعه آورده‌اند ما رو توی خط. [می‌گویند] این چه وضعی است و [ما فقط] کارهای پرسنلی و تدارکاتی [انجام می‌دیم]. [بهشان گفتم] دیگه هر چه که توان باشد و توان لشکر باشه، از نظر تدارکاتی، در اختیارتون می‌گذارم؛ آگه از این قضیه ناراحت بودند [ولی] گفتند نه بابا نمی‌شه! آرپی‌جی زن‌هاشون هم همون تعداد که مشخص کرده بودید، دادند و خوب بود. نسبتاً آموزش و تیراندازی شون هم خوب بود. [از نظر] آمادگی [گردان] از این جهت که کمبود داریم... (احمد کاظمی: اصلاً کمبود رو مطرح نکن! [فقط] آمادگی!) صد درصد

---

۱. نعمت‌الله گردانی فروردین ۹۰ طی مصاحبه‌ای در همین خصوص می‌گوید: «چون کمبود نیرو داشتیم، برای اولین بار تعدادی نیروی سرباز به لشکر نجف دادند. قرار بود من هم با یک گردان در عملیات شرکت کنم که نیروهای ترکیبی از سربازان و بسیجی‌ها باشند؛ مثل گردان محرم با فرماندهی نعمت‌الله ربیعی. یعنی تعدادی سرباز به من و ربیعی دادند و خواسته شد بقیه گردان‌مان را با نیروهای بسیجی تکمیل کنیم. قرار بود گردان من، از دجله عبور کند. نزدیک عملیات که شد، سربازهای گردانم را که حدود چهل نفر بودند را جمع کردم و گفتم شما به یک لشکر خط شکن آمده‌اید و باید آمادهٔ جان‌فشانی باشید. ما نیرویی می‌خواهیم که با دل و جان بجنگد و نخواهد خودش را به راحتی تسلیم دشمن بکند. بعد هم تأکید کردم که هیچ اجباری برای ماندن در این گردان نیست و هر کس نمی‌خواهد به عملیات بیاید، می‌تواند همین‌جا بماند تا برای ادامهٔ خدمت، به دیگر یگان‌ها معرفی‌اش کنیم. از کل سربازها، فقط سه نفر اعلام کردند که می‌مانند و بقیه گفتند که ما فقط برای گذراندن سربازی آمده‌ایم و وارد عملیات نمی‌شویم.»

گردانی ادامه می‌دهد: «وقتی قضیه را به احمد کاظمی گفتم، او هم آمد و همان حرف‌های من را به بیانی دیگر تکرار کرد ولی باز هم فقط همان سه نفر اعلام آمادگی کردند. هم‌زمان، ربیعی نیز اعلام کرد که سربازهای او هم حاضر به شرکت در عملیات نیستند. به همین خاطر، بسیجی‌های گردان من، با سربازان گردان ربیعی تعویض شدند و قرار شد گردان ربیعی، عبور از دجله را انجام دهد.»

آماده‌ایم.» نفر بعدی، ناصر فخار است. فرمانده گردان قمرینی هاشم می‌گوید: «چهل تا نیرو به ما دادند. ما به صحبتِ مختصری واسه همه‌شون کردیم و به ما گفتند، ما توی یه لشکری می‌خواهیم بریم که خط باشه ولی تیر نیاد. ما یه همچین جایی می‌خواهیم بریم و توی لشکر نمی‌تونیم وایسیم. بلافاصله صحبت کردیم و بعد از چهل تا، حدود ده تاشون همون موقع ایستادند. بعد دوباره ده تا دیگه شون اومدند و حدود بیست تاشون وایسازند و گفتند ما آماده شهادتیم و هر چی باشه اومدیم جنگ کنیم واسه اسلام. بیست تاشون [هم] گفتند ما اصلاً توی لشکر نمی‌خواهیم وایسیم. می‌گفتند لشکر عملیاتیه! می‌گفتند خط باشه اما تیر نیاد.<sup>۱</sup> دیشب ما اومدیم آخرین گروهان رو مسلح کنیم، آرپی جی نبود بهشون بدیم. تسلیحات، خیلی شل برخورد می‌کنه. گفتند آرپی جی مون خلاص شده، برید فردا صبح بیایید. دو تا گروهان رفتند میدون تیر. کیفیت میدون تیر و ایناشون خیلی خوبه. از لحاظ نیرو هم سازمان مون تقریباً حفظ است، آماده است.»

فرمانده بعدی که به دستور احمد کاظمی، مطالبش را بیان می‌کند، سیدناصر حسینی فرمانده گردان فتح است. حسینی خاطر نشان می‌کند: «چهل تا نیرو [ی سر باز] بهمون دادند که دیروز ظهر اومدند. مسائل را هم با آقای زینلی در میان گذاشتیم که می‌گند، یه بزگر، گله رو گر می‌کنه. دور هم جمع شده بودند و آتیش کرده بودند و ساک‌هاشون روی دوش شون بود. یواش یواش، اینا رو هم گفتیم مثل همون‌ها می‌شند. یه سه تاشون تا دیروز ظهر می‌خواستند برند و دیگه بعد از ظهر هم ما دیگه اومدیم، دیگه خبر نداریم.<sup>۲</sup> از نظر آمادگی هم در حدود یه شصت، هفتاد درصد. چون با این نیروی جدیدی که بهمون دادند، ما هیچ شناختی روشون نداریم. میدون تیر نرفتند، پاک‌سازی نکردند، رزم نرفتند. [آن] چهل درصد آمادگی که نیست، به خاطر همین نیروی جدید است که بهمون دادید. اون نیروی قبلی، نود درصد آمادگی دارند. (احمد کاظمی: چند روز طول می‌کشه که آماده

۱. احمد کاظمی با لحنی طنز می‌گوید: «خط چیز را یقین می‌گفتند؛ خط چهارشیر به اهواز!»

۲. حسینی، مرداد ۹۹ در مصاحبه با مهدی همایون فراز مرکز اسناد دفاع مقدس، بیان می‌دارد: «یه تعدادی سر باز شیرازی داشتیم که از لحاظ انگیزه و کارایی، تفاوت زیادی با بسیجی‌ها داشتند. به احمد کاظمی اعتراض کردم که این‌ها را از ما بگیر چون شب عملیات بازدهی ندارند و ماندن‌شان فقط ضرر است. گفتم تعداد کم بسیجی‌ها بهتر از این است که ما کمیت داشته باشیم ولی بی‌کیفیت. احمد، درخواستم را قبول کرد و سر بازها را فرستاد پادگان انبیا شوشتر و مدتی بعد از عملیات ترخیص‌شان کرد.»



بشند؟) بستگی داره، اصل بینیم وایسند، وایسند. (احمد کاظمی: شما می‌خواین وایسن یا نمی‌خواید؟! وایسند بهتره! (با لبخند) ما کاری شون نداریم!)  
 حسینی ادامه می‌دهد: «یکی دیگه، این مسأله تیربارهاست. تیربارچی‌ها رو هنوز بهشون تیربار ندادند. بعد هم قرار بود هرگردانی، یه تیربار بهشون بدنند که این تیربار سنگین‌ها، به ما افتاد. حالا هم طور توش موندند بسونن، نسونن. برند میدون تیر، نرند میدون تیر. یکی دیگه، همین نیرویی که بهمون دادند، چهار، پنج نفر نیروهامون، با لباس شخصی بودند. اومدند دم تدارکات و گفتند لباس نداریم. تا الآن، دو تا بلوز دادند. شلوار، هیچی [ندادند]. اون وقت بخوان لباس شخصی بشوند و با شلوار لی و اینا، خب مثلاً درستش نیست.»  
 در این بخش از جلسه، مسئول یکی از واحدها، از فرصت استفاده کرده و بخشی از مشکلات نیروها را بازگو می‌کند. او می‌گوید: «آتش‌نشانی نیاوردند این‌جا. خب این اشتباهه! در رابطه با حمام هم، دو هزار تا نیرو، یه کانکس [حمام وجود داره]. همه بچه‌ها، نمازشون قضا می‌شه. شلوار و اینا، بچه‌ها هیچی ندارند.»  
 در ادامه جلسه، احمد کاظمی با طرح چند سؤال که با جواب‌های کوتاه همراه می‌شود، از شعبانعلی زینلی می‌خواهد گزارشی از آخرین وضعیت سربازان معرفی شده به گردان‌ها، ارائه دهد. زینلی می‌گوید: «فکر می‌کنم درصدی که کلاً، شاید ناخالصی توی این‌ها بوده، مثلاً تحریک‌کننده بودند، مثلاً می‌گفتند ما نمی‌خواستیم بیاییم توی لشکر رزمی، یه هفت، هشت، ده تا بیشتر نبودند. (احمد کاظمی: اون هفت، هشت، ده تا رو نمی‌شه بشناسیم؟) همینارو می‌شده شناسی، منتهاش یه مقدار ظرافت می‌خواست که توی برخورد و مسائل و اینا. اینا، به این صورت دراومده و همه دنبال هم راه افتادند. حالا اینا یه عده معدودی اند فکر کنم. همه شون چیز نباشند که نخوان وایسن. یه چند تایی هستنند توشون. شاید هم مثل بخواند نفوذی<sup>۱</sup> بیاند که تحریک کنند بقیه را. باید این احتمال را هم داد.»  
 موضوع بعدی مطرح شده در جلسه، یک انتقاد صریح، نسبت به فرماندهی احمد

۱. اشاره به نماز صبح و صف طولانی کسانی که غسل واجب دارند ولی به دلیل ظرفیت کم حمام‌ها، تا پیش از طلوع آفتاب، فرصت استفاده از حمام را پیدا نمی‌کنند.

۲. یکی از نیروهای حاضر در جلسه، چند لحظه بعد در واکنش به این مطلب می‌گوید: «یه سری شون، اصلاً از این سبیل‌هاشون مشخصه! کشیده سبیل‌ها را تا این‌جا (اشاره به صورتش).»

کاظمی است. یکی از مسئولان که نتوانستیم شناسایی اش کنیم، بیان می‌دارد: «احمد! من به مساله را می‌خوام بگم. حالا که گذشته ولی با احساسات بچه‌ها، نباید بازی کرد. از اون اول که می‌خواستیم نیرو ببریم توی حصیرآباد، گفتید اول گردانِ فلان. برای تیراندازی هم همین‌طور، برای اسلحه گرفتن همین‌طور، دوباره می‌خوایم بیایم این‌جا، همین‌طور. بعد، به چیزه؛ بچه‌ها تحلیل و تفسیر می‌کنند. اون‌که زودتر بره، می‌گه خط‌شکنه، اون‌که عقب‌تره، می‌گه پشتیبانه. اینا رو قاتی اش کنید. لاقلاً اسلحه رو که می‌شه بگید اول اون گردان بره...»

فرمانده لشکر، با قطع صحبت این نیرو، جواب می‌دهد: «اسلحه و اینا رو من نمی‌دونم. دست خودتون بوده ولی در رابطه با اومدنش توی منطقه که خب این دیگه به چیزی است مسلم؛ این بایست بره به جا قایم بشه، بعدش یواش یواش، همین جور پله پله [برود جلو]. این دیگه دست خودتونه. بایست توی جلساتتون، مساله اش رو مشخص کنید که این مساله مطرح نشده. توی روحیه بچه‌ها هم اصلاً اثر می‌گذاره چون همه این بچه‌های گردان‌ها، یکی‌اند.»<sup>۱</sup>

این نشست، با طرح موضوعات مختلفی ادامه پیدا می‌کند؛ از تجهیز گردان‌ها به امکانات مختلف و جزئیات ورودشان به منطقه گرفته تا تکمیل آموزش‌ها و پیگیری اجرای دستورات قبلی. یکی از موضوعات جالب مطرح شده در خلال این گفت‌وگوها، تذکر جدی احمد کاظمی به برخی فرماندهان گردان‌ها، در خصوص تسریع روند آماده‌سازی برای عملیات است. برخی فرماندهان، اعتقاد دارند وقت کافی برای تکمیل آموزش‌ها و

۱. احمد کاظمی، همان‌روز در جلسه دیگری می‌گوید: «برادرا! ما پنج تا گردان را یکسان می‌بینیم. یعنی ما پنج تا گردان را می‌گوییم در یک کیفیت به سر می‌برند. ایشان (اعتصامی) گفته داوطلب. ایشان داوطلبه. گفته‌ایم کی می‌ره اول بار؟ گفته من داوطلبم. این نیست که ما همه بنشینیم عقب، بگوییم با اون است. در رابطه با مسائل [شکستن] خط، واسه مون فرقی نمی‌کرد که کدوم از گردان‌ها را بگذاریم ولی به سری مسائلی هست که به این مسائل باید توجه بشه. گردانی که میاد این‌جا اول بار، مأموریت گردان اینه که با بلم بیاد بره، ویژه و بی سرو صدا مساله را شروع کنه. اگه سرو صدا شد، دیگه گردان‌ت سرو پشت سر هم، خرج می‌شه. مساله این است که ما اول باید گردانی که می‌خواهد برود برای همه‌مون جای پا باز کند که بریم، که بقیه‌مون توی دردسرنباشیم، این را کیفیتش را ببریم بالا. از نظر چی چی؟ هر کدام می‌توانیم، بهش کمک کنیم. شکل، امکانات، نیروهای زنده، فرمانده گروهان خوب، معاونین خوب، دسته خوب. این‌ها را بهش بدیم که این زود بتواند بره با غافل‌گیری، بی سرو صدا، ما را برساندمون تا این‌جا. باید کمکش بکنیم که بقیه‌مون توی دردسرنباشیم.»

تجهیز نیروهایشان را نداشته‌اند. وقتی این موضوع مطرح می‌شود، کاظمی با لحنی خاص می‌گوید: «باشه! الآن به امام می‌گیم امشب ما بخوابیم، فردا شب چشم. فقط یه تلفن به امام می‌زنیم، یه شب عملیات رو عقب بندازیم! چند روز پیش گفتم هر ساعتی ممکنه بیازندتون؟! من کار ندارم، اصلاً شما توی بیابونا داشتید می‌گشتید [که] این حرف رو بهتون زدند. چند روز پیش [بود]؟ حالا شما که وقت دارید، یک ساعت هم وقت دارید، کار بکنید. خشکی، پاک‌سازی، عرضم به حضور شما تیراندازی بکنند، دست‌شون به سلاح‌هاشون آشنا بشه، این کارها رو بکنید.»

در ادامه، جلسه کادر فرماندهی لشکر با فرماندهان گردان‌ها و برخی مسئولان واحدها، به نوعی وارد بخش دوم خود می‌شود. در این لحظات، محمدتقی رضوان‌پور مسئول وقت نیروی انسانی لشکر نیز وارد جلسه شده. رضوان‌پور، به درخواست احمد کاظمی، ماجرای تزریق نیروهای سرباز در بین گردان‌های پیاده را که در اوایل جلسه مطرح شده بود، یک بار دیگر پیش می‌کشد. رضوان‌پور می‌گوید: «گفتند ما حاضریم همین امشب بریم خط. گفتیم خیلی خب. بخوابید تا بیدارتان کنیم. تا ساعت دوازده سینه می‌زدند و خلاصه ساعت دو بیدارتان کردیم. منتهی یه هماهنگی باید قبلاً با برادرای فرمانده گردان می‌شد که نشد. شما (احمد کاظمی) فرصت ندادید. گفتم همین حالا برو. فکر کردیم، فرمانده گردان‌ها می‌دانند و شما بهشان گفته‌اید. خلاصه آوردیم شان. ساعت پنج بود. آن قدر هوا سرد بود که صدوپنجاه نفر، هیچ‌جا نبود که بروند. نمازشان را همان‌جا خواندند؛ روی زمین. ما دیدیم دارند می‌لرزند. سریع خودمان تقسیم کردیم ولی خب هیچ تقسیمی روی قد، هیکل، شهر و این‌ها نبود. فقط روی اسم. ما اصلاً گفتیم که علی‌الله تقسیم می‌کنیم تا حالا بعد ببینیم [اگر] یه گردان نیروهایش خیلی قوی شدند، خیلی ضعیف شدند، بعد می‌شود مبادله کنیم.»

رضوان‌پور ادامه می‌دهد: «نیم ساعت که گذشت، دیدیم گردان انبیاء ده نفرشان را برگرداند. داد و بی‌داد کردم سرمنشی که لااقل این‌ها را ببرشون صبحانه بخورند. نیارشون، خودم میام و با برادر نصر صحبت می‌کنم. داشتیم جواب بقیه را می‌دادیم، دوباره دیدیم ده نفر را برشون داشتند آوردند و گفتند نصر گفته آن‌ها را نمی‌خواهیم. یک نفرشان گفت به ما گفته‌اند ممکنه شش ماه بهتون مرخصی ندیم، این‌جا آموزش‌هایش خیلی مشکله

و ممکنه قایق تون رو چپ کنیم و خودمون توی آب بندازیم تون. می گفت دو ماه آموزش دیده ایم توی پادگان غدیر. این قدر آموزش هاش سخت بود که شب ها نمی خوابیدیم تا صبح. همه اش آموزش، پشت آموزش. حالا آمدیم این جا، شما باز هم می خواهید به ما آموزش بدید؟! اون جا گول مان زدید و گفتید می خواهید بروید در خط. این جا اومدیم، فرمانده گردان می گه باید این قدر آموزش ببینید!»

مسئول نیروی انسانی لشکر، اضافه می کند: «خلاصه الان حدود هفتاد نفرشان باقی مانده اند ولی نسبت به حرف هایی که زده شده، به مقداری تو خورده اند به قول خودمان. این ها همه شان خوب هستند. هیچ مساله ای از نظر اخلاق و انضباط ندارند. عده ای که ما آوردیم، اینایی اند که داوطلب اومده بودند. من نظرم این است که یواش یواش، این ها را می بردیم توی میدان آموزش. فکر می کنم به این صورت می شد ولی خب، به دفعه این حرف ها رو برایشون زدند.»

با کشیده شدن بحث به این جا، احمد کاظمی از رضوان پور سؤال می کند آیا در بین سربازان، «افراد وسوسه گر» هم هستند که رضوان پور جواب می دهد دو، سه نفر بوده اند که جدا شده اند. با این پاسخ، فرمانده لشکر می گوید: «برادرا! کدوم فرمانده گردان ها داوطلبه این نیروها را بگیرد برای اسلام، بیاورد دنبالش؟ حالا تونستید ببرید، آگه نتونستید هم نبرید.»

در این بخش از جلسه، یکی از فرماندهان با تشریح نمونه ای از برخوردهای انجام شده با نیروهای مشمول، قهر آن ها را تا حدودی قابل قبول می داند. او می گوید: «سی وهفت نفرشان را به یکی از گردان ها دادند. اول گفتند خوب اند، رفتند و سازمانی هم شدند. بعد گفته بودند آن هایی که موجی هستند و اینایی که شل و گُل اند، بلند بشوند. بعد هم سه، چهار نفری که خودشان می شناختند که مجروح اند از قبل، بلند کرده و گفته بودند که شما بروید. همه گفته بودند، حالا که این ها را می گوئید بروند، ما هم می رویم. این ها، نیروهای مساله داری نبودند. خب نیروهای بسیجی خودمان هم اکیپی هستند؛ نیروهای نجف آباد، خمینی شهر. همه می خواند پیش هم باشند.»

احمد کاظمی، بعد از مقداری بحث و اظهار نظرهای مختلف، با لحنی بین شوخی و جدی می گوید: «برادرای فرمانده گردان! بلدید، باید چی چی بگید [وقتی] که نیروی جدید

میاد؟ [باید بگویید] بسم الله الرحمن الرحيم. برادران خیلی خوش آمدند. مشرف فرمودند. امیدواریم قدم شما صفا باشد، وفا باشد، برکت باشد. به گردان شهادت خوش آمدید. ایشالله، بایست کنار هم بچنگیم. موفق باشید. این‌ها را که بگویی، می‌گویند به‌به! چه فرمانده خوبی داریم. آگه بهشان بگید ان‌شالله این گردان، یه مأموریت ویژه بهش می‌دند، پاها را می‌شکنند، دست‌ها را می‌شکنند. (با خنده) گفته‌اند ما توی این گردان [هر] شب دو تا رو این جا می‌کشیم! واسه امتحان! آقای وهابی می‌گه آگه به خود من [این حرف‌ها را] می‌گفتند، خودم فرار می‌کردم!»

کاظمی، چندین دقیقه قبل از این هم، در جمع‌بندی مسائل مطرح شده با محوریت نیروهای مشمول در ابتدای جلسه گفته بود: «برادرای مشمول هم، هر برادری [از فرمانده گردان‌ها] که توانش رو داره و می‌دونه که لیاقتش هم توی برادرا [ی سرپازا] هست، البته اجبار نیست چون جنگ، جنگِ ایمان اعلام کردیم و اول از خودمون شروع کردیم. این جنگ، جنگِ سختیه و هر کسی نمی‌خواد بیاد، نیاد؛ بی رودربایستی. حالا اون برادرا، هر کدوم شون که مایلند واقعاً و می‌دونید می‌تونید ببرید شون دنبال تون، برید انتخاب شون کنید [و] ببرید.»

### سخنرانی اعتقادی فرمانده

در ادامه این جلسه، احمد کاظمی برای حاضرین سخنرانی می‌کند که اصلی‌ترین محور آن مسائل اعتقادی و انگیزشی است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحيم. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. ان‌شالله لازم است که بدویند ما [باید] با توکل به خدا تصمیم بگیریم در رابطه با پذیرش ساعت‌های سخت و خیلی مشکل در راه اسلام و حرفی است که بارها گفته شده و شاید هر چه رو به جلو بریم، بایست آمادگی‌اش برای ما بیشتر شود. اگر در عملیات‌های گذشته، می‌دونستیم چند تا نقطه قوت از این منطقه عملیاتی مطرح بکنیم و بگیم ما این‌جا، این امکانات را داریم، این شناسایی را کرده‌ایم یا مثلاً امکانات می‌تونه برای ما گره‌گشا باشه، امروز کاملاً زبان مان بسته است در رابطه با این مسائل و هیچ چیزی نیست و دیده نمی‌شه. به همه گفتیم که داریم می‌ریم سراغ یه عملیاتی که لازمه‌اش ایمانه! در کاری که ایمان

می‌خواد انجام بده، هیچ افسردگی نیست، هیچ نگرانی و سرخوردگی وجود نداره. در اون راه و در این‌کار، همیشه شادابی و سرحالی و توان خدادادی هست. چون ایمان، مالِ خداست و به کار گرفتن ایمان، در راه خداست. وقتی که انسان، کاری رو می‌خواد در رابطه با ایمان انجام بده، نشاط داره. خوشحاله که داره در رابطه با معبود خودش، فداکاری می‌کنه.

ما هم برادرا، داریم آماده می‌شیم برای این عملیات؛ عملیاتِ خیلی سخت، مشکل و خیلی پر دردسر. بایست حتماً فداکاری بکنیم در این عملیات. این، خواستِ این موقعیت انقلاب است. انقلابی که اومده برای آزمایش انسان‌ها و ما بایست حتماً خودمون رو برای یه فداکاری خیلی زیاد آماده کنیم؛ فداکاری که نه لحظه‌اش معلومه، نه ساعتش معلومه و نه میزانش. از اون لحظه‌ای که وارد میدان جنگ می‌شیم، بایستی سختی رو تحمل بکنیم تا اون وقتی که یا شهید بشیم یا برسیم به اون هدف‌هایی که معلوم شده. این، یک واقعیتی است که در یک عملیات مشخصه و هیچ‌گاه وقتی که خط شکسته شد، ناراحتی‌ها تموم نمی‌شه، سختی‌ها تموم نمی‌شه. وقتی که منطقه تثبیت شد، هرگز سختی‌ها تموم نمی‌شه. هر لحظه‌اش به سختی‌ها افزوده می‌شه، چون ما داریم می‌ریم بریم سراغ یک کاری که امروز استثنائیه. در یک وضعیتی می‌خواهیم بجنگیم که این وضعیت، فوق‌العاده با زمان‌های گذشته فرق می‌کند. در منطقه‌ای می‌خواهیم وارد عملیات بشیم که این منطقه با مناطق دیگه، خیلی از نظر مهم بودنش، از نظر دشمن، از نظر اون‌هایی که می‌خواهند کفر رو نگاهش دارند، فرق داره.

امروز، بایست خوب تصمیم بگیریم برادرا. امروز روزِ این‌که نداشتیم، نشد و آمادگی این‌قدر کمه، نیست. امروز باید ما واقعاً این فکر رو بکنیم که ما با ایمان می‌خواهیم بریم جلو. این یه واقعیه. حالا این نیست که من بخوام توجیهی کاری رو بکنم. این امکاناتِ لشکر، دستِ شما؛ زمان هم هیچی نداریم. امروز کسی می‌تونه شاداب باشه، کسی می‌تونه پاسخ بی‌سیم‌اش رو محکم بده، کسی می‌تونه پاسخ گلوله دشمن رو بده که مطمئن باشه و مطمئناً برای ایمانش حرکت کرده باشه.

امکاناتی که داره می‌ره توی جنگ، با نقطه‌ای که داریم درش می‌جنگیم، اصلاً مطابقت نمی‌کنه. اصلاً به عقل نمیداد. به دانشی که ما توی جنگ ادعا داریم یاد گرفتیم، نمی‌تونیم

مطابقتش بکنیم. هیچ وقت، هیچ کس نمی تونه در رابطه با این عملیات، ادعایی بکند. هیچ کس نمی تونه بگه که ما بودیم مقاومت کردیم یا ما بودیم که این طرح رو دادیم. اصلاً همه چیز این عملیات، به نام خدای تعالی تمام شده و همه چیزش رو خدا دارد پیش می برد.

شما انقلاب رو، روش فکر کنید. کجای انقلاب ما، رو برد به آسایش؟ هر روز انقلاب، ما رو برد به طرف سختی ها. اصلاً انگیزه انقلاب اینه، اصلاً اومدن اسلام برای اینه. چون اسلام برای دنیا که نیومده، اسلام اومده برای آخرت و ما بایست در جهنم دنیا بسوزیم برادرا. این مأموریت ماست. این مأموریت افرادی است که اومدند با ما، این مأموریت افرادی است که برای امام حسین گریه می کنند و هیچی غیر از این نیست و ما بایست تصمیم مون رو بگیریم برادرا. امروز باید هر فردی که تصمیمش رو گرفت، از شروع کار تا سختی های خط، تا سختی های دفاع و تا سختی های پاک سازی [را] با میل بپذیرد.

در زمانی داریم وارد این جنگ می شیم که همه چیز رو می دونیم. امروز، هم سراز میدون مین در میاریم، هم از سیم خاردار [سرا] در میاریم، هم خطراتش رو می دونیم، هم جلوگیری اش رو می دونیم، هم مقاومت دشمن رو می دونیم؛ همه چیز رو می دونیم. دیگه یقین به کجا می گند؟ تو می بینی که امروز در رابطه با اطاعت از ولایت، تا کجا داری می ری. برادرا، این حتماً ایمان قوی می خواد. ما اون وقتی می تونیم شاداب باشیم که مطمئن حرکت کنیم و ما هرگز نمی تونیم بگوییم خب، اگر رفتیم فردا [و] این عملیات موفق نشد و فلان شد، پس چی؟! اصلاً این مساله رو از نام این عملیات برداشتند. مبنای [را] روی [یک] پیروزی که دل مون رو خوش کنیم، نگذاشتند. مبنای رو گذاشتند که اسلام نیاز داره که ما بایست بجنگیم. ما بایست بریم پیش و شاید این به نقطه ای کوچک از صحنه کربلا باشه.

الآن به روشنی پیدا است برادرا، به آرایش دشمن معلومه، به امکاناتی که دشمن توی منطقه داره معلومه و هیچ لازم نبود که من این مسائل رو به این رقم بگویم، به این شتاب بگویم؛ ولی بایست گفته می شد. ما هیچ قولی نداریم بدیم که فردا، آتش پشتیبانی مون چه می کنه، هواپیماهامون چه می کنند، نمی دونم شناسایی ها شما را حتماً می برد روی هدف. برادرا! این نیست. شما باید دست توی دست بسیجی هاتون بگیرید، سرحال و

شاداب و خوشحال برید سراغ دشمن، دشمن رو منهدم کنید و جای دشمن رو بگیرید. این، مأموریت ماست. ما بایست مطمئن بریم. خیلی آرام بریم سراغ دشمن. این واقعیتی است.

اگه ما اون روزها می‌رفتیم به نقطه‌ای در منطقه دشمن و به این نقطه دل‌مون رو خوش می‌کردیم و سر حال بودیم، امروز نمی‌تونیم بیاییم این رو مطرحش بکنیم. شما سیر جنگ رو نگاه کنید. باباجون! چندین بار من گفتم و چندین بار گفتند، چندین بار شنیده شده و نوار شده؛ خداوند در استخاره‌ای که قبل از عملیات فتح‌المبین که دشمن حمله کرده بود، گفت که ما شما رو پیروز می‌کنیم. بعد از این پیروزی نیز فتح بزرگی بهتون می‌دیم که غنائم این فتح رو نتونید به حساب بیارید، بلکه شما هدایت شوید.

سیر جنگ رو نگاه بکنید. در اون وقتی که ما داشتیم چشم‌هامون از حلقه میومد بیرون، خداوند پیروزمون کرد. بعدش که پیروزیا رو به دست آوردیم، همه‌اش توسری خوردیم توی جنگ؛ والفجرمقدماتی، رمضان، خیبر، همون والفجرهای کوچک‌کوچک، همه اینا [را] برادرا، ما موفق که نبوده‌ایم. همه این‌ها، عملیات‌هایی بوده که «آب‌تلو» شده‌ایم. عملیات‌هایی بوده که ما ساخته بشیم و شاید این [عملیات] مرحله آخری از ساخته شدن ما باشد که بایستی ما شهادت داشته باشیم. شهادت‌مون در این راه که خدایا ما شناختیم این انقلاب رو، خدایا ما شناختیم این جنگ رو و ما نمی‌تونیم غیر از این بریم وارد جنگ بشیم. برادرا! بایستی خودمون رو اصلاح کنیم [و] برای این هدف بریم.

واقعیت امر این است که ما اگر امروز کوتاهی در امر جنگ بکنیم، تیرنزنیم، یه گناهی جداگانه داره ولی اگه خودمون رو نسازیم برای تحمل یه همچین مسائلی و ایمانی در خودمون به وجود نیاریم که شایستگی فردا پیدا نکنیم که توی این جبهه لازمه، خیلی شاید کوتاهی کرده باشیم. جنگ، جنگ عقیده است. اینا رو برای ما می‌گفتند، برای ما بارها گفتند، برای ما گفتند [که] پیروزی باهاتون چی کار می‌کند ولی [فقط] گفتند ولی ما امروز برادرا، توی عمل دیدیم. آفت پیروزی رو دیدیم، آفت غرور رو دیدیم، همه این‌ها رو دیدیم. ما، با عمل به این جا رسیدیم. با عملی که در سیر معنویت ساخته شده. بایست با این تحمل و با این تعادل، به طرف دشمن بریم.

۱. معادل «آب لمبو» کردن انار در گویش نجف‌آبادی؛ میوه‌ای که در اثر فشردن آیش را از دانه جدا کرده باشند.



حالا وضعیت، کاملاً عین آبادان است. نمی‌گم بهتون عین آبادانه که فردا بگید به ما گفته‌اند، ما بریم پیروز می‌شیم.

آقای فرمانده گردان! نیروهاتون و فرمانده گروهان تون را آماده کنید برای یه سختی که بایستی سختی رو تحمل کنید و هیچ راه فراری از این سختی نداریم. خط شکسته بشه، سختی چند برابر می‌شه. توی خط گیر کنیم، سختی صد برابره. عبور از خط بشه، سختی هست. توی دفاع سختی هست. شبِ دوم پیشروی، سختی هست. این قدر سختی هست که نهایت نداره. ببینید شما تجربه‌ای که دارید، شناختی که از دشمن دارید، ما غیر از این نمی‌تونیم بگیریم. غیر از این هم نمی‌تونیم باشیم برادران.

ما بایست که در این رابطه، ان‌شالله تعادل و تحمل رو کاملاً در خودمون به وجود بیاریم و همیشه توی این فکر فرو بریم؛ یعنی فرو رفته در این فکر، برنامه‌ریزی هامون رو بکنیم. ما اگر امکاناتی توی دست می‌گیریم، بگوییم ما این امکانات رو داریم می‌گیریم بریم ایمان مون رو محک کنیم. می‌ریم بریم توی دریای سختی‌ها. آگه سلاح رو امروز دادند توی دست، نگوئی این سلاح رو می‌برم که خط رو بشکنم و برم اون جا و توی خط که رفتم، دیگه عملیاتم انجام شده باشه. بگو من این سلاح رو دارم می‌برم که ایمانم رو محک کنم. می‌رم بروم ببینم در دریای سختی‌ها، چقدر می‌تونم مقاومت کنم. یعنی همه چیز در جهت سختی‌ها باشه، هیچ فکری به جز تحمل سختی نباشه.

من با یه چند تا از این برادرهایی که در رابطه با مسائل انقلاب و اینا خیلی نقش دارند و الآن در رابطه با همون مسائل عقیدتی کار می‌کنند، در کارهای رزمندگان، ما صحبت می‌کردیم که توی ذهن خودم نگه داشته بودم. می‌خواستم بگم ما همچین مطرح کرده‌ایم بین نیروهایمان که این عملیات، عملیاتِ ایمان است. دیدم قبل از که من این رو بگم، شروع کرد بگه بله، برو امروز به نیروهات بگو این عملیات، عملیاتِ ایمانه. اصلاً اون [فرد] از جنگ اطلاع نداشت. خدا شاهده! [نمی‌دانست] از کجا می‌خواد جنگ اتفاق بیفته. می‌گفت این جا، جای سختی است ولی نمی‌دونست که کجا هست ولی گفت امروز بایست خیلی برای نیروهاتون صحبت کنی و امروز هیچ روی کمیات نگاه نکنید و برید کیفیت معنویتان رو ببرید بالا. چند وقت پیش، این حرف رو به من زد که شاید سختی‌هایی که امروز دشمن روی دستمون تراشیده بود، اون روز من اطلاع نداشتم.

گفت بگو، اینا خیلی باید سختی رو تحمل بکنند و از این سختی اگر اومدید بیرون، شما اون‌هایی هستید که خدا انتخابتون کرده. این واقعیتِ امر برادران! شما امروز، وضعیت انقلاب رو نگاه کنید. ببینید که یه انقلابی که این شتاب رو داشته، انقلابی که این سرعت رو داشته، به این حالت رسیده الآن. به این حالتی که اومده در این جا مونده. برای کجای مملکت می‌تونن الآن تصمیم‌گیری بکنند؟! کجا این فریاد انقلاب رو می‌تونند بالا ببرند و انقلابی برخورد بکنند؟! کجا دولت می‌تونه مسائل انقلاب رو مطرح بکند!؟

امروز جنگ برادرا، رسیده به یه نقطه‌ای که لازم است ما این سختی رو تحمل بکنیم و انقلاب رو برش بگردونیم و هیچ هم نیست که خداوند به ما کمک نکنه. وقتی که ما پذیرشش رو در خودمون به وجود آوردیم و واقعاً خودمون رو تسلیم خدا کردیم و ظرافت‌هایی که خدا در رابطه با تسلیم شدنش مشخص کرده، به خرج دادیم، خدا به ما کمک می‌کنه؛ یعنی خدا به این سربازای عراقی کمک می‌کنه که وایسازند در مقابل اسلام، دارند می‌جنگند!

مگه خدا به حضرت موسی نگفت بابا! عصایت رو بنداز زمین. گفت عصا رو بنداز که کاملاً دل‌کنده بشی از همه چیز. اینا خیلی ظریفه، نکات خیلی ظریفه. ما اومدیم توی این راه و ادعا داریم توی این راه می‌خواهیم فداکاری کنیم. فداکاری، به آسانی مشخص نمی‌شه، در سختی‌های خیلی شکننده، مشخص می‌شه؛ سختی چند برابر خیبر. خیبر، دشمن پای کار نبود که. از پنجوین آمد این جا به ما فشار آورد. چهار، پنج روز طول کشید. تازه همین جور روز به روز، سختی رو آماده می‌کرد. امروز، سختی‌ها آماده‌اند. توپخانه آماده‌اند. فکر عراقی‌ها هم آماده‌است، امکاناتش هم آماده‌است. از شروع، سختی هست تا پایان؛ شروعش معلوم است [ولی] پایانش هیچ معلوم نیست. زمانش، وضعش، وسعتش، کیفیتش، کمیتش، هیچی‌اش معلوم نیست.

حتی پشت بی‌سیم‌هاتون هم که می‌خواهید جواب بدید، بهتون بگیم که برو به چپ، بگید ان‌شالله با توکل به خدا دارم می‌رم به چپ. «ان‌شالله، با توکل به خدا» [را] از این اعماق قلب‌تون بگید که دارم می‌رم به فلان گردان. شهدای این عملیات برادرا، شهدای استثنایی هستند. افرادی هم که توی این عملیات شرکت می‌کنند، از همین الآنش معلوم

است. این حرف [را] هم چند وقت پیش از این، یکی که او مد این جا، به ما زد. گفت که یه فردی به خواب دیده، من ازش قبول نکردم ولی الان کاملاً خودم به این رسیدم. شما ان شاء الله، فرماندهانی هستید شایسته که همه نیروهاتون رو دعوت به این راه [می‌کنید] در بحبوحه سختی‌ها، در اون وقتی که گرد آتیشه [که] از همه طرف، همه جا رو غبار گرفته. این شجاعت شما و این روی خندان شما در مقابل نیروهاتون، یک روحی می‌ده که همین روح، خواست خداست. همون رضایت خدا جلب می‌شه. ولی اگر خدای نکرده، ما هم در فکری باشیم که الان بدن مون بلرزه، چه خواهد شد توی خط؟! بعد از خط، آب، عمق آب، تیربار دشمن، این مسائل توی روحیه مون اثر می‌گذاره که همین الان، بسیجی ما که نگاه می‌کنه، می‌گه نکنه یه سختی باشه که فرمانده من توش مونده. این خیلی وحشتناکه و این خیلی حرفه که نمی‌شه جبراننش کرد. خیلی بایست برادرا، شما امروز شاداب و خوشحال و سرحال باشید.

ما انتخاب شده‌ایم برای این انقلاب. بله، انقلاب برای چهل میلیون نیست در این مملکت برادرا! مال شماست، مال مستضعفینه. مستضعفین باید سختی‌هاش رو بکشند، چون انقلاب در رابطه با خداست. انقلاب، هیچی‌اش در رابطه با دنیا نیست، هیچی‌اش در رابطه با امکانات نیست. انقلاب [که] شد، مظلومین باز دوباره براشون بدتر شد. یه انقلاب آخرتی است برادرا و ما بایست برای آخرت، خودمون رو آماده کنیم. در واقع نمی‌تونیم غیر از این باشیم. یعنی اگر غیر از این باشیم، دل سردیم، ناراحتیم، ناراضی هستیم. بایست انگیزه مون، تحول مون و تعادل مون، همه چیز برای انقلاب باشه که انقلاب ما رو هدایت کرده. به راهی که خدا برده انبیاء رو، به راهی که خدا بندگان خاصش رو دعوت کرده و این هدیه ما بوده است در این انقلاب. این چیزی بوده که به ما داده شده و امروز شما می‌رید باز دوباره یه فریادی بهش بدید، یه حرکتی بهش بدید، به تحركش بندازید.

شما [اگر] خط رو بگیرید و به راحتی برید و دشمن نباشه، خیلی شل باشید، اصلاً هیچی فایده نداره! بایست در حماسه باشه. حماسه، دشمن رو به هیجان میندازه. حماسه، [با] خود شما کاری می‌کنه که عظمت انقلاب رو می‌فهمید. برادرا! تو هیچ جا برای مادیت، این رقم تحمل سختی‌ها رو نمی‌کنی. اصلاً به یقین رسیدن انسان، توی سختی‌هاست.

آسایش که باشد، انسان می‌ره سراغ شیطان ولی سختی که باشه، انسان بایست بره سراغ خدا. توی سختی‌ها که قرار می‌گیره، می‌گه فقط خدا. همون جاست که دیگه داره لحظه لحظه می‌رسه به یقین. چرا می‌گن شهدا به یقین می‌رسند و از دنیا می‌روند؟ خب شهید واقعاً توی آخرین لحظه، متوسل می‌شه به خدا. در همون توسل، در اون حینی که داره از دنیا می‌ره، همه چیز برایش مشخص می‌شه. این دلیل واضحی برای این‌ه که شهدا به یقین می‌رسند. شاید به بعدش هم ایمان باشه، تکامل ایمانش باشه از قبل ولی خب مگر نگفتند که وقتی یه نفری که در جبهه زخمی می‌شه، همه گناهانش بخشیده می‌شه. وقتی که اولین قطره خون از بدنش می‌ریزه، تمام گناهانش بخشیده می‌شه. اگر ما به این مطلب اعتقاد داریم، اون وقتی هم که این شهید بهش فشار میاد، توی لحظات خیلی سختیه، متوسل می‌شه به خدا و در همون توسل اش، خدا رو می‌شناسه. در همون توسل اش، اعتقاد و یقین پیدا می‌کنه.

این دلایلی [است] که ما توی جنگ رسیدیم بهش. ما هیچ‌گاه اینا رو از توی کتاب و دفتر برامون نگفتند برادرا. بین از کجا تا کجا کشیده شده سیر جنگ، تلاطم جنگ و فراز و نشیب جنگ. همه اینا، مسائلی است که بر ما گذشته و امروز رسیدیم به این نقطه. ارزشی نداره که الان برات بنشینند یه مانوری [تعیین کنند که] گردان رفت از این جا، پشت سرش ده فروند هلی‌کوپتر بیاد، ده آتشبار توپخانه پشتیبانی ات بکند و گردان خمپاره، بیاد فلان می‌کند. اصلاً این تورو می‌کشونه به این حد [که] خواهی نخواهی منتظر می‌شی برای خمپاره. وقتی که دشمن داره فشار میاره که تو بایست تمام توان الهی ات رو به کار بگیری، می‌گویی کواین توپخانه‌های ما، کواین هواپیماها که قولش رو به ما دادند؟! بله، این در یه ارتش کلاسیک و یکی که داره برای مادیت می‌جنگه، بایست باشه. برای ما هم بایست باشه. خدا خودش گفته امکانات مون رو جمع بکنیم ولی نه امکاناتی که ما رو از هدف دور بکنه.

برادرا! این پیروزی‌ها، ما رو از هدف مون دور کرد. این پیروزی‌ها، ما رو به جایی کشوند که ما دیگه خودمون رو نمی‌دیدیم. ببینید امروز همه این دیوارهای عظیمی که رفته بود بالا، این کاخ‌های مرتفعی که توی اون مغزها درست شده بود، همه این‌ها فرو ریخت. امروز همه شدند ساکت، امروز همه شدند مستاصل. همه نشستند. فهمیدند که هیچی

نیست. این، عظمتِ این جنگه. عظمتِ این انقلابه. امروز همهٔ ادعاها ریخته شده، امروز همهٔ این تحلیل‌هایی که نمی‌دونم استراتژی ما این است و استراتژی آمریکا این است و نمی‌دونم روسیه چه خواهد شد و با حملهٔ ما نمی‌دونم کاخ کرملین چه خواهد کرد و فلان، همهٔ این‌ها پاشیده شده. و همین شجاعت و شهامت‌ه که همه می‌گند ایمان. این خواستِ جنگِ ماست.

این سختی ارزش داره، این شهادت خیلی ارزش داره. هیچ مبداء سیاسی نیست که وقتی که پیروزی حاصل شد، بگوییم خب، الآن است که توی دنیا می‌گند جمهوری اسلامی فلان. نمی‌دونم، دنیا روی ما چه حسابی می‌کنه و من که می‌ریم توی شهر، من که پیروزی آفرین بودم، چه بهم می‌کنند، کجا کولم بکنند، کجا فریادم بزنند! شما اون عملیات‌ها رو در نظریارید برادر! عملیات‌هایی که ما اعتماد داشتیم، اعتماد به چی چی؟! به امکانات. پشت سرمون، چی چی رو می‌دیدیم؟! سلاح هامون رو می‌دیدیم. در جلومون چی چی می‌دیدیم؟! خطِ شُلِ دشمن رو می‌دیدیم، کمبود دشمن رو می‌دیدیم و نقطه قوت‌های خودمون رو. ما این قدر چشم‌امون واقعاً فرو رفته بود [که] دیگه هیچی رو نمی‌دیدیم. دیگه اصلاً نمی‌اومدیم بگوییم بابا! خب خدا بود که عملیات بیت‌المقدس رو انجام داد و می‌اومدیم با تمام شجاعت، یه مانور می‌گذاشتیم. می‌گفتیم چهل کیلومتر توی عمق دشمن می‌ریم و دشمن رو منهدم می‌کنیم. [بعد از آزادسازی خرمشهر] هیچ‌گاه نمی‌گرفتیم اون حالت‌های قبلی مون رو. و این اعتماد به چی بود؟ به مادیتی که ما مادیت رو در نظر گرفته بودیم در طول جنگ مون ولی ما امروز بایست این شجاعت رو آزش قدردانی بکنیم که خداوند بهمون داده.

بایست همه‌مون اقرار بکنیم. همه‌مون بایست بفهمیم این حرف رو و امروز به روشنی، توی چهره‌های همه دیده می‌شه. همه شدند ساکت. این دریایِ پرموجِ غرور، فرو ریخته شده. ساکت شده و می‌گه من هیچ اراده‌ای ندارم. بایست یکی دستِ منو بگیره [و] ببردم. بایست یکی منو به حرکت بندازه. برادر! توی این وضعیت هستیم و به ما هست که به همه وصیت بکنیم، به همه سفارش بکنیم، بگوییم که جنگ بایست با این حالت پیش برود. شکستی به حسبِ ظاهر، در این موقعیت‌ها، برای همه پذیرش هست. پیروزی در این

موقعیت‌ها، همه‌اش صاحبِ پیروزی‌ها مشخصه.<sup>۱</sup>

... حرفی نداریم بزنیم. حرفِ ما، خواستِ خداست. هر چه خدا به سر ما بیاورد، آن را تحملش می‌کنیم. آگه امروز خداوند ما را در جبهه پیروز کرد، روی اعتقادمون، یعنی بعد که برگشتیم توی خط، سابق می‌آمدیم فیلم ازش می‌گیریم، عکس می‌گیریم، می‌گفتیم ما در مقابل استحکامات جنگیدیم. ولی به واقعیت نمی‌گفتیم برادرا! شعار می‌دادیم. ولی امروز، تک‌تک مان دشمنِ سخت را می‌بینیم. دشمنی که محکم ایستاده و می‌خواد از حکومتش دفاع کنه. سلاح‌هایش را آرایش داده. امکاناتش را آورده در خط. دیگر بدن مان می‌لرزد که خارج از این دور، قدم برداریم. اصلاً نمی‌تونیم در خفا، دیگه نافرمانی خدا را بکنیم؛ چه برسه در آشکار. در آشکار، دیگه همه ادعا دارند که می‌گویند ما بایستی از خدا دفاع کنیم. آگه شما دوباره بخواید غرور بگیردتان، ما بهتون اجازه نمی‌دیم که غرور در چهره شما نمایان بشود. ما چوبِ غرور را خوردیم.

وقتی که در این صحنه مقاومت کردیم، خودت دیگه نمی‌تونی در خفا، نافرمانی خدا را بکنی. می‌گویی من چگونه زنده برگشتم از این جا. باز دوباره بیایم نافرمانی بکنم. در این وضعیت، خدا را دیدم. بعد به این اوج از ایمان [که] رسیدم، باز دوباره برگردم خودم را از بین ببرم؟! هیچ‌گاه نمی‌تونم این طوری بشم.

برادرا! این عملیات به هر نقطه‌اش که بخوای دست بزنی، واقعاً استثنائی است. حالا این نیست که حتماً باید عملیات شروع بشود، استثنائی باشد. هم الانش، استثنائی است. وضعیت گردان‌های خودتان را می‌بینید. ببینید استثنائی نیست؟! کیفیت‌تان را ببینید، با وضعیت دشمن [مقایسه کنید]. ببینید استثنائی نیست؟! هیچ‌گاه نمی‌توانید شما این را قبول نکنید. حتماً استثنائی است!

برادرا! ما نتوانستیم نیرو تجهیز کنیم. نتوانستیم نیرو بسیج کنیم. نتوانستیم در پشتِ سرمون نیرو بیاوریم که ببینیم تا فلان جا رفتیم و فلان بشه. شناسایی هامون جایی نیست که فرمانده گردان مان را بفرستیم بیست کیلومتر پشت سر دشمن. اصلاً نیست این‌ها. هیچی از این‌ها وجود نداره. همه این‌ها، استثنائاته! آتشی که جواب دشمن را بدهد،

۱. تا این جای صحبت‌های احمد کاظمی، روی یک نوار ضبط شده و ادامه آن بر روی نوار دیگری (یا طرف دوم نوار) ضبط شده. احتمال دارد چند کلمه یا جمله شهید کاظمی، در زمان تعویض نوار ضبط نشده باشد.

نیست. هواپیمایی که بتواند دنبال هواپیمای دشمن بکند، نیست. موشکی که بتواند هواپیمای دشمن را منهدم کند، نیست. استثنائات در چی چیه؟ در همینه! ولی اصلاً لذت کار همینه! اصلاً عظمت کار همینه برادر!

ما بایست واقعاً خدا را شکر کنیم که امروز توی این وضعیت قرار گرفتیم. واقعاً خدا را باید پیروی کنیم. ما هیچ‌کسی نیستیم. ذلتِ خودمان را در مقابل خدا بایستی ببینیم ما. اقرار بکنیم به ذلت مون. چرا در این دعا‌های حضرت علی، چرا در دعای کمیل، این قدر حضرت علی بر ذلت خودش در پیشگاه خدا اقرار کرده؟ چرا این قدر سفارش شده که ذلت را بایستی در پیشگاه خدا گفت؟ اعتراف به گناه کرد. چون همه این‌ها، غرور انسان را می‌شکند.

وقتی با بیانی روشن، مشخص کند حقارت را در خودش، در پیشگاه خدا مشخص کند، خدا راضی می‌شود. می‌گوید خب، این بنده من که با این صداقت دارد می‌آید پیش من. این بنده شایسته‌ای است که باید بهش کمک بشود.

ان‌شالله برادران، ما باید تصمیم بگیریم. ما کارمان با شماست. شما [فرمانده] گردان هستید و شما باید که بایستی حماسه‌ها را، مقاومت‌ها را صاحب خودتان بکنید. ما کنار همدیگه هستیم و باید کاری بکنیم که ان‌شالله در این دنیا هم کنار همدیگه، رو سفید باشیم ان‌شالله. لحظاتی نمانده است بیشتر به عملیات. خیلی زمان کمه و ان‌شالله که بایست در این کمبود زمان، خودمان را آماده کنیم. بایستی از همه چیز، خودمان را برای عملیات واقعاً آماده کنیم.

ما حتماً دروغی داریم این جا عبادت می‌کنیم. این بایستی برایمان، برادران حل بشود و ما واقعاً بایست در همه کارهامون، خالصانه و مخلصانه بشیم. یعنی اصلاً صداقت مان در مقابل همدیگه که نمایان بشه، این معلومه در پیشگاه خدا چگونه است. همه چیز را رها بکنید. برای یک مرتبه هم که شده، برای یک دفعه هم که شده، همه چیز را رها بکنید. واقعاً برادر بایستی خیلی خوب، خیلی شایسته، خیلی واقعی همدیگه را کمک بکنیم. دست همدیگه را بگیریم. از صدای همدیگه خوش مان بیاد. از دیدن همدیگه خوش مان بیاد و واقعاً خجالت بکشیم که چرا ما جای بسیجی‌ها نیستیم. واقعاً امروز لذت ببریم [از] جای بسیجی بودن و خوشا به حال شما که مستقیماً کنار بسیجی‌ها هستید. جداً بهتون

می‌گم. خیلی امروز، قدرِ خودتان را برادران بدانید. شما امروز پرچم دار این گردان‌ها هستید و بسیجی‌ها که دارند می‌اند سراغ این سختی‌ها و این‌هایی که در دست‌تان هستند، بدان باشید که وایمی‌سند.

قبل از این‌که بخواهم برای بچه‌ها صحبت کنم، اصلاً حرفم یادم بیاید که برایشان بزنم، رفته بودم در چهره بچه‌ها، جداً فرو رفته بودم. نمی‌دونم توی چه فکری بودم. اصلاً پریروز تا حالا، نتونستم این حالتِ بسیجی را [درک کنم]. یک حالت واقعاً فوق‌العاده‌ای بود. من دو تا حالت دیدم این چند وقت. یکی چهره امام که با یه خواستی رفتیم خدمت امام. توی این وضعیت مملکت و فشارهای مملکت؛ امام این قدر شاداب، سرحال و همچین محکم! یکی دیگه هم اوادم سراغ بسیجی‌ها. گفتیم این‌ها توی این آب‌ها، توی این وضع، در این سختی‌ها، با چه حالتی. که قطعاً این حالتی که توی این بسیجی‌ها هست، اصلاً نمی‌شه برادرا قبول کرد. توی این سرما، توی این سختی‌ها، توی این نبودن امکانات، چه حالتی داشتند!

باباجون! کجا می‌رند برند؟! این‌ها خودشون می‌دانند. این‌ها در خیبر بودند خودشون. دیدند چه به سرشان اومده. چرا این قدر حالا خوشحال‌اند؟! ببینید، این نیروهای بسیجی، همه همین جورند. در تدارکات، این جور نیستند. در واحدهای دیگر این جور نیستند. در واحدهای دیگر، بهشان بگویی الآن برو مرخصی، حتی شب عملیات هم باشد، از دل و جون مرخصی را می‌پذیرد و می‌رود. چرا فقط توی گردان‌های پیاده، این رقم نیست؟ این هم خودش یه حرفیه. این اسرارش را ما نمی‌توانیم بفهمیم. چرا فقط در دل این بسیجی‌ها، این حالت هست؟

ان‌شاءالله تعالی، دیگه از این ساعت به بعد، چهره برادرا همه مصمم [باید باشد]. مصمم می‌دانید یعنی چه؟ کسی که تصمیمش را کامل گرفته باشد که کاری را بکند. دیگه در جهت تصمیم، بایست مشکلات را برطرف کنیم. در این جهت بایست قدم برداریم و خیلی در چهره، بایستی نمایان باشد. این لازم است برادرا. چه اون صحنه‌ای که شما باید شتابان و با درخشش، بین گردانت حرکت بکنی. در قایقات، عقب و جلو بشی. بسیجی‌ها، نگاه شما می‌کنند و این شجاعت را در شما می‌بینند. [وقتی] این چهره ایشار و فداکاری را توی شما می‌بینند، اصلاً دیگر جاکن بشوند، بخواهند اصلاً بروند، همین‌طور



پیشروی [بکنند]. همین حالتی است که شما باید نشان بدهید. از آن ساعتی که سلاح را تحویل گرفتید، حالت افسردگی و خمیده نباید پیدا کنی. اگر هم مریض باشی و بخواهی این چهرهٔ مریض بودن را در خودتان نمایان نکنید، این خطر داره برادر!

بدانید این را، چون پرچم داران و فرماندهان بسیجی ها هستید، این نیروهایی که در دست شما هستند، همه شان در حد یک فرمانده گروهان اند. این را به واقعیت دارم می گم. نیروهای شما، یک نیروهای با کیفیت و فوق العاده ای هستند. نیروهایی که مساله داشتند و این ها، همه رفتند. شما یه تعدادی بچه های آب دیده، یه تعداد بچه های دل سوخته، یه تعداد بچه هایی که رفقا شون و خانواده هاشون شهید شدند، وایساند کنار دست شما و دارند از شما فرمان می برند.

ان شالله که امیدوار هستیم، خداوند بهمون توان بده که بتوانیم واقعاً در جهتی که خودش خواسته است در این عملیات، ان شالله تعالی قدم برداریم و ما را از هر گونه وسوسه ای که ما را یک لحظه از خودش دور می کند، ان شالله دورمان بدارد. لازم است قبل از آن که هر کاری بخواهیم دست بزنیم، حتماً باید خدا را در نظر بیاوریم. ان شالله خوب بتوانیم مقدمات، ادامه و همه اش را ان شالله با خواسته های این عملیات پیش ببریم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

## اتمام حجت

هجدهم اسفند ۶۳ در آستانهٔ آغاز عملیات بدر، احمد کاظمی در جمع فرماندهان گردان های پیاده و مسئولان واحدهای لشکر ۸ نجف اشرف، آخرین توصیه های نظامی را برای حاضرین تشریح کرده و به نوعی با آن ها اتمام حجت می کند. اصلی ترین محور صحبت های فرمانده لشکر، لزوم کاهش تراکم نیروها در منطقه و رعایت اصول استتار و اختفاء است. مهم ترین بخش های این سخنرانی، به این شرح است:

---

۱. غلامحسین بشردوست چهاردهم اسفند ۶۲ در یکی از جلسات قرارگاه اعلام می کند که احمد کاظمی به علت همراهی با نیروهای غواص و شنا با آن ها در چند روز اخیر، دچار سرماخوردگی شده و به شدت تب کرده است. این سرماخوردگی به حدی است که احمد کاظمی در طول صحبت هایش گاهی نمی تواند جملاتش را کامل کند و مجبور می شود چند لحظه ای منتظر بماند تا نفسش بالا بیاید.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. مسائلی که ان شاء الله تعالی امروز خدمت برادران عرض می شود، مسائلی است که هم باید خودتان اجرا بکنید و هم دیگران را نسبت به اجرایش سفارش بکنید. اینها مسئولیتی است که به دوش هر فردی که امروز خودش را در جبهه مسئول می داند و به عنوان یک فرد مسلمان آمده است در جبهه، دارد قدم برمی دارد، باید بهش توجه بکنیم. مسئولیت شرعی و قانونی این مسائلی که گفته می شود را می گذاریم روی دوش خود برادران.

اول، به صحبتی در رابطه با کلیات عملیات، خدمت برادرا عرض می کنیم. در درجه یکم، برادرا نسبت به کلیات توجه بشند و بعد نسبت به مسائلی که باید در مسیر کارها، بهش توجه کنند. این نیست که به نفر که مسئول واحده، [فقط] در رابطه با واحد خودش انجام بده. یا به نفر که خودش واسه خودش داره کار می کنه، برای به اصطلاح پیاده شدن قوه کار خودش، این برنامه را بهش توجه بکنه. مسئولیت شرعی است که هر فرد مسلمان، امروز باید بهش توجه بکنه. دیگه تکلیف شرعی هم که معلومه.

برادرا! این عملیاتی که داریم، در درجه یکم از نظر عملیاتی، عملیات ویژه است. یعنی با عملیات های گذشته و کارهای گذشته فرق داره. عملیات ویژه، به عملیاتی می گویند که چکیده و پُرآموزش ترین امکانات را ببرند در منطقه و بخواهند به نقطه قوت دشمن حمله بکنند. کار ویژه، دو جا انجام می شود؛ یکی این که بخواهی به مسیر عمیقی را بروی یا این که به به نقطه از قوت دشمن، بخواهی حمله بکنی. این جا ما با به مطلبی مواجه هستیم به نام نقطه قوت دشمن که باید از امکانات ویژه، نفرات ویژه و حرکت ویژه [استفاده کنیم] و همه مسائل مان ویژه باشد.

زمین فراخی در اختیار ما نیست. منطقه تردد حرکت ما فراخ نیست. حرکت ما، در دست خودمان نیست. امکاناتی لازم است که ما تحرک داشته باشیم. بدون آن امکانات، ما نمی توانیم حرکت کنیم. مطالب را دارم ساده می گویم که برادرا خوب بگیرند. ویژگی عملیات به این است که ما همه نیروهایمان را نمی توانیم ازشان استفاده کنیم. همه امکانات مان، نمی توانیم ازشان استفاده کنیم. امکاناتی هم که می خواهیم استفاده بکنیم، باید از یک سری مخصوصش و محدودش استفاده بکنیم.

امروز، هر مسئول واحدی خودش باید به اندازه تمام واحدش کار بکنه. یعنی باید همه

نفراتش را فاکتور بگیره و بگوید من خودم تنها هستم. بعد ببینه خب کارها زیاده، یه نفر را بغل دست داشته باشه. چند نفر داشته باشه. افراد ویژه، با تدبیر، فرمان بردار و خوبش را بیاوره توی جنگ. یعنی امروز هیچ لازم نیست که واحد، همه شون حضور داشته باشند. نگفتم مثلاً یه واحد، دویست تا نیرو داره، دویست تا نیرو را بیاره. امروز افرادی که معتقدند و داوطلبانه، معتقد به اصل اسلام که همه معتقدند، ولی معتقد به مسائل استتار، اختفاء، کیفیت رزمی و این مسائل هستند. این‌ها باید بیابندشون توی جنگ و غیر از این افراد، نمی‌توانند بیابندشون توی این عملیات.

همه وضعیت منطقه، شکلی است که جلوگیری از حرکت ما می‌کنه. یعنی تواز زمینی وسیع که اهواز و پادگان حمید حساب بکنی، میای روی به جاده شش متری، هشت متری، ده متری و شانزده متری؛ جاده سیدالشهداء. روی جاده شانزده متری سیدالشهداء، بعد میای در زمین یک کیلومتری گسترش پیدا کرده‌اید؛ تقریباً متری که دارید. بعد میای می‌ری در جاده ابوالفضل شش متری. بعد میاد دم یک اسکله. در یک آبراه شانزده متری. بعد میای در یک آبراه بیست متری. بعد می‌رسی توی یه آبراه سی سانتی. سی سانت! یعنی چی می‌تونه ببندش؟ سی سانت را یه چاشنی می‌تونه ببند. تردد مشکله. حرکت مشکله. استتار مشکله. وضعیت مشکل است و اقدامات دشمن هم سخت است.

توی یه وضعیت فوق‌العاده سختی قرار گرفتیم. برادر! باید همه بفهمند، تدبیر بکنند و ببینند که چی کار بکنند. امروز باید نفرات شما، یکی یکی حساب شده باشه. یعنی بایست بروی واحدت رو به خط کنی، ببینی این نفراتی که این جا هستند، آیا کار دارند یا نه. اگه نباشند، آیا سه نفر بگذاری آن جا، می‌تونند کار این سی نفر را بکنند یا نه؟! ما می‌خواستیم بیایم یه برنامه درست بکنیم، بگیریم آقای تدارکات، شما شش تا نیرو بیا. مخابرات، تو سه تا بیار ولی گفتیم می‌نشینیم با شما صحبت می‌کنیم و خودتون تصمیم بگیرید.

غیر از این هم برادر اقدام بکنند، خون از دماغ هر کسی بیاد، شما باید جواب بدید. من دارم الان بهتون می‌گم. نفرتان باید کار سی نفر را بکنه که بیست و نه نفرشان را ما نداریم. همه این سنگرهایی که ما این جا توی خط داریم، باید همه‌اش خالی بشه. همه واحدها باید برزد. فقط این‌هایی بمانند که می‌خواند برونند توی خط؛ کوثر، گردان‌های پیاده و

ذوالفقار. بقیه بایست پاک (تمام شان) خالی کنند و بروند. این‌هایی که در درجهٔ یکم بایست این‌ها را پشتیبانی کنند، به حضور محدودی پیدا می‌کنند. تدارکات که باید حتماً باشد. بهداری که باید حتماً باشد. چه حضوری است؟ به حضور محدود، خیلی ضعیف. دیگه مهندسی، نمی‌دونم خدمات، نمی‌دونم تخریب. این‌ها هر کی دیگه هست، باید ان‌شالله وضعیتش را جمع کنه و برود توی حمزه ۲ تا گردان‌ها بیایند این‌جا استقرار پیدا بکنند. ان‌شالله تعالی، ما دست به خشکی دشمن پیدا کنیم، گردان‌هایمان بیایند از توی این زمین کنده بشوند، بروند آن‌جا پای جنگ، بعد واحدها باید بنا (شروع) کنند به پشتیبانی کردن.

یعنی ببینید برادران ما! الآن پنج گردان نیرو بایست بیایند پای کار. این پنج گردان را نه می‌توانیم چادر بزنیم برایشان، نه سیل بندی هست [که] پشت سیل بند بخوابانیم. نه خطی هست [که] ببریم اش توی سنگرهای خط. هیچی! به جاده است، بعد هم باریک می‌شیم توی آب. آب هم زیر آتیش. همه اش، نقطه به نقطه اش دشمن دارد گلوله می‌زند. ثبت تیر می‌کند.

محدودیت خیلی بی‌نهایتی داریم. یعنی اصلاً همچین محدودیتی ما تا حالا نداشتیم در طول جنگ. نیروهایی که دست و پا گیرند، مشکلات دارند و مسائل دارند، بذاریم شان عقب. اگر خداوند فرجی کرد، خداوند اراده اش بر این بود، راه باز شد، ما موفق شدیم خط را بگیریم، گردان توانست مأموریتش را انجام بده، پشت سرش گردان بعدی را از سنگر بیاریم بیرون. گردان بعدی را از سنگر بیاریم بیرون. جا باز بشود، بعد دوباره واحدها برگردند بیاند سر جایشان و شروع کنند به پشتیبانی کردن. این مطلب خیلی اساسی و مهم است.

الآن، ساعتی<sup>۱</sup> قبل از عملیات است که برادران داریم این حرف‌ها را می‌زنیم که رویش برنامه‌ریزی کنند. برادران! سه تا کار گفته شد. نفرات اضافی، نفراتی که این‌جا حضور دارند و افرادی دیگر می‌توانند کارهایشان را بکنند، این مسائل بایست پاک (تمام و کمال) بروند.

۱. این جلسه، به احتمال زیاد چند روز قبل از عملیات برگزار شده و احمد کاظمی در راستای اصول حفاظت عملیات، هنوز روز و دقیق آن را اعلام نکرده ولی با این‌گونه صحبت‌ها، تلاش دارد نیروهای لشکر را در اوج آمادگی نگه دارد. محسن رضایی فرمانده کل سپاه، دوازدهم اسفند ۶۲ طی یکی از جلسات قرارگاه، خطاب به فرماندهان ارشد شرکت‌کننده می‌گوید: «شما اعلام کنید که روز هفدهم اسفند ماه عملیات اجرا خواهد شد تا آن‌ها، آرام آرام خود را آماده کنند و در روز اصلی عملیات به اوج آمادگی خود برسند.»

بروید کارهایتان را تقسیم کنید. معاونتان و خودتان حاضر بشید کارهای بقیه بچه‌هایتان را بکنید. یعنی واحدهایتان امروز باید محدود بشود توی مسئول واحدها. این، خواست یکم این عملیات است. یا باید این را بپذیرید یا باید به تلفات سنگینی بدهیم. شما حسابش را بکنید برادرا، از طلائی تا عَزیر، هشتاد کیلومتر دورتادور ما، توپخانه است. این توپخانه‌ها، لوله‌هاشون رو تمیز کردند، آماده برای ما. وضعیت ما، بایست طوری باشه که این بمب‌ها که می‌افتد، همه بی‌خاصیت باشد. یا اگر خدایی نکرده، ما یک نقطه تلفات بدهیم، یک نفر تلفات بدهیم؛ شصت نفر ندهیم. متوجه هستید؟

بی برنامه‌ریزی، واقعاً خیانت کردیم در حق این بسیجی‌ها. کیفی‌ترین نیرویتان، شجاع‌ترین نیرویتان و بهترین نیرو را باید نگه دارید این جا و بقیه را بفرستید. بگوید شما بروید آن جا و به موقع‌اش، می‌ایم شما را می‌آوریم. الآن، ان‌شالله تعالی هر چی جا دیگه هست این جا، خالی بشه که گردان‌های پیاده بیایند توش مستقر بشند و کارهاتون را بکنید. حالا دیگه این برنامه‌ریزی‌اش به دست خود مسئول واحد. با تدبیر، با فکر بنشیند بگوید حالا می‌خواهم مثلاً تدارکات را اداره کنم. این تدارکات ما، سی تا نیرو می‌خواهد. این سی تا را برید باهاشون جلسه بگیرید. شما سی تا، باید سه نفرتان بمونید و کار بقیه را بکنید. شبانه‌روز هم کار بکنید. اینا، دوسه روز است و بایست این کار بشه. هیچ چاره‌ای هم نداریم. ناچاریم، امروز باید این مطلب انجام بشه.<sup>۱</sup>

مهندسی رزمی باید پنج، شش تا ازشون بماند. بچه‌های موتوری بایست پنج، شش تا راننده داشته باشند در حدی باید راننده داشته باشند که یک گردان را برساند لب آب و دوباره برگردند ماشین‌هایشان را بگذارند توی سنگر؛ با فاصله. خدمات باید ز کف برود. استحکامات ز کف بره. عرضم به حضور شما، دژبانان باید همه‌شون بپروند؛ به جز سه، چهار تاشون.<sup>۲</sup>

۱. در بخش دیگری از این جلسه و در راستای کاهش تراکم رزمندگان، احمد کاظمی خطاب به مسئول وقت پشتیبانی لشکر می‌گوید: «آقای حج غلامرضا رحیمی! بیخ (تعدادی) توالت هم اضافه کن. بنا کنند [از] امشب بسازند که دم توالت‌ها شلوغ نشه. هر کی میاد بیرون، به توالت باشه. سریع بره توالت و بیاد بره توی سنگر.»

۲. احمد کاظمی، پانزدهم اسفند ۶۳ در جلسه دیگری خطاب به مسئولان واحدهای پشتیبانی کننده از رزم می‌گوید: «کسی این جا ماشین نیاره؛ ماشین اضافه. به سرویس هم می‌گذارید از حمزه به این جا که روزی دو، سه دفعه در رفت و آمد باشه که هم یکی از انهدام ماشین‌ها جلوگیری بشه و هم از تردد بیجا. که وقتی برادرها می‌خواند، همه با به

مطلب دوم که در رابطه با خود عملیات است. ما داریم برادران، به عملیاتی را شروع می‌کنیم که این عملیات، دو تا نقطه دارد. یک نقطه شروع دارد، یک نقطه ادامه. نقطه شروع یعنی نقطه سرنوشت. یعنی ما هرچی کار بکنیم، اون لحظات اول معلوم می‌شه که چیکاره هست. متوجه هستید؟ همه وضعیت این جا، بسته به آن گردان خط‌شکنی دارد که برود و بتواند هدف‌هایش را بگیرد. اگر خدای نکرده، با مشکلات مواجه شدید، شروعی سخت است. سختی که یک قدم نمی‌توانیم جابه‌جا بشیم. بایست در آب و خشکی، با چنگ و با دندان بجنگیم.

وضعیت را همه‌تان بهش آگاه هستید. می‌دانید موقعیت چه شکل است. امروز، وضعیت شکلی است که واقعاً با چشم داریم می‌بینیم فردای سخت را. این سختی را بایست خودمان بنشینیم، الآن برای خودمون برنامه‌ریزی کنیم. توی این عملیات، باید زجر بکشیم. زجر شما، جلوگیری از خون این بی‌گناهان است که ریخته می‌شود. این‌ها را نمی‌توانم من نگویم برای شما. بایست برایتان بگویم که توجیه بشید و بعد مسئولیت شرعی هم به گردن خودتان باشه. کسی ناراحت نشه، ما امروز محدودش می‌کنیم. کسی ناراحت نشه، ما بهش می‌گوییم ماشین نیار. کسی ناراحت نشه که بهش می‌گیم تردد نکن. ما هیچ چاره‌ای نداریم. یا باید هیچی نگیم و بگیم جنگ است و بیایید مثل سابق جنگیدن و تلفاتی وسیع را باید بپذیریم که این امری است که خدا هرگز ما را نمی‌بخشد برادران. و این چیزی است که ما با چشم روشن دارم الآن خودم می‌بینم. می‌دانم فردای سخت را. مشکلات را می‌بینم. الآن هم دارم برای شما می‌گویم. سختی‌ها و مشکلات و پیشرفت کار.

وقتی گردان، یک کیلومتر جا را گرفت روی خشکی، دیگه همه بایست این نیروهای کیفی که مانده است توی دست‌مون، تلاش بکنند وسعت بدهند. آب برسوند، نون برسوند. گردان بعدی بره برسه به یک جایی که زمین را، یواش یواش یواش، گسترده‌اش بکنه تا به نقطه خوب که بتونیم توش بجنگیم، از دشمن ان‌شالله تصرف بکنیم.

ما توکل به خدا کردیم، اطاعت هم از خدا کردیم و آمدم توی این جنگ. بایست هم سختی‌ها را بپذیریم. برای همه هم می‌گویم. سختی است و هیچ آسانی در کار دیده

ماشین، می‌آیدشون که مسائل شون حل و فصل بشه.»

نمی‌شود به جز فرج و رحمت خداوند. یعنی اگر خداوند به ما کمک نکند و اراده‌اش نباشد، بایست این جا وایسیم، همچی سختی بکشیم تا خدا به رحمی به حال مان بکند. شروع عملیات، یعنی قطع جاده سیدالشهدا<sup>۱</sup> به طرف خشکی. یعنی حرف نداره. دشمن، اولین اقدامی که می‌کنه، جزیره را می‌بندد. دو تا ماشین که رویش بزنند، دیگه ستون میاد و سرو پشت سر هم می‌ایستد و همه‌اش تلفات و انهدام است. خوب فکر کنید ببینید باید چی کار بایست بکنید. برنامه ریزی تون رو، زندگی تون رو، تشکیلات تان و مسائل تان. خودتان هم برادران، کاری بکنید که دیگه تردد نخواهید بکنید خارج از جزیره. همه فکر و ذکر تان در جهت پشتیبانی و این مسائل باشد تا ان شاء الله بتوانیم به کاری بکنیم. ما الآن مان، برادرا به سختی داریم، شروع عملیات مان [هم] به سختی. یعنی حذف نمی‌شه که بگوییم الآن می‌رسیم به خط دشمن، این حذف می‌شه. به سختی دیگه، روی دست مان باز می‌شه. خطی که از دشمن گرفتیم، به سختی به اضافه این دو تا سختی می‌شه؛ توی پاتک‌های دشمن. چون دیگه، همه آبراه‌ها را می‌زند. هواپیماها می‌اند، هلی‌کوپترها می‌اند. سختی به اضافه سختی به اضافه سختی. این چیزهایی است که الآن روشن است. یعنی این چیزی نیست که ما نخواهیم برای شما بگوییم. فردا، قایق تون میاد که مهمات بیاره، شش تا هلی‌کوپتر واسه‌ات شلیک می‌کنه. یازده تا هواپیما، می‌خچه<sup>۲</sup> می‌زنه به قول سیف‌الله [رهنما].

الآن دشمن نشسته با تسلطی کامل. دوربینش را انداخته و داره دنبال نیروی پیاده می‌گرده. می‌خواد نیرویش را خسته نکنه. می‌گه اینا باید نیروی پیاده بیارند در منطقه. قایق شان اومده، پل‌هاشون اومده، نیروی پیاده‌شان می‌بایست بیاید. منتظر اینه [تا] بعد

---

۱. هم‌زمان با آماده شدن یگان‌ها برای عملیات، احداث جاده جدید «شهید همت» از ساحل هورالهوریزه به ضلع شمال‌شرقی جزیره مجنون شمالی، بالاتر از جاده سیدالشهدا و با زاویه حدود ۴۵ درجه نسبت به آن، ادامه دارد. حسین اردستانی راوی حاضر در قرارگاه کربلا، در یادداشت‌های روز ۲۰ اسفند ۶۳ می‌نویسد: «جاده شهید همت که یکی از محورهای اصلی مواصلاتی به محل استقرار یگان‌ها است هنوز کامل نشده و قرار است امشب پنج‌کیلومتر باقی‌مانده آن را با نصب پل‌های خبیری کامل کنند و تردد از آن‌جا نیز انجام شود.»

۲. مسعود یوسفی در توضیح اصطلاح «می‌خچه زدن»، می‌گوید: «شاید منظور رهنما، بمباران‌های خوشه‌ای باشد و شاید هم حملات هواپیماهای ملخی پی‌سی ۷ عراق که در هر سری حمله، چندین راکت به سمت مواضع رزمندگان ایرانی شلیک می‌کردند.»

به نیروهاش بگه، خب الآن یه ساعتی است که باید پشتِ تیربارها بنشینید. ما الآن، لحظاتِ حساس مان است. باید حفظ کنیم.

یکی دیگه هم، نوید آن طرف‌تر<sup>۱</sup> بگید او لشکر را لوداده. کاری نداشته باشید شما. وظیفه‌ شرعی خودتان را انجام بدید. حالا آن جا هم خودش مسئول داره، خودش وضع داره، خودش درک داره، خودش فهم داره. مسائلی هست که به دوشِ هر فردی است که خودش باید توجه بکند. اسم این عملیات هم ویژه است. می‌دانید ویژه یعنی چه؟! یعنی یه افرادی بایست کاملاً، تمام عیار، خودشان را بگذارند در اختیار این مساله تا ببینیم چه طور می‌شه.

زمین نیست که آدم بگوید خُب حالا بسیجی گُم شد، فردایش پیدا می‌کنیم؛ این هم به چند وقت. جنگ توی آب، توی چی چی؟! توی یه بلم لرزان. توی یه قایق متزلزل. نمی‌دونم وابسته به یک موتور و یک پروانه که یه تیربهبش بزنی، آب می‌رود داخلش. این‌ها واقعیت است، توجه بایست بهش بکنیم. این گردانِ اولی، یک سری سختی برایش باز می‌شود. گردانِ دومی بایست هم سختی‌های گردانِ اولی را بکشد، هم کار خودش و همین جور سر و پشتِ سر هم.

جنگی هم که ما این جا انتخاب کردیم، یه خصوصیتی داشته. سختی‌اش، چند برابرِ سختی زمین است. جنگ، جنگِ ایمان است. اگر خداوند کمک مان کرد و رسیدیم اون جا، زود می‌توانیم به یک نقطه‌ای برسیم که این نقطه، شاه‌رگِ حیاتی است از دشمن. یک جایی هست که بسیجی ما می‌تواند بچنگد. یک خاکریزی هست، یک سیل‌بندی هست، یک رودخانه‌ای هست، جایی هست که بتوانیم پشتش بایستیم. نقطه‌ای هست برای دفاع خوب. زمینِ خوبی است و قابلِ دفاع. در توانِ ماست. روی خوردنِ سلاح ماست، خوردنِ نیروی پیاده‌مان است و خوردنِ امکانات مان است.

برادرا! ما دور از لطف و عنایت خدا نیستیم. همین‌که اقرار به این سختی‌ها می‌کنیم، ناتوانی خودمان را اقرار می‌کنیم و بفهمیم وضعیت مون را. سختی‌ها، نباید روحیه‌ ما را ضعیف بکند. سختی‌ها باید ما را شجاع بکند. بفهمیم که بگوییم، خدایا شکر که ما امروز در این موقعیت هستیم که آمده‌ایم در راه تو داریم این سختی‌ها را تحمل می‌کنیم.

۱. می‌شود حدس زد، منظور احمد کاظمی، رفتن به مواضع دیگرگان‌های حاضر در منطقه است.



هیچ راه و چاره‌ای نداریم. یا باید از اسلام استعفاء بدیم یا باید وایسیم از سختی‌ها در راه تو، ازش استقبال بکنیم و بپذیریم. ولی اون‌هایی که از دست خودمان برمیاد، بایست بزیمش پس و تلفاتی ندیم و مشکلاتی به وجود نیاریم.

مساله‌ای است که باید بنشینید با بچه‌هایتان صحبت کنید. بگید برادران این‌جا، این نیست که بروی توی کله‌ خاکریز وایسی. این‌جا این نیست که تو خودت به فکر خودت نباشی. این جایی نیست [که] تویی تفاوت باشی. این‌جا، جایی نیست تو هر کاری که دلت بخواهد بکنی. این‌جا جایی است [که] باید خیلی ظریف باشی. خیلی ظریف حرکت بکنی. خیلی سریع کار بکنی. خیلی قدرت داشته باشی. خیلی کم خواب بری. خیلی زیاد کار بکنی. سرعت عمل داشته باشی. انتظار نداشته باشی، غذا نخواهی، مهمات نخواهی. این حرف‌ها را باید کاملاً برای بچه‌هایتان بزنید. بگویید شما امروز اومدید توی این وضعیت سخت، هر کسی هم که نمی‌خواهد، برود. می‌بریم تان اون‌ور. هر وقت، جنگی مطابق با کیفیت شما به وجود آمد، همه را می‌آوریم توی این جنگ. هیچ‌طور نیست! زمین، هر وقت فراخ شد، وضعیت جور شد، همه را می‌آوریم و می‌گوییم بفرمایید. مسلمین می‌خواهند بجنگند؛ هر کسی روی کیفیت است. کیفیت سختی است این‌جا. یک‌جا کمی آسان‌تر است. رده به رده، انسان‌ها بیایند از این وضعیت استفاده بکنند تا ان‌شاءالله بجنگند و اجر و ثواب ببرند.

فقط ان‌شاءالله نسبت به این مسائل، خودتان تدبیر کنید. تا امروز، ما این‌جا بودیم. ایستادیم این‌جا. نمی‌دونم، داد زدیم برو استتار کن، اختفاء کن. نفر گذاشتیم. فردا، همه این‌ها جمع می‌شه و ما باید بریم جلو وایسیم پای کارمون. مسئول واحد، آگه یه مینی‌بوس، توی روز پُراز نیرو بکند و بردارد بیاورد این‌جا، همان موقع است که یک گلوله میاد داخلش. ده، چهارده نفر می‌رند بالا. مسئول واحدی هم که کنارش ایستاده، زودتر از همه خودش می‌رود بالا. این، واقعیت امر است.

این‌جا باید فکر بکنی. به عنوان مثال، الان می‌خوای شش نفر نیرو سوار قایق کنی، ببری برای پدافند. خیلی خوب! یه نفر را باید بگذاریم مسئولش از خشکی تا آب. می‌گویی چه؟ بهش می‌گی، فاصله این نفرات رویکی ده متر بگیری. گوش‌هایت را تیز کن. خمپاره خورد بغلت، حواست باشه. پای اسکله که آمدی، ردیف بشید دم اسکله؛ با همان فاصله‌ای

که داشتید. قایق که آمد، دو تا دو تا بنشینید در قایق. آن جا که می‌خواهی بیایی بالا، با این فاصله [بیایید]. یعنی این کارها را بایست بکنی در این رده، برادر! یعنی در رده لباس شستن نیروهایتان باید دخالت بکنید. مسئول قسمت‌هایتان را بایست کاملاً توجیه بکنید. آن‌هایی را که لازم ندارید، بروند.

این وظیفه شرعی مون بود که به برادران بگویم. تا این ساعت، خیلی خوشحالم و سرافرازم که گفتم. هیچ ناراضی نیستم. خودتان الحمدلله بچه‌هایی هستید که می‌دانید. می‌دونید هر یکی [از] بچه‌ها، چقدر منتظرشان هستند. ما بایست، خوب از شون استفاده بکنیم. بایست به کارشان بگیریم. الکی شهید نشوند. الکی نیفتند دست دشمن. الکی نیایند بیرون. همه‌اش باید حرص بخوری! داد بزنی که این زبان‌تان بچسبد به لب‌هاتون! مسئول واحد بایست همین‌طور داد بزنه. همین‌طور غر بزنه. هیچ‌طور نیست؛ بچه‌هاتون از شما بترسند ولی بروند در پوشش، استتار و سنگر. این نباشه که مثل بازار حراجی راه برود. این شجاعت نیست که! این، انتحاری بی‌معنا و بی‌محتواست. شجاعت، اون وقتی است که دشمن داره میاد، بلند شود تیربار بگذاره لای بغلش و تیر بزند. دشمنی که داره میاد، تیرها هم بهش نمی‌خوره ولی می‌گوید عجب! اصلاً جا می‌خوره که این‌ها چی هستند که دارند مقابله می‌کنند. ولی کله‌خاکریز رفتن، این‌ور و اون‌ور رفتن، ویلوا شدن و دور هم جمع شدن، این انتحاری بی‌محتواست.

تا حالا هم خداوند به ما کمک کرده [که] آسیبی ندیده‌ایم. جداً در تصور خودم بود آیا چه به سرمان میاد با این وسعت، این جمعیتی که می‌خواهد بیاید این‌جا. توی این چندروز، مسئولیت استتار و اختفاء،<sup>۲</sup> هر روزی با یک مسئول واحد [است]. هر دو نفرتان را می‌گذاریم برای یک منطقه‌ای که دیگر خودتان کنترل کنید و دل بسوزونید. حتی [اگر] بتونید این بچه‌ها، غذایشان را ببرید توی سنگرشون بهشون بدید.

۱. اصطلاحی نجف‌آبادی به معنای پراکندگی و بی‌نظمی بیش از حد

۲. تأکید احمد کاظمی بر موضوع استتار، به حدی است که وقتی در همین جلسه، نیروهای موتوری از امکان خروج تانک‌های آب‌پاش از منطقه به منظور کاهش تراکم نیروها سؤال می‌کنند، فرمانده مخالفت کرده و معتقد است این کار بایستی ادامه داشته باشد تا گرد و خاک حاصل از تردد خودروها بر روی جاده‌ها، به اصول استتار خدشه‌ای وارد نکند. کاظمی می‌گوید: «آب را که بایست همین‌جور پاشید. چون گرد و خاک، هم چهره و روحیات را می‌گیرد و هم استتار و مسائل را به هم می‌زند.»

ان شالله برادر را باید حواس شان را جا (جمع) کنند. افرادی که می آورند این جا، همه شان توجیه، مطمئن، با تسلط، محکم، قوی و با روحیه. یک سری آدم هایی نیاوردید ناتوجیه، لجباز، چشم خیره، آدم هایی شجاع بی معنا، بی محتوا، این افراد را این جا نیاورید. اینا، بیرون جزیره باشند. این جا که نیست الحمدلله در افراد شما. نباید دم اسکله بایستد، ببیند قایق چه طور موج می ندازه، چه رقم می ره. دنبال گردان و این مسائل و این حرف ها. کاملاً نفرات را کنترل می کنید. هر فردی که توی سنگر نشسته، باید چک کند سنگر را. ببیند الان این افراد که نشسته اند، استحکامات سنگر، وضع سنگر، کارش، برنامه اش، اوضاعش، توی خواب، توی بیداری. بیرون که میاد، همین طور. میاد وضو بگیره، اول یه نگاه بکنه ببینه وضعیت چه شکلی است؟ جایی تجمع نباشه. الکی مطالبی به کار گرفته نشده باشه. همه افراد مسئول اند. نه [فقط] در قبال واحد خودتان، نه [فقط] در قبال شخص خودتان. در قبال کلیاتی که مربوط به اسلام می شود [مسئولید]. هر مسئول واحدی که داد نزنه، هر مسئول واحدی که زیاد کار نکنه، هر مسئول واحدی که توی این عملیات از خودش تلاش نشان نده [باید جوابگو باشه]. خلاصه باید ان شالله دیگه پناه ببریم به خدا...<sup>۱</sup>

### حساس شدن دشمن

هوشیار شدن عراق نسبت به منطقه عملیات، یکی از دغدغه هایی است که هفته ها قبل از شروع عملیات، ذهن بیشتر فرماندهان را درگیر کرده. در جلسه مشترک فرماندهان قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه با تعدادی از مسئولان که اول اسفند ۶۳ تشکیل شده، وقتی حسن روحانی به نقل از منبعی اطلاعاتی، از خریداری پنجاه هزار جلیقه نجات توسط عراق خبر می دهد، محسن رضایی این گونه جواب می دهد: «عراق پنج، شش ماه از ما عقب تر است و دارد خودش را می رساند. او تازه فهمیده ولی تلاش می کند خودش را برساند. فرماندهان یگان ها خیلی ناراحت هستند و می گویند اوضاع منطقه شلوغ شده و فقط راه چاره، فریب دادن دشمن است. راه فریب دشمن این است که از پاسگاه زید به پایین تا خرمشهر و تا

۱. در صوتی که از این جلسه موجود است، صحبت ها با رد و بدل شدن چند جمله دیگر که بعضی نیز نامفهوم اند ادامه پیدا کرده و بدون این که صحبت مهم دیگری شنیده شود، ضبط صوت راوی قطع می شود.

نزدیک فاو، اقدامات مهندسی را فعال کنیم. الآن به هر قیمتی که هست باید برای فریب<sup>۱</sup> دشمن، در موضع زید و شلمچه شروع به ساختن جاده کنیم و گرنه همین طور که بچه‌ها در هور کار می‌کنند، عراق هم در هور منتظر است. الآن حفاظت از بین رفته، به بچه‌ها هم که نمی‌توانیم بگوییم کارها را در هور تعطیل کنند. حفاظت منطقه دیگر مشکل شده و ما باید سیستم اطلاعاتی دشمن را مختل کرده و او را فریب دهیم.»

به دنبال طرح این موضوع، قرار می‌شود اقدامات مهندسی در مناطق جنوبی مانند شلمچه، خرمشهر و فاو افزایش پیدا کند. هم‌چنین گزارش می‌شود سپاه تعدادی پهباد که به تازگی وارد سازمان اطلاعات خود کرده را در مناطقی مانند شلمچه که دشمن روی آن حساس است، به پرواز درآورده و یکی از پهبادها ضمن نفوذ به عمق چهار کیلومتری مواضع دشمن، توانسته تعدادی تصویر تهیه کند.<sup>۲</sup>

با وجود انجام این اقدامات، نگرانی برخی فرماندهان مانند احمد کاظمی، هم‌چنان ادامه دارد. عزیز جعفری در یکی از جلسات قرارگاه که دوازدهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، می‌گوید: «آن‌چه ذهن احمد کاظمی را به خود مشغول کرده، احتمال هوشیاری دشمن است و او به این موضوع خیلی حساس شده.» بشردوست هم در ادامه بیان می‌دارد: «احمد می‌گفت قبل از این‌که در تهران خدمت امام برسیم، فکر نمی‌کردم عملیات اجرا شود ولی پس از سخنان امام به اجرای عملیات یقین کردم. البته او تمام کارهایش را انجام داده و مشکل خاصی هم ندارد.» آمادگی لشکر ۸ نجف برای عملیات را عزیز جعفری با این جملات تأیید می‌کند: «همه امکانات احمد کاظمی در جزیره و زیر سوله‌ها است، البته کسی نمی‌داند! بیمارستان و انبار ساخته، حتی حمام احداث کرده.»

محسن رضایی در همین جلسه، تأکید دارد: «دشمن الآن در چهار منطقه هور، فاو، فکه و مندلی حساس است و روی آن‌ها کار می‌کند و هنوز به نتیجه قطعی نرسیده که عملیات اصلی در کدام منطقه است و کدام یک زودتر اجرا خواهد شد. لذا نمی‌تواند تصمیم بگیرد

۱. محمد باقری مسئول اطلاعات قرارگاه خاتم‌الانبیاء سپاه، چهاردهم اسفند ۶۲ طی جلسه‌ای اعلام می‌کند که اقدامات نیروهای خودی برای فریب دشمن در سایر مناطق مؤثر واقع شده و حساسیت و نظر دشمن را جلب کرده است.

۲. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب سی و پنجم، بازگشت به هور، ص ۲۷۷.

که چه بخشی از نیروهای احتیاطش را به کدام یک از این مناطق اختصاص دهد و به همین دلیل در هر چهار منطقه هوشیاری نسبی دارد. خط خود را مستحکم و تقویت می‌کند، کمین گذاشته و برای کسب اطلاعات به دنبال گرفتن اسیر به ویژه از نیروهای شناسایی است.<sup>۱</sup>

البته در این میان، بعضی مسئولان هم اعتقاد دارند عراق نسبت به فعالیت‌های مهندسی پیش از عملیات و تقویت منطقه، چندان هوشیار نشده. علی اسحاقی مسئول وقت واحد جنگ الکترونیک سپاه که یکی از وظایف نیروهای تحت امرش، شنود مستمر و تهیه گزارش از مکالمات بی‌سیم نیروهای عراقی در مناطق عملیاتی مختلف بوده، در کتاب خاطراتش در پاسخ به سؤالی در همین خصوص می‌گوید: «عراقی‌ها از توان محدود مهندسی ایران در عملیات خیبرورسیدن از مسیر پد سیدالشهداء به جزیره مجنون شمالی یک ارزیابی داشتند. یعنی سرعت عملیات خاک برداری را برای احداث پد خاکی و جاده خاکی تخمین می‌زدند و با تخمین توان ما برای این کار، خیلی شتاب زده عکس‌العمل نشان نمی‌دادند. آن‌ها نیروهایشان را از نظر روحی و روانی آرام نگه داشته بودند. لذا به نیروهایشان نمی‌گفتند نباید مرخصی بروید چون احتمال دارد ایران حمله کند. چنین وضعیتی نبود. گسترش یگان‌های ارتش عراق، همان گسترش قبلی بود.»

با وجود این تحلیل، اسحاقی در ادامه همین مطلب، احتمال حمله پیش‌دستانه عراق را رد نمی‌کند. او می‌گوید: «استعداد و تقویت نیروی مخصوص و نیروی زرهی و پیاده‌شان در جنوب طلایه بسیار زیاد بود و احتمال پیش‌دستی‌شان در این منطقه وجود داشت. این احتمال را در تحلیل‌هایم در جلسه با آقامحسن مطرح کردم. با توجه به کارهایی که عراقی‌ها این‌جا انجام می‌دادند و شناسایی‌هایی که می‌کردند، احتمال می‌دادم آن‌ها می‌خواهند از حمله ما مطمئن شوند و بگذارند واحدهای ما نزدیک‌تر بیایند و وقتی کار مهندسی ما تمام شد، پیش‌دستی کنند. این را یک تدبیر نظامی تلقی می‌کردم.»

اسحاقی، در یکی از جلسات قرارگاه در چهاردهم اسفند ۶۲، در پاسخ به محسن رضایی پیرامون میزان آگاهی دشمن از اجرای تک نیروهای خودی، اظهار می‌دارد: «دشمن می‌داند که قرار است ما در این منطقه عملیات بکنیم و مأموریتی هم که به هوایماهای

۱. همان، ص ۴۳۸.

خود می‌دهد، حاکی از این برداشت است. ولی از نوع فعالیت دشمن می‌توان فهمید که حدس نمی‌زند طی چندروز آینده عملیات بکنیم و دشمن تاکنون به هیچ واحدی آماده‌باش نداده. حتی ما خبرهایی به دست آورده‌ایم که یک یگان عراقی مستقر در منطقه، به نیروهای خود مرخصی داده.»

برخی نیروها که از اولین روزهای تابستان ۶۳ در شناسایی‌های عملیات فعال شدند، تحرکات دشمن در آستانه عملیات را عادی توصیف کرده و معتقدند عراق تصویری از عملیات ایران در این محدوده نداشته<sup>۱</sup> ولی همین افراد در خصوص روزهای منتهی به عملیات، نظر دیگری دارند. احمد سلیمانی می‌گوید: «صبح روز اول عملیات، رفتیم توی دکل دیده‌بانی عراقی‌ها تا ببینیم این‌ها چی می‌دیدند که یک دوربین دید در شب پیدا کردیم. دوربین‌های مشابهی که ما داشتیم، نهایتاً بیست متری مان‌را نشان می‌داد ولی این دوربین با عدسی بزرگی که داشت، کامل روی آبراه‌ها مسلط بود. وقتی رفتیم در مقر فرماندهی‌شان، دیدیم تمامی تردد‌های شبانه ما را با جزئیات ثبت و گزارش کرده‌اند. به عنوان مثال نوشته بودند فلان ساعت، یک بلم با سه نیرو از این مسیر آمدند و به فلان مسیر رفتند. علاوه بر این، وقتی یگانی بخواهد از منطقه‌ای به منطقه دیگر انتقال یابد، حداقل ده روز طول می‌کشد و عراق که تصاویر روزانه از ما داشت، بعید است متوجه تحرک‌مان نشده باشد.»

سه روز مانده به شروع عملیات، نیروهای اطلاعات عملیات از برخی تغییرات ناخوشایند در منطقه گزارش می‌دهند. در نزدیکی آبراه‌هایی که برای نزدیک شدن به خط عراق شناسایی شده بود، توپ‌های ضدهوایی دولول مستقر شده بود. این آبراه‌ها بسیار باریک بود و تنها نیروهای شناسایی از محل دقیق آن اطلاع داشتند. مشابه این گزارش‌ها، توسط نیروهای شناسایی یگان‌های مجاور نیز به ثبت رسیده. مهدی داودی نیروی واحد اطلاعات عملیات لشکر ۳۱ عاشورا، در یکی از گزارش‌های خود نوشته: «عراق، تعداد زیادی از نیروهای جیش‌الشعبی و تکاور خود را در خط به کار گرفته. نیروهای دشمن،

۱. سیف‌الله رهنما، چهاردهم اسفند ۶۳ در یکی از جلسات قبل از عملیات می‌گوید: «عراق روی این منطقه سرمایه‌گذاری نکرده، چون در طول جنگ ما در هیچ منطقه‌ای، دو بار حمله نکرده‌ایم و به خاطر این، عراق سرمایه‌گذاری نکرده.»

آرایش به نسبت خوبی دارند و در سنگرها سلاح‌هایی مانند تیربار، دوشکا و دولول مستقر شده. نیروهای عراقی، نسبت به وضعیت [منطقه] هوشیار هستند و به نظر می‌رسد کاملاً آماده مقاومت شده‌اند.»

داودی در قسمت دیگری از گزارش خود نوشته: «در بیست و هشتم بهمن ۶۳، یکی از منابع اطلاعاتی دشمن، خبر حمله ایران در هورالهویزه را به اطلاع [نیروهای مسلح] عراق رساند و عراق صد درصد آماده مقابله شد. در همین تاریخ، نیروهای بی کیفیت جیش الشعبی از نقاط حساس عقب برده شدند و نیروهای قوی سازمانی، جایگزین آن‌ها شدند.»

سرهنگ دوم الیاس خضر، فرمانده گردان ۲ تیپ ۴۲۹ پیاده تحت امر لشکر ۳۵ عراق نیز در بازجویی پس از اسارت می‌گوید: «بیست روز قبل از عملیات، بارها به ما ابلاغ شده بود که نیروهای ایرانی آماده حمله‌اند، هوشیار باشید.»

احمد نجات بخش مسئول وقت واحد اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، طی یکی از جلسات هماهنگی فرماندهان گردان‌های پیاده با کادر فرماندهی لشکر که یازدهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، برخی مصادیق حساس شدن عراق در منطقه حد لشکر را این‌گونه شرح می‌دهد:

«قبلاً فقط یک گردان در خط اولش مستقر بوده ولی نزدیک به دو، سه روز است که دشمن بوبرده و حساس شده. یک گردان [جدید] در خط اولش، طبق گزارشات دیده‌بان‌ها، دیده‌اند و به نگرانی‌ها اضافه شده. در حد دو گردان در خط اولش مستقر است و زرهی‌اش هم این جا (خط دوم) تقویت شده. (اشاره به نقشه) این مقرها برای یکی دو ماه پیش است و الآن تقویت شده. شما باید در نظر بگیرید این‌ها همه مقرر است، چرا که دشمن بوبرده و نزدیک هفت هشت روز است که دارد تقویت می‌کند این جا را. یعنی، هر چه قدر هم فرصت بهش بدهیم، خودش را بیشتر تقویت می‌کند. فقط این را بدانید که از خط دوم به بعد، با زرهی‌اش درگیر هستیم.

این جا، هیچ‌گونه توپخانه‌ای هم ندارد و توپخانه‌اش، پشت دجله است.»

ابراهیم مظاهری از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، مدتی پس از عملیات بدر، در مصاحبه با راوی مرکز اسناد، می‌گوید:

«شب عملیات هم سلاح سنگین، آرپی جی ۱۱، دوشکا و تیربار برایشون (کمین‌ها)

آورده بود و قبل از عملیات، اینا رو نداشتند. شب عملیات، تعداد نفرات [حاضر در کمین‌ها] نسبت به شب‌های قبل اضافه شده بود.»

احمد کاظمی طی جلسه‌ای که هجدهم اسفند ۶۳ با حضور فرماندهان واحدهای مختلف لشکر ۸ نجف تشکیل شده، در خصوص احتمال لورفتن عملیات می‌گوید: «در مسائلی که هم حالا رادیو گفته و نمی‌دانم عراق فرموده، آمریکا گفته است، انگلیس گفته است، فلان. کدوم عملیات‌های ما رو نمی‌فهمند؟! بله، ما از آن ساعتی که فهمیدند، دیگر ما در جهت پیروزی قدم برمی‌داریم. صدام، داره سقوط می‌کنه. [با وجود این] همه ماهواره، همه آواکس و همه منافقین. مگه منافقین، توی این کارخانه‌ها نیستند که دارند این امکانات را می‌سازند. همه‌شان حضور دارند. مگه توی سربازها نیستند؟ مگه بین خودمان نیستند؟ هستند. گزارش می‌برند، ریزترین کارها را می‌برند. شاید از این طرحی که به دست من و تومی رسد، بهترش را به دست می‌آورد. چاره‌ای نداریم. چی کار کنیم؟! چی کار می‌تونیم بکنیم؟ اصلاً این به عقل هیچ آدمی زاد نمی‌رود که این همه پُل، قایق و امکانات بیاید توی این منطقه و دشمن بگوید نه، این‌ها دروغی است؛ در این منطقه‌ای که قونمی پریده.»

### چندقدم مانده به عملیات

محسن رضایی، در خصوص شرایط شناسایی‌ها در آستانه عملیات می‌گوید: «شناسایی‌های ما هنوز کامل نشده بود. ما آبراه‌ها را رفته بودیم تا انتها ولی هنوز به دژ نرسیده بودیم. از جایی که آبراه‌ها تمام می‌شدند تا ساحل، حدود سیصد متر فاصله بود که عراق تمام نی‌هایش را سوزانده یا چیده بود و در فضای مسطح آن موانع متعددی مثل سیم خاردار حلقوی اجرا کرده بود. عبور از این قسمت، به دلیل دید خوب عراق بر روی آن، بسیار سخت و خطرناک بود و هر لحظه امکان اسارت یا شهادت نیروهای شناسایی وجود داشت. به همین خاطر، احمد کاظمی جلسه‌ای با نیروهای اطلاعات عملیات گرفت و گفت به هر قیمتی شده، باید برسید به دژ و کارتان را تکمیل کنید. ما هم، متحد و هم‌قسم شدیم که دست‌مان را بزنیم به دژ.»

به نظر می‌رسد یکی از بهترین راه‌کارها جهت رسیدن به دژ، استفاده از غواص است.



برخی نیروهای لشکر ۸ نجف، که دوره غواصی را در رشت به پایان رسانده‌اند، گزینه مناسبی برای این مأموریت هستند. محمد سلطانی یکی از این غواصان است که احمد کاظمی توصیه‌های متفاوتی برای او دارد. سلطانی می‌گوید:

«به من گفت اگر موقع شناسایی اسیر شدی، بهشان بگو عضو نیروی دریایی ارتش هستی و آمده‌ای که منطقه را ارزیابی کنی. خواست خیلی راحت بگویم که نیروهای ارتش در عقبه جزیره شمالی مستقر هستند و هم موضع توپخانه دارند و هم تانک‌های کوچک اسکورپیون را در منطقه مستقر کرده‌اند. معتقد بود اگر همه چیز را خودم بگویم، شکنجه‌ام نمی‌کنند و در نتیجه، اطلاعات بیشتری لونیخواهد رفت.»

سلطانی از چنین اظهاراتی متعجب می‌شود؛ ولی با توجه به اشراف فرمانده لشکر به موضوعات مختلف، آن را می‌پذیرد. او اولین تجربه غواصی تا خط پدافندی عراق را این‌گونه تشریح می‌کند:

«قطب‌نمای دریایی نداشتیم و مجبور شدیم با طناب آبی رنگی که یدالله اسماعیلی به دستم بست، وارد آب شوم. ترس و اضطراب فوق‌العاده زیادی داشتم. از کنار یک سنگر کمین رد شدم و بعد از حدود یکصد و پنجاه متر غواصی، دستم رسید به خشکی. شب اول، کار چندانی انجام ندادم ولی شب‌های بعد شناسایی دقیق‌تری از وضعیت خط دشمن داشتم. دفعات بعد، حتی عراقی‌هایی که برای شستن ظروف به ساحل می‌آمدند را به خوبی می‌دیدم.»

یکی دیگر از این موارد را رضا افندی زاده روایت می‌کند:

«قرار شد آن طرف دژ را شناسایی کنیم. بین راه برخوردیم به شاکری از نیروهای بومی منطقه. مقصد را که فهمید، با لهجه عربی گفت: "نگیرندتون! میخای پیام دنبال‌تون؟" قبول کردیم و جایگزین یکی از بچه‌ها شد. در آخرین نقطه‌ای که پوشش نی داشت و در نزدیکی دژ دشمن مستقر شدیم. شاکری با مهارت و توانایی

---

۱. اسکورپین یک خودروی زرهی شناسایی انگلیسی با ابعاد نسبتاً کوچک است که در سال ۱۹۷۳ برای اولین بار در ارتش انگلستان به عنوان یک خودروی فرماندهی و پشتیبانی آتش مورد استفاده قرار گرفت. از این تانک، بیش از سه هزار دستگاه تولید شده و در کشورهای هم‌چون ایران هنوز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فوق‌العاده‌ای که در شنا و غواصی زیر آب داشت، با همان لباس‌های معمولی زد به آب.»

این عضو قرارگاه نصرت بعدها برای رزمندگان لشکر ۸ نجف تعریف می‌کند که در ساحل با گروهی از نگهبانان عراقی مواجه می‌شود که روی دژ مشغول گپ‌وگفت بودند. حدود یک ساعت در آب کم عمق ساحل منتظر رفتن آن‌ها می‌شود. فاصله‌اش با دشمن به قدری کم است که «ته‌سیگار» پرتاب شده نگهبانان به او می‌رسد. این انتظار، بی‌فایده مانده و شاکری در نهایت بر می‌گردد. افندی زاده و دیگر نیروی همراه‌شان، در این مدت، نگرانی شدیدی را تحمل می‌کنند.

تنها چندروز مانده به شروع عملیات، راوی مرکز اسناد، از آماده نبودن بخش قابل توجهی از غواصان لشکر برای ورود به عملیات، سخن می‌گوید. حسینعلی حاجی‌بزرگی این گروه را سی غواص می‌داند که فقط چهار روز در شمال آموزش دیده‌اند. حاجی‌بزرگی در گزارش خود، به نقل از نصرالله مرادی که «مسئول غواص‌ها» نامیده شده، نوشته: «این غواص‌ها، چیز زیادی یاد نگرفته‌اند. فقط می‌توانند یک مقدار خیلی کمی زیر آب باشند و اکثر آن‌ها گفته‌اند ما شب عملیات نمی‌رویم. علت آن، زمان کوتاه آموزش و کیفیت بسیار کم آن است. علاوه بر این، آن‌جا (محل آموزش) در هوای برفی بچه‌ها را در آب می‌بزند که هوا بسیار سرد بوده و مقداری از بچه‌ها هم به خاطر این مساله زده شده‌اند. بالاخره این‌ها نیرویی نیستند که بتوانند شب عملیات کار کنند و بتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم. فقط می‌توانیم چهار، پنج نفر از بین‌شان انتخاب کنیم.»

دوازدهم اسفند ۶۳، یکی از نیروهای حاضر در جلسه فرماندهی لشکر با نیروهای شناسایی کننده آبراه‌ها نیز خطاب به احمد کاظمی می‌گوید: «غواصی که می‌گویید، خیلی نمی‌شه روش تکیه کرد. یه غواص که مثلاً به فرض بتواند سیم خاردار را بکنه، در آن حدی نمی‌توانند کار کنند که سرعت عمل داشته باشه نسبت به این‌که مثلاً کمین را با دست بخواهد خفه‌اش کند یا یک جوری باشد که زیر آب حرکت کند. درسته [که] می‌تواند بی سرو صدا برود جلو، اما آن‌طور سرعت ندارد؛ چون مثلاً یک سری وزنه به خودش بسته. همه غواص‌ها که آموزش دیده نیستند. یک سری آموزش ندیده می‌خواهند بیایند و [حتماً] سرو صدا ایجاد می‌کنند. زیاد نمی‌شه روی غواص حساب کرد؛ البته برای

سیم خاردار چیدن چرا ولی روی کارهای مهم و حساس نمی‌شه به آن صورت حساب کرد. اینا، آگه تمرین داشته باشند، شاید بتوانند اما همین طوری نه.<sup>۱</sup>

احمد نجات بخش مسئول وقت اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف نیز در همان جلسه، می‌گوید: «ما که غواص آموزش دیده نیروی دریایی که پنج سال کار کرده، که نداریم. غواص همینه که ده روز، پانزده روز رفته آموزش دیده و [فقط] می‌تونه بیست متر بدون سر و صدا پا بزنه، پنجاه متر بدون سر و صدا پا بزنه. اشتباه هم توش میاد. بیشتر از این، نمی‌تونیم انتظار داشته باشیم.»

به دنبال این موضوع، احمد کاظمی هفدهم اسفند ۶۳ با همراهی برخی دیگر از فرماندهان لشکر، در جمع این غواص‌ها حاضر شده و برایشان صحبت می‌کند. او می‌گوید: «حتماً بچه‌ها طی این چندروز با کارشان آشنا شده‌اند. شما، کار مشکلی را انتخاب کرده‌اید. شما باید در سختی‌ها و مشکلات و کمبود امکانات، کمین دشمن را بزیند و سیم خاردارها را بپزید. برادرها اگر می‌بینند مشکلی برایشان هست، از همین الآن تصمیم‌شان را بگیرند. جنگ هم مشکلات و سختی دارد ولی هرکس که خدا را قبول کرده، باید به آب و آتش بزند.»

در این بخش، اعتصامی که مسئولیت اصلی غواص‌ها را به عنوان فرمانده گردان خط شکن بر عهده دارد، اضافه می‌کند: «ما تمامی مشکلات را برای شما گفتیم [و گفتیم] شاید سربزند و جنازه‌تان به دست نیاید.»<sup>۲</sup>

---

۱. بلافاصله پس از طرح این موضوع، احمد کاظمی، خطاب به همین رزمنده می‌گوید: «خودت چی کار می‌تونی بکنی؟! بگو ببینم، الآن امشب می‌خواهیم یک بلم بفرستیم، [که] اون‌ها اسلحه داشته باشند و تو غواص اون‌ها باشی. براشون این زمینه را آماده کنی که حرکت کنند و بیان روی سنگرهای دشمن.» این شخص در پاسخ، پیشنهاد می‌دهد که غواص‌ها، بلم‌ها را به کمک قطعه‌ای طناب، به سمت کمین بکشند تا سر و صدای بیش از حد ایجاد نشود که البته فضای حاکم بر جلسه، نشان می‌دهد که این پیشنهاد چندان عملی و قابل پذیرش نیست. به نظر می‌رسد احمد کاظمی با این سؤال و جواب، تلاش داشته به تمامی حاضرین ثابت کند که برای خاموش کردن کمین‌ها، چاره دیگری به جز استفاده از غواص نیست و منتقدان این ایده، طرح جایگزینی ندارند.

۲. احمد کاظمی، در جلسه دیگری که هجدهم اسفند ۶۳ با حضور فرماندهان گردان‌های پیاده تشکیل می‌شود، در خصوص جلسه‌اش با غواص‌ها می‌گوید: «ما دیروز تا حالا، شاید هفتاد تا غواص، شصت نفر غواص آورده‌ایم این‌جا باهاشون حرف زدیم. تا که واقعیت را واسه شون گفتیم، کله‌هاشون رو به‌وری (کج) کردند و گفتند بیخشید [ما نمی‌توانیم]. فرمانده گردان، بهشون گفت همه‌تون، سرهایتان را می‌بُرند. حالا این حرف نباید زده شود ولی مطلب

احمد کاظمی، صحبت‌هایش را این‌گونه ادامه می‌دهد: «ان شاء الله خداوند به ما کمک می‌کند و آرام و مطمئن سراغ دشمن می‌رویم. فکر کنید دارید در آب‌های شمال شنا می‌کنید. اصلاً دشمن باید فکر کند که دوست‌هایش دارند با او می‌جنگند. باید شجاعانه کار کرد. همه چیز بستگی به ایمان و تقوای شما دارد. شما باید با این لباس غواصی زندگی کنید، بجنگید و شنا کنید. شما نیروی ویژه گردان‌هایتان هستید.»

با رسیدن مباحث به این‌جا، برخی غواص‌ها از کمبود امکانات و آموزش‌ها گلایه کرده و خواستار دریافت لباس‌های باکیفیت‌تری شدند. این درخواست را فرمانده لشکر چنین پاسخ می‌دهد: «ما مظلوم هستیم و مظلویت مان بر اینست که همه دنیا دارد با ما می‌جنگد. ما هم یک مشت رعیت و خشت‌کار (خشت‌مال) هستیم. روی همین مظلومیت مان است که داریم با این قایق‌ها می‌جنگیم. این قایق‌ها، مال تفریح خانم‌ها است نه مال جنگ.» مهدی باکری نیز در آستانه عملیات، خطاب به نیروهایش در خصوص اهمیت نگهداری از امکانات ویژه غواصی می‌گوید: «آن لباس‌های غواصی که در اختیار برادرهاست مواظب باشند نفت والور و گرما به آن‌ها نخورد. دقت کنید اگر پاره بشود، خاصیت خود را از دست خواهد داد. این‌ها خیلی با سختی تهیه شده، خیلی با زحمت تهیه شده. بالغ بر یک سال است که این امکانات را تهیه می‌کنند. علاوه بر پول زیادی که به آن‌ها داده شده، از چند کانال با چه سختی‌هایی به دست شما رسیده است. دشمن، وقتی مختصری نسبت به احتیاجات ما پی می‌برد، نمی‌گذارد که این امکانات به دست ما بیاید.»

در جلسه‌ای که دوازدهم اسفند ۶۲ با حضور جمعی از فرماندهان یگان‌های عمل‌کننده و مسئولان قرارگاه‌ها برگزار می‌شود، مهدی مبلغ نماینده وقت قرارگاه خاتم‌الانبیاء در پاسخ به گله و شکایت فرماندهان بابت کمبود قایق و تجهیزات غواصی، می‌گوید: «ما برای خرید لباس غواصی به هر کجا رفتیم، هیچ کشوری حاضر به فروش نشد و آن‌چه تاکنون فراهم شده به طور قاچاق خریداری شده است. حتی اکثر موتور قایق‌هایی که به ما فروخته‌اند، تکمیل<sup>۱</sup> نبودند. در حال حاضر امکانات ما همین است و اگر تا دو روز آینده امکاناتی به

---

[۱] به‌ی‌شکلی واسه شون گفتند که یعنی شما، کار سختی به دوش تونه. چهار نفرشان ماندند. این چهار نفر هم که ماندند، کار همه را می‌کند. حالا چهار نفر دیگه، چهار نفر دیگه، برسانیم به آن تعدادی که گفتیم.»

۱. اکبر سرمدی مسئول گروهان تعمیرات یگان دریایی کوثر لشکر ۸ نجف: «موتورهایی که تحویل ما شد، اکثراً تکمیل

دست ما رسید به شما خواهیم داد و گرنه با داشته‌های خود برنامه‌هایتان را تنظیم کنید.»

احمد سلیمانی، در تشریح وظیفه اصلی غواصان، می‌گوید:

«غواص‌ها باید معبری را از بین موانع و سیم‌خاردارها باز کرده و محل آن را با قطعات یونولیتی علامت‌گذاری می‌کردند تا اول بلم‌های اطلاعات عملیات و تیم‌های خط‌شکن عبور کرده و سنگرهای دشمن که بیشترشان دولول و چهارلول داشتند را خاموش کرده و در ادامه هم گردان‌ها عبور می‌کردند.»

در آستانه عملیات، فرماندهان گردان‌های عمل‌کننده نیز همراه با نیروهای اطلاعات عملیات، به شناسایی می‌روند. سیدناصر حسینی می‌گوید:

«احمد کاظمی، مسعود یوسفی که آن زمان پیک فرماندهی بود را با یک توپوتا کالسکه‌ای فرستاد دنبال فرمانده گردان‌ها تا برویم داخل جزیره شمالی. رفتیم به سنگر اطلاعات عملیات و اول احمد مقداری صحبت کرد و بعد قرار شد هر یک یا دو فرمانده گردان، همراه با یک نیروی اطلاعات بروند شناسایی منطقه. شب قبلش خواب دیده بودم اسیر شده‌ام و بعضی‌ها با آب جوش شکنجه‌ام می‌کنند تا آزم حرف بکشند. وقتی این قضیه را برای احمد کاظمی تعریف کردم، گفت تو امروز نرو شناسایی ولی گفتم نمی‌شه! شما روی دوتا سید، من و سیداکبر اعتصامی، حساب ویژه باز کرده‌اید و باید خودم بروم. گفت پس حداقل لباس پاسداری‌ات را عوض کن که کردم و یک بلوز گشاد از سنگر بچه‌های اطلاعات برداشتم و پوشیدم.»

---

بود ولی از لحظات قطعات یدکی، به شدت مشکل داشتیم. بخشی از قطعات موتور مثل سرسیلندر و بخش‌های انتقال سوخت زیاد ترکش می‌خوردند و قسمت‌هایی مانند صفحات سوخت‌رسان به خاطر شدت گرمای موتور و قطعات جعبه‌دنده به دلیل استهلاک شدید، نیاز به تعویض چندین باره پیدا می‌کردند. زمانی که از قرارگاه برایمان لوازم یدکی موتور قایق آوردند، دیدیم تعداد زیادی قوطی نیم‌لیتری روغن هیدرولیک ۱۰، بین قطعات هست که استفاده چندانی نداشتند. موتور قایق طوری ساخته شده که برای روان کار کردن قطعاتش، باید در هر بیست لیتر بنزین، نیم‌لیتر روغن موتور اضافه می‌کردیم ولی این حجم از روغن، آن هم هیدرولیک، خیلی بیشتر از نیازمان بود. علاوه بر این، انواع روغن در داخل به وفور تولید می‌شد و وارداتش با آن همه مصیبت، منطقی نبود. وقتی از بچه‌های قرارگاه چرابی این مساله را سوال کردیم، گفتند ژاپنی‌ها سرمان کلاه گذاشته‌اند و این روغن‌ها را به جای لوازم یدکی تحویل داده‌اند. تعداد این روغن‌ها به حدی زیاد بود که تا چندین سال پس از پایان جنگ هم در انبارهای لشکر نگهداری می‌شد.»

حسینی ادامه می‌دهد:

«باید مسیرها و نقاط کمکی که شب عملیات برای حرکت نیروها به آن‌ها نیاز داشتیم را براساس گرا و قطب‌نما به صورت دقیق مشخص می‌کردیم. با مصطفی نصر فرمانده گردان انبیا و حیدرعلی طالب سوار یک بلم شدیم و حوالی ظهر به نزدیکی پد مدرسه رسیدیم. موقع ناهار بود و چند قایق داشتند برای کمین‌ها غذا می‌آوردند. سریع رفتیم بین نیزارها و منتظر ماندیم تا اوضاع عادی شود. به مصطفی نصر گفتم این آخر خطه! بنده خدا هم که تازه یک پیکان به اسمش درآمده بود، شوخی و جدی گفت حاضر است دو تا پیکان دیگر بگذارد روی پیکانش و همه را صدقه بدهد ولی از این شناسایی، سالم برگردد. هر بار که قایق‌های عراقی، با سرعت از مسیری حرکت می‌کردند، چندسری موج می‌خورد به بلم مان و کج و راست می‌شدیم ولی در نهایت به خیر گذشت و غرق نشدیم. نیم ساعت بعد، قایق‌ها رفتند و توانستیم محدوده پد مدرسه را شناسایی کنیم و برگردیم.»

در همین مقطع، فرمانده لشکر به محمدرضا پوراسماعیلی مأموریت می‌دهد به کمک تعدادی از نیروها، تمامی کابل‌های مخابراتی بین سنگر فرماندهی و دیگر سنگرها به خصوص کمین‌ها را زیر خاک دفن کنند تا از خطر قطع شدن بر اثر اصابت ترکش مصون بمانند.

با وجود نزدیک شدن به عملیات، نیروهای اطلاعات عملیات همانند گذشته با آرامش کار خود را ادامه داده و بعضاً شوخی‌هایی می‌کنند که جدی می‌شود. محسن رضایی یکی از این موارد چنین شرح می‌دهد:

اطراف یک چراغ نفتی در سنگر نشسته بودیم که با شوخی یکی از بچه‌ها، کتری آب جوش رفت به سمت عبدالحسین حاجیان یکی از راننده‌ها. او هم خودش را عقب کشید و کتری را پرت کرد به طرف حسین رضایی برادر من. حسین هم حسابی سوخت و عملیات را از دست داد.»

در دهمین روز اسفند ۶۳، جلسه‌ای با حضور احمد کاظمی، عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول، عزیز جعفری و غلامحسین بشردوست برای انجام هماهنگی‌های بیشتر تشکیل می‌شود که طی آن، کریمی درخواست می‌کند آبراه اخلاص هم توسط

لشکر ۸ نجف اشرف پاک‌سازی شود. حسینعلی حاجی‌بزرگی راوی وقت مرکز اسناد دفاع مقدس در لشکر ۸ نجف، در گزارش<sup>۱</sup> خود نوشته: «کریمی می‌گفت باید آبراه اخلاص را برادر کاظمی پاک‌سازی کند ولی کاظمی معتقد بود نیرو نداریم و نمی‌توانیم. بعد از نماز ظهر، توافق شد کمین‌های آبراه اخلاص و ایثار را احمد کاظمی بزند و بعد از شکسته شدن خط، یک گروهان از لشکر حضرت رسول در اختیار لشکر ۸ قرار گیرد تا برای پاک‌سازی به آن‌ها کمک کنند.»<sup>۲</sup>

از حدود ده روز مانده به عملیات، مجموعه جلسات هماهنگی فرمانده لشکر با گردان‌های عمل‌کننده جهت تعیین جزئیات شکستن خط و پیشروی شروع می‌شود. طی این نشست‌ها علاوه بر احمد کاظمی، افرادی مانند سیف‌الله رهنما، شعبانعلی زینلی، احمد نجات‌بخش، فرمانده گردان‌ها و حتی گروهان‌ها حضور دارند. راوین مرکز اسناد دفاع مقدس که از حدود یک و نیم‌ماه قبل خود را به لشکر ۸ رسانده‌اند، تلاش می‌کنند مطالب مطرح شده را ثبت و ضبط کنند. به دلیل فضای محدود<sup>۳</sup> سنگر فرماندهی، جلسات مربوط به گردان‌های خط‌شکن جدا از گردان‌های در نظر گرفته شده برای موج دوم حملات برگزار می‌شود.

در این جلسات، فرمانده گردان‌ها طرح‌های پیشنهادی خود جهت انجام وظایف واگذار شده را تشریح کرده و کادر فرماندهی لشکر ضمن بررسی دقیق مطالب، نقطه نظرات،

---

۱. مهدی حاجی‌خداوردی، از کارشناسان مرکز اسناد دفاع مقدس، خرداد ۷۴ در توضیحی پیرامون گزارش حاجی‌بزرگی نوشته: «گزارش، فاقد روش تحقیق می‌باشد و از انسجام منطقی برخوردار نیست. با توجه به اعتراف برادر حسین حاجی‌بزرگی، نسبت به عدم همکاری فرمانده لشکر ۸ نجف، گزارش فاقد اطلاعات کافی و مفید بوده و بسیاری از مطالب، ناقص جمع‌آوری و تدوین شده است. در مجموع این گزارش به خودی خود فاقد [ارزش] بهره‌برداری است و صرفاً می‌توان از آن بر حسب نیاز و تکمیل سایر گزارش‌ها، چند فیش جزئی استخراج کرد. به لحاظ اشکالات و کمبودهای فراوان اطلاعاتی که در گزارش محسوس است، بازنویسی گزارش ضرورتی ندارد.»

۲. در یکی از جلسات فرماندهان لشکر ۸ نجف که یازدهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، احمد کاظمی با تأکید بر روی کمک به لشکر ۲۷ برای خاموش کردن یکی از کمین‌ها، از این می‌گوید که قرار است لشکر ۲۷ در صورت موفقیت، یکی از سیل‌بندها را بشکافت تا گل شدن زمین، جلوی قدرت مانور زرهی دشمن را بگیرد.

۳. بالا بودن سطح آب‌های زیرزمینی اجازه عمیق کردن سنگرها را نمی‌داد و در عین حال بالا بردن سقف نیز با اصل اختفاء در منطقه متضاد بود. به همین دلیل، واحد مهندسی لشکر ۸ نجف، سقف سنگرها را حداکثر روی یک و نیم الی دو متر تنظیم می‌کرد.

راهکارها و پیشنهادهای خود را مطرح می‌کردند. محسن ابراهیمی یکی از نیروهای حاضر در این جلسات می‌گوید:

«برادر احمد با سؤال و جواب‌های خود به نوعی فرمانده گردان‌ها را به چالش کشیده و ملزم به پاسخ‌دادن می‌کرد. او بر اساس اطلاعات ارائه شده نیروهای شناسایی و بازدیدهای میدانی اش، منطقه و شرایط دشمن را به خوبی می‌شناخت و می‌توانست نقاط ضعف هر طرحی را تجزیه و تحلیل کند.»

موارد مطرح شده در هر جلسه بایستی در نشست بعدی برطرف می‌شد. بدون این‌کار، امکان تأیید نهایی طرح مانور یک گردان وجود نداشت. احمد کاظمی با حافظه بسیار قوی که داشت، تمامی موارد را به خاطر سپرده و در نشست‌های بعدی پیگیری می‌شد. در این میان افرادی مانند سیف‌الله رهنما که نقش مشاور فرماندهی را داشت، با مباحث خود به رفع هر چه بهتر ابهامات کمک می‌کرد. کنترل‌های فرمانده به همین جلسات محدود نمی‌ماند و در بازدیدهای میدانی هم توانایی فرماندهان را حتی در حد فرمانده دسته ارزیابی می‌کرد. هم‌زمان با زیرمجموعه‌ها، هماهنگی با بالادستی‌ها نیز دستور کار فرماندهی لشکر بود و در همین زمان، جلسات متعددی در قرارگاه خاتم در اهواز، کربلا در جفیرو نصرت حوالی شمال شرقی جزیرهٔ مجنون شمالی تشکیل شد.

یکی از دغدغه‌های فرماندهان گردان‌های پیاده در این جلسات، کمبود نیرو است. به عنوان مثال این نگرانی مطرح می‌شود که گردان‌های عمل‌کننده در سمت راست حد لشکر، جایی که نهر روطه قرار دارد، نیروی کافی در اختیار ندارند که محدودهٔ پل‌های احداثی بر روی این نهر را تأمین کنند. این احتمال داده می‌شود که عراق پس از پیشروی نیروهای لشکر در عمق، از شمال منطقه و منطقه حد لشکر ۳۱، به کمک پل‌های موجود نفوذ کرده و نیروهای لشکر ۸ نجف را به شکلی تهدید کند.

احمد کاظمی، یازدهم اسفند ۶۳ در جواب به این موضوع، می‌گوید:

«صبح، پرسنلی را خواستیم این جا. بهش گفتیم سیصد، چهارصد مشمول در مراکز آموزشی دارند، کل نیروهای داوطلب را بسیج کنند. بهش گفتیم چه گردان‌هایی که مأموریت‌شان حساس‌تر است، بهشون بدهند. چیزی که در توان مان است. کمبود نیرو است وگرنه می‌گفتم همین جا یکی به دسته بگذارید و برید و خون دل



هیچ‌کس نبودم. می‌خواند بیاند، می‌خواند نیاند.»  
یکی از جلسات فرماندهی لشکر با واحدهای مختلف در این مقطع، جلسه با نیروهای توپخانه و ادوات است. احمد کاظمی طی این نشست که سیزدهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، با صدایی که نشان از سرماخوردگی دارد، می‌گوید:

«چند تا نکته است که برادرهای توپخانه و ذوالفقار باید در نظر بگیرند. یکی این‌که یک برنامه‌ریزی باید داشته باشند قبل از رسیدن گردان‌ها به خط دشمن و یک برنامه‌ریزی داشته باشند بعد از رسیدن گردان‌ها به خط و ادامه پاک‌سازی تا رسیدن به هدف که دو تا برنامه مهم و دقیقه. مطلبی که الآن خیلی باید بهش توجه بشود، برنامه‌ریزی استفاده از آتش، در شروع عملیات است؛ چه از سلاح‌های ادوات و چه از سلاح‌های توپخانه. الآن، جایی که توی دست ما هست و می‌توانیم آتش استفاده کنیم، یه آبراه (اسکله رحمت) مناسبی است که فاصله هفت کیلومتری ما را به چهار کیلومتر می‌رساند. الآن باید نفرات تون رو به این مطلب توجه بدید که در جهت جدید بتوانند پیاده‌روی کنند و ثبت تیرداشته باشند که نسبت به هم که حرکت می‌کنند و به طرف جلو می‌روند، بتوانند انجام مأموریت بکنند.»  
کاظمی ادامه می‌دهد:

«گردان‌هایی که می‌خواهند عملیات بکنند، باید از دیده‌بان‌های ادوات و توپخانه همراه‌شان باشند که وقتی رسیدند به هدف شون، به جایی و به مشکلی برخوردند، دیده‌بان حاضر باشد توی منطقه که سریع بتواند اجرای آتش بکند. توپخانه دو، سه مطلب را باید در نظر بگیرد. یکی این‌که خط جلوی نیروهای پیاده که مستقر می‌شوند، باید الآن رویش برنامه‌ریزی بکنیم. نیروها، روی مانور باید کاملاً توجیه بشوند و دقیقاً مانور را بفهمند. یکی توپخانه دشمنه که در منطقه مستقر هستند. توپخانه‌ای که می‌تواند نیروی پیاده‌مان را تهدید کند، همه را رویش برنامه‌ریزی بکنیم. یکی دیگه هم گردان ذوالفقار باید یک پشتیبانی از داخل آب و یک پشتیبانی از خشکی داشته باشد. باید سلاح‌هایی را آماده داشته باشد که به محض این‌که تونست خودش رو برسونه به خشکی، از روی خشکی نیروها رو کاملاً بتواند با دقت پشتیبانی بکند. چون روی آب سلاح‌هایش همه شناور هستند و

اعتبار آن چنانی نمی‌توانیم بهش بدهیم. سرمایه‌مون به یک نسبت تقسیم شود. هم نسبت به سلاح‌هایی که می‌تواند در خشکی مستقر شود و هم سلاح‌هایی که توی آب مستقر می‌شوند.»

فرمانده لشکر، در بخش دیگری از صحبت‌هایش، توصیه‌هایی برای دیده‌بان‌ها دارد. او معتقد است دیده‌بان‌هایی باید به گردان‌های خط‌شکن مأمور شوند که قبل از این، در منطقه کار کرده و با ویژگی‌های آن آشنا باشند. کاظمی، منظورش را چنین شرح می‌دهد:

«باید روی کالک و نقشه و با یه برنامه‌ریزی درست و حسابی، دیده‌بان‌ها را توجیه کرد [تا] در هر نقطه‌ای که خواستیم تیراندازی بکنیم، با مشکل مواجه نشویم که بگوییم فلان نقطه رو اجرای آتش بکنند و به نیروهای خودمون نزنند. منطقه‌ای هست که مدت زیادی تویش مستقر بودید و مسائلش را هم خوب توجیه هستید. دیده‌بانی که در خط بخواهد کار بکند، نمی‌تواند برای گردان خط‌شکن، که با مشکلات زیادی مواجه است، کارساز باشد ولی با استفاده از توجیه بودن‌تان به امکانات دشمن، به مقر دشمن و به مواضع دشمن، براشون مسائلی رو برنامه‌ریزی کنید که بتوانند به آن‌ها کمک کنند. باید نسبت به صبح عملیات و پاتک‌های دشمن هم برنامه‌ریزی داشته باشید که در اولین فرصت که گردان‌های پیاده رسیدند اون‌جا، سریع دیده‌بان‌ها مستقر شده باشند و سنگرهاشون هم آماده باشد و بتوانند همه منطقه را خوب کنترل کنند و ان‌شالله آتیش‌هامون به طور مؤثر و مثبتی باشه ان‌شالله.»

با این وجود، برخی نیروهای توپخانه و دیده‌بانی، از این بابت نگرانند که به دلیل نداشتن شناخت کافی و جامع نسبت به منطقه حد لشکر در غرب هور، نتوانند ثبت آتش مناسبی روی نیروها و امکانات دشمن داشته باشند.

طی اقدام دیگری در همین راستا، احمد کاظمی، سیزدهم اسفند ۶۳، از نیروهای توپخانه و دیده‌بانی می‌خواهد که دکل جدیدی را برای نصب در محدوده‌ای جلوتر از دکل مورد استفاده در پدهای لشکر، آماده کنند تا همان شب عملیات یا در صورت امکان یک شب زودتر، به منطقه آورده و بلافاصله پس از شکستن خط، آن را برپا کنند. کاظمی، قصد دارد از روی این دکل، آخرین وضعیت پیشروی نیروهای لشکر و استقرار دشمن را

رصد کند. برخی نیروها نیز پیشنهاد می‌کنند که دکل، زودتر ساخته شده و در نقطه‌ای نزدیک به خط و روی سطح زمین، استتار شود. یکی از نیروها هم براساس مشاهداتش از برخی یگان‌های مجاور، پیشنهاد دارد از دکل‌های پیش ساخته با قابلیت جابه‌جایی و نصب سریع، استفاده شود.

دیگر نگرانی نیروهای توپخانه، رسیدن به موقع و کافی مهمات است. فرمانده لشکر، همانند دیگر احتیاجات نیروها، تدبیر و برنامه‌ریزی لازم را برای رساندن گلوله‌های توپ انجام داده ولی در یکی از جلسات، به شوخی می‌گوید: «مهمات عراقی‌ها را بگیرید و دوباره بزنید! بگذارید به چیز زیرش تا نخوره زمین و منفجر بشه.»

جلسات احمد کاظمی و فرمانده گردان‌ها و مسئولان واحدها، خیلی جدی و عملیاتی دنبال می‌شود و کاظمی گاهی که با کم‌کاری نیروهایش مواجه می‌شود، با ادبیات خاص خودش، آن‌ها را خطاب قرار می‌دهد. در یکی از این جلسات که سیزدهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، مسئولان یکی از واحدها، تأکید چندین‌باره فرمانده لشکر را نشنیده گرفته‌اند. فرمانده، این‌گونه به این اشتباه واکنش نشان می‌دهد: «چند دفعه بهتر گفتیم؟! هروقت می‌آیید، به سِرْم هم دنبال خودتون بیارید تا ایناش که نمی‌فهمید، توی سرم تزریق کنیم، بهتر بزنیم یکی یکی، برود توی گوش تون، توی حلق تون!»

فرمانده لشکر، طی جلسه‌ای که در همین مقطع زمانی با حضور مسئولان واحدهای پشتیبانی کننده تشکیل می‌دهد، نقشه راهی برای میزان مهمات مورد نیاز در عقبه نزدیک عملیات، اسکله رحمت، ترسیم می‌کند. کاظمی می‌گوید: «مسأله مهمات هم الآن به آمار داریم که برداشت مهمات [است] از محرم<sup>۱</sup>. اون وقت این‌را در طول عملیات، به یک دوم برسونید. یعنی همین‌طور که مصرف می‌شود، همیشه روی این سهمیه‌ای که الآن مشخص کردم، همیشه روی یک دومش آماده باشد. مثلاً آگه گفتیم یک میلیون [فشنگ] کلاش بیاد این‌جا، وقتی به پانصد هزار رسید، روی پانصد هزار همیشه باشه. هر چی از پانصد هزار کم شد، تأمین بشه از محرم که همیشه پانصد هزار، توی دست تون آماده باشه.» با نزدیک شدن زمان عملیات، تدابیر حفاظتی ویژه‌ای نیز در منطقه اجرا می‌شود. یکی از این تدابیر، مربوط به تردد نیروها از جاده سیدالشهداء به داخل جزایر است. اصغر عرب‌پور

۱. پایگاه محرم، موسوم به ۷۵ کیلومتری، مقر اصلی ذخیره‌سازی مهمات لشکر ۸ نجف

معتقد است: «چون عراقی‌ها وضعیت جاده را به شدت زیر نظر داشتند، تردد از جاده را با گذاشتن دژبانی ویژه محدود کرده بودند و فقط همان خودروی حمل غذا و تانکر آب که روزهای قبل رفت و آمد داشتند، اجازه تردد داشتند. احمد کاظمی هم ابلاغ کرده بود که هر کس کاری با او دارد، با قایق بیاید به جزیره شمالی.»

یک هفته مانده به شروع عملیات، نیروهای اطلاعات آماده می‌شدند تا علائم جهت‌نما را در ورودی آبراه‌ها نصب کنند. این نشانه‌ها، به نی‌ها بسته می‌شد تا گردان‌ها در شب عملیات، مسیر را گم نکنند. هم‌زمان با این کار، باید آخرین شناسایی‌ها برای اطمینان از عادی بودن آبراه‌ها صورت می‌گرفت. اضافه شدن سیم خاردار و دیگر استحکامات در کنار ریختن مین، از علائم حساس شدن دشمن به منطقه بود.

با توجه به برنامه‌ریزی صورت گرفته جهت مشارکت ارتش در عملیات، تیپ ۲۱ حمزه ارتش طی روزهای آینده به منطقه آمده و در نزدیکی لشکر ۸ نجف مستقر می‌شود. حسینعلی حاجی‌بزرگی راوی مرکز اسناد، در گزارش پانزدهم اسفند ۶۳ خود، به جلسه‌ای در حوالی ساعت دو عصر اشاره دارد که طی آن احمد کاظمی و سرهنگ کلهر فرمانده تیپ ۲۱ حمزه، طی دقایقی کوتاه به بحث و بررسی در مورد آخرین وضعیت منطقه و انجام آخرین هماهنگی‌های مورد نیاز می‌پردازند. در بخشی از این جلسه، فرمانده ارتشی با کاظمی در مورد تخلیه مهمات مورد نیاز نیروهایش بر روی پدها مشورت می‌کند که جواب می‌گیرد: «جناب سرهنگ! الآن توی منطقه جا نیست. متوجه هستید؟ منطقه هم آسیب‌پذیره. امکانات، بیرون باشه همه آسیب‌پذیره. سنگرمی‌خواد. الآن [هم که] در مقدمات شما نیست که سنگر بنید، سوله بنید و این‌ها. شما وضعیت تان، اگه بیرون از جزیره یا داخل همین جزیره، اون آخر، ضلع شرقی جزیره شمالی، راهی که الآن اومدید از همین جاده سیدالشهداء، اون جا ان‌شالله توی ماشین باشه [، بهتره]. بعد هم از همین جاده، متوجه هستید؟ بیاد کنار این جا، وایسه توی اسکله پیاده کنه و ان‌شالله بیفته توی این آبراه‌های اصلی. این‌ها، همه‌اش اتوبان است. پنج دقیقه، ده دقیقه و بیست دقیقه طول می‌کشه تا این جا باشه.»

در پایان این جلسه کوتاه نیز، احمد کاظمی نگرانی فرمانده ارتشی بابت کمبود مهمات را چنین جواب می‌دهد: «مهمات، مشکلی نیست جناب سرهنگ. شما مهمات اگه یه

وقت خواستید این جا، ما زاغه داریم. مهمات در اختیارتون می‌گذاریم. خون دل (نگران) مهماتان نباشید. من به شما می‌دم، عقب ازتون می‌گیرم.»

در ادامه، این دو فرمانده همراه با چند نیروی دیگر راهی تعدادی از آبراه‌ها شده و کاظمی، فرمانده ارتشی را نسبت به منطقه توجیه می‌کند. پس از این هم قرار می‌شود معاون تیپ، افسر عملیات و فرماندهان گردان‌های تیپ حمزه به منطقه بیایند تا نسبت به منطقه توجیه شوند.

در فاصله روزهای دهم تا دوازدهم اسفند ۶۳، احمد کاظمی چندین جلسه با تعدادی از مسئولان واحدها، فرمانده گردان‌ها و نیروهای اطلاعات عملیات برگزار می‌کند تا جزئیات شکستن خط و ورود نیروها به ساحل دشمن، مشخص شود.

در ابتدای یکی از این جلسات، فرمانده لشکر، سخنرانی کوتاهی دارد که در خلال آن ضمن تشریح بخشی از وضعیت فعلی لشکر و جبهه در کنار چرایی برگزاری این‌گونه جلسات، گریزی هم به نقش تلاش‌های امروز در تغییر شرایط آینده کشور زده می‌شود. شاید بخشی از صحبت‌های احمد کاظمی، برای بسیاری از نیروها که شدیدترین فشارها و کمبودها را تحمل می‌کردند، حداقل در آن مقطع قابل هضم نبود ولی چند دهه بعد، بسیاری از این پیش‌بینی‌ها، محقق می‌شوند.

احمد کاظمی، پس از قرائت دسته‌جمعی آیاتی از قرآن، ذکر نام و یاد خدا و خواندن یک فاتحه به یاد شهدا، می‌گوید: «کاری که ما در آن شرکت کردیم و قصد داریم در این راه خدمت بکنیم، روی هدفی است که این هدف، تمام زندگی دنیا را در رابطه با دنیایی بودنش، رد کرده. اهدافی که از زندگی برای دنیا مشخص شده، هدف‌های آخرتیه. بهترین بندگان خدا، افرادی قلمداد شده‌اند که در دنیا، در راه خدا سختی را تحمل می‌کنند و هیچ‌گاه، خم به ابروی خودشان نیاورند. در بحران سختی‌ها و دگرگونی و حوادث دنیا، با قامتی استوار پایداری می‌کنند و مقاومت می‌کنند. و این فقط در رابطه با خدا و راه خدا، مفید و مؤثره. شجاعتی که در راه خدا نباشه، هیچ ارزشی نداره. شجاعتی ارزش داره و محتوا داره که برای خدا باشه. اون شجاعت، شجاعت حقیقی است و با هیچ چیزی این شجاعت، محو نمی‌شه و همیشه پایداره. مقاومتی ارزش داره و همیشه هست که برای خدا باشه؛ چون از یک مبدا حیاتی هست که هیچ‌گاه نابود نمی‌شه، هیچ‌گاه محو

نمی‌شه. مبداء آفرینش، خداوند، صاحب همه چیزه و همیشه هست. چیزی که برای خدا باشه، همیشه هست و هیچ‌گاه بی‌ارزش نمی‌شه.»

کاظمی، ادامه می‌دهد: «سختی‌هایی که امروز و زمان‌های قبل و روزهای گذشته، شما و برادرای شما تحمل کردند، همه این‌ها، یک‌روزی ثمرشایانی داره. هم در دنیا اثر داره و هم در آخرت و این چیزی است که خداوند گفته. برادرا! ما همیشه بایست در نظر داشته باشیم که [وقتی] ما می‌ریم شناسایی، می‌ریم کار بکنیم، این شناسایی و کار، برای یک‌روز و یک لحظه و یک ساعت مان نیست [که] همین الآن ازش انتظار داشته باشیم [که] نتیجه بدهد. برای این است که قدمی که ما داریم برمی‌داریم، برای آینده‌ای است که سرنوشت انسان‌ها را، سرنوشت برادرهای ما را، سرنوشت فرزندان ما را مشخص می‌کنه. و امروز همه چیز باید در این رابطه صرف بشه و در این رابطه باید برنامه‌ریزی بشه. ما بایست در این راه، این قدر سختی را تحمل بکنیم که آینده را تأمین بکنیم. یعنی ما حتماً بایست خودمون را روز به روز آماده کنیم که سختی‌ها را تحمل بکنیم. چون زمان نامحدوده و ما هیچ‌گاه نمی‌دونیم کی دنیا به آخر می‌رسه. در این رابطه، باید سختی‌ها را خوب تحمل بکنیم که خوب بتونیم زمینه را برای یک زندگی مفید و مؤثری برای آیندگان، ان‌شالله، فراهم بکنیم. امروز، بنامون هست که سختی‌ها را با راحتی و دل‌خوش، ان‌شالله تحمل بکنیم.»

فرمانده لشکر، در این قسمت از صحبت‌هایش، به سراغ مسائل ویژه عملیات می‌رود. او بیان می‌دارد: «[با توجه به] شناسایی که امروز با برادرها [ی اطلاعات عملیات رفتیم و مطالبش را] گرفتیم و مسائل و مقدمه‌اش [را] گفتیم، ان‌شالله می‌خواهیم برادرها نظرشون را درباره مسائل پیاده شدن نیرو، زمان اولیه، سرعت، حرکت، شکل و چیزهایی که به ذهن‌شان میاد و اون‌روز تا حالا تجربه کردند، همه را خیلی مختصر و مفید و کامل [بگویند]. اون لحظه‌هایی که رفته‌اید سراغ دشمن، پیاده می‌شده‌اید از بلم‌تان، بلم با مشکلات مواجه می‌شده و حالت‌هایی که مثلاً گردان می‌خواهد برسد به این، توی ذهن‌تان بیارید و هرچی که به ذهن‌تون میاد، همه مسائل‌تون را بگویند.»

کاظمی اضافه می‌کند: «بینید مثلاً [در مورد] نیروهایی که اول بار می‌خواهند پیاده بشوند، نظر بدهید که آیا همه‌شون غواص باشند بهتره، همه‌شون بچه‌هایی باشند که مثلاً تخریب‌چی باشند بهتره، بچه‌هایی باشند که مثلاً بچه‌های اطلاعات، فقط اول بار بروند

پیاده بشوند. [شما که] رفته‌اید و وضعیت نزدیک دشمن را دیده‌اید، اون چیزهایی که ذهن‌تان میاد، ان‌شاءالله یکی یکی بگویید که ما هم وظیفه‌مان است که در این رابطه، با شما صحبت بکنیم که ان‌شاءالله بتوانیم خوب ارزش استفاده بکنیم.»

در جلسات دیگری در همین مقطع، نحوه خاموش کردن کمین‌های دشمن در مسیر آبراه‌ها، به عنوان دستور کار مورد توجه قرار می‌گیرد. در این میان، برخی مانند احمد براین نظر هستند که اصلی‌ترین وظیفه کمین‌ها، هوشیار کردن خط اول دشمن نسبت به حمله ایرانی‌ها است و به‌تراست طوری از کمین‌ها عبور کرد یا خاموش‌شان کرد که خط بعدی، حساس نشود. برخی مسئولان هم پیشنهاد می‌کنند برای هر کمین، دو بلم پیش‌بینی شود تا اگر اولی موفق نبود، دومی وارد صحنه گردد.

احمد کاظمی، دهم اسفند ۶۳ طی جلسه‌ای می‌گوید: «باید کاری کنید که این اصلاً نره آمار اعلام کنه! مأموریت این، همینه. مأموریتش اینه که اجازه بهش بدید، درگیر بشه. اینا [نیروهای مستقر در سیل‌بند] برون سلاح‌هاشون رو بیارند. کفشاشون رو پاشون کنند. کارهاشون رو بکنند. سنگر بگیرند. مأموریتش اینه.» فرمانده لشکر، در جلسه دیگری، اهمیت نیروهای حاضر در کمین را این‌گونه توصیف می‌کند: «کمینش، مهم‌تر از نیرویی است که توی خط، پشت تانکش نشسته.»

در جلسه‌ای که در همین ایام با حضور احمد کاظمی، احمد نجات‌بخش، تعدادی از فرماندهان لشکر و مسئولان تیم‌های شناسایی کننده آبراه‌ها از واحد اطلاعات عملیات تشکیل می‌شود، برخی نیروهای شناسایی، نظر دارند که کمین‌ها را با توجه به عرض و ارتفاع به نسبت زیاد، می‌توان با شلیک یک یا چند گلوله آرپی جی منهدم کرد. در نقطه مقابل، احمد کاظمی و برخی حاضرین اعتقاد دارند که آرپی جی مؤثر نخواهد بود و این موشک، بدون آسیب جدی به بدنه کمین، از آن رد شده یا در بهترین حالت، تنها گوشه‌ای از آن را بدون این‌که زمینه غرق شدنش را فراهم کند، منهدم می‌شود.

در جلسه‌ای که دهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، احمد کاظمی بالحنی که بیشتر به شوخی شبیه است، از امکان سوار کردن دوشکا و آرپی جی ۱۱ بر روی بلم صحبت کرده و در نهایت از نیرویی می‌خواهد همان موقع و در فاصله‌ای نزدیک، شلیک آرپی جی ۷ از روی بلم را امتحان کند. کاظمی می‌گوید: «دو تا [از] بلم‌ها را ببندید به هم؛ دو تا بلم کوچیک‌ها.

یه دوشکا هم ببندید به میون دوتاش! یه پاروزن می شینه این جا، یکی می شینه این جا؛ ضربدری. بعد هم یه تخته بگذارند میون دوتاش، ببندند دوشکا رو کنارش و بزنند. آرپی جی ۱۱ هم می شه بهش بست! آرپی جی ۷ و آرپی جی ۱۱ که [ضربه] عقب نشینی نداره. (با خنده) فقط بلم، وور...، دو دور دور خودش توی هور تاب می خوره! تا حالا توی بلم، آرپی جی نزدیک؟ ببینید چی طور می شه!»<sup>۱</sup>

با توجه به جمیع این دلایل، طی جلسات بعدی، گزینه نزدیک شدن نیروها به کمین مطرح می شود که در این خصوص هم، احمد کاظمی اعتقاد دارد به دلیل شرایط خاص منطقه و کمین ها، این نزدیک شدن با محدودیت های خاصی همراه خواهد بود و نمی توان، همانند کمین های مستقر بر روی زمین، برای کمین آبراه ها، برنامه ریزی کرد.

کاظمی، دوازدهم اسفند ۶۳ می گوید: «کمین، آخه می دونی وضعیتش چطوره؟ باید به چهار طرف نگهبانی داد. یعنی، کمین باید توش نگهبانی دایره ای باشه. کمین زمین نیست. کمین، اگر روی زمین هم باشه، باز هم کمین جایی است که جناح نداره. هم از پشت سر می خوره، هم از جلوی خوره، هم از پهلو چپ می خوره و هم از پهلو راست. شخص که نشسته آن جا، این اعتماد رو نداره که بگه من [فقط] روبه روم رو پیام. چون خودش می دونه، پشت سرش وله (رها شده). جلوش هم دشمن میاد. راستش هم میاد. چپش هم میاد. این، همه اش باید حواسش به همه طرف باشه. کمین، یعنی اضطراب. اصلاً خود کمین یعنی اضطراب.»

احمد کاظمی نیز چند برنامه به نسبت متنوع و متفاوت، برای خاموش کردن کمین ها در نظر دارد. کاظمی در یکی از جلسات می گوید: «یک سری مین های شناور ساعتی یا تلویزیونی با [قدرت] انفجار قوی [به صورت] شناور به کمین ها نزدیک و منفجر شوند. آرپی جی کارگشا نیست برای کمین. واحد تخریب، باید مواد منفجره اش را نزدیک سنگر دژبانی آماده کند تا اگر نیاز شد، سریع مورد استفاده قرار گیرد. شما اول باید با خط درگیر

۱. چهاردهم اسفند ۶۳ در جلسه ای که با موضوع مشابه و تقریباً همین ترکیب از فرماندهان تشکیل می شود، سیداکبر اعتصامی اعلام می کند که شلیک آزمایشی نیروهایش با آرپی جی از داخل بلم، موفقیت آمیز بوده است. او پیشنهاد می کند برخی آرپی جی زن های ماهر، به قدری تمرین کنند که بتوانند با اولین شلیک، سنگر چهارلول را منهدم کنند تا نیروهای دشمن، فرصتی برای عکس العمل نداشته باشند. احمد کاظمی، با این پیشنهاد موافقت کرده و دستور می دهد، مهمات مورد نیاز را بدون محدودیت، در اختیار آرپی جی زن های مورد نظر قرار دهند.



شوید. چون کمین روی آب است و کار زیادی ازش نیامد. اگر اول با کمین درگیر شوند، خط هوشیار می‌شود.»

دیگر طرح فرمانده لشکر برای حمله به کمین‌ها، استفاده از قایق‌های چینکواست. او معتقد است: «باید برویم فکر کنیم تا کمین‌ها را با چینکو که روی آن تیربار دوشکا مستقر است بزنیم. به این صورت که چینکوها اول با موتور خاموش تا حد امکان حرکت کنند و بعد نزدیک کمین که رسیدند و دشمن متوجه شد، با موتور روشن و با تیربار دوشکا و آرپی جی کمین را بزنند.»<sup>۱</sup>

در این میان، احمد نجات بخش مسئول وقت اطلاعات عملیات لشکر، یک اصل کلی را برای موفقیت در شکستن خط مطرح می‌کند. او می‌گوید: «ما بخواهیم دویست متر جلوترش [از سیم خاردار] پیاده بکنیم نیرو را، خواه‌ناخواه این موفقیتی نداره ولی اگه نیرو [را] آورده باشیم بغل سیم خاردار، از آن جا به بعدش، یه نفر هم شهید بشه، فو‌قش می‌زنند به سیم خاردار و عملیات لومی‌ره. ولی اگه سیصد متری وایسادی، یه نفر را فرستادی و خدای نکرده مساله لورفت، دیگه اون‌ها نمی‌تونند نزدیک بشند. اگه یه دونه غواص بخواد بره، می‌تونه بی سرو صدا بره که دشمن نفهمه ولی [این] کلید راه حل ما نیست؛ یه نفر کاری ازش برنمیاد. یه جو‌ری باشه که تا حد امکان، تمام نیروها مون رو نزدیک بکنیم و از اون جا به بعدش، دیگه ما سعی می‌کنیم عملیات مون غافلگیرانه باشه که دشمن خبردار نشه. حالا اگه دشمن هم خبردار شد، آمادگی درگیر شدن باهاش رو داشته باشیم. این، یه اصل کلی [است] که [باید] در نظر گرفته بشه.»

در طول این جلسه و بسته به مطالب مطرح شده توسط نیروهای اطلاعات عملیات، موضوعات متنوعی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و احمد کاظمی بدون این‌که بخواهد نظرش را در جایگاه فرمانده لشکر تحمیل کند، تلاش دارد به معنای واقعی کلمه با نیروها

---

۱. احمد کاظمی، در جلسه دیگری که سیزدهم اسفند ۶۳ با حضور نیروهای ادوات، توپخانه و دیده‌بانی تشکیل شده، در پاسخ به سؤالی راجع به وظیفه اصلی قایق‌های مجهز به دوشکا می‌گوید: «دوشکا که بسته می‌شه روی قایق‌ها، دو تا مأموریت دارند. یکی مأموریت تأمین تردد در روز گردان پیاده، تدارکات و امکاناتی [مثل] جی‌اس‌پی و نمی‌دانم همین روتورک‌ها و این‌ها. یکی دیگه هم اگر خدای نکرده، شب عملیات، با مشکل مواجه شدیم و خط شکسته نشد، این یک نیروی ویژه‌ای است که آماده می‌شود سوار رچیندر شده و بروند با دوشکا و نمی‌دانم ضد‌هوایی و مسائل این‌ها، خط را بشکنند.»

مشورت کرده و به نتیجه مشخصی دست پیدا کند. به عنوان نمونه، این ایده مورد بحث قرار می‌گیرد که غواص‌ها، خودشان را به بدنه کمین رسانده، وارد آن شده و نیروهای عراقی را به شکلی از بین ببرند. در این موضوع، برخی اعتقاد دارند کمین‌ها به قدری سنگین هستند که با ورود یک یا چند غواص، تکان قابل توجهی نخواهند خورد. در نقطه مقابل، برخی مانند احمد کاظمی با این نظر مخالفند و معتقدند کمین‌ها چون روی آب هستند، در هر شرایطی نسبت به ورود نیرو حساس هستند. در همین موضوع، احمد کاظمی از یکی از نیروهای شناسایی، راجع به شیبه بدنه کمین نسبت به سطح آب سؤال می‌کند تا ببیند آیا می‌شود نیرویی در پوشش این زاویه، بدون دیده شدن، زیر کمین مخفی شود. در نهایت نیز، این موضوع رد شده و همه روی روش‌هایی بحث می‌کنند که بدون ورود به کمین، این تهدید خاموش شود.

از دیگر نکات جالب این جلسه، باید به دقت نظر احمد کاظمی بر روی جزئیات گزارش‌ها اشاره کرد. به عنوان نمونه، از نیروها سؤال می‌کند که در هر کمین، عراقی‌ها دقیقاً از چه مسیری تردد می‌کنند یا اگر سیم‌تلفن دارند، این سیم‌ها از چه مسیری و چگونه کشیده شده‌اند. آیا سیم‌ها فقط به کمین‌های مجاور رفته‌اند یا به سمت پد مدرسه هم کشیده شده‌اند. کاظمی حتی از نحوه نگهبانی دادن عراقی‌ها هم سؤال می‌کند. می‌پرسد نگهبان‌ها، ایستاده‌اند یا نشسته‌اند. اسلحه‌شان را حمایت می‌کنند یا به دست می‌گیرند. اگر ایستاده‌اند، همیشه مستقیم نگاه می‌کنند یا مرتب به چپ و راست‌شان توجه دارند. از دیگر موضوعات مطرح شده در جلسات این روزها، بلم‌ها و جنس آن‌هاست. بیشتر فرماندهان تأکید دارند که به علت سرو صدای به نسبت کمتر بلم‌های چوبی در زمان حرکت، از این بلم‌ها برای خاموش کردن کمین‌ها استفاده شود. محسن شهپری فرد دهم اسفند ۶۳ در یکی از جلسات می‌گوید: «بلم‌های اولیه مان باید چوبی باشند. مخصوصاً برای کمین‌ها». این نکته، با تأکید تمامی فرماندهان حاضر در بحث مواجه شده و همه شروع به شمارش تعداد بلم‌های چوبی در دسترس و آماده استفاده می‌کنند. یکی از نیروهای اطلاعات عملیات نیز، در جلسه دیگری، مزیت بلم‌های چوبی در مقایسه با بلم‌های فایبرگلاس را قابلیت کنترل بهتر و سرعت بیشتر آن‌ها می‌داند. از دوازدهم اسفند ۶۳، به دستور احمد کاظمی واحد نیروی انسانی لشکر تعطیل و

هم‌زمان، تمام مرخصی‌ها و مأموریت‌های نیروها لغو می‌شود. پایگاه شهید مدنی در اهواز نیز تعطیل شده و تمامی نیروها ملزم به حضور در منطقه می‌شوند. به دستور فرمانده لشکر، خودروی واحدها جمع‌آوری شده و تمامی نیروها به ویژه مسئولان واحدها، از تردد به اهواز منع می‌شوند.

یکی از نکات جالب و کمتر شنیده شده در موضوع پدافند هوایی، حضور نیروهای غیرایرانی در برخی از این قبضه‌ها است. طی جلسه احمد کاظمی با کادر فرماندهی لشکر که هجدهم اسفند ۶۳ برگزار شده، وقتی بحث به ویژگی‌ها و چند موشکه بودن پدافندهای مستقر در اطراف منطقه می‌رسد، فرمانده لشکر سؤال می‌کند: «خلبان‌ش لیبیایی‌اند یا ایرانی‌اند؟!». در ادامه نیز با توجه به پاسخ‌های مطرح شده، کاظمی تأکید می‌کند که خدمه این پدافند، اهل لیبی هستند.

احمد کاظمی، مثل همیشه تمامی جوانب و نیازهای نیروهایش را مد نظر قرار می‌دهد. او سیزدهم بهمن ۶۳ در جلسه‌ای با نصرالله فتحیان مسئول بهداری قرارگاه کربلا و غلامرضا پوراسماعیلی مسئول بهداری لشکر، تأکید دارد: «از این دکترهای نماز نخوان ریش تراشیده برای ما نفرستید! جنگ، جنگ اسلام است. این‌ها را داخل جنگ نکنید.» کاظمی خطاب به پوراسماعیلی نیز می‌گوید: «شما، امکانات به اندازه نیاز بیاورید و نیروی کم و پُرکیفیت بیاورید تا منطقه زیاد شلوغ نشود. مثلاً اگر یک اورژانس سی نیرو لازم دارد، پانزده نیروی با کیفیت بیاورید.»

پوراسماعیلی از مدتی قبل، انتقال امکانات مورد نیاز بهداری و اورژانس را شروع کرده و عمده این وسایل در اورژانس جزیره آماده استفاده‌اند. او در مورد جزئیات این نقل و انتقال، توضیح می‌دهد: «فرمانده لشکر تأکید ویژه‌ای داشت که انتقال تجهیزات مان به جزیره،

---

۱. ایران در مقطعی از جنگ، از کمک‌های تسلیحاتی و مستشاری لیبی استفاده کرد؛ به ویژه در موضوع موشک‌های زمین به زمین با برد متوسط و بلند. البته عمده قبضه‌های پدافند ایران، ساخت غرب بود و افسران ارتش ایران امکان استفاده از آن‌ها را داشتند و به همین دلیل، بسیار بعید است که از نظامی‌های لیبی، بر روی این قبضه‌ها استفاده شده باشد. این امکان وجود دارد که برخی نیروهای لیبیایی حاضر در ارتش عراق، در مقطعی اسیر شده و مدتی بعد به شکل داوطلبانه حاضر به همکاری با نیروهای ایرانی شده باشند.

۲. سردار سرتیپ پاسدار نصرالله فتحیان، در سال‌های اخیر مسئولیت‌هایی مانند ریاست موسسه بهداری رزمی، مشاور وزیر بهداشت و مدیریت هماهنگی بین دستگاهی ستاد مدیریت کرونا را بر عهده داشته است.

دور از چشم دشمن باشد و حتی نیروهای خودمان هم حساس نشوند. به همین خاطر بچه‌ها را توجیه کردم که قراره از قرارگاه بیایند بازدید مکرمان در اهواز و چون می‌خواهیم امکانات بیشتری بگیریم، باید عمده وسایل را ببریم جای دیگری تا توی چشم نباشند. بچه‌ها در طول روز، یک یا دو ایفا بار می‌زدند و اواخر شب، من و یکی از بچه‌های واحد تعاون، تجهیزات را در محلی در جزیره تخلیه می‌کردیم.»

در همین مقطع نیروهای تخصصی اورژانس لشکر ۸ نجف نیز در قالب تیم‌های اضطراری در حال آماده شدن برای ورود به منطقه هستند. بهزاد رستگاری، یکی از این افراد است که مثل عملیات‌های قبل، با محوریت جهادسازندگی نجف‌آباد از قریب‌الوقوع بودن یک عملیات جدید مطلع شده. رستگاری در تشریح مقدمات این اعزام اظهار می‌دارد: «آن زمان برای اولین بار رشته پرستاری در مقطع فوق‌دیپلم در دانشگاه اصفهان راه‌اندازی شده بود تا نیروی امدادی مورد نیاز جبهه‌ها در مقطع کوتاه‌تری تأمین شود. در این دوره، حدود نه نفر بودیم که قبل از انقلاب فرهنگی ده‌ها واحد از دروس پزشکی را گذرانده بودیم و بقیه جدیدالورود بودند. به دلیل همین سابقه، سن بالاتر و علاقه‌ای که بین مان بود، هر موقع زمزمه عملیات می‌شد و دعوت می‌کردیم برای اعزام، خیلی از هم‌کلاسی‌ها استقبال می‌کردند. آن زمان دومین فرزندم هم به دنیا آمده بود و هم‌زمان با تحصیل و کار در شیفت شب بیمارستان‌های عیسی‌بن‌مریم و شهید صدوقی اصفهان،

---

۱. سال ۳۳ در خانواده‌ای اصالتاً نجف‌آبادی در اصفهان به دنیا آمد. پدرش «روستاپزشک» بود با درآمدی محدود در مناطق روستایی و محمد به همین واسطه علاقه‌مند مباحث پزشکی شد. در شناسنامه نامش محمد است ولی در خانواده و بین رزمندگان، با نام مستعار «بهزاد» شناخته می‌شود. چند سال قبل از انقلاب، تحصیل در رشته پرستاری دانشگاه تهران را شروع کرد و سال ۵۴ به دلیل مبارزات انقلابی از دانشگاه اخراج شد و بلافاصله خدمت سربازی‌اش را تربت‌جام شروع کرد. بعد از سربازی، وارد رشته «علوم تندرستی» در دانشگاه آزاد وقت شد و تا مقطع انقلاب ادامه داد. پس از انقلاب و در مقطع انقلاب فرهنگی که دانشگاه‌ها حدود دو سال تعطیل و برخی رشته‌ها مثل رشته دانشگاهی‌اش با تصمیم شورای عالی انقلاب فرهنگی منحل شدند، برای مقطعی از تحصیل دور ماند. بلافاصله پس از شروع جنگ، یک دوره شش‌ماهه به عنوان سرباز منقضی خدمت در قالب نیروی ارتش به مناطق جنگی رفت و از بهار ۶ به عنوان نیروی داوطلب وارد جبهه‌ها شد و تا پایان جنگ طی عملیات‌های مختلف در اورژانس لشکر ۸ نجف اشرف فعالیت داشت. در این کتاب از رستگاری که بازنشسته هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان است، با عنوان بهزاد رستگاری یاد خواهیم کرد. انتشارات شهید کاظمی، خاطرات رستگاری را بهار ۱۴۰۱ با عنوان «مسیر رستگاری» در ۳۴۴ صفحه و قطع رقعی، به قلم شبنم غفاری حسینی منتشر کرده است.

اوقات بی‌کاری ام را در ستاد مشترک امداد و درمان 'نجف‌آباد می‌گذراندم. با طرح موضوع عملیات، بیشتر اعضای این ستاد که پزشک و پرستار بودند، همراه با جمعی از بچه‌های دانشگاه با محوریت دکتر محمدعلی ابوترابی، خودمان را رساندیم به مقر جهادسازندگی نجف‌آباد در سپنتا؛ مقرر شهید احمد حجتی در جادهٔ اهواز به آبادان.»

کاظمی، سیزدهم بهمن ۶۳ از واحدهای مختلف می‌خواهد که امکانات پشتیبانی‌شان را با رعایت اصول استتار و اختفاء، به روی اسکلهٔ رحمت انتقال دهند تا در زمان عملیات، با سرعت بیشتری به منطقهٔ درگیری منتقل شوند.

یکی از نگرانی‌های مربوط به مرحلهٔ شکستن خط، احتمال طولانی شدن درگیری‌ها و آسیب‌پذیری نیروهای بلم‌سوار در برابر آتش سنگرهای مستقر بر روی سیل‌بند و کمین‌هاست. برخی فرماندهان هشدار می‌دهند که مقاومت اولین خط دفاعی عراق در ساحل غربی هور، به سرعت نخواهد شکست و باید تدابیر ویژه‌ای برای نیروهای بلم‌سوار، در این لحظات در نظر گرفته شود. البته فرماندهٔ لشکر، نظر دیگری دارد. احمد کاظمی، چهاردهم اسفند ۶۳ در یکی از جلسات، می‌گوید: «ولی بسیجی‌ها [را] من بلام؛ اون‌جا که می‌رسند، خشم می‌گیره چشم‌هاشون رو و می‌پزند، هر جوری هست، توی این خشکی. و اینمیسند که دشمن روی بلم، تیرشون بزنه.»

نحوهٔ عبور از سیم‌های خاردار، از دیگر موضوعات مطرح در جلسات کادر فرماندهی لشکر ۸ نجف، طی روزهای باقیمانده به عملیات است. برخی اعتقاد دارند که می‌شود سیم‌های خاردار را بلند کرده و از زیر آن‌ها عبور کرد ولی در مقابل، تعدادی از نیروها از احتمال تداوم این موانع تا کفِ هور سخن گفته و چنین راهکاری در شبِ عملیات را غیرعملی می‌دانند.

یکی دیگر از ایده‌های مطرح شده در این خصوص، عبور از روی سیم‌خاردار، بدون چیدن آن‌ها است. برخی پیشنهاد دارند که بلم همین‌طور که جلو می‌آید، به تدریج روی

---

۱. پیش از عملیات خیبر در زمستان ۶۲، با هدف انسجام بخشی به خدمات ارائه شده برای مجروحان و جانبازان دفاع مقدس، در هراستان ستاد مشترک امداد و درمان تشکیل می‌شود که در این میان شهر نجف‌آباد به دلیل تعداد زیاد مجروحان، به‌شکل مستقل این ستاد را با مسئولیت مهدی حیدری تشکیل می‌دهد. یکی از وظایف این مجموعه پیگیری امور درمانی، خانوادگی و معیشتی مجروحان و شهدای دفاع مقدس بود.

سیم خاردار سوار شده و از آن عبور کند. این افراد، امیدوارند در شب عملیات، وزش باد و سرو صدای پر حجم ایجاد شده در نيزار، مانع از شنیده شدن صدای عبور بلم از روی سیم‌های خاردار شود. احمد نجات‌بخش، با این نظریه مخالف است. او می‌گوید: «ما باید به وضعیتی رو بینیم که ما تسلط به جوداشته باشیم؛ حالا چه باد بیاد، چه نیاد، بتونیم کارمون رو انجام بدیم. یعنی کاری با شرط نداشته باشیم؛ یعنی باد بیاد این طوری [و باید نیاد اون طوری].»

محمدعلی مشتاقیان، در خصوص راهکارهای عبور از سیم‌های خاردار، در مقطع شناسایی‌ها می‌گوید:

«برای عبور از سیم‌های خاردار، چند روش انتخاب شد. یکی این‌که جاهایی شناسایی شود که حجم سیم خاردارها کمتر بوده و بشود بدون جلب توجه دشمن، از آن نقاط عبور کرد. یک روش دیگر هم این بود که دو نفر، بخشی از طول سیم خاردار را به پایین فشار دهند تا نفر سوم، بتواند از روی آن عبور کند. گاهی هم که امکان چنین کارهایی نبود، مجبور بودیم سیم خاردار را بچینیم یا جابه‌جا کنیم و موقع برگشت از شناسایی، وضعیت آن نقطه را به شرایط قبل برگردانیم تا گشتی‌های عراق متوجه موضوع نشوند.»

طی جلسات متعدد، نظر اکثر فرماندهان بر این موضوع قرار می‌گیرد که بایستی مسیری از دل سیم‌های خاردار، حداقل به اندازه عبور یک قایق، باز شود. محمدعلی مشتاقیان، یکی از راهکارهای پیشنهادی عبور از سیم‌های خاردار در شب عملیات را این‌گونه شرح می‌دهد: «هر جا که مشکلات و سختی‌ها بیشتر می‌شد، خلاقیت و ابتکارات رزمندگان هم بیشتر می‌شد. برای شکستن خط عراق در عملیات بدر، پیش‌بینی شده بود که از اژدر بنگال<sup>۱</sup> استفاده کنیم. نیروهای تخریب، می‌توانستند این مواد منفجره لوله‌ای شکل که

۱. اژدر بنگال، یک خرج انفجاری است که در انتهای یک تیوب با طول زیاد و قابل افزایش قرار می‌گیرد. این ابزار توسط واحدهای مهندسی رزمی به منظور پاکسازی موانعی به کار می‌رود که پاک‌سازی آن‌ها مستلزم نزدیک شدن و قرار گرفتن در معرض آتش دشمن است. اژدر بنگال قادر به پاک‌سازی معبری با طول حداکثر پانزده متر و عرض یک متر در میادین مین و سیم خاردار است. این سلاح را یکی از افسران ارتش انگلستان که در منطقه «بنگور» هند مستقر بود در حدود صدسال پیش ساخت. شاید همین موضوع باعث شده که این سلاح به «اژدر بنگال» معروف شود؛ نامی که هم چنان به صورت لاتین روی نمونه‌های تولیدی درج می‌شود.

قابلیت اتصال به هم و افزایش طول داشتند را در محل تمرکز سیم‌های خاردار منفجر کرده و مسیر را باز کنند.»

در این بین، معدودی از نیروها پیشنهاد دارند نبشی‌های مهارکننده سیم خاردارها، گنده شوند ولی اکثریت با چیدن سیم خاردارها موافق هستند؛ البته با کمترین سروصدا و جلب توجه کمین‌ها. برخی هم پیشنهاد می‌کنند، سیم‌های خاردار، از یک مقطع بریده شوند و در ادامه، بلم‌ها دوطرف این بخش را بکشند تا مسیر باز شود که البته این ایده، مشتری چندانی ندارد و اکثر فرماندهان، روی چیدن سیم‌های خاردار از دو نقطه و بازگشایی مسیر در کمترین زمان و بیشترین سکوت و آرامش، تأکید می‌کنند.

در همین راستا، چهاردهم اسفند ۶۳، احمد کاظمی به مسئول وقت واحد اطلاعات عملیات لشکر، دستور می‌دهد: «آقای نجات بخش! آقا یه سیم خاردار الان ببینید توی آب، عین همون سیم خاردارای دشمن. غواص‌هاتون بنا کنند روش کار کردن. برند بچینند و این کارا. همچین بچینند و وصل کنند تا یاد بگیرند [بی صدا بچینند].»<sup>۱</sup> با وجود تمامی اقدامات و ایجاد آمادگی‌های لازم برای خاموش کردن کمین‌ها، برای شرایطی که برخی کمین‌ها فعال مانده و در مجموع، یک یا چند آبراه باز نشوند نیز پیش‌بینی لازم صورت گرفته. احمد کاظمی دهم اسفند ۶۳، در پاسخ به سؤال یکی از نیروها در خصوص احتمال باز نشدن برخی آبراه‌ها می‌گوید: «خدای نکرده، هر آبراهی از هر لشکری باز نشد، اون لشکر باید برود به آبراهی که باز شده.»

در پایان جلسه دیگری که با همین دستور کار در دوازدهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، احمد کاظمی مجموع موضوعات مطرح شده را به این شکل جمع‌بندی می‌کند: «برادرها! ان‌شالله دفعه دیگه که زود ان‌شالله جلسه می‌گیریم، باید همه شما برادرهایی که غواص هستید و برادرهایی که راهنما هستید، باید قبل از این‌که نیروها را به تعداد زیادی با بلم برسانید به خشکی، یا غواص‌هایی که باید سیم خاردار باز کنند و زمینه را آماده کنند، طرح داشته باشند. بگه من می‌رم در فلان فاصله پیاده می‌شم. آن‌جا مثلاً بلم به این حالت

۱. رضا نورمحمدی نیز بلافاصله تأکید دارد: «دوتا نبشی آقای نجات بخش، دوتا نبشی بکوبند. بین دو نبشی باشه.» شعبانلی زینلی نیز چند لحظه بعد، خطاب به نجات بخش، می‌گوید: «حلقه سیم خاردارها رو ببندند، نبشی عین اون‌جا بکوبید، شب بریم بچینیم بی صدا. [ببینیم] با چه روشی می‌شه بی صدا بچینیم.»

وایمیسه. من، با ارتباط یا بی ارتباط، با سلاح؛ با چه سلاحی، بی سلاح، با نارنجک دستی، خودم می‌رم آن جا را آماده می‌کنم. بعد، گشتی را می‌گیرم. بعد به چپ وایمیسم. یا مثلاً باید دو غواص باشیم، سه تا باشیم. این‌ها را باید رویش فکر کنید. چون شما رفته‌اید تا جزئی‌ترین قسمت و جزئی‌ترین قسمت را باهاش مواجه شده‌اید. ان‌شالله با قاطعیت، محکم و با توکل به خدا این‌ها را مطرح بکنید تا ببینیم نقطه ضعف‌هایش کجاست. نقطه قوت‌هایش کجاست. یک نتیجه اصلی و اساسی بگیریم که ان‌شالله بتوانیم به حول و قوه الهی، با قدرت خیلی زیاد، بر کفار ان‌شالله بتازیم.»

یکی دیگر از تأکیدات احمد کاظمی، تقویت گردان چهارده معصوم به عنوان اولین گردان خط‌شکن است. کاظمی، چهاردهم اسفند ۶۳، در جلسه‌ای خطاب به فرماندهان گردان‌ها می‌گوید: «برادران ان‌شالله بایست کمک کنند به گردان چهارده معصوم که بعد، سختی‌هایش دچار همه‌مان نشه. برید خودتان بنشینید و گروهان‌هایش را بررسی کنید. آگه گروهان‌های خودتان قوی‌تر است، یکی از گروهان‌هایشان را بگیرید و یکی از گروهان‌هایتان را بدهید. دو نفر که به نظرتان میاد بچه‌های محکم و کاری هستند، به اون‌ها بدید.»

در همین روز و طی جلسه دیگری، سیداکبر اعتصامی فرمانده گردان خط‌شکن چهارده معصوم، موضوع اختصاص نارنجک‌انداز ۴۰ میلی‌متری<sup>۱</sup> به گردانش را خطاب به فرمانده لشکر مطرح می‌کند.

- اون ۴۰ میلی‌متری چی طور شد؟! در حد حرف بیشتر نبود!؟

- ۴۰ میلی‌متری‌ها [را] هم آمریکایی‌ها ندادند فعلاً! یه چند قبضه داشتیم [که] توی عملیات خیبر منهدم شدند.

- الان برای این کار ما، مخصوصاً برای مأموریت لازمه که...

- آگه ۴۰ میلی‌متر باشه، می‌تونید خط رو بشکنید؟

- خب تقریباً خوب است. وقتی خدا بخواد، همه کاری می‌شه کرد.

---

۱. نارنجک‌انداز M۷۹ نوعی سلاح گرم تک‌لول ساخت ۱۹۶۱ در آمریکا است که می‌تواند نارنجک را با سرعت و دقتی بسیار بیشتر از حالت دستی به نزدیکی هدف مورد نظر پرتاب کند. این سلاح با کالیبر ۴۰×۴۶ میلی‌متر، برای مسلح شدن از مکانیسم تفنگ‌های کمرشکن استفاده می‌کند. این سلاح می‌تواند طیف گسترده‌ای از نارنجک‌های ۴۰ میلی‌متری مانند دودزا، ضد نفر، انفجاری و منور را شلیک کند.



- توکل به خدا. ان شاء الله ۴۰ میلی متری هم این جا بهتون می‌دیم.  
یکی از نگرانی‌های نیروها در آستانه عملیات، کمبود قایق برای انتقال نیرو و امکانات در اولین روزهای عملیات است. برخی مسئولان واحدها، بر اساس تجربه عملیات خیبر، پیش‌بینی می‌کنند که با شروع عملیات، تردد قایق‌ها به دلایل مختلف آشفته شده و نیروها با مشکل کمبود قایق مواجه شوند. احمد کاظمی سیزدهم اسفند ۶۳ در پاسخ به این دغدغه، اظهار امیدواری می‌کند که پل طراحی شده برای اتصال پدهای لشکر به ساحل غربی هور که اسکه رحمت نیز بخشی از آن است، به سرعت آماده شود تا نیاز کمتری به استفاده از قایق باشد. کاظمی تأکید دارد تا قبل از اجرای پل، واحدهای مختلف باید نظارت کنند که قایق‌های تحت نظرشان، بعد از تخلیه نیرو و امکانات در ساحل دشمن، به سرعت باز گردند. فرمانده لشکر هم چنین، اولویت انتقال امکانات توسط قایق‌ها را به سلاح و مهمات مورد نیاز گردان‌های پیاده می‌دهد.

کاظمی طی یکی از جلسات که در آستانه شروع عملیات تشکیل شده، خطاب به تعدادی از مسئولان واحدها می‌گوید: «برادرا! تدبیر بر این است که ان شاء الله تا فردا ظهر، این پل ماشین‌رو زده بشه. این پل موتوررو هم که الان تا این جا (اشاره به نقطه‌ای بر روی نقشه) آمده. از این جا به این طرفش هم که گفته‌ایم دنبال گردان پیاده ان شاء الله تعالی بزنندش. حالا موفق شوند و بتوانند بزنندش [دیگه نمی‌دونم]. دیگه، تدبیر اینه! همه چیز، اسمی هست. هم هاورکرافت هست، همه چیز الان موجوده توی دست. بشود ازش استفاده کنیم، همه چیز هست ولی مبنا الان برنشد است. ما اصلاً، برید بگویند این جا هیچ ماشینی هم از دشمن سالم نمی‌مونه. نمی‌دونم، هیچ قاطری هم دشمن این جا توی این منطقه نداره؛ مبنا بر اینه. حالا فعلاً هر چی اش [را] بتوانیم استفاده کنیم، امتیازه.»

احمد کاظمی، برای مدیریت بهتر مسائل مربوط به عبور از هور، یک کمیته نیز تشکیل داده. او در جلسه‌ای که یک روز قبل از عملیات تشکیل شده، می‌گوید: «ان شاء الله به کمیته‌ای این جا تشکیل می‌شه به نام کمیته عبور. قاسم محمدی، [نعمت‌الله] گردانی و این‌ها هم عضوش می‌شند. این‌ها می‌شوند تشکیلات عبور. هر چی امکاناتی که مال عبوره، می‌دهیم دست این‌ها که با یه برنامه‌ریزی درست و حسابی، ان شاء الله بیایند و بتونند خوب ترابری کنند. خوب تدارک کنند.»

در موضوع تردد قایق‌ها در هور، پیش‌بینی‌های دیگری نیز انجام گرفته. فرمانده لشکر، طی جلسه‌ای می‌گوید: «این دو، سه تا قایق، توی آبراه‌های اصلی همیشه تردد دارند. کارشان همین‌ه؛ تردد روی قایق‌های خراب شده، نفراتی که غرق شده‌اند و شهیدی که جا مانده، سوارش کنند. توی همه آبراه‌ها هم راهنما هست. بچه‌های [واحد] ناصرهم، گوشه و کنار، همین جور از این یونولیت‌ها ول می‌کنند که آگه به وقت کسی گم شد، طوری شد [از این‌ها کمک بگیرد].»

به دنبال اطلاع احمد کاظمی از گزارش‌هایی در خصوص هوشیار شدن عراق، فرمانده لشکر دستور می‌دهد تا با حرکت دادن یک گردان نیرو در هور، نحوه عکس‌العمل عراق و میزان آمادگی نیروهای خودی ارزیابی شود. نیروهای اطلاعات عملیات، پیش‌بینی می‌کردند که جابه‌جایی یک گردان نیرو، سروصدای زیادی به پا کرده و واکنش عراقی‌ها را به دنبال خواهد داشت.

به همین منظور، گردان چهارده معصوم به فرماندهی سیداکبر اعتصامی وارد جزیره شمالی می‌شود تا یک حرکت آزمایشی در آبراه‌ها داشته باشند. حوالی ظهر هفدهم اسفند ۶۳، احمد کاظمی طی صحبتی با اعتصامی، توصیه‌هایی برای حفظ جان نیروها دارد. کاظمی می‌گوید: «الآن دشمن داره دنبال نیروهای ما می‌گرده. هیچ‌کس نباید توی روز از سنگ‌بیرون بیاید. توی هر سنگ‌ر باید به نگهبان بگذارد. نگذارید بچه‌ها، بیهوده شهید بشند. آگه بچه‌ها بیرون بیاین، دشمن با یه کاتیوشا همه را منهدم می‌کنه. آگه هرچی تانک و نفربر هم بیاریم، چیزی نیست. دشمن به نیروی پیاده ما حساسه و این منطقه عملیاتی هم دشمن می‌دونه که فقط نیروی پیاده می‌تونه عمل کنه.»

در نهایت، حوالی ساعت ده شب هفدهم اسفند ۶۳، گردان قمربنی‌هاشم حرکتش را به کمک ده‌ها بلم، روبه مواضع دشمن شروع می‌کند. تمامی شرایط، مانند شب عملیات آماده‌سازی شده و نیروها پس از خواندن دعای توسل و عبور از زیر قرآن، سوار قایق‌ها می‌شوند. حتی بر اساس اعتقاد بسیاری از نیروها، یک سفره «حضرت رقیه» نیز پهن می‌شود تا نیروها به سلامت از این مأموریت برگردند.

در شروع حرکت، مشکل خاص و حادی دیده نمی‌شود ولی با نزدیک شدن به خط دشمن، در پانصد متری آبراه خیبر، عراق هوشیار شده و اقدام به شلیک گلوله‌های

زمان دارا می‌کند. دقت این شلیک‌ها، با رسیدن نیروها به آبراه افزایش یافته و چند نفر از رزمندگان در این محدوده زخمی می‌شوند.

محمد سلطانی که از نزدیک شاهد این اتفاقات بوده، می‌گوید:

«مُچ یکی از فرمانده گروهان‌ها بر اثر اصابت ترکش قطع شد و یکی از بی‌سیم‌چی‌ها به نام حسن مختاری، ترکش به سرش خورد و افتاد داخل آب. فکر کردیم شهید شده ولی وقتی خروج حباب‌های آب را دیدیم، متوجه زنده بودنش شدیم. البته در نهایت، مدتی بعد در بیمارستان به دلیل شدت جراحات به شهادت رسید.»

با بروز این اتفاقات، نیروهای گردان از همان نقطه به محل شروع حرکت شان برگشته و به سرعت در سنگرها پخش می‌شوند تا دستورات بعدی به آن‌ها ابلاغ شود. راوی مرکز اسناد، در تحلیل نقاط ضعف این رزمایش نوشته: «استفاده از بلم در شب عملیات، بسیار مشکل است و تیراندازی و آرپی‌جی زدن در آن مشکل‌تر. بلم‌ها از پنجاه متری مشخص هستند و دشمن نیز می‌تواند آن‌ها را ببیند و صدای پارو زدن را از همان فاصله بشنود.»

پس از بازگشت نیروها از حرکت مذکور، احمد کاظمی در جلسه‌ای، می‌گوید: «مانور، تجربه بزرگی برای ما بود. در بلم، حرکت به طرف دشمن مشکل است. با یک آتش دشمن، همه از هم می‌پاشند. سرو صدای نیروها در بلم بسیار زیاد بود. بلم‌ها با برخورد به یکدیگر باعث مسدود شدن آبراه‌ها می‌شوند. باید برویم فکر کنیم تا کمین‌ها را با چینکوک که روی آن تیربار دوشکا مستقر است، بزنیم.»

کاظمی در جلسه دیگری که همان روز با موضوع بررسی نقاط قوت و ضعف این رزمایش تشکیل می‌شود، در جواب دغدغه نیروهای اطلاعات عملیات درباره حساس شدن عراق به منطقه می‌گوید: «دشمن می‌داند که ما کجا می‌خواهیم عملیات کنیم. ما هم، سال دیگر اگر به سورکوه برویم و اذان بگوییم، دشمن حساس نیست ولی تا در شلمچه پیدایمان شود، دشمن، طارق عزیز و عدنان خیرالله را به منطقه می‌فرستد و می‌گوید برو ببین چه خبر است! هر جا دشمن نفهمد ما عملیات می‌کنیم، ارزش<sup>۲</sup> بالایی برای ما ندارد.»

۱. این نوع گلوله، پس از مدت زمان مشخصی پس از پرتاب، منفجر می‌شود. با تنظیم این زمان، می‌توان گلوله‌ها را به گونه‌ای در هوا منفجر کرد تا از نیروها تلفات گرفت. سر این گلوله‌ها قسمتی مدرج برای تنظیم زمان انفجار دارد.

۲. به نظر می‌رسد، منظور احمد کاظمی این است که عراق، روی تمامی مناطق ارزشمند از نظر عملیاتی، حساس است.

محسن رضایی از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸، به موضوع دیگری از این جلسه اشاره دارد. او می‌گوید: «احمد گفت چه شکلی‌اش را نمی‌دانم ولی هر طوری هست باید گردان‌ها را برسانید به دژ. خط باید بشکند.»

چند شب مانده به شروع عملیات، منتخبی از نیروهای زبده گردان‌های پیاده تحویل واحد اطلاعات عملیات می‌شوند تا برای شکستن خط اول عراق، آموزش‌های ویژه‌ای ببینند. صحبت‌های محمد سلطانی، پس از دیدن این نیروها شنیدنی است: «من ضعیف‌النفس بر اساس دید صرفاً مادی که داشتم، این نیروها را فاقد توانایی جسمانی و عملیاتی جهت چنین کاری ارزیابی کردم. البته احمد کاظمی، نظرم را قبول نکرد و گفت که این‌ها نیروهای زبده‌ای هستند.»<sup>۱</sup>

برای سلاح تیم‌های ویژه نیز مباحث مختلفی مطرح می‌شود. برخی معتقدند کلاشینکف<sup>۲</sup> به درد چنین مأموریتی نمی‌خورد و پیشنهاد استفاده از کلت کمری را مطرح می‌کنند و در نهایت استفاده از یوزی تصویب می‌شود. با قطعی شدن این تصمیم، چندین قبضه یوزی<sup>۳</sup> که برخی‌شان هنوز برچسب اموال ساواک داشتند، تحویل اعضاء تیم‌های ویژه خط شکن می‌شود.

---

۱. ابراهیم مظاهری از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر که در شب عملیات، همراه با تعدادی از این نیروهای ویژه، سراخ کمین‌های عراق می‌روند، پس از پایان عملیات بدر، طی مصاحبه با راوی مرکز اسناد، پیرامون نقاط ضعف این نیروها می‌گوید: «مشکلاتی که وجود داشت، به خاطر همون نیروهای ویژه بود که قصد عملیات داشتند. آبراه‌هایی که عرض‌شان کم بود، قابل قبول نبود برای پارو زدن این‌ها. هماهنگی هم به اون صورت بین دو تا بلم نشده بود. مثلاً یک بلم عقب می‌افتاد، مجبور می‌شدیم برگردیم دنبال اون بلم که نتیجه آموزش کم بود که به نیروهای ویژه داده بودند؛ آموزش کم در بلم‌رانی و به اصطلاح هدایت بلم.» مصطفی اناری دیگر نیروی اطلاعات عملیات نیز که وظیفه‌ای مشابه با مظاهری داشته، در این خصوص می‌گوید: «محوری که مربوط به ما بود، چون که دو روز قبل از عملیات، نیرو را تحویل ما داده بودند، به خرده روشون کار کردیم ولی محورهای دیگه بودند که نیروی ویژه، خوب نمی‌توانست کار بکند. با آب، سرو کاری نداشت؛ پارو زدن و این‌ها. مثلاً نیروی ویژه‌ای که به اصطلاح نیروی عمل‌کننده توی محور ما بود، نتوانستند خودشون رو سر موقع برسوند.»

۲. در جلسه‌ای که حوالی دوازدهم اسفند ۶۳ با حضور احمد کاظمی و نیروهای اطلاعات عملیات تشکیل شده، یکی از حاضرین معتقد است که با کلاشینکف، حداکثر ده گلوله می‌شود در داخل آب شلیک کرد و بیشتر از آن، لوله داغ سلاح، در تماس با آب، مشکل پیدا کرده و تغییر شکل پیدا می‌کند.

۳. محمد سلطانی از نیروهای اطلاعات عملیات، اعتقاد دارد که در شب اول عملیات، این یوزی‌ها کاربرد چندانی نداشته‌اند و عمده کار با کلاشینکف انجام گرفته است.

فرمانده لشکر، طی جلسه‌ای دیگر در همان مقطع زمانی خطاب به مسئول وقت بهداری لشکر می‌گوید: «همین الآن شروع کنید قایق‌ها تون را تحویل بگیرید. کفش را تخته بکوبید<sup>۱</sup> و همه چیزتان آماده باشد. تا بیست و چهار ساعت دیگه، چهل و هشت ساعت دیگه، فقط لازم باشه که بیایید این جا و چراغ و فرمزتون<sup>۲</sup> را بگذارید. یعنی دیگه هیچ کاری نداشته باشید. فقط لازم باشه که این نیرویتان را دستش را بگیرید و بیاورید این جا.»

در همین ایام، بچه‌های اطلاعات عملیات، تعدادی از کادر فرماندهی گردان‌هایی که قرار است در هر آبراه عمل کنند را همراه‌شان به شناسایی می‌برند تا نسبت به آخرین وضعیت منطقه و مسیرهای حرکت، آشنا شوند. مصطفی نصر فرمانده گردان انبیاء، یکی از این افراد است که پس از حرکت در عمق هور با همراهی نیروهای شناسایی، شب را هم در منطقه و در نزدیکی مواضع دشمن می‌ماند. او قصد دارد، وضعیت تردد عراقی‌ها در طول شب و نحوه ورود و خروج نیروهایشان به سنگرها را دقیق‌تر بررسی کند.

در یکی از آخرین جلسات برگزار شده با موضوع تحلیل نتایج شناسایی‌های بچه‌های اطلاعات که بعضاً با حضور شعبانعلی زینلی و احمد نجات بخش تشکیل می‌شود، برخی نیروها از رسیدن به ساحل دشمن خبر می‌دهند. احمد کاظمی با دقت به صحبت‌های آنان گوش داده و هم‌زمان سؤالات دقیقی را از جزئیات مورد نیاز طرح می‌کند.

در یکی از این موارد، محمد مهدی رحیمی از رسیدنش به جاده روطه و پیشروی‌اش تا نزدیکی دژ دشمن خبر می‌دهد. فرمانده لشکر سؤالاتی دارد؛ «اون جا چی چی دیدی؟ از کجا رفتی؟» طی گزارش دیگری، مهدی فتاح‌المنان می‌گوید: «دستم را زدم به ساحل دشمن.» احمد کاظمی دنبال جزئیات دقیق‌تری است؛ «از کدام آبراه رفتی؟ کمین ندیدی؟ کمین لب آب بود یا فاصله داشت؟ مسیر جداگانه برایش درست کرده بودند یا نه؟»

مشابه این سؤالات دقیق و نکته‌سنجی‌های احمد کاظمی را می‌توان در یکی از جلسات کادر فرماندهی لشکر با مسئولان گردان‌های پیاده نیز مشاهده کرد. طی این جلسه که

۱. به منظور انتقال بهتر و راحت‌تر مجروحان

۲. «فریم» یا «چراغ خوراک‌پزی» نوعی چراغ نفتی است که وقتی تلمبه‌شان زده شود، نفت به حالت مه پاش به بخش بالای چراغ پاشیده شده و می‌سوزد. بالای مخزن این چراغ، یک سه پایه طوری نصب شده که می‌شود ظرف غذایی را روی آن گرم کرد.

چهاردهم اسفند ۶۳ برگزار شده، اصغر توکلی معاون گردان محرم که عملیات خیبر را در تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم و در همین محدوده تجربه کرده، راجع به محل و ویژگی کانال‌ها، تعداد و کیفیت پل‌ها، جاده‌های دسترسی و دیگر عوارض ایجاد شده در این محدوده توضیح می‌دهد. احمد کاظمی هم ضمن تطبیق گفته‌های توکلی با جدیدترین نقشه هوایی منطقه، سؤال‌های خاصی از او می‌پرسد؛ «دشمن از کدام طرف تیر می‌زد؟ بیشترین ضربه را از کجا خوردید؟ و ارتفاع این جاده چقدر بود؟» فرمانده لشکر، جواب‌های توکلی را به کمک دیگر منابع اطلاعاتی‌اش تجزیه و تحلیل کرده و برخی را تأیید و تعدادی را رد می‌کند. مثل جاده‌ای که توکلی اعتقاد دارد ارتفاعش زیاد نیست ولی کاظمی می‌گوید: «نه این خیلی بلنده! قالبیاف<sup>۱</sup> می‌گفت من از پشت این جا که با موتور می‌اومدم، روی موتور بلند شدم تا تونستم اون طرف را ببینم.»

در ادامه، وقتی یکی از فرماندهان، تناقض برخی مشاهدات توکلی از منطقه، نسبت به جزئیات شرح داده شده توسط مسئول اطلاعات عملیات لشکر را مطرح می‌کند، احمد کاظمی با شوخی و خنده می‌گوید: «توکلی که این جا نیومده بزه باباجون من! عکس هوایی رفته روی کل منطقه [کار کرده]. توکلی، از عقب این جا کله‌اش رو گرفته، دولادولا گفته حالا شهید می‌شم و شدم و خلاص شد، یواشکی دویده پشت این جا فرار کرده!»

با نزدیک شدن زمان عملیات، احمد کاظمی در جلسات چند نفره و گاهی خصوصی، مسئولان واحدها و بخش‌های مختلف لشکر را توجیه می‌کند تا با چه کمیت و کیفیتی، زیرمجموعه‌شان را برای ورود به عملیات آماده کنند. مرتضی کاظمی جانشین آماد و پشتیبانی لشکر، می‌گوید: «صدایمان می‌زد و جلسات خصوصی می‌گرفت تا امکانات، بهتر و بیشتر برسد به نیروها. راهنمایی مان می‌کرد و اگر برایش ثابت می‌شد که کوتاهی کرده‌ایم، خیلی جدی و قاطع برخورد می‌کرد. خیلی از امکانات مان که در اهواز و پایگاه‌هایی مثل ۷۵ کیلومتری و حمزه در جاده اهواز به خرمشهر داشتیم را به تدریج آوردیم به جزیره شمالی و در چند نقطه آماده تزریق به خط مقدم کردیم. یکی دو شب مانده به عملیات هم، جلسه‌ای گذاشتند در جزیره شمالی که به نظرم محسن رضایی فرمانده کل

۱. محمد باقر قالبیاف در عملیات خیبر، با تیپ ۲۱ امام رضا و در قالب قرارگاه حدید، در نزدیکی روطه و در غرب جزیره شمالی وارد عمل شده بود.

سپاه هم در آن حضور داشت. بعد از این جلسه که محوریتش، انجام آخرین هماهنگی‌ها بود، احمد کاظمی صدایم زد و خواست دیگر از جزایر خارج نشوم و همان‌جا پیگیر کارها باشم تا خبرم کند.»

طی یکی از نوارهایی که توسط راوی مرکز اسناد ضبط شده، صحبت‌هایی از احمد کاظمی شنیده می‌شود که به نظر می‌رسد مربوط به جلسه‌ی مورد اشاره‌ی مرتضی کاظمی باشد. فرمانده‌ی لشکر در این نشست می‌گوید: «ستاد تدارکات، ان‌شالله آماده باش صددرصد باشند و کسی از حمزه، این طرف تر نه! حالا برادرایی که گفتند این‌جا باشندشون، حتی این‌کار هم از سمت همین منطقه باشد و بیشتر کارهایشان را با تلفن و پیک انجام بدهند. ان‌شالله کسی هم آگه توی اهواز کار داره، الان ستاد یه برنامه ریزی بکنه، آگه لازم است که بی سیم و زندگی بگذارند اون‌جا و از همون‌جا، در تماس باشید و یه مسئول هم برای تشکیلات اهواز باشه.»

طی یکی از جلسات، فرمانده‌ی لشکر خطاب به مسئولان واحدهای پشتیبانی کننده از رزم می‌گوید: «[مقر] نهران را جمع‌شان می‌کنید. همه‌ی مشمولان را چادر برایشان بزنند و انتقال‌شان بدهند به حمزه ۲. محرمانه، همه‌ی [وسایل] را جمع می‌کنید در اتاق‌ها و درش را می‌بندید. آشپزخانه را تعطیل می‌کنید. یه نفر از تدارکات، این‌جا باشه واسه حفظ و حراست و یه نفر هم از آموزش باشه، واسه کنترل. تسلیحات مون هم یه نفر همون‌جا، بالای سرش باشه. درهاش رو قفل کنید محکم؛ اسلحه است، مهمات است. همه‌ی در و بوئش را قفل کنید. دیگه خودتون برید اون‌جا که محکم، بفهمید یه وقت خدای نکرده، وسایل تون و امکانات تون رو کسی نبره. طوری نشه، آسیبی نرسه به وسایل بیت‌المال. یقین پیدا کنید که همه چیز را جمع بکنید.»

در نوزدهم اسفند ۶۳، احمد کاظمی توصیه‌هایی مهم و کاربردی به حسین صنعتکار مسئول وقت یگان دریایی لشکر دارد. کاظمی، می‌خواهد تا یک گروهان از نیروهای کوش در اسکله پد امام حسین، یک گروهان در اسکله پد ابوالفضل و یک گروهان در اسکله رحمت مستقر شوند. او می‌گوید: «نیروهای درجه ۱ در اسکله، درجه ۲ در ابوالفضل و درجه ۳ در سیدالشهدا مستقر باشند. باید به همه‌ی سکانی‌ها بسپارید که از قایق‌شان جدا نشوند. تعمیرگاه سیار در آب داشته باشند. دیگر هیچ‌کس از مکانش دور نشود. بهترین و

شجاع‌ترین نیروها را روی چینکو بگذارید. می‌خواهند خط بشکنند. قایق‌ها از اسکله تا خط در اختیار فرماندهان گردان هستند. باید در هر اسکله یک فرمانده از کوثر باشد و یک فرمانده از کوثر هم در خط باشد. امشب همه چیزتان را پای کار ببرید.»

صنعتکار نیز، کمبودهای نیروهایش برای انجام مأموریت را چنین شرح می‌دهد: «ما حدود صد تا سیم چین می‌خواهیم، برای این‌که [اگر] سیم [خاردار] دور موتور قایق پیچید، استفاده کنیم. صد عدد آب‌گیر و چهارصد عدد لاستیک برای چسباندن به اسکله که قایق به اسکله نخورد.»

در مورد گردان‌های پیاده نیز، احمد کاظمی، تعیین بخشی از جزئیات مورد نیاز را به خود آن‌ها واگذار کرده و تکلیف می‌کند که در جلساتی جداگانه با برخی اعضای کادر فرماندهی لشکر، روی این مسائل بحث و بررسی کرده و به نتایج مورد نظر دست پیدا کنند. یکی از این جلسات، جلسه‌ای است که در آستانه عملیات، با حضور تعدادی از فرماندهان گردان‌های پیاده، سیف‌الله رهنما و برخی دیگر از فرماندهان لشکر ۸ نجف، تشکیل شده. رهنما در این نشست که با تجزیه و تحلیل مسائل مختلف همراه است، تأکید ویژه‌ای بر روی دفع پاتک‌های دشمن در ساعات اولیه اولین روز عملیات دارد. رهنما می‌گوید: «ببینید! همیشه توی تمام عملیات‌ها، ما این مساله را داشتیم. از وقتی که دم آفتاب زدن می‌شه تا ساعتی نه تقریباً، یه سکوتی جبهه داره. بچه‌های ما هم خسته‌اند، فرمانده گردان‌ها و همه فرمانده‌ها خسته‌اند و سر در گریبان. دشمن، همیشه زودتر از ما، خودش می‌گیره و بنا (شروع) می‌کنه آماده شدن. ساعت نه، پاتکش را شروع می‌کنه و بعدش ما آماده می‌شویم. شما بیایید توی این فاصله دو، سه ساعت؛ خسته هستند بچه‌ها، بهشون بگید شما خسته هستید و تمام این مسائل ولی محکم‌ترین خط پدافندی را می‌توانید توی این سه ساعت ایجاد بکنید و بعدش با خیال راحت بپردازید به استراحت. چون آگه این خط شما محکم باشه، دشمن هر کار می‌خواد بکنه، دیگه خرس نمی‌ره به شما ولی شما آگه جایی را پدافند نداشته باشید، آگه پانصد تا گردان تازه نفس هم بیایند، دیگه فایده نداره!»

طی نشست مشابه دیگری که با حضور فرماندهی لشکر تشکیل شده، احمد کاظمی نیز

۱. بادگیر نفوذ ناپذیر نسبت به آب



توصیه‌هایی ویژه برای صبح اولین روز عملیات دارد. کاظمی عنوان می‌کند: «صبح که می‌شه، فرمانده گروهان، فرمانده گردان، توی هوای گرگ و میش که همه خسته‌اند، اصلاً مأموریتِ گردانه؛ باید خوب چپ و راست را ببینه. ببینه کجا چهارلول هست، پاک‌سازی کنه و خط را تأمین کنه. دو تا فکری عمیق؛ یکی بفرسته جلوی خط کمین بگذارند، آرپی‌جی‌زن‌هاش رو بفرسته جلو، تیربارچی‌ها رو بفرسته بگه وایسا کمین. [دومین فکر، در] خطش به بچه‌ها بگه اورکتت را در بیار، نمی‌دونم شلوارت را در بیار، برو گونی خاک عراقی‌ها رو خالی کن، بردار دو تا گونی خاک درست کن، بگذار دور خودت، دفاع بکن. دور و برش را هم نگاه کنه، ببینه کجا یه قبضه خمپاره هست، از کار نیفتاده، کجا یه چهارلول هست، از کار نیفتاده، واسه اون هم سریع پاک‌سازی کنه. صبح می‌شه، ساعت هفت و هشت، عراقی‌ها شروع می‌کنند با بی‌سیم هماهنگ کردن و نیروهاشون رو پیدا کردن، دیگه نتونند این جاها کسی را پیدا کنند. هر کی باشه، یه نیروی بدون سازمان، متلاشی شده و فرار کرده باشه از توی این سنگرها اومده باشه که هیچ‌کاری نتونه بکنه.»

در جلسات کادر فرماندهی لشکر، احمد کاظمی گاهی توصیه‌هایی در راستای تقویت روحیه نیروها دارد؛ توصیه‌هایی که فقط به امور معنوی محدود نمی‌ماند. کاظمی در جلسه‌ای می‌گوید: «باید ان‌شالله کاری بکنید که هم بتونید از نظر امکاناتی کمک کرده باشید و هم حضورتان توی صحنه، کنار برادران، این مطلب را ان‌شالله قوتش بدهد و شکلس بدهد که همه حس بکنند که همه اومدن پای کار.»

حدود دو روز مانده به شروع عملیات، احمد کاظمی از نیروهای واحد ادوات می‌خواهد دو پدی که پیش از این تحویل گرفته و مدت‌ها به حالت پدافندی بر روی آن‌ها حضور داشته‌اند را تخلیه کنند. این پدها بایستی برای سوار و پیاده شدن نیروهای شرکت‌کننده در عملیات، آماده‌سازی شوند. گردان‌های پیاده نیز حدود چهل و هشت ساعت مانده به عملیات، از حصیرآباد به جفیر و در ادامه به جزیرهٔ مجنون شمالی منتقل می‌شوند. در انتهای پد علی‌اکبر محدوده‌ای به عنوان مقر پشتیبانی در نظر گرفته شده و کنار آن نیز مهندسی لشکر، خاکریز دوجداره‌ای همراه با چندین سنگر احداث کرده تا نیروهای پیاده در آن‌ها مستقر شوند.

در شرایطی که فقط چند ساعت به آغاز عملیات باقی مانده، قاسم شیروی از اعضای

کادر فرماندهی گردان قمرینی هاشم، طی جلسه‌ای با احمد کاظمی وارد درگیری لفظی می‌شوند. شیروی که در اوایل سال ۶۳ و در خط‌پدافندی جزایر زخمی شده و پس از گذراندن دوران نقاهت، در آستانه عملیات بدر به منطقه برگشته، با توجه به تکمیل کادر دیگر گردان‌ها، به عنوان نیروی کادر به گردان ناصر فخار معرفی شده است.

شیروی می‌گوید:

«من و فخار، شناخت چندانی از هم نداشتیم و غیر از آن، مقداری هم فخار را از من ترسانده بودند. گفته بودند که این شیروی، زیاد شلوغ می‌کنه و گاهی باعث دردسر می‌شه که به نظرم منصفانه نبود و این خاصیت خیلی از نیروها در زمان عملیات بود که روی مسائل، بحث و جدل می‌کردند. به هر حال، این حرف‌ها تأثیرش را گذاشته بود و به وضوح احساس می‌کردم که فرمانده گردان از من دوری می‌کند. خب گذشت تا رسیدیم به شب عملیات. آن شب رفتم به سنگر فرماندهی لشکر و در حضور احمد کاظمی، قاسم محمدی و چند نفر دیگر شروع کردم به بحث که چرا مثل عملیات‌های قبلی، فرمانده گردان‌ها را جمع نکرده‌اید تا با نقشه و کالک، نسبت به منطقه و مأموریت‌شان توجیه شوند. حالا نمی‌دانم یا قبل از آمدن من به منطقه، جلسه گذاشته بودند و من بی‌خبر بودم یا به دلایلی چنین جلسه‌ای هماهنگ نشده بود. از زمانی که به منطقه آمده بودم، فقط یک جلسه برگزار شده بود و آن هم در مورد توجیه نیروها برای استفاده از قایق‌ها بود. بر اساس تجربیات خبیر، گفته شد که تعداد مشخصی، حداکثر هشت نفر، سوار قایق شوند.»

شیروی ادامه می‌دهد:

«بحتم با احمد کاظمی بالا گرفت و کارمان به مشاجره لفظی کشید. خیلی تند و تیز شده بودیم به هم و احمد گفت تو فکر می‌کنی من خیانتکارم؟! که گفتم خیانتکار نیستی ولی اهمال‌کاری! بعد هم گفتم که می‌روم و می‌جنگم ولی نه به عنوان کادر گردان. می‌روم به عنوان یک نیروی ساده. در همین حال و احوال بودیم که قاسم محمدی، بغلم کرد و آوردم بیرون سنگر. کمی آرامم کرد و راضی‌ام کرد که با همان مسئولیت بروم بالای سربچه‌ها و عملیات را شروع کنیم.»

حوالی ده و نیم صبح بیستم اسفند ۶۳، احمد کاظمی در جلسه‌ای با امین شریعتی،

غلامحسین بشردوست و سرهنگ حسنی سعدی، آخرین وضعیت نیروهایش را از روی کالک شرح می‌دهد. هم‌زمان با این نشست، شنود ایران گزارش می‌دهد که عراق دو بار به تمامی نیروهایش در این محدوده، آماده‌باش صد درصدی داده است. کاظمی، خطاب به فرماندهان حاضر در این جلسه می‌گوید:

«ما منتظر دستور هستیم تا با توکل به خدا جلو برویم. مشکل ما این است که یک کمین را که قرار بوده باکری بزند، می‌گویید ما نمی‌توانیم. که برای ما [نیز] مشکل است و کمین قوی‌ای هم هست؛ چون روی یک آبراه اصلی است. دشمن در خط، چهار تا تیربار سنگین دارد. گردان‌های ما دویست و بیست نفر است. مشکل ما کمبود یوزی<sup>۱</sup> و ۴۰ میلی‌متری است. یک سری از غواص‌های ما اسلحه ندارند. عراق به کلیه واحدهایش آماده‌باش داده است. باید معجزه‌ای شود تا غرور همه‌تان خوابیده شود. تا دیگر نگوئیم من کردم یا فلانی کرد.»

### توصیه‌های دقیقه ۹۰ فرمانده

احمد کاظمی، بیستم اسفند ۶۳ در جلسه‌ای که تنها چند ساعت قبل از شروع عملیات تشکیل شده، به بیان آخرین توصیه‌های مورد نیاز مسئولان لشکر می‌پردازد. در این جلسه که توسط راوی مرکز اسناد ضبط و اعلام شده که رضا نورمحمدی، سیف‌الله رهنما، سیداکبر اعتصامی، محسن شهپری فرد، احمد نجات‌بخش، قاسم محمدی و مجید کبیرزاده در آن حضور دارند، کاظمی با لحنی شاداب و به نسبت سریع صحبت می‌کند.

مهم‌ترین بخش‌های صحبت‌های فرمانده لشکر نجف، به این شرح است:  
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.  
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

یه وظیفه‌ای داریم برادرا، باید وظیفه‌مان را انجام بدیم. جلویمان خون است و آتش

---

۱. کمبود اسلحه یوزی به حدی است که تعدادی از این اسلحه‌ها، بیستم اسفند ۶۳ به دست غواص‌ها می‌رسد به طوری که همان‌روز و تنها چند ساعت قبل از شروع عملیات، احمد کاظمی درخواست می‌کند که غواص‌ها، حداقل ده، بیست گلوله با یوزی‌ها شلیک کنند تا نسبت به شرایط سلاح مسلط باشند.

است و تیربار است و شهادت. کارهایی که دست‌مان برمی‌آید، باید انجام بدیم. سُستی و کاهلی دَرشون [را] خدا نمی‌بخشه. دیگه ما باید وظیفه‌مان [را] انجام بدیم. بقیه‌اش هم با خداست. توی این عملیات هم، مشکلات را به عین داریم می‌بینیم.

می‌بینیم تیربار است، چهارلول است و مسائل است. همه چیز را در امر و تسلیم خدا قرار دادیم. ان‌شالله با این رقم هم می‌رویم. دیگه خدا خودش می‌داند و اسلامش و ما بنده‌هایی که آمدیم تسلیمش شدیم. روز، روزِ ایمان و پایداری است. دیگه حالا ان‌شالله یه وقت می‌خواهیم به این راه، فقط می‌خواهیم امتحان بشویم. هیچ مطلب ظاهری هم در این دنیا نبینید؛ فقط یه امتحان آخرتی باشه. این واقعیتی است که از این عملیات دیده می‌شه.

چند تا مطلب است، الآن برادر را باید خوب بهش توجه کنند که توی این لحظاتِ آخر، ان‌شالله با دقت و رعایت کامل، ان‌شالله تعالی انجام بشه. عرضم به حضور شما، یکی انتقال بلم‌هایی است که باید بچه‌ها را ببرد. دیگه هر تعدادی‌اش که حل شده است. موج دوم، چینکو است که دنبال بلم‌ها می‌ره. این هم باید حل بشه. بعد، می‌مونه آمارِ گردان چهارده معصوم. حالا باید با استفاده از بلم و چینکو، کلیه گردان چهارده معصوم را منهای این نیرویی که الآن بهشون می‌گیم ازشون جدا کنند، ان‌شالله تعالی برسانیم روی خط اول دشمن. (خطاب به سیداکبر اعصابی) می‌ری نیروهایی که واقعاً می‌بینید ضعیف‌اند، کوچک‌اند، عرضم به حضور شما گناه دارند، پیرمردند،<sup>۱</sup> به مسئولیت شرعی خودت، این را به یه جوری می‌گذاری شون در سنگر بقیه بچه‌ها. نیرویی که میاد این جا، باید از خودش بتونه تصمیم بگیره. اراده داشته باشه، مسلط باشه. نیاد اون جا بخواد توی بلم بشینه، بروندش. این نیست. باید هر کسی دیگه خودش فعالیت بکنه. تیر بزنه، پارو بزنه، بره جلو، خودش برسه به دشمن. این، کاری سخت و مشکلی است که بایست واسه بچه‌ها، جا بیاندازید که خودشان بفهمند و همه را هم ان‌شالله قانع کنند. روی احساسات و روی [این‌که] گریه می‌کند و ناله می‌کند، این را نگاه نکنید. به اونش [توجه داشته باشید] که یه

۱. سیف‌الله رهنما می‌گوید: «دو تا پیرمرد در یکی از گردان‌ها داشتیم که احمد کاظمی سپرده بود برای شکستن خط، جلونروند. موقعی که نیروهای خط‌شکن داشتند حرکت می‌کردند، این دو نفر گریه و زاری می‌کردند که چرا نمی‌گذارند در عملیات وارد شوند. من را که دیدند، با همان حال و احوال آمدند سراغم و التماس که بروند جلو. من هم چند لحظه‌ای نگاه‌شان کردم و بلافاصله گفتم سوار یکی از قایق‌ها بشوند. معطل نکردند و همین‌طور که می‌خندیدند، پریدند داخل قایق و رفتند. بعدها دیگر ندیدم‌شان و نمی‌دانم شهید شدند یا زنده ماندند.»

وقت خدای نکرده، یکی ندونه و بره شهید و زخمی بشه.

تا ساعت دو بعد از ظهر، ان شاء الله کلیه گردان چهارده معصوم، به این شکل، اول کمینی‌ها و خط‌شکن‌های غواص، بعدش چینکو سوارها و آن‌هایی که مانده است. کل گردان چهارده معصوم، باید سینه‌خیز بخوابند کجا؟! روی اسکله. تا ساعت چند؟! دو، سه بعد از ظهر. الآن، مسئولیت‌ها را ما این‌جا مشخص می‌کنیم که این نیرو را برسانند تا پای کارشان، برنامه‌شان. برسانند که خدای نکرده لورود، هلی‌کوپتر نیاد. این‌ها با یه قایق، یه قایق با استتار با اختفاء، بچه‌ها را توجیه کنند. بگویند دیگه نفس نکشید، از بینی‌هاتون نفس بکشید، یواش حرف بزنید، روی کاغذ بنویسید و حرف بزنید. کلیه کارهاشون را بکنند، توالت‌شان را بروند، کارهاشون را بکنند که دیگه اون‌جا که می‌رند، سینه‌خیز بخوابند.

برادر گوش بدهند که الآن، مسئولیت‌ها را مشخص می‌کنم [تا] کسی اون‌جا گیج نشه. هر کسی، کارش را الآن مشخص می‌کنم. راهنمازن‌ها، این‌هایی که بایست راهنما بزنند، این‌ها باید ساعت دوازده ظهر اون‌جا باشند. بلم‌هاشون، جلوشان باشه، امکانات شون، توی بلم‌ها باشه. سینه‌خیز اون‌جا بخوابند. این‌هایی که بایست بروند پشت سر، چیندن (فراهم کردن چیدمان) آبراه، آبراه را درست کنند، تمیز کنند، چیز بکشند و وسایل بکشند؛ اینا، پشت سر راهنماها. مسئولیت راهنمایی و چیندن آبراه با آقای احمد نجات بخش<sup>۱</sup>. راهنما و مسائلش با این‌ها (واحد اطلاعات عملیات) و چیندنش در موج دوم، که بروند بچینند، سر آبراه بایستند، راهنمایی بکنند، ایست بدهند، یواش برید و فلان، مسئولیت سوار کردن این نیرو در درجه یکم، با فرمانده گردان ولی بقیه مسائلش با آقای مجید کبیرزاده. فرمانده گردان که کار خودش را می‌کند ولی کمک، یاری و مسائلش تا رسیدن به هدفش، [با] مجید کبیرزاده.

مسئولیت کلیه ترابری، تانکی که می‌خواهیم بیاوریم در منطقه، عرضم به حضور شما، لودری می‌خواهیم بیاوریم، با آقای قاسم محمدی. پشتیبانی، کلیات آبی، از خشکی تا

۱. با طرح این موضوع، نجات بخش با تعجب می‌پرسد که چرا مسئولیت این کار باید با او باشد و کاظمی با بیانی طنز جواب می‌دهد: «چیز را گفته‌ایم بیادش! پرزیدنت را گفته‌ایم بیاد این‌جا، بره آبراه را بچینه! آخه من نمی‌دونم آبراه [که دیگه مسئولیتش با شماست].»

خشکی دشمن، کلیه مسئولیت‌ها، امکانات از قایق و بلم، همه چیز در اختیار آقای قاسم محمدی.

مسئول الحاق گردان‌های در خط، گردان قمر بنی‌هاشم با گردان چهارده معصوم و لشکر عاشورا، با آقای رضا نورمحمدی. عرضم به حضور شما، دوباره از اسکله، هماهنگی کلیه کارهای روی اسکله و در صورت دستور بعدی، با آقای مجید کبیرزاده؛ یعنی کلیه مسائل روی اسکله.

مسئولیت اسکله ابوالفضل و اسکله سیدالشهداء و هماهنگی این دو تا اسکله، با آقای سیف‌الله [رهنما]. حالا یا خودش یا [شعبانعلی] زینلی؛ یکی [از] این دو تا، بایست هماهنگی این دو تا اسکله که تردد و مسائل و این‌ها [دارد] را انجام دهند.

عرضم به حضور شما، فرمانده‌ای که این جا (اسکله) حضور پیدا می‌کنه، آن فرمانده گردان‌هایی که این جا هستند، قایق و بلم، کشتی و هر چی که بیاد این جا، زیر امر آن نیرویی است که می‌بردش. برسید به سیل‌بند، اون گردان دریایی و گروهانش، از زیر امر نیرو پیاده خارج می‌شود و میاد زیر امر فرمانده محوری که آن جا حضور دارد. کلیه قایق‌هایی که از این جا (سیل‌بند دشمن) بایست حرکت کنند رو به عقب، به فرمان فرمانده محور است. متوجه هستید؟ هر نیرویی از گردان کوثر که این جا مسئولیت بایست داشته باشه، زیر امر فرمانده محور آن جاست. کلیه تشکیلاتی که بیاد روی اسکله، وقتی که رسید روی اسکله، میاد زیر امر مسئول اسکله.

حرکت از محور ابوالفضل که بیشترین مسائل ما از محور ابوالفضل انجام می‌شود و محور سیدالشهداء، این دو تا هماهنگی، در درجه اول [با] سیف‌الله. این دو تا هماهنگی بایست کاملاً بشود که این‌ها نیابند توی آبراه، این از این طرف حرکت کنه، این هم از این آبراه حرکت کنه، جفت شون توی [آبراه] توکل بزنند به هم و مشکلات و مسائل به وجود بیاد. رسیدن به خط، ان‌شاءالله تعالی خیلی باید کامل هماهنگ بشه. دو گروهان نباید این جا تا تجمع بشه، بمباران بشه، هلی‌کوپتر بیاد، توپ بخوره و دیگه همه چیزمان فلج بشه. حتماً همه این‌ها بایست با کنترل و مسائل باشه.

کلیه کارهای ایذایی، تدارکات، بهداری و همه این مسائل، ان‌شاءالله بایست با مسئولین اسکله [هماهنگ شود]. [به عنوان مثال] این مسئول بهداری نباید واسه خودش، شش

تا قایق بخواهد ببرد از این طرف که گروهان داره میاد. آبراه‌ها را همه دیده‌اند، توجیه‌اند. می‌دانند ما هرچی از این آبراه خیر بیفتیم آن طرف‌تر، آبراه‌امون از دو متر می‌رسه به یک متر و نیم، بعد در نهایت به سی سانت.

اگه این گردان چهارده معصوم، یک ساعت این‌جا معطل شد، دشمن دید و حرکت نشد، حرکت می‌کنه و همان شب پاتک می‌کنه. این مطلبی است. این دو تا گردان بایست ان‌شالله با زور و قدرت بگذرند. پشت سرش هم گردان‌های دیگه، خودشان [را] سوار کنند روی این چیز (سیل‌بند دشمن) و جنگ ان‌شالله پیچد توی هم و دشمن را توی هم [پیچد].

مسئول رساندن گردان‌ها از توی سنگرهایشان، ماشین‌شان، پیاده کردن‌شان و سوار کردن‌شان، همه این‌کارها با آقای زینلی. آقای زینلی برساند پای اسکله، آقای قاسم محمدی برساند پای [اسکله] دشمن، آقای مجید کبیرزاده این‌جا هماهنگی بکند و مسائلی که دیگر خودتان می‌دانید.

برادرا بروند پای ابتکار، جور کردن مسائل. هفت، هشت ساعت بیشتر وقت ندارند. عملیات، از ساعت دو بعدازظهر است. ساعت دو، سه بعدازظهر دیگه بایست نیرو حرکت کنه بیاد توی سر [آبراه] ایثار. بماند، متوقف شود و استتار کند. یه وقت [اگر] توی روز درگیر شدند، این نیست که فرمانده کل قوا بگوید عملیات تعطیل! دیگه جنگ است، از سه کیلومتری بایست بجنگی. کاری نکنید که از چهل و پنج متری بخواهیم بجنگیم. از نزدیک‌ترین نقطه بتوانیم با دشمن درگیر بشیم. نخواهیم از دور درگیر بشیم و مسائل و مشکلات به وجود بیاد.

ترتیب مانور گردان‌ها مشخص است. ان‌شالله کدوم گردان از کدوم اسکله سوار بشوند، این مشخص است. این بنا بردستور است که ان‌شالله به برادران داده می‌شود. فقط برادران باید با حفظ خونسردی، تسلط، هول نشدن، عرضم به حضور شما به هم ریختگی [کار را پیش ببرند]. فردا، ان‌شالله اگه خدا خواست و ما توانستیم شب برسیم به این خط و گردان‌ها را پیاده کردیم، ما توی شب هرچی می‌توانیم مهمات، آب و آذوقه بایست برسانیم به این نیرو که فردا دشمن، این‌جا با حضورش [فشار بیاورد]. یه وقت [اگر] نتواند لشکر رسول‌الله مسائلس را برسد و پاک‌سازی نتواند، این‌جا واسه مون مشکلات به وجود بیاد.

بتوانیم تا عصر که میاد هوا، پخته تاریک بشه، بعدش امکانات برسانیم به دست نیروها [تا] مشکلات و مسائل به وجود نیاد.

ان شالله گردان‌ها همه، الآن استراحت‌شان را بکنند، کارهاشون را بکنند. گردان آقای حضرت چهارده معصوم که الآن حرکت می‌کند و می‌رود واسه مأموریت‌اش. بعدش گردان قمرینی هاشم به حالت آماده‌باش، با کفش‌هایش توی سنگرهاش. همه توی سنگرها، بی سیم‌ها [را] روشن می‌گذارید. حق تماس ندارید. ساعتی که بهشان می‌گوییم بی سیم‌ها روشن، [با] بی سیم‌ها [ی] روشن، می‌نشینند آن‌جا. یه نفر هم می‌گذارید اگه کسی هم آمد بخوابه، دستش را بماله توی دهنه چشمش که هیچ‌کس خواب نره [که] تا ماشین آمد، زیر آتش، توپ و مسائل و این‌ها، سریع ان شالله حرکت کنند.

سه تا حرکت وابسته [به هم است] برادر! این دو تا گردان [فتح و قمرینی هاشم] که باید بروند کمک گردان چهارده معصوم، این، همه‌اش داره صرف آب می‌شود. روی خشکی، این‌ها یک جای پا می‌گیرند، یک جاپایی که یک قایق بتواند پهلو بگیرد. هنوز هم تیربار میاد، مسائل میاد. بایست گردان قمرینی هاشم، ان شالله سریع خودش را برساند و این خط را پاک‌سازی بکند که بچه‌ها بتوانند سریع ان شالله امکانات‌شان را انتقال بدهند این‌جا که بتوانند ادامه عملیات را انجام بدهند.

ما تا که از این جاده آمدیم پایین، همه‌مون می‌شیم توی یه آبراه یک متری. دیگه آتش و آسیب پذیر. بنا به دستور، گردان‌ها را از سنگرها می‌اریم بیرون و بنا به دستور، گردان‌ها را سوار قایق می‌کنید. بنا به دستور، همه این‌ها [باید] کنترل [شود]. ان شالله فرمانده گردان‌ها بایست خیلی به گوش باشند. کارها را تقسیم کنند توی گردان‌ها، الآن مسئولیت کارها را مشخص کنند برای همه که ان شالله تعالی بتوانند سرو پشت سر بروند. ساعت درگیری [را] هم ان شالله بهتان بعداً می‌گویم ولی تا گفته نشده، کسی حق حمله کردن را ندارد به دشمن<sup>۱</sup>.

۱. این جلسه، چند دقیقه دیگر نیز ادامه دارد و حاضرین، به بحث و بررسی در خصوص موضوعات مختلف می‌پردازند.



## آغاز عملیات

تغییراتی که از عصر نوزدهمین روز اسفند ۶۳ شروع می‌شود، نیروها را مطمئن می‌کند که عملیات در همین شب انجام خواهد شد. محسن ابراهیمی بی‌سیم‌چی فرمانده لشکر تمامی جداول کد و رمز مربوط به لشکر و قرارگاه‌ها را تحویل گرفته و برای ارتباطی مطمئن و سریع با واحدهای زیرمجموعه لشکر ورده‌های بالاتر به خوبی توجیه می‌شود. بی‌سیم‌ها از نظر فنی بررسی شده و مسئولین مربوطه در قرارگاه طی چندین تماس از توجیه بودن بی‌سیم‌چی احمد کاظمی نسبت به برنامه‌ریزی صورت گرفته مطمئن می‌شوند.

شب عملیات برای برخی از اعضای تیم‌های ویژه اطلاعات عملیات و غواص‌ها که به عنوان نیروهای خط‌شکن، ایفای نقش می‌کردند، بی‌سیم‌های ویژه‌ای موسوم به «گلویی» تدارک دیده شده بود. این بی‌سیم‌ها به دور گردن بسته شده و موقع صحبت، کمتر دست و پاگیر می‌شدند. نصرالله مرادی یکی از نیروهای خط‌شکن ضمن تأیید استفاده از چنین بی‌سیم‌هایی می‌گوید: «بی‌سیم‌های کوچکی بود که از حنجره صدا را می‌گرفت و در گوش صدا را تحویل می‌داد.» کنترل مکالمات این بی‌سیم‌ها برعهده احمد نجات‌بخش مسئول واحد اطلاعات عملیات و شعبانعلی زینلی جانشین فرمانده لشکر است.

احمد کاظمی برای این عملیات، محسن ابراهیمی یکی از نیروهای فرماندهی که سابقه بی‌سیم‌چی محور در عملیات‌های گذشته را داشت، به عنوان بی‌سیم‌چی انتخاب می‌کند. فرمانده لشکرها در جریان عملیات هم‌زمان بایستی بارده‌های پایین‌تر و بالاتر خود در ارتباط باشند و به همین دلیل معمولاً دو بی‌سیم‌چی همراه می‌بردند ولی احمد کاظمی تا اواخر جنگ و عملیات والفجره<sup>۱</sup>، به یک نفر بسنده می‌کرد. از نظر او، دو بی‌سیم‌چی دست و پاگیر بود و چالاک‌کی فرمانده را کاهش می‌داد.

محسن ابراهیمی در این خصوص می‌گوید:

«مرتب باید فرکانس‌ها را عوض کرده و روی شبکه قرارگاه یا رده‌های مختلف لشکر می‌رفتیم. معمولاً با قرارگاه کاری نداشتیم و اگر آن‌ها حرفی داشتند، از طریق رده‌های لشکر می‌خواستند که روی فرکانس آن‌ها برویم. برای پیشگیری از شلوغ‌کاری، هر

۱. عملیات والفجره<sup>۱</sup>، بیست‌وسوم اسفند ۶۶ در ارتفاعات و زمین‌های غرب دریاچه دربندیخان موسوم به دشت زور انجام شد و در همان مقطع حمله شیمیایی عراق به حلبچه انجام گرفت.

رده‌ای برای خود شبکه و فرکانس خاص داشت که همه را بلد بودیم.»  
 حسینعلی حاجی‌بزرگی، راوی مرکز اسناد، حوالی ساعت سه عصر بیستم اسفند ۶۳، از نزدیک وضعیت نیروهای خط‌شکن لشکر در پد ابوالفضل را رصد کرده است. حاجی‌بزرگی در توصیف این نیروها نوشته: «جنب و جوش عجیبی به چشم می‌خورد. هرکس مشغول کاری است. یکی جلیقه به تن می‌کند، یکی مهمات و آرپی جی تحویل می‌گیرد. یکی لباس غواصی به تن کرده و یوزی تحویل می‌گیرد. دیگری با یوزی تیراندازی می‌نماید. چیز دیگری که بسیار مشهود است، روحیه بالا و شوق و خوشحالی بچه‌هاست که مثل این‌که اصلاً عملیات نیست. این‌ها که همه با این شرایط مشکل، خط‌شکن هستند، به جای فرو رفتن در فکر، همه لبخند بر چهره نورانی و عزمی مصمم دارند. یکدیگر را می‌بوسند، برای حرکت به طرف دشمن لحظه‌شماری می‌کنند و این خود دلیلی است بر حقانیت این راه و عظمت.»

ساعت شش و نیم عصر، خبری نگران‌کننده به احمد کاظمی می‌رسد. گویا به دلیلی لشکر حضرت رسول در جناح چپ، نمی‌تواند عمل کند. کاظمی هم بلافاصله با تلفن که امنیت بالاتری نسبت به بی‌سیم دارد، به غلامحسین بشردوست فرماندهٔ قرارگاه کربلا می‌گوید: «اگر امشب عمل نکنند، مساله است. من از الآن می‌گویم [که] دیگر نگویید به چپ برو یا به راست برو. من خودم الآن هزار مساله دارم. گردان خط‌شکن با کمبود امکانات روبه‌رو است. این که نمی‌شود نیم‌ساعت قبل از عملیات بگویید من نمی‌توانم عمل کنم! حالا دیگر نمی‌شود مانور را بهم زد. قسمتی که قرار بوده حضرت رسول عمل کند، اگر پاک بشود (کسی عمل نکند)، برای ما مساله پیش می‌آورد. حرکت ما بستگی به حضرت رسول دارد.»

بشردوست، قول می‌دهد که با عباس کریمی فرمانده لشکر حضرت رسول صحبت کرده و نتیجه‌اش را به کاظمی گزارش دهد.

محسن رضایی فرماندهٔ وقت سپاه، در خصوص علت محقق نشدن مأموریت محوله به لشکر ۲۷، با اشاره به برخی تحرکات سیاسی از طرف مسئولان ارشد کشور و بروز برخی مخالفت‌ها از سوی بخشی از فرماندهان سپاه با تصمیمات کلی جنگ، می‌گوید:

«بازتاب این تحرکات این بود که در پادگان سرپل ذهاب از طرف بهترین برادران

سپاه از داخل تشکیلات سپاه، علیه مدیریت جنگ هم مشکلات ایجاد شد و ضعف‌های سیاسی و ضعف پشتیبانی مادی و انسانی، کم‌کم تبدیل به ضعف از داخل سپاه شد. یعنی توان موجود سپاه ضعیف‌تر شد. طوری که ما داشتیم عملیات بدر را طرح‌ریزی می‌کردیم، روی لشکر حضرت رسول و تیپ سیدالشهداء حساب کرده بودیم؛ اما شب عملیات این دو یگان پای کار نبودند و ما هم نتوانستیم که دوباره مانور را تغییر بدهیم یا مجدداً برای انجام عملیات در منطقه‌ای دیگر تصمیم جدیدی بگیریم.<sup>۱</sup>

در شناسنامه لشکر ۲۷ حضرت رسول، پیرامون دلیل این اتفاق، آمده: «بیست و چهار ساعت قبل از آغاز عملیات، نیروها از دوکوهه به سمت منطقه عملیات حرکت کردند. در موج اول، گروهان شهادت، گردان حمزه و گردان مالک، از دوکوهه به جفیر و روز عملیات به جزیره شمالی منتقل و در سوله‌هایی که آماده شده بود، مستقر شدند. دو ساعت قبل از عملیات نیز به پد شماره یک جزیره شمالی که نقطه‌رهای نیروها بود، انتقال یافتند. مشکلات بسیاری پیش رو بود. هم‌چنین نیروهای دو گردان حمزه و انصار و فرمانده لشکر، به دلیل مسمومیت غذایی<sup>۲</sup> دچار ضعف بدنی شده بودند. قرارگاه کربلا موافقت کرد لشکر ۲۷ در شب اول وارد عمل نشود و جناح چپ عملیات را به لشکر ۸ نجف بسپرد. با وجود این، ساعت بیست و یک دستور رسید لشکر ۲۷ با هر توانی که دارد، وارد عمل شود تا فشار روی لشکر ۸ نجف بیشتر نشود.»

حسین اردستانی راوی قرارگاه کربلا، در یادداشت‌هایش پیرامون این موضوع نوشته: «سعید مهتدی از مسئولان عملیات لشکر ۲۷ حضرت رسول که برای گزارش وضعیت این

---

۱. البته برخی نیروهای لشکر ۸ نجف، علت را موضوع دیگری می‌دانند. محمدعلی مشتاقیان می‌گوید: «مدتی قبل از عملیات، بخشی از نیروهای لشکر ۲۷ در جزیره شمالی مستقر شدند و در برخی شناسایی‌ها، بچه‌های ما را همراهی کردند ولی همان اوایل عملیات، عباس کریمی به شهادت رسید و لشکر ۲۷ نتوانست مأموریتش را تکمیل کند.»

۲. مجتبی عسکری جانشین وقت واحد بهداری لشکر ۲۷، در کتاب «تا آوردگاه الهاله»، پیرامون این موضوع گفته: «شامی که به نیروها داده شد، عده‌ای را مسموم کرد. یکی از این افراد، عباس بود. تا این خبر را شنیدیم، همراه شهید مَمقانی مسئول بهداری لشکر، به دیدنش رفتیم. او که لاغر اندام بود و ظاهری ضعیف داشت، از پا درآمده بود. حالش چنان بد بود که مَمقانی گفت که با این حال، نمی‌توانی عملیات را هدایت کنی. عباس تا این را شنید، سرش را بلند کرد و گفت که شما کار خودتان را بکنید. با توکل بر خدا، کار را پیش می‌بریم. بعد هم به او سُرْم وصل کردیم.»

لشکر به قرارگاه آمده بود، توضیح داد که سی درصد و شصت درصد از نیروهای دو گردان که قرار است وارد عمل شوند، مسموم شده‌اند. او کمبود قایق و سوخت را هم از دیگر مشکلات این یگان عنوان کرد ولی عزیزجعفری به شدت بر اجرای مأموریت لشکر حضرت رسول تأکید کرد و به وی گفت هرطور شده، ولو گردان‌های ناقص خود را به منطقه عملیات برسانید.»

برویم سراغ نیروهای لشکر ۸ نجف که در این لحظات آماده حرکت شده‌اند. در این شرایط حساس، یکی از فرمانده گردان‌های لشکر، سؤالی از احمد کاظمی می‌پرسد که واکنش متفاوت فرمانده را برمی‌انگیزد. محمدتقی امینی ماجرا را چنین شرح می‌دهد: «این شخص که نسبت به برنامه‌ریزی‌های عملیات مقداری شک داشت و انتقادهایی را هم قبل از این مطرح کرده بود، با حالتی خاص مثل کسی که بخواد اتمام حجت کرده باشه، از احمد سؤال کرد که خون کسایی که امشب شهید می‌شند، گردن کیه؟! احمد هم که نمی‌خواست این شک و دودلی بین بقیه نیروها گسترش و نفوذ پیدا کنه، بی‌معطلی و خیلی قاطع گفت کی به شما اجازه داده با این تفکر بیای عملیات؟! شما از همین الان فرمانده گردان نیستی! برگرد برو عقب! با این جواب، بنده خدا ترسید حرف دیگه‌ای بزنه و کامل ساکت شد ولی چند تا از فرمانده گردان‌ها و مسئولان واحدها، شروع کردند به اصرار و خواهش که احمد در تصمیمش تجدیدنظر کنه. اولش قبول نکرد ولی بعد از حدود ده دقیقه، به یک شرط قبول کرد؛ ایشون آگه از عملیات زنده برگشت، دیگه حق نداره بیاد توی لشکر. بعدش هم اضافه کرد که ما مأمور به انجام تکلیفیم و فقط باید درست تصمیم بگیریم و درست انتخاب کنیم. بقیه‌اش با خداست.»

حرکت نیروهای لشکر ۸ نجف از پد ابوالفضل به سمت دژ دشمن، حوالی ساعت هشت شب شروع می‌شود. نیروها در حضور احمد کاظمی از زیر قرآن عبور داده شده و سوار قایق‌ها

---

۱. محمدتقی امینی: «احمد کاظمی واقعاً از جنبه‌های مختلف فرمانده بی‌نظیری بود. وقتی تصمیمی می‌گرفت، چون بهش اعتقاد و ایمان کامل داشت، به این راحتی از آن تصمیم بر نمی‌گشت. در همین قضیه وقتی خواست که اون فرمانده برگرد عقب، واقعاً خودش را آماده کرده بود برای هدایت نیروهای اون گردان. این قدرت را داشت که هم‌زمان با مدیریت لشکر، امورات یک گردان یا واحد تخصصی را هم اداره کنه.»

می‌شوند. از همان اولین لحظات حرکت گردان‌ها، فرمانده لشکر نحوه نزدیک شدن آن‌ها به خط دشمن را به دقت و با استفاده از ارتباط بی‌سیم بررسی می‌کند. بی‌سیم چی احمد، به تناوب روی شبکه مکالمات داخلی گردان‌ها رفته و از خلال صحبت‌های رد و بدل شده، گزارش‌هایی را به فرمانده ارائه می‌کند.

رسول رحیمی یکی از پیک‌های فرمانده لشکر معتقد است:

«احمد کاظمی، نیروهای خط‌شکن را تا نقطه رهایی همراهی و بدرقه کرد و بلافاصله پس از رفتن‌شان، خواست قایقی آماده کنیم تا به محض شروع درگیری، خودمان را به بچه‌ها برسانیم.»

قایق‌ها به اسکله رحمت رسیده و پس از انجام برخی مقدمات و هماهنگی‌ها دوباره به سمت نقطه رهایی حرکت می‌کنند. صحبت بین نیروها، تا قبل از اسکله رحمت با صدای بلند و رسا انجام گرفته و از آن به بعد، همه به آرامی صحبت می‌کنند. در شناسنامه لشکر، پیرامون حرکت نیروهای خط‌شکن آمده: «نیروهای خط‌شکن و اطلاعات عملیات، حدود ساعت چهار عصر به اسکله رحمت رسیدند و پنج عصر به طور کامل روی اسکله مستقر شدند. نیروهایی که مأموریت‌شان انهدام کمین‌های دشمن بود، حوالی هفت عصر از نقطه رهایی حرکت کرده و حدود یک ساعت بعد، همگی پای کار رسیدند. آن‌ها نماز‌شان را خواندند و منتظر اعلام رمز عملیات توسط فرمانده لشکر ماندند.» رضا افندی زاده در خصوص جزئیات همراهی نیروهای اطلاعات عملیات لشکر با گردان‌های پیاده، می‌گوید:

«هر گردان، در حدود بیست و پنج قایق تقسیم شده بودند و کل این نیروها را دو، سه نفر از نیروهای اطلاعات عملیات همراهی می‌کردند که یکی از آن‌ها در قایق فرمانده گردان بود و بقیه در قایق معاون گردان‌ها که از قایق فرماندهی فاصله داشتند، مستقر شده بودند.»

افندی زاده ادامه می‌دهد:

«خود من، در قایق فرمانده یکی از گردان‌ها بودم، در وسط ستون، و ابراهیم مظاهری در قایق معاون گردان که جلوتر از همه قرار داشت. این فرمانده برای این‌که از تسلط ما روی آبراه‌ها مطمئن شود، اسم آبراه را اول از من پرسید و بلافاصله با بی‌سیم،

از معاونش خواست همین سؤال را از مظاهری بپرسد. وقتی دید جواب‌هایمان متفاوت است، با حالتی عصبانی گفت که شماها دارید ما را اشتباه می‌برید! شما چه جوری ادعا دارید تمام آبراه‌ها را مثل کف دست می‌شناسید، وقتی اسم یک آبراه را بلد نیستید؟! می‌خواهی بندازمت داخل آب؟ جان این همه نیرو که الکی نیست! هرطوری بود، قانعش کردم که مشکلی پیش نیاید و حرکت مان را ادامه دادیم. بعدها که بیشتر روی این قضیه فکر کردم، فهمیدم به خاطر طولانی بودن ستون قایق‌ها، مظاهری در یک آبراه بوده و من در آبراه دیگری و در واقع، جفت مان درست می‌گفتم.»

درست در لحظاتی که نیروها به خط دشمن نزدیک می‌شوند، به نیروهای عراقی نیز آماده‌باش داده می‌شود. سرهنگ دوم الیاس خضر، فرمانده گردان ۲ تیپ ۴۲۹ پیاده تحت امر لشکر ۳۵ عراق در بازجویی بعد از اسارت معتقد است: «ساعت هشت شب بیستم اسفند بر اساس شنود بی‌سیم‌ها، به ما اعلام کردند که نیروهای ایرانی، قصد حمله دارند.» جلوتر از گردان‌های پیاده، تیم‌های خط‌شکن نیز در حال نزدیک شدن به اولین خط عراق هستند. نصرالله مرادی، جزئیات بیشتری را چنین شرح می‌دهد:

«باید سوار بر بلم، بدون حساس کردن کمین‌ها از آن‌ها رد شده و تا جایی که پوشش نیزار وجود داشت جلو می‌رفتیم و از آن جا به بعد، ما غواص‌ها وارد آب شده و بعد از بریدن سیم‌های خاردار، به ساحل رسیده و منتظر صدور دستور شکستن خط می‌ماندیم. اگر دشمن متوجه حضور ما نمی‌شد، با طناب‌های بلندی که یک سرش

---

۱. در شرایطی که تا پیش از این نام «حیدر» برای این عملیات در نظر گرفته شده بود، در همین دقایق، فرماندهان ارشد جنگ در قرارگاه خاتم‌الانبیاء، نام جدیدی برای عملیات مشخص می‌کنند. محمد درودیان راوی حاضر در قرارگاه، در یادداشت ساعت بیست و پانزده دقیقه نوشته: «محسن رضایی و سرهنگ صیادشیرازی درباره نام عملیات گفت‌وگو کردند. رضایی گفت برای نام عملیات، بدر پیشنهاد شده و این نام دارای چند ویژگی است؛ در جنگ بدر، کاروان قریش از مدینه به مکه می‌رفت، این جا هم امکانات عراق از بغداد به العمارة و سپس به بصره می‌رود. در جنگ بدر، نیرو و امکانات سپاه اسلام کم بود، در این جا هم چنین است و قایق و نیروی ما کم است. نام بدر، به دلیل این‌که اولین جنگ مسلمانان است، برای شیعه و سنی محبوبیت دارد. در ادامه، نام‌های دیگری همچون فتح، نصر و هوت پیشنهاد شد ولی در نهایت نام بدر انتخاب شد.» حسین علایی هم در این خصوص معتقد است: «دلیل نام‌گذاری این عملیات آن بود که رزمندگان اسلام می‌توانستند در یک حرکت سریع، به دشمن ضربات کاری وارد کنند و شبیه غزه بدر در صدر اسلام عمل نمایند.»

پیش ما بود و سردیگرش در بلم‌ها، آن‌ها را تا ساحل می‌کشیدیم و به کمک هم، خط را می‌شکستیم. اگر هم موقعیت ما لومی رفت، نیروهای داخل بلم از همان جا با اجرای آتش پوشش مان می‌دادند تا راحت‌تر بتوانیم خط را بشکنیم.»

در یکی از تیم‌های خط‌شکن، محمدعلی هاشمیان، یدالله اسماعیلی و یک غواص حضور دارند. این گروه با موتور روشن، در آبراه انعام مشغول حرکت‌اند که ناگهان به تصور نزدیک شدن گشتی عراقی، وارد نیزار می‌شوند. به محض ورود قایق به محیط نیزار، دسته‌ای از پرندگان به پرواز درآمده و سرو صدای زیادی ایجاد می‌کنند. با این اوضاع و احوال، هر سه نفر به شدت احساس خطر کرده و اسماعیلی گلنگدن کشیده و آماده درگیری می‌شود. لحظات، به سختی می‌گذرد و همه چشم‌به‌راه اتفاقی هستند ولی چند لحظه بعد، آرامش منطقه اثبات می‌کند اوضاع عادی است و خبری از گشتی دشمن نیست. این گروه، کمی جلوتر، قایق موتوری شان را با بلمی که در نیزار مخفی کرده بودند، عوض کرده و خودشان را به نزدیک‌ترین نقطه نسبت به سیل‌بند دشمن می‌رسانند.

در لحظاتی که غواص‌ها باید وارد آب شوند، دغدغه‌ای مهم ذهن‌شان را مشغول کرده. آن‌ها از افراد و منابع به نسبت موثق شنیده‌اند که عراق در خط‌اولش از نیروهای بومی هور استفاده کرده که قادرند کوچک‌ترین سرو و صدای ایجاد شده در نزدیکی ساحل را تشخیص دهند؛ به روایتی می‌توانند صدای برخورد بال پرندگان با سطح آب را از حرکت پارو تمیز دهند. در یکی از گروه‌های خط‌شکن، غواص‌ها که صدای نیروهای عراقی مستقر در ساحل را به وضوح می‌شنوند، چندین دقیقه است می‌خواهند وارد آب شوند ولی ترس هوشیار شدن دشمن، مانع شده. این انتظار تا ورود یک ایفای عراقی به آن محدوده و قاطی شدن سرو صدای کامیون با صحبت‌های نگهبان‌ها و راننده طول می‌کشد و درست در همین لحظه است که غواص‌های گروه وارد آب می‌شوند.

محمدعلی هاشمیان عضو یکی دیگر از تیم‌های خط‌شکن، در خصوص لحظات منتهی به شکستن خط می‌گوید:

«سه حلقه طناب پلاستیکی نازک داشتیم تا ببندیم به کمر غواص تا معبری که او باز می‌کرد را سریع پیدا کنیم و از طرف دیگر، غواص با تکان دادن طناب، بتواند

به ما علامت<sup>۱</sup> بدهد. حلقه<sup>۲</sup> اول، پیچید در هم و نشد ازش استفاده کنیم و حلقه<sup>۳</sup> دوم را بستیم به کمر غواص و او حرکت کرد. چند دقیقه‌ای که گذشت، در حالی که منتظر بودیم به محض کوتاه شدن قسمت خشکِ طناب، طناب سوم را به آن اضافه کنیم، ناخودآگاه سرِ طناب از دست مان فرار کرد. با این اتفاق، ارتباط مان با غواص قطع و به شدت نگران شدیم.»

هاشمیان ادامه می‌دهد:

«چند دقیقه‌ای که گذشت، یدالله اسماعیلی که جلوی بلم نشسته بود، گفت ماندن فایده نداره و هر طوری هست باید از نيزار برویم بیرون تا معبر را پیدا کنیم. چنین کاری، در شرایطی که نگهبان‌های عراقی، حتی حرکت یک نی بر روی آب را می‌دیدند، دل‌شیر و توکلی عجیب می‌خواست که فقط از کسی مثل اسماعیلی ساخته بود. خلاصه، حرکت کردیم و به لطف خدا، کمی جلوتر یونولیت‌های شناور بر روی آب و معبری که غواص زده بود را پیدا کردیم و خودمان را به نزدیکی سنگرهای دشمن رساندیم.»

احمد سلیمانی که در یکی دیگر از تیم‌های خط‌شکن و از فاصله‌ای نزدیک، این اتفاق را دیده، اعتقاد دارد:

«نگهبان‌های عراقی، همان لحظه از سنگر خارج شده بودند و هر لحظه امکان داشت اسماعیلی را ببینند. خیلی آهسته و به کمک ایما و اشاره، به اسماعیلی رساندم که کارش خطر داره ولی آرام و مطمئن، جواب داد آیه<sup>۴</sup> و جعلنا<sup>۵</sup> را خوانده. راستش را بخواهید، همه ما این آیه را می‌خواندیم ولی شاید هیچ‌کدام مان به اندازه اسماعیلی، به تأثیرش ایمان نداشتیم.»

طبق برنامه بایستی ابتدا سنگرهای مستقر در ساحل توسط غواص‌ها منهدم شوند و در

---

۱. نعمت‌الله گردانی اعتقاد دارد برخی نیروهای پیشرو، تعدادی زنگوله همراه‌شان برده بودند و وقتی کمین‌ها را خاموش کردند، با تکان دادن‌شان، بقیه را از این موضوع با خبر کرده‌اند.

۲. «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًا، فَأَعْتَبْنَا لَهُمْ فَهْمَ رَبِّهِمْ لِيَلْبِصُرُونَ»؛ «برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمان‌شان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند دید.» (یس / ۹). طبق روایات، با خواندن این آیه که شان نزولش مربوط به شب هجرت پیامبر از مکه به مدینه و «لیلۃ‌المبیت» است، می‌توان از دید دشمنان و بدخواهان پنهان ماند.



ادامه، موج بعدی نیروها به سراغ کمین‌های مستقر در آبراه‌ها بروند. نصرالله مرادی در این خصوص می‌گوید:

«بعد از باز کردن معبر از بین سیم‌های خاردار، بدون این‌که سنگرهای نگهبانی دشمن در آن محدوده هوشیار شوند، با ده‌ها متر غواصی رسیدیم به ساحل. همین‌طور که فقط سرو سینه‌مان از آب بیرون بود، منتظر بودیم دستور شکستن خط برسد. چند لحظه بعد رفتم سراغ بی سیم تا از فرماندهی کسب تکلیف کنم ولی بی سیم خراب شده بود. به بچه‌ها گفتم چاره‌ای نیست، باید تا حوالی طلوع آفتاب منتظر بمانیم و اگر خبری نشد، برگردیم عقب. یک ساعت که گذشت، یگان‌های مجاورمان درگیر شدند و سنگرهای مقابل مان شروع کردند به شلیک کور و سنگین روی سطح هور. همین‌طور که دوشیک‌ها، تیربارها، دولول‌ها و چهارلول‌ها آتش می‌ریختند، محل‌شان را نشان کردم و منتظر ماندم تا حدود ده دقیقه بعد که آتش‌شان برخلاف دیگر نقاط خط قطع شد. بی معطلی بچه‌ها را جمع کردم و هر کدام را فرستادم به سمت یکی از سنگرها. هماهنگ کردم وقتی با آرپی جی یکی از چهارلول‌ها را زدم، آن‌ها هم با نازجک بقیه را منهدم کنند که همین‌طور هم شد و در فاصله کوتاهی، بیشتر سنگرهای دشمن در محدوده لشکر را خاموش کردیم.»

محمد سلطانی، رشادت یکی از نیروهای خط‌شکن را چنین توصیف می‌کند:

«جوانی ورزیده از قهدریجان داشتیم که کفش کتانی به پا داشت. وقتی قرار شد نیروها بروند سراغ سنگرهای دشمن، آرام و مطمئن رفت سراغ یکی از چهارلول‌ها و خیلی چالاک و سریع، رفت داخل سنگر دشمن و با چاقو زد توی شکم نیروی عراقی و در جا کشتش. بعد هم نشست پشت قبضه تا اگر نیاز شد، از چهارلول استفاده کند. چند لحظه بعد، یکی از نیروها، بی‌خبر از همه‌جا، همان سنگر را با آرپی جی زد و آن بنده خدا با موج انفجار، رفت به هوا و محکم خورد زمین. تا چند ساعت حسابی گیج بود ولی آسیب جدی ندید و توانست عملیات را ادامه دهد. باید اعتراف کنم،

۱. احمد کاظمی، طی یکی از جلسات فرماندهان لشکر که چهاردهم اسفند ۶۳ تشکیل شده، می‌گوید: «گردان چهارده معصوم) آگه از نیروهای لنجان سفلی کم داره، باید بهش بدید. چون با شناختی که از این بچه‌ها داریم، خیلی خوبه که توی این گردان باشند.»

اولین بار که این نیرو و امثال او را دیدم که به عنوان خط‌شکن معرفی شده بودند، پیش خودم می‌گفتم بعید است این‌ها کاری خاصی از دست‌شان بر بیاید.»  
احمد سلیمانی در خصوص این مرحله از عملیات می‌گوید:  
«برخی مانند خود من، با توجه به دید مادی که داشتیم و برد و قدرت توپ‌های ضد هوایی دو و چهار لول، رسیدن به پد دشمن را تقریباً غیرممکن می‌دانستیم ولی در این مرحله ما فقط یک زخمی داشتیم؛ سید احمد سیدی از کاشان.<sup>۱</sup>» استحکام خط دفاعی عراق در این منطقه به حدی بود که خیلی‌ها از شکسته شدن آن مایوس و ناامید بودند و تعدادی نیز شکستن خط را تنها با دادن تلفات بسیار سنگین، امکان‌پذیر می‌دانستند. نعمت‌الله گردانی معتقد است: «وقتی با فرمانده گردان‌ها از شکستن خط می‌گفتم معتقد بودند بدون امداد الهی، همه قتل‌عام خواهند شد.»

محمدعلی رضایی<sup>۲</sup> مسئول خدمات لشکر ۸ نجف، در مصاحبه‌ای که مدتی پس از عملیات بدر توسط راوی مرکز اسناد ضبط شده، در این خصوص می‌گوید:

«صحبت آخری که در مورد عملیات شد، همه ما ناامید بودیم. کلیه مسئولین که نیروهایشان می‌خواستند در این عملیات شرکت کنند، خیلی ناامید بودند. طوری که ما می‌گفتم مسئولین دیوانه شده‌اند [که] این تصمیم را گرفتند که از این‌جا عملیات شود. چون با قایق و بلم نیرو بخواد برود. این خط دفاعی که دشمن داشته، این وضعیتی که نیروی ما داشته، با این سلاح‌هایی که ما داشتیم. می‌گفتم آن موقع که در خشکی بودیم و زیر پای بچه‌هایمان سفت بود، چه کار کردیم! حالا در یک وسایل لرزان مثل بلم که اون جور تویش می‌نشینند چپ می‌شود. چرا این تصمیم را گرفتند. خلاصه هر کسی چیزی می‌گفت و همه ناامید

۱. بخشی از نیروهای سیدناصر حسینی فرمانده گردان فتح لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات بدر را رزمندگان کاشانی تشکیل می‌دهند. حسینی، در خصوص آن‌ها می‌گوید: «از بچه‌های کاشان شناخت کاملی داشتم. از هر جهت نترس و پای‌کار، زبر و زرنگ و دوست‌داشتنی بودند. در هر گروهان، تقریباً یک‌دسته از کاشان و شهرهای اطرافش داشتیم. خیلی مظلوم بودند و گاهی اوقات که در چشمان‌شان نگاه می‌کردم، می‌گفتم شهید می‌شند. خیلی به حال‌شان غبطه می‌خوردم و غصه‌ام می‌شد. اکثرشان هم شهید شدند.»

۲. محمدعلی رضایی، ۲۶ اسفند ۶۶ در ۲۷ سالگی طی عملیات والفجره ۱ در حلبچه به شهادت رسید.

بودند که این عملیات نمی‌شود.»

مهدی شریفیان<sup>۱</sup> یکی از نیروهای گردان چهارده معصوم لشکر ۸ نجف، مدت کوتاهی پس از عملیات بدر در مصاحبه با راوی مرکز اسناد می‌گوید:

«هیچ‌کس باور نمی‌کرد که ما فقط با بیست و دو شهید خط را شکستیم، پدافند کردیم و ده‌ها نیروی دشمن را کشتیم. آمادگی معنوی و روحیه نیروها خیلی بالا بود. مجروحی داشتیم که پس از اصابت تیر به نخاعش، حدود چهل و هشت ساعت بدون آب و غذا در منطقه مانده بود.»

در گزارش راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیرامون مقطع شکسته شدن خط آمده: «نحوه شکستن خط، بیش از هر چیز ذهن فرماندهان از رده قرارگاه و لشکر تا گردان را به خود مشغول کرده بود. نگرانی و ابهام در بعضی‌ها محسوس بود تا جایی که برخی شکستن خط را به عهده خداوند واگذار می‌کردند. علت این امر، عقبه آبی یگان‌ها بود که قدرت مانور را از آن‌ها سلب می‌کرد و با اندک هوشیاری دشمن و گشودن آتش از جانب آن، سازمان یک گردان (حتی تیپ) به هم می‌خورد.»

تقریباً هم‌زمان با درگیر شدن نیروها در سیل‌بند عراق، بخش دیگری از نیروها هم به سراغ کمین‌های مستقر در آبراه‌ها رفته و آن‌ها را خاموش می‌کنند. مهدی رشیدزاده، نیروی مخبراتی یگان دریایی، چند سال بعد از عملیات بدر، طی مصاحبه‌ای می‌گوید:

«همان فردا صبح که خط شکسته شده بود، با فرمانده یگان دریایی لشکر [که] همان شهید صنعتکار بود، راه افتادیم و رفتیم در منطقه که وضعیت اسکله و ساحل دشمن را ببیند [تا] اگر تذکری هست، به نیروهای سکان‌دار بدهد. غواص‌هایی که کمین‌ها را منهدم کرده بودند، دو تایشان می‌خواستند بیایند عقب. شهید صنعتکار، دو تا سؤال از آن‌ها کرد؛ دیشب چه کار کردید و چه طوری عمل کردید؟ تعریف کردند که همان طوری که آمدیم سرمان را از آب آوردیم بالا و

---

۱. بیست و هشتم شهریور ۷۶ طی حادثه انفجار مین در پایگاه شهدا لشکر ۸ نجف اشرف در اهواز، سه نفر از نیروهای این یگان به شهادت می‌رسند که مهدی شریفیان جانشین واحد عملیات از خمینی شهر، یکی از آن‌ها است. حسن مددی جانشین توپخانه از نجف‌آباد و عبدالرسول اکبری یکی از مسئولان واحد عملیات از مبارکه، دیگر شهدای این حادثه بودند.

کمین‌ها را نگاه کردیم، حالت آن‌ها، که مثلاً سیگاری می‌کشیدند و نوارهای مبتذل گوش می‌دادند. خیلی حواس‌شان نبود و اصلاً [حواس‌شان] در نگهبانی و این‌ها نبود. بعد می‌گفت برنامه‌هایی داشتند، مشروب خواری و خنده‌های وحشتناک و مشغول خودشان بودند. یکی از آن‌ها ظاهراً رفته بود روی خود کمین که درگیر شود با نگهبان و نگهبان بعدی هم در سنگر، در حال استراحت است. بعد دیده بودند، ظاهراً مناسب نیست که حالا درگیر شوند؛ یک وقت سر و صدا بشود و آن‌ها هم بیایند بیرون اطلاع بدهند. [بنابراین] نارنجک انداخته بودند در سنگر نگهبان‌ها، بعد هم خود سنگر استراحتگاه‌شان [را] هم با نارنجک منهدم کردند.<sup>۱</sup>

برخی از کمین‌ها نیز به شدت مقاومت کرده و خاموش کردن‌شان، طولانی می‌شود. رضا افندی زاده بیان می‌دارد: «یکی از کمین‌های عراق، سازه بسیار محکمی داشت و بیشتر آرمی جی‌هایی که برایش شلیک می‌شد، یا اصابت نمی‌کرد یا خیلی مؤثر نبود. نیروها، بعد از دقایق قابل توجهی که معطل این کمین شدند، آن را دور زده و از پشت منهدم‌ش کردند.» در برخی آبراه‌ها نیز کارگر خورده و کمین‌ها خاموش شدند؛ مثل آبراه ایثار که گردان انبیاء، باید از این مسیر، خودشان را به سیل‌بند عراق برسانند. با این اوضاع و احوال، فرماندهی لشکر از مصطفی نصر فرمانده این نیروها می‌خواهد که مسیرشان را عوض کرده و از آبراه انعام، ادامه مسیر بدهند.

حوالی نیمه شب، پیام محسن رضایی خطاب به رزمندگان شرکت‌کننده در عملیات بدر، منتشر می‌شود. در بین اسناد لشکر ۸ نجف، تاکنون به موردی در این خصوص برخورد نکرده‌ایم ولی در لشکر ۳۱ عاشورا، این پیام را اصغر قصاب عبداللهی،<sup>۲</sup> فرمانده گردان امام حسین این یگان، ابلاغ می‌کند.

۱. چهاردهم اسفند ۶۳ طی جلسه‌ای، یکی از فرماندهان لشکر ۸ نجف می‌گوید: «در ضمن برادر احمد، این نارنجک‌ها، این نارنجک‌ها که می‌دهند، مخصوصاً برای کمین‌ها، ایرانی باشه. [نارنجک] عراقی‌ها، تاقی صدا می‌کنه، هشیار می‌کنه! آگه خواستند برای کمین‌ها، مثلاً از نارنجک استفاده کنند، این نارنجک آمریکایی‌های خودمون، اینا صدا نداره!» احمد کاظمی نیز خطاب به یکی از نیروهای حاضر در جلسه، می‌گوید: «این نارنجک طریق القدس‌ها رو آوردیم، توی سنگراست. بردارید با ژ، یکی‌اش رو شلیک کنید، ببینید چی‌طوره حالا! هم با کلاش می‌شه، هم با ژ.»

۱. این فرمانده، چندروز بعد در ۲۵ اسفند ۶۳ در بیست‌وسه سالگی طی همین عملیات به شهادت می‌رسد.

بخشی از پیام فرمانده کل سپاه، به این شرح است:

بسیجیان دلاور، سربازان فداکار، پاسداران اسلام، امید آفرینان آوارگان لبنان، افغان، عراق، آبادان و خرمشهر، ای شیران خط خطهٔ اسلام، یک میلیارد مسلمان چشم به راه تان هستند. مادران فلسطینی، لبنانی، افغانی و عراقی، بر بالین کودکان شیرخوارشان، سرود آزادی و مقاومت شما را زمزمه می‌کنند. دست به سر و روی جگرگوشگان شان می‌کشند و خونی را که از اصابت گلوله اسرائیل و آمریکا بر جبین آنان نشسته است، پاک می‌کنند و می‌گویند ناراحت نباش عزیزم که بسیج خواهد آمد، سپاه خواهد آمد، ارتش خواهد آمد.

آن دیگری بر بالین جسد پدر و مادرش در جنوب لبنان و در آبادان و خرمشهر نشسته و می‌گوید: «ربنا واجعل لنا من لدنک ولیاً و اجعل لنا من لدنک نصیراً.» پس رزمندهٔ عزیز! به خروش! به رزم! سرود مقاومت و آزادیت را با آهنگ رگبار مسلسل خود بیامیز و حماسه‌ای بی‌افزین که مولایت، این زمان را وعده داده است. برادر جان! فریاد کن که ای ظالمان، ای نامردان، اگر راست می‌گویید، منتظر باشید که آمدیم. خدا، یار ماست. ما بر خدا توکل کردیم. پیراهن ترس را پاره کردیم و بر نفس مان آن چنان تاختیم که بیچاره، راه فرار را جست و جو می‌کرد. هیچ غباری نباید از حرکت تان برخیزد. هیچ صدایی نباید از قدم‌هایتان به گوش برسد. آن‌گاه مانند صیحه‌ای الهی، آن سان به دشمن یورش برید که دشمن قبل از اصابت گلولهٔ شما به قلب او، ناگهان بمیرد. به امید دیدار؛ برادر شما محسن رضایی<sup>۱</sup>

با خاموش شدن بیشتر کمین‌ها و سنگرهای مستقر در سیل‌بند، ورود گردان‌های خط‌شکن به منطقه نیز شروع می‌شود. در این میان، قایق سیداکبر اعتصامی فرماندهٔ گردان چهارده‌معصوم، به دلیل سرعت زیاد و عجله برای ورود به منطقه، به جای معبر باز شده توسط غواص‌ها، به دل موانع زده و لابه‌لای سیم خاردارها، نبشی‌ها و خورشیدی‌ها گیر می‌افتد. وقتی تلاش‌های نیروهای حاضر در آن محدوده برای نجات قایق فرمانده بی‌ثمر می‌ماند، اعتصامی روی شبکهٔ بی‌سیم آمده و با داد و بی‌داد، از دیگر نیروها کمک می‌خواهد. در نهایت و دقایقی بعد، چند قایق به کمک او رفته و می‌توانند او را از این

۱. مقاله «لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر»، محمد الهیاری راوی مرکز اسناد، فصلنامه نگین، سال دوم، شماره ۷، زمستان ۸۲، صفحه ۱۳۹

وضعیت خارج کرده و به سیل بند برسانند.

محسن رضایی و مهدی فتاح‌المنان از جمله نیروهای اطلاعات عملیات لشکر هستند که مأمور هدایت گردان چهارده معصوم به فرماندهی سیداکبر اعتصامی شده‌اند. قایق حامل این دو نفر و چندین نیروی پیاده دیگر، حین عبور از بین موانع و در پنجاه متری پد، هدف آتش شدید نیروهای عراقی قرار می‌گیرد. در این لحظات، گلوله‌ای به کتف فتاح‌المنان می‌خورد که صدایش به قدری بلند است که رضایی تصور می‌کند تیر به بدنه قایق خورده. با وجود این آتش سنگین، این قایق خودش را به ساحل می‌رساند. رضایی که متوجه زخمی شدن فتاح‌المنان شده، به او اجازه پیاده شدن نداده و می‌خواهد به عقب برگشته و جراحتش را پانسمان کند. البته دوری فتاح‌المنان از صحنه نبرد، چندان طولانی نمی‌شود و او پیش از ظهر روز بعد، به منطقه برمی‌گردد.<sup>۱</sup>

طبق دستور احمد کاظمی، نیروهای اطلاعات عملیات موظف بودند پس از راهنمایی گردان‌ها، از محدوده درگیری‌ها دور شده و به عقب برگردند تا سالم مانده و امکان استفاده از آن‌ها، در مراحل بعدی عملیات وجود داشته باشد. البته بخشی از این نیروها، به دلایل مختلف، دستور فرماندهی را رعایت نکرده و طی مراحل شکستن خط و پیشروی در منطقه درگیر می‌شوند و تعدادی نیز طی چندین نوبت، هدایت و انتقال نیروها را بر عهده می‌گیرند. به عنوان نمونه، محمدرضا عسکری که همراه با عبدالعلی پریشانی و محمد مهدی رحیمی، یکی از گروهان‌های خط شکن را در اولین حرکت به خط رسانده‌اند،

---

۱. احمد سلیمانی، از نزدیک شاهد بازگشت مهدی فتاح‌المنان از خط مقدم و مراجعه دوباره او به معرکه است. سلیمانی، ماجرا را چنین شرح می‌دهد: «روز اول عملیات، همین‌که در پد ابوالفضل از قایق پیاده شدم، فتاح‌المنان را دیدم که لب اسکله ایستاده و منتظر قایقی بود که برود جلو. خیلی با انرژی باهاش دست دادم و دستش را مقداری تکان دادم. چیزی نگفت و فقط احساس کردم چهره‌اش رنگ به رنگ شد. از او فاصله گرفتم و چند دقیقه بعد، رفتم پیش «محمودی» منشی واحد که آمار شهدا و مجروحان را ثبت می‌کرد. وقتی فهمیدم، اسم فتاح‌المنان را در ستون زخمی‌ها نوشته و متوجه شدت جراحتش شدم، تعجب کردم که چرا دوباره می‌خواهد برگردد به منطقه. خودم را به سرعت رساندم به اسکله تا جلوی رفتنش را بگیرم ولی رفته بود. چند تیر هوایی ۳ هم شلیک کردم ولی قایقران متوجه نشد. با یک قایق دیگر رفتم دنبالش و در اسکله رحمت پیدایش کردم. از فاصله دور داد کشیدم که جلوی او را بگیرند ولی فایده‌ای نداشت و قبل از این‌که برسم، اسکله را ترک کرده بود.» مهدی فتاح‌المنان فرزند مصطفی، بیست و دوم اسفند ۶۳ در هفده سالگی طی عملیات بدر در شرق دجله به شهادت رسید و در قطعه یک گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپرده شد.

بلافاصله به عقب برگشته و دقایقی بعد با همراهی حسین محبی، عهده‌دار هدایت یکی از گردان‌های لشکر می‌شوند.

محسن رضایی، از آن دست نیروهای اطلاعات عملیات لشکر است که در خط درگیر می‌شوند. او، لحظه ورودش به خط را چنین توصیف می‌کند:

«دوشکای عراقی، ما را دیده بود و همین‌که از قایق پیاده شدیم، با یک آتش بسیار سنگین، ما را در ساحل زمین‌گیر کرد. من و رسول شیروی از بچه‌های خمینی شهر، کنار هم دراز کشیده و سرهایمان را پایین آورده بودیم تا آتش سبک شود یا بقیه نیروها که زیر آتش نبودند، بتوانند سنگر دوشکا را خاموش کنند. صدا و گرمای عبور گلوله‌ها از اطراف بدنم را به خوبی می‌شنیدم و احساس می‌کردم. چند لحظه بعد، یک لحظه احساس کردم صورتم خیس شد. اولش فکر کردم عراقی‌ها نازنجک انداخته‌اند و آب به صورتم پاشیده ولی منور که زدند، دیدم مغز شیروی متلاشی شده و جوی خونش تا هور ادامه پیدا کرده. گلوله دوشکا، معجزه‌وار از جلوی صورتم رد شده و به شیروی خورده بود.»

آتش عراق بر روی قایق‌ها به قدری شدید است که بخشی از نیروها قبل از پیاده شدن در ساحل، زخمی یا شهید می‌شوند. یکی از این نیروها، محمد حسن زاده فرمانده گردان ثامن الائمه است که در همین مقطع به شدت زخمی شده و به عقب منتقل می‌شود.<sup>۱</sup> عراقی‌ها در محدوده پدِ مدرسه به شدت مقاومت می‌کنند. به حدی که با وجود محاصره ساختمان مدرسه، نیروهای مستقر بر روی آن حاضر به تسلیم نیستند. دوشکای فعال در این نقطه هنوز خاموش نشده و از قایق‌های در حال نزدیک شدن و پیاده‌های اطرافش تلفات می‌گیرد.

محسن رضایی، در این خصوص می‌گوید:

---

۱. شهید محمد حسن زاده، سال ۴۴ در قهدریجان به دنیا آمد. در اوایل انقلاب، برای مدتی به عنوان نیروی حفاظتی در بیت حضرت امام و مجلس حضور داشت و با شروع جنگ، راهی جبهه ذوالفقاریه شد. در عملیات‌های مختلف با مسئولیت‌های گوناگون حضور داشت و بارها مجروح شد. در کنار تبحر خاصی که در امور نظامی داشت، با شنا و سوارکاری نیز آشنا بود و بدن ورزیده و آماده‌ای داشت. در چندین عملیات به عنوان فرمانده گردان شرکت کرد و شهریور ۶۴ در بیست سالگی، طی عملیات قادر در شمال غرب کشور به شهادت رسید و در گلستان شهدای قهدریجان خاک سپاری شد.

«دوشکا، در سنگر بتنی بسیار محکمی قرار داشت که فقط چند دریچه کوچک به بیرون داشت و از همان‌ها به سمت بیرون شلیک می‌کرد. باید به هر قیمتی بود، خاموشش می‌کردیم. اول از همه، رضا جاوید را فرستادم که خاموشش کند ولی رفت و برگشت و گفت نمی‌شود. این بار حسین داداشم را فرستادم که او هم چند دقیقه بعد برگشت و حرف جاوید را تکرار کرد. در واقع اندازه دریچه‌های سنگر، به قدری کوچک بود که نمی‌شد در یک لحظه کوتاه، با شلیک کلاش نفر داخلش را زد. نارنجک را هم نمی‌شد به راحتی از این دریچه عبور داد چون به خاطر سنگینی آتش، از جایی به بعد نمی‌شد جلوتر رفت و از فاصله دور، دقت پرتاب نارنجک کاهش پیدا می‌کرد. نفر بعدی، عباسعلی پورمحمدی<sup>۱</sup> بود که رفت برای سنگر ولی همین‌که از زمین بلند شد، تیر دوشکا خورد به بدنش و در جا به شهادت رسید. این بار محمد رضا عسکری را فرستادم که تلاش او هم فایده نداشت. رو کردم به رضا کرمی که فوق‌العاده جسور و شجاع بود و مدت‌ها با هم کار کرده بودیم. گفتم فقط دست خودت را می‌بوسه! برو و تمامش کن. یک نارنجک از بچه‌ها گرفت و سینه خیز، تا یک متری سنگر پیش رفت و در یک لحظه که آتش دوشکا سبک شد، نارنجک را پرتاب کرد داخل سنگر و خاموشش کرد.»

احمد سلیمانی در خصوص این تیربارچی اعتقاد دارد:

«به نظرم آدم ماهری بود؛ یعنی زاویه حرکتش را زیاد نمی‌کرد که یک سمتش برای لحظه‌ای خالی شود و بتوانیم به سمتش شلیک کنیم. توی یک زاویه محدودی تیربار را می‌چرخاند و شلیک می‌کرد. شاید هم چون محل استقرارمان را دیده بود، روی همان محدوده متمرکز شده بود.»

با وجود خاموش شدن سنگر دوشکا، مقاومت عراقی‌ها در بخش دیگری از این محدوده، هم چنان ادامه دارد. محسن رضایی می‌گوید:

«پاسگاه مدرسه، یک زیرزمین داشت که به نظرم حدود دو متر پایین‌تر از سطح زمین

---

۱. شهید عباسعلی پورمحمدی فرزند غلامعلی، بیست و یکم اسفند ۶۳ در بیست و یک سالگی طی عملیات بدر به شهادت رسید و در قطعه یک گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپرده شد. برخی، او را اولین شهید لشکر نجف اشرف در عملیات بدر می‌دانند.



و با بتن مسلح ساخته شده بود و دور تا دورش، کانال آبی به عرض یک متر ایجاد کرده بودند. عراقی‌هایی که داخل این زیرزمین بودند، به شدت مقاومت می‌کردند و بیشتر نارنجک‌هایی که برایشان می‌انداختیم، داخل آب منفجر می‌شد. وقت کم بود و باید زودتر می‌رفتم جلو. به بچه‌ها سپردم فکری به حال این زیرزمین نکنند و خودم رفتم.»

احمد کاظمی، در همین لحظات و بعد از شنود مکالمات دشمن، از رضا نورمحمدی می‌خواهد به شکلی باقیمانده نیروهای عراقی را پاک‌سازی کند. کاظمی می‌گوید: «آقای نورمحمدی! یه چند تا از بچه‌ها رو بفرست که برند اطراف مدرسه. این عراقی‌ها جلو مدرسه و اینا، یه دو تا دسته‌شون سالم موندند. الان بهشون دستور عقب‌نشینی داد که بیاند به طرف قبضه خمپاره‌شون و اون جا برند جمع بشند. بفرست که برند این‌ها رو ترتیب شون رو بدند، نموند. یالا! باریکلا!»

فرمانده لشکر، چند ثانیه بعد، مکالمه دیگری با همین موضوع دارد. او این بار خطاب به محسن رضایی نیروی اطلاعات عملیات لشکر که از تلاش خودش و نیروهای همراهش برای پاک‌سازی این محدوده خبر داده، می‌گوید: «احسنت! این‌را حتماً [انجام بدهید]. این‌ها، یه دو دسته‌شون اون جا سالم مونده‌اند. همین‌ها بودند که این کمین‌ها رو تعویض می‌کردند. این‌ها رو ترتیب شون رو بدید که دارند میانند سمت مدرسه که بعد نیاند اون جا جمع بشند و بعد عراق به اینا امید ببندد و بخواد پاتک و این‌کارها رو بکنه. اینا دیگه از روی جاده و اطراف مدرسه، امیدشون باید کاملاً [در] این چند ساعت ان‌شاالله قطع بشه!» چهارلول دیگری هم در چهارراهی نزدیک مدرسه به شدت آتش می‌ریزد که یدالله اسماعیلی و تعداد دیگری از نیروها آن‌را خاموش می‌کنند. در بخش‌های دیگری از خط نیز، نیروهای عراقی کم و بیش به مقاومت‌شان ادامه می‌دهند ولی این شرایط با نفوذ نیروهای لشکر در اطراف چنین محدوده‌هایی، تغییر می‌کند. رضا افندی زاده می‌گوید:

«درگیری مان به شدت ادامه داشت که یک دفعه صدای الله اکبر بچه‌ها از نزدیکی

آن نقطه بلند شد. این‌طور که شد، بیشتر عراقی‌ها ترسیده و خط را خالی کردند.» در شناسنامه لشکر، پیرامون دقایق و ساعات شکسته شدن خط آمده: «با اعلام رمز عملیات، نیروهای غواص و ضدکمین به مواضع دشمن یورش بردند. هرگروه یا دسته در

یک آبراه وارد عمل شد و تقریباً کمین‌های دشمن بعد از یک ساعت مقاومت منهدم شدند. حدود ساعت دوازده شب تمامی آبراه‌ها باز شد و دوگروهان دیگر از گردان چهارده معصوم، پس از پاک‌سازی، در خط اول دشمن مستقر شدند. سپس طبق دستور، گردان قمر بنی‌هاشم با قایق از داخل آبراه‌ها حرکت کردند و پس از پیاده شدن از قایق، در ساعت ۱:۱۰ با ممداد روی سیل بند مستقر شدند و به طرف هدف از پیش تعیین شده حرکت کردند. قبل از حمله این گردان، در ساعت دوازده شب توپخانه طبق دستور فرمانده لشکر، روی خط دوم و شرق دجله و شهرک همایون به اجرای آتش پرداخت.»

مشروح دستور احمد کاظمی به مسئول وقت واحد توپخانه لشکر، به این شرح است: «آقای پوراسماعیلی! این تلفنه، من این رقم نباید توش حرف بزنم. عرضم به حضور شما، یه آتیشی سی قبضه‌ای، چهل قبضه‌ای،<sup>۱</sup> از سیل بند دوم عراقی‌ها، هر چی کاتیوشا و توپخانه و اینا دارید، روانه کنید. بین همایون و روطه، از سیل بند دوم تا دجله. یا لا بینم! این جا صدای توپخانه می‌خوام جزیره را بلرزونه.»

کاظمی، چند دقیقه قبل نیز از توپخانه خواسته بود با دقت شلیک کنند: «با مظنه بزیند. زیاد همه مهمات‌ها را مصرف نکنید، با مظنه! الآن هم بفرستید [به] ارتشی‌ها بگو برید مهمات بیارید. یا لا بینم! مهمات، قبارق داشته باشید.»

در لحظات و دقایق منتهی به شکسته شدن خط، احمد کاظمی از داخل سنگر فرماندهی، ضمن هماهنگی قسمت‌های مختلف، گاهی با بیان جملات و عبارات‌های خاص، تلاش دارد هم روحیه نیروهایش را افزایش دهد و هم با جنگ روانی،<sup>۲</sup> زمینه تضعیف

۱. در آن مقطع و در این محدوده، لشکر این تعداد قبضه توپ آماده شلیک ندارد و به احتمال زیاد احمد کاظمی این‌گونه صحبت می‌کند تا علاوه بر تشدید جنگ روانی، توپخانه هم بفهمد که باید با سه، چهار قبضه شلیک کند.

۲. رژیم بعث عراق، در طول جنگ از روش‌های مختلفی برای ایجاد جنگ روانی استفاده می‌کرد که یکی از پر استفاده‌ترین آن‌ها، پخش اعلامیه‌هایی مکتوب، خطاب به رزمندگان ایرانی بود. این برگه‌ها، معمولاً توسط هواپیماهای عراقی، بر روی خطوط پدافندی ریخته می‌شد.

در بین نوارهای راوی مرکز اسناد در لشکر ۸ نجف، که طی عملیات بدر ضبط شده، یک نوار به قرائت تعدادی از این اطلاعیه‌ها، توسط یک عرب‌زبان (اسیر، رزمنده عرب‌زبان یا یکی از معاودین) اختصاص پیدا کرده. نحوه خواندن این اطلاعیه‌ها و محتوای آن‌ها، صوتی شنیدنی و تاریخی را ثبت کرده که در این کتاب، به درج بخشی از این نوار، یکی از پیام‌ها، بسنده می‌کنیم:

پیام، پیام، برای افسران و سربازان نیروهای مسلح ایران. درود بر شما. عراق، هیچ‌گونه طمعی به خاک ایران

روحیه نیروهای دشمن که مشغول شنود مکالمات هستند را فراهم کند. کاظمی که خوشحالی‌اش از شکسته شدن خط، در کلامش موج می‌زند، چندین بار تأکید می‌کند که این موفقیت، معجزه‌ای است الهی. گزیده‌ای از صحبت‌های فرمانده لشکر با نیروهای مختلف، چنین است: «الله اکبر! جدی عظمت الهی است. دشمن فروریخته. این عظمتِ خداست و والسلام. باباجون مگه الکیه؟! باباجون ببین! جداً یخ (مقداری) نگاه [به] دور و برتون بکنید. یخ نگاه خودتون بکنید. یخ نگاه دشمن بکنید. دیگه بایست همه چیز رو سپرد به خدا. اینم دیگه معجزه، قبل از اطمینانی که ما ایمان مون ضعیف بود. با چی چی این بچا رفتند؟! با بلم و بردی و قایق و نی! جداً می‌گم، با چی چی رفتند؟! ما در اوج ناامیدی، توکل به خدا کرده‌ایم. دیگه خدا داره کارها رو حل می‌کنه. همه این‌ها (تجهیزات دشمن) بی‌محتواست ان‌شالله. روی امام و روی امام حسین را ان‌شالله بتونیم سفید کنیم. این، نشونه معجزه خدا بود؛ مثل اون معجزه‌ای که به حضرت موسی داد. با سرعت برید که در اوج ناامیدی، خدا داره ما رو پیروزمون می‌کنه. شما، در اوج معجزاتِ خدا هستید. جداً می‌گم. اون جا، خودتون رو خیلی قدرش رو داشته باشید. خیلی ذکر خدا را بگویید. به همه بگویید، ذکر بگویند. جداً خدا داره می‌جنگه. توی این موقعیت زمانی، فقط ذوالفقار امام حسین، توی دست شماست. ان‌شالله که شما برای اسلام، برای همیشه حفظ بشید. التماس دعا برای امام. ان‌شالله روی امام و امام حسین را دارید سفید می‌کنید. خدا یارتان باشد. جای خودتون رو خلاصه خیلی حفظ بکنید. به این بسیجی‌های گل هم برسونید.» کاظمی، دقایقی بعد که با عزیز جعفری از فرماندهان قرارگاه صحبت کرده و از موفقیت نسبی دیگر یگان‌ها نیز مطلع می‌شود، در صحبت‌هایی مشابه، خطاب به عزیز می‌گوید: «ما که تا حالا، خدا همه کارها رو کرده. ما که استعفاء کرده بودیم. حالا هم اقرار به استعفاء داریم. خدا داره خودش مسائل رو حل می‌کنه. فردا خودتون رو آماده کنید برای امتحان پس

---

ندارد. چون که خود، سرزمینی فراوان دارد و هیچ‌گونه طمع‌ی به ثروت ایران ندارد؛ پس با حمد خدا، کفایت خود دارد. ولی ما تنها احترام مرزهایمان و عدم دخالت در امورمان را می‌خواهیم و این حق مشروع است و ما قدرت مطلق، برای نگه داشتن برحق حاکمیت و اختیارمان را داریم. رژیم ایران، از اهل و خانواده‌هایمان، شما را دور می‌کند و در دهان مرگ، شما را می‌اندازد؛ به خاطر تحقیق مقاصد یهود جهانی، آن چه ضعیف کردن ایران و عراق را می‌خواهد. عوض از این جنگ، که شما در آن می‌میرید، به استثمار اموال برای خوشبختی و بچه‌هایتان درخواست کنید.

نیروهای مسلح عراق (نوار شماره ۱۵۹۶۴ مرکز اسناد)

دادن ایمان. آخر پیام امام را آگه یادتون باشه، گفت خداوند ان شاءالله پیروزی و پایداری را به رزمندگان ما عطا بکنه.»

حیدرعلی طالبی یکی از نیروهای اطلاعات عملیات نیز بیست و ششم اسفند ۶۳ طی مصاحبه با راوی مرکز اسناد، در خصوص شکسته شدن خط می گوید:

«همه اش کارهای خدا شد. دو شب جلوتر از عملیات، بچه ها به هم می گفتند آیا چی می شه؟ هیچ کس باورش نمی شد که بتونه حتی این سیل بندها رو بگیره. یا مثلاً این تیربارها، با این استحکاماتی که دشمن داشت، بتونه روش مستقر بشه. به هیچ وجه باورش نمی شد.»

مهدی رشیدزاده که در آن مقطع نیروی مخابراتی یگان دریایی لشکر بوده، چند سال بعد طی مصاحبه ای می گوید:

«پیشروی بچه ها این قدر سریع بود [که] همین طور که ما در حالت رفت و آمد بودیم، می گفتند حالت عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر را دارد و خیلی فتح بزرگی است و دعا بکنید که بچه ها بتوانند ادامه بدهند.»

به دنبال شکسته شدن خط و الحاق گردان های قمرینی هاشم و چهارده معصوم در حوالی ساعت یک و نیم بامداد، احمد کاظمی از گردان ثامن الائمه نیز می خواهد که وارد منطقه شوند. کاظمی، دستورش را با این ادبیات مطرح می کند: «سلام علیکم و رحمه الله. خسته نباشید. آقای حسن زاده، ان شاءالله تعالی، الان آقای مجید [کبیرزاده] هماهنگات می کنه، با سرعت الهی خودتون رو ان شاءالله می گذارید [روی خشکی] و با سرعت می رید سراغ مأموریت خودتون. نرید با این بچه های اعتصامی و فخار، پیچید به هم! نیروهات رو به ستون می کنی و سراغ مأموریت خودتون می رید. مأموریت شما، الان مکمل مأموریت این دو گردان است. یعنی الان باید با شتاب، خودت رو برسونی به خط دوم. علی یارت! یا الله!»

با شلوغ شدن منطقه، تعداد مکالمات شبکه بی سیم هم افزایش پیدا کرده و به دلیل شرایط جوی و دور شدن نیروها از نقطه شروع، گاهی مکالمات برقرار نمی شود. در این میان، احمد کاظمی گاهی با ادبیات مخصوص خود، در بی سیم صحبت می کند. به عنوان مثال، وقتی یکی از فرمانده گردان ها، به گوش نیست و صدای احمد را نمی شنود،

به او می‌گوید: «بی‌سیم‌ات رو بستی مُلّ پات؟! این قدر صدات کم میاد؟!» در شرایط مشابه دیگری هم که هیچ‌کدام از فرماندهان، جوابش را نمی‌دهند، اعلام می‌کند: «بابا! من خودم [هم، مثل شما و در عملیات‌های قبلی] توی خط بودم و فرمانده‌مان که تماس می‌گرفت، عمداً جواب نمی‌دادم! آقای اعتصامی! آقای غیور مردان! بابا بگید به ما جواب بدنند.»

در لحظه دیگری هم وقتی یکی از فرماندهان، ناگهان می‌آید روی فرکانسش و مانع از شنیدن صحبت‌های دیگر نیروها می‌شود، این‌گونه واکنش نشان می‌دهد: «مثلی جنِ پا برهنه، ندو توی این بی‌سیم! بگذار من حرفم رو بزنم، بعد بیا. خب نوکرتم، وایسا یه ذره، حالا خدمتت می‌رسیم.» در چندین مورد نیز وقتی نیروهایش، جوابش را دیر می‌دهند، می‌گوید: «خدا هم جواب بنده‌اش رو می‌ده! جواب ما رو همون اول بده!»

احمد کاظمی در این لحظات و طبق تجربه عملیات‌های قبلی، انتظار دارد توپخانه عراق شروع به ریختن آتشی سنگین بر روی نیروهای در حال پیشروی بکند ولی این اتفاق نمی‌افتد. کاظمی، لابه‌لای مکالمات مختلف، گاهی به این موضوع می‌پردازد: «صدام چشمه جدا؟! چرو آتیش نمی‌ریزه؟ عراقی‌ها چشونه؟ چرو توپ نمی‌زنند؟! مرده‌اند؟!» دقایقی بعد، فرمانده لشکر، موضوع را از نیروهای شنود پیگیری می‌کند: «با توپخانه‌هاشون تماس نگرفتند؟! ببینید چی چی گفتند؟ دارند عقب‌نشینی می‌کنند؟ توپخانه‌هاشون مهمات ندارند؟ بندهاش پاره شده؟ چی کار کردند؟» لحظاتی بعد شنود لشکر گزارش می‌دهد که فرماندهی عراق در این محدوده، توپخانه‌شان را مواخذه کرده که چرا شلیک نمی‌کنند.

با شکستن خط و پاک‌سازی آبراه‌ها، بخشی از نیروهای لشکر ۲۷ حضرت رسول که باید از محور لشکر وارد منطقه می‌شدند، آماده حرکت هستند. در این دقایق، احمد کاظمی طی تماسی با مجید کبیرزاده مسئول اسکله رحمت، توصیه‌هایی برای راهنمایی این نیروها دارد. کاظمی می‌گوید: «ان‌شالله اینا رو آگه بتونی بگذاری شون سر تقاطع، خیلی سرعت عمل پیش می‌ره. بهشون هم بسپار (سفارش کن)، به این فرمانده گردان‌شان بگو، بگو برادر آگه نتونستی سر تقاطع پیاده بشی و پای مدرسه پیاده شدی، از جلو نظام

۱. عبارتی نجف‌آبادی به معنی مُچ پا

بکنند، گردان شون رو سازماندهی بکنند، دسته و آرایش، سریع بیانند روی سیل بند اولی و برند سراغ مأموریت خودشان. نرند با بچه هامون قاتی بشند و هزار مشکلات و مسائل به وجود بیاد! حالی اش کن. بگوفلان جا پیاده می شید. روی زمین خط بکش؛ حالا روی زمین نیستید اون جا، توی آب ها واسه اش خط بکش. بگوفلان جا پیاده می شی، از اون جا این قَدَر می ری جلو، بعد می پیچی به چپ. که خوب بتونه پاک سازی کنه، نره پییچه اون جا به بچه ها [ی لشکر]. فرمانده گروهان هاش رو از همین جا توجیه کن. نرند دوباره به قایق هامون داش بازی و این کارها رو در بیارند! یالا! خوب توجیه شون کن معجید. این چشمات رو بمال در گوش هاشون که خوب توجیه بشند!»

فرمانده لشکر، حواسش به مدیریت زمان نیز هست. کاظمی، طوری که گویی تمامی فرماندهان گردان های درگیر شده می شنوند، می گوید: «آقا نگاه کن! برادران نیروهاشون [را] جمع آوری کنند، سازماندهی کنند، ان شاء الله ادامه مأموریت بدنند. سرتون، بند یه سنگر نشه! هر کسی دنبال یه مأموریت [باشه]. وقت رو نگاه کنید. باید ان شاء الله خوب بتازید به دشمن که خدای نکرده با کمبود وقت مواجه نشیم. متوجه شدید؟! به همه برادرا بگید.» انتقال کامل گردان های لشکر ۸ نجف به ساحل غربی هورالهویزه، معطل بازگشت قایق ها به نقطه شروع حرکت شان است. احمد کاظمی طی مکالمه ای چند دقیقه ای با عزیز جعفری، ضمن طرح مسائل مختلف، به این بحث هم ورود پیدا می کند. کاظمی، بیان می دارد: «از این چیزهای کوثر می خوایم. صد تا بفرستی بیاد، ان شاء الله کربلا هم رو می بینیم. جدأ می گم، همین که خدمتت می گم. صد تا از این کوثری ها می خوایم. بیاد این جا، ان شاء الله تعالی می ریم اون جا که باید بریم.»

با وجود پیشروی نیروهای لشکر، مقاومت عراقی ها در پد مدرسه، هم چنان ادامه دارد. فرمانده لشکر که پیش از این، چندباری نسبت به لزوم پاک سازی کامل این محدوده، به دیگر فرماندهان تذکر داده بود، این بار، سیداکبر اعتصامی را خطاب قرار می دهد: «سلام علیکم آقای سید! خسته نباشی، خدا قوتت بده ان شاء الله، خدا ازت راضی باشه. برادر! ده، بیست تانیرو بفرست بره این مدرسه رو پاک سازی کنند. این لعنت الله علیهم، رفتند توی مدرسه. فردا واسه مون مساله است. اینا اگه امیدوار باشند، خلاصه مساله است. بفرست ده، بیست تانیرو بره توی مدرسه، مساله اینا رو حل کنند. یالا سریع! یه آدم

قبراق و بُبر' هم بگذار بالای سرشون. هر چه اتاق و سنگرو وضعیت هست، ان شالله راحت شیم. مهمات هم آگه دارند، یخته‌اش رو آتیش بزیند که اینا تموم بشه کارشون، خلاص بشند. یا علی! علی یارت! خدا ان شالله برای اسلام، شما را حفظ کند. باریکلا!»

اعتصامی، چند دقیقه بعد با قاسم محمدی تماس گرفته و ضمن ارائه گزارشی از آخرین وضعیت پیشروی نیروهایش در منطقه، درخواست می‌کند روی سنگرهای باقیمانده در پد مدرسه، آتش خمپاره ۶۰ اجرا شود تا نیروهایش بتوانند کار پاک‌سازی را به سرعت تکمیل کنند. اولین کسی که به این درخواست جواب می‌دهد، قاسم محمدی است. محمدی با ادبیاتی که بوی تهییج و تشجیع می‌دهد، می‌گوید: «خدا توفیق تون بده مرد مومن! شما که این همه پیشروی کرده‌اید، عراقی کشته‌اید و داغون کرده‌اید، این به مدرسه چی چیه! خجالت [داره]! وای!»

بلافاصله، احمد کاظمی گوشی را از محمدی گرفته و اضافه می‌کند: «اعتصامی دادا! گوشت به منه یا نه؟! نیگا برادر، برو قبضه خمپاره شون رو بردار، چهار تا می‌زنی دور و برش و تیر و آرپی جی و نارنجک دستی و هر چی داری، می‌زنی به مدرسه. ازدها نیست که! یه مدرسه نوک این جا مونده. نمی‌دونم کمین و اینا توش زندگی می‌کردند. ترتیب شون رو بدید!»

کاظمی، لحظاتی بعد خطاب به یکی از حاضرین در سنگر فرماندهی، اظهار می‌کند: «بلدی این مدرسه مثل چی چیه؟! مثل گمرک.<sup>۲</sup> این رو باید یه لودری چیزی باشه، بِمالوَنَدِش به هم!»

قاسم محمدی هم واکنشی طنز به این اظهار نظر دارد: «ما باید بریم مدرسه موش‌ها رو آزاد کنیم!»

وقتی هم اعتصامی از زمان ورود واحد ناصر به منطقه، جهت جمع‌آوری و انتقال زخمی‌ها و پیکر شهدا، سراغ می‌گیرد، کاظمی چنین جواب می‌دهد: «میادش، این داره میاد بیاد. مدرسه رو خالی کن که اینا بیان توش و ایسن همه کارها رو حل کنن. بابا به این

۱. دارای برش کاری و مسلط به امور

۲. این حرف احمد کاظمی، می‌تواند دو جنبه داشته باشد؛ پد مدرسه را به یک گمرک تشبیه کرده باشد یا شرایط این محدوده را مانند اوضاع گمرک خرمشهر در عملیات بیت المقدس دانسته است.

عراقی‌ها بگید از توی این مدرسه برید! ما این‌جا کار داریم، می‌خوایم ناصر رو بیاریم و مستقر کنیم! هزار [کار و] زندگی داریم. برید از توی این مدرسه!»

بخشی از نیروهای لشکر ۲۷ حضرت رسول که باید از آبراه پاک‌سازی شده توسط لشکر ۸ نجف، روی ساحل غربی هور پیاده شده و رو به جنوب منطقه ادامه مسیر دهند، گزارش داده‌اند که مسیر ترددشان ناامن است و از گوشه و کنار یا برخی کمین‌های باقی مانده در منطقه، به سمت‌شان تیراندازی می‌شود. آن‌ها از عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ خواسته‌اند که موضوع را با احمد کاظمی مطرح کرده و از او بخواهد که نیروهایش، این مشکل را برطرف کنند.

در این مکالمه، صدای عباس کریمی، به جزئیکی دو مورد، قابل شنیدن نیست ولی از پاسخ‌های احمد کاظمی می‌توان تا حدودی مضمون کلام کریمی را متوجه شد.<sup>۱</sup>

... (صحبت نامفهوم عباس کریمی)

- آقای عباس! برادر، این حرف رو که می‌زنه، بچه‌ها همه دارن می‌رن و میان. این‌کار الآن حل و فصله. این برادرها، ببین کجا هستند، بهشون بگویه ذره به چپ و راست بشن و برن. الآن و خسا (پاشو) ببین بچه‌ها کجا رفتندشون!

... (صحبت نامفهوم عباس کریمی)

- می‌دونم خودم. ما الآن خودمون از اون‌جا داریم رفت و آمد و این مسائل می‌کنیم. این مطلبی است که خلاصه حله ان‌شالله. شما باید بهشون بگید که برن. مطلبی نیست. از بالا، تیر می‌زنن. از روی همون‌جا که بایست برن، می‌زنند به چپ. یه چیز معلومی است.

... (صحبت نامفهوم عباس کریمی)

- از اون‌جا نیست. اینا، همه‌اش مسائلس حل شده. بهش بگو باباجان، باید برن. با سرعت برن. پس چرا از ما داره همین‌طور سر و پشت سرهم می‌ره و اونا نتونستند فقط برن؟! از همون راهی که خودمون رفتیم، برادرها [ی لشکر ۲۷] را هم بردیم. بگو برادر ااینسید، برید! اگه وایسادن اون‌جا، خیلی ناجوره آقای عباس! آبراه راهم می‌بندند و اینا. [الآن دارم] بهتون می‌گم. الآن اینا مساله است و... .

... (صحبت نامفهوم عباس کریمی)

۱. البته اگر نواری مربوط به مکالمات عباس کریمی در آرشیو لشکر ۲۷ موجود باشد، می‌توان این مطلب را تکمیل کرد.



- پس چه طوری است که بچه‌های ما الآن دارن می‌رن و میان! بابا آقای عباس!
- ... (صحبت نامفهوم عباس کریمی)
- خیلی خب. الآن برادر، این‌ها الآن دارن می‌رن و میان. نیست همچین مساله‌ای برادر. آقای عباس آقا! برادر بهشون بگو برن اونجا. آبراه [را] هم بستن. بهت بگم الآن، این مسئولیت داره و... .
- ... (صحبت نامفهوم عباس کریمی) ... مشکل ایجاد کرده
- شما عوض این‌که با ما این رقم کلنجراری، به اون برادرها بگو شما بنزید منهدم کنید و برید. بگید برید برسید به اونا. این نیست که آقای عباس!
- من اینو بهشون گفتم، بهشون گفتم... (نامفهوم) بچه‌های شما
- خب برادر، اینا راهنما داشتند، خودشون قبلاً رفته بودند. اون جا را بلد بودند. روی اون جا (آبراه) که وایسند، خلاصه واسه شون بده آقای عباس؛ همه جا را هم می‌بندند، الآن دیگه هیچی نمی‌تونه بره و بیاد.
- باباجان! من که حرفی ندارم. من بهشون می‌گم برن ولی قضیه‌اش یه مقدار باید حل بشه که اینا بتونند چیز بکنند که توی راه بیفتند یا نه؟!
- [پس] ما از آسمون رفتیم؟! آقای عباس! برادر یخته (مقداری) فکر کنید. ما از آسمون رفتیم؟!
- همین دیگه، ما هم می‌خوایم (نامفهوم) پشت سر شما (نامفهوم)
- می‌گم، برادر [اگر] بره اون جا، معلوم است. آخه اینا شب‌نما زدند، شب‌رنگ زدند. از توی همون راه رفتند. از جای دیگه‌ای نرفتند که! عجب وضعی داریم، شما که دیگه سرتون می‌شه، چرو این حرف رو می‌زنید؟!
- یه مقدار به برو بچه‌هاتون بگید که اینا رو چی کار کنند، دست شون رو بگیرند که سالم از اون جا ردشون کنند، بروند.
- خیلی خب، این مطلبی نیست. آقای عباس! بهشون نگو وضعیت رو گزارش کنند، بهشون بگو بایست برن. بگواکه چیزی هم جلوتونه، هیچ مطلبی نیست. برید از اون جا رد شوید. مساله اون جا رو حل کنید.
- (نامفهوم) اینا اون چیزی که... (نامفهوم) برن روی مطلب بعدی... (نامفهوم)

- آقای عباس! تو که دیگه این رقم می‌گی، وای به حالِ اون‌ها! برادر، بایست حالا آدم توی جنگ، هر جا واسه‌اش مشکل شد، مشکل رو حل کنه. این نیست که وایسه بگه این مشکل رو یکی بیاد واسه من حل کنه. این چه حرفیه عزیز! کسی که توی جنگ است، باید خودش همهٔ مسائل رو حل کنه! الآن بهشون برادر دستور بده بگو هر مشکلی هست، حل کنید. هر تعدادی تون [بعد از درگیری] ماندند، برند سرِ مأموریت شون. آگه مشکله، آگه هم مشکلی نیست [پس] بروند. خب یه وقت می‌بینی [همین طوری] یه صحبتی می‌کنند، عزیز!

- خب من این رو باز مجدداً می‌گم. حالا ببینم چی میشه. (نامفهوم)... من خودم برم به چشم ببینم، توش مستقر بشم. ببینم ان‌شاالله چه طوری می‌شه.  
- اون را که باشه چشم، می‌گوییم. ولی شما این مطلب [را] خلاصه بهشون دستور بده، تکلیف کن که با سرعت ان‌شاالله تعالی برن. یاالله!

پس از اتمام این مکالمه، احمد کاظمی در تماسی با رضا نورمحمدی مسئول یکی از محورهای لشکر، این موضوع را سؤال کرده و بعد از شنیدن پاسخ‌های نورمحمدی که شنیده نمی‌شود ولی به نظر می‌رسد تا حدودی تیراندازی‌ها و مقاومت‌های پراکندهٔ نیروهای عراقی در آبراه مورد نظر را تأیید می‌کند، چنین دستور می‌دهد: «یه دونه از این قایق‌هاتون بردارید، می‌رید سمت اون آبراه‌ها. یه ده نفر از بچه‌ها را بردارید با آرپی جی و تیربار. بیاد این آبراه‌ها را کاملاً تمیز کنه و این بچه‌های رسول‌الله را دست شون بگیرن، بیارن پهلوی شما. اینا، اون جا وایسادن، یخته خلاصه مثل این‌که از این بردیا و نی‌ها، مالیده بهشون. یه کاری کنند [تا] بیان این جا پهلوتون و برن سراغ مأموریت شون. اینا رو با دقت، با ظرافت ان‌شاالله حل شون کنید به یاری خدا.

در شناسنامه لشکر ۲۷ حضرت رسول، موضوع حرکت بخشی از نیروهای این لشکر، از محور لشکر ۸ نجف، بدین شکل آمده: «ساعت یک و نیم بامداد بیست و یکم اسفند ۶۳، گروهان شهادت از آبراه حق وارد آبراه خیبر شد و بعد از شکسته شدن خط به همت لشکر ۸ نجف، به قصد عبور از آبراه اخلاص، پشت سر این لشکر حرکت کرد. آبراه اخلاص، پاک‌سازی نشده بود. پس از مدت کوتاهی، گروهان شهادت وارد آبراه اخلاص، سپس وارد آبراه انعام و بعد هم وارد آبراه ایثار شد و در نهایت به پد روطه رسید. آن‌گاه از پد روطه به

سمت چپ پیشروی کرد ولی به علت نبودن قایق کافی، حرکت گردان‌های بعدی لشکر به سوی خط میسر نشد.»

یکی از نگرانی‌های اصلی گردان‌های خط‌شکن لشکر ۸ نجف در ساحل غربی هورالهویزه، تخلیه نشدن مجروحان از این محدوده است. اعتصامی و نورمحمدی مسئول محور، در دقایق اخیر، بارها پیگیر اعزام قایق‌های واحد ناصر به آن منطقه شده‌اند ولی هنوز خبری از رسیدن آن‌ها نشده. احمد کاظمی وقتی متوجه این موضوع می‌شود، با صدایی عصبانی خطاب به یکی از نیروهای حاضر در سنگر فرماندهی می‌گوید: «این ناصری‌ها رو بگو بابا، یا برید بمیرید تا برید بچه‌های مردم، زخمی‌ها، رو بیارید! برن اون جا!»

ساعاتی قبل از این مکالمه، نیروهای اورژانس لشکر که روزهای منتهی به عملیات را در مقر جهادسازندگی نجف‌آباد در جاده اهواز به خرمشهر سپری کرده بودند، خودشان را به اورژانس احداثی در جزیره شمالی می‌رسانند. این مرکز پشت یک خاکریز و مابین محل استقرار دو گردان از نیروهای پیاده احداث شده و اصلی‌ترین بخش آن سنگری است مستحکم و بزرگ که راهروی اصلی‌اش از تنها ورودی سنگر شروع شده و بعد از عبور از دوردیف تخت در طرفین، به انتهای سنگر و محل انجام عمل‌های جراحی می‌رسد که با پرده‌ای از بخش بستری جدا شده. مقداری عقب‌تراز این سنگرنیز محلی ویژه استراحت نیروها و جایی برای استقرار داروخانه و انبار تجهیزات پزشکی آماده شده. بهزاد رستگاری یکی از متخصصان حاضر در اورژانس، آغاز فعالیت این مجموعه را این‌گونه توصیف می‌کند:

«کل نیروهای اورژانس زیر نظر دکتر ابوترابی به دو گروه تقسیم شده بودیم تا به نوبت در طول شبانه‌روز کار کنیم. علاوه بر پزشکان، پرستاران و امدادگران ماهر و با تجربه‌ای که استخوان‌بندی کلی گروه را در عملیات‌های مختلف تشکیل می‌دادند، در آن مقطع تعداد قابل توجهی دانشجوی پزشکی و چند رزیدنت<sup>۱</sup> جراحی هم به جمع‌مان اضافه شده بودند. هنوز یک ساعت از استقرارمان نگذشته بود که اولین گروه از مجروحان را به اورژانس تحویل دادند. فاصله‌مان تا خط مقدم خیلی زیاد

۱. دوران رزیدنتی، رزیدنسی یا دستیاری که بین سه تا پنج سال طول می‌کشد، به دوران بعد از اخذ مدرک پزشکی عمومی گفته می‌شود که پزشک برای ورود به دوران تخصصی و تکمیلی به کسب مهارت‌های عملی می‌پردازد.

نبود ولی به دلیل مشکلات حمل و نقل، در بیشتر موارد حداقل یکی، دو ساعت از مجروحیت نیروها گذشته بود و زخمی‌ها به خاطر خونریزی زیاد، شرایط سختی از نظر احیاء و رگ‌گرفتن داشتند. روبه‌راه کردن هر کدام‌شان، به کار و تلاش زیادی نیاز داشت. ما نزدیک ساحل یکی از پدها مستقر بودیم و مجروح‌ها را با قایق تا اسکله پد می‌آوردند و از آن‌جا با خودرو تا اورژانس حمل می‌کردند. تعداد مجروح‌ها به حدی زیاد بود که تردد این خودروها چند ساعت متوالی قطع نشد.»

در این لحظات و دقایق، مسیری که لشکر ۸ نجف اشرف برای انتقال مهمات مورد نیازش پیش‌بینی کرده، به دلایلی دچار اختلال شده و احمد کاظمی طی تماسی با قرارگاه کربلا، درخواست مهمات می‌کند. کاظمی می‌گوید: «سلام علیکم و رحمت‌الله. آقا! زیر قله قاف، قمر، هر جا هستید، یخته مهمات؛ نمی‌دونم چه می‌دونم، کوفت، از این چیزی‌ها آقای احمدپور<sup>۱</sup> نقل و نبات‌هاش رو واسه ما بفرستید بیاد. به هر شکلی شده، به هر وجهی شده، مقداری نقل و نبات، از این عرضم به حضور شما، کوچیک‌ها، بزرگ‌ها و متوسط‌ها واسه ما بفرستید تا نیم ساعت دیگه بیارن.»

وقتی قرارگاه جواب می‌دهد که چرا از مهمات خود لشکر استفاده نمی‌کنید، کاظمی جواب می‌دهد: «نیست الان! توی ترافیک گیر کرده. از همین داخل باید به هر شکلی شده در اختیارمون بگذارید. اینویه فکری بکنید. این هم مثل همون کوشی‌ها (قایق‌ها) نباشه [که] اون وقت تا حالا همین جوری هیچ اعتنایی نشده است.»

صحبت‌های قرارگاه و کاظمی، با این جملات ادامه پیدا می‌کند:

- خیلی خب، یکی از بچه‌ها را بفرست بیاد این‌جا.

- ما اون جاتون رو بلد نیستیم. جاتون رو شهپری اومده بیاد، خورده زمین [و] پاش

شکسته!<sup>۲</sup> جاتون رو بلد نیستیم!

۱. محمود احمدپور داریانی مسئول وقت تدارکات قرارگاه. احمدپور که در نیمه دوم دفاع مقدس هم برای مدتی در لشکر ۸ نجف حضور داشت، سال‌ها مسئولیت تدارکات قرارگاه‌های مختلف و سپاه را بر عهده داشت. او الآن با مدرک فوق لیسانس مدیریت صنایع و دکترای مدیریت از دانشگاه تربیت مدرس، مشغول فعالیت‌های علمی، پژوهشی و اقتصادی است.

۲. محسن شهپری فرد: «قرار بود بخشی از قایق‌های لشکر ۸ نجف، بعد از تخلیه نیروهایشان در ساحل هور، در اختیار لشکر ۲۷ باشند. عباس کریمی پشت بی سیم اصرار داشت بچه‌های ما این قایق‌ها را برگردانند ولی احمد می‌گفت

- نمی شه! من برات بیارم؟! شما خجالت نمی کشید؟!  
 - یکی از اون برادرها که نامه میارن، بهشون بگید بیارن. کسی [را] ندارم باباجون که بیاد.  
 - [غلامرضا] رحیمی (مسئول واحد تدارکات لشکر ۸ نجف) رو بفرست این جا که براش بفرستیم بیاد بگیره.  
 - آقای حج آقا! نوکرتم! می گم [که] رفتند. ترافیکِ جاده. از خودمون، گیر کرده است. از این داخل بایست بدید.<sup>۱</sup>  
 با اتمام این مکالمه، کاظمی خطاب به شهپری فرد می گوید: «فکر کنم در طول جنگ، هیچ وقت نمی تونیم مهمات... (نامفهوم) [را درستش کنیم].  
 احمد کاظمی ضمن تأکید بر پاک سازی کامل کانال ها و دیگر مواضع، حوالی سه صبح، همراه با محسن ابراهیمی، شعبانعلی زینلی و سیف الله رهنما سوار بر قایق راهی منطقه عملیات می شود. احمد کاظمی پس از نیم ساعت قایقرانی حوالی سه و نیم بامداد به پد روطه می رسد. او و همراهانش با چراغ قوه ای که محسن رضایی از نیروهای اطلاعات عملیات برایشان روشن می کند، جلوتر از ساختمان مدرسه و به اصطلاح در «نوکی» آن پیاده می شوند. ورود فرمانده همان موقع پشت بی سیم ها اعلام می شود تا قوت قلبی باشد برای نیروها. محسن ابراهیمی بی سیم چی احمد کاظمی، لحظات اول ورودشان به معرکه را این گونه توصیف می کند:

---

نیروی کافی برای این کار نداره. وقتی دو فرمانده به توافق نرسیدند، احمد نامه ای به محسن رضایی نوشت و خواست تدبیری بشود. قرار بود نامه را رسول رحیمی بیره قرارگاه ولی گفت مسیر را بلد نیست و بالاجبار من هم باهاش رفتم. با یه هوندا ۲۵ راه افتادیم سمت قرارگاه. جاده کاملاً تاریک بود و به رحیمی گفتم امشب خوراک یکی از این کامیون ها می شیم که از روبه رو میانند. کمی که رفتیم، یکی از تویوتا های لشکر ۳۱، زد به ما و پام آسیب دید. رحیمی که سالم مانده بود، نامه را به کمک بچه های عاشورا رساند قرارگاه و من چند ساعتی در سنگر مهدی باکری ماندم و بعد به اصرار خودم برگشتم پیش احمد کاظمی. گفتم پام مشکل داره ولی زبانه که کار می کنه، می مونم تا اگه کاری از دستم برآومد، انجام بدم. بودم تا حدود دو روز بعد که مرحوم آیت الله طاهری و نصرالله فتحیان مسئول بهداری قرارگاه کربلا آمدند برای بازدید. فتحیان که پام را معاینه کرد، گفت اوضاعش خطرناکه و باید سریع برگردم عقب که با خودروی خودشان برگشتم.»

۱. مشکل نرسیدن مهمات، در دقایق بعد نیز ادامه دارد و احمد کاظمی چندین مکالمه مشابه در این خصوص دارد. در جایی، وقتی مسئولان قرارگاه باز بر این تأکید دارند که یک نیروی لشکر ۸ نجف باید برای تحویل گرفتن مهمات مراجعه کند، کاظمی با لحنی جدی و تا حدودی عصبانی جواب می دهد: «یه لندنی را شما پیدا کنید تا من مزدش رو بدم! چه حرف های زوری می زنید!»

«تعدادی شهید روی سیم خاردارها و موانع افتاده بودند، یکی از قایق‌ها که هدف قرار گرفته بود هنوز می‌سوخت. برخی مجروحان روی جاده افتاده و تعدادی از پیکر شهدا در ساحل دیده می‌شد. گوشه و کنار، صدای تیراندازی ادامه داشت.»

تعداد نیروها در ساحل غربی هورالهوریزه و محدوده بالاتراز جاده ارتباطی شهرک همایون، چندان زیاد نیست و به برخی نیروها توصیه می‌شود تا با فعال کردن یک سنگر دوشکای غنیمتی، تصویری متفاوت از تعداد ایرانی‌ها برای عراقی‌ها ایجاد کنند. هر نیرویی که پشت دوشکا می‌رود، پس از دقایقی هدف قرار می‌گیرد. محمدعلی هاشمیان سومین نفری است که به این سرنوشت دچار می‌شود. او را حوالی اذان صبح روز بعد به عقب منتقل می‌کنند. عراقی‌ها علاوه بر دوشکا، تجهیزات سنگین و نیمه‌سنگین متعدد دیگری همچون کاتیوشا، تفنگ ۱۰۶ و توپ ۵۷ میلی‌متری را باقی گذاشته و فرار کرده‌اند که تحویل واحد ادوات لشکر می‌شود. اصغر عرب‌پور از نیروهای زرهی لشکر معتقد است که تعدادی از نیروهای این واحد طبق رویه همیشگی از اولین ساعات صبح عملیات راهی منطقه شده و از ادوات غنیمتی عراق برضد خودشان استفاده کرده‌اند.

گردان ثامن الائمه، بعد از شکسته شدن خط و مقداری پیشروی به سمت دجله، مجبور به عقب‌نشینی تا حوالی ساحل هور می‌شوند. رجبعلی جمالی معاون این گردان می‌گوید:

«چون نیروها فقط یک بار همراه داشتند، مقداری که جلورفتیم، مهمات مان تمام شد و احمد نجات بخش و قاسم محمدی که همراه مان بودند، دستور عقب‌نشینی دادند. در برگشت، بی‌سیم‌چی‌ام که نام خانوادگی‌اش دهقان بود، شهید شد. بلافاصله، کمکی‌اش بی‌سیم را گرفت ولی خیلی نگذشته بود که اول دست من پرتاب شد عقب و بعد، بی‌سیم‌چی افتاد زمین. نمی‌دانم فشنگ بود یا ترکش که اول خورد به دست من و بعد صاف نشست روی پیشانی بی‌سیم‌چی. وقت مان تنگ بود و باید هرچه زودتر خودمان را به ساحل هور می‌رساندیم. بی‌سیم را انداختم پشت خودم و ادامه دادیم. همین‌طور که داشتیم برمی‌گشتیم، احمد کاظمی من را با این وضعیت دید و دادش رفت بالا که چرا بی‌سیم را خودت میاری؟!»

جمالی در مورد وضعیت مهدی‌قلی غلامی دیگر معاون گردان نیز می‌گوید:

۱. مهدی‌قلی غلامی فرزند مرادعلی، ۱۹ شهریور ۶۴ در ۲۷ سالگی طی عملیات قادر به شهادت رسید و در گلزار

«غلامی، همان اول عملیات، تیر خورد به شانۀ اش و از آن طرف بدنش خارج شد. با التماس و به زور، فرستادمش جزایرتا زخمش را پانسمان کنند ولی در اورژانس اجازه نداده بود لباسش را بچینند و با همان اوضاع و احوال برگشت پیش مان. کار خاصی برای زخمش نکرده بود و نمی توانست دستش را درست تکان دهد. به بچه ها گفتم حالا که عقب نمی رود، سنگری برایش آماده کنند تا همان جا بالای سر نیروهایش باشد. می گفت همه با هم آمدیم و اگر قرار به رفتن باشد، همه با هم می رویم.»

سیدناصر حسینی که در لحظات شروع عملیات، همراه با نیروهایش در گردان فتح، در جزیره شمالی مستقر است، در خصوص کمبود مهمات می گوید:

«احمد کاظمی تماس گرفت و گفت حتی اگر شده خشاب های خودتان را خالی کنید، باید به ما مهمات برسانید. ما هم خیلی سریع، هر چه مهمات داشتیم یا در گوشه و کنار سنگرها بود را جمع کردیم و در پد علی اکبر تحویل نیروها دادیم.»

احمد کاظمی به محض ورود به منطقه، مشغول هدایت و فرماندهی نیروها می شود. یکی از نیروهای همراه او در این لحظات، مرتضی کاظمی است. کاظمی می گوید: «هنوز اذان صبح را نگفته بودند و هوا تاریک بود. احمد، داشت با بی سیم حرف می زد و من از شدت خستگی، کنارش چرت می زدم. چند دقیقه ای که گذشت، گفت پاشو برو به گوشه ای بگیر بخواب تا هم سر حال بشی و هم این جا هم نباشی تا با هم شهید نشیم! بعد هم پاشد رفت جلوتر. من هم رفتم داخل کانالی در همان نزدیکی تا بخوابم. در آن تاریکی، جایی به نظرم مناسب آمد و دست گذاشتم و دیدم نرم هم هست. همان جا دراز کشیدم و یک ساعت بعد بیدار شدم. آفتاب داشت طلوع می کرد و باید نمازم را می خواندم ولی قبلش نگاهی به دور و برم انداختم. تازه فهمیدم آن یک ساعت، روی جنازه یک عراقی خوابیده بودم که دَم داخل کانال افتاده بود. وقتی قضیه را برای احمد کاظمی تعریف کردم، با پا آرام زد به من و گفت برو عقب که بوی عراقی می دی!»

با پیشرفت تدریجی عملیات، حجم نقل و انتقال ها و تردد قایق ها در آبراه ها افزایش پیدا کرده و بالطبع حوادث مربوطه هم بیشتر می شود. یکی از مهم ترین محدودیت های

---

شهیدای روستای قره تپه از توابع شهرستان تیران به خاک سپرده شد.

آبراه‌ها، عرض مفید یا به قولی قابل استفاده آن‌ها است. برای حرکت روان و بدون مشکل قایق در آبراه، نی‌ها بایستی تا عمق مشخصی قطع شوند تا پروانه موتور به نی گیر نکند. قطع نی‌ها، کاری سخت، دستی و زمان‌بر است و به همین خاطر در بیشتر موارد، عرض آبراه‌ها را خیلی نمی‌شود افزایش داد و بایستی به حداقل عرض، یعنی مقداری که دو قایق بتوانند از کنار هم رد شوند، بسنده کرد. یکی از حوادثی که طی اولین شب عملیات، چند موردش در لشکر ۸ نجف و دیگر یگان‌ها گزارش می‌شود، «شاخ‌به‌شاخ» شدن قایق‌ها است. به دلیل اهمیت تزریق هر چه سریع‌تر نیروها و امکانات به شرق دجله تا قبل از روشن شدن هوا و ناامن شدن آبراه‌ها، قایق‌ها با سرعت زیاد و به صورت رفت و برگشتی در آبراه‌های شناسایی شده حرکت می‌کنند و همین موضوع احتمال برخوردشان از روبرو را به شدت افزایش می‌دهد. طی چنین حوادثی، برخی از انواع قایق‌ها مانند لگنی‌ها، آسیب‌پذیری بالایی دارند و در اولین برخورد، امکان متلاشی شدن‌شان بسیار زیاد است.

البته به دلیل برنامه‌ریزی صورت گرفته براساس تجربیات عملیات خیبر و تعیین مسیرهای پشتیبانی جداگانه برای بیشتر یگان‌ها و هم‌چنین مسیرهای جداگانه رفت یا برگشت، احتمال تراکم بیش از حد قایق‌ها در یک آبراه و برخوردشان با هم از پشت یا پهلو، به شدت کاهش پیدا کرده. علاوه بر این، به دنبال حرکت قایق تا لحظاتی آثار موج ایجاد شده در پشت سر مشخص است و قایق‌های بعدی به کمک همین نشانه می‌توانند فاصله تقریبی‌شان با قایق جلویی را تنظیم کرده و برخورد از عقب را به شکلی پیشگیری کنند. بر همین اساس، باید دنبال چاره‌ای بود که قایق‌ها از جلو شاخص داشته باشند؛ شاخصی برای تشخیص در شعاعی محدود و نه یک گرای واضح از فاصله دور. یکی از راه‌حل‌ها، نصب قرص‌های شب‌نمای کوچک در جلوی قایق‌ها است که تا حدودی می‌تواند مشکل را برطرف کند. البته این قرص‌ها به تعداد زیاد در دسترس نیستند و نمی‌توانند مشکل را به شکل اساسی چاره کنند.

---

۱. حمید عرفان منش معتقد است در همین مقطع، حدود بیست نفر از نیروهای تعمیرگاه سبک به یگان دریایی مأمور شده و توانسته‌اند چراغ‌های بسیار کوچکی را به کمک باتری قایق، در جلوی قایق روشن کنند. البته تعداد دیگری از نیروهای یگان دریایی کوثر، این موضوع را تأیید می‌کنند ولی اعتقاد دارند که این کار پس از عملیات بدر انجام شده است.



این دست حوادث، محدود به برخورد مستقیم قایق‌ها نیست و گاهی خارج شدن کنترل قایق از دست سکانی نیز زمینه‌ساز بروز اتفاقاتی می‌شود. حمید عرفان‌منش، نمونه‌ای را به یاد دارد؛

«شب اول عملیات، یکی از قایقران‌ها با حدود بیست نیرو در آبراهی غرق شد و چند نفر به شهادت رسیدند. سکان‌دارش که به سختی خودش را نجات داده بود، بابت این اتفاق به شدت گریه می‌کرد و غصه می‌خورد. طبق چیزی که خودش گفت، گویا با سرعت داشته قایق را جلو می‌برده که یک دفعه گاز را رها می‌کنه و قایق هم که با سرنشین‌ها و تجهیزات‌شان بین دو تا سه تن وزن داره، با سر می‌ره داخل آب. این دست مواقع، سکانی باید سرعت را به تدریج کم کنه تا کنترل از دستش خارج نشه.»

اکبر سرمدی، حادثه مشابه دیگری را از این شب به یاد دارد. او می‌گوید:

«یکی از بهترین سکانی‌های یگان کوثر، با وجود تمامی مهارت و تسلطی که داشت، نتوانست موج بقیه را بشکند و قایقش همراه با حدود یازده نفر از نیروهای خط‌شکن غرق شد. در این شرایط چون بیشتر سرنشین‌ها جلیقه دارند، روی سطح آب آمده و در فضای گنبدی شکلی که قایق واژگون شده ایجاد می‌کنه، گیر افتاده و بر اثر خفگی شهید می‌شوند. فقط یک راه نجات دارند که جلیقه را به سرعت از خودشان جدا کرده و با چند متر شنا در عمق، از زیر قایق به سطح آب بیایند. البته به شرطی که دورتادورشان نیزار نباشه چون تراکم پوشش نی، مانع از حرکت در زیر آب می‌شه. چیزی که هست، بیشتر اوقات در چنین حوادثی، به دلیل سرعت زیاد اتفاق و کمبود هوا در زیر قایق و تعداد زیاد افراد، نجات کمی شانس نجات دارند.»

با توجه به حوادثی که متوجه تردد قایق‌ها است، در اسکله‌های دو طرف ساحل، وقتی

---

۱. یکی از آموزش‌های مهم سکانی‌ها، شیوه شکستن موج قایق‌های مجاور و جلویی است. وقتی موتور یک وسیله شناور، با قدرت کار کرده و نیرویی پیشران ایجاد می‌کند، روی سطح آبی که پشت موتور جریان دارد، نوعی خلاء ایجاد می‌شود که در شرایطی می‌تواند تعادل دیگر شناورها را برهم زده و گاهی غرق‌شان کند. این اصل در مورد قایق‌ها و کشتی‌ها صدق می‌کند و حتی ناوهای غول‌پیکر نیز به‌طور معمول، تحت زاویه‌ای مشخص نسبت به حرکت دیگر ناوها، ادامه مسیر می‌دهند. بر همین اساس، قایق‌های کوچک و تندرو بایستی طوری حرکت کنند که به جای افتادن در موج قایق جلویی، جوری با موج ایجاد شده برخورد کنند که آن را بشکنند.

قایقی حرکت می‌کند، مشخصات و زمان حرکت آن توسط بی‌سیم به سمت مقابل اطلاع داده می‌شود تا اگر در طول مسیر اتفاقی برای آن افتاد و تاخیر بیش از حد معمول داشت، موضوع مشخص شده و تعدادی به کمکش بروند. نکته دیگر در مورد اسکله‌ها این است که به دلیل حجم بسیار بالای تردها و سرو صدای زیاد، کسانی که به عنوان مسئول اسکله انتخاب شده‌اند، برای ارتباط با ساکنان داران و هدایت‌شان در محدوده اسکله، از بلندگوهای دستی استفاده می‌کنند.

برگردیم به زمین عملیات در شرق دجله؛ در این لحظات گاهی اتفاقات متفاوت و کم‌تر شنیده شده‌ای روی می‌دهد. قاسم شیروی جانشین گردان قمرینی هاشم است ولی برای ارتباط با نیروهایش، بی‌سیم ندارد. او کدهای مخبراتی گردان به لشکر و گروهان به گردان را کف دستش نوشته و به امید گیر آوردن یک بی‌سیم، در حال پیشروی است. شیروی می‌گوید:

«ناصر فخار فرمانده و بیشتر اعضای کادر فرماندهی گردان، زودتر از من وارد منطقه شده بودند و من عقب افتاده بودم. در این فکر بودم که چه شکلی بی‌سیم پیدا کنم که یکی از بی‌سیم‌چی‌های گردان اعتصامی را دیدم. پیش خودم گفتم وظیفه این‌ها، خط‌شکنی بوده که انجامش داده‌اند و خیلی به بی‌سیم نیاز ندارند. بهش گفتم بی‌سیم را بدهد که نداد و مجبور شدم لگدی حواله‌اش کنم و به زور بی‌سیم‌اش را بگیرم. حالا که نگاه می‌کنم، می‌بینم خیلی بی‌انصافی کردم ولی آن موقع به این جنبه‌اش فکر نمی‌کردم.»

در مجموع اگر بخواهیم خلاصه‌ای از عملکرد گردان‌های پیاده لشکر، در اولین شب عملیات را مرور کنیم، می‌توانیم مطلب شناسنامه لشکر در این خصوص را مرور کنیم. در این گزارش آمده: «گردان ثامن الائمه به فرماندهی محمدحسن زاده ساعت ۱:۳۰ بامداد از نقطه‌رهایی حرکت کرد و ساعت ۲:۳۰ به سیل‌بند دشمن رسید و به طرف هدف خود، از کنار نهر حرکت کرد. گردان انبیاء به فرماندهی مصطفی نصر، ساعت ۳:۳۰ بامداد از نقطه‌رهایی حرکت و ساعت ۴:۳۰ به سیل‌بند دشمن رسید. سپس به طرف هدف واگذار شده گردان حرکت کرد. در همین حین، احمد کاظمی به رضا نورمحمدی فرمانده محور سمت راست و فرمانده گردان چهارده معصوم دستور داد که منطقه تصرف شده پاک‌سازی شود.

در غیر این صورت، صبح برای نیروها مشکل ساز خواهد شد. تا ساعت چهار صبح، کل عرض خط لشکرپاک سازی شد.»

احمد سیاف زاده، در تحلیلی کلی از شرایط عملیات در اولین شب، می‌گوید: «طرح بدر، ضربتی بود و رمز موفقیت عملیات، سرعت بود اما از همان ابتدا، مشکلات یکی پس از دیگری رو شد. بعضی محورها، خط را سریع شکستند و پیش رفتند. حتی تعدادی از رزمنده‌های ایرانی، از دجله هم گذشتند. اما در بعضی محورها، نیروهای عراق راه را بر رزمنده‌ها بستند. در بعضی نقاط هم کمبود قایق و امکانات، مانع جابه‌جایی سریع نیروها و تاخیر در عملیات شد. هم‌چنین دجله هم عریض‌تر و پرآب‌تر از آن چیزی بود که فرماندهان برای عبور رزمنده‌ها پیش‌بینی کرده بودند.»

سیاف زاده اضافه می‌کند:

«شب اول که به پایان رسید، نیروهای عراقی با نیروهای پراکنده در هور و حاشیه دجله درگیر شدند و هواپیماهای عراق با بمباران منطقه، رزمندگان ایرانی را سردرگم کردند. عراق هم هنوز مطمئن نبود که عملیات، تنها در هور باشد و نگران بود هم‌چون خیبر، محوری هم در جنوب هور داشته باشد و توان زیادی در هور نیاورد تا تکلیف مشخص شد. اما این بار، رزمنده‌ها عملیاتی تک‌محور داشتند. فرماندهان عراقی با اطمینان از این موضوع، توان‌شان را برای نابودی نیروهای ایران در اطراف هور گذاشتند.»

### روز اول عملیات؛ ۲۱ اسفند ۶۳<sup>۱</sup>

حوالی ساعت پنج صبح بیست و یک اسفند ۶۳، احمد کاظمی بر اساس تجربیات عملیات‌های قبلی، با مهدی باکری تماس گرفته و درخواست می‌کند که الحاق نیروهای لشکر ۳۱ و لشکر ۸ در خط دوم عراق، هر چه زودتر انجام گیرد.

۱. در این کتاب، با توجه به روند عملیات و مأموریت‌های پیش‌بینی شده برای هر شب که اتفاقات آن معمولاً پیوسته بوده و تا طلوع آفتاب روز بعد ادامه پیدا می‌کند، هر روز عملیات را فاصله طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب روز بعد در نظر گرفته‌ایم.

ارتباط بی‌سیم کاظمی و باکری، پس از چندین نوبت تماس ناموفق، بالاخره برقرار می‌شود. پیشروی نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا در منطقهٔ مأموریتش، یکسان نیست و در جناح راست که با تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم، هم‌جوار هستند، تا خط دوم عراق جلو رفته و در سمت چپ و جایی که باید با لشکر ۸ نجف الحاق کنند، فقط تا اولین خط دشمن امکان پیشروی پیدا کرده‌اند. باکری، یکی از گردان‌هایش را موازی با خط دوم و رو به لشکر ۸ و جنوب منطقه حرکت داده و از کاظمی می‌خواهد تا او هم با حرکتی مشابه و رو به شمال، امکان الحاق نیروها و پاک‌سازی کامل منطقه را فراهم کند.

مکالمهٔ این دو فرمانده در این لحظات، این‌گونه است:

- احمد، ببین! جایی که مساله داره، بین من و تو، توی خطِ دومه. جاده نظامیه. مفهومی؟

- آره دیگه! خودم می‌دونم. الآن، خودم هم اون جا هستم.

- آها، رفتی روی اول؟

- آره من الآن اون جا نشستم. سرِ همون اون‌ها که می‌پیوندند به هم.

- آها، توی تقاطع؟

- بله، بله.

- خب من الآن از طرف زاهدی رفته‌ام، یعنی روی [خط] «۲» ام. از طرف زاهدی. ولی از طرف تو، مونده‌ام روی «۱». حالا من، یه چیزی آوردم از طرف زاهدی روی ۲ [تا] پیام از این ور. تو آگه روی ۲ هستی، از طرف خودت، [اگر] از دو طرف بیاییم، مساله حل می‌شه. - همینه! الآن از طرف اون جا دارند می‌زنند. این جایه تکه‌اش بازه. دارند می‌زنند. همین است که اینا موندند. پس توتا که خواستی حرکت کنی، بگوتا من هم این‌ها را از این طرف حرکت شان بدم.

- من حرکت کردم، یعنی طرف زاهدی. اون کیسه‌ای 'رو می‌دونی کجاست؟

- انداختی پشتِ ۲ داری می‌ای بیای؟!

- آره. از طرف زاهدی، ۲ دستِ من است. دارم می‌اندازم پشتش، دارم می‌ام.

۱. رودخانهٔ دجله، در مسیر خود به سمت جنوب، در جایی پیچ خورده و پس از تشکیل یک حلقه، دوباره به نزدیکی همان نقطهٔ اول برگشته و راستای اولیه‌اش را ادامه می‌دهد. این چرخش و برگشت دوباره، شکلی شبیه کیسه را تشکیل داده که قسمت بالای این کیسه، بین رزمنده‌های ایرانی به گلوبی معروف بود.

- علی یارت! من هم الآن از این ور می رسونم بهشون. یا!ا! پس تو دیواره جلوی این جا رو مساله اش رو حل کن تا ما بیاییم بیرون!  
- ان شالله! ان شالله!  
- علی یارت. خدا عزتت بده!

حدود یک ساعت و نیم بعد از این مکالمه، الحاق نیروهای لشکر ۸ نجف با ۳۱ عاشورا در این محدوده با پاک سازی برخی نقاط آلوده باقیمانده بین دو یگان، به صورت کامل انجام می شود. طی این اقدام، نیروهای گردان قمر بنی هاشم از سمت راست با رزمندگان لشکر عاشورا الحاق کرده و از طرف چپ هم با گردان چهارده معصوم لشکر ۸ نجف، خط پدافندی را تکمیل می کنند. البته در مأموریت اولیه قرار بود گردان های لشکر ۸ نجف، خودشان را تا ساحل دجله برسانند ولی به نظر می رسد با توجه به شرایط پیش آمده، تکمیل مأموریت مذکور به روز بعد موکول شود. محمدرضا عسکری، می گوید:

«فاصله نیروها با هم، حدود نیم متر بود و هر لحظه امکان داشت گلوله توپ یا خمپاره ای بین شان فرود بیاید و تلفات سنگینی بدهند. سریع رفتیم سراغ فرمانده شان که یک سرگرد بود و خواستیم نیروهایش را پراکنده کند.»  
محمدعلی مشتاقیان که یکی از وظایفش در عملیات بدر، کنترل و نظارت بر تردها در محدوده اسکله است، در همین خصوص می گوید:

«وقتی نیروهای مخصوص ارتش با لباس های مخصوص، کوله پشتی های مجهز و کلاه های کج وارد منطقه شدند، فرمانده شان که چند بی سیم چی اطرافش بودند را صدا زد و خواستم هر چه سریع تر، نیروهایش را در طول خط پخش کند تا کمتر آسیب ببینند. هنوز داشتیم حرف می زدیم که یکی از هواپیماهای ملخی عراق رسید و با تیربار گرفت بین نیروهای ویژه و چند نفر را شهید و زخمی کرد. با این اتفاق، نیروهای ارتشی به سرعت در منطقه پخش شدند. یک بار هم نیروهایی از تیپ احمد بن موسی شیراز به فرماندهی سیف الله حیدرپور وارد منطقه شدند که همگی لباس و تجهیزات نو داشتند. آن دفعه هم به حیدرپور که انگار به تازگی فرماندهی نیروها را بر عهده گرفته بود، تذکر دادم و سریع نیروهایش را پراکنده کرد.»  
تردد خودروهایی عراق در برخی جاده های سطح منطقه هم چنان ادامه دارد و نیروهای

لشکر تلاش دارند با ادوات غنیمتی مانند قبضه<sup>۱۰۶</sup>، آن‌ها را منهدم کنند. نیروهای لشکر ۸ نجف، تلاش دارند در منطقه حد خودشان پیشروی کرده و به اهداف پیش‌بینی شده دست پیدا کنند. در طرف مقابل، نیروهای عراقی نیز در برخی نقاط و با اتکا به استحکامات و مواضع احداثی، به شدت مقاومت می‌کنند. یکی از استحکامات عراق، تپه‌های بلند خاکی است که روی آن‌ها یک یا چند تیربار کالیبر سنگین مثل دوشکا مستقر شده و به کمک دید خوبی که روی اطراف دارند، با آتشی سنگین و مستمر، جلوی پیشروی نیروهای لشکر را گرفته است. این تپه که بخشی از یک قرارگاه<sup>۱</sup> است، گردان انبیاء لشکر را زمین‌گیر کرده. با طولانی شدن این وضعیت، مصطفی نصر فرمانده گردان، سه نفر از بهترین نیروهایش را به سمت تپه می‌فرستد تا سنگر دوشکا را خاموش کنند. نفر از این رزمنده‌ها، نفر سوم که آرپی‌جی زن است را با شلیک‌های مستمر و سنگین‌شان پوشش داده و امکان پیشروی او تا پای تپه را فراهم می‌کنند. این رزمنده هم بلافاصله و در یک فرصت مناسب، با اولین شلیک سنگر دوشکا را خاموش می‌کند. غلامرضا پوراسماعیلی مسئول وقت بهداری و اورژانس لشکر، در خصوص مقاومت نیروهای دشمن در این محدوده، می‌گوید:

«صبح زود، یک سری وسایل و امکانات که برای زدن پست امداد نیاز بود را بار قایق کردیم و رفتیم آن طرف. همین که امکانات را تخلیه کردیم و خواستیم بریم جلو، رضا نورمحمدی رسید و خواست برگردیم. می‌گفت چند چهارلول از روی تپه‌ها آتش شدیدی می‌ریزند و منتظریم به شکلی منهدم‌شان کنیم یا مهمات‌شان تمام شود و تا آن موقع، این اطراف نباشید خیلی بهتره. اصرار کردم حالا که تا این جا آمده‌ایم، بمانیم تا مسیر باز شود و رضا قبول کرد. حدود ظهر سنگرهای دشمن خاموش شد و اولین پست امدادمان را به سرعت در سنگری همان حوالی برپا کردیم.»

در حوالی جاده شهرک همایون، یکی از مقرهای عراق مقاومت زیادی از خود نشان داده.

۱. مصطفی نصر، چهاردهم اسفند ۶۳ طی یکی از جلسات هماهنگی قبل از عملیات، راجع به این قرارگاه می‌گوید: «به قرارگاه توی مسیر ما هست که باید حتماً به گروهان برایش بگذاریم و یک گروهان که از دو طرف بیایند نه با یک ستون بیان برایش. تا این جا را می‌بینم، یادم به به قرارگاه توی والفجر می‌افته که بهش حمله کردند نیروهامون. خیلی درگیر شدند. اندازه همین هم بود تقریباً. خیلی هم ازشون کشتند. اون‌ها هم خیلی جنگیدند. اینا قرارگاه‌هاشون خیلی قوی‌اند. مثل ما نیست که فقط به نیروی دژبانی بگذاریم.»

در این نقطه که روی دژ نزدیک به ساحل مسلط است، گردان فتح لشکر نجف، به دو قسمت تقسیم شده. بخشی از نیروها که زودتر به ساحل هور منتقل شده‌اند، پیش از طلوع آفتاب از دژ گذشته و کمی جلوتر از مقر عراق، در یک کانال آب فصلی که موازی با جاده همایون قرار گرفته، مستقر شده‌اند. این کانال فقط حدود هفتاد سانتیمتر عمق دارد و جای چندان مناسبی برای استقرار طولانی مدت محسوب نمی‌شود به طوری که نیروها مجبورند به حالت دولادولا در طول آن جا به جا شوند.

بخش دیگری از نیروها به همراه سیدناصر حسینی فرمانده گردان که با فاصله به منطقه وارد شده‌اند، پشت دژ گیر کرده و آتش سنگین عراقی‌ها، اجازه عبور به آن‌ها نمی‌دهد. محسن ابراهیمی در خصوص این شرایط، می‌گوید:

«یکی از بسیجی‌ها همین که تا وسط دژ آمد، تیری به گلویش خورد و افتاد. مثل پرنده‌ای که ذبحش کرده باشند، شروع کرد به دست و پا زدن. یکی از رزمندگان رفت تا او را بکشد پایین ولی او را هم همان اول دژ زدند. او که زخمش زیاد جدی نبود را کشیدند پایین ولی نفر اول هنوز بالای دژ بود و داشت جان می‌داد. احمد کاظمی که تمام این صحنه‌ها را می‌دید، با حالتی عرفانی و غمگین گفت که ویش کنید و بیایید عقب. الان داره در بهشت را می‌بینه. حالا دیگه رفت توی بهشت.

کلام احمد، هنوز تمام نشده بود که بسیجی شهید شد و بدنش آرام گرفت.»  
با ادامه این شرایط، فرمانده لشکر در حضور سیف‌الله رهنما و چند نفر دیگر از نیروها، به سیدناصر حسینی دستوراً می‌دهد به هر شکلی شده، این مقر را پاک‌سازی کند. این دستور، یک پیوست نیز دارد. حسینی می‌گوید:

«احمد پرسید عراقی‌های داخل این مقر را می‌خواهی بکشی یا اسیرشان کنی؟!  
گفتم اسیر کنیم بهتره. شاید بشود از بین‌شان، تعدادی سرباز برای اسلام تربیت کنیم.»<sup>۲</sup>

۱. سیدناصر حسینی: «قبل از این دستور، احمد پرسید کجایی که گفتم من این‌جا آمادم! گفت خیلی خوشحالم کردی، صدای فتح‌المبین هنوز توی گوشمه! این جمله‌اش، خیلی واسه‌ام هیجان برانگیز بود که توی بحبوحه عملیات که هنوز خط نشکسته، فتح‌المبین را یادشه و یادآوری می‌کنه.»

۲. اصغر صرامی، نمونه دیگری از چنین برخوردهایی را در عملیات بدر به خاطر دارد. صرامی می‌گوید: «یکی از عراقی‌ها، بلوز و شلوار نظامی‌اش را درآورد و شروع کرد به دویدن تا از دست‌مان فرار کند ولی چند متری که دور شد،

دقایقی بعد، سیدناصر حسینی خطر را به جان خریده و در یک لحظه که آتش عراق سبک می‌شود، با سرعت از روی دژ دویده و خودش را به نیروهایش در آن طرف می‌رساند. با حضور حسینی، نیروها سازمان بهتری پیدا کرده و با هماهنگی نیروهای پشت دژ، به تدریج تعدادی از سنگرهای دوشکرا را خاموش کرده و بخش‌هایی از مقرراتصرف می‌کنند. با حاکم شدن شرایط جدید، تعداد بیشتری از نیروها از روی دژ عبور کرده و ساعاتی بعد این مقر به طور کامل پاک‌سازی و تصرف می‌شود.

حوالی نه صبح، به نیروهای توپخانه لشکر خبر می‌دهند که یک قبضه توپ، در نزدیکی دژ عراق به غنیمت گرفته شده. مهدی صادقی جانشین واحد توپخانه لشکر، حوادث بعدی را این‌گونه شرح می‌دهد:

«مثل بیشتر عملیات‌ها، من و پوراسماعیلی مسئول واحد، کارها را تقسیم کرده بودیم و او رفته بود جلو و درگیر کارهای عملیاتی شده بود. وقتی این خبر رسید، سه، چهار نفر از نیروهای تخصصی واحد را برداشتم و سریع رفتیم به نزدیکی پاسگاه روطه که گزارش شده بود، قبضه توپ آن جا است. وقتی رسیدیم، دیدیم یک ۱۰۵ میلی‌متری روسی است که قطعاتش داخل گریس است و هنوز مونتاژ نشده. هیچ مهماتی هم نداشت. این وضعیت، می‌توانست دو حالت داشته باشد. یا عراقی‌ها تازه شروع کرده بودند به آوردن قبضه‌های توپ یا بقیه را برده بودند و فقط همین قبضه باقی مانده بود. به هر حال، به بچه‌ها گفتم سریع جمع و جورش کنند تا اگر نیاز شد همان جا استفاده کنیم یا منتقلش کنیم عقب.»

صادقی اضافه می‌کند:

«در روزهای بعدی عملیات، قبضه‌های توپ لشکر یا ارتش را به این طرف انتقال

---

بچه‌ها با تیر زدند به پاهایش و افتاد. وقتی رسیدم بالای سرش، از سرما و ترس داشت می‌لرزید و بابت زخم‌هایش آه و ناله می‌کرد. زیر بغلش را گرفتم و بلندش کردم. فکر می‌کردم بیندازمش توی هور. شروع کرد به التماس ولی با ایما و اشاره و عربی دست و پا شکسته، حالی‌اش کردم که کاری باهاش ندارم. بعد هم یکی از دو تا شلواری که به خاطر سرما روی هم پوشیده بودم را پایش کردم و راه افتادیم به سمت عقب تا تحویل بچه‌های اورژانس بدهمش. بعضی نیروها، می‌گفتند خلاصش کن ولی عقیده داشتم در شرایط غیر اضطراری، باید اسرا را نگه داشت و با آن‌ها مهربانی کرد تا موقع برگشت به عراق، از این برخوردار برای اطرافیان‌شان تعریف کرده و همین‌ها در آینده به درد اسلام بخورند.»



ندادیم و از همان روی پدها، نقاطی که نیاز می‌شد را می‌زدیم. برد توپ‌ها، به تمام منطقه می‌رسید و نیازی به جابه‌جایی قبضه‌ها نبود. کل آتش توپخانه در محدوده‌ای که ما عمل کردیم، زیر نظر ارتش و با هدایت آن‌ها اجرا می‌شد ولی گاهی که می‌دیدیم نیروهای خودمان به آتش نیاز دارند، فرکانس بی‌سیم‌مان را عوض کرده و طوری که نیروهای ارتش متوجه نشوند، اجرای آتش می‌کردیم.»

غلامرضا یزدانی<sup>۱</sup> فرمانده وقت گروه توپخانه ۴۰ رسالت در خصوص هماهنگی ارتش و سپاه در موضوع آتش توپخانه طی عملیات بدر می‌گوید: «چون هماهنگی در مورد به‌کارگیری توپخانه‌ها باید مستقیماً با هماهنگی و توافق مشاوران سپاه و ارتش صورت گیرد، حضور این دو عنصر از ابتدای شروع عملیات تا پایان عملیات، در کنار یکدیگر ضروری است. ولی یکی از مشکلات ما این بود که دو قرارگاه نجف [ارتش و سپاه] در رده

۱. شهید غلامرضا یزدانی، فروردین ۴۰ در نجف‌آباد به دنیا آمد. پیش از انقلاب، با توزیع اعلامیه‌های حضرت امام وارد گود مبارزات شد و پس از انقلاب همراه با صدها جوان انقلابی زادگاهش، تحت نظر شهید محمد منتظری راهی سوریه شد و دوره‌های آموزش چریکی را گذراند. در بازگشت، دیپلمش در رشته راه و ساختمان را تکمیل کرد و به محض شروع جنگ، راهی شوش شد. مدتی بعد عضو رسمی سپاه شد و تیره ۶ به ریوان رفت. مدتی مسئولیت اطلاعات سپاه کردستان را بر عهده داشت و در ادامه به نیروهای شهید احمد متوسلیان پیوست.

کار با خمپاره‌انداز را آموزش دید و فرماندهی گروهان ادوات در دزلی را عهده‌دار شد. دی ۶۰ همراه با احمد متوسلیان به جنوب رفت و هسته اولیه لشکر ۲۷ حضرت رسول را بنیان گذاشتند. با توپ‌های غنیمتی عملیات فتح‌المبین، توپخانه این لشکر را تاسیس کرد و در مقاطع بعد، مسئولیت‌هایی مانند فرماندهی توپخانه قرارگاه نصر و فرماندهی توپخانه سپاه قدر را بر عهده داشت و در عملیات رمضان، آسمان شهر بصره را با گلوله‌های توپ منور، روشن کردند تا به حملات هوایی عراق به شهرها، پاسخی جوانمردانه داده باشند.

گروه توپخانه ۴۰ رسالت را خرداد ۶۲ بنیان گذاشت و طی چهار سال فرماندهی آن پشتیبانی آتش از نیروها را بر عهده گرفت. در حج خونین سال ۶۶ حضور داشت و ده‌ها زائر را از شهادت نجات داد. در عملیات مرصاد، آتش سنگینی روی منافقان اجرا کرد و اواخر سال ۶۶ به عنوان معاون عملیاتی توپخانه سپاه منصوب شد.

بعد از جنگ، مدرک کارشناسی جغرافیایی سیاسی خود را گرفت و با صد و هشت ماه سابقه حضور در جبهه، مفتخر به دریافت نشان درجه سه فتح از دستان مقام معظم رهبری شد. از سال ۶۹ و به مدت شش سال فرماندهی دانشکده علوم و فنون توپخانه و موشکی سپاه را بر عهده داشت و در مقطعی آموزش توپخانه نیروهای حزب الله لبنان را بر عهده گرفت.

بعد از اخذ مدرک کارشناسی ارشد و گذراندن دوره نظامی دافوس، جانشین فرمانده موشکی سپاه شد و سه سال در جایگاه فرماندهی پدافند هوایی سپاه حضور داشت. مهر ۸۲ فرمانده توپخانه نیروی زمینی سپاه شد و در نهایت دی ماه ۸۴ همراه با شهید احمد کاظمی و تعداد دیگری از فرماندهان ارشد سپاه، در حادثه سقوط هواپیما در چهل و چهار سالگی به شهادت رسید.

فرماندهی، از هم دور بودند؛ یکی در کیان‌دشت و دیگری در حمید و فرارگاه ارتش خیلی دیر به جلو منتقل شد. این، مشکلی بود. چرا که هر تصمیمی که از طرف یکی از دو نفر مشاور توپخانه گرفته می‌شد، مستلزم حضور دیگری بود و این مشکل باید در رده فرماندهان قرارگاه حل می‌شد.»

هم‌زمان با پیشروی نیروها، واحد پشتیبانی لشکرانتقال تجهیزات و امکانات به ساحل دشمن را شروع می‌کند. در این میان، رضاقلی طاهری به صورت ویژه روی نقل و انتقال‌ها در مجنون شمالی نظارت دارد و یکی دیگر از نیروها هم با استقرار در اسکله رحمت، ورود و خروج امکانات در این محدوده را کنترل می‌کند. مرتضی کاظمی جانشین واحد هم به دستور احمد کاظمی، در آن طرف هور مستقر شده و رساندن تدارکات منتقل شده به خط مقدم را مدیریت و پیگیری می‌کند. البته در روزهای بعد که حجم زیادی از امکانات به مناطق تصرف شده انتقال داده می‌شود، برخی نیروها مثل رضاقلی طاهری به این طرف آمده و در رساندن تدارکات به خط مقدم کمک می‌کنند. حمید عزیزالهی (امامی) یکی دیگر از نیروهایی است که در خط پشتیبانی فعالیت می‌کند. او سوار بر آمبولانس، مرتب بین خط مقدم و ساحل هور تردد کرده و مجروحان و پیکر شهدا را به عقب می‌آورد تا از آن جا به کمک قایق، راهی جزیره شمالی و عقبه لشکر شوند.

آتش عراق به حدی شدید است که تعداد زیادی از رانندگان آمبولانس در مسیر امداد رسانی، به شهادت رسیده یا به شدت زخمی می‌شوند. مسئولیت برنامه‌ریزی برای جایگزینی این رانندگان و تنظیم ساعت حرکت آن‌ها، بر عهده قاسم علی کرمی است. کرمی، خودش هم اصرار زیادی برای حضور در خط مقدم دارد ولی به دلیل جانبازی از ناحیه پا، کمتر چنین اجازه‌ای به او داده می‌شود.

تعداد زیاد مجروحان و کمبود امکانات امدادی، گاهی روند رسیدگی به آن‌ها را با مشکلاتی خاص مواجه می‌کند. فضل‌الله شیروانی می‌گوید:

«جوانی هفده، هجده ساله از بچه‌های لشکر ۲۷، دست راستش را خمپاره قطع کرده بود ولی چون برانکاردی نبود، دو نفر از رزمندگان، هوایش را داشتند و خودش خیلی راحت و سرحال داشت می‌رفت به سمت اسکله تا از منطقه خارج شود.»

۱. قاسم علی کرمی، فروردین ۶۱ طی عملیات فتح‌المبین مجروح شده و یکی از پاهایش را از دست داده بود.

این جنس مشکلات، در فاصله کوتاهی از ثبت این صحنه، شیروانی را هم به زحمت می‌اندازد. او می‌گوید: «زخمی شدم و اوضاعم طوری بود که باید می‌رفتم عقب. وقتی منتقلم کردند داخل آمبولانس، به قدری تعداد مجروحان زیاد و فضا کم بود که مجبور شدم پایم را بگذارم روی سینه یک نوجوان زخمی. کمی که گذشت، عذاب وجدان گرفتم و تلاش کردم هر طوری هست، پایم را جای دیگری جا بدهم ولی نمی‌شد. آن بنده خدا هم متوجه شد و خواست راحت باشم و خودم را اذیت نکنم.»

ساعاتی پس از شروع عملیات، پست امداد لشکر در نزدیک‌ترین نقطه ممکن نسبت به خط مقدم، تشکیل شده و هم‌چنان به فعالیتش ادامه می‌دهد. هم‌زمان اورژانس داخل جزیره هم تقویت و تجهیز شده تا عمده نیازهای مجروحان در جزیره تأمین شود و احتیاجی به رساندنشان به جفیرو عقبه‌های دورتر نباشد. موقعیت این اورژانس به شکلی است که علاوه بر پوشش نیروهای لشکر، به دیگرگان‌ها نیز ارائه خدمت می‌کند.

اگر رساندن مجروحان به اولین اورژانس و تخلیه‌شان از منطقه طولانی شود، احتمال شهادت یا تشدید مشکلات جسمی‌شان افزایش پیدا می‌کند. در این بین، به دلیل محدودیت تعداد قایق‌ها، عبور از هور به مرحله‌ای چالشی و حساس تبدیل شده و فرماندهی تدابیر ویژه‌ای برای آن در نظر گرفته. غلامرضا پوراسماعیلی مسئول وقت اورژانس لشکر، یکی از این تدابیر را چنین شرح می‌دهد:

«در هر قایق، تعداد محدودی مجروح می‌توانستیم سوار کنیم؛ یکی با برانکارد و چند نفر سرپایی که گوشه و کنار بنشینند. روی همین حساب، احمد کاظمی به مسئول اسلکه گفته بود بدون هماهنگی من، نباید قایقی برگردد عقب؛ حتی اگر تمام قایق‌ها در اسکله جمع شوند. این طوری می‌توانستم برنامه‌ریزی بهتری روی انتقال مجروحان داشته باشم و بر اساس برآوردی که از تعداد زخمی‌ها داشتم، تعدادی از قایق‌ها را در اسکله نگه دارم.»

پوراسماعیلی در مورد محدودیت فضای فیزیکی قایق‌ها نیز می‌گوید:

«آن موقع قایق بزرگ به آن صورت نبود که بخواهیم امکاناتی مثل محل ویژه برانکارد یا پایه سرم رویش سوار کنیم و بتوانیم چهار، پنج مجروح را کنار هم بخوابانیم. حتی

اگر مثل والفجر ۸ که نیروی دریایی سپاه قایق‌های بزرگ ویژه اورژانس را تجهیز کرد، قایق بزرگتر هم داشتیم، عرض محدود آبراه‌ها اجازه چنین کاری را نمی‌داد.»

از اولین ساعات شروع عملیات، تدابیر ویژه‌ای برای رساندن سوخت به قایق‌ها اجرا شده. علی‌محلوجی نیروی یگان دریایی کوثر در تشریح این اقدامات می‌گوید:

«چند روز قبل از عملیات، حسین صنعتکار صدایم زد و گفت کاری برایت در نظر گرفته‌ام که از جنگیدن در خط مقدم واجب‌تره؛ باید سوخت قایق‌ها رو برسونی. برنامه‌مان این طوری بود که یه توپوتای تانک‌دار، گازوئیل را تا نزدیک ساحل هور می‌آورد و همان نزدیکی خودش را استتار می‌کرد. ما هم به سرعت سوختش را داخل تعدادی بیست‌لیتری تخلیه کرده، هم‌زمان حدود پنج درصد بهش روغن اضافه کرده و به تدریج بین قایق‌ها تقسیم می‌کردیم. تعدادی قایق هم داشتیم که چند بیست‌لیتری اضافه بار می‌زدند و در مسیر آبراه‌ها اگر قایقی نیاز پیدا می‌کرد، بهش سوخت می‌دادند.»

در این میان برخی نیروهای شرکت‌کننده در عملیات، از ضعف تدارکات‌رسانی به خط مقدم به ویژه در موضوع غذا سخن گفته‌اند. این گروه اعتقاد دارند که غذا گاهی نمی‌رسیده و گاهی مقدارش ناکافی بوده. مرتضی کاظمی جانشین واحد پشتیبانی، پاسخ می‌دهد:

«غذا، به مقدار کافی و با کیفیت خوب در آشپزخانه‌ای که در جزیره شمالی برپا شده بود، پخته و بسته‌بندی شده و به این طرف هور ارسال می‌شد ولی مشکل اصلی‌مان، رساندن غذا به خط مقدم بود. عراق، با دید و تیر خوبی که روی جاده منتهی به شهرک همایون داشت، خیلی دقیق خودروها را می‌زد. در عین حال، خودروی چندانی هم نداشتیم و جابه‌جایی تدارکات‌مان، محدود و سخت بود.»

طی این روز، گردان‌های پیاده لشکر ۸، به تدریج خط اول عراق یا همان دژ را پاک‌سازی کرده و به سمت خط دوم عراق که موازی با خط اول قرار گرفته، پیشروی می‌کنند. برخی نقاط هنوز آلوده است و گاه و بی‌گاه شلیک‌هایی به سمت نیروهای در حال پیشروی انجام می‌شود ولی اوج مقاومت نیروهای عراقی را باید در خط دوم دانست. جایی که آتش فوق‌العاده سنگین و یک نفس دشمن، اجازه پیشروی به نیروها نمی‌دهد.

احمد قیصری‌ها جانشین گردان فتح می‌گوید:

«یک تیربار چهارلول، روی منطقه کار می‌کرد و هرکس پایش را از خاکریز می‌گذاشت آن طرف، شهید یا زخمی می‌شد. احمد کاظمی و شعبانعلی زینلی هم آن جا بودند و همه چیز را به چشم می‌دیدند. ده نفر از نیروها رفتند آن طرف خاکریز تا شاید بتوانند پیشروی کنند ولی نفر جلوی ستون، تیر خورد و افتاد و بقیه برگشتند پشت خاکریز. به احمد گفتیم با این وضعیت، کاری پیش نمی‌رود و بهتر است شب حمله کنیم. احمد هم قبول کرد و قرار شد همان جا موضع بگیریم تا هوا تاریک شود.»

برخی نیروهای شرکت‌کننده در عملیات، معتقدند در همین مقطع، بالگردهای عراقی حمله به مواضع نیروهای لشکر و یگان‌های مجاور را شروع کرده و تعدادی را زخمی یا شهید می‌کنند.

طی این روز، نیروهای واحد ادوات لشکر و گردان فتح نیز وارد منطقه نبرد می‌شوند. نیروهای ادوات، ساعت ۱:۳۰ عصر با تجهیزات کامل به سمت خط دوم حرکت کرده و نیم‌ساعت بعد، نیروهای گردان فتح هم از نقطه‌رهایی حرکت کرده و دقایقی بعد روی سیل‌بند پیاده می‌شوند.

به دنبال تصمیم گرفته شده در خصوص استقرار نیروهای لشکر در خط دوم و تا پیش از آغاز پاتک‌های احتمالی عراق در ساعت‌های آینده، نیروها فرصت محدودی برای استراحت و تجهیز قوا دارند. احمد کاظمی هم از این قضیه مستثنی نیست. محسن رضایی، اظهار می‌دارد:

«داخل ساختمانی سفید رنگ که به تازگی پاک‌سازی شده بود، مقداری خوراکی و چایی پیدا کرده و بساط چایی را علم کرده بودیم. همین که چایی آماده شد، احمد هم رسید و اولین لیوان را دادیم به خودش. از من پرسید این‌ها را از کجا آورده‌ای که گفتم از فروشگاه عراقی‌ها خریدم! یادش به نان‌های خشکی افتاد که مدتی قبل در بستان، باهاشون ازش پذیرایی کرده بودم. گفتم از همان‌هاست؟! گفتم نه این‌ها فرق داره! خلاصه چایی را خورد و اتفاقاً خیلی هم بهش چسبید و تشکر کرد. بعد از خوردن چایی، چند لحظه‌ای پیش‌مان بود و بعد رفت تا به

کارهایش برسد.»

چند ساعت پیش از تاریک شدن هوا، عراق با اتکا به واحدهای زرهی و پیاده و با پوشش آتش توپخانه و خمپاره، فشار سنگینی روی خط لشکر ۲۷ حضرت رسول در جناح چپ لشکر ۸ وارد آورده و در نهایت، حوالی غروب آفتاب این خط را شکسته<sup>۱</sup> و خیلی سریع خود را به خط لشکر ۸ نجف که پشت جاده ارتباطی شهرک همایون به صورت شرقی غربی شکل گرفته، می‌رساند. در این بین، بخشی از نیروهای لشکر ۲۷، در حین عقب نشینی وارد خط لشکر ۸ نجف می‌شوند. عراقی‌ها که از موفقیت اخیرشان روحیه زیادی گرفته‌اند، تمامی توان‌شان را به میدان آورده‌اند تا خط لشکر ۸ را هم شکسته و به پیشروی ادامه دهند. در طرف دیگر این معرکه، نیروهای گردان‌های قمرینی هاشم، ثامن الائمه، فتح، چهارده معصوم و انبیاء لشکر ۸ نجف قرار دارند که با تمامی توان و امکانات‌شان، در مقابل این حمله مقاومت می‌کنند. محمدعلی هاشمیان که همراه با تعداد دیگری از نیروهای واحد اطلاعات عملیات، بخشی از مدافعان این خط را تشکیل می‌دهند، در توصیف این شرایط بیان می‌دارد:

«فاصله ما و تانک‌های عراقی که مرتب شلیک کرده و با کالیبرشان خط را می‌زدند، کمتر از صد متر بود و هر لحظه چشم به راه بودیم تانک‌ها بیایند جلو و همه ما را زیر شنی‌هایشان لِه کنند.»

یکی از نیروهایی که در همین زمان و مکان به شدت زخمی می‌شود، غلامرضا نادعلی است. نادعلی، یکی از تانک‌ها را هدف گرفته و در یک لحظه از خاکریز جدا شده و آرپی جی را شلیک می‌کند ولی درست در همان لحظه، تیری به شگمَش خورده و از پهلویش خارج می‌شود تا نگذارد نادعلی، خوردن یا نخوردن موشک شلیک شده را به چشم ببیند. با این جراحت، نادعلی به عقب منتقل شده و تا چندین ماه از جبهه دور

۱. در روز شمار جنگ ایران و عراق آمده: «لشکرهای ۲۷ حضرت رسول و ۲۱ حمزه تا الهاله پیشروی کرده بودند ولی به علت نبود خاکریز مطمئن برای استقرار در پشت آن، موقعیت آن‌ها متزلزل بود. قوای عراقی با استفاده از این ضعف، در ساعت ۱۳ پاتکی را علیه آن‌ها اجرا کردند و نیروهای این دو یگان را تا نزدیکی خط استقراری لشکر ۸ نجف به عقب راندند که البته این امر به نحوی قابل پیش‌بینی بود.» روز قبل هم عزیز جعفری گفته بود اگر لشکر ۲۷ بتواند با احداث خاکریز روی جاده (الهاله)، ارتفاع آن را بالا ببرد، می‌تواند پشت آن پدافند کند و الا استقرار در پشت این جاده مقدور نیست.

می‌شود. فشار زرهی عراق گاهی به حدی شدید می‌شود که تانک‌ها خودشان را به خاکریز لشکر می‌رسانند ولی نیروها هم چنان مقاومت کرده و هر طور که می‌توانند، حتی انداختن نارنجک به داخل برجک، تانک‌ها را هدف گرفته و مجبورشان می‌کنند عقب بنشینند. برای گردان‌های شرکت‌کننده در این مأموریت، چند نیروی اطلاعات عملیات که به نسبت آشنایی بیشتری با منطقه دارند، به عنوان راهنما در نظر گرفته شده. یکی از این نیروها، رضا افندی‌زاده است که وقتی همراه با گردان، مقداری از خط دوم عراق دور می‌شود، با یادگاری از دوست شهیدش مواجه می‌شود که همان روز و طی یکی از عبورهای ناموفق نیروهای لشکر از این خط، به شهادت رسیده است. افندی‌زاده می‌گوید:

«هنوز خیلی جلو نرفته بودیم که زیر نور منور، کلاهی مشکی در کنار مسیر به چشمم آشنا آمد. وقتی از زمین برداشتمش، شناختم؛ مالِ رضا جاوید از بچه‌های عجب شیر بود که بیشتر وقت‌ها سرش می‌کرد. لخته خون سرش، روی کلاه بود. چند ساعت قبل از این، موقعی که کنار اسکله بودم، دیدم یک قایق پر از پیکر شهدا رسید. پیکرها، وضعیت خوبی نداشتند و یکی‌شان با سرو به شکل عمودی بین بقیه قرار گرفته بود. رفتم و به سکان‌دار اعتراض کردم که این چه وضع انتقال شهداست! بنده خدا با حجب و حیاء خاصی و با ناراحتی گفت که آخه بنده خدا! ما این‌ها را زیر آتش جمع و جور کردیم و دیگه بهتر از این نمی‌شد. بعد هم خواست کمکش بدهم و همان پیکری که حالت مناسبی نداشت را اول از همه تخلیه کنیم. وقتی پیکر را خارج کردیم، دیدم جاوید است.»

با تاریک شدن هوا در اولین روز عملیات، نیروهای لشکر، از خط دوم عراق به سمت شهرک همایون و دجله حرکت می‌کنند تا ضمن پاک‌سازی مواضع باقی‌مانده، خودشان را به این محدوده نزدیک کنند.

پیش از شروع حرکت گردان‌ها، یکی از نیروهای شاخص لشکر، در شرایطی که کسی انتظارش را نداشت، به شهادت می‌رسد. در آن لحظات، فرمانده لشکر با جمعی از فرمانده گردان‌ها و مسئولان واحدها، دور هم جمع شده‌اند تا آخرین شرایط را بررسی کنند. محسن ابراهیمی یکی از حاضرین در این جمع، می‌گوید:

«داشتیم صحبت و برنامه‌ریزی می‌کردیم که قرار شد برای نماز آماده بشویم.

احمد نجات بخش مسئول واحد اطلاعات عملیات، رفت وضو بگیرد و کمی آن طرف تر نمازش را بخواند ولی برگشتنش طولانی شد. احمد کاظمی، از سیف الله رهنما خواست برود دنبالش که رفت و چند دقیقه بعد که برگشت، خبر داد که نجات بخش شهید شده.»

سیدناصر حسینی دیگر نیروی حاضر در این جلسه است. او ماجرا را چنین روایت می‌کند:

«جایی که جلسه گرفته بودیم و احمد داشت برای ادامه کار توجیه مان می‌کرد، یک سنگرتانک بود. تک تیراندازهای عراقی خیلی خوب روی آن محدوده مسلط بودند چون در همان چند دقیقه، چندین بار با تیررسام زدند به چادر جیبی که آن کنار پارک بود. آتش توپخانه و خمپاره هم خیلی سنگین می‌ریخت روی منطقه و تلفات می‌گرفت. هوا سرد بود و غیر از بادگیر، لباس درست و حسابی دیگری نداشتم و مرتب می‌لرزیدم. به قدری می‌لرزیدم که احمد کاظمی به شوخی گفت از ترس می‌لرزی؟! جلسه پیش رفت تا موقعی که خبر شهادت نجات بخش را دادند. رفتم بالای سر پیکر؛ تیر مستقیم قناصه یا شاید هم ترکش، خورده بود به سرش و از آن طرف خارج شده بود. او داخل سنگری انفرادی که به حالت قبر درست شده بود، دوزانو نشسته و داشت نماز می‌خواند که شهید شد.»

دیگر شهید شاخص لشکر ۸ نجف طی این شب، رضا نورمحمدی فرمانده یکی از محورهای لشکر است. محسن ابراهیمی بی سیم چی احمد کاظمی، می‌گوید:

«احمد، از شهادت نورمحمدی خیلی ناراحت شد و چند دقیقه بعد از سیدناصر حسینی خواست که موقتاً وظایف نورمحمدی را بر عهده بگیرد.»

محسن رضایی، در لحظه شهادت، کنار رضا نورمحمدی بوده. رضایی می‌گوید:  
«کانال‌های آبی در منطقه بود که حدود یک متر عمق داشت. ساعت از دوازده شب گذشته بود و رضا، با احمد کاظمی در تماس بود و منتظر بودیم دستور برسد و نیروها

---

۱. واحد تعاون لشکر ۸ نجف همانند واحدهای مشابه در دیگر یگان‌ها، تاریخ شهادت هر رزمنده را در بیشتر موارد طبق روزی ثبت می‌کرد که پیکر را تحویل گرفته بودند. به همین دلیل، با وجود شهادت احمد نجات بخش در اولین ساعات شام بیست و یکم اسفند، تاریخ رسمی شهادت او، بیست و دوم اسفند درج شده است.



را ببریم جلو. رضا خیلی خسته بود. یک پتوی سبز عراقی کشید رویش و سرش را گذاشت روی زانوی من. گفت من چند لحظه می خوابم و هر وقت خبر دادند که راه بیفتیم، بیدارم کن. چند دقیقه بعد، فرمانده لشکر دستور حرکت داد ولی همان لحظه، یک خمپاره ۶۰ خورد بالای کانال و موجش من را گرفت. برای چند لحظه، چیزی نفهمیدم و فقط سوزش چشمم را احساس می کردم. همین که حالم جا آمد، دیدم نیرویی که کنارم ایستاده بود، شهید شده و افتاده کنارم. نگاه کردم به رضا. دیدم او هم ترکش خورده و شهید شده. حالا این ترکش از کجا آمده بود داخل کانال، نمی دانم. خبر شهادت نورمحمدی را به احمد کاظمی دادم و همراه با بقیه نیروها شروع کردیم به پیشروی.»

رضایی، اضافه می کند:

«مدتی قبل از عملیات بدر، رفته بودیم سرپل ذهاب تا تعدادی قاطر برای لشکر بخریم. آن جا، چشمم انگشتر رضا نورمحمدی را گرفت که خودش می گفت به پول آن زمان، شش هزار تومان می ارزد. گفتم وصیت کن اگر شهید شدی، انگشتر را بدهند به من که قبول کرد و حتی گفت اگر شرایط جور بود، خودت انگشتر را بردار. با این همه، شبی که رضا روی زانویم شهید شد، نه انگشترش را برداشتم و نه ضبط صوت<sup>۱</sup> را. خلاصه گذشت تا چند وقت بعد مادر شهید من را دید و راجع به قضیه انگشتر سؤال کرد. تعجب کردم. چون کسی غیر از من و رضا از آن اطلاع نداشت. مادرش گفت که خود رضا، قبل از شهادت قضیه را برایش تعریف کرده بود.»<sup>۲</sup>

قاسم شیروی در مورد رضا نورمحمدی می گوید:

«بسیار صبور و خوش سخن و در عین حال کم حرف بود. با آرامش و متانت خاصی

۱. طبق مشاهدات بسیاری از رزمندگان لشکر ۸ نجف، رضا نورمحمدی در اولین شب عملیات بدر، یک ضبط صوت داخل جیب جلویی بادگیرش گذاشته و صحبت های خودش و دیگر نیروها را ضبط کرده است. گفته شده بخشی از این نوارها، در اختیار خانواده شهید قرار دارد ولی پیگیری های ما برای استفاده از صوت های مذکور، تا لحظه تدوین کتاب به نتیجه ای نرسیده است. برخی نیروهای لشکر مثل حسینعلی مصطفایی هم اعتقاد دارند مدت کوتاهی پس از پایان جنگ، حداقل چهار نوار از مکالمات شهید نورمحمدی، در اختیار شهید کاظمی قرار گرفته ولی فرمانده لشکر به دلیل طرح برخی مطالب خاص و طبقه بندی شده در این مکالمات، اجازه تکثیر و انتشار آن ها را نداده.

۲. رضایی طی این خاطره گویی، مشخص نمی کند که در نهایت، انگشتر به او داده شده یا نه.

حرف می‌زد و آرامش خاصی داشت. به معنی واقعی کلمه، عاشقش بودم و هر وقت به چهره‌اش نگاه می‌کردم، به خصوص در عملیات بدر، پیش خودم یا خطاب به بچه‌ها می‌گفتم که رضا شهید می‌شود.»

نعمت‌الله گردانی در خصوص شخصیت رضا نورمحمدی، چنین می‌گوید:

«رضا، به نوعی دستیار ویژه و مورد اعتماد احمد کاظمی بود. بین برخی فرماندهان، یک رویه اشتباهی بود که وقتی فرمانده لشکر، اوضاع و احوال منطقه را از آن‌ها سؤال می‌کرد، واقعیت را به طور کامل منعکس نکرده و گاهی غلوآمیز حرف می‌زدند ولی نورمحمدی این جور نبوده. چون به کار شناسایی و اطلاعاتی مسلط بود، بهترین و صحیح‌ترین توصیف را از شرایط منطقه، به فرماندهی ارائه می‌داد و به همین خاطر، احمد کاظمی اعتماد خاصی به او داشت.»

محمدرضا ابراهیم‌زاده، مواجهه‌اش با پیکر شهید نورمحمدی را این‌گونه شرح می‌دهد: «یک کانال آب سیمانی در منطقه بود که آن زمان، آبی داخلش وجود نداشت و گاهی از داخل همان تردد می‌کردیم. این کانال در مسیر رسیدن به شهرک همایون، یک جایی حالت سه‌راهی پیدا می‌کرد. نزدیک سه‌راهی، همین‌طور که داشتم با عجله جلو می‌رفتم، چشمم افتاد به چهره آرام شهید نورمحمدی که ترکشی خورده بود به پیشانی‌اش و به دیواره کانال تکیه داده شده بود.»

رضاقلی طاهری، پس از رساندن تدارکات به نیروهای مستقر در خط، در مسیر برگشت، سراغ پیکر شهدا می‌رود تا در حد توان و تا جایی که ظرفیت تویوتا جواب می‌داد، تعدادی از پیکرها را برگرداند. او می‌گوید:

«در آن شرایط خاص وزیرآتش سنگین عراق، چاره‌ای نبود که راننده پشت فرمان بماند و من به تنهایی پیکر شهدا را از گوشه و کنار، جمع‌آوری کرده و به تویوتا انتقال دهم. بیشتر اوقات هم مجبور بودم پیکرها را تا ارتفاع مشخصی بالا آورده و از آن به بعد را به حالت پرتاب<sup>۱</sup>، به داخل تویوتا منتقل کنم. آن روز به غیر از پیکر رضا

۱. طاهری که هیکلی لاغر دارد، چنین قدرتی را باور نکردنی و از معجزات دوران دفاع مقدس دانسته و می‌گوید: «در عملیات والفجر ۸ در جزیره فاو هم به یاد دارم که موتور تریل ۱۲۵ را همان‌طور که روشن بود، بلند کردم و گذاشتم آن طرف لوله نفت که حداقل یک متر از سطح زمین ارتفاع داشت.»

نورمحمدی و چند شهید دیگر، پیکر مهدی رضائیان پسر برادرِ همسرم که هنوز بدنش گرم بود را انتقال دادم عقب.»

نیروهای لشکر ۸ نجف، فاصله بین خط دوم عراق تا محدوده همایون را به سرعت طی کرده و ضمن پاک‌سازی مقاومت‌های پراکنده نیروهای عراقی، در اولین ساعات بامداد بیست و دوم اسفند ۶۳ به نزدیکی این شهرک می‌رسند. سیدناصر حسینی با اشاره به مشارکت نیروهایش در گردان فتح و نیروهای ناصر فخار از گردان قمرینی هاشم در مأموریت تصرف و پاک‌سازی شهرک همایون، چنین روایت می‌کند:

«وقتی به شهرک رسیدیم، احتمال دادم نیروهای عراقی داخل خانه‌ها و کوچه‌ها کمین کرده باشند و درگیر یک جنگ شهری بشویم. بیشتر نیروها، تجربه چنین جنگی را نداشتند و احتمال داشت گیر بیفتیم و تلفات زیادی بدهیم. به همین خاطر، با شعبانعلی زینلی در این موضوع مشورت کردم که نظر خاصی نداد و فقط گفت هر طور خودم صلاح می‌دانم، عمل کنم. من هم که تجربه آموزش نیروها را داشتم و تا حدودی تاکتیک و جنگ شهری را مسلط بودم، گروهان‌های محسن خدابنده و عباسعلی عموقنبری را مستقیم فرستادم داخل شهر و حسین خزائیلی و گروهانش را از سمت راست همایون، فرستادم جلو. این طرح برای این بود که اگر وسط خانه‌ها درگیر شدیم، محاصره نشویم و بشود نیروها را نجات داد.»

حسینی ادامه می‌دهد: «خوشبختانه داخل شهرک کسی نبود و نیروها از آن طرف، به ساحل دجله رسیدند. هوا هنوز روشن نشده بود که یک ایفای عراقی پراز نیرو که نمی‌دانم داشت می‌آمد یا فرار می‌کرد، حوالی سه‌راهی منتهی به شهرک، برای لحظه‌ای ایستاد و نور چراغ ترمزش دیده شد. بچه‌ها هم بلافاصله یک آرپی جی زدند به سمتش که اصابت کرد و تمام نیروهایش کشته شدند. با این اتفاق، نیروها روحیه گرفتند و شروع کردند به پاک‌سازی منطقه و پیشروی.»

نیروها، هم‌زمان با پیشروی، تعدادی نیرو در سنگرهای پاک‌سازی شده باقی می‌گذارند تا در ساعات آینده و به ویژه در روشنایی روز، نقش پدافندی داشته باشند. در این میان، تعداد زیادی تانک هم در منطقه وجود دارد که نیروهای گردان فتح همه را به آتش می‌کشند. احمد قیصری‌ها، شرایط را چنین توصیف می‌کند:

«تانک‌های دشمن شروع کردند به حرکت روی دژ. خدا برکت بدهد به سیدمهدی اسماعیلیان<sup>۱</sup> که چقدر شجاع بود و از خود گذشته. با دو نفر از بچه‌ها، می‌پریدند روی تانک‌ها و ضامن نارنجک‌ها را دو تا دو تا می‌کشیدند و می‌انداختند داخل برجک‌شان. یک مقرر مهمات، تدارکات و تعدادی خودرو هم داشتند که با شلیک آرپی‌جی رفت به هوا و منطقه شعله‌ور شد.»

سیدمهدی اسماعیلیان، گاهی نیز از روش‌هایی متفاوت برای انهدام تانک‌ها استفاده می‌کند؛ او با تجربیاتی که از عملیات‌های قبلی کسب کرده، با انداختن بسته‌ای مرکب از خرج آرپی‌جی و نارنجک صوتی به داخل برجک تانک‌ها، آن‌ها را آتش می‌زند. وقتی احمد کاظمی متوجه انهدام گسترده این ادوات زرهی می‌شود، از سیدناصر حسینی فرمانده گردان می‌خواهد تانک‌ها را برای نبرد فردا صبح نگه دارد ولی او با یادآوری حوادث عملیات بیت‌المقدس، هشدار می‌دهد که اگر این تانک‌ها سالم بمانند، صبح روز بعد بلای جان نیروها خواهند شد.

با ادامه درگیری نیروها با زرهی عراق، ذخیره آرپی‌جی رزمندگان به تدریج کم و کمتر شده و در نهایت حوالی ساعت دو بامداد به اتمام می‌رسد. از طرف دیگر، بیشتر نیروها در سنگرها وضعیت پدافندی گرفته‌اند و به جز فرمانده گردان و چند نفر از کادر فرماندهی، کسی در خارج از سنگرها باقی نمانده. در همین لحظات، سیدناصر حسینی فرمانده گردان با تعجب متوجه فردی می‌شود که چند متری اش ایستاده و قبضه آرپی‌جی را به طرف او و اطرافیان‌ش هدف گرفته. حسینی در ابتدا تصور می‌کند مهاجم، یکی از نیروهایش است که دچار موج‌گرفتگی شده و کنترلش را از دست داده ولی به ثانیه نمی‌کشد که همه به صرافت می‌افتند او عراقی<sup>۲</sup> است و قصد جان‌شان را کرده. چند نفر از اطرافیان فرمانده گردان، به سرعت به طرف مهاجم رفته و قبل از این‌که بتواند شلیک کند، دستگیرش می‌کنند.

۱. سال ۳۹ در خانواده‌ای هشت نفره در نجف‌آباد به دنیا آمد و سال ۵۹ وارد سپاه شد. در سپاه عهده‌دار آموزش نیروها بود و در فرصت‌های مختلف در برخی عملیات‌ها نیز شرکت داشت. مهر ۶۴ طی عملیات قادر اسیر شد و همراه با دیگر آزادگان به کشور بازگشت.

۲. احمد قیصری‌ها یکی از حاضرین در صحنه، در خاطره‌ای نقل کرده که طی مقطعی از عملیات بدر، دو نفر از اسرای عراقی به محض غفلت نگهبان، آرپی‌جی برداشته و قصد حمله به آن‌ها را داشته‌اند که ناکام می‌مانند. امکان دارد این نیروی عراقی نیز به همین شکل عمل کرده باشد.

قاطی شدن نیروهای دو طرف، مختص این ماجرا نیست و لحظاتی بعد، حسنعلی کریمی یکی از نیروهای گردان که به طرف دجله رفته، توسط حدود بیست نیروی عراقی که دنبال جایی برای فرار هستند، دستگیر می‌شود. عراقی‌ها، کریمی را مقداری دنبال خود به این طرف و آن طرف می‌برند ولی وقتی متوجه می‌شوند که راه فراری ندارند، رهاش کرده و دقایقی بعد، خودشان را به نیروهای گردان فتح تسلیم می‌کنند.

سیدناصر حسینی، سرنوست اسرا را چنین شرح می‌دهد:

«حضور اسرا در آن شرایط، خیلی مزاحم‌مان بود و چون بیشتر بچه‌های گردان در سنگرها مستقر شده بودند و نیروی آزاد زیادی نداشتیم که مواظب‌شان باشد، هر لحظه امکان داشت در دسری درست کنند. نظر برخی این بود که همه را بکشیم ولی وقتی با زینلی مشورت کردم، گفت این‌ها تسلیم شده‌اند و نمی‌شود از بین‌شان برد. چاره‌ای نبود. به یک ستون، حرکت‌شان دادیم رو به عقب و خودم با چند نفر دیگر، دنبال‌شان راه افتادیم تا به جایی مطمئن، تحویل‌شان دهیم و برگردیم. حدود صد و پنجاه متر که حرکت کردیم، چهارپنچ عراقی از گوشه‌ای آمدند بیرون و اسرا را گرفتند به رگبار و همه را کشتند یا زخمی کردند. ما که پشت سر بودیم و آسیبی از شلیک‌ها ندیدیم، پریدیم داخل سنگری در آن نزدیکی که پر بود از مهمات کلاش و آرپی جی و با استفاده از همان‌ها، با عراقی‌ها درگیر شده و چند دقیقه بعد همه را کشتیم.»

احمد قیصری‌ها جانشین گردان، در مورد ادامه این ماجرا می‌گوید:

«قرار شد به اسرای زخمی، تیر خلاص بزنیم ولی من دلم نیامد و یکی از بچه‌ها که بعدها شهید شد، کار را تمام کرد. در واقع مجبور بودیم به تمامی جوانب توجه کنیم و چاره‌ای غیر از این نداشتیم. نگه داشتن اسرا در برخی شرایط بسیار خطرناک بود و خیلی پیش می‌آمد که اسرا، از روحیه انسان دوستی‌مان سوء استفاده کرده و در اولین فرصت به ما ضربه می‌زدند. البته نمونه‌ی مقابل این حالت را هم کم نداشتیم. چند ساعت بعد از همین اتفاق، موقعی که تعدادی از عراقی‌ها در ساحل دجله اسیر شدند، اصغر طالب از نیروهای لشکر، لباس گرمش را داده بود به یکی از افسران عراقی که داشت از سرما می‌لرزید و همین افسر هم اطلاعات خوبی به ما داد.»

اصغر صرامی نیز در روایت موردی مشابه می‌گوید:

«اسرای عراقی، وقتی برخورد خوب مان و تعارف کردن چایی و سیگار را می‌دیدند، تعجب می‌کردند. می‌گفتند با چیزهایی که از شما برایمان تعریف کرده بودند، هر لحظه چشم به راه بودیم تیر خلاص مان بزنید یا بیندازیدمان توی هور. جواب دادیم ما همه با هم برادریم. با شما که سر جنگ نداریم! طرف ما صدامه. شما هم اگر همان اول عملیات، تسلیم اسلام شده بودید، نیازی به این کارها نبود.»  
حجت‌الله جعفری نیز مورد مشابهی از برخورد اسلامی با اسیر عراقی را تجربه کرده. جعفری، طی مصاحبه‌ای در اواخر جنگ، می‌گوید:

«یکی از اسرا تیر خورده بود پشت پایش. به او کمک کردم و کمپوت دادم. شروع کرد به گریه کردن. می‌گفت عراق خیلی تبلیغات کرده که اگر به دست ایرانی‌ها بیفتید، پوست سرتان را می‌کنند ولی الآن می‌بینم شما با ما اسلامی رفتار می‌کنید. موقعی که می‌خواستند منتقلش کنند عقب، با اصرار نشانی خانه‌ام را گرفت تا از اردوگاه برایم نامه بنویسد.»

در نهایت و پس از ساعت‌ها درگیری سنگین و پرتلفات، لشکر ۸ نجف در آستانه طلوع آفتاب، به نزدیکی شهرک همایون می‌رسد.

### عبور تجهیزات از هور

طی ماه‌های منتهی به عملیات بدر، فرماندهان قرارگاه برنامه‌ریزی مشخصی برای عبور دستگاه‌های مهندسی و دیگر ادوات مشابه از هور دارند و اعلام کرده‌اند یگان‌ها می‌توانند روی هاورکرافت حساب کنند. در این میان، احمد کاظمی بر اساس تجربیات عملیات‌های گذشته، به ویژه خیبر، تحقق چنین موضوعی را تا حدودی بعید دانسته<sup>۱</sup> و نیروهای مهندسی لشکر را مأمور پیدا کردن راه‌حل‌های جایگزین می‌کند. تجربیات عملیات خیبر، باعث شده بود نیروهای واحد مهندسی لشکر، استفاده بهتر و

۱. در جلسه‌ای که چهاردهم اسفند ۶۲ با حضور محسن رضایی و برخی فرماندهان ارشد تشکیل می‌شود، تصمیم گرفته می‌شود به دلیل نبودن پد مناسب برای سوار شدن نیرو، احتمال خراب شدن هاورکرافت‌ها در حین اجرای مأموریت و تمایل نداشتن فرماندهان یگان‌ها برای استفاده از این وسایل، تصمیم مشخصی در این باره اتخاذ نشود.

گسترده‌تری از پل‌های خیبری<sup>۱</sup> داشته و ضمن تقویت مواد استفاده شده در ساخت پل‌های خیبری به منظور افزایش استحکام آن‌ها، با اتصال چند قطعه به یکدیگر، سطوح وسیع‌تری موسوم به «سطحه» درست کنند که می‌توانست برای حمل و نقل تجهیزات سنگین مورد استفاده قرار گیرد. گاهی هم برای سطحه، دیواره‌ای به ارتفاع تقریبی ده سانتیمتر ایجاد کرده و داخل آن را با گل پُر می‌کردند تا این سطح شناور، تعادل بیشتری داشته باشد.

مهدی رحیمی جانشین واحد مهندسی لشکر ۸ نجف در عملیات بدر معتقد است: «در پایگاه شهدا تعدادی سطحه داشتیم که همه را از ارتش گرفته بودیم؛ تعدادی را خودشان اهدا کرده بودند و برخی را خودمان در مقاطع مختلف تک زده بودیم. قطعات تشکیل دهنده این پل‌ها، قلاب‌هایی در پهلویشان داشتند که به کمک‌شان، خیلی راحت و سریع به هم وصل می‌شدند. قبل از عملیات بدر، لشکر چهار عدد از این پل‌های چندتکه و وسیع داشت و در آستانه عملیات هم یک گروه مهندسی از ارتش به لشکر مأمور شدند که می‌توانستند به کمک تجهیزات خاص‌شان، یک یا چند پل شناور را در زمان کوتاهی نصب و آماده استفاده کنند.»

سیدابولقاسم طباطبایی مسئول واحد مهندسی لشکر، در خصوص روند رسیدن به راه‌حلی برای عبور تجهیزات سنگین از هور می‌گوید:

«شروع کردیم به امتحان کردن گزینه‌های مختلف. در یک مورد، یک لودر را گذاشتیم روی پل‌های خیبری عریض و با خشایار آن‌را در سطح هور کشیدیم. تا وقتی در آبراه‌ها بودیم، مشکلی وجود نداشت و خشایار به راحتی لودر را دنبال خودش می‌کشید ولی وقتی به محدوده نیزار وارد می‌شدیم، به دلیل بافت متراکم نی‌ها، روند حرکت کند و در جاهایی متوقف می‌شد. به همین دلیل، گزینه استفاده از خشایار کنار گذاشته شد. ما باید چیزی را آماده می‌کردیم که هم در آبراه قدرت حرکت داشته باشد و هم در نیزار. چون در زمان عملیات، آبراه‌ها می‌رفتند زیر آتش دشمن و گاهی مجبور بودیم از وسط نیزار حرکت کنیم.»

طباطبایی اضافه می‌کند:

---

۱. پل‌های خیبری عبارت بود از جعبه‌هایی که با نبشی آهنی به شکل قوطی کبریت به طول دو و نیم متر، عرض دو متر و ارتفاع چهار سانتی متر ساخته می‌شد و داخل آن‌را با یونولیت فشرده پر می‌کردند.

«آمدیم و دو موتور دویست سی سی قایق را نصب کردیم در دو طرف سطحه و با آن دستگاه‌های مهندسی مختلف را در آبراه و داخل نيزار جابه‌جا کردیم که در بیشتر موارد جواب گرفتیم. با موفق بودن این تجربه، نیروهای لشکر شروع کردند به تقویت این شناورها و رفع نقاط ضعف‌شان تا از آن‌ها در عملیات استفاده کنیم که کردیم و در همان روز اول عملیات، دو دستگاه مهندسی را به همین روش انتقال دادیم به غرب هور. ورود این دستگاه‌ها به منطقه، خیلی به درد نیروها خورد و در مقاطعی به کمک آن‌ها جلوی نفوذ آب به خط‌پدافندی نیروها را گرفتند.»

احمد کاظمی، پانزدهم اسفند ۶۳ طی جلسه‌ای، کارکرد این سطوح شناور را برای برخی از مسئولان واحدهای لشکر، این‌گونه شرح می‌دهد:

«یه سری امکاناتی الآن موجود است که اینا، دو تا توپوتا می‌تواند ببرد. سرعت هم داره. وضعش خوبه. قدرتش هم خوبه. خداوند خواست، هم آمبولانس باهاش میاریم، هم توپوتا میاریم و هم موتور میاریم. ان‌شالله جور شد این‌ها، سریع می‌توانند از همه‌جا واسه تون امکانات ترابری بیاورند.»

یکی دیگر از تجهیزات آبی‌خاکی استفاده شده در عملیات بدر، طرادهای روسی GSP ۵۵ است که دو پل شناور بر روی خود دارد. این پل‌های شناور، با ورود دستگاه به آب، از طرفین باز شده و روی سطح آب قرار می‌گیرند. ایران، در دهه ۵۰ مجموعه‌ای از تجهیزات آبی‌خاکی از اتحاد شوروی خریداری کرد که یکی از آن‌ها، همین طرادها بود که قابلیت حمل شصت تن بار را داشتند. این وسیله، پیش از انقلاب در نقاطی مانند دریاچه سد منجیل و کارون در اهواز آزمایش شد ولی به دلایلی موفق نبود و کنار گذاشته شد. در نهایت، اوایل سال ۶۱ که ایران خود را برای عملیات بیت‌المقدس آماده می‌کرد و به عبور از کارون نیاز داشت، نیروهای ارتش این طراد را به کارگیری کردند و این وسیله توانست در آن عملیات و عملیات‌های بعدی، نقش مؤثری ایفا کند.

مهدی رحیمی معتقد است قرارگاه مرکزی سپاه در جنوب، از ماه‌های ابتدایی سال ۶۳ طرحی را در دست اجرا قرار داده تا با اعمال تغییراتی در برخی ادوات مهندسی مانند بولدورز کوماتسو D1۵۵، امکان حرکت آن‌ها در کفِ هور را فراهم کند. هدف این بود که بولدورز بتواند به عنوان یک یدک‌کش، تجهیزات سنگین سوار شده بر روی سطحه را از هور



عبور دهد.

به این منظور، قطعات مثلثی شکل به طول صدویست سانتی متر ساخته شده و با فواصل مشخص، روی شنی بولدوزر اضافه شد تا سطح تماس آن با زمین افزایش پیدا کرده و امکان حرکت در زمین باتلاقی ساحل و عمق هور را داشته باشد. علاوه بر این، صندلی راننده و برخی قطعات دیگر مانند آگزوز که زیر آب دچار مشکل می شدند، بین چهار تا پنج متر بالا آورده شدند. کار دیگری که روی دستگاه انجام شد، بالا آوردن اهرم های کنترل و هدایت بولدوزر در حدی بود که در موقعیت جدید راننده، در دسترس باشند. با پیش بینی پوشش های خاص روی برخی دیگر از قطعات نیز، آن ها را به شکل ضد آب درآوردند.

رحیمی که در برخی مراحل طرح مذکور مشارکت داشته، می گوید:

«انجام این کارها و تغییرات، خیلی زمان برو سخت بود ولی امید داشتیم که جواب بدهد. به ما گفته بودند حداکثر عمق هور، حدود چهار و نیم متر است و ما بر همین اساس، ارتفاع صندلی بولدوزر و دیگر تجهیزات را تغییر داده بودیم. روزی که بولدوزر آماده شد، آوردیمش در ساحل هور و آرام و با احتیاط حرکتش دادیم به سمت قسمت های عمیق تر. مقداری که رفت، آب رسید به پای راننده. جلوتر، آب تا کمر راننده را گرفت و در نهایت، تمام دستگاه رفت زیر آب. به هر زحمتی بود، بولدوزر را از هور خارج کردیم و مطمئن شدیم چنین طرحی جواب نخواهد داد. خیلی برای این کار زحمت کشیده بودیم ولی تمام زحمات مان، به نوعی هدر رفت.»<sup>۱</sup>

بخش دیگری از تجهیزات نیمه سنگینی که بایستی از هور عبور داده شود، امکانات مربوط به واحد ادوات است. چیزهایی مثل تفنگ ۱۰۶، دوشکا و آرپی جی ۱۱. محمدرضا ابراهیم زاده که در آن مقطع به نوعی جانشین واحد محسوب می شد، معتقد است: «همین که احمد کاظمی از اکبرانتشاری<sup>۲</sup> خواست که بخشی از تجهیزات مان را به آن طرف

۱. به نظر می رسد، آزمایش میدانی این بولدوزرها، تنها چندروز قبل از عملیات انجام شده باشد چون در یکی از جلسات فرماندهان لشکر که سیزدهم اسفند ۶۳ برگزار شده، احمد کاظمی در پاسخ به دغدغه نیروها در خصوص چگونگی عبور تجهیزات از هور، از آماده شدن این بولدوزرهای ویژه سخن می گوید. کاظمی، امتیاز این بولدوزرها را محدود نبودن به مسیر آبراه ها دانسته و تنها نگرانی اش را احتمال برخورد قایق ها با بولدوزر می داند.

۲. اکبرانتشاری بیست و سوم اسفند ۶۳ در بیست و سه سالگی طی عملیات بدر به شهادت رسید و در قطعه سوم

هور انتقال دهیم، کار را شروع کردیم. اول از همه دو قبضه ۱۰۶ را باید منتقل می‌کردیم که با سختی‌های خاص خود، با قایق انجام شد. بلافاصله هم یک دسته آرپی‌جی ۱۱ شامل چهار قبضه و یک دسته دوشکا با همین تعداد و دسته‌ای ۱۰ نفره از قناصه‌چی‌ها را منتقل کردیم. در مراحل بعدی هم، نیروهای تخصصی این سلاح‌ها را اعزام کردیم.»

### روز دوم عملیات؛ ۲۲ اسفند ۶۳

از اولین ساعات بامداد این روز، نیروهای لشکر ۸ نجف به رودخانه دجله رسیده و به سرعت مشغول تحکیم خط‌پدافندی در این محدوده می‌شوند. حوالی ساعت پنج صبح، تمامی نیروهای یکی از تیپ‌های عراق که از نیمه‌شب گذشته، به‌طور کامل در منطقه محاصره شده بودند، کشته یا اسیر می‌شوند. برخی از نیروهای لشکر معتقدند، در این مقطع حداقل هزار نیروی دشمن به اسارت درآمده‌اند.

اسارت بخشی از این نیروها، در شرایطی خاص صورت می‌گیرد. سیدناصر حسینی یکی از این موارد را در تاریخ و روشن طلوع آفتاب، از نزدیک شاهد بوده. حسینی، ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند:

«از دجله وضو گرفتم تا نماز بخوانم. خیلی خسته بودم و پیش خودم فکر کردم بعد از نماز، چند دقیقه‌ای چرتی می‌زنم تا سرحال شوم. نماز که تمام شد، مصطفی قربانی آمد سراغم و خواست یک منور شلیک کنم لب ساحل. قربانی که قاری و مداح گردان بود، می‌گفت اوضاع مشکوک است. منور که زدم، دیدیم حدود پنجاه عراقی که قصد فرار داشتند و نتوانسته بودند از دجله رد بشوند، در آن آب و هوای سرد تا گردن رفته‌اند زیر آب تا از دید ما مخفی بمانند. لب ساحل، تعداد زیادی

گلزار شهدای نجف آباد خاک سپاری شد.

۱. چند ساعت قبل از این، وقتی به احمد کاظمی خبر می‌دهند که بخشی از نیروهای محاصره شده دشمن، تقاضای نیروی کمکی کرده‌اند، پشت بی‌سیم، این رجز را می‌خواند: «محاصره‌اند! اونا هم که می‌خوان تشریف بیارند کمک شون، زودتر بیان. ان‌شالله آماده پذیرایی از اونا هم هستیم. بگو بهشون بفرمایید بیان کمک شون.» کریم امیری بی‌سیم چی قرارگاه کربلا نیز نمونه دیگری از جنگ روانی احمد کاظمی بر علیه نیروهای دشمن را به یاد دارد. امیری به مکالمه‌ای نزدیک به همین مقطع زمانی اشاره کرده و کلام فرمانده لشکر ۸ نجف را چنین بیان می‌دارد: «عراقی‌ها از صدام اجازه گرفته‌اند که تا بصره عقب‌نشینی کنند. شما هم خلاصه ترتیب آن‌ها را بدهید.»

پوتین و تجهیزات انفرادی هم ریخته بود که مال آن‌هایی بود که با شنا از دجله رد شده بودند. تمام عراقی‌هایی که داخل آب مخفی شده بودند را تک به تک از آب کشیدیم بیرون و به یک ستون، فرستادیم عقب. یک فرمانده تیپ هم بین‌شان بود که احمد کاظمی خواست نگهش داریم تا شخصاً بازجویی‌اش کند.»

محسن رضایی، همین اتفاق یا نمونه‌ای مشابه را چنین شرح می‌دهد:

«هوا تاریک بود که رسیدیم کنار دجله. برایم جالب بود که آب دجله که این همه ارزش تعریف می‌کردند را ببینم. مقداری که گذشت و هواروشن تر شد، با شعبانعلی زینلی رفتیم لب رودخانه تا هم رودخانه را ببینیم و هم شرایط را بهتر و دقیق‌تر بررسی کنیم. یک دفعه چشم‌مان افتاد به حدود پنجاه عراقی که فقط سروگردن‌شان از آب بیرون بود و منتظر بودند شرایطی فراهم شود تا به شکلی فرار کنند. همه را فرستادیم عقب.»

نیروهای لشکرهای ۸ نجف، ۳۱ عاشورا و ۲۷ حضرت رسول، به سرعت در حال پاک‌سازی و تثبیت منطقه مأموریت‌شان هستند ولی در این بین، نگرانی‌هایی از تکمیل نشدن الحاق بین لشکرها و مزاحمت برخی نقاط آلوده در بین منطقه حد لشکرها، وجود دارد. عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷، تأکید دارد که نیروهای احمد کاظمی، گسترش بیشتری پیدا کرده و با نیروهای او الحاق کنند. از طرف دیگر، احمد کاظمی اعتقاد دارد با ورود یک گردان جدید از لشکر ۲۷ به منطقه، این الحاق امکان‌پذیر خواهد بود.

مکالمه این دو فرمانده در این لحظات، چنین حال و هوایی دارد:

- عباس دادا! ما الآن یکی از اون بسته‌های خودتون رو تمام و کمال، از بغل اون جا فرستادم. الآن هم دارن می‌رسن به دست خودتون. متوجه هستی؟ دیگه هر کاری شون می‌خواهید بکنید.

- بچه‌ها، دارن همین جور تکبیر می‌گن و می‌رن.

- الحمدلله، الحمدلله، الحمدلله. شما فقط الآن با اون یه بسته‌تون که سالم داشت

می‌اومد بیاد، تماس‌تون برقرار نشده؟

- اومد، اومد. رسید به ما.

- خیلی خوب. پس این الحاق‌مون هم برقرار شد. پس بچین شون ان‌شالله که [خط‌مان

به هم [وصل بشه.

- آقاجون! وسط، وسط خالیه!

- وسط! مگه وسط رو باید نیرو چید؟! وسط رو باید تیربار بگذاری و تانک و تکبیر!

- تانکم کجا بود باباجان! تانک، دستِ عراقی هاست!

- نه برادر! اون تانک‌ها، پوچ و بی‌محتواند. تانک، ایمانِ این بسیجی هاست که این رقم

تیرها را می‌رن می‌زنن توی دلِ عراقی‌ها.

- ببین احمد جان! خودت راه بیفت، بایه موتور بی این جا ببین. نگاه کن کجا هستیم

آخه.

- آقا عباس! برادر آخه این جا همه اش، منطقه شاخص داره نوکرتم. تو آگه رسیدی به اون گردان که اومد. [اون جا که] داشتیم با هم صحبت می‌کردیم، ترکش اومد برادرها را زخمی کرد. همون که انفجار شد. بهش بگو شما رسیدید به هم؟ آگه رسیده‌اید به هم که دیگه همه‌مطلب حله! دیگه چه مشکلی دارید شما؟

- بچه‌های ما که پیش شما بودند، الآن دست شون توی دستِ ماست. الآن با ما هستند.

- خب پس دیگه باباجون، بچین شون بیا تا همون جا. بهش بگو برید تا پای همون جا که

اون برادر زخمی شد، که داشت باهاتون حرف می‌زد، توجیه تون می‌کرد. برید پایِ همون جا.

- ببین! باشه. من رفتم وضو بگیرم اول. بعد پشتِ سرت میام پیشِ خودت.

در ادامه، احمد کاظمی روی پاک‌سازی نقاط آلوده باقی مانده بین دولشکرتاکید کرده

و اشاره‌ای هم به کمک خواستن نیروهای محاصره شده عراق دارد. کاظمی با عبارت‌هایی

خاص، برای نیروهای گارد ریاست جمهوری عراق یا تیپی از نیروهای کماندویی که برای

کمک به محاصره‌شدگان وارد منطقه شده‌اند، رجز خوانده و هم‌زمان کریمی نیز از قلع و قمع

این نیروها خبر می‌دهد. ماهیت طنز و روحیه دهنده این عبارات، خنده دیگر رزمندگان

شنونده مکالمات را به همراه دارد. این مکالمه، با صحبت احمد کاظمی شروع می‌شود.

- علی عزت بده! یا علی! به این برادرها هم بگو یه عقب‌گرد صد درجه‌ای بکنن و

رگبار بگیرن روی زمین. زمین و زمان رو ببندند به رگبار که اینا [آگه] از زمین بلند شدند،

همه شون ترتیب شون داده بشه. صد درجه برگردونن پشتِ سرشون، پاکیزه ببندند به رگبار

که چیزی نمونده باشه.

- باباجان! نمونده هیچی! نمونده! بچه‌ها [همه را] اسیر کردند. یه تعدادی الآن اسیر کردند بردند عقب. دقت کردی؟! هر چی اون وسط بود، اسیر کردند. خودشون اومدند به طرف بچه‌ها.

- الحمدلله، الحمدلله. اینا هم یه گردان از این شلخته، تخت‌کش‌ها که می‌گن خلاصه بیایید کمک مون، حالا ان‌شالله داره ترتیب شون داده می‌شه.

- ما هم داریم می‌ریم پیش اون کماندوهاشون، این لباس سبزه‌ها، دارن پیاده می‌شن. بچه‌ها، آرپی جی رو گرفتن به طرف شون. ماشین ایفاشون، ماشین غذاشون رو آتیش زدند! می‌بینی ماشین شون رو؟!!

- بله، بله! عباس آقا! اون لباس سبزه‌ها رو از برشون بکن، بگو مادراتون لباس مشکی بپوشن!

- بهشون گفتم. بهشون گفتم. مادر اصلاً ندارن اینا! پدر و مادر ندارن!

- چرا، همون بابایی هست سیبیلیه! به اون بگن لباس مشکی برشون بپوشه!

- ایفا رو دیدی؟ اون ایفا رو دیدی؟!!

- ایفا رو؟ (چند لحظه صبر و سکوت برای رصد منطقه) یه دود جدیدی داره؟ ها؟

- داره می‌سوزه. این، مال کماندوهاشون بود. همین الآن غذا توشه. دقت کردی؟!!

این جا، مسجد بود. برو بچه‌هاتون باید تا این جا را پُر کنن!

- از همون بسته‌های خودتون، ان‌شالله باید ترتیب همه این‌ها رو بدید ان‌شالله!

لحظاتی بعد، احمد کاظمی با سیدناصر حسینی فرمانده گردان فتح تماس می‌گیرد تا یکی از نقاط آلوده را پاک‌سازی کنند ولی حسینی در دسترس نیست و احمد قیصری‌ها جانشین گردان، دستور را دریافت می‌کند.

- آقا بده به خود سیدناصر صحبت کنه ببینم!

- این، نزدیکی‌های ما نیست!

- الهی بگم صدام قربونت بره! برو پیداش کن، بهش بگو با من تماس بگیره. سیدناصر خودتی؟!!

---

۱. یک شغل سنتی که در آن، بخش زیری گیوه را می‌سازند. در آن مقطع، تخت‌کشی جزء مشاغل متداول در نجف‌آباد محسوب می‌شد ولی از جایگاه اجتماعی به نسبت پایینی برخوردار بود و اطلاق آن، بار منفی داشت.

- نه قیصری ام، نیستش سیدناصر.

- آقای قیصری! اون جا بود که دیشب اومدم پهلوت، بهت گفتم این جا باید یخده تیر بزیند. ده، بیست تا بچه ها را بفرستید به موازاتِ همون دژه. یخده تیر بزین توی دو تا ایفا و اینا. می بینی سرشون بالاست. یه چند تا ایفا و ایناست. یه دو تا تیر، بمالند توی شونه های اینا. بچه های اعتصامی دارن، اسیرشون می کنن که ان شاءالله محکم اسیر بشن. یالا! همون کارها بود که با اون دهکده کردیم، یخده هم با این جا بکنید تا اینا ان شاءالله ترتیب شون داده بشه بینم.

- باشه چشم!

- بلندگو ندارید، توی بلندگو بگید و خسید بیایید. به خودتون دردرسرندید. اذیت نکنید! بیایید تسلیم شید بابا!

- باشه چشم. ان شاءالله الآت ترتیبش رو می دیم.

دقایقی بعد، غلامحسین بشردوست فرمانده قرارگاه کربلا که به نظر می رسد او هم از نزدیک، شاهد معرکه نبرد است، طی تماسی با احمد کاظمی، چند نکته را مطرح می کند. در خلال این صحبت ها، کاظمی یک بار دیگر موضوع پاک سازی نشدن برخی پل های نهر روطه را، از طرف لشکر ۳۱ عاشورا، مطرح می کند. این مکالمه، با صحبت های بشردوست شروع می شود ولی به نظر می رسد، بخش ابتدایی صحبت ها، در حد یکی دو مکالمه، ضبط نشده است:

- اون جا، دکله کجاست؟ جلوی دکل، پشت دکل، داریم می بینیم [که] چند نفر راه می رن.

- خب اینا مال خودمونن پدر آمرزیده! می خوام من و خَسَم<sup>۱</sup> یکی رو بفرستم بره روی دکل وایت وایسه؟!

- دِ خب اشکال نداره! می گم شاید اینا مونده باشن لای این زمین و اینا! نفوذ کرده باشندا! چون سمت تیرشون از این طرفه.

- [همه شان] محاصره اند! از پشت و جلو و همه جا محاصره اند. فقط از طرف مهدی، ظاهراً یکی از این پل ها، دست شون شاید باشه.

۱. عبارتی در گویش نجف آبادی به معنی از جا بلند شدن و قصد کردن برای انجام کاری

- باباجان! مهدی اصلاً این بچه‌های «کردمیان» اش<sup>۱</sup> رو فرستاد که اینا رو خراب کنن.  
باباجان! تو چی می‌گی آخه؟!

- الهی حج آقا، رانیمبرم<sup>۲</sup> چیطوری حالی شما بکنم باباجان!<sup>۳</sup> من حالا هرچی می‌خوام بگم برادر عزیز، نوکرتم، من خب این جا هستم، دارم می‌بینم؛ می‌خوای باور کن، می‌خوای نکن!

- این جنوب یا شمال اون نهره؟

- شمال و جنوب؟! بابا، روی پل! می‌گوی جنوبه یا شماله؟! بابا، کنار نهره! این مسأله این ور که خب این من خودم کنترلش توی دستمه. می‌دونم چی چیه! اینا، از این ور باباجون، از طرف مهدی باکری، از این جا که از اون ور می‌ای، یه راه رفت و آمدی دارند. یه کارهایی می‌کنن. خودم اومدم کنار دجله.

- خیلی خب! من الآن به مهدی می‌گم که یه اکیپ بفرسته، از اول تا آخر اچک کنه.  
- بله. آقای مهدی باکری کنترل بکنه سرپل‌ها رو، زیرتانکی، رانیمبرم، عراقی پاسپورت [یا] چیزی نگرفته [باشه] بیاد. بره و از این راه، اینا رو ان شاءالله کنترل بفرماند!

- آقای احمد! تویه کاری بکن که جنوب همین نهر، این سیل‌بندها رو تو کنترل کن. یکی رو بفرست بین شاید بین شما مونده باشه. من الآن به مهدی می‌گم این کار رو بکنه. خدا حافظ تون باشه!

- ما بین خودمون را داریم می‌گوییم! می‌گوییم هست! ولی خب باید این جا، یه راه رفت و آمد برونند از اون ور. ما، راه‌هاشون رو، همه شون رو بسته‌ایم.  
- خیلی خب! خدا اجرت بده. [به] عباس الآن کمک کن که ان شاءالله عباس هم بتونه اون جا بایسته.

- الحمدلله! ان شاءالله! خدا عفو کرد، زمین و زمان در کنترل خداست. خدا، همه چیز رو در جهت اسلام قرار داده. فقط ان شاءالله ما باید حواس مون رو جا کنیم.

۱. به نظر می‌رسد، «کردمیان» باید نام خانوادگی یکی از فرماندهان لشکر ۳۱ عاشورا باشد. البته با مرور شناسنامه تهیه شده برای این لشکر در عملیات بدر، چنین مشخصاتی یا مشابه آن را پیدا نکردیم.

۲. «راه نمی‌برم»، نمی‌دانم.

۳. احمد کاظمی، کلمات ابتدایی این مکالمه را به شکل منقطع و شبیه به یک مداحی ادا می‌کند.

- ان شالله! ان شالله! به حول و قوه الهی!

رسیدن احمد کاظمی به دجله، ماجرای شنیدنی دارد. سیدابولقاسم طباطبایی، می‌گوید:

«احمد، در جایی قرار گرفته بود که عراقی‌ها، نیروهای لشکر ۳۱ و بچه‌های لشکر ۸ از سه طرف او را می‌زدند. وقتی با نیروهای خودش هماهنگ می‌کرد که بیاید عقب، نیروهای لشکر ۳۱ می‌زدند و موقعی که با عاشورا هماهنگ می‌شد، از سمت لشکر ۸ می‌خورد. چندباری این قضیه تکرار شد و در نهایت بی‌سیم به دوش نشست وسط جاده. چندباری نشست و بلند شد و هم‌زمان دو لشکر را هماهنگ کرد تا توانست به سلامت عبور کند.»<sup>۱</sup>

سیدناصر حسینی، از زاویه دیگری این ماجرا را تعریف می‌کند:

«متوجه شدم احمد مرتب تماس می‌گیرد و می‌گوید به بچه‌ها بگید تیراندازی نکنند. فهمیدم بی‌سیم را انداخته بوده به پشتش و داشته می‌آمده که نیروها اشتباه می‌گیرندش و شروع می‌کنند به تیراندازی به سمت او.»

طبق مکالمات ضبط شده توسط راوی مرکز اسناد، در این لحظات چنین جملاتی بین احمد کاظمی و سیدناصر حسینی رد و بدل می‌شود:

- نگاه کن! من الآن تکی دارم با این سیف‌الله [زهنما] دارم میام پیام. به این بچه‌ها بگو من رو نزنن. به این بچه آخری‌ها بگو من رو نگاه کنند. این جا، بغل این جا دارم میام پیام. یه تانک هست روی دشت گذاشته، من، دست راست این تانک دارم میام. دو نفر هم هستیم.

- آره، آره! بهشون گفتم. بهشون گفتم. بیا و در ضمن یه ستون داره از جاده میاد. اینا کی اند؟

- بگذار ببینم، ببینم. (پس از چند لحظه سکوت) اینا که بچه‌های خودمون!

- نه! همون جا که چهار، پنج تانک سوخته‌اند. عقب ترش، عقب ترش!

- این منم! نگاه کن، الآن می‌شینم و بلند می‌شم. نگاه کن! ببین نگاه کن. [الآن]

۱. طباطبایی، این خاطره را چند سال قبل از شهادت احمد کاظمی، در حضور راویان مرکز اسناد روایت می‌کند و می‌گوید که کاظمی، همیشه تأکید دارد چنین خاطراتی، جایی نقل نشوند.



نشستم. پهلوی پنج، شش تانک سوخته، منم دارم میام. این تانک که شلیک کرد [را] دیدی؟! ما رو دیدن یا ندیدن؟! - آره، آره. دیدنت. برو حرکت کن. برو! احمد، آگه پیاده‌ای، اون ماشینه رو بفرستم سراغت. بله؟ - نه، نه. خودم یواش یواش دارم میام دیگه.

سیدنا صحر حسینی، اتفاق جالبی را هم پس از ملاقات با فرمانده لشکر به خاطر دارد. حسینی می‌گوید: «وقتی رسیدم به احمد، نمی‌دانم چه موضوعی پیش آمد که مجبور شدم با بی‌سیم<sup>۱</sup> او، با نیروهایم حرف بزنم. یعنی احمد کاظمی به ظاهر شده بود بی‌سیم چی من! کمی که رفتیم، برگشت گفت حالا بی‌سیم چی خوبی هستم یا نه؟! یعنی به رسم همیشه، در اوج شرایط سخت و خطرناک، تلاش داشت به نیروهایم روحیه بدهد؛ روحیه‌ای آمیخته به غرور و شجاعت.»

ساعتی پس از رسیدن احمد کاظمی به رودخانه دجله، مقرر فرماندهی لشکر، کمی عقب‌تر و در امام‌زاده‌ای<sup>۲</sup> نزدیک به همایون تشکیل می‌شود. کاظمی، در اولین دقایق حضورش در این امام‌زاده، از محسن ابراهیمی و حمید قماشلوئیان می‌خواهد که یکی از فرمانده گردان‌ها که عقب‌تر مستقر بود را پیش او بیاورند. این دو نفر زمانی به عقبه می‌رسند که آن فرمانده، خودش را از مسیر دیگری به احمد کاظمی رسانده است. ابراهیمی می‌گوید: «معطل نکردیم و موازی با جاده شهرک همایون، از داخل دشت راه افتادیم به سمت دجله. در شمال جاده تعداد زیادی از پیکرهای شهدا، هنوز روی زمین بود و آن طرف جاده، جنازه نیروهای دشمن به تعداد زیاد دیده می‌شد. هنوز جاهایی به طور کامل پاک‌سازی نشده بود و درگیری‌های پراکنده ادامه داشت.»

با رسیدن نیروها به دجله، برخی نیروها در کنار انجام کارهایی مانند ساخت سنگر جدید یا تقویت سنگرهای موجود برای پدافند، از فرصت استفاده کرده و از آب دجله وضو

۱. لحظاتی پس از این اتفاق، احمد کاظمی با مسعود یوسفی از نیروهای فرماندهی لشکر تماس گرفته و می‌گوید: «به گوشم یوسفی. بابا چرا با من به تماس نمی‌گیری؟! شونه‌مون کنده شد! بیا این بی‌سیم رو بنداز گل شونه‌ات.»  
۲. محسن رضایی: «ساختمانی بود که داخلش یک قبر وجود داشت و رویش به عربی نوشته بودند محل دفن خضر پیامبر. احمد کاظمی این نوشته را دید و با تعجب گفت خضر که زنده است!»

گرفته یا غسل می‌کنند.<sup>۱</sup> یکی از این نیروها، عباسعلی نوراللهی، مسئول پنجاه‌وسه ساله بخش تدارکات واحد ادوات لشکر ۸ نجف است. نوراللهی شب قبل به چادر محمدرضا ابراهیم‌زاده جانشین واحد رفته و خواسته‌ای را مطرح می‌کند. ابراهیم‌زاده ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد:

«دو زانو نشست و گفت که من تمام کارهایم را کرده‌ام. دخترهایم را شوهر داده‌ام و پسرها را زن. بگذار این دفعه، هر جای خط که سوراخ شد، بروم جلو. به خاطر عیال وار بودنش، مخالفت کردم و گفتم شما همان تدارکات وایسا و کارت را انجام بده. شما روحیه خوبی داری و به بچه‌ها روحیه می‌دی. گریه‌اش گرفت و خواسته‌اش را دوباره تکرار کرد. با حالتی که پیش آمد، مجبور شدم قول بدهم در اولین فرصت، می‌فرستمش جلو. روز بعد، همراه با یکی از گروه‌های ادوات رفته بود جلو و در نزدیکی دجله مستقر شده بود. بچه‌هایی که اطرافش بودند، تعریف می‌کردند به محض رسیدن به دجله، اول وضو گرفته و غسل کرده و بعد هم کنار قبضه<sup>۱۰۶</sup>، دو رکعت نماز خوانده بود. همان جا مانده بود تا در نهایت چند ساعت بعد، کنار قبضه به شهادت رسیده بود.»

اصغرصرامی هم در تشریح حالات معنوی نیروها، موقع رسیدن به دجله، می‌گوید: «با حالتی خاص و گاهی چشمان گریان، دست می‌زدند زیر آب و می‌گفتند این همان آبی است که روی امام حسین بستند. برخی نیز مانند حسین اکبری، مرد میان‌سال بخش شنود لشکر که به حاج‌آقا یا پدر اکبری معروف بود، با وجود سن و سال به نسبت زیادش، خیلی چابک و با روحیه، جلوتر از بقیه می‌دوید و به همه روحیه می‌داد. اکبری، وقتی رسید به دجله، با حالتی خاص که صحنه‌اش هنوز در خاطر من زنده مانده، وضو گرفت و نماز خواند.»

از اولین ساعات روشن شدن هوا در دومین روز عملیات، پاتک عراق از جناح چپ لشکر ۸ نجف و از جایی که لشکر ۲۷ عقب زده شده، شروع می‌شود. فضل‌الله شیروانی می‌گوید:

«نزدیک به چهل و هشت ساعت حضور مستمر در عملیات، بچه‌های ما را حسابی

۱. در مکالمات بی‌سیم مربوط به عملیات بدر، «وضو گرفتن» اسم رمز رسیدن به دجله است.

خسته کرده بود ولی در نقطهٔ مقابل عراقی‌ها که تجهیزات و امکانات بسیار بیشتر و بهتری داشتند، تجدید قوا کرده و با تمام توان به میدان آمده بودند تا هر طوری هست، ما را عقب برانند. وقتی حرکت تانک‌ها و نفربرها شروع شد، بیشتر نیروها با همان مهمات محدودی که داشتند، آمدند پشت خاکریز و خودشان را آمادهٔ مقابله کردند. مثل همیشه باید منتظر می‌ماندیم تا به تیررس آرپی‌جی‌ها برسند. در همین گیر و دار و در شرایطی که تانک‌ها به حدود یک کیلومتری خاکریز رسیده بودند، باران سبکی شروع به باریدن کرد و این یعنی امیدوار شدن نیروها به گل شدن زمین و توقف یا کند شدن حرکت زرهی عراق.»

این باران سبک، نیم ساعت بیشتر ادامه ندارد و نمی‌تواند تاثیر قابل توجهی بر حرکت ادوات زرهی عراق بگذارد. در این میان، شلیک‌های گاه و بی‌گاه آرپی‌جی و دیگر ادوات نیمه‌سنگین که با انهدام برخی دستگاه‌ها همراه می‌شود، تاثیر قابل توجهی بر پیشروی دشمن ندارد و تانک‌ها ضمن اجرای آتشی سنگین بر روی مواضع نیروهای لشکر، به سرعت خودشان را به ده متری خاکریز می‌رسانند. آن‌ها، قبل از کانال به نسبت کم عمقی مستقر شده‌اند که از هور تا دجله به موازات جادهٔ همایون ادامه پیدا کرده و نقش آن، کنترل میزان ورودی آب رودخانه به دجله است.

لحظات، لحظات سختی است و عراقی‌ها با ادامهٔ شلیک‌ها، تلاش دارند آخرین وضعیت نیروهای لشکر را تخمین زده و به محض اطمینان از اتمام مهمات نیروها، با یک یورش هماهنگ و سنگین، خط لشکر ۸ نجف را تصرف کنند. وقتی خبری از پاسخ‌های متقابل رزمندگان لشکر نمی‌شود، یکی از تانک‌های دشمن خودش را به روی جاده رسانده و هم‌زمان تعدادی از نیروهای پیاده عراق نیز همراه او جلو کشیده و جنگ تن به تن را شروع می‌کنند. خط، در آستانهٔ شکستن قرار گرفته که اتفاقی، ورق را به نفع مدافعان بر می‌گرداند.

فضل‌الله شیروانی شاهد این صحنه بوده. او می‌گوید:

«دوشکا، تیربار و گلولهٔ مستقیم تانک، جاده را به حالت تیرتراش می‌زدند به طوری که، هیچ‌کس نمی‌توانست سرش را پشت جاده بالا بیاورد. چند لحظه‌ای که از آمدن تانک عراقی به روی جاده گذشت و کسی نتوانست جوابش را بدهد،

یک دفعه یکی از رزمنده‌ها به سرعت رفت روی جاده، از تانک رفت بالا و یک نارنجک انداخت داخل برجکش. هنوز تانک منفجر نشده بود که چالاک پدید پایین و صحیح و سالم، خودش را پرتاب کرد پشت خاکریز. با انهدام این تانک، بقیه تانک‌ها و نیروهای پیاده همراه‌شان هم شروع کردند به عقب‌نشینی و پاتک سنگین دشمن، ناکام ماند. نمی‌دانم آن رزمنده که نشناختمش، چه شیری خورده بود که چنین شجاعتی داشت.»

طی دفع پاتک‌های متعدد عراق در این مقطع که با مشارکت نیروهای گردان‌های محرم، ثامن‌الائمه، فتح، چهارده معصوم، قمرینی‌هاشم و انبیاء به همراه رزمندگان واحدهای ادوات، زرهی و دیگر واحدهای لشکر انجام می‌شود، برخی اوقات فرمانده گردان‌ها از جنگ‌روانی هم استفاده می‌کنند. مصطفی نصر فرمانده گردان انبیاء یکی از نیروهایش را مامور می‌کند تا در طول خط دویده و با صدایی بلند الله اکبر بگوید. این کار، ضمن روحیه دادن به رزمندگان خودی و تضعیف روحیه دشمن، تعداد رزمنده‌های ایرانی در پشت خاکریز را چند برابر واقعیت نشان می‌داد. غلامرضا نادعلی، در مورد محل این عبور می‌گوید:

«در بخشی از آن محدوده، یک لوله قطور که شاید مربوط به نفت بود، با ارتفاع چند متر از روی دجله عبور داده شده بود که ما و فرمانده لشکر، با قایق از زیر آن رفتیم آن طرف دجله.»

محسن رضایی، نیروی اطلاعات عملیات لشکر، یکی از نیروهایی است که همراه با احمد کاظمی، به آن طرف دجله رفته. رضایی در خصوص سرنوشت این حرکت اظهار می‌دارد:

«وقتی رسیدیم آن طرف، هیچ نیرویی از دشمن وجود نداشت و بیشتر منطقه را کشاورزان عراقی کشت و کار کرده بودند. ساقه‌های گندم و جوتا زانوهایمان بالا آمده و دست و پا گیر شده بودند. احمد، خواست تا جایی که می‌شود، به اتوبان بصره‌العماره نزدیک شویم تا بتواند آخرین وضعیت این مسیر را بررسی کند. چون در جایی که ما بودیم، مسیر مشخصی خارج از مزارع وجود نداشت، مجبور بودیم از داخل مزارع حرکت کنیم و سرعت مان خیلی کم بود. عجله داشتیم که قبل از

هوشیار شدن دشمن و رسیدن نیروهایش، به نزدیکی اتوبان برسیم و برگردیم و به همین خاطر، بیشتر مسیر را دویدیم و در چند صد متری اتوبان موضع گرفتیم و پس از دقایقی بررسی شرایط منطقه، برگشتیم به ساحل دجله. به نظر احمد کاظمی خیلی بدش نمی‌آمد آن طرف دجله بماند تا اگر امکانش فراهم می‌شد، نیروی بیشتری ببریم آن جا ولی چون تعدادمان خیلی کم بود و منطقه شناسایی نشده، امکانش زیاد بود که خطری متوجه فرمانده لشکر شود. برای همین اصرار کردم که زودتر برگردیم و احمد هم قبول کرد و به سلامت برگشتیم به ساحل شرقی دجله.<sup>۱</sup>

در این روز، غلامعلی رشید از فرماندهان قرارگاه، طی مکالمه‌ای با احمد کاظمی، پیامی منتسب به حضرت امام را پشت بی سیم قرائت می‌کند.

- ببین! پیام حضرت امامه! «بسم الله الرحمن الرحيم. به رزمندگان و به آقا محسن و صیاد.» باز دوباره تکرار می‌کنم. «به رزمندگان و به آقا محسن و صیاد بگویید...» شنیدی؟!

- بله، بگو!

- «که دیگر امروز، روز واقعاً جنگ بین کفر و اسلام است.» گرفتید؟!

- بله. بگو بگو.

- اینا رو یادداشت می‌کنی یا نه؟!

- بفرمایید. بفرمایید شما [ادامه دهید].

- «با تمام توان بایستید و به هیچ عنوان، سستی به خود راه ندهید. ما تا آخرین قطره خون خود می‌ایستیم. شماها با تمام توان، باید بایستید.»<sup>۲</sup> پیام رهبر کبیر انقلاب اسلامی

۱. در این میان، برخی نیروهای لشکر ۸ نجف مانند محمدعلی هاشمیان، معتقدند که در اولین روز عملیات، بدون مشکل خاصی تا نزدیکی دجله پیشروی کرده و حتی تردد سریع خودروهای عراقی در اتوبان العماره بصره را با چشم غیرمسلح دیده‌اند. آن‌ها گفته‌اند که حتی با هدف مسدود کردن تردها در اتوبان، دنبال قایق هم برای عبور از دجله بوده‌اند ولی موفق نشده‌اند. در این میان، محمدعلی مشتاقیان معتقد است: «عراق، برای جلوگیری از نفوذ آب به محدوده اتوبان و دیگر استحکاماتش، دو دژ بسیار محکم با ارتفاع چهار تا پنج متر در دو طرف دجله ایجاد کرده بود که خودروها نیز روی آن‌ها تردد داشتند و ممکن است نیروها این دژها را با اتوبان اشتباه گرفته باشند.»

۲. در روز شمار جنگ ایران و عراق، ۲۳ اسفند ۶۳، آمده که هم‌زمان با فشار نیروهای عراقی و با توجه به پیگیری‌های دفتر امام خمینی در مورد وضعیت جبهه‌ها، امام نیز در جریان امر قرار گرفتند و یک پیام کوتاه و شفاهی بدین شرح از طریق دفترشان به قرارگاه خاتم‌الانبیاء ارسال کردند؛ «به بچه‌ها، محسن و صیاد بگویید که امروز، روز واقعی جنگ بین

بود، گرفتید یا نه؟!<sup>۱</sup>

- گرفتیم. احمد [هستم و این پیام را] گرفتیم. خیلی ممنون. ان شاء الله.  
طی این روز، دو خبرنگار با هماهنگی ستاد لشکر ۸ نجف اشرف، به خط مقدم می‌آیند. مرتضی کاظمی ورود و خروج خبرنگاران را چنین شرح می‌دهد: «مهدی ملکی مسئول ستاد از داخل جزایر تماس گرفت و گفت که دو تا خبرنگار فرستادم بیاند اون جا. عمودی اومده‌اند، افقی برشون گردون! خب بندگان خدا که نمی‌دانم از چه شهر و چه ارگانی بودند، آمدند و اول هم با خودمان مقداری مصاحبه کردند. بعد که خواستند بروند جلوتر، گفتیم صد متر از مسیر هیچ خاکریز و جان‌پناهی نداریم و باید بی خیال فیلم برداری شوید و فقط بدوید تا گلوله و ترکشی نخورید. یکی شان که خیلی شجاع بود، دوربین را گرفت دستش و با سرعت شروع کرد به دویدن. همکارش هم چند وسیله دیگر برداشت و با چند متر فاصله، دنبالش راه افتاد. هنوز بیست متر از مسیر نرفته بودند که خمپاره‌ای خورد نزدیک نفر اول و درجا شهیدش کرد. نفر دوم هم مقداری زخمی شد و بیشتر تجهیزات شان درب و داغان شد. با احتیاط و آهسته رفتیم سراغ شان و هر دو را آوردیم عقب. با اولین قایق، فرستادیم شان عقب و بلافاصله بی سیم زدم به ملکی که سفارشت انجام شد! چندروز بعد، صوت بخشی از مصاحبه مان را رادیوی اهواز پخش کرد.»

بر خلاف عملیات خیبر که نیروهای زرهی لشکر، امکانات چندانی در جزایر به دست نیاوردند تا از آن‌ها برضد عراقی‌ها استفاده کنند، در عملیات بدر، وضعیت به نسبت بهتر است و حداقل هشت تانک و سه نفربر، غنیمت گرفته شده. تانک‌های غنیمتی، با آتشی که بیشتر به صورت منحنی اجرا می‌شود، نقش مؤثری در دفع پاتک‌های دشمن دارند و از نفربرها هم برای پشتیبانی پیاده‌ها و نقل و انتقال امکانات استفاده می‌شود که در مجموع، تلفات را به مقدار قابل توجهی کاهش می‌دهد.

در شرایطی که فاصله نیروهای طرفین، بسیار نزدیک است و گاهی درگیری‌ها، تن به

---

اسلام و کفر است. با تمام توان بایستید و به هیچ عنوان سستی در خود راه ندهید. ما تا آخرین قطره خون می‌ایستیم، شما هم بایستید.»

۱. کریم امیری، بی‌سیم‌چی قرارگاه کربلا در عملیات بدر، مدت کوتاهی پس از عملیات، طی مصاحبه با راوی مرکز اسناد، در خصوص تأثیر این پیام در بین فرماندهان قرارگاه می‌گوید: «وقتی این پیام امام را شنیدند، یک شور و حال دیگر [ی] پیدا کردند و فعالیت آن‌ها در کارشان بیشتر شد.»

تن می‌شود، غنیمت گرفتن ادوات زرهی، چندان ساده و بی‌خطر نیست. اصغر عربپور می‌گوید:

«بچه‌ها گزارش دادند که در نزدیکی خط، نفربری که رویش یک موشک مالیوتکا سوار شده، ساعت‌هاست که بدون حرکت در یک نقطه باقی مانده. به نظر می‌رسید، عراقی‌ها رهایش کرده و رفته‌اند. تا حوالی نیمه‌شب و تاریکی کامل هوا صبر کردیم و با سیف‌الله رشیدزاده و مصطفی سمندری راه افتادیم تا بیاوریمش عقب. هنوز خیلی جلو نرفته بودیم که خمپاره‌ای چندمتری مان خورد به زمین و ترکش ریزی، خورد به بازوی چپم. جراحت، خیلی جدی نبود ولی باید جلوی خونریزی را می‌گرفتیم. با دست راستم، روی زخم را محکم نگه داشتم و اطراف مان دنبال چیزی گشتم تا پانسمانش کنم. رشیدزاده، از داخل تانکی که نزدیک مان بود و به خاطر آسیب‌هایی که دیده بود، امکان جابه‌جایی نداشت، یک شورت پیدا کرد و زخمم را بست. گفت این کاملاً بهداشتیه!»

با اتفاقی که برای عربپور می‌افتد، قرار می‌شود رشیدزاده و سمندری مأموریت انتقال نفربر را به سرانجام برسانند. سیف‌الله رشیدزاده، ادامه ماجرا را چنین توصیف می‌کند:

«دولادولا و خیلی آهسته خودمان را رساندیم به محدوده‌ای که نفربر را دیده بودند. چند لحظه‌ای که اوضاع را بررسی کردیم، متوجه یک تانک در پنجاه متری مان شدیم که در ظاهر آن هم رها شده بود. قرار شد سمندری برود سراغ تانک و من نفربر را برگردانم. جدا شدیم و من خودم را رساندم به نفربر. از پشت دستگاه، خودم را سریع و با احتیاط کشیدم بالا و رفتم جلوتاً از دهلیزراننده که باز بود، پیرم داخل. همین‌که خیز برداشتم برای پایین رفتن، یک لحظه خشکم زد؛ از داخل نفربر یک آتش سیگار دیدم. تقریباً چیزی جز نور سیگار دیده نمی‌شد ولی حدسش خیلی سخت نبود که یک عراقی است که در حال و هوای خودش و پشت به من، دارد سیگار می‌کشد. خیلی آرام، عقب عقب برگشتم و از نفربر آمدم پایین. چندمتری که به سمت خط خودمان رفتم، سمندری هم رسید و گفت داخل تانک هم عراقی بوده. فهمیدیم خطر از بیخ گوش مان رد شده و با احتیاط، خودمان را رساندیم به خط خودمان.»

طی این روز، حملات هواپیماهای پی سی ۷ عراق، هم‌چنان ادامه دارد و از رزمندگان ایرانی تلفات می‌گیرد. یکی از شهدای این حملات، مهدی فتاح‌المنان است؛ کسی که دقایقی قبل، برادرش نیز مجروح شده بود. محمدعلی مشتاقیان، ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«نزدیک ساحل مشغول هدایت نیروها بودم که دیدم یک نفر که پایش از بالای زانو قطع شده و فقط به تکه‌ای پوست بند مانده، با کمک دو نفر دیگر دارد به اسکله نزدیک می‌شود تا برگردد عقب. جلوتر که آمدند، مجروح را شناختم؛ اصغر فتاح‌المنان بود که خندان و با روحیه، پای قطع شده‌اش را با دست نگه داشته بود. چون خودم قطع پا را تجربه کرده بودم، می‌دانستم درد خیلی زیادی دارد ولی چهرهٔ اصغر، نشانه‌ای از درد، نداشت. به من که رسید، چند کلمه‌ای حرف زدیم و برگشت آن طرف هور. هنوز چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که مهدی فتاح‌المنان، برادر کوچک‌تر که کتف زخمی‌اش را بسته بود به گردش، آمد همان‌جا. رفتم سراغش تا مجابش کنم برگردد عقب ولی قبول نمی‌کرد. داشتیم بحث می‌کردیم که یکی از ملخی‌های عراق، شیرجه زد روی منطقه و همه را بست به رگبار. همه، دراز کشیدیم روی زمین ولی وقتی بلند شدیم، دیدم فتاح‌المنان تکان نمی‌خورد. یک گلوله، خورده بود به گردش و در جا شهید شده بود.»

پس از تثبیت خط با مشارکت نیروهای گردان‌های محرم، ثامن‌الائمه، فتح، چهارده معصوم، انبیاء و قمربنی هاشم، احمد کاظمی نیروهای واحد ادوات را جایگزین نیروهای فتح می‌کند تا هم از ادوات نیمه‌سنگین لشکر برای دفع پاتک‌های عراق استفاده شود و هم بشود از گردان فتح که تلفات چندانی نداشته، در شب‌های بعد استفاده کرد. با وجود مسلط شدن نیروهای لشکر بر منطقه، برخی حملات عراق به اشکالی متفاوت ادامه دارد. سیدناصر حسینی، یکی از این موارد را شاهد بوده. او می‌گوید: «عصر بود که

---

۱. خانواده فتاح‌المنان، پیش از این یک شهید داده بود؛ اکبر فتاح‌المنان از نیروهای شاخص جهادسازندگی نجف‌آباد که در اولین روز سال ۶۱ در بیست و چهار سالگی طی عملیات فتح‌المبین به شهادت رسیده بود. مشتاقیان، به همین دلیل و با توجه به مجروحیت اصغر دیگر فرزند خانواده، تلاش داشت مهدی را بفرستد عقب. رسول، دیگر پسر این خانواده نیز، حدود یک سال بعد طی عملیات والفجر ۸ به اسارت در می‌آید.



دیدیم یک تانک، با سرعت دارد می‌آید به سمت مان. هر قدر بچه‌ها آرمی جی زدند، یا نخورد یا خورد و طوری نشد. مانده بودیم این تانک، با چه دل و جراتی، دارد تک و تنها می‌آید. خلاصه آمد و آمد تا بالاخره افتاد داخل کانال آبی که در مسیرش بود و بعد از مقداری بکسوات، خاموش شد. با چند نفر از نیروها، رفتیم که نازنجک بیاندازیم داخلش که متوجه شدیم نیرویی داخلش نیست. یعنی از اول هم نبود و فقط قفلش کرده بودند به سمت مان تا اذیت کنند و شاید توان مان را بسنجند.»

### پاک‌سازی مقر پر ماجرا

با تلاش نیروهای لشکر، طی دومین روز عملیات، بیشتر سنگرها و مواضع عراق تا نزدیک ساحل دجله پاک‌سازی شده‌اند ولی یکی از مقرهای عراق در بخش میانی خط حد لشکر ۸ نجف و نزدیک به شهرک همایون دست‌نخورده باقی مانده. فعال بودن این مقر، زمانی مشخص می‌شود که دو نفر از نیروهای تدارکات، در دام عراقی‌های مستقر در این مقر می‌افتند.

رضاقلی طاهری، یکی از این دو نیرو است که شرح ماجرای مواجهه‌شان با نیروهای عراقی را از بامداد روز قبل شروع می‌کند:

در تمامی عملیات‌ها، تدارکات وظیفه داشت به محض ورود نیروها به منطقه، کارش را شروع کند. در عملیات بدر هم جعفر یزدانی و حسین رضایی، جزء اولین نفراتی بودند که بعد از نیروهای خط شکن و پیاده، سوار با قایق از هور گذشتند تا مقدمات انتقال و توزیع تدارکات را فراهم کنند. نیروها در آن طرف هور، نزدیک‌ترین سنگر به اسکله را برای تخلیه آذوقه و مهمات انتخاب کردند و یکی از توپوتاه‌ها را هم با هاورکرافت انتقال دادند تا در توزیع تدارکات، استفاده شود. روز اول عملیات، عراق تسلط زیادی روی منطقه داشت و آتش سنگینی می‌ریخت و مطمئن بودیم اگر توپوتا را راه بیندازیم، خیلی سریع منهدم می‌شود. به همین خاطر، توپوتا را در نزدیکی سنگر تدارکات و پایین‌تر از سطح جاده، طوری استتار کردیم که دیده نشود و در امان بماند.

آن روز، حوالی ساعت هشت صبح غذای گرم به منطقه رسید. در عقبه، غذای هر نفر را داخل پلاستیک بسته‌بندی می‌کردند و اگر وقت داشتند، برای هر نفر یک بطری آب هم

می گذاشتند. اگر هم وقت کم بود، خودمان موقع تحویل و توزیع غذا، آب را به نیروها یا نماینده شان تحویل می دادیم. گردان هایی که در گوشه و کنار منطقه مشغول جنگیدن بودند، هر کدام یک رابط تدارکات داشتند که خبر شدند و سهمیه شان را از سنگرتدارکات تحویل گرفتند. مدتی بعد بی سیم زدند که حدود بیست نفر، در فاصله پانصد متری مان مستقرند که هنوز غذا نگرفته اند. با حسین رضایی از نیروهای نجف آبادی واحد تدارکات، هر کدام ده تا پانزده غذای بسته بندی شده و بطری آب، ریختیم داخل گونی و انداختیم به پشت مان و راه افتادیم. بخشی از مسیر را با احتیاط و به حالت دولا دولا از داخل کانال ها رفتیم و از جایی به بعد که کانال تمام شد، آمدیم به دشت. در دشت، دشمن دید داشت و مجبور بودیم سینه خیز برویم.

به هر سختی بود، رسیدیم به نیروها و خیلی سریع غذاها را توزیع کردیم و راه افتادیم به سمت عقب. در مسیر برگشت به سنگرهای تخلیه شده عراقی ها رسیدیم. وقت داشتیم و قصد کردیم نگاهی به داخل سنگرها بیاندازیم. عراق، به طور معمول در چنین مناطقی به هر پایگاه یا سنگر به اندازه یک هفته تا یک ماه جیره خشک تحویل می داد تا خودش پخت و پز کنند. به همین خاطر امیدوار بودیم از داخل سنگرها، خوراکی هایی پیدا کنیم و بتوانیم برای نیروها، غذا یا میان وعده تهیه کنیم.

در سنگری مهنماز دیدیم که نشانه ای بود از حضور شیعیان در ارتش عراق. جای دیگری قرآن بود و در سنگری هم یک دست لباس نظامی بسیار شیک که رضایی خیلی خوشش آمد و همان جا پیراهن و شلوارش را با آن ها عوض کرد. همان موقع بهش هشدار دادم چون هیکل درستی داری، ممکنه با پوشیدن این لباس ها، با عراقی ها اشتباه گرفته بشی ولی گفت خیالت جمع، مشکلی پیش نیاد! خودم هم فقط یک پیراهن نظامی برداشتم. چیز به درد بخوری از مواد غذایی هم پیدا نکردیم و با همان غنیمتی های مختصر، برگشتیم به سنگرتدارکات.

سحر روز دوم عملیات، قبل از اذان صبح، احمد کاظمی و سیف الله رهنما با یک موتور تریل ۲۵۰ آمدند به سنگرتدارکات و خواستند مقداری نان، غذا و مهمات در تویوتا بار بزنیم و دنبال شان برویم به سمت شهرک همایون. اول تدارکات را سریع بار زدیم و بعد سه امدادگر از واحد ناصر لشکر با یک برانکارد نشستند پشت تویوتا تا در خط مقدم، مشغول

انتقال زخمی‌ها و پیکر شهدا بشوند. راه افتادیم دنبال احمد و سیف‌الله. من رانندگی می‌کردم و حسین رضایی کنار دستم نشسته بود. رضایی، به عادت همیشگی‌اش، همان اول کفش‌هایش را درآورد و گذاشت زیر صندلی.

پیش خودم حساب می‌کردم دیروز با منطقه آشنا شده‌ام و چون هوا در حال روشن شدن است، نباید مشکل خاصی پیش بیاید. پشت سر احمد کاظمی، تا جایی چراغ خاموش رفتیم ولی به دشت که رسیدیم، راه‌ها زیاد بود و یک‌جا احمد را گم کردیم. البته خیلی نگران نشدم چون به نظر تمام فرعی‌ها به مسیر اصلی راه داشت و دیر یا زود، دوباره بر می‌گشتیم به راهی که احمد و سیف‌الله رفته بودند. غیر از این، دلم قرص بود که تمام منطقه دست نیروهای خودمان است و اوضاع اگر خیلی هم بد پیش برود، فقط گم شدن دارد و مقداری معطل.

مقداری که جلو رفتیم، صدای «تق تق» برخورد چیزی به بدنه خودرو آمد که فهمیدم فشنگ است. رضایی گفت: «توی این جاده، عراقی هست!» لحظه‌ای ایستادم ولی با مقایسه مسافتی که امروز نسبت به دیروز آمده بودیم، گفتم: «نه بابا! عراقی کجا بود؟! بچه‌ها تا چند کیلومتر جلوتر را هم گرفته‌اند! اینا از این گلوله‌های سرگردان‌اند!» دوباره که راه افتادیم، صدای شلیک جان گرفت و این بار خیلی شدیدتر. در واقع عراقی‌ها صدای خودرو را می‌شنیدند ولی ما را نمی‌دیدند و از داخل کانال‌ها و مقرشان، کور شلیک می‌کردند. دوباره ایستادم و بعد از چند لحظه، دوباره راه افتادم ولی هنوز خیلی نرفته بودم که ناگهان شیشه‌ی جلوراستند به رگبار. رضایی بلافاصله داد کشید: «حالا خوردی! بخور!»<sup>۱</sup>

امدادگرهایی که عقب تویوتا نشسته بودند، بلافاصله پریدند پایین و رو به عقب شروع کردند به دویدن. خرده شیشه‌ها، ریخته بود روی صندلی و داشبورد و یکی از گلوله‌ها، قوس بینی‌ام را خراشیده بود. خون صورتم، قطره‌قطره می‌چکید روی بادگیرم و عراقی‌ها از چند جهت داشتند با سرعت می‌آمدند به سمت تویوتا. سریع، تویوتا را خاموش کردم و

۱. اصغر عرب‌پور معتقد است: «نیروهایی که سمت دجله رفته بودند، این مقرران ندیده و پاک‌سازی نکرده بودند. عراقی‌های داخل مقر هم خبر نداشتند که ایرانی‌ها تا دجله پیشروی کرده‌اند. تصور می‌کردند، خودروی طاهری و رضایی، اشتباهاً بیش از حد جلو آمده و به تورشان افتاده.»

سوئیچش را برداشتم و آمدم پایین. برداشتن سوئیچ، در لحظه و ناخودآگاه به ذهنم رسید و روی این حساب بود که نتوانند با همان خودرو، تعقیب مان کنند. شاید هم عادت کرده بودم به محض پیاده شدن از خودرو، کلید را بردارم. خلاصه تا آمدم در را باز کنم و پیاده شوم، یکی از عراقی‌ها رسید و یقه‌ام را گرفت. تکان شدیدی به خودم دادم و هم‌زمان هلش دادم عقب و از دستش خلاص شدم. بعد هم خیلی سریع خودم را رساندم روی جاده و رو به عقب، شروع کردم به دویدن. در همان لحظات، رضایی که درشت‌تراز من بود، تا خواست پیاده شود، اسیر شد. تمامی این اتفاقات، در چند لحظه روی داد.

هنوز از تویوتا خیلی دور نشده بودم که عراقی‌ها هم‌زمان از چند نقطه شروع کردند به شلیک به سمت من و داد و بی‌داد کردن. خیلی سریع و زیگزاگ می‌دویدم تا از شلیک‌ها، جان به در ببرم. از کودکی به خاطر هیکل لاغرو پاهای بلند و قوی‌ام و کار سنگین و مستمر در باغ و زراعت، دونده‌ی خیلی خوبی بودم و بیشتر اوقات که با بچه‌ها در زمین‌های کلوخی و ناهموار مسابقه می‌دادیم، اول می‌شدم. حتی گاهی که مسابقه می‌دادیم چه کسی روی تعداد بیشتری چینه‌گلی می‌تواند بدود و نیفتد، من حد نصاب پنج‌شش چینه را با اختلاف نسبت به رقبا، ثبت می‌کردم.

چند ثانیه‌ای با تمام توان و سرعت و بدون این‌که پشت سر یا حتی چپ و راستم را نگاه کنم، دویدم و فشنگ بود که از اطرافم رد می‌شد یا می‌خورد به زمین. در همین حال و هوا بودم که صدای شلیک یک آرپی‌جی را شنیدم. ناخودآگاه خودم را پرتاب کردم روی زمین و دست‌هایم را محافظ سرم کردم. آرپی‌جی از بالای سرم رد شد و به خیر گذشت. چالاک، از روی زمین بلند شدم و دوباره شروع کردم به دویدن. چند لحظه بعد که انگار عراقی‌ها از گرفتنم ناامید شده بودند، شلیک‌ها کم و کمتر شد و لحظاتی بعد کامل قطع شد.<sup>۲</sup>

۱. محسن رضایی: «همان روز رضاقلی طاهری به احمد کاظمی گفته بود آن موقع که می‌دویدم، اگر بهترین دونده‌های دنیا را هم می‌آوردید، به من نمی‌رسیدند. دو تا از نیروها هم که از نزدیک ما جرا را دیده بودند، می‌گفتند ما یک لحظه فقط دیدیم یک چیز سیاهی با سرعت رد شد!» رضاقلی طاهری بهمین ۶۵ طی عملیات کربلای ۴، از ناحیه پای راست مجروح شد و چابکی سابق خود را تا حدودی از دست داد.

۲. اصغر عرب‌پور، روایتی به نسبت متفاوت از این اتفاق دارد. او می‌گوید: «آن روز، رضایی و طاهری تویوتا را پراز مهمات، غذا و دیگر اقلام کردند و راه افتادند. آن قدر بار زده بودند که عقب تویوتا، نشست به روی زمین و به همین خاطر من و چند نفر دیگر از بچه‌های زرهی که می‌خواستیم برویم به سمت ساحل دجله را همراه‌شان نبردند. داشتیم می‌رفتیم

خودم را رساندم به مقر و چند دقیقه قبل از طلوع آفتاب، نمازم را با همان لباس‌های خونی و ووضویی که از قبل داشتم، خواندم. بعد هم رفتم اورژانس تا هم سراغی از امدادگرها بگیرم و هم زخمم<sup>۱</sup> را پانسمان کنم. از آن‌ها که خبری نبود ولی بینی‌ام را پانسمان کردند و بدون این‌که استراحت خاصی بکنم، رفتم کمک بچه‌ها تا تدارکات نیروها را بار تویوتا کنیم و برویم جلو. یکی از بچه‌های شجاع و زرنگ نجف‌آباد که نام و نشانش را به یاد ندارم، نشست پشت فرمان و راه افتادیم. در آن ساعت و روز، موقعیت ما و عراقی‌ها طوری بود که جاده، بین دو طرف قرار داشت و هر جنبنده‌ای روی جاده را سریع و دقیق می‌زدند. چاره‌ای نبود و هر طوری بود باید آب و غذا و مهمات به نیروها می‌رساندیم. چند کیلومتر مانده به محدوده‌ای که نیروها مشغول جنگیدن بودند، خودرو را نگه داشتیم و رفتم عقب تویوتا دراز کشیدم. به راننده گفتم: «توقف با نهایت سرعتی که می‌توانی، این تیکه راه را مستقیم برو و یک لحظه هم سرعتت را کم نکن!»<sup>۲</sup>

همین کار را کردیم و تویوتا با آخرین سرعت، وارد محدوده نبرد شد. همین‌طور که عقب تویوتا دراز کشیده بودم، بسته‌های غذا، بطری‌های آب و گونی‌های مهمات را پرتاب می‌کردم پایین جاده، سمتی که نیروهایمان بودند و می‌رفتیم جلو. بار تویوتا که کامل تخلیه شد، ما هم از محدوده خطر رد شده بودیم و سرعت مان کم‌تر شد. جاده را ادامه دادیم و از مسیری دیگری که از آن محدوده فاصله داشت، برگشتیم عقب.

---

جلو تا اگر از تجهیزات زرهی عراق چیزی پیدا کردیم، ازشان استفاده کنیم. آن‌ها رفتند و ما در همان مسیر، پیاده راه افتادیم. مدتی که گذشت، دیدیم از جلوتر، صدای تیراندازی می‌آید. خیلی نگذشت که دیدیم رضاقلی طاهری، از داخل کانالی که پراز بوته و علف‌های هرز بود، دارد می‌دود به سمت مان و عراقی‌ها از پشت به سمتش تیراندازی می‌کنند. از بین ما، فقط چند نفر سلاح و تجهیزات انفرادی داشتند که همان‌ها شروع کردند به تیراندازی به سمت عراقی‌ها و کمک کردند رضاقلی طاهری، خودش را برساند به ما. رضاقلی طاهری، در خصوص موارد مطرح شده در روایت اصغر عرب‌پور، نظر خاصی ندارد و معتقد است چیزی بیشتر از خاطره‌ای که روایت کرده، به یاد نمی‌آورد.

۱. رضاقلی طاهری: «بعدها برخی به اشتباه گفتند که موقع فرار، تیر خورده به لاله گوشم ولی فقط بینی‌ام زخمی شده بود.»

۲. خود رضاقلی طاهری نیز جزء راننده‌هایی است که در سطح لشکر، به رانندگی با سرعت بالا مشهور است. محسن رضایی در این خصوص می‌گوید: «در مقطع پدافندی جزایر مجنون و قبل از عملیات خیبر، تعدادی دیده‌بان داشتیم که تحرکات نیروهای عراقی در آن طرف هور را به صورت روزانه و مستمر، رصد کرده و گزارش می‌نوشتند. یک بار در یکی از گزارش‌ها، نوشته بودند که رضاقلی‌شان آمد و رفت. سؤال که کردم، گفتند یکی با تویوتا آمد که خیلی سرعت داشت. ما هم گفتیم این، رضاقلی عراقی‌ها است!»

وقتی احمد کاظمی متوجه پاک سازی نشدن این مقر می شود، تعدادی از نیروهای گردان سیداکبر اعتصامی را مأمور این کار می کند تا از محل اصلی گردان شان حرکت کرده و این نقطه را پاک سازی کنند. البته دقیقی قبل از رسیدن نیروهای اعتصامی، تعداد دیگری از نیروهای لشکر که متوجه پاک سازی نشدن این مقر شده اند، به سمت آن حمله می کنند. در اولین لحظات درگیر شدن نیروها با این مقر، یک کامیون عراقی محاصره می شود که داخل آن یکی از نیروهای لشکر ۸ حضور دارد؛ حسین رضایی نیروی تدارکات که ساعاتی پیش همراه با رضاقلی طاهری به این محدوده آمده و اسیر شده بود. عراقی های حاضر در مقر که گویا از پیشروی ایرانی ها تا کیلومترها جلوتر بی خبر مانده اند، حسین رضایی را بلافاصله پس از اسیر کردن، به باد کتک<sup>۱</sup> می گیرند تا هر چه زودتر اطلاعاتی با ارزش از او کسب کنند. رضایی که پیش از انقلاب، بیش از ده سال در کویت نجاری می کرده، به عربی مسلط است و تلاش دارد سؤال های عراقی ها را به شکلی جواب دهد که لطمه ای به عملیات نخورد. عراقی ها، اول از همه سؤال می کنند که تویوتا را چه شکلی از هور عبور داده اید. رضایی، جواب می دهد که ما تا به این ساعت، ده ها خودرو و تجهیزات نظامی را با هاورکرافت از آب عبور داده ایم. سؤالات بعدی عراقی ها، مربوط می شود به کمیت و کیفیت نیروهای ایرانی که رضایی به آن ها نیز دست و پا شکسته جواب می دهد. این نیروی لشکر ۸، تلاش دارد طوری جواب دهد که هم زیاد کتک نخورد و هم اطلاعات خاصی را لو ندهد و در عین حال، با زیاد نشان دادن عده و عده نیروها، به شکلی ته دل عراقی ها را خالی کند.

با جواب هایی که رضایی می دهد، عراقی ها حدس می زنند که او اطلاعات ارزشمند بیشتری دارد که هنوز مطرح نکرده و به همین دلیل تصمیم می گیرند او را به عقب منتقل کنند تا شاید در بازجویی های فنی، اطلاعات بیشتری از او به دست بیاید. پیراهن او را در آورده، دست و پایش را بسته، تک و تنها عقب یک ایفای چادر دار سوار کرده و دست هایش

---

۱. رضاقلی طاهری: «به قدری کتک خورده بود که تا چند روز حالش جا نیامد و جاهای مختلف بدنش درد می کرد.» رضایی تا پایان جنگ در مقاطع مختلف به عنوان نیروی لشکر ۸ فعالیت کرد و این همکاری بعد از پایان دفاع مقدس نیز به مدت چند سال ادامه داشت. رضایی که پس از جنگ در بخش های غیردولتی مختلف فعالیت داشت، خرداد ۱۴۰۱ درگذشت.

را به بدنه کامیون می‌بندند. به محض خروج ایفا از مقر، نیروهای لشکر با آن درگیر شده و یک آرپی جی به پشت آن شلیک می‌کنند که خوشبختانه فقط چادر را پاره کرده و رد می‌شود. هم‌زمان راننده و کمکی ایفا، از کامیون پایین پریده و فرار می‌کنند و رضایی می‌ماند با هم‌وطن‌هایی که از وجود او خبر ندارند. در همین لحظات، دومین موشک آرپی جی هم به سمت ایفا شلیک می‌شود که این بار نیز فقط بخشی از چادر را پاره می‌کند. لحظاتی بعد، نیروهای لشکر ۸ نجف، خودشان را به ایفا رسانده و رضایی را پیدا می‌کنند ولی کسی باور نمی‌کند این اسیر که فارسی را روان حرف می‌زند، یک ایرانی و هم‌رزم خودشان باشد. هیکل به نسبت درشت و شلوار عراقی او، این ذهنیت را به وجود آورده که او یک عراقی ایرانی‌الاصول است که به ارتش عراق پیوسته و در این مقطع، به دلایلی مورد غضب هم‌زمانش در ارتش عراق قرار گرفته. رضایی هر قدر تلاش می‌کند، نمی‌تواند بقبولاند که رزمنده لشکر ۸ نجف است و آشنایی را هم در آن جمع پیدا نمی‌کند تا او حرفش را تأیید کند. همه اعتقاد دارند او دارد نقش بازی می‌کند و باید به همین شکل منتقل شود عقب تا تعیین تکلیف شود. در نهایت، دقایقی بعد و با نشانی‌های دقیقی که رضایی از واحد خدمتی و همکارانش می‌دهد، نیروها می‌پذیرند او نیروی لشکر است و آزادش می‌کنند.<sup>۱</sup>

برویم به سراغ آخرین وضعیت مقر و عراقی‌های مستقر در آن. با پاک‌سازی مرحله به مرحله مقر و افزایش فشار نیروهای لشکر، بیشتر عراقی‌های حاضر در مقر، به سمت شهرک همایون و جنوب محل استقرارشان، فرار می‌کنند.

احمد کاظمی در اولین مکالمه‌ای که در این موضوع توسط راوی مرکز اسناد ضبط شده، با لحنی حماسی و پرانرژی، خطاب به سیدناصر حسینی فرمانده گردان فتح لشکر ۸ نجف اشرف، می‌گوید: «سیدناصر، نگاه کن! اون جا که نشسته بودی، برو اون ورش بشین. اینا دارند فرار می‌کنن. یه وقت نزنن به پهلوتون! به بچه‌ها بگو بیان پشت همین جا، بنا کنند بهشون تیراندازی کردن. ببندشون به رگبار، یا لا!»

دقایقی بعد، کاظمی دوباره خطاب به حسینی تأکید دارد: «آقای سیدناصر! اینا دارن فرار می‌کنن. اینا رو بگیریدشون باباجون! اونا که بهتون گفتن، برن پشت سر اون جا. اینا

۱. حسین رضایی، نیمه اول سال ۱۴۰۱ فوت کرد.

هم این جا یه ال درست کنید. بیاند توی یه ال [و] همه شون رو بگیرید. بگوزمین و زمون رو ببندند به رگبار! یالا! علی یارت!»

فرمانده لشکر، به سیداکبر اعتصامی فرمانده گردان چهارده معصوم نیز توصیه‌های مشابهی در این خصوص دارد. او چنین می‌گوید: «من خودم این جا پهلو شوئم. می بینم [که] کفار چه جوری فرار می‌کنند. الآن، همه شون اسیر می‌شن. از کجا می‌خواند فرار کنند؟! توی یه مستطیل، محاصره‌اند. یاعلی! باریکلا بینم، علی یارتان! بتازید بهشون! عراقی‌ها که دارن فرار می‌کنن، تورو می‌خوان دور بزبن. پدر آمرزیده بد سید! ما خودمون پشت سرشونیم، این جا منتظریم که یکی یه گذرنامه شون بدیم. الآن پشت سرشون، خدمت شون هستیم.»

محسن رضایی نیروی اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، تعداد نیروهای عراقی حاضر در این مقررا حدود ششصد نفر برآورد کرده و می‌گوید:

«فرمانده‌شان، یک افسر کچل زخمی بود که نشسته بود داخل جیپ و با سرعت به طرف خط ما می‌آمد. نیروهایش هم با پای پیاده، اطرافش را گرفته و می‌دویدند. همین‌که به تیرس مان رسیدند، با تیربار و آرپی جی شروع کردیم به زدن شان. هر قدر می‌زدیم، نمی‌ایستادند و بدون این‌که به کسی شلیک کنند، فقط می‌دویدند. خودم به تنهایی حدود بیست آرپی جی شلیک کردم و هر بار، دست و پا بود که می‌رفت به آسمان ولی اصلاً متوقف نمی‌شدند. بیشتر دنبال این بودیم که جیپ فرماندهی را بزیم ولی نمی‌دانم چرا نمی‌خورد. همین‌طور که به ما نزدیک می‌شدند، بچه‌های ما که تعدادشان کمتر بود و بعید بود در یک درگیری تن به تن، زورشان به آن‌ها برسد، به تدریج از روبرویشان کنار رفتند و به نوعی مسیرشان را باز کردند. حوالی ساعت ده صبح بود که رسیدند به خط ما و بعد از عبور از دژ، مسیرشان را در آن طرف خاکریز ادامه دادند. فرمانده‌شان هم جیپ را این طرف رها کرد و همراه‌شان شروع کرد به دویدن. مقداری که از دژ دور شدند، بچه‌ها برگشتند به موقعیت‌هایشان و دوباره شروع کردند به شلیک. با کالیبر، کلاش و هر چه دست‌شان بود می‌زدند ولی مثل قبل، کشته و زخمی می‌دادند ولی توفقی در کار نبود. من اول هر چه گلوله آرپی جی داشتم شلیک کردم و بعد کلاش برداشتم و به



قدری با آن شلیک کردم و خشاب عوض کردم که لوله اش داغ و سرخ شد.»  
سیدناصر حسینی، دیگر شاهد این واقعه است. او اعلام می‌کند:

«این‌که تیر می‌زدیم و نمی‌افتادند، دو دلیل بیشتر نداشت؛ یا بهشان نمی‌خورد یا می‌خورد و از ترس شان، زمین نمی‌افتادند. من سوار موتور شدم و خواستم به شکلی دورشان بزنم که دیدم رسیدند به همایون. ترسم این بود که بروند داخل خانه‌ها و درگیر یک جنگ شهری بشویم ولی خوشبختانه از آن محدوده رد شدند ولی کمی جلوتر، رسیدند به من. موتور را انداختم زمین و از ترس چند ده متر از آن جا دور شدم. وقتی رسیدند به موتور، کلیدش را درآوردند و چند گلوله زدند به سوئیچش و مسیرشان را ادامه دادند.»

در همین لحظات سخت و نفس‌گیر، برخی فرمانده گردان‌های لشکر که نیروهایشان با عراقی‌های فراری درگیر شده‌اند، مرتب درخواست مهمات می‌کنند. احمد کاظمی در جواب، از آن‌ها می‌خواهد که تعدادی از نیروهایشان را چند کیلومتری به عقب بفرستند تا مهمات مورد نیاز را تحویل بگیرند یا کمبود مهمات‌شان را از خود عراقی‌ها غنیمت بگیرند. منتخبی از مکالمات کاظمی در این موضوع، چنین جملاتی است: «[مهمات] خودشون دارن، و خسید ازشون بردارید [و] بزنید بهشون!»؛ «بهت می‌گم، چهار نفر از بچه‌هاتون بفرستید پشت سرتون، بیارن. آخه من چه طور کی پیام بهتون بدم؟!»؛ «نه آقا سید! ملاحظه کن! باباجون به ما چیز نگو، گناه هستیم. از خودشون باید برداریم، متوجه هستی؟ از خودشون بردارید، به خودشون هم بزنید. یا علی!»

قاسم محمدی وقتی می‌بیند عراقی‌ها به هیچ وجهی قصد توقف ندارند، از نیروها می‌خواهد شلیک نکنند و خودشان را به امتداد مسیر حرکت آن‌ها رسانده و با حرکت دست بخواهند متوقف شوند. همین اتفاق می‌افتد و چند نفر از نیروها خودشان را به سرعت به این جمع فراری رسانده و هر طوری هست، همه از جمله فرمانده‌شان را در نزدیکی خط حد نیروهای لشکر ۲۷، به اسارت می‌گیرند. حدود صد و پنجاه نفر از این جمع اسیر شده و فقط چهار، پنج نفر موفق به فرار می‌شوند.

فرمانده لشکر، در تماسی با سیدناصر حسینی فرمانده گردان فتح، شیوه‌نامه‌ای را برای انتقال این اسرا اعلام می‌کند. کاظمی، می‌گوید: «اینا، همه شون دستاشون رو بالا کنن

وگرنه بچه‌ها را گفتیم همه را بکشند. [اگر دست‌ها را نبرند بالا] می‌گیرندشون به رگبار. بگو همه دستاشون رو بالا کنند.»

سیف‌الله رهنما، از وجود یک اسیر خاص در این جمع می‌گوید:  
«یکی از فرماندهان‌شان، یک سرگرد مسیحی بود که در بازجویی‌ها مشخص شد جزء سپاه بدر عراق است و تحویل نیروهای بدر شد.»  
این اسرا، از جنبه‌های دیگری هم خاص هستند. محسن رضایی، دیگر ویژگی آن‌ها را این‌گونه شرح می‌دهد:

«بیشترشان، قد بلند و قوی هیکل بودند. بهشان می‌خورد که نیروی گارد ویژه ریاست جمهوری عراق باشند. همه را به یک ستون برگردانیم پشتِ دژ. هیبت ترسناکی داشتند و هر لحظه امکان می‌دادیم بلایی سرمان بیاورند و خط را بریزند به هم. موازی با جاده، کانال آبی بود به عمق حدود یک متر و عرض یک و نیم متر که آب نداشت ولی کف آن گل و لای زیادی جمع شده بود. برای احتیاط و به دستور قاسم محمدی، اسرا را فرستادیم داخل این کانال و گفتیم از همان جا راه بیفتند به سمت عقب. چند نفری هم از جمله خود من، با اسلحه از بالای کانال دنبال‌شان بودیم تا فکر و خیالی به سرشان نزند.»

رضایی ادامه می‌دهد:

«کمی که جلورفتیم، یکی از اسرا که فوق‌العاده درشت‌هیکل بود، با ایما و اشاره اجازه گرفت که از کانال بیاید بیرون. چون کف کانال مرتب می‌خوردند زمین و لباس و بدن‌شان گلی شده بود. بهش اجازه ندادم ولی نفهمیدم چه اتفاقی افتاد و موقعی که سرگرم صحبت با یکی از بچه‌ها بودم، درست از پشت سرم آمد بیرون. همین که برگشتم و دیدمش، اسلحه را به پهنا گذاشتم تخت سینه‌اش و هلش دادم داخل کانال. کمی جلوتر، احمد کاظمی را دیدیم که به من گفت هر وقت

---

۱. «سپاه بدر» شاخه‌ای از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که سال ۶۱ توسط مرحوم آیت‌الله‌هاشمی شاهرودی تشکیل شد و هدایت آن پس از سی ماه به مرحوم آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم واگذار گردید. این سپاه از مجاهدین عراقی تشکیل می‌شد که خود را از فدائیان امام خمینی (ره) و نظام اسلامی ایران دانسته و مبارزه با رژیم بعث عراق را جهاد در راه خدا قلمداد می‌کردند. شهید اسماعیل دقایقی، یکی از شاخص‌ترین فرماندهان سپاه بدر محسوب می‌شود که بیست‌وششم دی ۶۵ طی عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

رسیدی به اسکله و اسرا را تحویل دادی، هر طوری هست یک موتور پیدا کن و برگرد. همین کار را کردم و به محض این که خیالم از بابت عراقی ها راحت شد، یک موتور تحویل گرفتم و راه افتادم به سمت جلو. مقداری جلوتر، مسیر را کج رفتم و خوردم به خط نیروهای لشکر ۲۷. ادامه دادم و چند لحظه بعد، یکی از نیروهایشان به خیال این که از خودشان هستم، جلویم را گرفت و خواست برسانمش ولی گفتم فرمانده مان احمد کاظمی چشم به راه است و نمی توانم تورا برسانم. وقتی رسیدم پیش احمد و ظاهر آن بنده خدا را برایش توصیف کردم، گفت او عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ بوده.»

با پاک سازی کامل این مقر، رضاقلی طاهری به این محدوده برمی گردد تا تویوتایش را پیدا کند. طاهری می گوید:

«وقتی تویوتا را پیدا کردم، دیدم خیلی از جاهایش بر اثر شلیک عراقی ها، سوراخ شده. وسایلی هم که داخلش داشتم را برده بودند؛ از اورکت اصل آمریکایی و اسلحه ام گرفته تا لباس عراقی که از داخل سنگر پیدا کرده بودم و مقداری پول که پشت صندلی گذاشته بودم. نمی دانم کدام شان را عراقی ها برده بودند و کدام را ایرانی ها ولی کار خاصی از دستم بر نمی آمد و باید باهانش کنار می آمدم. سوئیچ، همراهم بود و تویوتا را برگرداندیم به مقر. فقط درست به خاطرمانده که روشنش کردیم و با پای خودش برگشت یا بوکسلش کردیم.»

با آرام شدن نسبی محدوده مقر تازه تصرف شده، برخی نیروها به هوای غنیمت یا از روی کنجکاوی وارد آن می شوند. از جمله اقلام قابل توجهی که در این مقرر دیده می شود، می توان به برخی لوازم آرایشی و بهداشتی در بخش مخابرات پایگاه اشاره کرد که از حضور یک زن در این اتاق حکایت دارد. با توجه به نزدیک تری بودن این نقطه به جاده مواصلاتی شهر همایون، در مقایسه با دیگر پایگاه های عراق در منطقه حد لشکر ۸ نجف، احتمال این که از نیروهای زن در پایگاه استفاده شده باشد، چندان دور از ذهن نیست.

### حمله به الهاله؛ ۲۳ اسفند ۶۳

طی شام بیست و دوم اسفند ۶۳ و اولین ساعات بیست و سوم اسفند ۶۳، قرار می‌شود نیروهای سه لشکر ۲۷ حضرت رسول، نجف اشرف و ۳۱ عاشورا، از خط غربی شرقی همایون، رو به جنوب حرکت کرده و خط حد لشکر ۲۷ در الهاله را بازپس‌گیری کنند. برای این‌کار، دو گردان از لشکر ۳۱ عاشورا باید از غرب منطقه و چسبیده به دژ رودخانه دجله حرکت کنند، گردان فتح از لشکر ۸ نجف در وسط منطقه پیشروی کرده و دو گردان از لشکر ۲۷ نیز در شرق منطقه و چسبیده به ساحل هور، اقدام کنند. طبق مکالمات بی‌سیم ضبط شده در این شب، گردان انبیاء لشکر ۸ نجف نیز به عنوان احتیاط و ذخیره، در این حرکت حضور داشته و مجید کبیرزاده که در جایی جلوتر از محل استقرار احمد کاظمی مستقر شده، هدایت نیروها را به عنوان مسئول محور برعهده داشته است. از لحن مکالمات ضبط شده و هماهنگی بسیاری از مسائل با احمد کاظمی، می‌شود حدس زد که به احتمال زیاد، او از جانب قرارگاه، هدایت کلی نیروهای سه لشکر را در این حرکت، برعهده داشته است.

محمد الهیاری، راوی مرکز اسناد در لشکر ۳۱ در خصوص این موضوع نوشته: «حوالی ساعت یک بامداد امروز، جلسه‌ای با حضور بشردوست، امین شریعتی، احمد کاظمی و مهدی باکری در شرق دجله تشکیل و قرار شد لشکر ۳۱ به کمک سرپلی که غرب دجله و در محدوده کیسه‌ای گرفته بود، به سمت اتوبان بصره‌العماره رفته و از چپ و راست آن، رو به جنوب منطقه سرازیر شود. قرار شد لشکر ۳۱ مقدمات این کار را فراهم کند و ساعتی بعد از این جلسه هم کاظمی و باکری و چند نفر دیگر، با قایق تا گلوگاه کیسه‌ای رفتند و بعد از یک شناسایی مختصر، برگشتند. عصر، احمد تماس گرفت و به مهدی گفت که صحبتی که با هم کردیم راجع به آن طرف دجله و اتوبان، فعلاً آن حرف‌ها را رها کن و بچه‌هایت را بردار و به سمت پایین (جنوب) طرف‌های همایون، بیا کمک ما.»

احمد قیصری‌ها جانشین گردان فتح، دلیل مشارکت لشکر ۸ در این حرکت را چنین شرح می‌دهد:

«همان روز خودم به چشم دیدم که عراقی‌ها با یورش سنگین زرهی و پیاده، در خط

۱. در برخی کتاب‌ها و منابع، به صورت «الحاله» نیز آورده شده.

لشکر ۲۷ نفوذ کردند و به طور قطع روز بعد تلاش می‌کردند این رخنه را گسترش

دهند. باید همان شب، عراقی‌ها را پس می‌زدیم تا الحاق دوباره کامل شود.»

در شناسنامه لشکر ۲۷ حضرت رسول، حوادث صبح تا عصر بیست و دوم اسفند ۶۳ در منطقه حد این لشکر که منجر به عقب‌نشینی نیروها می‌شود، با این جملات توصیف شده: «صبح روز دوم عملیات، بالگردها و هواپیماهای شناسایی دشمن، نقش مهمی ایفا کردند. عراقی‌ها به این نتیجه رسیدند که می‌توانند از سمت چپ (جنوب غربی پد اخلاص) فشار بیاورند و بین یگان‌های چپ و راست شکاف ایجاد کنند. از این رو، زرهی دشمن فشار اصلی را آغاز کرد. این فشار، به گردان‌های انصار، مالک و گروهان شهادت وارد شد. گردان‌های انصار و مالک، دو ساعت مقاومت کردند اما در نهایت خط این دو گردان شکسته شد و این گردان‌ها، مجبور به عقب‌نشینی شدند.»

در ادامه همین مطلب، آمده: «پس از عقب‌نشینی نیروهای لشکر ۲۷، دشمن ساعت سیزده با آتش سنگین توپخانه، تانک، بالگرد و هواپیما، پاتک شدیدی را آغاز کرد. این فشار، ساعت دو و نیم عصر شدت بیشتری گرفت و نیروهای دشمن به آبراه اخلاص نزدیک شدند. در پی این اقدام نیروهای عراقی، تعدادی از رزمندگان تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند اما برخی دیگر، مردد بودند.»

بخش بعدی این مطلب، به سخنان عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول، خطاب به نیروهایش اختصاص دارد. گفته شده، کریمی خطاب به رزمنده‌ها، داد می‌زند: «کجا می‌روید؟! بایستید و مقاومت کنید. خدا با ماست. بدانید اگر خدا نخواهد، کوچک‌ترین آسیبی نخواهید دید. از چه می‌ترسید؟ بیایید مردانه با ایمانی استوار بمانید و خطی را که با شهادت عده‌ای از هم‌زمان به دست آمده، حفظ کنید. یامهدی بگویید و بیایید و از چیزی نترسید.»

در شناسنامه این لشکر، سرنوشت این تلاش‌ها، چنین جمع‌بندی شده: «سخنان حماسی فرمانده لشکر، به مقاومت رزمندگان می‌افزود. در همین حال، نیروهای پشتیبانی، مهمات لازم را به وسیله قایق، به پد اخلاص آوردند و گروهی از رزمندگان، مشغول مهمات‌رسانی به خط شدند. ساعت سه و چهل دقیقه عصر نیز دو گردان نیروی تازه‌نفس به خط رسیدند. نیروهای ادوات هم در خط با سلاح‌های خود تعدادی از تانک‌های عراقی

را منهدم کردند. سرانجام ساعت پنج و بیست دقیقه عصر، از فشار نیروهای دشمن کاسته شد.»

مأموریت تأمین خط الهاله، قرار است ساعت یازده شب شروع شود ولی به دلیل آماده نبودن نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا، حرکت با تاخیر انجام شده و در نهایت نیروها حوالی سه بامداد درگیر می‌شوند. در دقایق منتهی به درگیر شدن نیروها، احمد کاظمی طی مکالمه‌ای با عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول، ضمن پرس و سؤال از آخرین موقعیت نیروهای این یگان، می‌گوید: «باریکلا! ببینم با قدرت الهی آقای عباس! دیگه خلاصه یا بایست ما نباشیم یا صدام. به این برادرا سفارش کن، بهشون بگو دیگه همه تصمیم شون رو بگیرند و بروند. علی یارتون! با سرعت.»

لحظاتی بعد که گردان فتح درگیر می‌شود، احمد کاظمی با صدای بلند و لحنی حماسی و در شرایطی که مشخص است صحنه درگیری‌ها را از فاصله‌ای نزدیک می‌بیند، خطاب به سیدناصر حسینی می‌گوید: «به بچه‌ها بگو برن بابا یه دو تا از این تانک‌ها بزنن! این حرور زاده‌ها فرار نکنن! بگویی دو تا از این تانک‌های بی‌پدر و مادرها بزنید تا بقیه شون، بگذارند و فرار کنند!»

هم‌زمان با پیشروی نیروها، یکی از نیروهای کادر فرماندهی لشکر ۲۷ حضرت رسول، که احتمال دارد سعید مهدی<sup>۱</sup> باشد، نگرانی‌اش از احتمال شلیک اشتباهی نیروها به یکدیگر را این‌گونه مطرح می‌کند: «احمد جان! فقط یه چیز. این‌که بین ما و شما هست، بچه‌ها یه وقتی انبیاء رو چیز نکنن!» کاظمی، جواب می‌دهد: «اون که گفتم یازهرارو یادشون هست. همه بیگن. یازهرارو بیگن، ان‌شالله که هم رو بشناسیم.»

فرمانده لشکر، مرتب آخرین وضعیت پیشروی گردان فتح و دیگر یگان‌ها را رصد می‌کند. سیدناصر حسینی و نیروهایش در فتح، از همه جلوترند ولی چپ و راست‌شان

---

۱. سعید مهدی جعفری، سال ۳۷ در پیشوای ورامین به دنیا آمد. در طول حدود یکصد و سیزده ماه حضور در جبهه، مسئولیت‌هایی مانند اطلاعات عملیات لشکر ۲۷ حضرت رسول را تجربه کرد و پس از پایان دفاع مقدس، ضمن تحصیل و اخذ کارشناسی ارشد مدیریت امور دفاعی، در مدیریت طرح‌ریزی جامع عملیات ستاد مرکزی سپاه، بخش عملیات منظم معاونت عملیات نیروی زمینی سپاه، فرماندهی عملیات قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) و فرماندهی لشکر ۲۷ انجام مسئولیت کرد. مهدی، نوزدهم دی ۸۴ همراه با شهید احمد کاظمی و دیگر شهدای عرفه، در سقوط هواپیمای فرماندهان ارشد سپاه به شهادت رسید.

خالی مانده.

- کاظمی (خطاب به مجید کبیرزاده): مجید! به سیدناصر بگو تو و اینسا منتظر اینا باش [که] تا صبح همین جور مرگ تون بدنند! بگو با سرعت برید برسید به اون خطِ هماهنگی. یا علی!

- حسینی: احمد ببین عزیزم! بچه‌های ما از روی اون خطه رد شدند. دارند پاک سازی می‌کنند منطقه رو.

- کاظمی: آفرین، آفرین! به چپ و راست تون هم الحاق کنید. به اون بچه‌های مهدی هم الحاق کنند. متوجه هستی؟!

- حسینی: بچه‌ها مهدی، سمتِ راستش نیومدن! بچه‌ها مهدی، سمت راست مون نیومدن.

- کاظمی: اومدن باباجون! اومدن! حالا ان‌شالله، یکم دیگه، بیشترش هم میانند. اونا هم میانند ان‌شالله! امیدواریم بیانند.

- کبیرزاده (با صدای بلند و تا حدودی عصبانی): ایناها! بچه‌ها مهدی، این جا خوابیدند جلوی من! از این جا تکون نخوردند. هی می‌گه رفتند! من به خیالم رفتند!

- کاظمی: خیلی خب، خیلی خب! یواش، یواش! [منتظر باش] تا الآن ترتیبش رو بدم. دقایقی بعد، مجید کبیرزاده به فرمانده لشکر خبر می‌دهد که بیشتر نیروهای عراقی، به سمتِ یکی از پل‌های دجله در این محدوده، حرکت کرده‌اند. کبیرزاده، بلافاصله نگرانی‌اش از پوشانده نشدن جناحین گردان فتح را تکرار می‌کند.

- احمد! اینا همه دارن می‌رن به طرفِ اون چیزی هستا، سرپله هستا. [باید] اون سرپله رو ترتیبش رو بدن. همه شون دارن می‌رن اون گوشه جمع بشن.

- ان‌شالله ادامه می‌دید. ترتیب همه شون [را] بدیم به یاری خدا.

- بچه‌های مهدی، نرفتن هنوز!

- به این قشنگی دارن می‌جنگن مجید! باباجون نگید همچین! اینا هم می‌رن. نگویید حالا [این حرف‌ها را]. شما هر وقت می‌افتید پهلوی هم، این حرف رو می‌زنید. برادر! اینا دارن با قدرت می‌رن پیش. من هم دارم بی‌سیم شون رو گوش می‌دم. خیلی خوب دارن پیش می‌رن.

- یکی اش اینه! یکی اش اینه [که] پشتِ سرِ سیدناصره. این نرفته.

- خیلی خب! الآن بهش می‌گم که ان‌شالله بره.

لحظاتی بعد، کبیرزاده به احمد کاظمی گزارش می‌دهد که یکی از گروهان‌های گردانی از لشکر ۳ عاشورا، به جای حرکت در سمتِ راست گردان فتح، پشتِ سرِ یکی از گروهان‌های فتح به راه افتاده‌اند. در این شرایط، این خطر وجود دارد که نیروهای لشکر ۳۱، به اشتباه رزمندگان گردان فتح را بزنند.

- بابا! این اوامده از جا [ی] سیدناصره داره میاد [جلو]. بگوبابا بره از اون ور. بره از اون ورتر بره!

- خیلی خب. ترتیبش رو می‌دم.

- این بچه‌های مهدی رو بهشون گفتی؟! اینا همه شون رفتن از این ور.

- خیلی خب. برن، طوری نیست برن حالا دنبال شون. ان‌شالله خودِ سید بهش بگو به چپ و راست شون کنه.

مجید کبیرزاده، دقایقی بعد، موضوع را به سیدناصر حسینی انتقال می‌دهد.

- سیدناصر! الآن یکی از این بچه‌ها، یکی از این مثل [گروهان] حسین خزائیلی، مثل حسین خزائیلی، از این چیزی که می‌خواد به طرف شما بیاد، مثل این که داره میاد به طرف شما و یکی اش اوامد رفت پشتِ سرِ حسین خزائیلی. حسین خزائیلی رو بگو صبر کن، یخده صبر کنه، الآن می‌رسند بهش. دست شون رو بگیره و یا علی، بفرست شون سراغ مأموریت خود شون. مفهومه؟!

- باشه چشم. مجید، ما بچه‌ها الآن رفتند جلو پاک سازی کردند و دارند پدافند می‌کنند. بله؟!

- بله. نگاه کن این تانک‌ها رو. بفرست یه دو تا نیرو سراغ این تانک‌ها. این تانک‌ها رو منهدم کنید. چهارلول منهدم کنه. هیچی نگذاره توی منطقه!

کبیرزاده، تأکیدی دوباره هم بر پیشروی سریع‌تر نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا دارد. او به سیدناصر حسینی سفارش می‌کند: «بابا! بهشون بگو برادر، سریع برید از این ور. [بهشون بگو] روتون [را] می‌کنید به عراقی‌ها، دستِ راست [برید جلو]. بگو سریع برن به طرف دستِ راست. اون جا بچه‌های ما هستنند، می‌برند شون. بابا برو بگو بهشون! این فرمانده شون [را]



بِجور و آبهش بگو الهی قربونش برم، صدقه‌ات برم، یا علی برو برادر! چشم به راهت اند. دو ساعته! عملیات، خلاص (تمام) شد!»

چند دقیقه بعد، احمد کاظمی پس از چند مکالمه با فرماندهان لشکرهای ۳۱ عاشورا و ۲۷ حضرت رسول در موضوع الحاق نیروهایشان با گردان فتح، خطاب به کبیرزاده می‌گوید: «آقای مجید! اینا رو بگیر، ببرشون اون جا. این بچه‌های عباس و مهدی و اینا، همه اون جان. اینا رو بچسبونشون به هم. نشینید که وقت، از وقت بگذره. مجید، مجید احمد. مفهوم شد؟!»

در همین لحظات، رحیم صفوی از فرماندهان وقت قرارگاه، روی بی سیم احمد کاظمی آمده و با صدایی رسا و به نسبت خوشحال و راضی، ضمن دادن روحیه، توصیه‌هایی برای حفظ خط الهاله دارد؛ البته در صورت الحاق کامل یگان‌ها و تثبیت منطقه.

- احمد آقا! شما دل حضرت فاطمه زهرا و دل امام را خوشحال کردید و خدا دل شما را خوشحال می‌کند!

- ان شالله که خداوند به همه ما کمک می‌کنه.
- شما به اسلام و به حضرت زهرا و به امام عزت و آبرو دادید و آبرومند درگاه خدا هستی!
- ان شالله که خداوند، توان پایداری بده برای اسلام ان شالله.
- حالت که خوبه؟
- الحمدالله، توکل به خدا. دیگه همه‌اش رو سپردیم دست خدا. هرچی به سرمون اومد، دیگه مال خداست. کاری نداریم.
- همون جوری که خدا، خط رو شکست، خدا هم همین جوری خط را ادامه می‌ده تا ان شالله صدام را به زمین بزیم.
- ان شالله، ان شالله. توکل به خدا.
- احمد، این مطلبی که می‌گم، بهش توجه بکن.
- بفرمایید، بفرمایید. به گوشم.
- شما باید اون دو تا، دو تا محل ثابت (خاکریز) پشت سرهم داشته باشید.
- بله، بله. مفهومه.
- دوم این که از وسایل عساکره (قایق)، از این وسایل لایه دار عساکره (احتمالاً قایق

بادی) به تعداد کافی ببری اون جا، پشتیبانت باشه.

- بله، بله، بله.

- سوم این که هر شب به حول و قوت الهی آماده باشید برای زدن و انهدام دشمن.

- ان شالله، ان شالله. توکل به خدا.

- یک سری چیزهای خیلی تازه و تازه نفس (گردان های نیرو) آماده اند، دارند میان.

ان شالله آماده باشید که اون [را] هم تحویل بگیرید برای ادامه.

- ان شالله، ان شالله تعالی. آقا رحیم! فقط در رابطه با این مسائل اقای شفیعی (توپخانه)،

ان شالله به اقدامی بشه.

- باشه، ان شالله. دیشب هم به حول و قوه الهی، بغداد را با موشک، نیروهای اسلام زدند.

- الحمدلله، الحمدلله.

- کرکوک را هم چند شب پیش زدند.

- بله فهمیدم، فهمیدم. برادر، ان شالله این مساله هم، مسائل شفیعی و اینا هم ان شالله،

این جا برای ما انجام بشه.

- باشه خیالت راحت باشه. خودت چیزی نداری از این چیزهای کوچیک (خمپاره)

که بیاری؟<sup>۱</sup>

در مجموع طی این حرکت، نیروهای سه لشکر تا حدودی پیشروی کرده و موفقیت هایی به دست می آورند ولی در نهایت، با روشن شدن هوا مشخص می شود که نیروهای لشکر ۲۷ و لشکر ۳۱ به دلایل مختلف از جمله مقاومت شدید عراق و حجم بالای آتش اجرا شده، مأموریت شان را به طور کامل انجام نداده اند و هر دو جناح گردان فتح لشکر ۸ نجف خالی مانده. با این وجود، نیروهای گردان فتح، همانند شب قبل که انهدام گسترده ای از تانک های عراقی در اطراف شهرک همایون داشتند، در این منطقه نیز تعداد قابل توجهی از تانک های دشمن را به آتش می کشند.

راوی مرکز اسناد در لشکر ۳۱ در خصوص این موضوع نوشته: «یگان ها توانستند ضمن پاک سازی و انهدام دشمن، تا خط الهاله پیش روند ولی به دلیل ارتفاع کم جاده و نبود دستگاه مهندسی برای زدن خاکریز و بر اثر پاتک دشمن، در نزدیکی ظهر به عقب برگشتند.»

۱. ادامه این مکالمه، ضبط نشده است.

در شناسنامه لشکر ۸ نجف نیز، علت شکست این مأموریت، ناموفق بودن لشکر ۳۱ در انجام مأموریت، به دلیل کمبود وقت عنوان شده است.

احمد قیصری‌ها، پیرامون اصلی‌ترین دلیل ناموفق بودن این حرکت می‌گوید: «نیروهایی که آن شب عمل کردند، می‌گفتند هر قدر تانک می‌زدیم، می‌دیدیم باز هم هست. هر قدر از پیاده‌هایشان می‌کشتیم، باز نیرو داشتند. این منطقه خیلی برای عراق حیاتی بود و تا بن دندان، مسلح بودند. پهلوی ما را سوراخ کرده و یک جای پای پیدا کرده بودند که به هر قیمتی باید آن را برای پاتک‌های بعدی حفظ می‌کردند که ایستادند و نگهش داشتند.»

سیدناصر حسینی فرمانده گردان فتح در خصوص سرنوشت این حرکت، می‌گوید: «حسین خزائیلی فرمانده یکی از گروهان‌های گردان که بیشتر از بقیه پیشروی کرده بودند، تماس گرفت و گفت دیگر باهاش تماس نگیریم چون نمی‌تواند جواب بی‌سیم را بدهد. بررسی که کردم، فهمیدم با ده، دوازده نفر از نیروهای محاصره شده‌اند و به زودی شهید<sup>۱</sup> یا اسیر می‌شوند. چند ساعت بعد که هوا روشن شد و مطمئن شدم چپ و راست مان خالی مانده، با احمد کاظمی مشورت کردم که گفت اگر نمی‌توانید مقاومت کنید، برگردید عقب.»

در این شرایط سیدناصر حسینی تلاش می‌کند نیروهایش را جمع و جور کرده و در اولین فرصت از مهلکه دور کند. او با عموقنبری و خدابنده دو فرمانده گروهان دیگرش تماس گرفته و می‌خواهد که به سرعت و با احتیاط، از چپ و راست به وسط آمده و در کانال آبی که خشک بود، جمع شوند. این کانال شمالی جنوبی که عمق و عرض آن، تا حدودی نیروها را از آتش دشمن در امان نگه می‌داشت، تا نزدیکی خط پدافندی لشکر ۸ نجف ادامه داشت و راهکار خوبی بود برای نجات نیروها ولی کمی جلوتر، کانال پر شده بود و نیروها مجبور بودند به دشت آمده و بعد از طی مسافتی، دوباره وارد کانال شوند.

حوالی طلوع آفتاب، باقیمانده نیروهای گردان در کانال جمع می‌شوند. اول از همه، با وضویا تیمم نماز صبح‌شان را خوانده و منتظر دستورات بعدی می‌مانند. در همان

۱. البته در پایگاه اطلاع‌رسانی کنگره شهدای نجف‌آباد، تاریخ شهادت خزائیلی، بیست و یکم اسفند ۶۳ به ثبت رسیده ولی به نظر می‌رسد تاریخ بیست و دوم اسفند درست باشد.

لحظات، عراق که به نظر می‌رسد موقعیت نیروها را پیدا کرده، شروع به اجرای آتشی پرحجم و مستمر بر روی آن محدودده می‌کند. آمبولانسی هم که برای انتقال مجروحان به منطقه آمده، در همان دقایق با شلیک موشکی ضدزره منفجر شده و تمامی سرنشینانش به شهادت می‌رسند.

با بروز شرایط جدید، سیدناصر حسینی به سرعت نیروهایش را رو به عقب حرکت می‌دهد و به نقطه‌ای می‌رسند که کانال مسدود شده و باید مسافتی را روی دشت باز حرکت کنند. عراق، دید خوبی روی این بخش دارد و با گلوله مستقیم تانک و کالیبر سنگین، مسیر را زیر آتش گرفته. عبور، فوق‌العاده سخت شده و اگر احتیاط و تدبیر نکنند، تلفات سنگینی خواهند داد. گردان برای لحظات کوتاهی متوقف شده و بلافاصله، نیروها در گروه‌های چند نفره و به صورت دولادولا، مسیر را دویده و دوباره وارد کانال می‌شوند. ظرف مدت کوتاهی و به لطف و معجزه خدا، تمامی گردان با کمترین تلفات، از این بخش حساس عبور کرده و مسیر کانال را تا رسیدن به خط پدافندی لشکر ادامه می‌دهند.

گل‌علی بابایی در کتاب «تا آوردگاه الهاله»، پیرامون سرنوشت لشکر ۲۷ حضرت رسول، پس از این حرکت، آورده: «فشار بیش از حد واحدهای زرهی دشمن، باعث شد تا باقیمانده نیروهای لشکر، از دشت الهاله به پشت دژ اصلی تغییر موقعیت بدهند. عباس کریمی، در این میان بیش از همه تلاش می‌کرد تا شرایط را به گونه‌ای تغییر دهد. این در حالی بود که جو روانی حاکم بر نیروهای خودی، به شدت بحرانی و غیرقابل کنترل بود. طوری که تعدادی از نیروها به خاطر ترس از اسارت به دست دشمن، برای سوار شدن به قایق و انتقال به جزیره شمالی مجنون، به روی هم اسلحه می‌کشیدند تا جایی که سیدمحمد رضا دستواره، قائم مقام لشکر، به کناره پد آمد تا این وضعیت را کنترل کند اما آن‌هایی که به شدت ترسیده بودند و به هیچ وجه، روحیه ماندن نداشتند، به حرف او هم گوش نمی‌دادند.»

دقایقی پس از این اتفاقات، با اصابت گلوله‌ای به سنگر محل حضور عباس کریمی، چهارمین فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول، به شدت زخمی شده و دقایقی بعد به شهادت می‌رسد.

## روز سوم عملیات؛ ۲۳ اسفند ۶۳

در این روز فشار عراق از سمت جاده شهرک همایون، ادامه پیدا کرده و خط تا آستانه شکسته شدن پیش می‌رود. غلامعلی رشید، در گزارش لحظه به لحظه قرارگاه از این شرایط، که به کمک نیروهای شنود تنظیم شده، گفته:

«در ادامه عملیات شب گذشته، دشمن شدیدترین مقاومت را در جناح چپ لشکر ۸ نجف و عاشورا داشت. این نیروها ترکیبی از تیپ ۶۶ نیروی مخصوص، تیپ ۳۰ زرهی و تیپ ۲۷ زرهی بوده که پس از چهار ساعت درگیری، متحمل تلفات و سوختن سه تانک شده و عملیات هنوز ادامه دارد. دشمن قصد دارد نیروهای خودی را که چسبیده به رودخانه می‌باشند را دور بزند.»

هم‌زمان با آتش سنگین عراق، مهمات نیروهای باقیمانده در خط نیز رو به اتمام است و تانک‌ها، لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شوند. قاسم شیروی جانشین گردان قمرینی هاشم شرایط را این‌گونه شرح می‌دهد:

«خب ما واقعاً مهمات مان تمام شده بود و کسی نمی‌توانست مهمات به ما برساند. نه این‌که نخواهند بیاورند، مسیر تدارکاتی مان به شدت زیر آتش بود. وضع طوری شد که سیداکبراعتصامی،<sup>۱</sup> یک‌گونی موشک آرپی جی انداخت به دوشش و دوان دوان خودش را رساند به ما. تعداد زیادی شهید و زخمی داده بودیم و تعدادی هم مشخص نبود کجا رفته‌اند. نیرو به قدری کم بود که نمی‌شد کل خط را پر کنیم و بچه‌ها چند تیر این‌جا می‌زدند و چند لحظه بعد، از چند متر دورتر دوباره تیراندازی می‌کردند تا مشخص نشود که خط خالی شده.»

شیروی ادامه می‌دهد:

۱. اعتصامی، در این عملیات زخمی می‌شود. رجبعلی جمالی معاون گردان ثامن‌الائمه، در خصوص زخمی شدن او می‌گوید: «همان روزهای اول عملیات بود که اعتصامی آمد سراغم و گفت فلانی دعا کن حالا دیگه شهید بشیم. خیلی خسته شده‌ام. آرام و به شوخی زدم پشت سرش و گفتم این حرف‌ها رو نزن! اون گلوله‌ای که قراره من و تورو شهید کنه، هنوز ساخته نشده. فرستادمش داخل سنگرو خودم هم پشت سرش رفتم داخل. تازه نشستیم بودیم و هنوز صحبت مان گرم نشده بود که بچه‌ها داد زدند که تانک‌های عراق، رسیدند به خاکریز. دویدیم بیرون و مشغول نبرد و هدایت نیروها شدیم. همان‌جا بود که سیداکبر بدجوری زخمی شد. چند هفته بعد که رفتم عیادت اعتصامی، دیدم از میچ پا تا گردنش را گچ گرفته‌اند یا پانسمان کرده‌اند. حرف آن‌روزش را به یادش آوردم و گفتم ناشکری کردی و این جوری شدی!»

«در همین اوضاع و احوال، احمد کاظمی مرتب می‌آمد پشت بی‌سیم و می‌خواست که نیروهایم را بکشم به سمت همایون. بارمز جواب می‌دادم که نیرو و مهمات ندارم و نمی‌شود ولی باز اصرار می‌کرد. کمی که گذشت، دیدم دو نفر بی‌سیم به پشت، دارند از سمت همایون به ما نزدیک می‌شوند. نزدیک‌تر که شدند، دیدم احمد کاظمی و مهدی باکری‌اند. با شناختی که از احمد و مهدی داشتم، حضورشان چیز غریبی نبود و در عملیات‌های مختلف، چند ساعت بعد از شروع حمله، عادت کرده بودیم که فرمانده لشکر را کنار نیروهای خط‌شکن ببینیم. احمد، وقتی اوضاع خط را دید، کمی از من و نیروها بابت مقاومت‌مان در آن شرایط تعریف و تمجید کرد و قانع شد که امکان پوشش محدوده همایون را نداریم. حضور فرمانده لشکر در آن وضعیت، انرژی فوق‌العاده زیادی به من و نیروها داد و انگار جان تازه‌ای گرفتیم.»

ساعاتی بعد، بالاخره یکی از نفربرهای لشکر موفق می‌شود خودش را با مقداری تدارکات و مهمات به این محدوده برساند و تا حدودی مشکل کمبود مهمات نیروها را مرتفع کند. محسن رضایی در توصیف شدت آتش عراق طی این روز می‌گوید:

«تیربارهای عراق طوری آتش می‌ریختند که کسی جرات نمی‌کرد سرش را بیاورد بالا. به معنای واقعی کلمه، زمین را شخم می‌زدند. آن روز حدود پنجاه موشک آرپی‌جی شلیک کرده بودم و از گوش‌هایم خون می‌آمد. یک لحظه که خواستم موشک بعدی را داخل قبضه بگذارم، صدای تق آمد؛ شبیه صدایی که چند شب پیش، موقع برخورد گلوله به کتف مهدی فتاح‌المنان شنیده بودم. گفتم حتماً تیر خوردم. سر تا پایم را نگاه کردم ولی هیچ اثری از زخم و خونریزی پیدا نکردم. نگاه کردم به قبضه. دیدم گلوله خورده به نوک موشک آرپی‌جی. ترسیدم که منفجر شود. قبضه را آرام گذاشتم روی زمین و فرار کردم.»

طبق نوشته‌های راوی مرکز اسناد، صبح این‌روز منطقه حد لشکر ۸ هدف حملات شیمیایی قرار می‌گیرد. حاجی‌بزرگی نوشته: «صبح امروز نیز دشمن در منطقه عملیاتی نجف، به طور گسترده از توپ‌های شیمیایی استفاده نمود که با ریزش باران و وزیدن باد، اثر آن خنثی گردید.»

مجید یزدانی، نیروی بهداری لشکر ۸ نجف، بیست و چهارم اسفند ۶۳ در خاطرات روزنوشت خود نوشته: «هوا امروز خیلی گرم است و شرجی. [در] دانشگاه شهید چمران، دیروز دانشکده کشاورزی که روبه روی پایگاه است را تعطیل کردند و امروز به صورت نقاهتگاه برای رزمندگانی که دچار بمباران شیمیایی عراق شده‌اند، دایر شد که خیلی شلوغ است و در حدود هزار نفر تا کنون نیروی مبتلا به این بمب‌ها هستند که به این جا آورده‌اند. هنوز آمبولانس‌ها در رفت و آمد هستند. عملیات در خاک عراق ادامه دارد. پایگاه خلوت است. حمام پایگاه، در اختیار رزمندگان بمب شیمیایی قرار گرفته است.»<sup>۱</sup> شدت و گستردگی حملات شیمیایی در حدی است که برخی نیروهای بهداری لشکر که در عملیات‌های قبلی چنین موضوعی را تجربه کرده‌اند، از بدر به عنوان اولین آزمون جدی مواجهه با جنگ شیمیایی یاد می‌کنند. یکی از این نیروها، حیدرعلی داوری<sup>۲</sup> است که مانند برخی عملیات‌های قبلی، با تعدادی از دانشجویان پزشکی<sup>۳</sup> در اورژانس لشکر مشغول فعالیت شده. داوری می‌گوید:

«تا آن موقع، دوره‌های مختلفی درباره مجروحان شیمیایی دیده بودیم ولی اولین تجربه واقعی مان، بر می‌گرده به بدر. یک روز خبر دادند که تعداد زیادی مجروح آورده‌اند اورژانس. وقتی خواستیم بریم داخل سنگر اورژانس، دیدم یه بسیجی جلوی ورودی افتاده زمین و مثل سربازهایی که خودشون رو به مریضی می‌زنند تا از منطقه بروند، دست و پا می‌زد و گاهی از دهنش کف خارج می‌شد. پیش خودم

۱. یزدانی، روز بعد نوشته: «اکثر رزمندگان مسموم شیمیایی را از نقاهتگاه بردند و به جای آن‌ها پانصد مجروح سطحی آوردند.»

۲. به دلیل شغل نظامی پدرش، سال ۱۳۳۷ در داران به دنیا آمده ولی تا دیپلم را در شهر پدری اش نجف آباد، گذرانده و سال ۵۶ در رشته پزشکی دانشگاه اصفهان پذیرفته می‌شود. سال ۶۹ تخصص جراحی عمومی گرفته و سال ۷۴ موفق به اخذ مدرک فوق تخصص جراحی کودکان و نوزادان می‌شود. این استاد تمام دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، در مقاطعی مسئولیت‌های اجرایی در این دانشگاه داشته و حوالی سال ۷۵ دوره اورولوژی کودکان را در کانادا و آمریکا می‌گذراند. داوری که بیش از ۴۰ ماه سابقه جبهه دارد، اولین بار جنگ را مهر ۵۹ به عنوان مسئول کمیته بهداشت و درمان جهادسازندگی نجف آباد، در سوسنگرد تجربه کرده و در نود درصد عملیات‌های لشکر ۸ نجف در جنوب کشور و تعدادی از عملیات‌های غرب، حضور داشته است.

۳. «خدا رحمی» جراح قلب در کرمان، «حمیدرضا مهاجری» رادیولوژیست در اصفهان و «شفیعی» متخصص پوست از جمله اعضای این گروه بودند.

گفتم به احتمال زیاد شوکه شده و اوضاعش خیلی خطرناک نیست. رفتم داخل تا بینم آگه مجروح بدحال تری هست، اول به اون‌ها برسم و بعد برگردم سراغ این بنده خدا. تمام تخت‌ها، پر بود از مجروح‌هایی با علائم تنگی نفس؛ تازه اون موقع بود که فهمیدم همه شیمیایی شده‌اند. سریع دست به کار شدیم و شروع کردیم به زدن آتروپین و نصب اکسیژن و کارهای این طوری.»

داوری، ادامه می‌دهد:

«مقداری که اوضاع سرو سامان گرفت، رفتم سراغ بسیجی دم در که دیدم شهید شده. برگشتم داخل و بدون این‌که ماسک بزیم، کارمان را تا شب ادامه دادیم. گذشت تا موقعی که رفتیم به سنگرمان برای خوابیدن. همه دراز کشیده بودیم و انتظار داشتیم از شدت خستگی، سریع خواب‌مان ببرد ولی این طور نبود؛ مرتب غلت می‌زدیم، دنده به دنده می‌شدیم و نفس‌مان بالا نمی‌آمد. یکی از بچه‌ها، پتوی جلوی در را کنار زد تا هوایی تازه شود که فایده نداشت. یکی از بچه‌ها معاینه‌مان کرد و تازه اون موقع بود که فهمیدیم به خاطر تماس چندساعته با مجروحان شیمیایی در فضایی سربسته، مقداری شیمیایی شده‌ایم.»

درگیر شدن کادر اورژانس، آن‌ها را طی روزهای بعد با مشکلاتی جدی مواجه می‌کند، طوری که خیلی سخت راه رفته یا نفس می‌کشند ولی آن‌ها تلاش دارند به هر شکل ممکن، خودشان و روحیه جمعی را سرپا نگه داشته و کار را ادامه دهند. برخی از آن‌ها، با همین نفس نیم‌بند، چیزی شبیه آواز می‌خوانند با این مضمون که «نفسم می‌گیره...»؛ تلاشی برای قابل تحمل کردن تنگی نفس و دادن روحیه به دیگران.

بهزاد رستگاری از نیروهای باسابقه اورژانس لشکر ۸ نجف، هدف اصلی سلاح شیمیایی را خارج کردن نیروی رزمی از صحنه نبرد دانسته و معتقد است رژیم بعث در طول دفاع مقدس از این سلاح به بدترین شکل ممکن استفاده کرد. این رزمنده حاضر در عملیات بدر، بیان می‌دارد:

«وقتی می‌خواستیم بیاییم منطقه، ماسک خواستیم که گفتند توی منطقه تحویل تون می‌شه ولی نبود و ندادند و هر وقت شیمیایی می‌زدند، به شکلی جلوی دهان و بینی‌مان را می‌بستیم و اگر می‌شد می‌رفتیم به جاهای مرتفع‌تر. در



بدر هم تعداد مصدومان شیمیایی خیلی زیاد بود و هم با گازهایی مواجه بودیم که شناخت زیادی از شون نداشتیم و دقیق نمی‌دونستیم واسه بچه‌ها چه کار باید بکنیم. به عنوان نمونه، شناخت و اطلاعات زیادی از ماهیت و روش درمان گاز خردل نداشتیم ولی در مورد گاز اعصاب، دست‌مان به نسبت بازتر بود. این گاز، می‌زنه به اعصاب سمپاتیک و هر عضوی که با این اعصاب مرتبط باشه را مختل می‌کنه؛ مثل تنگ شدن مردمک چشم و تنگ شدن مجاری تنفسی. اگه آمپول آتروپین به شکل خودتزریق در دسترس باشه و بلافاصله بعد از مجروحیت به بدن رزمنده تزریق بشه، تا حدود زیادی اثر شیمیایی خنثی می‌شه. نوع دیگه‌ای از گازهای شیمیایی که عراق می‌زد، گازهای خون بود که عوارضی مثل استفراغ و اسهال شدید داشت ولی توی اون مقطع، خیلی کم ازش استفاده شد یا حداقل ما در اورژانس مان تعداد کمی از این نوع مجروح داشتیم.»

در این روز، اورژانس لشکر ۸ هدف حمله هوایی قرار می‌گیرد ولی خوشبختانه تلفات جدی به نیروهای واحد و مجروحان بستری شده وارد نمی‌شود. در ساعات ابتدایی صبح و درست زمانی که نیروها قصد تعویض شیفت دارند، دو جنگنده دشمن روی محوطه اورژانس شیرجه زده و این محدوده را به شدت بمباران می‌کنند. هیچ‌کدام از بمب‌ها، به سنگرها اصابت نمی‌کند و فقط یک بمب در نزدیکی داروخانه به زمین می‌خورد که آن هم منفجر نمی‌شود که اگر شده بود، کل اورژانس را کن فیکون می‌کرد. هواپیماهای عراقی چند دقیقه بعد و در شرایطی که نیروها هنوز از مواضع شان خارج نشده‌اند، دوباره برگشته و این بار منطقه را با کالیبر هدف می‌گیرند. این سری هم کسی آسیب جدی نمی‌بیند و فقط مانده‌علی نورمحمدی<sup>۱</sup> یکی از رانندگان واحد، جراحت مختصری برمی‌دارد.

---

۱. مرحوم مانده‌علی نورمحمدی که بعد از دفاع مقدس فوت کرد، طی این بمباران براثر موج انفجار به سینه خاگریز پرتاب شده و یک ترکش ریز به بدنش اصابت می‌کند. او که خودرویش نیز در همین حمله مقداری آسیب دیده بود، حاضر به تخلیه منطقه نشده و تا آخرین روز عملیات، در کنار نیروهای اورژانس باقی می‌ماند. در بخشی از کتاب «همسفر خاطرات» که توسط سازمان بسیج جامعه پزشکی با موضوع خاطرات مرحوم دکتر محمدعلی ابوترابی منتشر شده، آمده: «راننده‌های آمبولانسی که به گروه می‌پیوستند تقریباً از کسبه و اهل بازار شهر بودند. مانده‌علی قالی فروش، صندلی‌های ماشین را برمی‌داشت و مجروحان را با آن جابه‌جا می‌کرد. شب عملیات محرم که مجروح بسیار زیاد بود، ماشینش به شدت ترکش خورده بود. دکتر ابوترابی به او گفت که این ماشین دیگر برای تو ماشین

حدود دوساعت پس از این اتفاق، تعداد زیادی مجروح شیمیایی که به نظر می‌رسد با گاز خردل مسموم شده‌اند را به اورژانس لشکر ۸ نجف می‌آورند. بهزاد رستگاری یکی از پزشکان حاضر در اورژانس، ادامه ماجرا را چنین روایت می‌کند:

«به نظرم انفجار شیمیایی خیلی نزدیک به این رزمنده‌ها اتفاق افتاده بود چون سر تا پاشون خیس شیمیایی بود و این رطوبت به تدریج تبدیل می‌شد به گاز. اول می‌خواستند بفرندشون داخل اورژانس ولی نگذاشتیم و همه را پشت سنگرو در هوای آزاد، کنار هم خوابانیدیم. اگه می‌رفتند داخل، با حجم بالای شیمیایی که ازشون متصاعد می‌شد، بقیه مجروح‌ها و عوامل اورژانس را هم به سرعت آلوده می‌کردند. وضع بسیار بدی داشتند، خیلی از اعضا بدن شون درگیر شده بود و به شدت استفراغ می‌کردند. امکانات خاصی هم نداشتیم که لباس‌هاشون رو عوض کنیم یا بیریم‌شون حمام. تقریباً همه مطمئن بودیم کاری از دست‌مون برنمیاد و همه‌شون به زودی شهید می‌شوند. با این وجود یک‌سری از نیروها مثل دکتر حمیدرضا مهاجری شروع کردند به زدن آتروپین که خودشون هم آلوده شدند و بخش زیادی از ریه‌شون درگیر شد.»<sup>۱</sup>

به صورت کلی رزمندگانی که از لشکر ۸ نجف یا دیگر یگان‌های حاضر در منطقه شیمیایی شده و وارد اورژانس لشکر ۸ نجف یا دیگر مراکز مشابه مستقر در نزدیکی خط مقدم می‌شوند، بعد از دریافت یک‌سری خدمات اولیه مانند تزریق سرم یا آمپول‌های مورد نیاز، استفاده از «کالامین»<sup>۲</sup> و تکمیل برگه مشخصات، به سرعت راهی مراکز تجمعی ویژه پیش‌بینی شده در نقاط مختلف اهواز می‌شوند تا مراحل بعدی را طی کنند. در

---

نمی‌شود. آب‌کش شده! مانده‌علی‌جواب داد حاضرم تمام دارایی‌ام را بدهم تا جان یکی از این مجروح‌ها که به خاطر نبودن اورژانس و نرسیدن به بیمارستان شهید می‌شوند نجات پیدا کند. این ماشین که چیزی نیست آقای دکتر.»  
۱. بهزاد رستگاری: «بعد از بدر، هر جا اورژانس احداث می‌کردیم، کنارش فضایی جدا با امکانات ویژه برای مجروحان شیمیایی در نظر گرفته و تلاش می‌کردیم با زخمی‌های عادی قاطی نشوند.»

۲. کالامین یکی از پمادهای پُر استفاده برای مجروحان شیمیایی است که بیشتر به صورت یک پوشش سفید رنگ روی طاول‌ها و سوختگی‌های مجروحان مالیده می‌شود. البته در بیشتر موارد چون سوختگی ایجاد شده روی پوست مجروحان، درجه چهار محسوب شده و اعضاء و جوارح داخلی بدن را هم درگیر کرده، استفاده از این پماد بیشتر حالت تسکین‌دهنده موقت داشته و تاثیر چندانی روی درمان قسمت‌های آسیب‌دیده ندارد.

این مراکز، تمامی لباس‌های آلوده مجروحان از تن‌شان خارج و سوزانده شده و مجروح پس از شست‌وشوی کامل بدن در حمام‌هایی ویژه، طی چند مرحله تحت مراقبت‌ها و درمان‌های خاص قرار می‌گیرد. در ادامه نیز، مجروحان با اولویت کسانی که وضعیت وخیم‌تری دارند، به بیمارستان‌های سطح کشور اعزام می‌شوند تا مراحل تکمیلی‌تر درمان و مراقبت را طی کنند.

با تداوم عملیات و تردد مستمر قایق‌ها، تعدادی از قایق‌ها دچار حادثه شده، مشکل فنی پیدا کرده یا مورد اصابت قرار می‌گیرند که با توجه به محدودیت وقت برای تعمیر و راه‌اندازی مجدد آن‌ها، تعدادی قایق جدید به ناوگان دریایی لشکر اضافه می‌شوند. در بین تازه‌واردها، دو قایق ویژه مقابله با حملات شیمیایی هم دیده می‌شود. حسن قطبی بیان می‌کند:

«قایق‌هایی که به شمر معروف بودند، حالت مینی‌رتورک داشتند و یک توپوتا به راحتی داخل‌شان جا می‌شد. یک تانکر هزار لیتری داشتند که داخلش مواد ضدشیمیایی بود و یک موتور پیکان که پمپی را می‌چرخاند و مایع داخل تانکر را با فشار به اطراف می‌پاشید؛ چیزی شبیه به خودروی آتش‌نشانی. کل این مجموعه را هم یک موتور شش سیلندر ولوو، حرکت می‌داد.»

یکی از شهدای لشکر در این روز، اکبر انتشاری مسئول وقت واحد ادوات است. مرتضی کاظمی، خاطره متفاوتی از اکبر انتشاری دارد. او می‌گوید:

«من و اکبر، نسبت به بقیه رزمنده‌ها چاق بودیم و نیمچه شکمی داشتیم. هر وقت به هم می‌رسیدیم و شرایط جور بود، صاف می‌ایستادیم و ریگی از جلوی بینی مان رها می‌کردیم تا ببینیم شکم کدام مان بزرگ‌تر شده! روزی که در عملیات بدر، برای آخرین بار هم را دیدیم و این شوخی را تکرار کردیم، اکبر با حالت خاصی گفت مطمئن باش آخرین اندازه‌ای بود که گرفتی! گذشت تا وقتی که پیکرش را آوردند. رفتم و با ناراحتی دست گذاشتم روی شکمش و گفتم شکمت هم رفته پایین! جوان فوق‌العاده رشید و زرنگی بود و شهادتش برای همه سنگین بود.»

مثل دیگر عملیات‌ها، نیروهای واحدهای تخصصی لشکر، در صورت نیاز به دیگر واحدها هم کمک می‌کنند. نمونه‌اش، تعدادی از نیروهای واحد مهندسی لشکر هستند

که گاهی با یک توپوتای غنیمتی که وظیفه اصلی اش رساندن سوخت به دستگاه‌های مهندسی است، پیکر شهدا و زخمی‌ها را تخلیه کرده یا مشغول رساندن تدارکات و مهمات می‌شوند. طی یک مورد، مهدی رحیمی جانشین وقت واحد مهندسی لشکر که به کمک عباس رحیمی، در طول خط مشغول رساندن مهمات هستند، در بخشی از خط منتهی به شهرک همایون، در کمبود نیروهای پیاده در یک محدوده خاص، دست به قبضه شده و با شلیک آربی جی با هجوم تانک‌های دشمن مقابله می‌کنند.

رحیمی، ادامه ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد:

«بعد از دفع پانک عراق، مجید کبیرزاده خواست که خیلی سریع، دژ مسلط به این بخش را با لودر بشکافیم تا آب بیفتد زیر دست و پای زرهی عراق و قدرت تحرک‌شان را محدود کند. مجید می‌گفت اگر این کار نشود، تمامی نیروها از بین می‌روند. برای این مأموریت، علی محمد حجتی و جعفر فاضل زیر آتش فوق‌العاده شدید دشمن، رفتند پای کار و هرطور بود، دژ را شکافتند و برگشتند. مدتی بعد، آب با سرعت در این محدوده جاری شد و زمین را گل کرد.»

در این بین، شدت آتش عراق، ته دل برخی رزمنده‌ها را خالی کرده و آن‌ها را در انجام وظایف‌شان دچار تردید نموده. یکی از این نیروها، راننده‌ای است که باید مهمات را به خط مقدم برساند. اصغر عربپور مسئول وقت زرهی لشکر که حوالی ساعت دو بامداد از نزدیک شاهد این ماجرا بوده، می‌گوید:

«لب اسکله، مهمات را بار زده بودند و محمد علی مشتاقیان داشت برای راننده توضیح می‌داد که مهمات را دقیقاً کجا باید ببرد ولی او ادعا داشت که در تاریکی، نمی‌تواند جایی را ببیند. مطمئن شدم که راننده ترسیده و دارد بهانه می‌آورد. گفتم من می‌برم و بردم. نیروها، داخل سنگرهایی چسبیده به شیب جاده و چند متر بالاتر از سطح زمین، مشغول جنگیدن بودند. به اولین سنگر که رسیدم، صدا زدم تا بیایند مهمات را ببرند ولی آن رزمنده داد زد خودت بیار شون. یک صندوق بردم و گذاشتم کنار دستش. همین‌طور که گاهی سرک می‌کشید بالا و تیراندازی می‌کرد و بدون این‌که نگاهم کند، خواست در صندوق را هم باز کنم! عجله داشتم و می‌خواستم مهمات را سریع‌تر توزیع کنم و برگردم. توجهی به دستور دومش نکردم

و خواستم برگردم که یک دفعه سر اسلحه را گرفت طرفم و با تحکم، دستورش را تکرار کرد. فکرمی کرد من نیروی پشتیبانی‌ام و می‌خواهم کم‌کاری کنم. حرفی نزدم و خواسته‌اش را انجام دادم. باقیمانده مهمات را به سرعت توزیع کردم و برگشتم.»

برخلاف روال بیشتر عملیات‌ها که با تاریک شدن هوا فشار حملات عراق کاهش پیدا می‌کرد، در این شب پاتک‌ها از جنوب جاده مواصلاتی شهرک همایون، در تاریکی شب نیز با شدت ادامه دارد. تانک‌های عراقی، شیشه مات جلوی نورافکن‌های قوی خود را برداشته و محدوده پیشروی‌شان را مثل روز روشن کرده‌اند. زرهی عراق به کمک روشنایی ایجاد شده، به دقت و با شدت مواضع نیروهای لشکر را با گلوله تانک و تیربار می‌زند. فاصله تانک‌ها با خاکریز به حدی کم شده که مدافعین به راحتی صدای نیروهای عراقی را می‌شنوند.

طی این شب با مقاومت شدید و حماسی نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف در گردان‌های ثامن الائمه، فتح، چهارده معصوم، انبیاء و قمرینی‌هاشم به همراه واحدهای مختلف از جمله ادوات و زرهی، خط‌پدافندی همایون در برابر پاتک‌های فوق‌العاده شدید و چندین باره عراق حفظ شده و هم‌زمان گردان محرم نیز از دجله عبور داده می‌شوند تا عملیات وارد مرحله‌ای جدید شود.

## عبور از دجله

احمد کاظمی، طی مصاحبه‌ای پس از جنگ، در خصوص شرایط منتهی به عبور نیروها از دجله، اظهار می‌دارد:

«عملیات بدر، شب عملیات شیرینی بود. عملیات جالبی بود. [در] عملیات بدر، ما با آقامهدی [باکری]، اون هم تقریباً به سرنوشت مشابهی مثل عملیات خیبر داشت، ما در کنار هم بودیم و تقریباً همه چیزمون مشترک بود. عملیات را پشت سر گذاشتیم. هدف‌ها، خیلی به راحتی گرفته شد. اون هدف‌هایی که برای ما و آقامهدی مشخص کرده بودند، در کمترین زمان ممکن تصرف شد و ما هدف‌هامون رو تثبیت کردیم. تا رسیدیم به مرحله عبور از دجله و عملیات در آن سوی دجله.»

در جریان طراحی عملیات بدر، قرارگاه کربلا، پیش‌بینی‌هایی برای عبور از دجله با

استفاده از بالگردهای شینوک هوانیوز انجام داده بود. به همین منظور در دستورالعملی که به امضای سرگرد حسن احمدی به نمایندگی از ارتش و حجت الاسلام بشردوست از طرف سپاه رسیده بود، برای یگان‌های مختلف ارتش و سپاه وظایف مختلفی در نظر گرفته بودند که هر کدام می‌بایست در زمانی خاص اجرا می‌شد.

طبق برنامه ریزی صورت گرفته، ساحل دجله از روطه به سمت شمال بایستی به میزان حداقل چهار کیلومتر پاک‌سازی می‌شد تا عبور بالگردها امکان‌پذیر باشد. قرار بود بالگردها علاوه بر چهار گردان نیرو، تجهیزاتی مانند توپوتا و قایق‌های جیمینی را به سمت دیگر دجله منتقل کنند. در این دستورالعمل که به لشکرهای ۸ نجف و ۱۷ علی ابن ابی طالب ابلاغ شده، دستوراتی نیز برای تدارک محلی امن و مناسب به عنوان باند فرود بالگرد قید شده بود.

با وجود این برنامه ریزی‌ها، عبور از دجله در منطقه حد لشکر ۸ نجف و لشکر ۳ عاشورا، با شرایط دیگری پیش می‌رود. برخی نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۸، گفته‌اند که به دستور احمد کاظمی، پیش از ظهر بیست و سوم اسفند ۶۳ از دجله عبور کرده‌اند تا وضعیت کلی منطقه را بررسی و شناسایی کنند. محمدرضا عسکری می‌گوید:

«با محسن رضایی و دو نفر دیگر از بچه‌ها، با دو قایق جیمینی از دجله عبور کردیم و رفتیم پشت دژ بزرگی که موازی با رودخانه و اتوبان احداث شده بود، مستقر شدیم.

بعد از دو ساعت بررسی شرایط منطقه و تردها در اتوبان العماره، برگشتیم.»

طبق وظیفه محول شده به لشکر ۸ نجف، این یگان شامگاه ۲۳ اسفند ۶۳ بایستی گردان محرم را به فرماندهی نعمت‌الله ربیعی و معاونت اصغر توکلی، از دجله عبور دهد تا در ادامه و در صورت فراهم شدن شرایط در ساحل غربی دجله، تعداد دیگری از گردان‌های لشکر ۸ هم از دجله عبور کنند.

البته در یگان مجاور لشکر ۸ نجف، عبور از دجله در همان روزهای اول عملیات صورت گرفته. محمد الهیاری راوی وقت مرکز اسناد در لشکر ۳۱ در گزارشش آورده که بیست و یکم اسفند ۶۳،<sup>۱</sup> به لشکر ۳۱ مأموریت می‌دهند با عبور از دجله، محدوده کیسه‌ای را تصرف و

۱. جمشید نظمی، فرمانده یکی از گردان‌های لشکر ۳۱ عاشورا در مقطع عملیات بدر هم در مستند «عملیات در آن سوی دجله»، اذعان می‌کند که نیروهای این یگان نزدیک به پنج شبانه‌روز در آن سوی دجله حضور داشته‌اند.

تثبیت کند و بر همین اساس، نیمه شب یک گردان نیرو از این لشکر، سوار بر قایق، از دجله عبور کرده و تا حوالی ساعت یک بامداد، تا نقطه موسوم به گلویی در محدوده کیسه‌ای پیشروی و منطقه را پاک‌سازی می‌کنند.

صحبت‌های احمد کاظمی در مستند روایت فتح با موضوع شهادت مهدی باکری با اشاره به حضور نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا در آن طرف دجله و محدوده موسوم به کیسه‌ای می‌گوید:

«با تماسی که آقامهدی گرفت، خودم را به او رساندم تا برای ادامه مأموریت برنامه‌ریزی کنیم. قرار شد ما همین طرف بمانیم و او به همراه نیروهایش ضمن عبور از دجله در نزدیکی اتوبان بصره‌العماره مستقر شوند. هم‌زمان با جابه‌جایی لشکر ۳۱، برگشتم روستای همایون تا به وضعیت لشکر رسیدگی کنم.»

در این میان، دو روایت پیرامون نحوه عبور نیروهای لشکر ۸ نجف از دجله وجود دارد؛ برخی مانند محمدعلی مشتاقیان اعتقاد دارند که به دلیل عدم امکان احداث پل، نیروها مجبور شده‌اند با قایق از رودخانه رد شوند و تعدادی احداث پل نفرور را موفق و بسترساز عبور نیروها دانسته‌اند. مشتاقیان، می‌گوید:

«اول، برنامه این بود که یک پل احداث کنیم. چند ساعت قبل از تاریک شدن هوا، تعدادی پل‌های یونولیتی آوردیم به ساحل دجله و همین‌طور که قطعات پل را از یک طرف به هم وصل می‌کردیم، از طرف دیگر پل را فرستادیم روی رودخانه. مقداری که کار پیش رفت، فشار آب، پل را هل داد به ساحل شرقی دجله و فهمیدیم که امکان احداث پل را نداریم. بنابراین قرار شد برای انتقال نیروها، از قایق‌های بادی معروف به جیمینی<sup>۱</sup> که انتقال‌شان نسبت به نوع فایبرگلاس، سریع‌تر و راحت‌تر بود، استفاده شود. در جایی که ما می‌خواستیم عبور کنیم، دجله عمقی کم و بستری سنگلاخی داشت و با توجه به تلاطم زیاد و سرعت بالای آب، رودخانه یک حالت

۱. اکبر سمردی: «آن زمان فقط دو، سه تا جیمینی در لشکر داشتیم که طبق شنیده‌های ما از بچه‌های فرارگاه، آن‌ها را همراه با لوازم بدکی قایق‌ها از ژاپن وارد کرده بودند. بعد از جنگ هم این قایق‌ها تا مدتی در انبار یگان دریایی پادگان عاشورا نگهداری می‌شد و در مقطعی که اقلام دریایی لشکر از پادگان تخلیه شد، این قایق‌ها را هم بردند. نکته نگهداری جیمینی این بود که برای جلوگیری از پوسیدگی بدنه تیوپ‌هایشان، به آن‌ها پودر بچه می‌زدند و در گرمای تابستان، برایشان کولر روشن می‌کردند.»

وحشی داشت و نمی شد از قایق‌های بزرگ استفاده کرد.»  
مهدی رحیمی جانشین وقت مهندسی لشکر، اعتقاد دارد که احداث پل موفقیت‌آمیز بوده. او می‌گوید:

«چون فشار آب بسیار زیاد بود و آن طرف رودخانه به دلیل تسلط و آتش بسیار سنگین عراق نمی‌توانستیم کار کنیم، با مشورت رضا موحدی به این طرح رسیدیم که اولین قطعات پل را از سمت خودمان، خیلی محکم متصل کنیم به ساحل و بعد قطعات بعدی را وصل کنیم. البته قطعات را موازی با ساحل و رو به بالای رودخانه به هم وصل کرده و همان جا مهارشان می‌کردیم تا به وسط رودخانه کشیده نشوند. نکته دیگری که رعایت کردیم، این بود که طول پل را چند ده متر بیشتر از عرض رودخانه در نظر گرفتیم.»

رحیمی اضافه می‌کند:

«وقتی کار اتصال قطعات پل تمام شد، پل را به کمک قایق تا بخشی از عرض رودخانه بردیم جلو و بعد رهاش کردیم و همین‌طور که فشار آب هُلش می‌داد به پایین دست رودخانه، رسید به ساحل. بعد هم همان اضافه طولی که برای پل در نظر گرفته بودیم، کشیده شد روی ساحل و در گل و لای ساحل غربی دجله گیر کرد. با این ابتکار، ما پلی داشتیم که دو طرفش روبه‌روی هم نبود و در واقع نسبت به عرض رودخانه، زاویه نود درجه نداشت.»

سیف‌الله رهنما مسئول طرح و عملیات لشکر ۸ نجف پیرامون احداث پل می‌گوید:  
«آن روز احمد من را با موتور آورد به ساحل دجله و خواست همان حوالی بمانم و نیروهایی که برای احداث پل می‌آیند را راهنمایی کنم. خودش هم برگشت تا بقیه گردان‌ها را برای عبور از رودخانه آماده کند. در نهایت حوالی عصر یک پل نفرو روی دجله زدیم. فشار آب زیاد بود ولی نه در حدی که نشود پل زد.»

به نظر می‌رسد دلیل اصلی اختلاف روایت‌ها در موضوع احداث پل، به این موضوع بر می‌گردد که نیروها در مقاطع زمانی مختلف، شاهد تلاش‌ها برای ساخت پل بوده‌اند. در واقع، اجرای پل در اولین تلاش به شکست خورده و در تلاش‌های بعدی، با موفقیت همراه می‌شود که در این میان، رزمندگانی مانند مشتاقیان، فقط شاهد مرحله اول بوده‌اند و



مرحله دوم را به دلیل حضور در دیگر نقاط منطقه، ندیده‌اند.

دیگر موضوع مربوط به این موضوع، واکنش‌هایی است که انتظار می‌رود عراق در زمان اجرای پل داشته باشد. به این معنی که عراق می‌بایست با اجرای آتش سنگین یا استقرار نیروهایش در ساحل غربی دجله، مانع از این اقدام لشکر ۸ نجف شود ولی در عمل، شرایط جور دیگری رقم می‌خورد. محسن ابراهیمی اعتقاد دارد که عراق، انتظار نداشت که لشکر ۸ نجف در این مقطع زمانی، از دجله عبور کند و شاید همین موضوع، استدلالی باشد برای بی‌عملی عراق در چنین صحنه‌ای.

در حوالی نیمه شب بیست و سوم اسفند ۶۳، یک تیم از نیروهای تخریب قرارگاه از دجله عبور می‌کنند تا پل ارتباطی اتوبان العماره بصره را منفجر کنند. اتوبان العماره بصره در نقطه برخورد با دجله، دارای پلی بود که انهدامش، ارتباط شمال و جنوب جبهه عراق را قطع می‌کرد. در عملیات خیبر هم تیپ ۴۴ قمرینی هاشم مأمور انهدام این پل شده بود ولی به دلایلی این امر امکان پذیر نشد.

دقایقی پس از عبور نیروهای تخریب، گردان محرم از لشکر ۸ نجف هم از محدوده شهرک همایون، دجله را پشت سر می‌گذارد. سیف‌الله رهنما در خصوص عبور این گردان معتقد است:

«نیروهای گردان، مهمات تیربار نداشتند و ما بین راه که داشتند می‌رفتند، نوارهای

تیر را رساندیم به دست شان.»

این نیروها، در ساحل دجله با مقاومت قابل توجهی مواجه نمی‌شوند ولی مقداری جلوتر در یک روستا به مشکل بر می‌خورند. در این روستا که بیشتر دیوارهایش با سیمان سفید پوشانده شده، تعداد زیادی خودروی در حال سوختن در گوشه و کنار دیده می‌شود که در ظاهر باید طی ساعات و روزهای گذشته با آتش توپخانه نیروهای ایرانی منهدم شده باشند. دود ناشی از سوختن این خودروها، در اطراف روستا و داخل کوچه و پس‌کوچه‌ها

---

۱. کمبود نوار تیربار، در اولین شب عملیات نیز به چشم می‌آید. احمد کاظمی، قبل از ورود به منطقه، در پاسخ به درخواست یکی از گردان‌های خط شکن برای ارسال مهمات تیربار، با لحنی آمیخته به انتقاد می‌گوید: «من این رضاقلی [طاهری، از نیروهای تدارکات] را فرستادم اون جا. نوار تیربار [هم] ان شاء الله شب اول قبر، بیپچه گل (دور) گردن برادرای تسلیحات! حالا آقای رضاقلی را فرستادم ببیند تکمیل تون کند و ان شاء الله یکی دیگه هم می‌فرستم.»

پخش شده است. عراقی‌ها که به نظر می‌رسد چشم به راه ورود رزمندگان بوده‌اند، روی پشت‌بام خانه‌ها مستقر شده و آتش سنگینی از کالیبرهای سبک و سنگین، روی نیروهای ربیعی اجرا می‌کنند.

نعمت‌الله ربیعی و نیروهایش در گردان محرم، از اولین ساعات عبور از دجله تا حوالی طلوع آفتاب، نبرد بسیار سنگینی با عراقی‌های مستقر در روستا دارند ولی به دلیل موقعیت بهتر و امکانات بهتر و بیشتر دشمن، نیروهای لشکر ۸ نجف امکانی برای پیشروی پیدا نکرده و در همان محدوده متوقف می‌مانند. به دنبال این توقف و در شرایطی که نیروها با کمبود مهمات و نداشتن مواضع مستحکم مواجه هستند، لحظه به لحظه نیروهای بیشتری شهید و زخمی می‌شوند. با روشن شدن تدریجی هوا، میزان تلفات گردان به سرعت افزایش پیدا می‌کند. در همین لحظات، ربیعی پشت بی‌سیم و با رمز می‌گوید: «خیلی تلفات داده‌ایم. دارند بچه‌ها را درو می‌کنند. دیگه نیرویی برایم نمانده. از سرشپ تا حالا، توی یه کوچه گیر کرده‌ایم.»

مدتی پس از این مکالمه، خبرهای بدی از وضعیت گردان محرم مخابره می‌شود. اول از همه خبر می‌رسد که ربیعی زخمی شده و دقایقی بعد شهادت اصغر توکلی<sup>۱</sup> معاون گردان و تعدادی از اعضای کادر فرماندهی گردان مخابره می‌شود. در همین گیر و دار، چند هواپیمای ملخی عراق به منطقه آمده و پل احداث شده بر روی رودخانه را منهدم می‌کنند.

محسن ابراهیمی که از ساحل شرقی دجله در کنار کادر فرماندهی لشکر نظاره‌گر این نبرد بوده، می‌گوید:

«عراق، منطقه را طوری با شلیک‌های پی در پی منور روشن کرده بود که ما از این طرف دجله، وضعیت نیروها را می‌دیدیم. اوایل درگیری‌ها، فقط زخمی‌ها می‌آمدند به ساحل رودخانه و بر می‌گشتند عقب ولی به تدریج، برخی از نیروهای سالم هم

۱. اصغر توکلی، در روستای دستگرد مهرآوران از توابع بخش گرکن جنوبی مبارکه به دنیا آمد. در مبارزات دوران انقلاب، حضوری فعال و مؤثر داشت و پس از پیروزی انقلاب، در سرکوبی برخی اشرار شهرهای اطراف اصفهان، نقش داشت. مدتی بعد به کردستان و جبهه جنوب رفت و در خلال شرکت در عملیات‌های مختلف با مسئولیت‌های گوناگون، بارها مجروح شد. در نهایت، بیست و هشتم اسفند ۶۳ در سی و چهار سالگی طی عملیات بدر در غرب رودخانه دجله به شهادت رسید.

شروع کردند به عقب نشینی. عراق، چندین تانک و نفربر را نزدیک کرد به سرپلی که غرب رودخانه داشتیم و از همان طرف، شرق دجله و جایی که ما بودیم را گرفت زیر آتش تا روند پشتیبانی از گردان محرم را مختل کند. با شلیک اس پی جی<sup>۱</sup> هم تلاش داشتند مسیر تردد قایق‌ها را قطع کنند.»

شناسنامه لشکر ۸ نجف، این لحظات را چنین توصیف کرده: «ساعت پنج بامداد، دشمن از دو طرف فشار زیادی روی نیروهای این گردان آورد و تعدادی از نیروها که اکثراً نیروهای وظیفه بودند، پس از مقاومت بسیار، شهید یا زخمی شدند. نفرات کمی از آن‌ها موفق شدند به عقب برگردند و جنازه شهدا و مجروحین از جمله فرمانده گردان، در منطقه باقی ماند.»

ساعاتی پیش از بروز این شرایط، مأموریت تخریب چی‌های قرارگاه که کمی زودتر از نیروهای گردان محرم به ساحل غربی دجله آمده بودند نیز شکست می‌خورد. محسن ابراهیمی اظهار می‌دارد: «موقعیت تیم تخریب را مرتب روی شبکه بی سیم رصد می‌کردیم و در مقطعی اعلام کردند که به محل پل رسیده و در حال کار گذاشتن مواد منفجره هستند. دقایقی بعد هم با صدای بلند اعلام کردند که پل را منفجر کرده‌اند. داد و بی داد می‌کردند که چرا نیروهای کمکی نمی‌آیند؟! می‌گفتند عراقی‌ها محاصره‌شان کرده‌اند.»

### روز چهارم عملیات؛ ۲۴ اسفند ۶۳

لشکر ۸ نجف، چهارمین روز عملیات را در شرایطی آغاز می‌کند که امید چندانی برای نجات گردان محرم در غرب دجله، وجود ندارد. محمدعلی مشتاقیان، در خصوص سرنوشت نیروهای این گردان می‌گوید:

«نیروهای ربیعی، مرتب تماس می‌گرفتند و درخواست نیرو و مهمات داشتند ولی به دلیل مشکلات خاص عبور از دجله و آتش شدید دشمن، نمی‌توانستیم کمک‌شان بدهیم. علاوه بر این، عراق شیمیایی هم زده بود و شرایط لحظه به لحظه، سخت‌تر می‌شد. به همین خاطر، فرماندهی لشکر تصمیم گرفت نیروهای باقیمانده در آن طرف دجله را به این طرف برگرداند و اگر دوباره شرایط فراهم شد،

۱. یک سلاح ضدزره و بدون خان که موشکی شبیه آرپی جی پرتاب می‌کند.

دوباره عمل کنیم. دستور داده شد نیروها با قایق یا هروسلیه دیگری که می‌توانند، برگردند عقب ولی ما حداکثر پنج قایق داشتیم و هر کدام بیشتر از پنج نفر را نمی‌توانست جابه‌جا کند. بیشتر از این تعداد، سرعت قایق به شدت کم می‌شد و اگر از حدی بیشتر سوارش می‌شدند، احتمال غرق شدن قایق وجود داشت. این محدودیت‌ها، در کنار آتش سنگین دشمن و تعداد زیاد شهدا و مجروحان، روند عقب‌نشینی را خیلی سخت و کند کرده بود.»

مشتاقیان، ادامه می‌دهد:

«عرض نقطه‌ای که نیروها باید از آن رد می‌شدند، حدود یکصد و پنجاه متر بود ولی فشار زیاد آب، اجازه نمی‌داد قایق‌ها یک مسیر مستقیم را طی کنند و گاهی مجبور می‌شدند پانصد، ششصد متر به شکل مورب حرکت کنند تا به ساحل شرقی دجله برسند که این حالت، وقت زیادی را تلف می‌کرد. تا چند ساعت، این انتقال ادامه داشت ولی از جایی به بعد، متوجه شدیم نیروهای عراقی خودشان را رسانده‌اند به ساحل دجله و دیگر امکان تخلیه نیروها، زخمی‌ها و پیکر شهدا را نداریم.»

با مسدود شدن مسیر عقب‌نشینی از دجله، برخی نیروهای گردان ربیعی به آب زده و امید دارند، شناکان از عرض رودخانه عبور کنند. تعدادی هم قبل از تکمیل حلقه محاصره عراقی‌ها، چسبیده به ساحل دجله و رو به شمال منطقه و محدوده کیسه‌ای فرار می‌کنند تا شاید نجات پیدا کنند. تاکنون کسی در خصوص سرنوشت این نیروها اظهار نظر خاصی نکرده ولی بعید است تعداد قابل توجهی از آن‌ها توانسته باشند خودشان را نجات دهند. تا قبل از ظهر این روز، عراق سرپل تصرف شده توسط گردان محرم در شب گذشته را به طور کامل پاک‌سازی می‌کند و ده‌ها رزمنده زخمی در کنار تعداد زیادی شهید، در این محدوده باقی می‌مانند. راوی مرکز اسناد در لشکر ۸ نجف، تعداد شهدا و مجروحان گردان محرم در غرب دجله را بیش از صد نفر می‌داند.

برخی فرماندهان لشکر ۸ نجف، اعتقاد دارند مأموریت گردان محرم، انهدام نیرو بوده و حرفی از تصرف سرپل در میان نبوده ولی شواهد دیگری وجود دارد که ثابت می‌کند

---

۳۵.۱ نفر از این شهدا، هم شهری فرمانده گردان و اهل مبارکه بودند و به همین دلیل، ۲۳ اسفند به عنوان روز حماسه و ایثار شهر مبارکه نام‌گذاری شده است.

فرماندهی لشکر قصد داشته امکانات بیشتری را به آن طرف دجله منتقل کند تا سرپل تصرف شده، تثبیت شود. گواه این مدعا، اظهارات رضاقلی طاهری نیروی تدارکات لشکر است. طاهری می‌گوید:

«به من گفتند هفت، هشت توپوتا مهمات و امکانات آماده کنم تا وقتی خبر دادند، همه را منتقل کنیم به سمت شهرک همایون و در ادامه به ساحل دجله. این قضیه، مربوط به همان شبی بود که گردان ربیعی رفت آن طرف دجله. وقتی دستور حرکت دادند، توپوتاها را به یک ستون حرکت دادم. بیشتر مسیر را مشکلی نداشتیم ولی کمی بعد از همایون و قبل از رسیدن به دجله، یکی از راننده‌ها نتوانست خودرو را کنترل کند و افتاد داخل گودالی عمیق در کنار مسیر. بیشتر چیزهایی که بار توپوتا کرده بودیم، همان جا از بین رفت و مجبور شدیم رهاش کنیم و مسیرمان را ادامه دهیم. چند ساعت قبل از طلوع آفتاب، رسیدیم به ساحل دجله ولی تا روشن شدن هوا، دستوری برای عبور از دجله نرسید و برگشتیم عقب. اوضاع بروفق مراد نبود و اگر می‌ماندیم، به محض روشن شدن هوا، تمام توپوتاها را می‌زدند.»

احمد کاظمی حوالی ظهر دوباره خود را به مهدی باکری در آن طرف دجله می‌رساند. احمد کاظمی در مستند «عملیات در آن سوی دجله» که چندین سال پس از جنگ به کارگردانی اصغر بختیاری در گروه روایت فتح تولید شده، می‌گوید:

«روی دژ، یه بمبی زده بودند، یه حفره بزرگی رو ایجاد کرده بود. مهدی، بی سیم و زندگی را برده بود داخل این جا، فرماندهی می‌کرد. من، ناهار و نماز را با آقامهدی بودم که تماس گرفتند بیااید برای جلسه. خب من به آقامهدی گفتم پاشو بریم جلسه که ایشون گفت [که چون] این وضع و اوضاع و اینا هست، بهتر است شما برید. خودمم دیدم که الآن وضعیت جوری نیست که مهدی بیاد. چون نیروی [آقامهدی هم اون جا بود و ایشون بایست فرماندهی می‌کرد.]

کاظمی، اضافه می‌کند:

«همون لحظه، مهدی یه گروهی رو فرستاد روی جاده آسفالت که اینا بروند پلی رو که میادش به این سمت، این رو منفجر بکنند. نیروها هم تقریباً توی مواضعی که جلوتر از همین محلی بود که آقامهدی مستقر بود، داشتند دفاع می‌کردند. وضعیت

اون ساعتی هم که من اون جا بودم، برتری با ما بود. ما حاکم بودیم روی اون جبهه. اگه اون پل را هم [نیروهای] آقامهدی منفجر کرده بودند، کاملاً اوضاع توی دست ما بود. یعنی نیرویی [از عراق] نبود که از اون سمت بیاد. این طرف هم، هر کی مونده بود، دیگه می موند. دو طرف این جاده هم هور بود و [نیروهای دشمن] هیچ راهی نداشتند.»

احمد کاظمی که با همراهی سیف الله رهنما و سوار بر موتور راهی جلسه قرارگاه شده، در طول مسیر و قبل و بعد از جلسه، هم چنان پیگیر وضعیت نیروهای باکری است. احمد کاظمی اظهار می دارد:

«مرتب با آقامهدی تماس داشتیم. حتی من توی جلسه هم که نشسته بودیم، وضع و اوضاع را که گزارش دادم، پاشدم از جلسه اومدم یه تماس با آقامهدی گرفتم [که] وضعیت رو خوب گزارش کرد. گفت من دارم کارهام رو می کنم ولی اعلام کرد اون نفراتی که رفتند برای پل، شهید شدند<sup>۱</sup> و قرار است نفرات دیگری را دنبال بکنم [تا پل را منفجر کنند]. حالا یه چیزی هم نشد بود، [چون] تا بیایند و مواد منفجره از این طرف بردارند و ببرند، یه پروژۀ سنگین چند ساعته بود. [البته منفجر نشدن پل] یه نگرانی بزرگی شد که ما هم اون جا توی جلسه اعلام کردیم و جلسه تمام شد.»

کاظمی ادامه می دهد:

«من اومدم خودم رو رسوندم و رفتم پیش آقامهدی و یه گزارشی [از جلسه قرارگاه] به آقامهدی دادیم. دیدم وضعیت رو به تغییره. [نیروهای لشکر ۳] تقریباً زیاد شهید داده بودند. عراقی ها، زیاد اومده بودند وارد منطقه شده بودند و داشتند مواضع خودشون رو می گرفتند. تقریباً تانک برها که تانک روشن سوار بود و می اومدند توی منطقه، خیلی زیادتر شده بودند. تانک های زیادی پیاده کرده بودند. آتش اولیه ای که اون جا بود، آتش سبک بود. آرپی جی بود و تیربار و کلاشینکوف. الآن توپخانه آمده بود. خمپاره انداز آمده بود. تیر مستقیم تانک اومده بود. جبهه به سرعت داشت متحول می شد از ناحیه عراقی ها.»

۱. در کتاب روزشمار جنگ آمده: «بر اثر اصابت یک گلوله توپ به جمع تیم تخریب پل، که از قرارگاه نوح مأمور شده بودند، تعدادی از آن ها شهید یا زخمی شدند.»

سیف‌الله رهنما در تشریح این شرایط می‌گوید:

«احمد و مهدی و بی‌سیم‌چی‌هایشان، گوشه‌ای نشستند و تکه‌ای نایلون روی خودشان کشیده بودند و نیروها را فرماندهی می‌کردند. نیروهای لشکر ۳۱ به شدت تحت فشار بودند و فرماندهی یکی از گردان‌ها، به ترکی گفت فکری به حال این اوضاع و احوال بکنید که توی روی امام شرمند نشویم. بالگردهای عراقی مرتب می‌آمدند و مواضع رزمندگان را می‌زدند. یک بار راکتی زدند نزدیک مان و ترکش ریزی خورد به زانوی من. احمد نگران بود که زخم کاری باشد و مجبور شوم بروم عقب ولی خیالش را راحت کردم که شرایط خوب است.»

سختی شرایط منطقه، منحصر به غرب دجله نیست و این طرف رودخانه هم اوضاع چندان روبه‌راه نیست به طوری که، پیکر برخی شهدا هنوز از منطقه خارج نشده. محمدرضا ابراهیم‌زاده که بعد از شهادت اکبر انتشاری، مسئولیت واحد ادوات لشکر را بر عهده گرفته، وقتی برای انتقال بخش دیگری از تجهیزات و امکانات واحد به خط مقدم، راهی عقبه می‌شود، در مسیر، با پیکر چندین شهید در یک سنگرمواجه می‌شود. ابراهیم‌زاده می‌گوید: «دلم نیامد کاری برایشان نکنم. یکی را از آن اطراف صدا زدم و دو نفری پیکرها را می‌گرفتیم و پرتاب می‌کردیم عقب توپوتا. حداقل ده شهید بودند. لب اسکله، تخلیه‌شان کردیم داخل قایق‌ها و خودم با قایق دیگری برگشتم عقب.»

در اولین روزهای عملیات، یک پل شناور خیبری، از جزیرهٔ مجنون شمالی به ساحل غربی هور احداث می‌شود ولی استفاده از این سازه، با محدودیت‌های خاصی مواجه است. عرض پل، اجازهٔ عبور هم‌زمان دو خودرو از کنار یکدیگر را نمی‌دهد و به همین دلیل در فواصل نزدیک به صد متر، پارکینگ‌هایی را کنار پل ایجاد کرده‌اند تا در صورت نیاز، خودروهای عبوری برای دقایقی در داخل‌شان قرار گیرند تا مسیر آزاد شود.

تردد خودروهای تدارکاتی در محدودهٔ شرق دجله نیز با محدودیت‌های خاصی در جریان است. خودروها به جز موارد خاص و استثنائی، فقط شب‌ها و چراغ خاموش فعالیت دارند ولی در این شرایط هم چندان در امن و امان نیستند. هم خطر برخورد با دیگر خودروها یا موانع طبیعی و مصنوعی موجود در منطقه وجود دارد و هم دیده شدن توسط نیروهای

دشمن که خیلی از نقاط را به کمک نورافکن‌های بسیار بزرگ، مثل روز روشن کرده‌اند. عراقی‌ها، این نورافکن‌ها را خیلی اوقات در منطقه می‌چرخاندند تا تسلط بیشتری روی تحرک نیروهای لشکر داشته باشند و راننده‌ها مجبورند در این لحظات، جایی که دیده نشوند منتظر بمانند تا مسیر نورافکن، از آن محدوده دور شود.

رضاقلی طاهری نیروی تدارکات لشکر ۸، پیرامون کیفیت رانندگان این یگان، می‌گوید: «مثل همه جا، همه جور آدمی بین راننده‌ها پیدا می‌شد. یکی داشتیم مثل غلامرضا سلیمانی<sup>۱</sup> که با پنج تا بچه و گرفتاری‌های زیاد، موقع عملیات مغازه تعمیر لوازم خانگی‌اش را تعطیل می‌کرد و می‌آمد جبهه و سخت‌ترین کارها که کمتر کسی زیر بارش می‌رفت را انجام می‌داد. اوایل جنگ که کردستان بودیم، در یکی از ارتفاعات پیچ خیلی تند و خطرناکی داشتیم که فقط سلیمانی جرات داشت تویوتا را با یک فرمان از آن رد کند. راننده هم داشتیم که در همین عملیات بدر، وقتی صبح تویوتا را برایش بار زدیم که برود خط مقدم، از شدت آتش عراق ترسید و وسط راه، تویوتا را به عمد چپ کرد و فرار کرد عقب.»

با تغییر شرایط در جبهه شمالی عملیات و بروز مشکلات متعدد در مسیر تثبیت مناطق تصرف شده، برخی یگان‌ها قصد دارند ادامه کار از محور لشکر ۸ نجف را امکان‌سنجی کنند. آن‌ها با توجه به موفقیت لشکر ۸ نجف و ۳۱ عاشورا در تثبیت منطقه، قصد دارند در صورت فراهم بودن شرایط، از این محدوده برای عبور از دجله و اجرای مأموریت‌های محوله استفاده کنند.

محمدعلی مشتاقیان در این خصوص می‌گوید:

«سیداحمد موسوی<sup>۲</sup> مسئول وقت اطلاعات عملیات لشکر ۱۴ امام حسین، به همراه تعداد دیگری از نیروهای این لشکر مثل سیدمرتضی موسوی از نیروهای با سابقه

---

۱. غلامرضا سلیمانی فرزند عباس، بیست و هفتم اسفند ۶۲ در چهل و سه سالگی طی عملیات خیبر در جزایر مجنون به شهادت رسید و در قطعه دو گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپرده شد. رضاقلی طاهری می‌گوید: «روزی که شهید شد، تسویه گرفته بود تا برگردد خانه. گفت قبل از رفتن، یک سری دیگری رود خط و برمی‌گردد ولی در برگشت، تیری خورد به پیشانی‌اش و به شهادت رسید.»

۲. تا پایان دفاع مقدس، در لشکر ۱۴ امام حسین حضور داشت و در حال حاضر به عنوان یکی از فرماندهان پیش‌کسوت این یگان شناخته می‌شود.



واحد اطلاعات عملیات این لشکر، آمدند به منطقه ما و علاوه بر بررسی آخرین وضعیت خط و صحبت با برخی نیروها، از منطقه حد تیب ۴۴ قمربنی هاشم در بالادست نیز دیدن کردند. قصدشان این بود که آن محدوده را شناسایی کنند تا اگر ضرورتی پیدا شد، بتوانند از آن منطقه استفاده کنند. در همان لحظاتی که موسوی و بقیه، کنار ما مشغول صحبت و بررسی مسائل بودند، یک جنگنده عراقی آمد روی منطقه و چندین نقطه را به شدت بمباران کرد ولی خوشبختانه به کسی آسیب جدی وارد نشد و فقط چند نفر را موج انفجار گرفت.»

عصر این روز، گردان فتح لشکر ۸ نجف که حدود چهل و هشت ساعت قبل، از مأموریت ناموفق پیشروی تا خط الهاله بازگشته، در شرایطی که با فاصله‌ای قابل توجه از خط مقدم، منتظر صدور دستورات جدید و خوردن غذا است، زیر آتش شدید توپخانه و خمپاره قرار می‌گیرد. این حملات، تعدادی شهید و زخمی بر جای می‌گذارد که یکی از آن‌ها علی پورشبانان<sup>۲</sup> است که به شکلی خاص و متفاوت، در چند قدمی فرمانده و احمد قیصری‌ها جانشین گردان به شهادت می‌رسد.

قیصری‌ها می‌گویند:

«غذای گرم توزیع شده بود و با سیدناصر حسینی می‌خواستیم با همان دست‌های خاکی و خونی، غذا<sup>۳</sup> بخوریم. سیدناصر، به پورشبانان که داشت با دوربین خط را

---

۱. مشتاقیان بیان می‌دارد: «سیدمرتضی موسوی، چندروز پس از این حادثه، برگشته بود اصفهان و در خواب، همین صحنه انفجار را دیده و وحشت کرده بود. وقتی بیدار شده بود، بخشی از بدنش فلج شده، بخشی از قدرت شنوایی‌اش صدمه دیده و قدرت تکلم‌اش را از دست داده بود. در ماه‌های بعد، به تدریج مشکل تحرک برخی اعضای بدن و شنوایی‌اش حل شد و به جبهه برگشت ولی هنوز نمی‌توانست حرف بزند و اگر می‌خواست مطلبی را منتقل کند، یا از ایما و اشاره استفاده می‌کرد یا حرفش را روی کاغذ می‌نوشت. این شرایط ادامه داشت تا بهمن ۶۵ و عملیات کربلای ۵ که یک ترکش به نزدیکی نخاع موسوی اصابت کرد. چون در ایران، نشد کاری برای این ترکش انجام بدهند، اعزامش کردند آلمان و مدتی بعد هم مشکل نخاعش حل شد و هم قدرت تکلمش را برگرداندند.»

۲. علی پورشبانان فرزند اسدالله بیست‌وسوم اسفند ۶۳ در نوزده سالگی طی عملیات بدر در شرق دجله به شهادت رسید و در قطعه سه گلزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپرده شد.

۳. سیدناصر حسینی: «شب قبلش، شام کتلت دادند. کتلت را گذاشتم توی یه کلاه آهنی عراقی و شروع کردم به خوردن. از همان لقمه اول حس کردم مزه خاصی می‌دهد. چراغ‌قوه انداختم داخل کلاه و دیدم قسمتی از مغز مرحوم صاحب کلاه، داخلش باقی مانده.»

نگاه می‌کرد و گزارش می‌داد، تعارف زد ولی گفت گرسنه‌اش نیست. حسینی چند لحظه بعد، دوباره تعارف کرد که این بار هم پورشبانان حرف قبلی‌اش را تکرار کرد و وقتی برای سومین بار گفت و جواب منفی گرفت، مقداری عصبانی شد. پورشبانان هم پا شد و چند متر جلوتر، در سنگردیگری کارش را ادامه داد ولی خیلی نگذشت که عراق شروع کرد به ریختن آتش. مقداری که آتش سبک شد، دیدیم یک گلوله مستقیم خورده روی سنگر پورشبانان و پرتابش کرده بود بیرون. نه دست داشت و نه پا؛ یک توده گوشت که به هیچ وجه قابل شناسایی نبود.»

لحظاتی کوتاه پس از این حملات، هواپیماهای ملخی پی‌سی ۷ عراق نیز محل استقرار نیروها را هدف می‌گیرند. سیدناصر حسینی فرمانده گردان، شرایط نیروهایش در زمان حمله را این‌گونه شرح می‌دهد:

«سرتاسر جایی که گردان مستقر بود را با بمب‌های آتش‌زا هدف گرفتند. اوضاع خیلی بدی شد و خیلی‌ها شهید و زخمی شدند. تعدادی هم لباس‌شان آتش گرفته بود و این طرف و آن طرف می‌دویدند. تعدادی، می‌افتادند روی زمین و می‌سوختند و شهید می‌شدند. برخی را هم بچه‌ها به شکلی خاموش می‌کردند. بعد از این اتفاق، فرماندهی لشکر دستور داد که نیروها را منتقل کنم به پد علی‌اکبر در جزیره شمالی که انتقال دادم و همان‌جا ماندیم تا عملیات تمام شد.»

محرومیت ایران از پدافند قوی، این جرأت را به هواپیماهای ملخی ۷ عراق داده بود که شیرجه زده و با فراغت بال نیروها را با تیربار و بمب هدف قرار دهند. اصغر عربپور در مورد مقابله با حملات هواپیماهای پی‌سی ۷ عراق می‌گوید:

۱. احمد قیصری‌ها: «موقع عقب‌نشینی، یکی از بچه‌ها گفت باید پیکر پورشبانان را خودمان ببریم عقب. چون غیر از ما، هیچ‌کس ماجرا را نمی‌داند و پیکر شناسایی نمی‌شود. یک پتو آوردیم و پیکر را گذاشتیم داخلش و بعد از این‌که پتو را محکم با پارچه بستیم تا باز نشود، با ماژیک مشخصات شهید را روی پتو نوشتیم.»

۲. هواپیماهای دونفره پی‌سی ۷ ساخت سوئیس که حوالی سال ۱۹۶۶ برای اولین بار با هدف آموزش پایه خلبانان نظامی و غیرنظامی رونمایی شد. ارتش عراق در زمان جنگ از این هواپیما به صورت مسلح شده با تیربار، راکت‌انداز و بمب‌های انفجاری و شیمیایی جهت پشتیبانی از نیروهای پیاده استفاده می‌کرد. برخی رزمندگان ایرانی‌ها بابت سر و صدای بسیار زیاد این هواپیما، لقب «قارقاری» به آن داده بودند. برخی نیروها معتقدند که بدنه زیرین این هواپیماها به نوعی ضدگلوله بوده زیرا با وجود شلیک‌های متعدد، اتفاقی برایش نمی‌افتاده که البته چندان درست به نظر نمی‌رسد.

«دشمن، از هواپیما و به خصوص همین ملخی‌ها خیلی استفاده می‌کرد. این‌ها، راکت‌هایشان را خیلی دقیق به محل تجمع نیروها می‌زدند و تلفات زیادی می‌گرفتند. از نظر پدافند، چند قبضه ۲۳ میلی‌متری در منطقه داشتیم که اول در سه‌راهی که به سمت خط‌حد لشکر ۳۱ می‌رفت، مستقر بودند و بعد قرار شد جلوتر بیایند تا مزاحمت ملخی‌ها را کمتر کنند. همان زمان، سعید عاطفی مسئول وقت پدافند لشکر زخمی شد و احمد کاظمی من را با حفظ سمت در واحد زرهی، گذاشت بالای سر نیروهای پدافند.»

علی اسحاقی مسئول وقت واحد جنگ الکترونیک سپاه، در کتاب خاطراتش، عملکرد این نوع هواپیما در عملیات بدر را چنین شرح داده: «آقای [محسن] رضایی تأکید می‌کرد که دشمن با هواپیما منطقه را کنترل می‌کند. عراقی‌ها از هواپیمای پی‌سی ۷ که یک هواپیمای آموزشی است، استفاده می‌کردند. آن‌ها این هواپیما را که کار شناسایی هم به راحتی انجام می‌داد، مسلح و عملیاتی کرده بودند. پی‌سی ۷، سوخت تقریباً هفت، هشت ساعت را داشت و می‌توانست به این میزان طولانی پرواز داشته باشد؛ برای این‌که مصرفش خیلی پایین بود. این هواپیما با ارتفاع پایین تا نزدیک خط‌مقدم می‌آمد، سپس اوج می‌گرفت و اگر هم واحدی از ما را می‌دید، آن را می‌زد. هم چنین عمق منطقه ما را به راحتی مشاهده می‌کرد و کار شناسایی بصری انجام می‌داد.»

البته حملات هوایی عراق، به استفاده از ملخی‌های پرسر و صدا محدود نمی‌ماند و از روش کم‌نظیر یا بی‌نظیر دیگری نیز استفاده می‌شود. در این روش، هواپیماهای ترابری و گول‌پیکر عراق<sup>۱</sup> که در ارتفاع بسیار بالا، سرعت کم و با حمایت چند جنگنده پرواز می‌کردند، وسایل مختلف مانند تیرآهن، کمدهای چوبی و دیگر وسایل دورریختنی را بر سر نیروها تخلیه می‌کردند. این آشغال‌ها، در لحظه برخورد به زمین دارای سرعت و شتاب بسیار زیادی بودند و علاوه بر ایجاد رعب و وحشت در بین نیروها، در مواردی باعث مجروح شدن رزمندگان می‌شدند. برخی نیروها نیز معتقدند که هواپیماهای گول‌پیکر عراقی، گاهی در ارتفاع پایین این‌کار را انجام می‌دادند. محسن رضایی نیروی واحد اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، در توصیف یکی از این حملات، می‌گوید:

۱. به نظر می‌رسد، این هواپیماها نمونه خاصی از توپولف بوده‌اند.

«حدود هشت صبح بود که سرو کله هوایمای غول پیکر دشمن پیدا شد. به قدری پایین بود که سایه اش، ما را می ترساند. آمد، مقداری آت و آشغال ریخت رویمان و دوباره رفت.»

سیداکبر اعتصامی، طی این روز و در گفت و گو با راوی مرکز اسناد، خلاصه شرایط چهارمین روز عملیات در منطقه حد لشکر ۸ نجف را چنین توصیف می کند:

«دشمن، از صبح تا عصر، چند پاتک سنگین زد و با آتش شدید توپخانه، هوایمما و بالگرد، تلاش داشت در همایون، خود را به خاکریز بچسباند که موفق هم شد و تانک هایش تا چندمتری خاکریز هم آمدند ولی بچه ها عقب زدندشان. نیروها با این که چهار روز است می جنگند، با روحیه ای عالی ایستادگی می کنند.»

در شناسنامه لشکر، در خصوص حملات عراق طی این روز نوشته شده: «عراق با وارد کردن نیروهای احتیاط خود، در منطقه همایون اقدام به پاتک شدیدی کرد که با رشادت نیروهای لشکر مجبور به عقب نشینی شد. در این روز از صبح تا غروب، دشمن در مجموع پنج پاتک به طرف خط همایون انجام داد که با رشادت نیروها و فرماندهان به خصوص احمد کاظمی، پاتک ها دفع شد و با اجرای شدید آتش توپخانه خودی، ادوات زرهی دشمن عقب نشینی کردند.»

در آخرین ساعات این روز و در شرایطی که فقط چند ساعت به طلوع آفتاب باقی مانده، غلامحسین بشردوست فرمانده قرارگاه کربلا، تلاش دارد طی صحبت با احمد کاظمی، حضور نیروهای لشکر ۳۱ در آن طرف دجله را تعیین تکلیف کند. اصغر عربپور شرایط این گفت و گورا چنین توصیف می کند: «بشردوست به احمد کاظمی می گفت یا نیروی کمکی بفرست برای مهدی یا اگر نمی روی، بگو تا قبل از روشن شدن هوا، آن ها را هم برگردانیم این طرف. به نظر من، احمد نه می خواست نیرو بفرستد چون می دانست فردا نمی تواند تدارک شان کند و نه می خواست صریح جواب نه بدهد. چشم به راه رسیدن امکانات بیشتر مثل تویوتاها تدارکات بود تا به شکلی نیروها را در آن طرف دجله پشتیبانی کند. برای همین، خودش را به خواب زده بود تا مجبور نباشد جواب بشردوست را بدهد. در همین حال و احوال، گاهی یواشکی از من یا بقیه نیروها سراغ می گرفت که خودروهای

تدارکات رسیده‌اند یا نه. قرار بود توپوتا را بگذارند روی روتورگ<sup>۱</sup> و بیاورند این طرف هور.» محمد درودیان راوی قرارگاه خاتم‌الانبیاء، مشکلات موجود برای ادامه عملیات در این مقطع را چنین جمع‌بندی کرده: «ادامه کار بین دوراهی ادامه عملیات و تثبیت وضعیت فعلی گیر کرده. برای ادامه عملیات چند مشکل وجود دارد. یکی این‌که مواضع به دست آمده مورد تهدید است و باید تثبیت شود. مشکل بعدی کمبود نیرو برای تداوم عملیات است و در صورت صرف نیروهای اندک، امیدی به ادامه کار نیست. در ضمن لودر و بولدوزر به اندازه کافی از عقبه‌ها به منطقه درگیری ارسال نشده است.»

### روز پنجم عملیات؛ ۲۵ اسفند ۶۳

#### شهادت مهدی باکری؛ روز تلخ احمد

پنجمین روز عملیات بدر، برای فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف، یکی از تلخ‌ترین روزهای دوران دفاع مقدس است. حوالی ساعت سه بامداد این روز، بخشی از نیروهای لشکر ۳۱ در حد استعداد یک گردان، تلاش می‌کنند از محدوده کیسه‌ای خارج شده و ضمن پیشروی در چند مسیر، به کمک تیمی از تخریب، یکی از پل‌های احداث شده بر روی اتوبان العمارة بصره را منفجر کنند. مهدی باکری هم که برای مدیریت برخی امور و برای ساعاتی به شرق دجله آمده، در اولین ساعات صبح، خودش را به نیروهایش در غرب دجله می‌رساند. نیروهای لشکر ۳۱ به دلیل آتش فوق‌العاده سنگین و مقاومت شدید نیروهای دشمن، موفق به تحقق اهداف مأموریت‌شان نشده و عراق با پاتک‌های سنگین، همه را عقب رانده و در ساحل دجله محاصره می‌کند. در همین لحظات، پل نفربر احداث شده بر روی دجله هم طی حملات هوایی عراق، از بین می‌رود. با بروز این شرایط، مهدی باکری تلاش دارد نیروهایش را تا شب در همان محدوده نگه دارد تا به کمک تاریکی هوا، بتواند باقیمانده نیروهایش را از دجله عبور داده و عقب‌نشینی کند.

حسین اردستانی در کتاب «تنبیه متجاوز»، شرایط عملیات بدر در این مقطع را این‌گونه شرح داده: «محورهای عقب‌تر ایرانی‌ها را با بمب‌های شیمیایی می‌زدند و به نیروهایی که

۱. کفی‌های شناور با ابعاد بزرگ که قابلیت جابه‌جایی تجهیزات متعدد را داشتند و به عنوان قایقی در ابعاد بزرگ، مورد توجه بودند.

نزدیک تر بودند، با نیروهای پرشمار حمله کردند. ایرانی‌ها در وضعیت سختی قرار گرفتند؛ پیش رویشان هور و رودخانه است و پشت سرشان هم هور. عقب رفتن، فقط کمی از جلو رفتن سخت تر است. بعضی از فرماندهان ایرانی زخمی شده بودند اما نیروهایشان را تنها نگذاشتند و عقب نیامدند. با تن مجروح جنگیدند و شهید شدند. چند فرمانده لشکر و قرارگاه هم در دلِ معرکه نبرد بودند.»

اردستانی، در گزارشش به عنوان راوی قرارگاه کربلا نیز آورده: «احمد کاظمی در گفت‌وگو با فرماندهی قرارگاه کربلا درباره شدت آتش دشمن در این منطقه گفت که دشمن با نفر جنگ نمی‌کند، همه‌اش آتش و بمباران است. دو فرزند هواپیمای دشمن، دائم دجله و مقابل کیسه‌ای را بمباران می‌کنند.»

بر اساس مطالب منتشر شده در روزنامه جنگ ایران و عراق، در این شرایط، قرارگاه خاتم‌الانبیاء از سرهنگ صیادشیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش درخواست می‌کند به منظور کمک به نیروهای لشکر ۳۱ و مقابله با بیش از یکصد تانک و نفربر دشمن، چندین بالگرد و ادوات ضدزره به منطقه اعزام شوند. صیاد، امکان به‌کارگیری بالگرد را منتفی می‌داند ولی قرار می‌شود چند قبضه موشک تاو و مالیوتکا از لشکر ۲۱ حمزه اعزام شوند. ساعتی بعد یک قبضه تاو به ساحل شرقی دجله فرستاده شد ولی از لشکر عاشورا خبر رسید جیب مذکور، بدون هیچ اقدامی<sup>۱</sup> صحنه را ترک کرده است. قرارگاه در اقدامی دیگر، از لشکرهای ۴۱ ثارالله، ۴۴ قمرینی هاشم و ۸ نجف اشرف می‌خواهد تا حد توان نیروهایشان

---

۱. در یکی از فیلم‌های موجود از عملیات بدر که به احتمال زیاد حوالی ۲۳ اسفند ۶۳ ضبط شده، دقایقی از یکی از جلسات مشترک قرارگاه‌های کربلا و نجف در شرق دجله به تصویر کشیده شده که طی آن چهره‌هایی مانند بشردوست، کاظمی، باکری، عزیز جعفری، محمود کاوه، علی زاهدی، محمدعلی شاهمرادی، امین شریعتی و چندین نفر از دیگر فرماندهان سپاه و ارتش حضور دارند. در دقایق پایانی این فیلم، دست‌نوشته‌ای برای بشردوست می‌آورند که در آن خواسته شده با نفوذ تعدادی از تانک‌های دشمن مقابله شود. بشردوست هم بلافاصله موضوع را با سرهنگ ارتشی که نتوانسته‌ایم شناسایی‌اش کنیم مطرح کرده و او افسری به نام «سرهنگ (دوم) محمدی» را صدا می‌زند. در ادامه از افسری ارتشی حدوداً سی‌ساله که به احتمال زیاد همین سرهنگ محمدی است و مهارت فوق‌العاده‌ای در استفاده از موشک ضدزره دارد، خواسته می‌شود با تاو به مقابله تانک‌های مذکور برود. در همین لحظات، یکی از حاضرین نزدیک به این مضمون می‌گوید که مواظبش باشید، او از اول جنگ تا حالا، ۱۹۰ دستگاه تانک را با تاو منهدم کرده و چندین بار ترفیع و تشویق گرفته. سرهنگ ارتشی نیز حرف این فرد را تأیید کرده و خاطره‌ای از انهدام نه تانک از ده تانک دشمن طی مقطعی از عملیات فتح‌المبین، توسط همین افسر را روایت می‌کند.

فصل ۵، شرح عملیات

را جمع کرده و به کمک لشکر ۳۱ برونه ولی این یگان‌ها به دلیل کمبود نیرو یا درگیر بودن در دیگر مناطق، چنین امکانی را ندارند.

قرارگاه به خوبی از بحرانی بودن وضعیت نیروهای لشکر ۳۱ و احتمال ضعیف نجات آن‌ها مطلع است و تلاش زیادی دارد مهدی باکری را زودتر از بقیه، به شرق دجله برگرداند. وقتی اصرارهای چندین باره فرماندهان قرارگاه، بی‌نتیجه می‌ماند، از احمد کاظمی که ساعاتی قبل برای کاری به شرق دجله آمده، می‌خواهند که واسطه شود. محسن ابراهیمی یکی از بی‌سیم‌چی‌های احمد کاظمی که از نزدیک شاهد مکالمه کاظمی و باکری بوده، جملات رد و بدل شده بین این دوستان قدیمی را چنین به خاطر دارد:

- منم احمد [کاظمی]، کجایی؟ چه کار می‌کنی؟ چه خبر؟!

- وضع خوبه! بچه‌ها دارند بازی [جنگ] می‌کنند.

- بیا این طرف، باهات کار دارم. بعد دوباره برمی‌گردیم.

- نه! من نیام.

دقایقی پس از این مکالمه، باکری دوباره تماس گرفته و با لحنی خاص خطاب به کاظمی می‌گوید: «احمد! بیا این‌جا تا همیشه پیش هم باشیم. بیا این طرف که آگه بیای این‌جا، همیشه پیش همیم. خیلی اوضاع، اوضاع خاصیه!»

پس از این صحبت نیز، کاظمی دو بار دیگر با باکری صحبت می‌کند و هر بار باکری از سخت‌تر شدن شرایط می‌گوید. کاظمی، بیان می‌کند: «می‌گفت خیلی فشار [می‌آورند] و سخته. همه‌جا را تقریباً گرفته‌اند.»

احمد کاظمی، سال‌ها بعد، منظور باکری از بیان چنین عباراتی را چنین تفسیر می‌کند: «مهدی، فرد تاکتیکی بود. [در چنین شرایطی] تاکتیکش رو عوض می‌کرد. جابه‌جایی انجام می‌داد. تغییر در خط به وجود می‌آورد. مواضع را جابه‌جا می‌کرد. قطعاً این کار را می‌کرد و هم نیرو را نجات می‌داد و هم خودش را نجات می‌داد. این نبود [که] ساده‌یه جایی بنشینه [تا] دشمن بیاد شهیدش بکنه. این مطالبی هم که آقامهدی پشت بی‌سیم به من فرمود [که] فلانی بیا این‌جا، جای زیبایی است...، حکایت از سختی کار می‌کرد و خب حالا مهدی اون روحش هم رفته بود جایی که می‌دید چه فضای الهی اون‌جا حاکم هست. این جمله‌اش، این شکلی بر زبان

مهدی جاری شد ولی برداشت دوستانه من و ارتباط من با آقامهدی، حکایت از این می‌کنه که موقعیت، یه موقعیت فوق‌العاده سختی بود. موقعیت، یه موقعیت حساسی بود که آقامهدی به من گفت فلانی این جا یعنی یک وضعیتی است که من دیگه راه پس و پیشی ندارم و من کاملاً توی محاصره هستم. دیگه وقتی اومده دشمن قایق‌ها رو روی ساحل زده و من وایسادم کنار ساحل، دارم می‌بینمش، داره تیراندازی می‌کنه، میاد به این سمت، خب مهدی رو قطعاً اون جا محاصره کرده‌اند. [عراقی‌ها] کانون مقاومت رو اون طرف [دجله] تشخیص دادند. اول می‌ره سراغ کانون مقاومت، بعد می‌ره سراغ ساحل. یه چیز طبیعی!»

در شناسنامه لشکر ۳۱ عاشورا، این لحظات چنین توصیف شده: «بعد از ظهر، دشمن مجدداً پاتک خود را شروع کرد. نیروهای لشکر توانستند تعدادی از تانک‌های دشمن را منهدم و آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کنند. دشمن بلافاصله پاتک دوم خود را شروع کرد. پس از دفع پاتک دوم، جمشید نظمی فرمانده گردان سیدالشهداء، از مهدی باکری خواست به عقب برگردد اما باکری پاسخ داد که ما می‌خواهیم با دشمن بجنگیم، چگونه برگردیم؟! مسأله اسلام در میان است. نظمی با این پاسخ قانع نشد و باز هم اصرار کرد که آقامهدی شما به عقب برگردید، وضعیت خوب نیست. باکری گفت که خدا هست، توجه می‌گویی؟! همین جا خواهیم جنگید و عقب نخواهیم رفت. با فشار دشمن، اکثر نیروهای باقیمانده لشکر ۳۱ عاشورا شهید یا مجروح شده و از محور عملیاتی تخلیه شده بودند. با آمدن دشمن روی سیل‌بند، باقیمانده نیروها به محاصره کامل درآمدند. در این وضعیت، فرماندهی قرارگاه در تماس با مهدی باکری اصرار داشت که او به عقب برگردد ولی او خودش را از بی‌سیم دور کرده و اصرار نیروهای نزدیکش مثل قنبرلویی بی‌سیم‌چی‌اش، بی‌فایده بود. مهدی با نزدیک شدن به سیل‌بند مشغول انداختن نارنجک به پشت آن شد. او نیروها را به مقاومت و دعا خواندن تشویق می‌کرد. نیروها گاهی تکبیر می‌گفتند و لحظاتی امام‌زمان را صدا می‌زدند. شور و شغف عجیبی در چهره باکری نمایان بود. گویی می‌دانست شهید خواهد شد.»

ظرف دقایق کوتاهی، حلقه محاصره باکری و باقیمانده نیروهایش به حدی تنگ می‌شود که صدای شلیک‌های دشمن، به وضوح از پشت بی‌سیم شنیده شده و گاهی تیرکلاش



عراقی‌ها به ساحل شرقی دجله هم می‌رسد. احمد کاظمی تلاش دارد با قایق از دجله عبور کند ولی به دلایل مختلف، موفق نمی‌شود.

احمد کاظمی می‌گوید:

«به هر حال، به اصرار ما هم ایشون توجه نکرد ولی ایشون با صراحت از من خواست که من بروم اون طرف. من هم واقعیتش در تلاش بودم بروم اون طرف. یعنی رفته بودم [به ساحل دجله] که بروم پیشش. اگر هم رفته بودم، به هر شکلی بود مهدی را می‌آوردم. یا با هم می‌رفتیم یا با هم می‌اومدیم.»

در این میان، برخی نیروهای لشکر ۸ نجف اعتقاد دارند که آن‌ها، مانع از حرکت احمد کاظمی به آن سوی دجله شده‌اند. حمید خدابنده اظهار می‌دارد:

«محکم جلویش وایسامد و گفتم اجازه نمی‌دم بری اون طرف. احمد هم گفت من فرمانده لشکر، برو کنار! تکان نخوردم و گفتم هر کی می‌خوای باش. اجازه رفتن نداری! احمد هم یکی، دوبار دیگه اصرار کرد ولی وقتی دید زورش به من نمی‌رسد، سرش را گذاشت روی شانه‌ام و شروع کرد به گریه.»<sup>۱</sup>

جمشید نظمی چهره او در آن دقایق سخت را بسیار خندان و شکیبا توصیف کرده و می‌گوید:

«حالت فرمانده، حالت خاصی بود. احمد کاظمی پشت بی سیم مرتب می‌خواست مهدی برگردد ولی او توجهی نمی‌کرد. عصبانی شدم و خشاب را از دست مهدی کشیدم و گفتم شما که نیروی عادی نیستی! برگردید عقب. خیلی آرام جواب داد که تو می‌خوای من، بسیجی‌ها را این جا تنها بگذارم؟! اینا با من اومده‌اند. من این جا هستم و اگه قراره برگردیم، همه با هم برمی‌گردیم. وقت این حرفا نیست! بگو همه اسلحه بردارند و بجنگند.»

نظمی<sup>۲</sup> ادامه می‌دهد:

۱. در روزشمار جنگ آمده: «احمد کاظمی گفت من جای مهدی باکری را بلد بودم. می‌خواستم بروم و او را به عقب بیاورم ولی میرحجت کبیری جانشین لشکر ۳۱ عاشورا، با توجه به وضعیت نامساعد کیسه‌ای مانع رفتن من شد.»
۲. جمشید نظمی که دقایقی بعد همراه با چند رزمنده دیگر و به کمک قایق (یا شنا) موفق به فرار از حلقه محاصره نیروهای عراقی می‌شود، در دوران جنگ مسئولیت‌های مختلفی در لشکر ۳۱ داشت و مدتی به عنوان جانشین این یگان فعالیت کرد. نظمی، پس از جنگ هم مسئولیت‌هایی مانند سرپرستی دانشکده نیروی پیاده سپاه، مدیرکلی

«از باکری حدود دویست متر فاصله گرفتم و مشغول تیراندازی شدم ولی مهدی را نمی‌دیدم. چند دقیقه بعد، کارت شناسایی علی اکبر کاملی بی سیم چی<sup>۱</sup> باکری را دیدم که داخل آب افتاده بود و داشت با آب می‌رفت. حدس زدم باید اتفاقی برای مهدی افتاده باشد. وقتی یکی از بچه‌ها را فرستادم تا خبری بیاورد، خبر داد باکری به شدت زخمی شده.<sup>۲</sup> از دونفر از نیروها خواستم، بدن مهدی و پیکر علیرضا تندرو را بگذارند داخل قایق و برگردانند آن طرف دجله. وقتی قایق حرکت کرد، سکان‌دار به اشتباه رفت به سمت نیروهای دشمن در گلویی و کمی جلوتر، عراقی‌ها آتش سنگینی ریختند روی قایق. یک آرپی جی خورد به موتور قایق و بنزینش آتش گرفت. دورزمنده‌ای<sup>۳</sup> که داخل قایق بودند، پریدند داخل آب و خودشان را نجات دادند ولی قایق سوخت و پیکر باکری و تندرو، در دجله غرق شد.»

محسن ابراهیمی که همراه با تعدادی از فرماندهان لشکر ۸ نجف از آن طرف دجله شاهد این حادثه بوده‌اند، حال و روز احمد کاظمی در اولین لحظات شهادت مهدی باکری را این‌گونه توصیف می‌کند:

«همه حال عجیبی داشتیم. احمد زد توی سَرش و شروع کرد به گریه کردن.»<sup>۴</sup>

احمد کاظمی، بلافاصله تلاش می‌کند تا شاید اثری از پیکر قایق حامل شهید باکری پیدا کند. او به محسن رضایی و مجید کبیرزاده مأموریت می‌دهد، در ساحل شرقی دجله و پایین‌تر از محدوده‌ای که قایق باکری را زده‌اند، دنبال آثاری از شهدا باشند. محسن رضایی می‌گوید:

---

بنیاد شهید آذربایجان شرقی و مدیرعاملی باشگاه تراکتور را در کارنامه‌اش به ثبت رسانده است.

۱. در شناسنامه لشکر ۳ عاشورا، از «قنبرلویی» هم به عنوان بی سیم چی شهید باکری نام برده شده. به احتمال زیاد، در آن مقطع هر دو نفر بی سیم چی فرمانده لشکر بوده‌اند.

۲. در شناسنامه لشکر ۳ عاشورا، آمده که تیری به پیشانی شهید باکری اصابت می‌کند.

۳. طبق شناسنامه لشکر ۳ عاشورا، قنبرلویی و رضا لطفی.

۴. رسول رحیمی بی سیم چی و یکی از نیروهای نزدیک به فرمانده لشکر اعتقاد دارد: «احمد که بعد از اتمام عملیات، تب و لرز شدیدی کرده بود، هر وقت فرصتی پیدا می‌شد، در محلی خلوت می‌ایستاد به نماز و در سجده‌اش زارزار گریه می‌کرد. گاهی شهید شعبانعلی زینلی اصرار می‌کرد این‌قدر خودش را اذیت نکند ولی فایده‌ای نداشت و گریه‌های شهید کاظمی قطع نمی‌شد.»

«دو نفری آمدیم و شروع کردیم به جست و جوی هونز چند دقیقه ای نگذشته بود که عراقی ها، از آن طرف شروع کردند به آتش ریختن. خیلی دقیق و پرحجم می زدند و کارمان نیمه تمام ماند. از آن زمان تا وقتی در منطقه بودیم، باز هم دنبال آثاری از پیکر شهید بودیم ولی هیچ اثری پیدا نکردیم.»

احمد کاظمی سال ها پس از پایان جنگ، در تشریح احساسش نسبت به باکری می گوید:

«خیلی پیش میاد که دلتنگ می شوم و بخوام برایش درد و دل کنم. این، چیز محالی است که همیشه حسرتش را می خورم. روزگار سختی شده، باید بسازیم. حسرت یک لحظه زندگی با مهدی، حمید، همت، خرازی، زین الدین و بچه بسیجی ها را می خورم. اگر ببینیم شون، می گم که خیلی به ما کم لطفی کردید. افرادی بودند که خیلی دستگیر ما بودند. احساس دوری و نیاز [به آنها] می کنم.

الآن آگه قرار باشه هر چی که دارم را بدم تا برم پیش شون، دریغ نمی کنم.»

هم زمان با آخرین ساعات و دقائق مقاومت نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا در ساحل غربی دجله، عراقی ها تحرکات لشکر ۸ نجف در این سمت رودخانه را هم هدف می گیرند. یکی از این موارد، مربوط به زمانی است که دو آمبولانس لشکر روی دژ موازی با دجله در حال حرکت اند تا مکانی مناسب برای راه اندازی پست امداد جدید پیدا کنند. غلامرضا پوراسماعیلی مسئول وقت بهداری و اورژانس لشکر، ماجرا را چنین تعریف می کند:

«چون قرار بود در آن طرف دجله پیشروی کنیم، می خواستیم پست امداد را بیاوریم جلوتر تا فاصله مان با خط مقدم، به حداقل برسد. به دلیل انتقال نیروها به آن طرف، تا حدودی خیال مان جمع بود که روی دژ امنیت داریم و دو تا آمبولانس داشتیم با فاصله چند متر از هم حرکت می کردیم. همین طور که می رفتیم و دنبال محل مناسبی می گشتیم، چشمم افتاد به نیروهایی که اون طرف رودخانه بین نخل ها به صورت پراکنده مستقر بودند. با تعجب به جعفری راننده آمبولانس گفتم چرا بچه ها این جور آرایش گرفته اند؟! مقداری جلوتر، دیدم نیروها متراکم تر شده اند و تازه فهمیدم عراقی اند. انگار اون ها هم تازه ما را دیدند و با کلاش، آرپی جی، ۱۰۶ و حتی تیر مستقیم تانک گرفتند مان زیر آتش. چون ارتفاع و شیب دژ طوری نبود که بتوانیم همان لحظه بیاییم پایین، گازش را گرفتیم تا زودتر برسیم به یک بریدگی

و از تیررس‌شان خارج شویم. هم‌زمان بچه‌های ما هم از این طرف شروع کردند به جواب دادن.»

پوراسماعیلی ادامه می‌دهد:

«هر بار دستی به سر و صورتم می‌کشیدم که ببینم تیر و ترکشی خورده‌ام یا نه ولی خبری نشد تا این‌که صدای پورمحمدی مسئول مخابرات مان از عقب آمبولانس درآمد؛ تیر خورده بود به فکش و دهانش پُر خون شده بود. چند دقیقه بعد، محل مناسبی پیدا کردیم و خیلی سریع آمدیم پایین ولی آمبولانس پشتِ سری ماند روی دژ و دو نفری که داخلش بودند، همان جا ره‌ایش کردند و خودشان را نجات دادند. خیره مانده بودیم به آمبولانس که کی منهدم می‌شه که دیدیم رضا موحدی از بچه‌های مهندسی، با آرامشی خاص و شجاعتی کم‌نظیر، رفت روی دژ و آمبولانس را آورد پایین.»

در این روز، فشار دشمن روی خطوط تدارکاتی لشکر ۸ نجف نیز هم‌چنان ادامه دارد و گاهی رزمندگانی را شهید یا زخمی می‌کند. یکی از کسانی که در این معرکه به شکل خاصی به شهادت می‌رسد، محمدرضا کاظمی جوان حدوداً هجده‌ساله واحد زرهی لشکر است. سیف‌الله رشیدزاده، نزدیک‌ترین نیرو به کاظمی در لحظه شهادت، ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند:

«محمدرضا که از نیروهای قدیمی واحد زرهی محسوب می‌شد، بعد از چند ماه عقد، حدود یک‌هفته قبل عروسی کرده و بلافاصله خودش را رسانده بود به عملیات. وقتی رسید پیش ما، دیدیم خیلی تر و تمیز و شیک شده. یه ساک کوچیک هم دستش بود که وسایل شخصی‌اش را گذاشته بود داخلش. شروع کردیم به شوخی باهاش. وسایل داخل ساک را یکی یکی برمی‌داشتیم و با خنده برایش می‌خوندیم اینم حوله دوماده، ای شالله مبارکش باد! اینم... بعد هم بهش گفتیم مگه تو دیوونه‌ای که عروس رو ول کردی و اومدی جبهه توی این خاک و خول و تیر و ترکش؟! جواب داد ازدواج هم کردم ولی هنوز به اونی که می‌خواستیم نرسیدم! هر خبری هست، همین جاست! الآن هم می‌خوام برم خط!»

وقتی چند دقیقه بعد یکی از نفرهای بی‌تی‌آر غنیمتی به رانندگی مرحوم محمدعلی

افضل از خط مقدم بر می‌گردد و دوباره مهمات و تدارکات بارگیری می‌کند، محمدرضا کاظمی با اصرار جای راننده می‌نشیند. پشت سر او سیف‌الله رشیدزاده در دهلیز فرماندهی نشسته و عقب‌تر فتح‌الله کاظمی از هم‌شهری‌های محمدرضا سوار می‌شود. در این نوع نفربر، درمخصوص راننده به شکل کتابی از پهلو باز می‌شود و محمدرضا که برای هدایت بهتر نفربر مجبور است صندلی‌اش را بالا آورده و سر و سینه‌اش بیرون باشد، طوری پشت در قرار می‌گیرد که تیرو ترکش به او اصابت نکند. چون از جنوب منطقه تانک‌های عراقی به شدت جاده‌های همایون را زیر آتش گرفته‌اند، نفربر بایستی با نهایت سرعت ممکن، این مسیر را طی کرده و به خاکریز خط مقدم برسد.

رشیدزاده ادامه ماجرا را چنین روایت می‌کند:

«از لحظه‌ای که آمدیم روی جاده، مرتب با انواع سلاح‌ها به سمت مان شلیک می‌شد ولی به لطف خدا اتفاقی نیفتاد و رسیدیم انتهای جاده؛ جایی که باید می‌رفتیم پایین و پشت خاکریز مهمات‌ها را تخلیه می‌کردیم. سرعت نفربر مقداری کم شد، رفت توی شیب‌شانه جاده و هیکل درشت‌اش را کشید پایین. خواستم نفس راحتی بکشم که در آخرین لحظه، دستگاه تکان شدیدی خورد و خاموش شد. یک لحظه سرم را از دهلیز آوردم بیرون و دیدم کاظمی یک طرف افتاده، کاسه سرش از وسط برش خورده و خون‌اش پخش شده روی دستگاه. تیر مستقیم تانک خورده بود توی در و آن‌را را کنده و مثل یک صفحه برش، از سر و صورت رفیقم عبور داده بود. قسمت بالای دستگاه هنوز توی تیررس دوشیکاه‌ها بود و مرتب و زوز تیرها که از بالای سرمان رد می‌شد را می‌شنیدم. نمی‌شد رفت روی نفربر، برگشتم داخل. یکی از صندوق‌های مهمات ترکش خورده و ازش دود خارج می‌شد. به فتح‌الله گفتم سریع مهمات‌ها را خارج کنه و خودم ضامن صندلی محمدرضا را زدم تا بیاد پایین. همین‌که آمد پایین، سرش افتاد روی سینه‌ام و هر چی خون و خون‌آبه جمع شده بود توی نیمه پایینی سرش، ریخت روی لباس‌هایم. کشان‌کشان از پشت نفربر خارج‌اش کردم و بردم‌اش چند متر دورتر، سینه خاکریز.»

این نیروی با سابقه لشکر ۸ نجف، با بغض ادامه می‌دهد:

«نیروهای پیاده داشتند مهمات‌ها را به سرعت تخلیه می‌کردند. بدن محمدرضا

هنوز گرم بود و خونریزی داشت. صدایش می‌کردم و می‌خواستم آگه وصیتی چیزی داره، بهم بگه ولی فقط صدای هوم نامفهومی از حلق‌اش خارج می‌شد. چند دقیقه‌ای به همین حالت گذشت و کاظمی در آغوشم شهید شد. ریختم به هم و داشتم احساسات نشان می‌دادم که رضاقلی طاهری با تویوتایی که تازه آب و غذای داخلش را تخلیه و به جایش چند شهید و زخمی سوار کرده بودند، سر رسید. گفت معطل‌اش نکن! بیا پیکر را بگذاریم عقب خودرو که باید سریع برگردم. پیکر شهید را گذاشتیم داخل پتو و عقب تویوتا جا دادیم. رفتم داخل نفربر و نشستم روی صندلی خونی محمدرضا تا دستگاه را ببرم‌اش جایی مطمئن‌تر. چند تا از سیم‌ها که ترکش خورده بودند را دوباره وصل کردم و دستگاه روشن شد. سرم را که آوردم بیرون تا مسیر را ببینم، چشمم افتاد به یک مغز کامل و تقریباً سالم که سمت راستم افتاده بود روی دستگاه. از ساک محمدرضا، حوله‌اش را آوردم. باهاش مغز را برداشتم و گوشه‌ای از خاکریز، دفن‌اش کردم.»

این اتفاق را برخی نیروهای پیاده حاضر در خط نیز از جنبه دیگری دیده و روایت کرده‌اند. در لحظاتی که نفربر به این نقطه نزدیک می‌شود، تعدادی از نیروها به این سمت می‌دوند تا مهمات را تخلیه کنند. گفته شده در نفربر بعد از شهید کردن کاظمی، چند متر دورتر به یکی از پیاده‌ها برخورد کرده و او را هم شهید می‌کند. قاسم شیروی جانشین گردان قمرینی هاشم و مسئول نیروهای مستقر در این قسمت نیز می‌گوید:

«نفربر که پایین آمد، یک لحظه دیدم چیزی به سراننده اصابت کرد و کاسه سرش چند متر دورتر افتاد روی زمین. نمی‌دانم چرا ولی از روی کنجکاوی رفتم و کاسه سرش را برداشتم تا داخلش را ببینم. پیش خودم فکر می‌کردم چنین فرصتی برای آدم‌های عادی کم‌تر پیش می‌آید.»

### روز ششم عملیات؛ ۲۶ اسفند ۶۳

در اولین ساعات بامداد ششمین روز عملیات، مجید کبیرزاده دنبال تدبیری برای کند یا متوقف کردن حملات زرهی عراق به خط جاده همایون و کاهش فشار پاتک‌های دشمن

در ساعات پیش رو است. او چند نفر از تخریب‌چی‌های لشکر را مأمور می‌کند بخشی از دژ ساحلی هور را بشکافند تا آب در جلوی خط لشکر جاری شده و قدرت مانور زرهی دشمن را بگیرد.

احمد سلیمانی، اجرای این مأموریت را چنین روایت می‌کند:

«نیروهای تخریب، با قایق رفتند به نقطه‌ای که دژ باید شکافته می‌شد و با اژدر، بخشی از آن را منفجر کردند. بلافاصله آب با سرعت زیاد و حجم بالا شروع کرد به ورود به منطقه و مدتی بعد آب راه پیدا کرد به سمت خط ما و از داخل لوله‌های قطوری که در چند نقطه، زیر جاده وجود داشت، نفوذ کرد به زیر دست و پای نیروهای خودمان. وقتی این وضع پیش آمد، یکی از لودرهای لشکررفت تا مسیر آب را مسدود کند. کار فوق‌العاده سخت و خطرناکی بود چون تانک‌های دشمن از دشت روبه‌رو تسلط داشتند و احتمال زدن لودر خیلی زیاد بود. راننده لودر، این خطرا پذیرفت و تلاش کرد جلوی پیشروی آب را بگیرد ولی فشار آب به حدی زیاد بود که کاری از پیش نرفت. مجبور شدیم به پر کردن گونی‌های خاک و چیدن شان در جلوی لوله‌ها تا سرعت و حجم آب را کاهش دهیم که البته خیلی هم موفق نبودیم و نیروها درگیر مشکلات زیادی شدند.»

با روشن شدن هوا و گذشت زمان، تغییرات صورت گرفته در وضعیت جبهه شمالی عملیات، لشکر ۸ نجف و یگان‌های مجاور را هم به تدریج تحت تاثیر می‌گذارد. یگان‌هایی که طی اولین روزهای عملیات، پیشروی‌ها و دستاوردهای به نسبت خوبی در شمال منطقه داشتند، تحت تاثیر فشارهای بسیار سنگین عراق و به دلیل مشکلات مختلف از جمله محدودیت‌های تدارکات‌رسانی، دچار مشکل شده و به تدریج از مواضع‌شان عقب زده می‌شوند. با پیشروی دشمن، شدت آتش روی یگان‌های باقیمانده در منطقه، به سرعت افزایش پیدا می‌کند.

در روزشمار جنگ ایران و عراق، اوضاع جبهه شمالی عملیات طی این روز، این‌گونه شرح داده شده: «با روشن شدن هوا و افت محسوس توان نیروهای خودی، واحدهایی از لشکره‌ازره‌ی، لشکر گارد ریاست جمهوری، لشکر ۴ پیاده و لشکر ۵ مکانیزه ارتش عراق پاتک خود را آغاز کردند و فشار شدیدی را به نیروهای تیپ ۵۵ هوابرد در خط صفین وارد

آوردند. این در حالی بود که برخلاف قرار قبلی مبنی بر استقرار دو گردان از این تیپ در خط، فقط دو گروهان در این منطقه مستقر شده بود و دشمن با تداوم فشار، رخنه خود را در پشت خط صفین گسترش داد و توانست کل این خط را تصرف کند.»

یکی از روایان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، درباره سقوط این خط که به نوعی اولین و یکی از مهم‌ترین خطوط دفاعی ایران در شمال منطقه عملیاتی محسوب می‌شد، نوشته: «خاکریز صفین که از لحاظ نیرو ضعیف شده بود، [خیلی] سریع سقوط کرد تا جایی که دشمن تا ساعاتی جرات نمی‌کرد نیروهایش را وارد خط کند. حتی شنود گزارش داد که یک فرمانده به خدمه تانک‌ها گفته مواظب باشید، شاید ایرانی‌ها پشت خاکریز پنهان شده باشند. سیدرحیم صفوی و صیادشیرازی شاهد عقب‌نشینی نیروهایی بودند که اغلب از تیپ ۵۵ هوابرد و برخی هم از تیپ ۱۵۵ ویژه شهدا بودند. بعضی از آن‌ها که صیاد یا رحیم را می‌شناختند، سرشان را پایین انداخته و برخی به حالت اعتراض، اسلحه خود را به کناری انداخته و به راه خود ادامه می‌دادند. بدین ترتیب در ساعت ده صبح، خط صفین به طور کامل سقوط کرد.»

چند ساعت بعد، عراقی‌ها دومین و آخرین خط پدافندی ایران در این منطقه (خط جمل) را هم تصرف می‌کنند. سیدرحیم صفوی، مدتی بعد طی گزارشی مکتوب به فرماندهی قرارگاه خاتم‌الانبیاء می‌نویسد: «شب ۲۵ اسفند ۶۳، با حضور جناب سرهنگ صیادشیرازی و تدبیرایشان دستوری صادر و مسئولیت خط پدافندی اول، به عهده تیپ ۵۵ واگذار شد. طبق این دستورالعمل، دو گردان از تیپ ۵۵ هوابرد می‌بایست در خط اول پدافند می‌کردند و باقیمانده لشکر ۱۷ علی‌ابن‌ابی‌طالب و تیپ ویژه شهدا هم در خط اول کنار برادران ارتش بودند و سه گردان دیگر هوابرد هم در خط دوم پدافند قرار می‌گرفتند. از ساعت سه بعد از ظهر، بر اثر شکسته شدن کامل خط اول پدافندی و عقب‌نشینی نیروهای بدون سازمان و بدون فرمانده و نبود نیروهای مناسب در خط دوم پدافندی، جبهه شمالی به طور کلی از دست رفت.»

محمدعلی مشتاقیان، در خصوص چرایی بروز این شرایط می‌گوید:

«از اول جنگ، این مشکل را در عملیات‌ها داشتیم که یگان‌های مختلف، توان و قدرت یکسانی نداشتند و گاهی برخی لشکرها، عقب می‌ماندند. در زمان تشبیت



منطقه و پاسخ به پاتک‌های دشمن نیز همین شرایط بود و امکان داشت مقاومت برخی یگان‌ها، زودتر از بقیه شکسته و جناح لشکرهای مجاورشان، خالی بماند. علاوه بر این، در عملیات بدر یک موضوع دیگر هم وجود داشت و آن تفاوت عمق عقبه‌آبی لشکرهای عمل‌کننده بود؛ طوری که لشکر ۸ نجف از حدود هفت کیلومتر هور باید عبور می‌کرد ولی در شمال منطقه و جایی که لشکر ۱۴ امام حسین حضور داشت، حدود چهل کیلومتر آب بود. همین فاصله زیاد خط مقدم یگان‌ها با عقبه خشکی شان، تاثیر منفی بر روی توان پشتیبانی و تثبیت کامل منطقه تصرف شده داشت.»

اصغر عربپور، بهار ۶۴، طی مصاحبه‌ای با راوی مرکز اسناد، دلیل پیدایش این شرایط در عملیات را با این جملات بیان می‌دارد:

«در عملیات‌های رمضان، والفجرمقدماتی، والفجرا و خیبریک سری نقاط ضعف از نظر الحاق و ضعیف بودن برخی یگان‌ها در شرایط پدافندی داشتیم که هنوز رفع نشده بودند. لشکر ۸ به خوبی منطقه‌اش را تثبیت کرد و تمامی پاتک‌های دشمن را جواب داد ولی بین برخی یگان‌های ارتش و سپاه هماهنگی نبود و عراق از جایی در جبهه شمالی که بخشی از نیروها نتوانستند مقاومت کنند و منطقه را خالی کردند، نفوذ کرد و ورق را برگرداند.»

با پیدایش شرایط جدید، آخرین موضع قابل پدافند نیروهای خودی در شرق دجله از بین رفت و دیگر مانع عمده‌ای برای موضع گرفتن نیروهای خودی و ادامه دفاع وجود نداشت. در این وضعیت، حفظ نیروهای موجود در منطقه و عقب‌بردن آن‌ها در دستور کار قرار می‌گیرد.

صیاد شیرازی فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، در خصوص شرایط این مقطع می‌گوید: «خطر این بود که ما بیست هزار اسیر بدیم. حتی فرماندهان مان هم آن جا بودند. با رحیم صفوی به خط مقدم رفتیم. شب سختی بود. نیروهایمان، یک‌به‌یک منهدم می‌شد. فرمانده‌ای دیدم که گردان‌هایش یک‌به‌یک منهدم می‌شد و او از فرط ناراحتی و فشار لحظه به لحظه، لاغرو مویش سفید می‌شد.»

علی اسحاقی مسئول وقت واحد جنگ الکترونیک سپاه، در خصوص تصمیم

عقب‌نشینی بیان می‌دارد:

«آقامحسن اقدام به موقعی انجام داد. یعنی اگر آقامحسن شبانه دستور عقب‌نشینی نمی‌داد و آقارحیم و آقای صیادشیرازی در منطقه نمی‌رفتند، باور کنید دستور اجرا نمی‌شد و فردای آن روز، هر چه نیرو داشتیم، قلع و قمع یا اسیر می‌شدند. ایشان اهمیت موضوع را صددرصد درک کردند و دیدند اگر الآن برای عقب‌نشینی دستور ندهند، هیچ‌گونه پشتیبانی نمی‌توانند داشته باشند و ما توان این‌که یگان‌های دشمن را در عقبه آن‌ها تهدید کنیم، نداشتیم. بین یگان‌های ما و یگان‌های دشمن، فاصله‌ای وجود نداشت. ما به هم چسبیده بودیم و هر نوع عملیاتی می‌خواستیم در این منطقه انجام بدهیم، عراقی‌ها هم از بالا اقدام می‌کردند.»

قرارگاه در این شرایط، فرماندهان لشکرهای عمل‌کننده هم چون احمد کاظمی را به جلسه‌ای فراخوانده و دستور «عقب‌نشینی» را ابلاغ می‌کند. احمد کاظمی، با شنیدن این دستور، بلافاصله به خط لشکر برگشته و با چهره‌ای درهم و مغموم بدون این‌که به صراحت از عقب‌نشینی حرفی بزند، مقدمات عقب‌نشستن نیروهایش را آماده می‌کند. کاظمی، به برخی واحدها دستور می‌دهد به آرامی و بدون جلب توجه، نیروها و امکانات‌شان را از منطقه خارج کنند. از تعداد دیگری از واحدها و گردان‌های پیاده هم می‌خواهد که تعداد نیروهایشان را در چند مرحله، کاهش دهند. او تأکید دارد مجروحان در اولویت خروج از منطقه قرار داشته باشند و پیکر هیچ شهیدی جا نماند. فرمانده لشکر که فرصت چندان زیادی برای خروج از منطقه ندارد، تلاش دارد این کار بسیار سریع و در عین حال آرام انجام شود. با توجه به محدودیت آبراه‌ها، پل‌احدائی و تعداد قایق‌ها، اگر تمامی لشکر بخواهد در زمان کوتاهی از منطقه خارج شود، خطر تمرکز بیش از حد نیروها و امکانات در اسکله و مسیرهای خروجی و بروز تلفات جانی و تجهیزاتی سنگین با آتش دشمن وجود دارد. با این‌که هنوز صحبتی از عقب‌نشینی زده نشده ولی بیشتر فرماندهان و نیروهای با تجربه لشکر، از مشاهده تغییرات در دست انجام، می‌توانند حدس بزنند که چه خبر شده.

دیگر تدبیر کاظمی برای این مقطع حساس، مأمور کردن تعدادی از نیروهای لشکر به آبراه‌های منتهی به مسیرهای بازگشت است. او از این نیروها خواسته که در آن حوالی گشت‌زنی کنند تا اگر عراقی‌ها قصد حمله و غافلگیری داشتند، حرکت دشمن را کند

کرده و برای خروج نیروها وقت بخرند.»

سیدمهدی امامی نژاد رزمندهٔ تهرانی یگان دریایی لشکر ۸ نجف، مدتی پس از اتمام عملیات، طی مصاحبه‌ای با راوی مرکز اسناد می‌گوید:

«سه تا سُکانی می‌خواستند که من و دو تا از دوستانم، مأمور شدیم آن جا (آبراه‌ها) بایستیم و آن شب را خلاصه سر کردیم و هیچ خبری هم نشد. حتی دو، سه دفعه شد که قایق‌های دشمن آمدند تا نزدیکی ما ولی درگیر نشدیم و فقط محض احتیاط بودیم.»

یکی از نیروهای واحد تخریب لشکر ۸ نجف اشرف در این مقطع، مدتی بعد در مصاحبه با راوی مرکز اسناد، خاطره‌ای از عملیات بدر نقل می‌کند که طبق آن احمد کاظمی از شب قبل در جریان تصمیم عقب‌نشینی بوده و به همین دلیل دستور کاشت مین در مسیریکی از جاده‌های اصلی منطقه را صادر می‌کند. علیرضا ملکوتی نژاد رزمندهٔ کرمانی، می‌گوید:

«یک شب به ما خبر دادند که عراقی‌ها فردا می‌خواهند پاتک کنند. شما باید بروید و خط جلورا مین‌کاری کنید. قرار بود روی سطح جاده که تیراز رویش رد می‌شد (تیر تراش) را مین‌کاری کنیم. به هر وضع بود، بچه‌ها روی جاده این چاله‌ها را کردند و مین‌ها را کاشتند. عراقی‌ها هم دیده بودندشان و تیر می‌زدند ولی خوشبختانه همه سالم برگشتیم. فردا، عراقی‌ها ساعت‌ها در این محدوده معطل شده بودند. فکر کرده بودند ما میدان مین وسیعی کاشته‌ایم و مدتی طولانی زمین‌های خالی را سیخک زده بودند.»

اصغر عربپور معتقد است:

«احمد کاظمی، قبل از آغاز عقب‌نشینی تدریجی نیروها، طوری پشت بی‌سیم با فرمانده گردان‌ها صحبت کرد که عراق تصور کند، آن شب می‌خواهیم از دجله عبور کنیم. به من هم که کنارش بودم، گفت چشم به راه باش که عراقی‌ها آتش سنگینی بریزند روی غرب دجله. بعد هم خواست همهٔ نیروهایم را به جز چند نفر که باید تجهیزات غنیمتی را منفجر می‌کردند، بفرستم عقب. همین‌کار را کردم و بعد از خروج نیروها، با مصطفی سمندری رفتیم سراغ غنائم عملیات که امکان و فرصت انتقال‌شان را نداشتیم. خرج آرپی جی و نارنجک می‌انداختیم داخل

تانک‌ها و نفربرها و منفجرشان می‌کردیم. فقط یک نفربر که شبیه ام ۱۱۳ و در ظاهر ساخت چین بود را تلاش کردیم از هور رد کنیم ولی نشد و بین راه غرق شد.»  
رسول رحیمی یکی از نیروهایی است که در این لحظات، به عنوان بی‌سیم چی در کنار احمد کاظمی حضور داشته. او در توصیف فشار روحی وارد شده به فرمانده لشکر در این مقطع زمانی می‌گوید:

«می‌دیدم و می‌فهمیدم که بابت شهادت مهدی باکری و مسائل پیش آمده در عملیات، شرایط فوق‌العاده سختی را تحمل می‌کنه ولی تمام تمرکزش را گذاشته بود روی این مساله که تمام نیروها، مجروح‌ها و حتی پیکر شهدا به سرعت از منطقه تخلیه شوند.»

هم‌زمان با اجرای این کارها در لشکر، قرارگاه کربلا نیز اقدامات ویژه‌ای را در دستور کار قرار داده. طبق مطالب روزشمار جنگ ایران و عراق، فرماندهان برای جلوگیری از پیشروی دشمن به سمت محل تجمع نیروها، خطی پدافندی با مشارکت بخشی از نیروهای لشکر ۱۷، لشکر ۸، تیپ ۴۴ و تیپ احمد بن موسی تشکیل داده‌اند تا بقیه نیروها بتوانند به سرعت و بی‌خطر از منطقه خارج شوند.

محمدعلی مشتاقیان، در خصوص جزئیات تخلیه نیروها می‌گوید:

«آرام آرام، به گردان‌هایی که در خط بودند، گفتیم اول مجروحان‌شان را سریع انتقال بدهند به محل اسکله و بعد بدون این‌که همه و شلوغ‌بازی شود، بارماز فرمانده گردان‌ها خواستیم بخشی از نیروهایشان را که امکان داشت، آزاد کرده و بفرستند عقب. به عنوان مثال، اگر یک گروهان نیرو داشتند، یه دسته‌اش را آزاد می‌کردند و این‌ها در مسیر، اگر مجروح یا شهیدی می‌دیدند، با خودشان می‌آوردند عقب. در اسکله هم، به کمک قایق‌ها و پل‌های احداثی، نیروها را به سرعت و با نظم و ترتیب، از منطقه خارج می‌کردیم.»

هم‌زمان با این تحولات، عراق نیز بیشتر نقاط منطقه از جمله جاده سیدالشهداء را به شدت زیر آتش گرفته. کادر اورژانس لشکر، پس از تخلیه کامل مجروحان، سوار بر یک

---

۱. یک نفربر پراستفاده در سطح جهان که ارتش آمریکا در سال ۱۹۶۰ اولین نمونه‌های آن را به کارگیری کرد و در حال حاضر، نمونه‌های متنوعی از آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آمبولانس و تویوتا هایس شخصی از جزیره خارج شده و روی جاده سیدالشهدا ادامه مسیر می دهند ولی خیلی دور نشده اند که موتور هایس می سوزد. سرنشینان برای پیشگیری از اصابت احتمالی آتش دشمن، به سرعت از هایس خارج شده و در اطراف پراکنده می شوند. در حاشیه جاده، تعداد قابل توجهی خودروی سبک، سنگین و زرهی به چشم می آید که زیر آتش متمرکز عراق، آسیب دیده و از مسیر خارج شده اند. انتظار نیروهای اورژانس زیاد طولانی نمی شود و چند دقیقه بعد، یک تویوتای کالسکه ای سر رسیده و هایس که سرنشین هایش دوباره سوارش شده اند را تا اهواز بوکسل می کند.<sup>۱</sup>

برخی نیروها، در مواجهه با انتشار خبر عقب نشینی، واکنشی متفاوت دارند. مهدی رحیمی می گوید:

«یکی از نیروهای مهندسی بود که همیشه خدا، زبانش به عقب نشینی بهتر می چرخید. آن روز هم وقتی آمد داخل چادر و بیدارم کرد که همه دارند می روند عقب، باورم نشد. اول رفتم بزنمش که عملیات به این خوبی، کجایش عقب نشینی دارد که دیدم انگار راست می گوید.»

با وجود پذیرش نسبی موضوع عقب نشینی توسط بیشتر نیروها، هنوز رزمندگانی هستند که به شدت مخالف این کار هستند و مخالفت شان را به شدیدترین شکل ابراز می کنند. احمد قیصری ها، از نزدیک شاهد یکی از این حوادث بوده. او می گوید:

«دورزننده بودند که هیچ شناختی از زادگاه و یگان شان نداشتیم و فقط از لابه لای صحبت هایشان فهمیدم برادرند. یکی شان سوار قایق شده بود که برگردد و دومی اصرار داشت به ماندن و ادامه جنگ. می گفت بی خود دستور عقب نشینی داده اند و باید بمانیم و بجنگیم. چند لحظه ای بحث کردند ولی به نتیجه ای نرسیدند و در نهایت موقعی که قایق خواست حرکت کند، برادر در ساحل، گلنگدن کشید و به شکلی خطرناک رو به قایق و برادرش تیراندازی کرد. قایق، به سرعت دور شد و درست نفهمیدم چه اتفاقی برای سرنشینان قایق افتاد ولی رزمنده ای که شلیک

---

۱. بهزاد رستگاری: «آمدیم تا مقرر شهید احمد حجتی جهادسازندگی نجف آباد در اهواز و حدود دوازده روز منتظر ماندیم که اگر خبری شد، برگردیم منطقه. در این مدت، می رفتیم به بیمارستان های سطح شهر اهواز سر می زدیم برای کمک ولی نیروی کافی داشتند و به ما احتیاج نبود.»

کرده بود را دیدم که سرش را انداخت پایین و برگشت به سمت خط.»

قاسم شیروی جانشین گردان قمربنی هاشم، در خصوص شرایط عقب نشینی، نظر می دهد:

«عملیات بدر، سخت و نفس گیر بود، به خصوص مواقعی که نیرو و مهمات مان رو به اتمام بود و عراق فشار شدیدی می آورد. بچه ها با تمامی وجودشان مقاومت می کردند و صحنه هایی پیش آمد که اصلاً نمی شود توصیف شان کرد. سخت تراز مقاومت در خط پدافندی، موقعی بود که مجبور شدیم منطقه را به سرعت تخلیه کنیم.»

احمد کاظمی، اولویت خروج از منطقه را به زخمی ها داده. او، محسن رضایی را مأمور کرده در اسکله مستقر شده و نظارت کند که اول مجروحان با قایق به عقب بروند و بعد نیروهای سالم از قایق استفاده کنند. البته در این فاصله، رزمنده های سالم می توانند از روی پل حادثی نیز به عقب برگردند ولی در قایق ها که امنیت به نسبت بیشتری داشتند، اولویت با زخمی ها است. در این میان، یک نفر تلاش دارد به نوعی قانون شکنی کند. محسن رضایی ماجرای برخوردش با این فرد را چنین شرح می دهد:

«خودش را زده بود به موجی شدن. هر قدر باهاش حرف می زدی، فقط دهانش را باز نگه داشته بود و با ایما و اشاره خیلی خوب نقش یک موجی را بازی می کرد. چندباری بهش تشریح کردم که بیا پایین ولی خودش را زده بود به کوچۀ علی چپ و از جایش تکان نمی خورد. این وسط، عراق هم چپ و راست آتش می ریخت و اعصاب همه را درب و داغان کرده بود. دیدم حرف حساب به گوش این بابا نمی ره. خیلی جدی تهدیدش کردم و چندمتری از اسکله دور شدم برای عملی کردن تهدیدم ولی همین که برگشتم، دیدم دازه با سرعت روی پل می دوه. دیگه نیازی به عملی کردن تهدیدم نبود و برگشتم سرکار خودم.»

به دلیل قرار گرفتن لشکر ۸ نجف در نزدیک ترین فاصله نسبت به جزیره مجنون شمالی، برخی یگان های مستقر در منطقه، از منطقه حد این یگان برای خروج از منطقه استفاده می کنند. رجبعلی جمالی معاون گردان ثامن الائمه، شاهد عبور یکی از این یگان ها بوده. جمالی اظهار می دارد:

«همین طور که در دو طرف جاده با نیروها مشغول عقب رفتن بودیم، دیدم ستونی از نیروهای ارتشی دارند به محل استقرارمان نزدیک می شوند. همین که رسیدند به ما،

عراق تمام آن محدوده را گرفت زیر آتش. ما داد و بی داد می کردیم که مثل بچه های خودمان بیایند پشت خاکریز ولی شیرازه فرماندهی شان از هم پاشیده بود و کسی به این حرف ها گوش نمی داد. نیروها، می دویدند به سمت اسکله و قایق ها و با فرود هر گلوله توپ، چندین نفرشان شهید و زخمی می شدند. آتش که مقداری سبک شد، برگشتیم به جاده و حرکت مان را ادامه دادیم. در همین لحظات، صفر مرادی فرمانده یکی از گروهان هایمان زخمی شد و چون هوشیاری اش را تا حدودی از دست داده بود، چند قدمی راه رفت و وسط جاده که آن لحظه، خلوت بود، افتاد زمین. نیروهایی که اطرافش بودند، به سرعت و قبل از رسیدن خودروها، کشاندندش کنار خاکریز و چند دقیقه بعد با یک تویوتا منتقلش کردند عقب.»  
جمالی ادامه می دهد:

«وقتی بیشتر نیروهای گردان از منطقه خارج شدند، با مهدی قلی غلامی و ریسی برگشتیم به منطقه تا اگر پیکر شهید یا تجهیزات خاصی در منطقه باقی مانده، انتقال شان دهیم. مقداری که جست و جو کردیم، چند پیکر شهید و تعدادی دوربین دید در شب پیدا کردیم. منتظر ماندیم تا دو تویوتا رسیدند و خواستیم چند دقیقه ای منتظر بمانند تا شهدا را ببرند. با توقف خودروها، به سرعت کارمان را به کمک راننده ها شروع کردیم ولی بین همه ما، کار مهدی قلی یک حماسه بود. غلامی که چند روز پیش دستش زخمی شده و تقریباً از کار افتاده بود، از ما کمک می گرفت و با همان یک دست، پیکر شهدا را می انداخت روی کولش و منتقل می کرد عقب تویوتا. وقتی تمام پیکرها را انتقال دادیم، از تویوتاها خواستیم بروند و خودمان پیاده راه افتادیم به سمت اسکله تا شاید شهدای دیگری پیدا کنیم که نکردیم و بعد از چند دقیقه انتظار در اسکله، با قایقی که ساعت ها بود بین جزیره و ساحل هور تردد می کرد، برگشتیم عقب.»

در خلال عقب نشینی، شجاعت برخی فرماندهان لشکر و اهتمام شان به تخلیه سریع

۱. حسینعلی مصطفایی مسئول وقت گردان ناصر لشکر ۸ نجف: «مثل بیشتر عملیات ها، در بدر هم وقتی شرایط سخت شد و رزمنده ها احساس کردند به حضورشان نیاز است، خیلی ها با وجود زخم های بعضاً عمیق و دردناک، عقب نرفتند و تحمل درد را به جان خریدند.»

و کامل منطقه، برای برخی نیروهای لشکر ۸ نجف جالب است. علی هاشمی می‌گوید: «عراق خیلی خوب و کامل روی دژها مسلط بود و ما جرات نمی‌کردیم سرمان را بیاوریم بالا ولی شعبانعلی زینلی، سوار موتور شده و مرتب روی دژها تردد می‌کرد تا مطمئن شود نیرویی جا نمانده. مانده بودم، با چه دل و جراتی دارد این‌کار را می‌کند.»

برخی نیروها هم وقتی آن‌چه از امکانات لشکر که توان و فرصتش فراهم است را از منطقه تخلیه می‌کنند، به سراغ بعضی امکانات رها شده برخی یگان‌های سپاه و ارتش می‌روند. اصغر عربپور، بیان می‌کند:

«ستونی از خودروهای سبک و نیمه‌سنگین، همراه با سلاح‌هایی که رویشان سوار بود، آمده بودند لب اسکله تا منتقل شوند ولی به دلیل محدودیت‌های انتقال یا عجله و ترس خدمه، در همان محدوده رها شده بودند. تا جایی که وقت داشتیم، با چند نفر از بچه‌ها رفتیم سراغ‌شان و تعداد زیادی از تجهیزات مثل تفنگ ۱۰۶ و موشک‌های ضدزره را از روی خودروها باز کردیم و فرستادیم آن طرف.»

مهدی صادقی نیز خاطره متفاوتی از این وضعیت دارد. صادقی، می‌گوید:

«با محمدرضا پوراسماعیلی شروع کردیم به انداختن نارنجک داخل توپ‌ها و دیگر تجهیزات باقیمانده. دست آخر هم که خواستیم برگردیم، من یک توپ ۱۰۵ میلی‌متری روسی که روز اول غنیمت گرفته بودیم و استفاده نشد<sup>۲</sup> را بستم عقب یک تویوتا و پوراسماعیلی یک ۱۰۵ آمریکایی را بست به عقب یک تویوتای دیگر و از روی پل برگشتیم به جزیره شمالی.»

در این میان، برخی تجهیزات باقیمانده از ارتش، به نجات امکانات لشکر ۸ کمک می‌کنند. مهدی رحیمی، اظهار می‌دارد:

«آماده خروج از منطقه بودیم ولی دل‌مان نمی‌آمد دستگاه‌های مهندسی که با هزار

۱. مهم‌ترین اقلام رها شده در منطقه، عبارتند از حدود یک کیلومتر پل خیبری، سیصد متر پل کوثری (نفررو)، بیست لودر و چهل بولدوزر (بیشترشان غنیمتی همین عملیات)، بیست تانک و نفربر (همه غنیمتی این عملیات) و سی قبضه توپ ضد هوایی که هجده قبضه آن در عملیات بدر غنیمت گرفته شده بودند.

۲. به گفته صادقی، از این قبضه در دیگر عملیات‌ها نیز استفاده می‌شود و در نهایت در خط پدافندی شبه جزیره فاو طی حملات ماه‌های پایانی جنگ، به دست عراق می‌افتد.



مصیبت از آب رد کرده بودیم یا ادوات غنیمتی را منفجر کنیم. با رضا موحدی و علی جولایی و خداداد نادری نژاد رفتیم سراغ چند جی اس پی ارتش که می دانستیم می توانند دستگاه‌ها را عبور دهند. هیچ آشنایی با این دستگاه‌ها نداشتیم و فرصت کم بود ولی توکل کردیم به خدا و هرطوری بود راه‌شان انداختیم و تعدادی از دستگاه‌های مهندسی و تانک‌ها را به کمک آن‌ها، از هور عبور دادیم.<sup>۱</sup>

اهمیت تخلیه تجهیزات باقی مانده در منطقه به حدی است که برخی نیروها در این مسیر جان‌شان را هم به خطر می اندازند. اکبر سرمدی، نمونه‌ای از این موارد را چنین روایت می‌کند:

«عقب‌نشینی هنوز کامل نشده بود که مهدی محمدی<sup>۲</sup> خبر داد همان سطح‌ای که بچه‌های مهندسی درست کرده و ما رویش دو موتور شش سیلندر مرکوری سوار کرده بودیم، در مسیر مانده. گویا یکی از بولدوزرها را سوار کرده و با حداکثر سرعت ممکن، در حال برگشت بودند که هر دو موتور از کار می‌افتد. وقتی رسیدیم به موقعیت، دیدم سطح در محدوده‌ای بدون پوشش نیزار، توی دید و تیر دشمن گیر افتاده و آتش مستمر و سنگینی روش می‌ریزند. از دقت شلیک‌ها پیدا بود که قشنگ ما را می‌بینند و هر لحظه امکان داشت سطح و بولدوزر را منهدم کنند. تنها امتیازمان این بود که وسط آب بودیم و گلوله‌هایی که دورتادورمان می‌خورد، یا عمل نمی‌کردند یا در عمق منجر می‌شدند و ترکش مؤثری نداشتند. هرطوری بود، رفتیم روی سطح و موتورها را بررسی کردیم؛ یکی از موتورها به دلیل فشار زیادی که بهش آمده بود، سوخته و موتور دوم از کار افتاده بود. مقداری به موتور خراب و رفتیم ولی فایده‌ای نداشت و دست آخر سطح و بولدوزر را با چند قایق بزرگ بوکسل کردیم عقب.»

در خلال عقب‌نشینی، پل حادثی از روطه به جزیره شمالی، شلوغ‌ترین مسیر مواصلاتی

---

۱. مهدی رحیمی: «از آن زمان، چند جی اس پی به تجهیزات لشکر اضافه شد ولی استفاده زیادی در عملیات‌های بعدی نداشتند و بعد از جنگ، مدت‌ها در گوشه‌ای از پادگان عاشورا نگهداری و در نهایت کنار گذاشته شدند.»

۲. شهید مهدی محمدی فرزند محمد علی، بیست و یکم فروردین ۶۶ در بیست و یک سالگی طی عملیات کربلای ۸ در شلمچه به شهادت رسید. از این خانواده، عبدالرسول محمدی هم چهارم خرداد ۶۰ در بیست و سه سالگی در خط پدافندی فیاضیه آبادان به شهادت رسیده بود.

این محدوده محسوب می‌شود. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، در گزارش خود، شرایط پل را چنین توصیف کرده: «قبل از این، مسئولین و مأمورین پل می‌گفتند خودروها باید با فاصله و سرعت کم حرکت کنند چون با حرکت خودروها، پل به طرف پایین و بالا و به شکل موج حرکت می‌کند و حرکت بر روی آن ناممکن می‌شود اما این پل به هنگام عقب‌نشینی نیروها، سنگینی همه خودروها و نفرات که از ابتدا تا انتهای پل در حرکت بودند را تحمل کرد. علاوه بر ستون خودروها، نیروهای پیاده نیز از روی پل عبور کردند. حتی یک نقطه از پل خالی نبود و سرتاسر آن از خودرو و نیرو پوشیده بود. در نهایت حوالی ساعت یک و نیم صبح، بخش عمده نیروها و امکانات از مسیر پل تخلیه شدند و پس از آن، پل را منفجر کردند.»

در انتهای این مسیر یعنی جایی که پل به پد ابوالفضل متصل می‌شود، وضعیت ویژه‌ای حاکم است و تقریباً همه نیروها به محض ورود به این محدوده، اسلحه‌شان را در چند نقطه مشخص رها کرده و ادامه مسیر می‌دهند. به تدریج در این نقاط تپه‌های کوچکی از اسلحه درست می‌شود که به تدریج بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند. در این بین، برخی نیروها عملکرد متفاوتی در مواجهه با این موضوع دارند. اکبر سردی با تحسین مسئولیت‌پذیری این گروه، می‌گوید:

«صبح، گردانی از نیروهای ارتش را انتقال داده بودیم آن طرف و عصر همان افراد مثل بقیه داشتند به عقب بر می‌گشتند ولی هیچ‌کدام حتی آن‌هایی که به شدت زخمی شده و به سختی راه می‌رفتند، حاضر نبودند اسلحه‌شان را رها کنند. به چشم دیدم که یکی‌شان، پاشنه‌اش را ترکش برده بود ولی اسلحه‌شان را محکم گرفته بود و هر قدر اصرار کردیم اسلحه را بگذاره، قبول نکرد که نکرد.»

با وجود خروج بخش قابل توجهی از نیروها از منطقه، برخی از فرماندهان ارشد ارتش و سپاه، هنوز در منطقه‌اند و این حضور، از نظر برخی نیروها مشکل‌ساز است. محمدعلی مشتاقیان می‌گوید:

«وقتی متوجه دستور عقب‌نشینی شدید، شروع کردیم به فراهم کردن مقدمات کار ولی حضور احمد کاظمی و دیگر فرماندهان، دردسر شده بود و بیشتر حواس مان به این بود که آن‌ها آسیبی نبینند. خواستم که اول فرماندهان برگردند عقب تا دست و

بال مان باز شود ولی احمد و صیاد به این راحتی‌ها زیر بار نمی‌رفتند.<sup>۱</sup> می‌خواستند بمانند تا به عنوان آخرین نیرو برگردند. صیاد شیرازی را چندین بار سوار قایق کردند که برود عقب ولی هر بار دلش طاقت نمی‌آورد و وسط راه می‌پرید داخل هور و شناکنان برمی‌گشت. از چند نفر خواستم که دست و پایش را بگیرند و ببرند داخل قایق و نگذارند دوباره برگردد. احمد کاظمی را هم دادیم دست محسن رضایی از نیروهای اطلاعات لشکر که از پشت بغلش کرد و گذاشتش داخل قایق و به زور برگرداند عقب. البته چند نفر از فرماندهان قرارگاه هم بودند که آن‌ها خودشان سوار قایق شدند و برگشتند.»

احمد سیاف زاده از فرماندهان شناخته شده جنگ هم با تأیید این روایت، می‌گوید: «چند نفر که از شهادت صیاد شیرازی و رحیم صفوی نگران‌اند، به زور آن‌ها را سوار قایق می‌کنند تا عقب بروند. قایق بیست متر دور نشده که صیاد خودش را توی آب می‌اندازد و برمی‌گردد. حالت غریب و عجیبی دارد. گفت حق ندارید برای فرمانده تصمیم بگیرید.»

محسن رضایی نیروی واحد اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، در تشریح چگونگی خروج احمد کاظمی از منطقه می‌گوید:

«احمد، یک کلام می‌گفت نمی‌آید عقب و می‌خواست بماند و همان جا شهید شود. هر قدر باهاش حرف زدیم، فایده نداشت و حتی گاهی تشر می‌زد که من دستور می‌دهم برگردید عقب! همه مضطرب شده بودیم و نمی‌دانستیم چه کار کنیم. به مجید کبیرزاده گفتیم تو باهاش هم شهری هستی، به نظرت چی کارش کنیم؟! گفت فقط یک راه داره؛ از پشت سر باید بغلش کنی و ببریش. رفتم پشت سرش و دوباره خواهش و التماس که بریم عقب ولی باز قبول نکرد و راه افتاد برود که یک لحظه بغلش کردم و از زمین گندم‌ش. چون قدم بلندتر بود، پاهایش حدود نیم متر از زمین فاصله گرفته بود و مرتب می‌گفت زشته، بگذارم پایین ولی محل ندادم و تا خود قایق دویدم. همین‌که گذاشتمش داخل قایق، آرام شد و هیچی نگفت.»

۱. محسن رضایی: «احمد، قاسم محمدی و سیف‌الله رهنما، زارزار گریه می‌کردند و می‌گفتند چرا این پیروزی که با این همه شهید و مجروح و جان‌کندن کسب کردیم را مفت و مجانی داریم از دست می‌دهیم.»

علی اسحاقی فرمانده وقت واحد جنگ الکترونیک سپاه، در تشریح شرایط ویژه فرماندهان ارشد سپاه و ارتش طی این مقطع زمانی می‌گوید:

«ما لحظه به لحظه عقب‌نشینی واحدهایمان را به آقای رضایی و کسانی که در قرارگاه حضور داشتند، اطلاع می‌دادیم. آقارحیم و آقای صیاد به منطقه رفته بودند تا آخرین وضعیت منطقه را بررسی کنند و اصرار آقای رضایی برای عقب آمدن را به فرماندهان تأکید و آن‌ها را توجیه کنند که نباید این جا بمانند. زمانی که عقب‌روی شروع شد، تحرک دشمن زیاد شد. ما ضمن این که گزارش وضعیت دشمن را به فرمانده کل سپاه می‌دادیم، یکی از پایگاه‌هایمان را برای جمع‌آوری اطلاعات یگان‌ها و نیروهای خودمان بسیج کردیم. ما وضعیت یگان‌های خودمان را که در حال عقب‌نشینی بودند، می‌گرفتیم. چون خود بچه‌ها برای گزارش‌دهی خیلی تمرکز نداشتند. این وضعیت را به آقامحسن انتقال دادیم. با تحلیل گزارش‌های خودمان فهمیدیم الآن آقای صیادشیرازی و آقای رحیم صفوی در منطقه جا می‌مانند و این وامصیبتا بود. آقای رضایی تدبیر کردند و دو قایق عاشورا را با سلاح و نفر فقط برای نجات رحیم و صیاد فرستادند. وقتی آن‌ها به قرارگاه رسیدند، دیگر نداشتند. باورتان می‌شود آن جا برای این دو بزرگوار گریه کردیم. خیلی مظلومانه به عقب برگشتند. همه فرمانده لشکرها هم همین وضعیت را داشتند. خیلی با سختی توانستند برگردند.»

به دنبال تخلیه بخش عمده نیروها، امکانات و تجهیزات انتقال داده شده به اسکله رحمت نیز طی چندین مرحله و با سرعت از منطقه خارج می‌شوند. پس از این مرحله، تعداد محدودی از نیروها شروع می‌کنند به جداسازی قطعات تشکیل دهنده اسکله و انتقال آن‌ها به نزدیک‌ترین پد در جزیره مجنون شمالی.

آخرین مأموریتی که احمد کاظمی به نیروهایش داده، انفجار دژ ساحلی است تا آب در محدوده نزدیک به ساحل جاری شود و از تحرک احتمالی زرهی عراق در این نقطه و اجرای آتش بر روی نیروهای در حال عقب‌نشینی، پیشگیری شود. عصر ششمین روز عملیات و ساعاتی قبل از تاریک شدن هوا، آخرین نیروهای باقیمانده در شرق دجله، آماده انجام این مأموریت می‌شوند.

محمد علی مشتاقیان می‌گوید:

«نیروهای تخریب، چند اژدر بنگال گذاشتند در بدنهٔ دژ و چند متر فیتیله وصل کردند به اژدرها. به جزم و دو نیروی تخریب، همه را فرستادیم عقب تا اگر انفجار از کنترل مان خارج شد، نیروی کمتری آسیب ببینند. من و یکی از تخریب‌چی‌ها نشستیم داخل قایق و نفر سوم که نوجوان بود، رفت پایین تا فیتیله را آتش بزند. از داخل قایق نگاهش می‌کردم. چندباری کبریت را کشید ولی آتش نگرفت. پریدم پایین و اول فیتیله را آتش زدم و بعد نوجوان تخریب‌چی را بغل کردم و گذاشتم داخل قایق. بعد هم خودم پریدم بالا و به سرعت حرکت کردیم. هنوز خیلی دور نشده بودیم که دژ منفجر شد و تکه‌هایی از کلوخ‌های آن، خورد به سرو صورت مان که خیلی جدی نبود و آسیب خاصی ندیدیم.»

با خروج کامل نیروها و فرماندهان لشکر ۸ نجف از شرق دجله و استقرارشان در پدهای جزیرهٔ شمالی، بخشی از نیروها که تا پیش از این تصور می‌کردند مثل بسیاری از عملیات‌ها، در حال انتقال به عقب برای جایگزینی با نیروهای تازه نفس هستند، تازه متوجه موضوع عقب‌نشینی می‌شوند. بیشتر نیروها با وجود خستگی شدید، سراغی از استراحت نگرفته و گوشه و کنار با خود خلوت کرده‌اند. برخی نماز و قرآن خوانده و تعدادی هم با حالتی مبهوت و چشمانی گریان، دنبال جوابی برای سؤالات‌شان هستند. اصلی‌ترین سؤال این است که چرا عقب‌نشینی؟!

ساعاتی پس از عقب‌نشینی، عراق که تا حدودی متوجه موضوع شده، تعداد محدودی از نیروهایش را با احتیاط وارد منطقه می‌کند تا ضمن انجام شناسایی، آخرین شرایط جبهه را به فرماندهان عراقی گزارش دهند. این نیروها از چند محور وارد منطقه شده و ضمن بررسی و پاک‌سازی خطوط دفاعی و سنگرها، به آرامی جلو می‌آیند. آن‌ها طی سرکشی به برخی سنگرها، با خوراکی‌هایی مواجه می‌شوند که تا چند ساعت پیش به ایرانی‌ها تعلق داشته ولی به علت سرعت بالای عقب‌نشینی، جا مانده‌اند. ایرانی‌ها وقتی با دوربین عراقی‌ها را در حال استفاده از این خوراکی‌ها می‌بینند، فقط می‌توانند ابراز خشم کنند.

در خلال پیشروی نیروهای عراقی، یکی از رزمندگان لشکر ۸ نجف برای دقایقی اسیر می‌شود؛ «رحیمی» سربازی است لاغر اندام اهل خور و بیابانک و عضو یگان دریایی کوشر که

از شدت خستگی در یکی از کانال‌های نزدیک به ساحل هور خوابش برده و از عقب نشینی بی اطلاع مانده. عراقی‌ها او را دستگیر کرده، دست‌هایش را از پشت بسته و پرتاب می‌کنند داخل کانالی پر از جنازه‌های ایرانی و عراقی. رحیمی، وقتی می‌بیند نیروهای دشمن به سراغ دیگر نقاط رفته و مشغول جمع‌آوری غنیمت و زدن تیر خلاص به مجروحان شده‌اند، فرصت را غنیمت شمرده، به سرعت دست‌هایش را باز کرده و با یکی از آخرین قایق‌های باقی مانده در ساحل هور، از مهلکه فرار می‌کند. البته نیروهای عراقی به محض روشن شدن موتور قایق، متوجه موضوع شده و قایق را به شدت زیر آتش می‌گیرند ولی رزمنده لشکر ۸ نجف در نهایت موفق به فرار می‌شود.

### حرکت شهادت طلبانه

بلافاصله پس از خروج نیروهای لشکر ۸ نجف از شرق دجله و استقرار در جزیره شمالی، با توجه به تراکم بالای نیروهای لشکر در جزیره و احتمال حملات هوایی و توپخانه دشمن، انتقال نیروها از جزیره به دشت جفیر نیز شروع می‌شود.

مجید یزدانی، یکی از نیروهای با سابقه واحد بهداری لشکر ۸ نجف، بیست و هفتم اسفند ۶۳ در خاطرات روزنوشت خود نوشته: «از منطقه جفیر گذشتیم و از پشت پاسگاه بزرگ و از روبه روی مقر حمزه ۲ گذشتیم و از لب آب‌های هور گذشتیم. از اهواز تا حمزه ۲ شصت کیلومتر است و از حمزه ۲ تا جزیره شصت کیلومتر. وارد جاده مهم و بزرگ خیبر شدیم که شلوغ بود و ترافیک و گرد و خاک و جاده خراب. چندین خودرو در هور افتاده بودند. در طول جاده چهارده کیلومتری جزیره، صدها خودروی سنگین و سبک در حرکت است؛ انواع تویوتا، ایفا، تربلی، کمپرسی، لودر، بولدوزر، نیشان، تانکر، آمبولانس، جیب و تانک زرهی. به چهارراه امام خمینی که رسیدیم که اول جزیره است، دیدیم همه ماسک زده‌اند و آتش روشن کرده‌اند که فهمیدیم عراق بمب شیمیایی انداخته. ما در ایفا، بوی گند بمب را احساس کردیم و من ماسک زده و راننده چفیه زده بود ولی سرمان درد گرفت و صورت مان و چشم‌هایمان می‌سوخت. به آخرین چهارراه یعنی نزدیک موقعیت امام حسین که رسیدیم، کنار توپخانه ارتش، دیدیم همه نیروهای لشکر به عقب برمی‌گردند. تعجب کردیم و معاون موتوری لشکر حسین عابدینی گفت که شما هم برگردید به حمزه ۲. در این

شلوغی و بمباران شیمیایی برگشتیم که در چهارراه امام خمینی یک هوایمای عراقی را دیدم که از بالای ماشین‌ها رد شد و پشت سر ما را بمباران کرد. به حمزه<sup>۲</sup> برگشتیم.»  
محسن ابراهیمی اذعان دارد:

«همین‌که بیشتر نیروها از جزایر خارج شدند، عراق حملات هوایی سنگینی انجام داد و علاوه بر بمب‌های خوشه‌ای، از بمب‌های دوزمانه که در ارتفاع مشخصی از سطح زمین منفجر می‌شدند هم استفاده کرد ولی چون خوشبختانه نیروی بسیار کمی در جزیره باقی مانده و تمام‌شان در سنگر بودند، تلفات خاصی ندیدیم.»  
در گزارش روزشمار جنگ ایران و عراق، تخلیه جزیره به یک معجزه تشبیه شده؛ «در جزیره نیز ترافیک سنگینی از نیرو و امکانات به وجود آمده بود ولی با پیگیری برادران، الحمدلله تا [ساعت] پنج صبح، کلیه امکانات از جزیره نیز خارج شده. به طوری که وقتی صبح فردا دشمن با شانزده هوایمما در آسمان جزیره به پرواز درآمد تا نیروهایی که عقب‌نشینی کرده‌اند را بمباران کند، از لطف خدا یک نفر [هم] در جزیره نبود. واقعاً عقب آمدن نیروها به یک معجزه الهی شباهت داشت. دشمن می‌توانست پنج الی شش هزار اسیر بگیرد.»

با وجود تخلیه به موقع نیروها، به دلیل شکل خاص عقب‌نشینی و بی‌اطلاعی از چرایی آن، احمد کاظمی نیز مثل بیشتر فرماندهان لشکر، به شدت عصبانی و ناراحت است. اصغر عربپور می‌گوید:

«احمد کاظمی، به هیچ‌وجه عقب‌نشینی را قبول نداشت و روزی که آمدیم عقب، تا ساعت‌ها بی‌سیم قرارگاه را جواب نمی‌داد. این دستور، برای احمد و نیروهای لشکر، به نوعی تحمیلی بود.»

احمد سلیمانی، شرایط فرمانده لشکر در این لحظات را چنین توضیح می‌دهد:  
«احمد، آرام و قرار نداشت. همین‌طور بین سنگرهای پدابوالفضل جزیره شمالی قدم می‌زد و مرتب می‌گفت که به ما خیانت شده. فردا صبح هم از ما خواست برویم روی دکل دیده‌بانی پد امام حسین و منطقه‌ای که روز قبل از آن عقب‌نشینی کرده بودیم را بررسی کنیم. طبق آن چه ما دیدیم و شنود لشکر از مکالمات دشمن به دست آورد، عراق تا ساعت‌ها به شکل گسترده به آن محدوده وارد نشده بود؛ حالا یا

احتیاط می‌کردند یا باورش‌شان نمی‌شد ما با این سرعت از منطقه خارج شده باشیم. وقتی احمد این گزارش‌ها را شنید، دستور داد گردانی از نیروهای شهادت طلب تشکیل بدهیم و همراه خودش برگردیم به مواضع قبلی مان. می‌گفت این بار دیگر برگشتی در کار نیست و همان جا می‌مانیم.»

در شناسنامه لشکر ۸ نجف، پیرامون این موضوع آمده: «فرمانده لشکر بعد از حضور در جزیره شمالی، فرماندهان گردان‌ها و واحدهای لشکر را جمع کرد و گفت من این عقب‌نشینی را قبول ندارم. بروید گردان‌ها را جهت ادامه عملیات آماده کنید. سپس در بین نیروهای گردان‌های پیاده در منطقه جفیر حضور یافت و با یک سخنرانی آتشین، نیروها را آماده عملیات کرد.»

سیدناصر حسینی، در خصوص این سخنرانی بیان می‌دارد:

«احمد گفت بروید به نیروها بگویید که امشب عاشورا است و می‌خواهیم برگردیم به مواضع خودمان. می‌خواهیم تا قبل از این‌که عراقی‌ها برگردند، برویم سر جای قبلی مان. تلاش کردیم از این تصمیم منصرفش کنیم و خواستیم بیشتر فکر کند ولی حرف خودش را می‌زد و تأکید داشت هر چه زودتر با نیروها اتمام حجت کنیم. ما هم رفتیم و این صحبت را برای نیروها مطرح کردیم.»

با وجود صحبت‌ها و واکنش‌های حماسی فرمانده لشکر، بیشتر نیروها آمادگی روحی و جسمی لازم برای بازگشت به جزایر را ندارند. محمدتقی رضوانپور می‌گوید:

«خیلی‌ها زخمی یا شهید شده بودند و روحیه بیشتر نیروها درب و داغون بود. هر قدر بهشان التماس کردم که جمع بشید، باهاتون حرف دارم، کسی تکان نخورد. گذشت تا خود احمد آمد و وقتی اوضاع را دید، با ناراحتی خاصی گفت چرا دستور را اجرا نمی‌کنید؟! گفتم نیروها دیگه نمی‌مانند. همان لحظه حسین صنعتکار پا شد و با چهره‌ای برافروخته، گفت برادر احمد! غلط می‌کنیم اطاعت نکنیم، ما کی باشیم که اطاعت نکنیم! اومدیم شهید بشیم! با این حرف، احمد و خیلی‌های دیگه به گریه افتادند.»

محسن رضایی نیروی اطلاعات عملیات لشکر ۸ نجف، گوشه‌ای از شرایط نیروها در این مقطع حساس را این‌گونه شرح می‌دهد:



«احمد کاظمی گفته بود آماده باشید که می‌خواهیم هلی‌برن شویم آن طرف و منطقه را دوباره بگیریم. گفتیم هر چه دستور بدهی، آماده‌ایم برای اجرا. با حسین صنعتکار رفتیم داخل چادری تا مقداری استراحت کنیم و ببینیم چه پیش می‌آید. صنعتکار گفت من دراز می‌کشم و تو شروع کن به خواندن قرآن تا حال و هوایمان عوض شود. داشتم دنبال سوره‌ای کوچک و ساده می‌گشتم که صنعتکار قرآن را از دستم گرفت و رفت زیرپتو و شروع کرد به خواندن قرآن. طوری گریه می‌کرد و شانه‌هایش می‌لرزید که پتو، بالا و پایین می‌شد. طاقت نیاوردم این حالت را ببینم و از چادر آمدم بیرون.»

مجید یزدانی که در این مقطع، در پایگاه شهید مدنی اهواز حضور داشته، در خاطرات روزنوشت خود نوشته: «هنوز تلفن [برای تماس با شهرها] آزاد نشده است. امروز احمد کاظمی برای نیروها سخنرانی کرده و گفته که عملیات در پیش داریم. پایگاه خیلی شلوغ شده است. در حدود پنجاه نیروی جدید برای موتوری، تدارکات و تسلیحات فرستاده‌اند و بقیه نیروهای نجف‌آبادی را سازماندهی کردند و به حمزه<sup>۲</sup> فرستادند. از خمینی شهر یک ماشین گز برای لشکر آوردند و سهم خودمان را از تدارکات گرفتیم. در محوطه بودم و با دوستان مشغول صحبت. با مسئول موتوری بحث‌مان شد در مورد غرور آن‌ها در رابطه با عملیات [بدر] و گرفتن بصره. فعلاً در عملیات تخته شده است. دیشب پنج اتوبوس از نجف‌آباد نیروی جدید اعزام شدند که در محوطه با بعضی از آن‌ها دیدار کردم.»

دقایق یا ساعتی پس از این وقایع، احمد کاظمی برای تشکیل جلسه مهمی به قرارگاه فراخوانده می‌شود. این جلسه، با حضور فرماندهان ارشد سپاه و ارتش و فرماندهان یگان‌های شرکت‌کننده در عملیات، تشکیل شده است. احمد غلامپور، شرایط این جلسه را چنین توصیف می‌کند: «فرماندهان در قرارگاه جمع بودند. فشار روحی‌شان قابل توصیف نیست. برادری از فرماندهان تا حد جنون ناراحت شده بود و به محض رسیدن صیادشیرازی، با او درگیر شد و داد و بی‌داد راه انداخت. چنین حالت عجیب و غریبی، تا آن زمان ندیده بودیم. چنین آشفتگی‌ها و درهم ریختگی‌هایی اصلاً سابقه نداشت. کسی رغبت نداشت صحبت کرده یا حتی به دیگری نگاه کند.»

در ادامه، فرماندهان قرارگاه با ارائه توضیحاتی از کلیات عملیات و مسائلی که به دلایل

مختلف، از دید و اطلاع فرماندهان یگان‌ها دور مانده، شرکت‌کنندگان را تا حدودی آرام کرده و به تدریج مدیریت جلسه را به دست می‌گیرند. با این وجود، اعتراض‌ها و گله‌ها هم چنان ادامه دارد و به نظر می‌رسد تعداد قابل توجهی از فرماندهان، هنوز قانع نشده‌اند. در این شرایط، پیامی منتسب به حضرت امام خمینی (ره) که خطاب به رزمندگان شرکت‌کننده در عملیات بدر صادر شده، خوانده می‌شود.

راوی مرکز اسناد، پیام حضرت امام را به این شرح آورده: «به فرماندهان ارتش و سپاه بگویند، چون گزارش دادند بعضی‌ها ناراحت هستند، می‌خواستم این مساله را بگویم که هیچ چیزی جای نگرانی نیست. البته من برای شما و شهدا دعا می‌کنم ولی باید همه بدانیم که ما تابع اراده خدا هستیم. ما از ائمه که بالاتر نیستیم. آن‌ها هم در ظاهر، بعضی از وقت‌ها موفق نبودند؛ هم پیغمبر، هم امیرالمؤمنین، هم امام حسن و امام حسین. ما که نسبت به مقام آن‌ها چیزی نیستیم. عمده، مشیت خداوند است که هرچه بخواهد همان خوب است و چون غسل شیرین، همه باید با آغوش باز پذیرای آن چه او می‌خواهد باشیم. از هیچ چیز نگران نباشید. محکم باشید و از هم اکنون در فکر عملیات بعد باشید و مطمئن باشید که پیروز هم هستید. اگر کار برای خدا باشد که شکست ندارد.»<sup>۱</sup>

احمد غلامپور، از نتایج قرائت پیام حضرت امام، می‌گوید:

«با خواندن هر جمله از پیام، مقداری از یاس و ناامیدی افراد برطرف می‌شد. پیام که تا انتها خوانده شد، ناامیدی‌ها و افسردگی‌های همه از بین رفت. همه افراد متحول شدند و روحیه عجیبی گرفتند. گویی در آن پیام، اشعه حیات بخشی وجود داشت که نور امیدواری و تلاش بر جان می‌تاباند. لبخندها بر لب‌ها نشست. چهره‌ها باز شد و صحبت‌ها شروع شد. وضع نیم ساعت قبل از بین رفته و گویی بارانی از صفا و طراوت، کویر وجودها را از خستگی و دل‌مردگی شست و شوداده بود.»

صیادشیرازی نیز نتیجه پیام حضرت امام را چنین شرح می‌دهد:

«من هم روحیه محکمی گرفتم. گفتم اولاً باید همه یگان‌ها ظرف سه روز خودشان را بازسازی کنند که می‌خواهیم مأموریت بعدی را ابلاغ کنیم. یگان‌هایی هم به اسم یگان شهادت درست کردیم و گفتیم داوطلب می‌خواهیم. از آن‌ها که می‌خواهند

۱. امام خمینی و دفاع مقدس، موسسه نشر آثار امام خمینی، صص ۲۵ تا ۳۰، روایت احمد غلامپور.

جلودار و پیش‌تاز و خط‌شکن باشند. گفتیم حسینی را تاریکش می‌کنیم [تا] آن‌ها که می‌خواهند بروند. تعداد زیادی ماندند و ثبت‌نام کردند. سه روز بعد که از لشکرها بازدید کردم، آثار معجزه‌ پیام امام را دیدم. آن لشکراز هم پاشیده قبلی، همه منظم سلاح گرفته بودند.»

پس از حاکم شدن شرایط جدید در جلسه قرارگاه، بحث و گفت‌وگو بین فرماندهان ارتش و سپاه برای دقایقی ادامه پیدا کرده و در نهایت پایان جلسه به صورت رسمی اعلام می‌شود. البته این جلسه، آخرین نشست فرماندهان ارشد سپاه در آن روز نیست و آن‌ها بلافاصله پس از بدرقه فرماندهان ارتش، به همان سنگر برمی‌گردند تا ضمن بررسی آخرین وضعیت یگان‌های سپاه، در خصوص برنامه‌های آینده تصمیم‌گیری کنند.

هم‌زمان با تشکیل جلسه دوم، تعدادی از نیروهای شاخص لشکر ۸ نجف، راهی قرارگاه می‌شوند تا اعتراض‌شان به شرایط پیش آمده برای عملیات را به گوش فرماندهان برسانند. این گروه اعتقاد دارند حتی در صورت تثبیت نشدن دیگر مناطق عملیات، می‌شد منطقه حد لشکر ۸ نجف و یگان‌های مجاور را نگه داشت تا به عنوان یک سرپل، در عملیات‌های بعدی مورد استفاده قرار بگیرد.

محمدعلی مشتاقیان که با همراهی نیروهایی مانند مجید کبیرزاده، محمدرضا پوراسماعیلی، سیدناصر حسینی، حمیدرضا رادی، مسعود یوسفی، مصطفی نصر و تعداد دیگری از کادر فرماندهی گردان‌ها و واحدها در متن این حرکت اعتراضی حضور داشته، جزئیات ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«همه خسته بودیم و عصبانی و دنبال بودیم یقه کسی را بگیریم و باهاش دعوا کنیم. بدون این‌که با احمد کاظمی مشورت کنیم یا حداقل در جریان موضوع بگذاریمش، با دو تا توپوتا و با همان سرو وضع گلی، خاک آلود، سیاه و بدن‌های بعضاً زخمی، رفتیم داخل قرارگاه. به داد و بی‌دادهای دژبانی هم توجهی نکردیم و با سرعت راندم تا نزدیک سنگری که فرماندهان در آن جلسه داشتند. محسن رضایی، رحیم صفوی، شمنخانی، بشردوست، احمد کاظمی و چند فرمانده دیگر نشسته بودند و بحث می‌کردند. بدون هماهنگی رفتیم داخل و من شروع کردم به داد و بی‌داد و اعتراض که چرا این تصمیم را گرفتید؟! هم‌زمان با من و لحظاتی

بعد، چند نفر دیگر هم شروع کردند به اعتراض و غرور و زدن. فرماندهان که اوضاع و احوال مان را دیدند، سریع پا شدند و خواستند بنشینیم و گلوبی تازه کنیم و حرف‌شان را بشنویم.»

مشتاقیان، ادامه می‌دهد:

«در این جلسه که چند ساعت طول کشید، هر کدام از ما سؤالات و مسائل مختلفی را بعضاً با تندی و عصبانیت مطرح می‌کردیم و فرماندهان، با آرامش به تمامی این موارد جواب می‌دادند. رحیم صفوی، از روی نقشه، آخرین وضعیت عراق و نیروهایش در منطقه را شرح داد و توضیح داد که چقدر تانک وارد منطقه کرده‌اند، چه میزان آتش توپخانه و حملات هوایی تدارک دیده‌اند و چه حجم آتشی روی مناطق شمالی عملیات اجرا کرده‌اند. توضیح داد که اگر عقب‌نشینی نمی‌کردیم، تلفات و خسارت‌های فوق‌العاده سنگینی به ما تحمیل می‌شد. از بین دلایل و مواردی که مطرح کردند، بخشی را پذیرفتیم و تعدادی را قبول نکردیم ولی در نهایت با قهر و اوقات تلخی، از سنگر آمدیم بیرون. البته در مجموع، تا حدود زیادی قانع و آرام‌تر شده بودیم.»

سیدناصر حسینی، دیگر نیرویی است که در جریان این اعتراض حضور داشته. حسینی می‌گوید:

«تا حد انفجار عصبانی بودیم و کسی جلودارمان نبود. خیلی سریع، محل جلسه اصلی فرماندهان را پیدا کرده و بدون اجازه و هماهنگی‌های مرسوم، رفتیم داخل. به محض ورود و بی‌مقدمه، شروع کردیم به بیان انتقادات تند و تیز، همراه با بیان عبارات و کلماتی که در شرایط عادی بعید بود از دهان مان خارج شوند. برخی که کنترل‌شان را از دست داده بودند، وارد مراحل بالاتر هم شدند. بیشتر فرماندهان، حساسی جا خورده و تلاش داشتند به شکلی آرام مان کنند ولی زورشان نمی‌رسید. دقایقی که گذشت، رحیم صفوی گوشه‌ای نشان‌دهان و گفت بگذارید پیام امام را برایتان بخوانم، شما که نمی‌خواهید از امام جلوتر بزنید؟! گفتیم مخلص امام

۱. در شناسنامه تهیه شده برای لشکر نجف، درگیری فیزیکی برخی نیروهای لشکر با فرماندهان قرارگاه تأیید شده و این موضوع، به مقطع پس از سخنرانی آتشین شهید کاظمی در جمع نیروهای پیاده لشکر مربوط دانسته شده است.

هم هستیم و پیام را تمام و کمال گوش دادیم. پیام، آبی بود روی آتش خشم مان و بعدش هم نفری یک آب میوه بهمان دادند و آمدیم بیرون.»

این حرکت اعتراضی، در قرارگاه ختم به خیر می شود ولی در لشکر ۸ نجف، این پایان ماجرا نیست و احمد کاظمی که بابت اقدام خودسرانه نیروهایش به شدت ناراحت شده، به تدریج و در چند مرحله، با برخی از آن ها زاویه پیدا می کند. کاظمی اعتقاد دارد اگر قرار است اعتراضی بیان شود، باید طبق سلسله مراتب و از طریق فرماندهی لشکر صورت بگیرد.

احمد قیصری ها، در تحلیل چرایی ناراحتی شدید نیروها و عکس العمل خاص آن ها می گوید:

«یک چیزی می گوئیم و می شنویم و داریم خاطره ای تعریف می کنیم ولی این که در آن شرایط کسی بر فکر و اعصابش مسلط باشد و بتواند منطقی فکر کند و تصمیم بگیرد، خیلی سخت است. یعنی شما این طور حساب کنید که حدود یک سال برای این عملیات کار شده بود، این همه شهید و زخمی داده شد و خیلی ها دوست یا فرمانده شان را از دست داده بودند. داریم راجع به چنین شرایطی حرف می زنیم.»

قیصری ها که خاطراتش از عملیات بدر را حوالی سال ۶۵ به صورت روزشمار نوشته، در مورد شرایط نیروهای لشکر نیز در این مقطع آورده:

«روز بعد از جلسه قرارگاه، احمد کاظمی نیروها را جمع کرد و گفت من اشتباه کردم و خیانتی در کار نبوده. اگر ما در منطقه می ماندیم، دور می خوردیم و همه اسیر یا شهید می شدیم. بعد هم مضمون صحبت های غلامعلی رشید برای فرماندهان یگان های شرکت کننده در عملیات را برایمان تکرار داد. گویا رشید گفته بود که فقط شش یگان توانسته بودند به دجله برسند و نیروهایی که در شمال منطقه مستقر بودند، کیفیت خوبی نداشتند و نمی توانستند در مقابل عراق که حداقل هفتصد تانک برای حمله از این سمت آماده کرده بود، مقاومت کنند. گویا رشید

---

۱. برخی نیروها اعتقاد دارند، همین موضوع بعدها زمینه ساز جدایی تعدادی از نیروهای با سابقه لشکر از این یگان شده است.

به خالی شدن جنوب منطقه (جناح چپ لشکر ۸) و خطرات جدی این وضعیت، هم اشاره کرده بود. در مجموع، نیروهای لشکر هم وقتی این استدلال‌ها را شنیدند، قانع شدند.»

با قانع شدن فرماندهی لشکر و بخش عمده نیروها، طرح تشکیل گردان شهادت طلب برای حمله مجدد به دشمن نیز خود به خود کنار گذاشته می‌شود. احمد سلیمانی که اعتقاد دارد پس از دستور احمد کاظمی، به کمک تعدادی از دوستانش، اسامی نیروهای داوطلب را نوشته‌اند، می‌گوید:

«وقتی احمد از جلسه قرارگاه برگشت، دیگر حرفی از این طرح نزد ما هم پیگیر نشدیم.»

سیدناصر حسینی نیز که گفته با یکصد و پنجاه نیروی شهادت طلب در جزیره شمالی مستقر شده‌اند تا طرح فرمانده لشکر را اجرا کنند، سرنوشت این حرکت را چنین شرح می‌دهد:

«با چند مینی‌بوس رفتیم به پد علی اکبر و یکی، دو شب همان جا خوابیدیم ولی چون خبری نشد، همه برگشتیم جفیر.»

در این شرایط، احمد کاظمی پایان عملیات بدر را اعلام کرده و ضمن دستور به برخی واحدهای تخصصی مانند زرهی، تدارکات و ادوات برای حضور پدافندی در منطقه حد لشکر در مجنون شمالی، بقیه نیروها را برای انجام مقدمات ترخیص از منطقه، به پایگاه شهید مدنی اهواز و پادگان انبیاء شوشتر<sup>۱</sup> می‌فرستد.

---

۱. لشکر ۸ نجف، مدتی پس از شروع جنگ، مجموعه‌ای از ساختمان‌های دانشگاه شهید چمران اهواز را به عنوان محل اصلی استقرارش در خوزستان انتخاب و عنوان پایگاه شهید مدنی را برای آن انتخاب کرد. در ابتدا، تنها محدوده ساختمان مرکزی دانشگاه و اطراف آن مانند دانشکده تربیت بدنی، به استقرار فرماندهی و واحدهای مختلف اختصاص داده شد ولی مدتی بعد، ساختمان نیمه‌کاره کتابخانه مرکزی این دانشگاه نیز در اختیار نیروهای پیاده قرار گرفت. قسمت اول، به پایگاه شماره ۱ و قسمت دوم به پایگاه شماره ۲ شهید مدنی مشهور شد. پس از عملیات خیبر و در اواسط سال ۶۳، به دلیل گسترده شدن نیروها و امکانات لشکر و کمبود فضا در پایگاه شهید مدنی، پادگان آموزشی ارتش در حدفاصل شهرهای شوشتر و گتوند، به محلی جدید برای استقرار بخشی از نیروها و امکانات لشکر اختصاص پیدا کرد. این پادگان که ابتدا به نام «نینوا» و بعدها با عنوان «انبیاء» نام‌گذاری شد، دارای وسعت قابل توجهی بود و علاوه بر وجود فضای کافی برای اجرای آموزش‌های مختلف و رزم‌های روزانه و شبانه، محل استقرار واحدها از پراکندگی و استتار به نسبت خوبی برخوردار بود و خطر حملات هوایی دشمن، تا حدود زیادی

نیروهایی که به دستور فرمانده، به جزیره برگشته‌اند، بلافاصله گشت‌زنی در آبراه‌ها را شروع می‌کنند تا ضمن رصد تحرکات دشمن، اگر پیکری از شهدا پیدا کردند، آن‌ها را از منطقه خارج کنند. احمد سلیمانی، می‌گوید:

«حدود چهار روز از زمانی که عقب‌نشینی کرده بودیم، گذشته بود. یک بار که با لباس غواصی و تنهایی رفته بودم به آبراه‌های اطراف، توجهم به جایی جذب شد که حجم زیادی از چولان‌ها جمع شده بودند. مشخص بود به جایی گیر کرده‌اند و وسط آن‌جا، چیزی که از آن فاصله نمی‌توانستم تشخیص بدهم چه چیزی است، از سطح آب آمده بود بالا. چون آن نقطه، نزدیک به خط دشمن بود، سریع برگشتم عقب و با یکی از بچه‌ها به نام هدایتی برگشتم تا اگر اتفاقی افتاد، تنها نباشم. وقتی رفتیم جلو، دیدیم آن برآمدگی، یکی از قایق‌های ایران است که با هفت، هشت نیرو غرق شده و نفرات داخلش به خاطر موج‌گرفتگی ناشی از انفجار یا دلایل دیگر، نتوانسته‌اند خودشان را نجات دهند و همان‌جا شهید شده‌اند. البته این احتمال نیز وجود دارد که دلیل اصلی شهادت این نیروها، واژگونی قایق‌شان بر اثر گیرافتادن در موج دیگر قایق‌ها بوده باشد.»

تلخ‌کامی بیشتر نیروهای لشکر ۸ نجف بابت عقب‌نشینی در عملیات بدر، چندان طولانی نمی‌شود و چون همه تجربه کرده‌اند که دفاع مقدس، ترکیبی است اجتناب‌ناپذیر از تلخی‌ها و شیرینی‌ها، به سرعت شرایط عادی را پی می‌گیرند. چند روز بعد از عقب‌نشینی، در بین نیروهایی که از واحد اطلاعات عملیات لشکر در جزیره مانده‌اند، موضوع ازدواج یکی از رزمندگان مطرح می‌شود. حسن سلطانی، نیرویی است از معاودین<sup>۱</sup> عراقی که وقتی با روحانیون یا افراد سرشناس مواجه می‌شد، می‌گفت: «من دور از خانواده و در راه مانده‌ام و وظیفه دارم زخم بدید.»

یدالله اسماعیلی، وقتی متوجه موضوع می‌شود، به سلطانی قول می‌دهد که در اولین

---

کاهش پیدا می‌کرد. این پادگان، تا چند سال پس از پذیرش قطعنامه، در اختیار لشکر ۸ بود و پس از آن به ارتش واگذار شد و در ازای آن، امکاناتی در محدوده سپاهان شهر در اختیار لشکر ۸ قرار گرفت.

۱. معاودین، در اصطلاح به ایرانی‌هایی گفته می‌شود که سال‌ها قبل از انقلاب به عراق مهاجرت کرده بودند و صدام سال ۵۹ بیشترشان را اخراج و اموالشان در عراق را بلا تکلیف گذاشته بود.

فرصت، همسری شایسته از نجف‌آباد برای او پیدا کند. اسماعیلی، حدود دو هفته بعد همراه با سلطانی به نجف‌آباد بازگشته و بلافاصله شروع می‌کند به خواستگاری رفتن برای هم‌رزمش. البته کار سختی است و در بیشتر موارد، وقتی خانواده‌ها متوجه می‌شوند که سلطانی سال‌ها در عراق زندگی کرده و قوم و خویشی در ایران ندارد، جواب منفی می‌دهند. احمد سلیمانی، ادامه ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«چندروزی بیشتر از حد معمول در مرخصی ماندیم به امید این‌که مورد مناسبی برای سلطانی پیدا شود که نشد و بیشتر نیروها به جز اسماعیلی و سلطانی برگشتیم به خط‌پدافندی جزیره شمالی. چندروز بعد، پیگیری‌ها و تلاش‌های اسماعیلی ثمر داد و توانست سلطانی را پای سفره عقد بنشانند. بلافاصله هم با نقل و شیرینی برگشتند به جبهه. یدالله اسماعیلی خودش هم با همسر شهید پاینده ازدواج کرده و یک پسر از شهید داشت و تا قبل از شهادت، فرزند دیگرش زینب به دنیا آمد. یادم هست که شب‌های عملیات می‌گفت جلوی من اسم زینب را نیارید. به یاد دخترم می‌افتم و پاهایم سُست می‌شه.»

با وجود اعلام پایان عملیات، نیروی زمینی ارتش اعلام می‌کند آماده است عملیاتی را در مجنون جنوبی اجرا کند. از جمع فرماندهان ارتش، شهید صیادشیرازی بیش از بقیه به موفقیت عملیات امید دارد و با تمام توان، پیگیر مراحل طراحی و اجرای آن است. حسین علائی فرمانده وقت قرارگاه نوح در خصوص جزئیات این پیشنهاد عملیاتی و دلیل پذیرش آن، در کتاب «تنبیه متجاوز» بیان می‌دارد:

«نکته اول این‌که به دلیل هم‌جوار بودن با منطقه عملیاتی بدر، به جابه‌جایی و نقل و انتقال عمده‌ای نیاز نبود. عقبه بسیاری از یگان‌ها در جزیره موجود بود، مواضع توپخانه هنوز پابرجا بوده و امکانات بسیاری که برای عملیات بدر پای کار آمده بودند، در این منطقه نیز قابل استفاده بود. دوم، امام بر ادامه عملیات و این‌که در عملیات تاخیر صورت نگیرد، تأکید کرده بودند و در منطقه مذکور خیلی سریع می‌توانست عمل شود. سوم، برادران ارتش یکی از علل عدم موفقیت در بدر را نبودن جاده می‌دانستند و اعتقاد داشتند که بایستی این ضعف که در همه عملیات‌ها، به خصوص از خیبر به این طرف وجود داشته را بپوشانیم. هر جا که



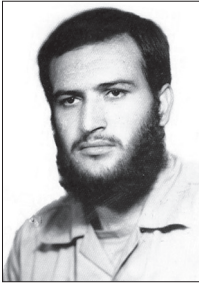
ما عمل کرده‌ایم، جاده به نحوی نبوده که نیروهای سنگین و عمده منظم ارتش بتوانند وارد عمل شوند. ارتش هرکجا که بخواهد وارد عمل شود، نیاز به جاده دارد. به همین علت این منطقه که پس از جزیره جنوبی، کاملاً خشک و دارای جاده‌های متعددی می‌باشد، انتخاب شد. در واقع عملیاتی گسترده‌تر از بدر مورد نظر بود و برادران ارتش قصد داشتند از محور ضلع شرقی جزیره جنوبی، علاوه بر رسیدن به نشوه، خود را به طرف شرق گسترش داده و تا طلاییه و سپس کوشک باز شوند. هدف نهایی عملیات نیز رسیدن به نزدیکی بصره از طریق غرب کانال ماهیگیری بود. البته [نیروهای ارتش] احتمال می‌دادند که رسیدن به بصره مشکل باشد ولی به رسیدن به نشوه و کانال ماهیگیری اعتقاد داشتند.»

به دنبال این موضوع، محسن رضایی فرمانده سپاه، طی حکمی برخی یگان‌های سپاه را مأمور به همکاری با ارتش می‌کند ولی احمد کاظمی و حسین خرازی، ذیل حکم مذکور، مخالفت‌شان را به شکل کتبی اعلام می‌کنند. حسین علائی در این خصوص اظهار می‌دارد: «یگان‌های مأمور از سپاه عبارت بودند از لشکر ۱۴ امام حسین، لشکر ۸ نجف، لشکر ۱۹ فجر، لشکر ۴۱ ثارالله، لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب، تیپ ۷۲ محرم و تیپ ۲۰ رمضان. در همان روزهای اول، لشکرهای امام حسین و نجف به دلیل ابهام، حاضر به همکاری نشدند و به جای آن‌ها، تیپ‌های ۳۳ المهدی، ۱۸ الغدیر و ۳۲ انصارالحسین انتخاب شدند.» این عملیات که به نام «کمیل» نام‌گذاری شده بود، قرار بود طی پنج‌روز آماده و اجرا شود ولی به دلایل مختلف طی چندین مرحله به تعویق افتاد و در نهایت دهه سوم اردیبهشت ۶۴، به دلیل مواردی مانند هوشیاری بالای عراق، قانع نشدن فرماندهان ارشد یگان‌های سپاه، عملی نبودن راهکارهای ارائه شده و آماده نبودن بیشتر یگان‌ها لغو شد.<sup>۱</sup>

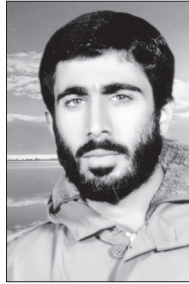
۱. مشروح جزئیات این عملیات و چرایی لغو آن، در کتاب «تنبیه متجاوز» به قلم حسین اردستانی آورده شده.



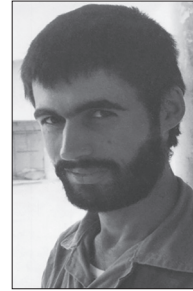
اسفند ۱۳۶۳، جزیره مجنون شمالی، پد ابوالفضل، حین عملیات بدر  
نیروهای پشتیبانی رزم، اقلام تدارکاتی و یک عراده توپ را به منطقه نبرد انتقال می دهند.



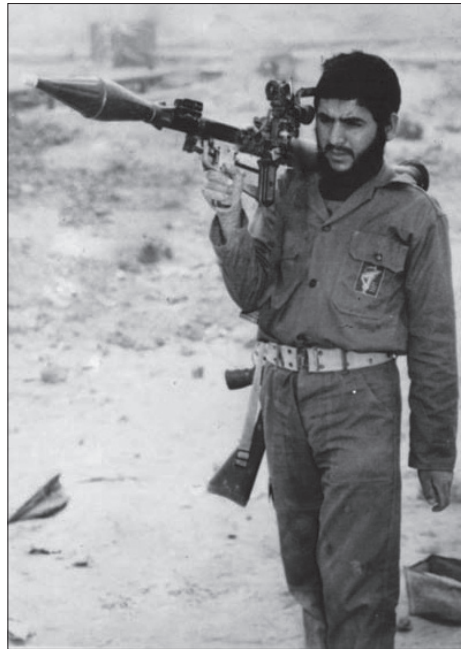
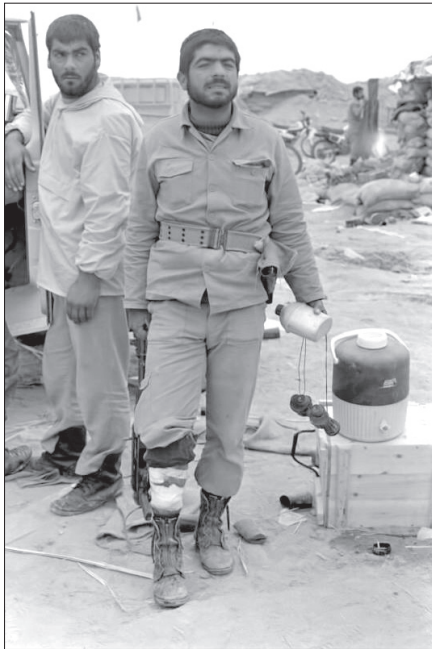
شهید اکبر انزاشاری  
مسئول ادوات ضدزره



شهید رضا نورمحمدی  
مسئول محور جنوبی



شهید احمد نجات بخش  
مسئول اطلاعات عملیات



نعمت الله ربیعی از فرماندهان شهر مبارکه در دو مقطع به نیروهای لشکر نجف پیوست. بار اول در عملیات والفجر مقدماتی به عنوان معاون رمضانعلی شجاعی در تیپ ۱ فعالیتش را شروع کرد. سپس به تیپ ۴۴ قمر رفت و دوباره پس از عملیات خیبر به این لشکر بازگشت. او در عملیات بدر به همراه معاونش اصغر توکلی و نیروهای گردان محرم موفق شدند از دجله عبور کنند. سرانجام هر دو در کنار نیروهایی که آن طرف دجله بودند به شهادت رسیدند. را برعهده گرفتند.

# فصل ٦

## جمع بندی عملیات



## تجزیه و تحلیل عملیات بدر

آیت‌الله خامنه‌ای، سوم فروردین ۶۴ در حرم امام‌رضا علیه‌السلام پیرامون نتایج عملیات بدر، می‌گوید:

«همان‌طوری که بارها اعلام کردیم، حرکت نظامی ما تابع اراده خود ما و تابع مصلحت ملت و کشور ماست و تابع هیچ قدرت و دولتی نیست. ما هر وقت لازم و مفید بدانیم، حرکت نظامی مان را آغاز می‌کنیم و تاکنون در همه حرکت‌های نظامی موفق و سربلند بوده‌ایم. در عملیات اخیر و ظفرمند بدر، رزمندگان اسلام آن‌چنان ضربات کاری بر لشکر از هم پاشیده صدام وارد آوردند که منجر به شکست آنان گردید.»

ایشان در جایگاه رییس جمهور وقت، حدود یک‌ماه بعد در صبحگاه مشترک نیروهای مسلح هم بار دیگر به موضوع عملیات بدر و نتایج آن می‌پردازند:

«رژیم متجاوز عراق پس از عملیات بدر، کاملاً مرعوب و به شدت بیمناک شده است. نیروهای صدام مدتی بود که به خودشان نوید داده بودند که رزمندگان اسلام کارایی لازم و قدرت حمله را دیگر ندارند. اما دیدند که رزمندگان ما یکی از دشوارترین عملیات [ها] را آغاز کرده و با استفاده از شجاعت و ابتکار، خطوط دفاعی دشمن را با سهولت در هم شکسته و تا اعماق خاک دشمن پیش رفتند و جاده استراتژیک بصره‌العماره را مورد تهدید جدی قرار دادند. عملیات بدر یک عملیات گستاخانه و شجاعانه بود و دنیا را به حیرت واداشت. اکنون نیروهای رژیم صدام، روحیه‌های خود را باخته و هر لحظه منتظر حمله رزمندگان اسلام هستند و ما نیز ضربات کوبنده خود بر پیکر رژیم صدام را قطع نخواهیم کرد. ابتکار عمل در جبهه‌ها، در دست رزمندگان ماست و دشمن هرگز نخواهد توانست ما را

به انجام یک حرکت شتاب زده و نسنجیده وادار کند.»

محمد درودیان در کتاب «خرمشهر تا فاو» در خصوص نتایج عملیات بدر نوشته: «به طور کلی، عملیات بدر پس از هشت روز جنگ و مقاومت، با آزادسازی روستا و پاسگاه ترابه، کوک، نهروان، فجیره و نیز تصرف بیش از هشتصد کیلومتر مربع از اراضی هور و تصرف جاده خندق به طول سیزده کیلومتر و تثبیت موقعیت در شش کیلومتری جاده العماره بصره به پایان رسید. در این عملیات، هفت تیپ و پنج لشکر عراق بین بیست تا صد درصد منهدم شدند. هم چنین به لشکر گارد ریاست جمهوری و نیروی کماندویی سپاه سوم عراق، به میزان بیست درصد خسارت وارد شد. افزون بر این، تعداد کشته‌ها و زخمی‌های دشمن از مرز پانزده هزار تن گذشت. در این میان، سه هزار و دویست تن از نیروهای عراق به اسارت درآمدند که در میان آن‌ها، پنجاه افسر، هشتاد ستوان یار و سیصد درجه دار وجود داشت.»

درودیان، ادامه داده: «از سوی دیگر، دویست و پنجاه دستگاه تانک و نفربر، چهل قبضه انواع مختلف توپ، دویست دستگاه خودرو، شصت قبضه خمپاره انداز، چهار فروند هواپیمای پی سی ۷، دو فروند هواپیمای میگ سوخو، چهار فروند بالگرد و شمار فراوانی وسایل مخابراتی و سلاح‌های سبک منهدم شد.»

در خصوص نتایج سیاسی عملیات بدر هم، حسین اردستانی در کتاب «تنبیه متجاوز» نوشته: «عملیات بدر در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و داخل دو کشور ایران و عراق، بازتاب گسترده‌ای داشت. در سطح بین‌المللی، آمریکا و شوروی نسبت به حمایت از عراق توافق نشان دادند. آمریکا با گذشت چهار روز از عملیات، از ایران خواست تا مخاصمه را با مذاکره پایان دهد. انگلستان نیز در واکنش نسبت به این عملیات، درخواست کرد که از طریق سازمان ملل، میان ایران و عراق آتش بس برقرار شود. با توجه به ادامه جنگ شهرها که پیش از عملیات در جریان بود و نیز تشدید حملات عراق پس از آغاز حمله، دبیرکل سازمان ملل از دو کشور خواست از حمله به مناطق مسکونی خودداری کنند. سازمان ملل هم چنین بیانیه‌ای را در چهارده ماده منتشر کرد که در آن، از ایران و عراق خواسته شد مواردی مانند خودداری از کاربرد سلاح شیمیایی، خودداری از حمله به کشتی‌های تجاری، عدم حمله به مناطق مسکونی و حفظ امنیت خطوط هوایی را رعایت کنند.»

از نظر بسیاری کارشناسان و فرماندهان نظامی، عملیات بدر دستاوردهای ارزشمندی هم برای عملیات‌های بعدی داشت. علی اسحاقی فرمانده وقت واحد جنگ الکترونیک سپاه، معتقد است:

«برای یگان‌های ما تجربه‌ای بسیار عالی بود که از این تجربه در عملیات عبور از رودخانه اروند در عملیات والفجر استفاده کردیم. اگر ما این‌جا عملیات نکرده بودیم، آن‌جا نمی‌توانستیم اقدام کنیم. استفاده از هاورکرافت، بالگرد و هلی‌برن تجربه بسیار خوبی برای ما بود، چون به غافلگیری نیاز داشتیم. اگر عملیات‌های خیبر و بدر انجام نمی‌گرفت، عملیات والفجر به هیچ‌عنوان موفق نمی‌شد.»

با این وجود، عمده رزمندگان و فرماندهان نظامی، از عملیات بدر به عنوان یک تلاش ناموفق یاد می‌کنند. فرماندهان سپاه در جزوه‌ای که اوایل سال ۶۴ به همت مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ منتشر می‌شود، دلایل ناموفق بودن عملیات بدر را چنین بیان می‌کنند: «مشکل ما، ضعف در پشتیبانی‌ها و ضعف استفاده خودمان (کل کشور) در پیروزی‌ها بود؛ نه این‌که دشمن به دلیل توفیق استراتژیک به ما اجازه نمی‌داد. ما برعکس به اندازه کافی، آن سه روز اول زمان داشتیم که بتوانیم پل‌های العزیر روی دجله را ببندیم. کافی بود بیست گردان نیروی دیگری داشتیم و کافی بود دویست تا قایق دیگری می‌دادیم به لشکرولی عصر یا این‌که به هر لشکرمان پنجاه تا قایق دیگر اضافه می‌کردیم که به جای این‌که پنج ساعت در راه باشند که نیرو را پیاده کنند و دوباره برگردند، با حجم بیشتری و در زمان کمتری این کار را می‌کردند. اگر مسئولان دولت و کشور، قائل به هزینه کردن بیشتر می‌بودند و اگر امکانات و نیرو می‌رسید، سرعت پیشروی ما به سمت العزیر افزایش پیدا می‌کرد و القرنه را نیز تصرف و تامین می‌کردیم. اگر این کارها مجموعاً انجام می‌شد، آن موقع اجرا درست انجام می‌شد و مشکلی نداشتیم.»

۱. البته در این میان، برخی رزمندگان شرکت‌کننده در عملیات، بدر را یک تلاش نظامی به نسبت موفق می‌دانند. این گروه، در فاصله‌ای چند ماهه نسبت به پایان عملیات بدر، طی مصاحبه با راویان مرکز اسناد دفاع مقدس، می‌گویند که هدف اصلی عملیات، نمایش قدرت ایران و انهدام قوای عراق بود و ما نشان دادیم که در هر زمان و مکانی قادر به انجام عملیات و ضربه زدن به دشمن هستیم و حتی امکان عبور از دجله را هم داریم. البته به نظر می‌رسد چنین نظراتی، ویژه آن مقطع زمانی خاص است و هدف از طرح آن، روحیه دادن به رزمندگان و کاستن از تلخی عقب‌نشینی بوده.



محسن رضایی فرمانده وقت سپاه نیز در این خصوص می‌گوید:

«در آن جزوه بدر که مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ تهیه کرده و نامه‌ای روی آن نوشته شد و به مسئولان داده شد، عوامل عدم‌الفتح این‌طور ذکر شد؛ ۱. تردید مسئولان کشور ۲. تردید بعضی از یگان‌های خود سپاه و بعضی از فرماندهان سپاه. تردید به این دلیل بود که برادران ما، همان‌طوری که قبلاً هم توضیح دادیم، امیدواری‌شان به این بود که این امکانات و نیرو برسد و نمی‌آمدند حساب کنند که اگر نرسد، ما چه طرحی را متناسب با همان میزان واقعی نیرو و امکانات انجام بدهیم که موفق بشود. لذا یک مقدار توکل کردن به نیروها و امکانات هم باعث می‌شد که طرح‌ها با تردید از طرف مسئولان سپاه انجام بشود. این‌ها همه دست به دست هم می‌دادند و این‌کار انجام می‌شد. ضعف‌ها و اشکالات استراتژیک هر نبرد، بسیار کوبنده‌تر از ضعف‌های تاکتیکی هر نبرد است. ما ضعف‌های تاکتیکی هر نبرد را می‌توانیم به هر طریقی هست جبران کنیم ولی ضعف‌های استراتژیک یک نبرد را نمی‌توانیم جبران کنیم.»<sup>۱</sup>

اصغر عرب‌پور از نبود پدافند هوایی موثر به عنوان یکی از عوامل ناموفق بودن ایران یاد کرده و می‌گوید:

«استفاده گسترده عراق از هواپیما و بالگرد قابل پیش‌بینی بود ولی از این طرف، ما هم مقابله خاصی با این حملات نداشتیم. قبول دارم تا حدودی کمبود تجهیزات داریم ولی از همان مقادیر محدود هم استفاده درستی نشد. بالگرد، برخی موشک‌ها و پدافند متحرک ۲۳ میلی‌متری داشتیم ولی ما چیزی در منطقه ندیدیم و نیروها گاهی تلاش می‌کردند با آرپی جی، بالگردها را بزنند. البته ما چند قبضه پدافندی غنیمتی چهارده و نیم میلی‌متری گیر آوردیم ولی کیفیت و کارایی چندانی نداشتند و نتوانستیم استفاده موثری از آن‌ها داشته باشیم.»

محمدعلی مشتاقیان در همین خصوص می‌گوید:

«در بدر مثل خیبر، با مشکل کمبود یا نبود پاسخ به حملات هوایی عراق، مواجه بودیم. به نظرم ضعف در تجهیزات و امکانات تخصصی که آن زمان داشتیم به

۱. دائرةالمعارف مصور جنگ، ص ۲۶۰.

همراه شرایط خاص منطقه از نظر فاصله کم خطوط دو طرف و احتمال اصابت اشتباهی بمب‌ها به نیروهای خودی، دست نیروی هوایی ارتش برای نقش آفرینی موثر را تا حدود زیادی بسته بود.»

محمد درودیان راوی حاضر در قرارگاه خاتم‌الانبیاء، در یادداشت‌های بیست‌ویکم اسفند ۶۳ نوشته: «ساعت سیزده، حسن روحانی رییس کمیسیون دفاع مجلس شورای اسلامی، گفت برای پوشش هوایی منطقه درصدد انتقال دو سایت ضد هوایی هاوک و یک فروند F۱۴ بودیم ولی در حال حاضر هیچ‌کدام در دسترس نیست.»

از نظر فرمانده کل سپاه، دیگر ضعف یگان‌های عمل‌کننده در عملیات بدر، عدم بازسازی است. محسن رضایی بیست‌ونهم اسفند ۶۳ در جلسه قرارگاه خاتم‌الانبیاء در تهران می‌گوید: «استمرار عملیات، کار عظیمی است. عملیات‌ها صرفاً نظامی نیستند، بلکه ابعاد سیاسی و معنوی هم دارند و برای این‌کار باید سرمایه‌گذاری بزرگی انجام دهیم. تداوم عملیات، نیازمند بازسازی است و ما باید یک برنامه داشته باشیم و در تعیین و شناخت فرماندهان گردان‌ها نقش داشته باشیم؛ چون کار با فرماندهان جزء، خیلی مهم است. البته از نظر نیرو و آتش نیز نیاز به بازسازی داریم. به‌طور مثال اگر تپ‌ها و لشکرهای ما واحدهای ضدزره داشتند، ما وضع بهتری داشتیم. فرضاً در همین عملیات بدر، اگر تپ ۳۳ المهدی یا لشکر ۱۷ علی‌ابیطالب دو، سه گردان ادوات و ضدزره داشتند یا ضدزره و ادوات سایر یگان‌ها را برای پشتیبانی آن‌ها متمرکز می‌کردیم، خط آن‌ها سقوط نمی‌کرد و منطقه تصرف شده حفظ می‌شد. در این عملیات، تپ ۴۴ قمرینی هاشم، یازده هزار گلوله آرپی‌جی شلیک کرده که بخشی از آن، برای جبران نداشتن سلاح ضدزره بوده. از این پس، باید برخی فرماندهان با آقای رفیق دوست که برای خرید سلاح به خارج می‌روند، همراه شوند و نظر بدهند. برخی گره‌های کور هست که به علت درگیر شدن برادران و فرصت کم آن‌ها، کار به افراد دیگر واگذار می‌شود. در این موارد باید وقت بگذاریم و مشکل را حل کنیم.»<sup>۱</sup>

یکی از شاخص‌های میزان موفقیت یک حرکت نظامی، تعداد تلفات نیروهای دو طرف است. در این بین، تعداد شهدا و مجروحان ایران در مقایسه با مدت زمان و گستردگی

۱. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب سی و پنجم، بازگشت به هور، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس. ص ۷۶۸.

عملیات، قابل توجه است. محمدعلی مشتاقیان، اعتقاد دارد:

«تمرکز تعداد زیادی نیرو در مساحتی کم، بهترین هدف برای بمباران‌های شیمیایی و حملات جنگنده‌های عراقی بود. در این شرایط، هر حمله با شهید و زخمی شدن تعداد قابل توجهی از نیروها همراه می‌شد. وقتی منطقه حد لشکر ۸ تثبیت شد، نیروی بسیار زیادی وارد منطقه شد و از یگان‌هایی نیرو می‌آمد که ما از اول جنگ تا آن موقع حتی نام‌شان را نشنیده بودیم. در دقایق و ساعاتی، تراکم نیروهای ایران به حدی زیاد می‌شد که به قول برخی، جا برای نشستن کم می‌آمد.»

در این بین و به اذعان برخی مسئولان لشکر ۸ نجف اشرف، ابتکار احمد کاظمی در تاسیس واحد ناصر، توانسته میزان تلفات یگان را علی‌رغم تمامی مشکلات و محدودیت‌ها، به مقدار قابل توجهی کاهش دهد. حسینعلی مصطفایی مسئول وقت این واحد اظهار می‌دارد:

«ناصر در اولین تجربه عملیاتی‌اش، عملکرد فوق‌العاده خوبی داشت و تعداد مجروحانی که به دلیل تاخیر در دریافت کمک‌های اولیه یا دیر رسیدن به اورژانس شهید می‌شدند، کاهش قابل توجهی داشت. در موضوع تخلیه پیکر شهدا هم کارنامه قابل قبولی به ثبت رسید و با تلاش و فداکاری مثال‌زدنی نیروها، درصد خیلی زیادی از شهدا به عقب انتقال داده شدند.»

طبق نامه واحد امور نیروی انسانی ستاد کل سپاه پاسداران، طی بازه زمانی بیستم تا بیست‌وهشتم اسفند ۶۳، ۱۸۲۵ نفر از نیروهای یگان‌های رزم و پشتیبانی سپاه به شهادت<sup>۱</sup> رسیده و حدود ده هزار نفر مجروح شده‌اند که در جمع شهدا، پانصد و هشت نیروی رسمی پاسدار، دویست و چهل سرباز (پاسدار وظیفه) و بیش از هزار نیروی بسیجی دیده می‌شوند. در بین بیش از ده هزار مجروح عملیات هم دو هزار و ۵۷۷ نفر نیروی رسمی پاسدار، بیش از هزار و ششصد سرباز و حدود شش هزار بسیجی حضور دارند. در بین یگان‌های عمل‌کننده از سپاه، لشکرهای ۱۷ علی‌ابن‌ابیطالب و ۳۱ عاشورا با دویست و چهل‌ونه و دویست و چهل و هشت شهید، بیشترین آمار را به خود اختصاص داده‌اند و لشکر ۸ نجف با

---

۱. در این آمار، کسانی که در عقبه‌های منطقه عملیاتی بر اثر حملات شیمیایی، بمباران هوایی و اصابت گلوله به شهادت رسیده‌اند، لحاظ نشده‌اند.

یکصد و پنجاه و هفت شهید، در جایگاه پنجم قرار گرفته. در نقطه مقابل، میزان تلفات وارد شده به ارتش عراق هم قابل توجه است. نعمت الله گردانی، یکی از فرمانده گردان‌های لشکر ۸ نجف تحلیل جالبی در این خصوص دارد. گردانی بیان می‌دارد:

«در فتح‌المبین و بیت‌المقدس پانزده و نوزده هزار اسیر از عراق گرفتیم ولی کار در بدر به قدری سخت و پیچیده بود که هر اسیر آن به اندازه صد اسیر ارزش داشت. سه هزار اسیر گرفتیم و حدود دوازده هزار کشته روی دست عراق گذاشتیم.»<sup>۱</sup> در این میان برخی با توجه به گستردگی، تنوع و شدت استفاده عراق از سلاح شیمیایی، عملیات بدر را یک نقطه عطف در دوران دفاع مقدس می‌دانند. بهزاد رستگاری یکی از پزشکان حاضر در اورژانس لشکر ۸ نجف طی عملیات بدر، می‌گوید:

«در این عملیات احساس کردیم جنگ وارد مراحل ویژه و پیچیده‌ای شده و روند رسیدگی به مجروحان، جریانی جدید پیدا کرده. تا قبل از این، آموزش‌هایی در موضوع حملات شیمیایی دیده بودیم ولی این مسائل را چندان جدی نمی‌گرفتیم و درک روشنی از شرایط بسیار سخت یک مجروح شیمیایی نداشتیم. این را وقتی خوب درک کردیم که خودمان هم شیمیایی شدیم و سختی تنفس و تحرک، سرفه‌های شدید و مستمر، خرد شدن اعصاب و در یک کلام قدرت سلاح شیمیایی را با گوشت و پوست مان لمس کردیم. در واقع چون ما در قالب تیم‌های اضطراری درمان راهی جبهه می‌شدیم و هر کدام مان از مجموعه‌ای آمده بودیم، تشکیلات و ساختار منسجم و مشخصی نداشتیم که بخواهند آموزش ویژه‌ای در این موضوع به ما بدهند. بیشتر چیزهایی هم که در رابطه با درمان جراحات‌های شیمیایی یاد گرفته بودیم، مواردی بود که خودمان بر اساس انگیزه و احساس وظیفه شخصی مان، یاد گرفته یا در برخی شرایط تجربه کرده بودیم.»

رستگاری ادامه می‌دهد:

«تا قبل از عملیات بدر، برخی دوره‌های آموزشی ویژه حملات شیمیایی با تدریس

۱. در مستندی که سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی، با موضوع عملیات بدر تهیه کرده، میزان تلفات عراق در این عملیات، پانزده هزار کشته و زخمی و حدود سه هزار اسیر عنوان شده است.

افسرانی از ارتش برگزار شده بود ولی بیشتر نیروها از مباحث طرح شده با شوخی و خنده عبور می‌کردند. به عنوان نمونه گفته می‌شد مو و محاسن نیروها نباید خیلی بلند باشد تا ماسک کامل روی صورت بنشیند یا همه موظف‌اند موهای زائد بدن‌شان را کوتاه کنند تا قطرات مواد شیمیایی روی‌شان نماند و زمینه‌ساز تشدید مشکلات پوستی مثل سوختگی و طاول نشود؛ ولی خیلی‌ها این تذکرات را جدی نمی‌گرفتند. مریبان هم چون تا آن موقع چنین سطحی از حملات شیمیایی را تجربه نکرده بودند، دست‌شان برای انتقال تجربیات عملی خالی بود. در موضوع درمان هم برخی تیم‌های تحقیقاتی و پژوهشی تهران، کار سنگین و مستمری برای ساخت یا معرفی داروهای ضدشیمیایی انجام داده و می‌دادند ولی کافی نبود و رژیم بعث با حمایت‌های مستقیم و همه‌جانبه کشورهای غربی، هر بار نوع جدید و خطرناک‌تری از گازهای شیمیایی را استفاده می‌کرد.»

### تحلیل فرمانده

حدود یک‌سال پس از عملیات بدر و در شرایطی که لشکر ۸ نجف هماهنگ با دیگر یگان‌های سپاه و ارتش خود را برای عملیات والفجر ۸ آماده می‌کند، احمد کاظمی طی یک سخنرانی در جمع نیروهای لشکر، تحلیلی از چرایی ناموفق بودن بیشتر عملیات‌های پس از آزادسازی خرمشهر ارائه می‌کند. در این صحبت که به احتمال زیاد اواخر پاییز یا اوایل زمستان ۶۴ به میزبانی مقر داود لشکر در حوالی خرمشهر انجام شده، کاظمی اشاره‌هایی نیز به عملیات‌های خیبر و بدر دارد و از عدم حضور مستمر نیروهای داوطلب در جبهه به عنوان یکی از محدودیت‌های اساسی فرماندهان در مسیر طراحی و اجرای عملیات‌های مختلف نام می‌برد.

بخش‌های اصلی و مهم این سخنرانی را می‌توانید در ادامه مرور کنید:

وضعیتی که امروز باهاش مواجه هستیم و بایست برادرای رزمنده توجه کامل داشته باشند، مسأله چگونگی آماده شدن برای آینده و شرکت در جهاد. اگر ما یک مرتبه تمام دوران جنگ‌مان را از جلوی چشم مون بگذرونیم و به مرور ببینیم که چند سال جنگ، چگونه ما دفاع کردیم، به چه سری نکات می‌رسیم.

روزهایی که در شروع جنگ بود، ما رو در یک ناباوری کاذبی قرار داده بودند و به ما این رو می فهمودند که جنگ، یک روزه و دوروزه و فردا و پس فرداست و این روزها [ی الآن] را هیچ وقت به ما نمی گفتند؛ نه در صحبت ها می گفتند، نه در پیش بینی ها. همه می گفتند امروز و فردا [جنگ تموم می شه] و بعدش که در مسیرتهاجمی جنگ قرار گرفتیم و دفاع مون به هجوم تبدیل شد، یعنی هجومی که باز دوباره دفاع بود و شکل جدیدی جبهه مون پیدا کرد، باز دوباره به ما می گفتند که خب، همین یه عملیات، دو عملیات و سه عملیات [است و جنگ تمام می شود] که لازم نیست حالا زیاد روی اون بحث کنیم.

امروز ما در تمام جبهه ها جنگیده ایم. در تمام نقاط مرز از نظر وضعیت زمین، وضعیت دشمن و چگونگی دفاع دشمن، در حد عمل، آشنایی کامل به دست آوردیم. ابعادی که در جنگ های دنیا بهش بها داده شده بود و نقاط مشخصه ای که می تواند برای جنگ موثر باشد، روش مطالعه کرده ایم و در دفاع مون ازش استفاده کرده ایم تقریباً. با نیروهای مختلف دشمن مواجه شده ایم، از چگونه دفاع کردن شون اطلاع پیدا کردیم و امروز شاید بگیم که ما هم دفاع خودمون رو پی بهش بردیم که چگونه هستیم و هم امکانات خودمون رو ازش اطلاع پیدا کردیم و چگونگی به کارگیری امکانات مون رو. و هم چنین درصد و تقریبی از دشمن که دشمن چگونه دفاع می کنه، دشمن چه تجهیزاتی داره، دشمن چه تاکتیک و تکنیکی را در جنگ برای ما به کار گرفت.

برامون این مشخص شد که امروز دنیای کفر، در یک سرزمینی، در عراق جمع شدند و جهت مقابله مسلمان و رزمندگان اسلام برنامه ریزی می کنند، امکانات میارند، تجهیزات میارند و هیچ گونه مشکلی در این زمینه رو نمی تونیم برای دشمن ما بگیم. شاید ما یه وقتی می اومدیم و می گفتیم که دشمن نیرو نداره، دشمن امکانات داره ولی نیرو نداره؛ ولی شاید این هم کم کم حذف بشه که ما بگیم دشمن نیرو نداره. دشمنی که پی برده به ما و تصمیم هم گرفتند که دفاع بکنند. این امر قطعیه که در مجموعه تجارب مون، همه مون باید کم و بیش به این مطلب رسیده باشیم و پی برده باشیم که دشمن، دشمنی [است] که قصد دفاع داره و یک صدام تنها و یک کشور عراق تنها و یک تجهیزات شرقی تنها یا تجهیزات غربی تنها نیست که جهت مقابله [با] ما تجهیز شده. بها بدیم که تمام تکنیک های جنگ های دنیا برای ما به کار گرفته شده. باید به این توجه بکنیم که دشمن ها، همه شون

اومدند. و این دریه گوشه از صفحه و مجموعه مطالعات ما باید قرار بگیره. ما امروز وقتی که به این نتیجه رسیدیم، بایست به خودمون برگردیم؛ بگیریم که خب ما به هدفی را انتخاب کردیم و راهی را دَرش قدم گذاشتیم که تصمیم‌گیری ما از تصمیم‌گیری دشمن خیلی جدی‌تره. اگه دشمن امکان داره که در مسیر تصمیم‌اش، دَرش تزلزل بیفته، در ما تزلزلی وجود نخواهد داشت. ما مسیری را انتخاب کرده‌ایم که قبل از دشمن به نتیجه رسیده بودیم و سرشت مون و بنیان مون، [بر] این اساس بوده. اگه بخوایم مقایسه کنیم که بگیریم دشمن تجهیزات داره، دشمن امکانات داره، دشمن کمبود نیرویی نداره، پس ما چی چی؟! [باید] در این مقیاس مادی نمونیم و تحلیلی در مقابل این مقیاس مادی نداریم. کسی که این راه و هدف رو انتخاب کرد، نباید در تمام ابعاد، دشمن رو با خودش قیاس بکنه. قیاس مادی لازمه، [قیاس] تعداد توپ و تانک لازمه. استعداد نیروی دشمن، چگونگی آموزش دشمن بایست بهش توجه بشه ولی قیاس که آیا ما که نداریم، پس چگونه هستیم، این نباید که برنامه اصلی باشه.

از [تجربه] مجموعه جنگ‌هایی که تا الآن انجام دادیم، می‌خواهیم بهره‌مند بشیم و این یه کلامی نیست که ما امروز بگیریم. این یه حرفی است که شاید ما یک سال پیش، دو سال پیش گفتیم. ما امروز بایست از تجربه‌های گذشته مون استفاده بکنیم. به‌کارگیری تجربه، خودش نیاز به زمان داره. خودش نیاز به موقعیت مناسب و پیاده کردن اون داره. اگه ما بخوایم که این رو ثابت کنیم، بایست برگردیم به اول جنگ. اول جنگ چگونه شد که ما تونستیم روی خط تهاجمی، یک سال اول جنگ را با موفقیت کامل پشت سر بگذاریم؟! در یک تحلیل ساده و آسونی می‌تونیم این رو بررسی‌اش کنیم. بگیریم خب! دشمن که اطلاع از جریان انقلاب و [این‌که] چگونه مردم بسیج می‌شند و تشکیل ارتش مردمی و فلان و اینا که نداشت؛ او روی یه سیستم کلاسیک برنامه‌ریزی کرده بود. ما اومدیم توی میدون. وقتی که شهادت طلب‌ها، خداشناس‌ها و راهیانی که راه امام حسین رو ادامه می‌دادند، اینا اومدند توی میدون، زدند و اون تحلیل دشمن رو باطل کردند؛ یه جریان جدیدی بود. آیا دشمن به ما اجازه داد تا پایان کار، این‌رو [جلو] ببریم؟! نه. تا بیت‌المقدس نتونستند که برنامه‌ریزی بکنند، نفهمیدند جریان چی چیه! هرروز، این حرکت در تغییر و تحول بود؛ از سه چهار هزار نفر آبادان شروع شد تا به صد هزار نفر بیت‌المقدس و رمضان خاتمه پیدا کرد.

روی این نمی‌تونستند تحلیل بکنند ولی خب اومدند و برنامه ریزی کردند.

ما اگر در خیبریا بدر، اومدیم مردم رو بسیج کردیم، نیروی انبوهی آوردیم جبهه و جبهه‌ای را هم انتخاب کردیم که باز دوباره بتوانیم مسائل اولیه جنگ را درش به‌کار بگیریم [ولی] موفق نبودیم، چندتا عامل داره. یک عاملش اینه که ما حتماً باید تبلیغات بکنیم تا نیرو بیاد جبهه. ما وابسته‌ایم به مردم، جنگ هم مال مردمه. اگر مردم نیاند توی جبهه‌مون، نمی‌تونیم بجنگیم! این یه مطلبیه که حتمیه. ما نمی‌تونیم مردم رو یک‌سال، دوسال نگه داریم، بگوییم ملت! شمایی که می‌خواهید در جهاد شرکت کنید، دوسال برای زندگی تون برنامه‌ریزی کنید که ما این دوسال را نمی‌تونیم شما را آزادتون کنیم و شما بایست حتماً دوسال در جبهه حاضر باشید و از یک مرخصی خیلی کمی استفاده بکنید که ما بتونیم از ضعف‌هایی که نسبت به تجهیزات و تکنیک جنگی داریم، بتونیم در این بُعد، مسأله ضعف‌مون رو برطرف بکنیم. شاید در این زمینه ما موفقیت کاملی تا حالا نتونستیم به دست بیاریم.

ما می‌ریم روی دشمن، می‌گیم خب یه زمینی رو انتخاب می‌کنیم که در این زمین، دشمن احتمال جنگ ما رو نده، یه چیز جدیدی باشه. [مثل] هجوم‌های اولیه‌مون؛ بیت‌المقدس، فتح‌المبین، ثامن‌الائمه و نمی‌دونم محرم و این عملیات‌هایی که تا اومد دشمن بجنبه، حرکت شروع شد و [عملیات] موفقیت داشت. بعد می‌اییم از این راه شروع می‌کنیم که این راه هم به قول معروف شد و نشد داره. این است که ما حتماً می‌زنیم و این مسأله رو خوب ازش می‌تونیم بهره‌مند بشیم یا اصلاً می‌بینیم که ازش بهره‌مند می‌شیم ولی تداومش باز دوباره مشکل‌مون این است که نمی‌تونیم ادامه‌اش بدیم. ادامه‌اش برامون یه سری مسائل داره که مسائل باز دوباره مواجه می‌شه با مسائل اولیه که نمی‌تونیم در همه‌جا بجنگیم تقریباً.

امروز کلیه برادرانی که قصد دارند در جهاد شرکت کنند، خودشون رو در امر جهاد سهیم می‌دونند، خودشون رو یه رزمنده‌ای می‌دونند که اومدند اسلام رو یاری بکنند، اومدند که اطاعت از امام‌شون کرده باشند، امروز باید یه برنامه‌ریزی برای زندگی‌شون داشته باشند که ما بتوانیم نقطه ضعفی که در رابطه با مسائل اساسی و اصلی‌مون داریم را رفع بکنیم. اگر حرکتی داریم به نام راهیان کربلا، این یه حرکت مقطعی نیست. هفته به هفته، ماه به



ماه، بیست‌روز به بیست‌روز، این راهیان کربلا ادامه داره. یه وقت می‌بینی راهیان کربلایی که امروز اومده [تا] سه ماه خدمت بکنه، سه ماهش هم هیچ رزم و مسائل آموزشی نداره و در عملیات هم شرکت نکرده. این مرخص می‌شه و دوره دیگه‌ای جایگزین‌اش می‌شه و همیشه این تشکیلات، انسجام‌اش برقراره. ما باید ان‌شاءالله تعالی بیفتیم روی این غلتک و همه بگند یا می‌ریم توی عملیات شرکت می‌کنیم یا نمی‌کنیم و این نباشه که بگند ما حالا زندگی مون رو بستیم و اومدیم، حتماً می‌ریم توی عملیات شرکت می‌کنیم. وقتی هم می‌اند این جا، می‌گند خب ما رو دو، سه ماه نیگه داشتید، شما چی می‌خواهید بگید که ما را نه توی عملیات بردید، نه به ما آموزش دادید و نه ما رو یه سازماندهی درست و حسابی کردید؛ حالا هم به ما گفتید خب برید! ما دیگه نمیاییم جبهه. ما می‌ریم و هر وقت عملیات شروع شد و یه روز هم از عملیات گذشت، می‌اییم. اون روز، روز ضربه است! ما اگر نیروهای خیبر، اون هجوم عظیم خیبر، سه ماه چهارماه قبل از جنگ خیبر دست مون بود، خیلی مسائل مون حل بود. وقتی یکی می‌خواد طرح جنگی بده، باید تمام ابعاد جنگش رو در نظر بگیره. بگه که من سی‌گردان نیرو می‌خوام، اینم سی‌گردانم؛ نگه باید حمله را آغاز بکنیم تا سی‌گردان بیاد. این یه تردیده! این یه ضعفه! این یه امتیازه برای دشمن! دشمن چهارصد پانصد هزار نفر فقط بسیجی، جیش الشعبی، داره. از همین عراق کم جمعیت! همیشه دویست و پنجاه هزار نفرش توی دستشه. یعنی دویست و پنجاه هزار نفرش توی مرخصی و پایانی و... و دویست و پنجاه هزار نفرش را همیشه گذاشته توی صف جلوه از ارتش‌اش حفاظت بکنه. یه همچین دشمنی داریم در مقابل مون.

بیا می‌بگیم که ما وظیفه مون چیه؟ باید چیکار کنیم؟ باید یا امکانات دشمن رو یه چیزی نشد برای نرفتنش قرار بدیم یا بگیم که نه، باید با روشی بریم که بتونیم ان‌شاءالله تعالی عین همون اول جنگ، همه مسائل رو حل کنیم. و این بستگی به حضور رزمندگان داره که به‌طور مداوم در جبهه باشند و خودشون رو «بسیجی سه‌ماهه» حساب نکنند. ما البته نمیاییم بگیم که یه قشر خاصی توی جنگ بمونند و زندگی شون رو ترک بکنند، نه! ما اعتقاد داریم که یه وظیفه‌ای را داریم انجام می‌دیم. می‌گیم خداوند به ما گفته تواین‌کار را بکن و ادعا داریم و یقین داریم که خدای ما هم قادره. اگه ما وظیفه مون رو انجام بدیم، چه وحشتی داریم؟! ما یقین به این داریم که خداوند، توانا و قادره. مگه خداوند از وضع

ما اطلاع نداره؟! مگه خداوند از روح این بسیجی اطلاع نداره که چگونه اومده خودش را شیفته جنگ و جهاد کرده و این رقم داره عاشقانه می جنگه. ما بایست به این [یقین مون] تحقیق بدیم و روی یقین مون عمل کنیم.

برادرا! بایست از خودمون خوب استفاده بکنیم. وقتی که می ریم توی عملیاتی شرکت می کنیم، وقتی که مجبوریم بجنگیم، وقتی که تمام هستی ما را زیر فشار قرار می دند، وقتی که ما مورد تجاوز قرار می گیریم، ما بایست باز هم توجه داشته باشیم که ما می تونیم. چون ما خداوند پشتیبان مونه. ما درست است که خارک مون رو بهش تجاوز می کنن و نمی تونیم در مقابل هواپیماهای عراقی دفاع بکنیم که نگذاریم [جزیره] خارک مون رو بزنند، ما درست است که دشمن ما را مجبور می کنه حتماً عملیات انجام بدیم ولی خب این «حتمی عملیات انجام دادن» رو باید از روشی استفاده بکنیم که مناسب باشه. اگه ما همیشه لشکرهامون یکی ده گردان نیرو داشته باشند، یکی هشت گردان نیرو داشته باشند، دیگه این نیست که دشمن بتازه و همه چیز ما را بگذاره زیر فشار که ما را مجبور بکنه باز دوباره داد بزیم، فریاد بزیم که تبلیغات بکنیم [که نیرو می خواهیم].

این (دشمن) که توان این رقم نداره که بتونه همه رو توی خط دفاعی نگه داره. حضور انبوه، چندین درصد از [مشکلات] جنگ ما رو حل می کنه برادرا! امروز یکی از مسائل، حضوره. وقتی که تواز خط بدر عقب نشینی کردی، همون وقت دشمن همه نیروها رو مرخص می کنه. یقین برای دشمن حاصل شده که جنگ ما وابسته است به بوق و کرنا! جنگ ما وابسته است که ما فریاد بزیم و بگوییم ملت بیاید جهاده! فلانه، بهمانه، بیایید! باید این قضیه رو حلش بکنیم. باید این سد [را] هم بشکنیم که دیگه ان شاءالله بیفتیم روی یه خط سیری که به رزمنده ای که میاد، بفهمه سه ماه این جاست، سه ماه هم این برنامه آموزشی اش است، این برنامه کاری اش است.

دشمن، دشمنی نیست که بتونه در مقابل رزمندگان اسلام که این رقم می رند جلو، این رقم شتابان می جنگند، این رقم پایداری می کنند، این رقم مقاومت می کنند، این رقم در مقابل تمام آتش های دنیا و ایامیسنند، بتونه مقاومت بکنه. این یه چیزی است که برای همه ثابت شده.

وقتی خط بدر شکسته می شه، این چیز ساده ای نیست! این کلام ساده ای نیست که

در طول چهارسال تجربه جنگ دشمن، از یه مکان غیرقابل عبور و نفوذ، حرکت بکنی و با یه سری وسایل ابتدایی و ساده‌ای، بری خط تحلیل شده و حساب شده و اساسی دشمن رو ظرف چند دقیقه بزنی و بی تلفات بشکنی. این رو چی چی می شه براش گفت؟! برادرا! رزمندگان اسلام این‌گونه هستند و این‌گونه پشتیبانی می‌شند. خب اون خداوندی که به این دشمن، این رقم اجازه داده که حواس داشته باشه، هوش داشته باشه، تیربار رو استفاده کنه، خداوند هم قاده که اون رو از کار بیندازه که نتونه تیربارش رو به کار بگیره. نمونه‌اش بدر، بدر عملیات نبود. معجزه بود و امروز و فردا و پس فردا همین جور یقین‌مون نسبت به جنگ بدر می‌ره بالا. شاید نقطه عطفی بود برای ما که جنگ بدر را انجام بدیم. اصلاً خودمون رو پیدا بکنیم. اگه ما نیروی خیبر رو داشتیم، توی بدر نمی‌موندیم. اگه امکانات بدر رو داشتیم، توی خیبر نمی‌موندیم. چرا این‌ها مناسب نمی‌شه؟! چرا اینا در یه زمان به تناسب نمی‌رسه؟! خب ما دشمنی داریم در مقابل مون که تمام امکانات اطلاعاتی رو آورده توی کار!



شرق دجله، روزهای ابتدایی عملیات بدر. از راست: سیف‌الله رهنما، شهید احمد کاظمی، غلامرضا پوراسماعیلی، ناشناس، رسول رحیمی، مسعود یوسفی.

۱. چند دقیقه پایانی این سخنرانی ضبط نشده است.

# ضمائم

منابع و مأخذ، عكس و نقشه



## منابع و مآخذ

- ارتش در هشت سال دفاع مقدس، سید یعقوب حسینی، عقیدتی سیاسی ارتش، تهران: ۱۳۷۹، ج ۵.
- آرشیو اسناد و مدارک مکتوب لشکر ۸ نجف اشرف.
- از خرمشهر تا فاو، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران: ۱۳۷۶.
- اسناد گزارش لحظه به لحظه قرارگاه عملیاتی خاتم ۲ در عملیات بدر، فصلنامه نگین، سال دوازدهم، شماره ۴۴، بهار ۹۲.
- آغاز تا پایان، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات دفاع مقدس، تهران: ۱۳۷۹.
- امام خمینی و دفاع مقدس، واحد خاطرات موسسه نشر آثار امام خمینی، روایت احمد غلامپور.
- آوردگاه الهاله، گل علی بابایی، نشر ۲۷ بعثت، تهران: ۱۳۹۲.
- بررسی عملیات والفجر ۸ در گفت و گو با روایان دفاع مقدس، محسن رضایی، مرداد ۶۵.
- بیست و پنجم مهر، سالروز عملیات عاشورا برای آزادسازی میمک ایلام، خبرگزاری صدا و سیما، ۲۵ مهر ۹۹.
- پایگاه اطلاع رسانی کنگره سرداران و ۲۵ شهید شهرستان نجف آباد.
- تجدید رابطه آمریکا و عراق، هادی نخعی.
- تحلیلی بر آخرین وضعیت دشمن پیش از آغاز عملیات بدر، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، گزیده اسناد عملیات بدر، جلد ۲، سند ۱۰۸۴۲۴.
- تشریح عملکرد لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر، مجید نداف، فصلنامه نگین، مرکز مطالعات و تحقیقات دفاع مقدس، سال ششم، شماره ۲۰، بهار ۸۶.
- تنبیه متجاوز، حسین اردستانی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران: ۱۳۷۹.
- جنگ الکترونیک، یدالله ایزدی، تاریخ شفاهی به روایت علی اسحاقی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس. تهران: ۱۳۹۷.
- جنگ ایران و عراق پیامدهای سیاسی تحلیلی نظامی، رالف کینگ و افرایم کارش، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تهران: ۱۳۸۷.
- چهار جلسه همروایی عملیات بدر با حضور رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف، در تاریخ‌های چهارم آبان ۹۶، نهم آذر ۹۶، چهاردهم تیر ۱۴۰۱ و ششم مرداد ۱۴۰۱.
- حقیقت درخشان، تبیین نقش سپاه و بسیج در دفاع مقدس. محمد فردی، محمد محمدپور و امیر محمد حکمتیان، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

- خاطرات دست‌نویس شهید رضا نورمحمدی.
- خاطرات نصرالله مرادی رزمنده لشکر ۸ نجف اشرف.
- خرمشهر تا فاو، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران: ۱۳۷۶، ص ۹۶.
- دائره‌المعارف مصور جنگ، تهران: ۱۳۸۸.
- روایت حمید داودآبادی، پایگاه خبری تحلیلی پارسیان، تهران: ۹ آبان ۱۳۸۸.
- روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب سی و پنجم، بازگشت به هور، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- سخنرانی شهید احمد کاظمی در جمع نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف، اواخر پاییز یا اوایل زمستان ۶۴، مقر داود در نزدیکی خرمشهر.
- شناسنامه لشکر ۲۷ حضرت رسول در عملیات بدر.
- شناسنامه لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر.
- شناسنامه لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات بدر.
- فخر لشکر، خاطرات شهید حسین صنعتکار، زینب قصری، قرارگاه سیدالشهداء اصفهان.
- فصلنامه نگین، سال دوم، شماره ۷، زمستان ۸۲.
- گذری بر پنجمین سال جنگ، روابط عمومی کل سپاه، تبلیغات و انتشارات ستاد مرکزی، تهران: ۱۳۶۴.
- گذری بر حماسه میمک، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران: ۱۳۶۴، ص ۱۴.
- گزارش حسین حاجی‌بزرگی راوی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس از لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات بدر.
- گزارش عملکرد توپخانه قرارگاه نجف اشرف در عملیات بدر، غلامرضا یزدانی، مرکز مطالعات و تحقیقات دفاع مقدس، فصلنامه نگین، سال ششم، شماره ۲۶، پاییز ۸۷.
- لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر، محمد الهیاری، فصلنامه نگین، سال دوم، شماره ۷، زمستان ۸۲.
- مجموعه مستندهای سایت شهید آوینی در مورد عملیات‌های بدر و خیبر
- مجموعه مصاحبه‌های انفرادی انجام شده با رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف در موضوع عملیات بدر.
- اسامی کامل این رزمندگان در مقدمه کتاب آمده.
- مجموعه مصاحبه‌های راویان مرکز اسناد با رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف در مقطع دفاع مقدس. نوارهای شماره ۱۰۱۵، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۷۵۳، ۵۱۲۱، ۱۰۲۲۳، ۱۳۳۳۴، ۱۳۳۲۹ و ۶۹۱۰
- مستند عملیات در آن سوی دجله، اصغر بختیاری، موسسه روایت فتح.
- مصاحبه امیرسرتیپ غلامعلی جانگداز، خبرنگار همشهری، ویژه‌نامه پایداری، اردیبهشت ۸۹.
- مصاحبه عباس نظری با مهدی رشید زاده. مرکز اسناد نیروی زمینی سپاه، نوار شماره ۱۷۰۷۸.
- مصاحبه علی حشمت با نعمت‌الله گردانی، فروردین ۹۰.

- مصاحبه مهدی همایونفراز مرکز اسناد دفاع مقدس با حیدرعلی داوری. ۱۰ اسفند ۹۹.
- مصاحبه مهدی همایونفراز مرکز اسناد دفاع مقدس با احمد سلیمانی، ۱۰ مهر ۱۴.
- مصاحبه مهدی همایونفراز مرکز اسناد دفاع مقدس با سیدناصر حسینی، ۱ مرداد ۹۹.
- مصاحبه مهدی همایونفراز مرکز اسناد دفاع مقدس با غلامرضا پوراسماعیلی. ۲۴ تیر ۹۹.
- مصاحبه مهدی همایونفراز مرکز اسناد دفاع مقدس با محمدتقی امینی. ۸ تیر ۹۹.
- مصاحبه مهدی همایونفراز مرکز اسناد دفاع مقدس با محمدتقی رضوانپور، ۳۰ تیر ۹۹.
- نوارهای مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس. شماره‌های ۱۴۸۴۳، ۱۵۹۴۲، ۱۵۹۴۳، ۱۵۹۴۵، ۱۵۹۴۶، ۱۵۹۴۷، ۱۵۹۴۸، ۱۵۹۴۹، ۱۵۹۵۰، ۱۵۹۵۱، ۱۵۹۵۲، ۱۵۹۵۳، ۱۵۹۵۴، ۱۵۹۵۵، ۱۵۹۵۶، ۱۵۹۵۷، ۱۵۹۵۸، ۱۵۹۵۹، ۱۵۹۶۰، ۱۵۹۶۱، ۱۵۹۶۲، ۱۵۹۶۳، ۱۵۹۶۵ و ۱۵۹۶۶.
- گوشه‌ای از مشکلات عملیات بدر، فصلنامه نگین، سال دوم، شماره ۷، زمستان ۸۲.
- مصاحبه احمد سیاف‌زاده با جعفر شیرعلی‌نیا، دائرةالمعارف مصور جنگ، تهران: ۱۳۸۸.
- مستند «سید و سیزده سردار شهید»، فاتح خرمشهر (قسمت چهارم)، به کارگردانی علی حسین‌پور، کاری از شبکه ۲ سیما.





نیمه دوم اسفند ۶۳، روزهای نزدیک به عملیات بدر، مقر موسوم به حصیرآباد واقع در منطقه نزدیک به هویزه  
توجیه نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف توسط شهید احمد کاظمی



نمایی از مقر حصیرآباد، شهید احمد کاظمی در جمع رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف



نیمه دوم اسفند ۶۳، روزهای نزدیک به عملیات بدر، مقر حصیرآباد  
توجیه نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف توسط شهید احمد کاظمی





اسفند ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی، جلسه شهید احمد کاظمی با تعدادی از مسئولان و نیروهای لشکر با دستور کار بررسی نقشهٔ عملیات بدر. به ترتیب از راست به چپ رسول رحیمی، اسماعیل نوری، شهید محمد (مهلی) رحیم‌زاده، شهید احمد کاظمی، حسین حاجی‌بزرگی راوی مرکز اسناد، حمید قماشلوئیان، سیف‌الله رهنما.



اسفند ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی، به ترتیب از راست به چپ شهید ابراهیم فیروزی، شهید احمد نجات‌بخش، شهید مرتضی آقایی، حسین محبی، قاسم محمدی.



تابستان ۶۳، مدرسه شهید دستغیب آبادان. سمت راست سفره نفر سوم محمدعلی امینی، نفر چهارم شهید عبدالعلی پریشانی، نفر پنجم شهید هوشنگ موحدی، نفر ششم حسین رفاهی، نفر هفتم محمدعلی مشتاقیان، نفر هشتم محمدعلی امینی، نفر نهم سیزدهم شهید یدالله اسماعیلی، نفر دهم علیرضا رجایی (چغیه سفید). سمت چپ سفره (پشت به دوربین) از سمت راست نفر چهارم محسن رضایی، نفر هفتم محمدرضا افخمی (لقمه به دهان دارد)، نفر نهم ناصر اژدرزاده.



نیمه اسفند ۶۳، جزیره مجنون شمالی، شهید رمضان امینی در حال توجیه نیروها از روی نقشه. امینی، چندروز بعد از ثبت این تصویر، در بیست و چهار سالگی در عملیات بدر به شهادت می‌رسد.



اسفند ۶۳، اطرف یکی از پدهای واگذار شده به لشکر ۸ نجف اشرف در جزیرهٔ مجنون شمالی.



اسفند ۱۳۶۳، انتقال دستگاه‌های مهندسی در هور.



۲۰ اسفند ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی، حین عملیات بدر، جمعی از نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف.



۲۰ اسفند ۶۳، روز اول عملیات بدر، استقبال از شهید رضا نورمحمدی، فرمانده محور جنوبی خط حد لشکر ۸ نجف اشرف. نفر اول از چپ، حمید قماشلوئیان.



تابستان ۶۳، دریاچه سد دز. دوره آموزش شنا و غواصی.



تعدادی از نیروهای یگان دریایی لشکر ۸ نجف اشرف. ایستاده نفر پنجم از راست اکبری، نفر هفتم از راست شهید محمد مقصدی، نفر سوم از چپ رضا زینلی. نشسته نفر اول از راست محمد خندان، نفر دوم از راست شهید حسین صنعتکار، نفر سوم از چپ خیرالله ریجینی.

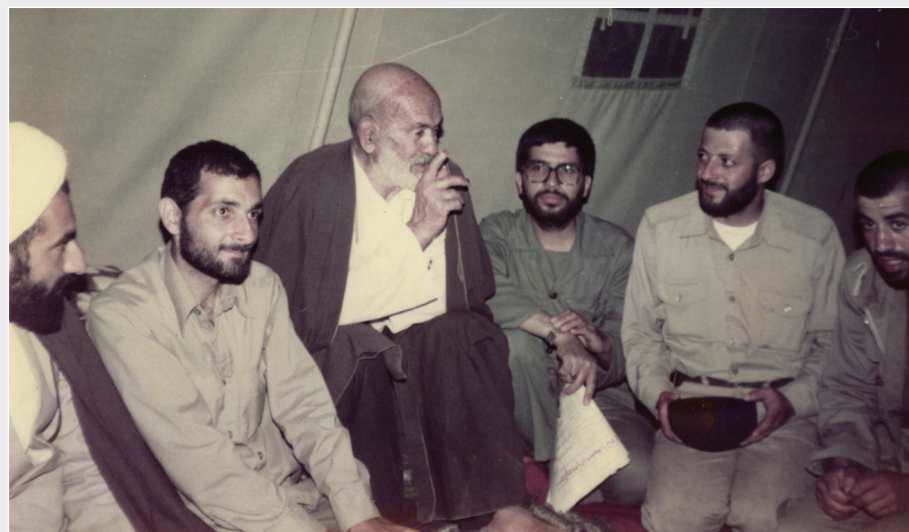


جمعی از نیروهای واحد تعمیرات یگان دریایی لشکر ۸ نجف اشرف. ایستاده از راست امیرتوحیدی فرد، مسئول فرهنگی یگان از نجف آباد (برخی او را بنائی معرفی کرده اند)، حسین ابوالحسینی، فراست، شهید محمد پارسا، حمیدرضا کدخدایی، ناشناس و شهید حسین صنعتکار. نشسته از راست صفوی، مرحوم محمد یزدانی، مجید مجیدی، محمد نوری، محرابی و علیرضا شفیعی.





تایستان ۶۳، مدرسه شهید دستغیب آبادان. ایستاده از راست: محمد سلطانی، مرتضی کاظمی، شهید عبدالرسول رحیمی، حیدرعلی طالبی، شهید نعمت‌الله ربیعی، رضا نبی، ناشناس. نشسته از راست: شهید بدالله تقی‌یار، حسین ستوده، شهید شکرالله ابراهیمی.



زمستان سال ۶۳، منطقه جفیر، مقر لشکر ۳۱ عاشورا. از راست: عبداللہی، حسینعلی مصطفایی، شهید محمدعلی ایمانیان، مرحوم حاج علی منتظری، شهید مهدی باکری و روحانی لشکر ۳۱ عاشورا.



زمستان سال ۶۳، یکی از مقرهای لشکر ۸ نجف اشرف در خوزستان. ایستاده از راست: جعفرزاده، حسن وفقی مجرد، نعمت الله گردانی، محمدعلی مشتاقیان، محسن رضایی، سیدمحسن موسویان  
نشسته از راست: ولی الله کریمی، شهید مهدی قماشلوئیان، حسن آقابابایی، اکبر نجفیان.



زمستان ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی. از راست: سیدمحسن موسویان، ناشناس، محمدعلی مشتاقیان، امیر وفایی نژاد، مرتضی گوینده، شهید سیدرضا موسوی. تمامی حاضرین در این تصویر، در عملیات‌های قبلی از ناحیهٔ پا جانباز شده‌اند.



اسفند ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی. ایستاده از راست: شهید حسینعلی رحمانی، ناشناس، محسن رضایی، محمد علی مشتاقیان، شهید مجید کبیرزاده. نشسته از راست: رضا افندی زاده، شهید مهدی (بهرام) فتح‌المنان، شهید مرتضی آقایی.



اسفند ۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی. از راست: حسین حاجی‌بزرگی (راوی مرکز اسناد)، سیف‌الله رهنما، قاسم محمدی، شهید محمد حسن زاده، شهید رضا نورمحمدی، محسن ابراهیمی، شهید احمد کاظمی، محسن شهپری فرد، شهید مهدی قماشلوئیان، ناصر فخار.



اسفند ۶۳، شرق دجله، شهید احمد کاظمی در کنار شهید سید اکبر اعتصامی فرمانده گردان چهارده معصوم (نفر وسط)



اسفند ۶۳، شرق دجله، از راست: شهید مهدی باکری، سیف الله رهنما، شهید احمد کاظمی، حمید قماشلوئیان، مسعود یوسفی.



۲۰ اسفندماه ۱۳۶۳، روز اول عملیات، منطقه عملیاتی شرق دجله، از راست: سیدناصر حسینی فرمانده گردان فتح، احمد قیصری‌ها جانشین، شهید ابراهیم فیروزی، شهید شعبانعلی زینلی جانشین لشکر نجف، حسن رجایی.



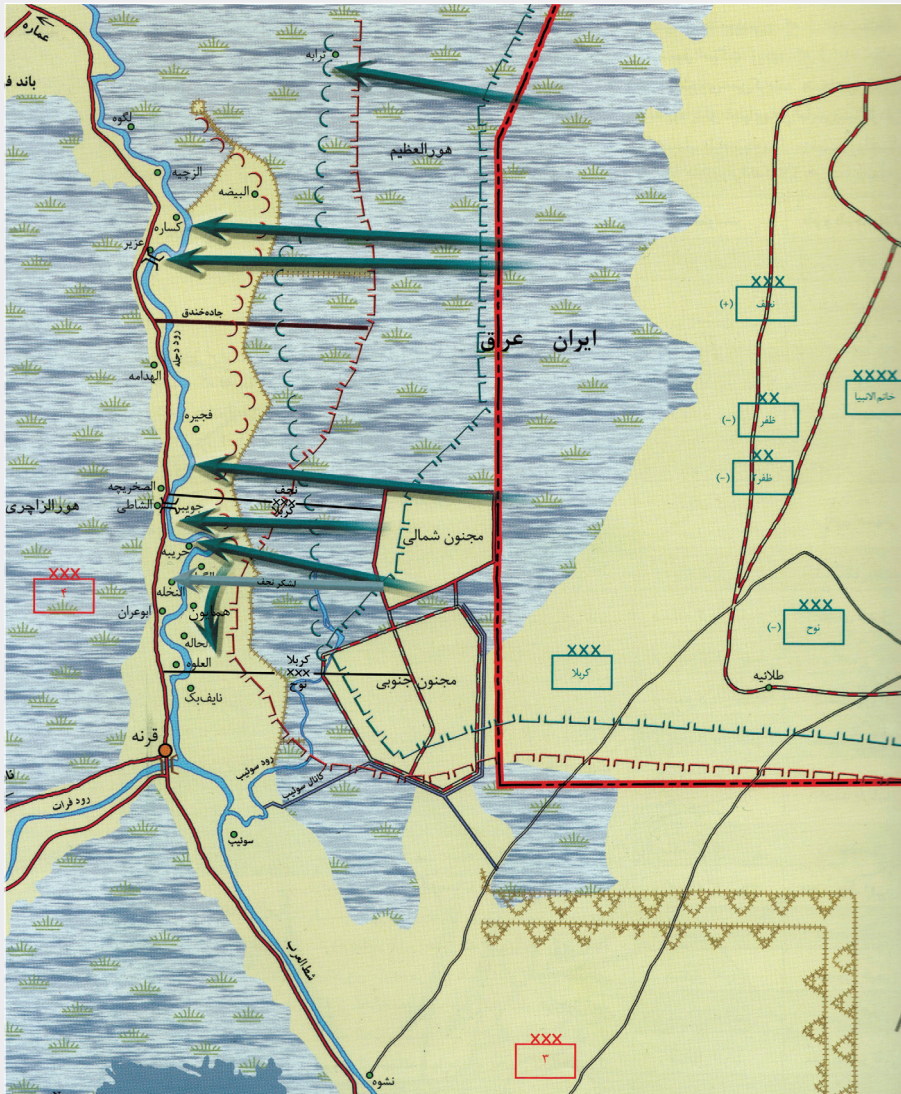
۲۲ اسفند ۶۳، شرق دجله، روزهای ابتدایی عملیات بدر، نقل و انتقال امکانات و نیروهای لشکر نجف اشرف. شهید بهزاد عابدینی (نراول سمت چپ)، در حال تخلیه مجروح عراقی.



شهید مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا

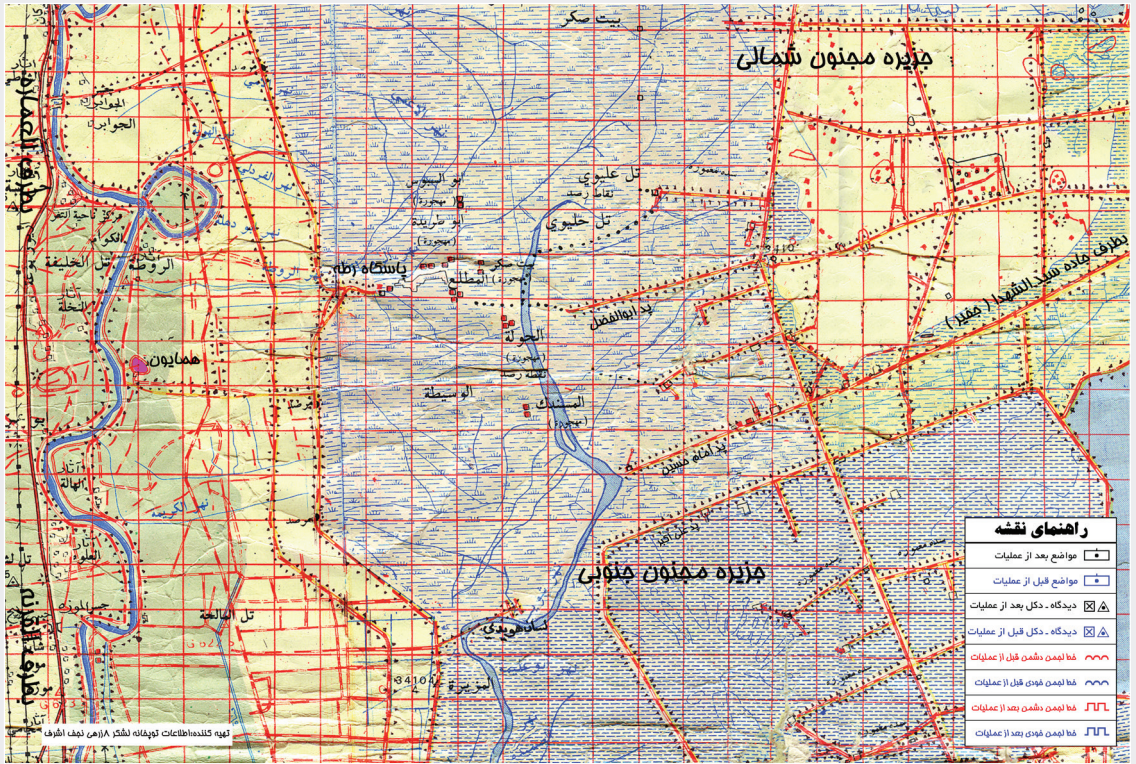
روز ۲۵ اسفند ۱۳۶۳، پنجمین روز عملیات بدر یکی از تلخ‌ترین روزهای دوران دفاع مقدس است. حوالی ساعت سه بامداد این روز، بخشی از نیروهای لشکر ۳۱ در حد استعداد یک گردان، تلاش می‌کنند از محدوده کیسه‌ای خارج شده و ضمن پیشروی در چند مسیر، به کمک تیمی از تخریب، یکی از پل‌های احداث شده بر روی اتوبان العماره بصره را منفجر کنند. مهدی باکری هم که برای مدیریت برخی امور و برای ساعاتی به شرق دجله آمده، در اولین ساعات صبح، خودش را به نیروهایش در غرب دجله می‌رساند. نیروهای لشکر ۳۱ به دلیل آتش فوق‌العاده سنگین و مقاومت شدید نیروهای دشمن، موفق به تحقق اهداف مأموریت‌شان نشده و عراق با پاتک‌های سنگین، همه را عقب رانده و در ساحل دجله محاصره می‌کند. در همین لحظات، پل نفر بر احداث شده بر روی دجله هم طی حملات هوایی عراق، از بین می‌رود. با بروز این شرایط، مهدی باکری تلاش دارد نیروهایش را تا شب در همان محدوده نگه دارد تا به کمک تاریکی هوا، بتواند باقیمانده نیروهایش را از دجله عبور داده و عقب‌نشینی کند. در شناسنامه لشکر ۳۱ عاشورا، این لحظات چنین توصیف شده:

«بعد از ظهر، دشمن مجدداً پاتک خود را شروع کرد. نیروهای لشکر توانستند تعدادی از تانک‌های دشمن را منهدم و آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کنند. دشمن بلافاصله پاتک دوم خود را شروع کرد. پس از دفع پاتک دوم، جمشید نظمی فرمانده گردان سیدالشهداء، از مهدی باکری خواست به عقب برگردد اما باکری پاسخ داد که ما می‌خواهیم با دشمن بجنگیم، چگونه برگردیم؟! مسأله اسلام در میان است. نظمی با این پاسخ قانع نشد و باز هم اصرار کرد که آقامهدی شما به عقب برگردید، وضعیت خوب نیست. باکری گفت که خدا هست، تو چه می‌گویی؟! همین‌جا خواهیم جنگید و عقب نخواهیم رفت. با فشار دشمن، اکثر نیروهای باقیمانده لشکر ۳۱ عاشورا شهید یا مجروح شده و از محور عملیاتی تخلیه شده بودند. با آمدن دشمن روی سیل‌بند، باقیمانده نیروها به محاصره کامل درآمدند. در این وضعیت، فرماندهی قرارگاه در تماس با مهدی باکری اصرار داشت که او به عقب برگردد ولی او خودش را از بی‌سیم دور کرده و اصرار نیروهای نزدیکش مثل قنبرلویی بی‌سیم چی‌اش، بی‌فایده بود. مهدی با نزدیک شدن به سیل‌بند مشغول انداختن نارنجک به پشت آن شد. او نیروها را به مقاومت و دعا خواندن تشویق می‌کرد. نیروها گاهی تکبیر می‌گفتند و لحظاتی امام‌زمان را صدا می‌زدند. شور و شغف عجیبی در چهره باکری نمایان بود. گویی می‌دانست شهید خواهد شد.»



طرح مانور کلی عملیات بدر

عملیات بدر را می‌توان دومین تلاش آبی‌خاکی ایران پس از خیبر در اسفند ۶۲ دانست که با توجه به تجربیات به دست آمده و جای پای که ایران در جزایر پیدا کرده بود، به نوعی می‌خواست اهداف ناتمام خیبر را تمام کند. از ساحل مجنون شمالی تا خشکی عراق در منطقه حد لشکر تنها شش کیلومتر فاصله بود و در این محدوده پس از پاک‌سازی پاسگاه روطه و شهرک همایون، رودخانه دجله و بعد از آن نیز اتوبان العماره بصره در دسترس قرار می‌گرفت.

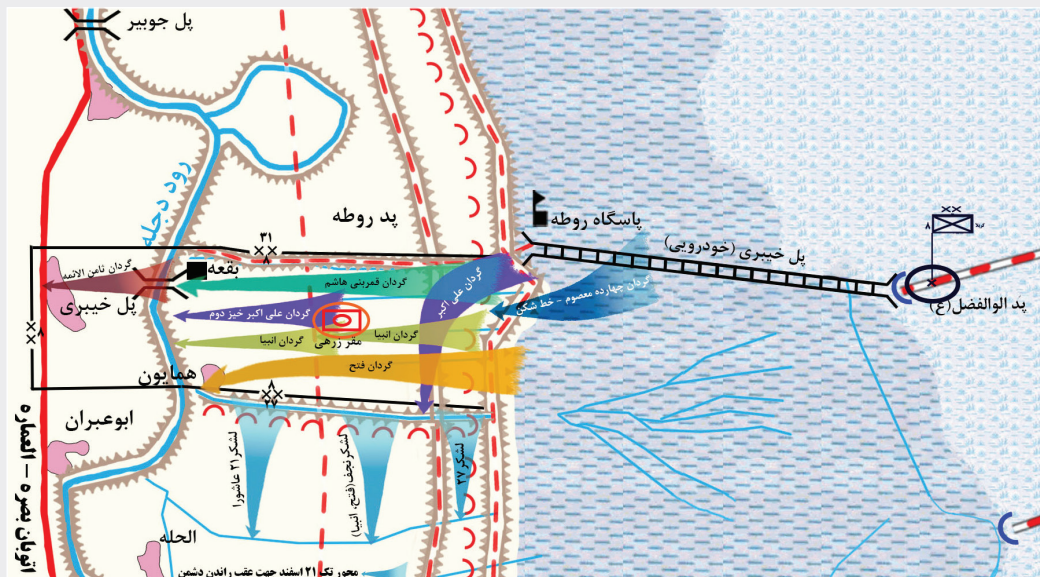


منطقه عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف و لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر

منطقه عملیات بدر، غرب هورالهیویه بود. از شمال به ترابه محدود می‌شد و از جنوب به القرنه، فرات و کانال سوئیب. یک قسمت منطقه، خشکی بود، با طول دو و عرض نه کیلومتر و باقی آن هور بود. هورالهیویه در شرق و هورالحمار در غرب منطقه خشکی بود. رودخانه دجله و جاده العماره بصره هم از این منطقه می‌گذشت. زمین عملیات، به دو منطقه شمالی و جنوبی تقسیم می‌شد. قرارگاه نجف از شمال البیضه تا آبراه جمل حمله می‌کرد. قرارگاه کربلا از آبراه جمل و روستای نجیره در شرق دجله و در جنوب در القرنه عملیات می‌کرد. قرارگاه نوح هم باید در ادامه عملیات، کانال سوئیب را منفجر و آب را به سمت بصره رها می‌کرد. در قرارگاه کربلا که فرماندهی اش به طور مشترک با غلامحسین بشردوست از سپاه و سرهنگ حسنی سعدی از ارتش بود، لشکر ۲۷ حضرت رسول، لشکر ۸ نجف اشرف، لشکر ۳۱ عاشورا، لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب و تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم از سپاه و لشکر ۲۱ حمزه و لشکر ۲۸ پیاده از ارتش حضور داشتند. در قرارگاه نجف نیز به فرماندهی مشترک عزیز جعفری و سرهنگ منوچهر دژگام، یگان های لشکر ۱۱۴ امام حسین، تیپ ۲۱ امام رضا، لشکر ۵ نصر، لشکر ۷ ولی عصر، تیپ ۱۸ الغدیر و تیپ ۱۱۵ امام حسن حاضر بودند.

در عملیات بدر، لشکر ۳۱ عاشورا در بالادست (شمال) لشکر ۸ نجف اشرف عمل می‌کرد و در پایین دست (جنوب) لشکر نجف نیز قرار بود لشکر ۲۷ حضرت رسول وارد نبرد شود.





### طرح مانور گردان‌های لشکر ۸ نجف اشرف در مرحله اول و دوم عملیات بدر

طبق برنامه ریزی قرارگاه، منطقه حد لشکر ۸ نجف اشرف در عملیات بدر، از جنوب نهر روطه تا جاده شرقی غربی شهرک همایون به طول تقریبی سه کیلومتر ادامه داشت. در عمق نیز، طی اولین مرحله عملیات، لشکر باید حد فاصل ساحل غربی هور تا دجله را به طول نزدیک به شش کیلومتر تصرف و پاک‌سازی کرده و در مرحله دوم، از دجله عبور کرده و تا اتوبان العمارة بصره پیشروی کند و منتظر دستورات بعدی باشد.

در طرح مانور عملیات برای بیشتر یگان‌های مجاور لشکر ۸ نجف، عبور از دجله دیده شده بود، ولی اگر یگان یا یگان‌هایی موفق به این کار نمی‌شدند، باید تغییر مسیر می‌دادند.

لشکر ۸ نجف برای اجرای مأموریت واگذار شده، دو محور اصلی را در نظر گرفته بود. محور اول از نهر روطه تا کانال سیمانی موجود در وسط منطقه حد لشکر در نظر گرفته شده بود و محور دوم از کانال سیمانی تا جاده شهرک همایون بود. گردان چهارده معصوم، وظیفه داشت به همراه تعدادی از نیروهای اطلاعات عملیات، از آبراه روبه‌روی پد ابوالفضل، عبور کرده و پس از انهدام کمین‌های بین آبراه‌ها و شکستن خط دفاعی دشمن، در پشت دژ یا سیل‌بند پدافند کند. گردان قمرینی هاشم، دومین گردان عمل‌کننده گردان قمرینی هاشم بود. یک‌گروهان از این گردان، مأموریت داشت در صورت شکسته نشدن خط توسط گردان چهارده معصوم، به کمک آن‌ها رفته و سنگرهای اجتماعی را پاک‌سازی کند. دو گروهان دیگر این گردان هم بایستی پس از عبور از خط شکسته شده دشمن، با لشکر ۳ عاشورا در سمت راست الحاق کرده و به سمت شهرک همایون پیشروی کنند.

گردان ثامن الائمه هم پشت سر قمرینی هاشم، چسبیده به نهر روطه در سمت راست حد لشکر، حرکت کرده و ورودی پل‌های نهر روطه منطقه حد لشکر را تأمین می‌کرد. این گردان، در نهایت وظیفه داشتند ضمن الحاق با گردان قمرینی هاشم، پشت خط غربی شرقی شهرک همایون، به سمت جنوب پدافند کنند.

گردان انبیاء نیز وظیفه داشت از همان مسیر گردان ثامن الائمه، از پهلو با دشمن درگیر شود و در کنار ثامن الائمه در خط شهرک همایون، رو به جنوب مشغول پدافند می‌شدند ... (ادامه در فصل ۴ کتاب)



۲۰ اسفندماه ۱۳۶۳، جزیرهٔ مجنون شمالی، حین عملیات بدر

مجموع شرایط حاکم بر کشور و جبهه‌ها در سال ۶۳، فرماندهان جنگ را به این سمت سوق داد که برای دومین سال پیاپی، قطع ارتباط جبههٔ جنوب و شمال عراق را با یک عملیات آبی خاکی در دستور کار قرار دهند. در این میان، لشکر ۸ نجف که در عملیات خیبر توانسته بود با همراهی لشکر ۳۱ عاشورا جزایر مجنون را طی نبردی حماسی، به عنوان مهم‌ترین دستاورد عملیات تثبیت کنند، وظیفه داشتند ضمن عبور از هور و پاک‌سازی مواضع دشمن در شرق دجله، از این رودخانه عبور کرده و اتوبان العمارة بصره را در بخش جنوبی عملیات قطع کنند.

عملیات بدر، تجربهٔ مستقل و جامع لشکر ۸ نجف در شناسایی هور محسوب می‌شد و همین موضوع در کنار اهمیت شکستن سریع و موفق خط اول دشمن، باعث شد فرماندهی لشکر اجرای دوره‌های آموزشی خاص مرتبط با محیط هور را طی سال ۶۳ در دستور کار قرار دهد که این موضوع زمینه‌ساز رقم خوردن شرایطی متفاوت برای لشکر ۸ شد.

